امام الشهداء

و

سالار شهیدان

مؤلف: سید محمد حسینی همدانی

امام الشهداء و سالار شهیدان

مشخصات کتاب

امام الشهداء و سالار شهیدان

نویسنده: سید محمّد حسینی بهارانچی

ویراستار: فریبرز راهدان مفرد

ناشر: مؤلف

حروفنگاری و صفحه آرایی: خدمات فرهنگی جهاددانشگاهی/محمّدنریمانی

نوبت چاپ: اول / 1382

شمارگان: 3000

بها: 3500 تومان

شابک: 4-1506-06-964 ISBN: 964-06-1506-4

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

ص: 1

اشاره

فهرست مندرجات

ص: 5

خطبه الكتاب

الحمدللّه الذى لايبلغ مدحته القائلون و لايحصى نعماءه العادّون و لايؤدّى حقّه المجتهدون الّذى انعم على عباده بنعم لاتحصى و ابتلى اولياءه بمصائب الدّنيا التى لاتبقى تمحيصا لنفوسهم و كفارةً لذنوبهم و مثوبه ليوم معادهم و زلفةً لهم عند بارئهم و جعل مصائبهم على قدر ولائهم فأنبياءه اكثر بلاءً من غيرهم ثمّ الأمثل فالأمثل فانّ البلاء للولاء.

و صلوات اللّه و سلامه على افضل انبياءه محمّد المصطفى و على وصيّه علىّ المرتضى و على حبيبته فاطمه سيّده النساء و على الحسن المجتبى و الحسين سيّد الشهداء و على ابناء الحسين ائمه الهدى الذين اذهب اللّه عنهم الرجس و طهرّهم تطهيرا سيّما بقيّه اللّه و حجّته على خلقه رجاء هذه الأمّه و ملجئها و غوثها الذى يملؤ اللّه به الأرض قسطا و عدلاً بعد ما ملئت ظلما و جورا عجل اللّه تعالى فى فرجه الشريف و لعنه اللّه على اعدائهم و مخالفيهم و معانديهم و غاصبى حقوقهم و منكرى فضائلهم اجمعين.

الّلهمّ اللعن قتله اميرالمؤمنين و قتله الحسن و الحسين و قتله اهل بيت نبيّک

ص: 12

الّلهمّ دعّهم الی النار دعّا و ارکسهم فی الیم عذابک رکسا و احشرهم و اتباعهم الی جهنّم زمرا.

أنت الهی و سیّدی و مولای اغفر لأولیائنا و کفّ عنّا اعدائنا و اشغلهم عن أذانا و اظهر کلمه الحقّ و اجعلها العلیا و ادحض کلمه الباطل و اجعلها السفلی إنّک علی کلّ شیءٍ قدیر.

هدف از تألیف کتاب حاضر ارتباط بیشتر با خاندان نبوّت علیهم السلام و بهره گیری از خرمن پرفیض آن انوار مقدسه است که واسطه های رحمت الهی و باب نجات امت و شفعای آنان در قیامت هستند.

تردیدی نیست که تنها راه نجات و رسیدن به ارزش های انسانی و نورانیت های معنوی و الهی پیروی از قرآن(1) و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتباط و اتصال با آنان است(1)؛ چنان که خود آن بزرگوار فرموده است: «انّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی، و انّهما لایفترقان حتّی یردا علیّ الحوض ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدا(2)».(2)

بر اساس این حدیث متواتر، تمسک به قرآن بدون استفاده از مکتب اهل البیت علیهم السلام گمراهی خواهد بود و آیات قرآن را نیزطبق فرموده های رسول خدا صلی الله علیه و آله جز از خاندان وحی که قرآن در بیوت مبارکه آنان نازل گشته نباید تعلیم گرفت. و براساس این حدیث متواتر و احادیث فراوان دیگر عترت جدای از قرآن نیستند و قرآن نیز جدای از آنها نیست. بلکه آنان از حق نیستند و حق نیز از آنان جدا نیست.

بر همین اساس هر کس درِ خانه های علم و معرفت آنان را بکوبد نجات

1- (1)1- «یا ایّها الذین آمنوا اتقّوااللّه و کونوا مع الصادقین» تفسیر نورالثقلین؛ ج 2/81.2

2- (2)2- المعجم الکبیر للطبرانی، ج 3/66؛ الخصال للصدوق، ص 500. و ذکر مضمونها فی عدهٍ من کتب الفریقین.

می یابد و هر کس از آنان جدا شود هلاک خواهد شد؛ «من أتاکم نجا و من لم یأتکم هلک».(زیارت جامعه کبیره).

در این میان، به نظر می رسد اتصال و ارتباط با امام حسین علیه السلام وسیله نزدیک تری برای نجات و سعادت باشد. در روایتی نقل شده است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مگر همه شما خاندان نبوّت چراغ هدایت و کشتی نجات نیستید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، چنین است.» آن شخص عرض کرد: پس چگونه است که حدیث «انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه(1)»(1) در خصوص امام حسین علیه السلام گفته شده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «همه ما چراغ هدایت و کشتی نجات هستیم «ولکن باب الحسین اوسع...»؛ یعنی در رحمت و نجات از ناحیه امام حسین گشوده تر و وسیع تر است.

ناگفته نماند که راه های ارتباط با امام حسین علیه السلام فراوان است ولی مؤثرترین آنها اقتدای به آن حضرت در دفاع از حریم دین و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و اقتدا به سیره و روش آن بزرگوار و جدّ و پدر و مادر و برادر و فرزندان او می باشد. شرط اساسی نجات، معرفت به مقام امامت و ولایت آنان و پیروی از آن بزرگواران است لکن هرگونه ارتباطی با آنها نیز تأثیر خود را دارد؛ هرچند این ارتباط از غیرمسلمان صادر شود.

به امید آن که دوستان اهل بیت علیهم السلام بتوانند از خرمن پرفیض خاندان نبوت علیهم السلام همچنانکه آن بزرگواران فرموده اند بهره مند شوند؛ و جز به مکتب آنان که مکتب وحی است روی نیاورند که گمراه خواهند شد.

خداوند را سپاس می گویم که این حقیر ناچیز و ذره بی مقدار را به برکت توسلات به خاندان نبوّت صلوات اللّه علیهم اجمعین توفیق عنایت فرمود تا پس از نوشتن کتاب «میزان الحق» و «آیات الفضایل» در باره امیرالمؤمنین و امام متقین علیه السلام و کتاب «دوله المهدی» در باره امام زمان علیه السلام و کتاب «اسوه النساء» در باره حضرت فاطمه علیها السلام بر آن شوم که کتابی در مورد حضرت سیّدالشهدا که حاوی

1- (1)1- كمال الدين، ص 26 - مدينه المعاجز ج 4/52.

فضایل و مصایب آن حضرت و حادثه کربلا و حوادث بعد از آن باشد را نیز بنویسم و از نقل مقاتل غیرمعتبره پرهیز و از مقاتل صحیح استفاده کنم، انشاءاللّه.

چنان که مشاهده خواهید نمود بخش های زیادی از این کتاب از کتاب مجالس السنیه مرحوم علامه بزرگوار سید محسن امین که در نقل مقاتل و آثار اهل بیت علیهم السلام از متانت و دقت فراوانی برخوردار است استفاده شده است و وظیفه ماست که از خداوند برای آن مرد عالم مجاهد و کلیه علماء گذشته و خادمین به مکتب اهل البیت علیهم السلام طلب رحمت نمائیم.

از خداوند می خواهم که این روسیاه را به آنچه مورد رضای اوست موفق فرماید و این کتاب را مورد استفاده دوستان اهل بیت علیهم السلام و علمای اعلام و خطبا و مرثیه خوانان و نوکران این خاندان قرار دهد و این اثر ناچیز وسیله نجاتی برای نویسنده و آمرزش گناهان او و پدر و مادر و ذوی الحقوق او باشد ان شاءاللّه. و آن را «امام الشّهداء و سالار شهیدان» نامیدم و به مادر خود حضرت صدیقه طاهره علیها السلام اهدا نمودم. به امید آن که خداوند با لطف و کرم خود قبول فرماید و نویسنده را از خدّام آل محمّد علیهم السلام قرار دهد. انّه المنّان الکریم.

خادم اهل البیت علیهم السلام

سید محمّد حسینی بهارانچی

(1)علامه جلیل القدر سیّد ابن طاووس رحمه الله در کتاب شریف لهوف می فرماید: اگر امتثال امر سنت پیغمبر و کتاب خدا در پوشیدن لباس عزا و مصیبت که بیانگر از بین رفتن پایه های دیانت و هدایت و برقرار شدن پایه های ضلالت و گمراهی و تأسف از محروم ماندن از فیض شهادت است نبود، ما در مقابل این نعمت بزرگ جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم.

و چون در عزاداری برای حضرت سیدالشهدا خشنودی خدا و رسول حاصل می شود و آن حضرت و اوصیای او نیز در این مصیبت عزادار هستند ما هم جامه عزا پوشیدیم و با اشک ریختن انس گرفتیم و به دیدگان خود گفتیم: از پی در پی گریستن خودداری مکنید، و به دلها گفتیم: همچون زنان فرزند مرده در ناله بکوشید چرا که امانت های پیغمبر صلی الله علیه و آله مباح شمرده شد و وصیّت های آن حضرت در باره اهل بیت و فرزندانش به دست این امّت از میان رفته است.

(2)خدایا، به تو پناهنده ایم از این حادثه بزرگ که دل ها را جریحه دار می کند، و

1- (1)مقاله السیّد ابن طاوس فی التعزیه قال السیّد الجلیل صاحب کتاب «اللهوف» فی مقدمه کتابه رحمه الله : لولا امتثال أمر السنّه و الکتاب فی لبس شعار الجزع و المصاب لأجل ما طمس من أعلام الهدایه و اسّس من أرکان الغوایه و تأسّفا علی ما فاتنا من السعاده و تلهّفا علی امتثال تلک الشهاده و إلاّ کنّا قد لبسنا لتلک النعمه الکبری أثواب المسرّه و البشری و حیث فی الجزع رضا لسلطان المعاد و غرض لأبرار العباد فها نحن قد لبسنا سربال الجزوع و آنسنا بارسال الدّموع و قلنا للعیون: جودی بتواتر البکاء، و للقلوب جدّی جدّ ثواکل النساء فانَّ و دائع الرسول الرؤف صلی الله علیه و آله ابیحت یوم الطفوف و رسوم و (2)صیّته بحرمه و أبنائه طمست بأیدی أممه و أعدائه فیاللّه من تلک الفوادح المقرّحه للقلوب و الجوائح المصرّخه بالکروب و المصائب المصغّره لکلّ بلوی و النوائب المفرقّه شمل التقوی و السهام الّتی اراقت دم الرساله و الأیدی الّتی ساقت سبی الجلاله و الرزیّه الّتی نکّست رؤس الابدال و البلیّه الّتی سلبت نفوس خیر الآل و الشماته

الّتی رکست اسود الرجال و الفجیعه الّتی بلغ رزؤها إلی جبرئیل و القطیعه الّتی عظمت علی الرّبّ الجلیل و کیف لا یکون ذلک.

از این مصیبت های سترگ که غصه ها را به صورت فریاد از دل بیرون می آورد، و از این گرفتاری که هر نوع گرفتاری را کوچک می کند، و از این پیش آمدها که کانون تقوا را پراکنده می سازد، و از تیرهایی که خون اهل بیت رسالت را ریخت، و دست هایی که خاندان جلالت را به اسیری برد، و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود، و ابتلایی که جان های بهترین خانواده ها را از پیکرشان بیرون کشید، و سرزنشی که دست شیر مردان را بست، و حادثه دلخراشی که جبرئیل نیز از آن گریبان گیر شد، و واقعه جانسوزی که در پیشگاه خدای جلیل عظمت پیدا کرد.

(1)و چرا این چنین نباشد و حال آن که پاره ای از گوشت بدن پیغمبر برهنه به روی زمین افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورت های دخترانش در دیدگاه شترراناان و ملامت گویان، و تاراج لباس هایشان در منظر هر گویا و خاموش، و بدن های با عظمت آنان برهنه از لباس، و پیکرهای بزرگوارشان به روی خاک افتاده است!!

ای کاش، فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را، یا لباس ربوده و یا زخمی بر بدن ها و یا به زنجیر اسیری بسته اند و یا سر بریده اند، و از سویی دختران خاندان نبّوت گریبان چاک کرده و مصیبت زده و مو پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و به صورت خود سیلی همی زنند و صدای به نوحه و زاری بلند نموده که سرپرستان خود را از دست داده اند!

(2)ای مردم با بصیرت! و ای افراد تیزبین و باهوش! قتلگاه این خاندان را به یاد

1- (1)و قد اصبح لحم رسوله مجرّدا علی الرمال و دمه الشریف مسفوکا بسیوف أهل الضلال و وجوه بناته مبذوله لعین السائق و الشامت و سلبهنّ بمنظر من الناطق و الصامت و تلک الابدان المعظّمه عاریه من الثیاب و الاجساد المکرّمه جاثیه علی التراب. مصائب بدّدت شمل النّبی ففی قلب الهدی أسهم یطفن بالتلف و ناعیات إذا ما ملّ من وَلَهٍ سرت علیه بنار الحزن و الأسف فیالیت لفاطمه و أبیها عینا تنظر إلی بناتها و بنیها ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و بنات النبوّه مشقّقات الجیوب و مفجوعات بفقد المحبوب و ناشرات للشعور و بارزات من الخدور و عادمات للجدود و مبدیات للنیاحه و العویل و فاقدات للمحامی و الکفیل.

2- (2)فیا أهل البصائر من الأنام و یا ذوی النواظر و الافهام حدِّثوا أنفسکم بمصارع هاتیک العتره و نوحوا باللّه لتلک الوحده و الکثره و ساعدوهم بموالاه الوجد و العبره و تأسّفوا علی فوات تلک النصره فانَّ نفوس اولئک الأقوام و دائع سلطان الأنام و ثمره فؤاد الرسول و قرّه عین البتول و من کان یرشف بفمه الشریف ثنایاهم و یفضّل علی اُمّه امّهم و اباهم.

آورید، و بر تنهایی آل پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری دشمنان آنان، شما را به خدا، نوحه سرایی کنید، و با اندوه پی گیر و اشگ چشمان با آنان همدست باشید، چرا که آنان امانت های خدا، و میوه دل پیغمبر صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه و فرزندان آن کسی که با دهان مبارک دندان های آنان را می مکید و مادر و پدر آنان را از مادر و پدر خویش برتر می دانست می باشند!

(1)چگونه بر مردم گوارا بود؟ که در مقابل نیکی های پدرش ناسپاسی کنند؟ و عیش حضرتش را با شکنجه ای که به میوه دلش دادند مکدّر سازند؟ و با ریختن خون فرزندانش قدر او را کوچک شمرند؟ پس آن همه سفارش که در باره خاندان و فرزندانش کرد چه شد؟ آن ها هنگام قیامت و ملاقات آن حضرت چه پاسخ خواهند داد؟ با این که این مردم بنایی را که او کرده بود ویران نمودند و از کردار زشت آنان فریاد «وامصیبتاه» از اسلام بلند شد.

پناه به خدا می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و شگفتا از غفلت مردم این زمانه. مگر مسلمانان و یا مؤمنین را چه عذری است که انواع ماتم به پا نمی کنند؟

1- (1)إن کنت فی شکّ فسل عن حالهم سنن الرسول و محکم التنزیل فهناک اعدل شاهد لذوی الحجی و بیان فضلهم علی التفصیل و وصیِّه سبقت لاحمد فیهم جائت إلیه علی یدی جبریل فکیف طاب للنفوس مع تدانی الازمان مقابله إحسان أبیهم بالکفران و تکدیر عیشه بتعذیب ثمره فؤاده و تصغیر قدره باراقه دماء أولاده و أین موضع القبول لوصایاه بعترته و آله و ما الجواب عند لقائه و سؤاله و قد هدم القوم ما بناه و نادی الاسلام و اکرباه فیا للّه من قلب لاینصدع لتذکار تلک الأمور و یا عجباه من غفله أهل الدّهور و ما عذر اهل الاسلام أو الایمان فی إضاعه أقسام الاحزان ألم یعلموا انّ محمّدا صلی الله علیه و آله موتور وجیع و حبیبه مقهور صریع و الملائکه یعزّونه علی جلیل مصابه و الأنبیاء یشارکونه فی أحزانه و أوصابه.

آیا نمی دانند که هنوز انتقام خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شده گرفته نشده و دل مبارکش دردمند است و دلبندش گرفتار دشمن و کشته او بر زمین افتاده است و فرشتگان او را براین مصیبت بزرگ تسلیت عرض می کنند و پیغمبران خدا شریک این اندوه ها و دردهایش می باشند؟!

(1)ای مردمی که نسبت به خاتم انبیا وفادار هستید! چرا با او در گریه برای فرزندانش همکاری نمی کنید؟ ای دوستدار پدر زهرا! تو را به خدا در عزای آنان که بر روی خاک بیابان افتاده اند با زهرا هم ناله باش! و بر رهبران اسلام گریه کن؛ شاید پاداش آنان که در این مصیبت همدردی کردند به دست آوری و به خوشبختی روز حساب نایل آیی!

(2)و بدان که از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «هر مؤمنی که به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام دیدگانش پر از اشگ گردد آن چنان که به صورتش روان شود، خداوند غرفه هایی را از بهشت برای او اختصاص دهد که صدها سال در آنها جایگزین شود. و هر مؤمنی که به خاطر آزادی که از دشمنان ما در دنیا به ما رسیده چشم هایش اشک آلود گردد، به آن مقدار که به گونه اش سرازیر شود، خدای تعالی به عوض آن او را در منزل صدقش جایگزین فرماید. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری به بیند، خداوند از وی آزار بگرداند، و آبرویش نریزد، و در روز رستاخیز او را از آتش دوزخ ایمنش فرماید.»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر کس که چون یادی از ما شود دیدگانش پر از اشگ گردد، اگر چه به اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد؛ هرچند مانند کف دریا باشد.»

1- (1)فیا أهل الوفاء لخاتم الأنبیاء علی مَ لاتواسونه فی البکاء؟! باللّه علیک ایّها المحبّ لوالدِ الزَّهراء نُح معها علی المنبوذین بالعراء وجُد ویحک بالدّموع السجام و ابکِ علی ملوک الاسلام لعّلک تحوز ثواب المواسی فی المصاب و تفوز بالسعاده یوم الحساب؛ فقد روی عن مولانا الباقر علیه السلام انّه قال: کان زین العابدین علیه السلام یقول:

2- (2)ایّما مؤمن زرفت عیناه لقتل الحسین علیه السلام حتّی تسیل علی خدّه بوّأه اللّه غرفا فی الجنّه یسکنها أحقابا و ایّما مؤمن دمعت عیناه حتّی تسیل علی خدّه فیما مسّنا من الأذی من عدوّنا فی الدنیا بوّأه اللّه منزل صدق و ایّما مؤمن مسّه أذی فینا صرف اللّه عن وجهه الاذی و آمنه یوم القیامه من سخط النّار.

(1)و باز از فرزندان رسول خدا روایت شده است که فرموده اند: «کسی که در مصیبت ما، گریه کند و یا صد نفر را گریان سازد ما ضمانت می کنیم که خداوند او را از اهل بهشت گرداند، و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند اهل بهشت است، و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که گریه کند و یا یک نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که خود را به حال گریه کننده وا دارد نیز اهل بهشت باشد.»

(2)صاحب کتاب «ذریعه النجاه»رضوان اللّه علیه در مقدمه کتاب خود می گوید: اگر سئوال شود که حکمت و انگیزه قیام و حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکّه و از مکّه به سوی کوفه چه بوده است؟ در حالی که آن حضرت به علم امامت و اخبار جدّ و پدر خود علیهم السلام که در موارد زیادی فرمودند: «فرزندم حسین علیه السلام را گروه ستمگری خواهند کشت» خوب می دانست که حرکت به سوی کوفه حرکت به سوی مرگ و شهادت است و خود آن حضرت نیز این خبر را چندین مرتبه به عزیزان و اصحاب خود اطلاع داد. اطلاع آن حضرت از شهادت یک امر

1- (1)و روی عن مولانا الصادق علیه السلام انّه قال من ذُکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذُّباب غفراللّه له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر. و روی أیضا عن آل الرسول صلوات علیه و علیهم انّهم قالوا: من بکی أو أبکی فینا مائه ضمنّا له علی اللّه الجنّه و من بکی أو أبکی خمسین فله الجنّه و من بکی أو أبکی ثلاثین فله الجنّه و من بکی أو ابکی عشرةً فله الجنّه و من بکی او ابکی واحدا فله الجلّه و من تباکی فله الجنّه. (المجالس السنیّه) و رواها فی اللهوف ص 9) علل قیامه و حکم خروجه علیه السلام قال صاحب ذریعه النجاه فی مقدمه کتابه رضوان اللّه تعالی علیه: ان قلت: ما الحکمه فی خروجه علیه السلام من المدینه الی مکّه و منها قاصدا الی الکوفه؟

2- (2)و هو علیه السلام یعلم بعلم الامامه و اخبار جدّه و ابیه صلوات اللّه علیهم فی موارد کثیره: انّه علیه السلام یقتله الفئه الباغیه کما انبأ هو علیه السلام عن نفسه به و هذا ممّا لا یعتریه اثرالشکّ کیف و هم خزان اللّه علی علمه و یعلمون علم ما کان و ما یکون الی قیام الساعه و عندهم علم المنایا و البلایا و مفاتیح العلم و ابواب الحکم و فصل الخطاب فکیف اختارعلیه السلام الخروج الی السیوف البائره و الوقوع فی الفتن التائره التی حملتها صدور الطغاه و احرزتها نفوس العداه؟! قلنا:

مسلم بوده و هست و جای تردیدی در آن نیست و چگونه می تواند جز این باشد درحالی که این خانواده خزینه داران علم خدا هستند و دانش گذشته و آینده تا قیامت نزد آنهاست بلکه آنها از مرگ ها و بلاهای مردم آگاهند و درهای حکمت بر آنان گشوده شده و اسرار قرآن نزد آنان نهفته است. با این حال، چگونه ایشان با وجود اطلاع و آگاهی از شهادت خود به سوی شمشیرهای برنده و فتنه های شعله ور که سینه های پر از کینه طاغوت ها و ستمگران افروخته بودند حرکت نمود؟ !پاسخ این است:

(1)اولاً، این مسأله از مسائل مشکلی است که بر هر کس که سنگین آید و نتواند آن را هضم کند باید خود را به زحمت بیندازد و از خود چیزی نگوید و اگر در جستجوی راه حق و طریق صواب است علم آن را به خود معصومین علیهم السلام وا گذارد.

ثانیا، آن بزرگواران از خطا و گناه معصوم هستند و هرگز گناه صغیره و کبیره ای از آنان صادر نمی شود و هرچه فرموده و عمل کرده اند مرضی و محبوب عنداللّه بوده است.

(2)ثالثا، بنی امیّه با آن عداوت و دشمنی و کفر و حسدی که با بنی هاشم داشته اند همیشه در کمین بوده اند که از هر راه ممکن آن حضرت را به شهادت برسانند، امام علیه السلام نیز می دانستند که آنها او را رها نمی کنند و به کمتر از کشتن او راضی نمی شوند، چه در مدینه باشند و چه در غیر مدینه؛ چنان که خود امام علیه السلام

ص: 21

1- (1)اوّلاً انّ هذه المسأله من غوامض المسائل التی قد ارتفعت عنّا شوائب التکلّف فیها و دواعی التکلیف بها فاللازم علی من تحرّی طریق الصواب و سبیل النجاه ارجاعها الی انفسهم علیهم السلام و ثانیا انّهم معصومون لا یصدرعنهم معصیهٌ لاکبیره و لا صغیره فکلّ ما یظهر منهم من الا قوال و الا فعال فهو محبوبٌ و مرضیٌ عنداللّه عزّوجلّ
2- (2)و ثالثا انّ بنی امیّه لعنهم اللّه لشدّه عداوتهم و کثره کفرهم و حسدهم کانوا مترصّدین بقتله علیه السلام بکلّ عیلهٍ و جیلهٍ و هو علیه السلام یعلم انّهم لا یسالمونه و لا یترکونه ابدا فی مکان سواءً المدینه ام غیرها کما قال علیه السلام: لوکنت فی حجرهامّه من هوامّ الارض

لاستخرجونی منه و یقتلوننی و مع هذا کان یصدر من اهل الکوفه مکاتباتٌ و مواثیق یدعونه الیهم ففی خروجه علیه السلم اتمام للحجّه علیهم

فرمود: «اگر من داخل لانه موری بروم بنی امیّه من را پیدا می کنند و به قتل می رسانند.»

اضافه بر آنچه گفته شد اهل کوفه مکاتباتی با آن حضرت داشته و او را دعوت نموده و عهد و پیمان بسته بودند که او را یاری کنند و حرکت امام به طرف آنان اتمام حجتی بر آنان بود.

(1)رابعا، ما معتقدیم که از امامان ما سلام اللّه علیهم اجمعین در اوقاتی و تحت شرایطی اموری و اطلاعاتی صادر می شده که از حیطه دانش و قدرت بشر خارج بوده است ولی در سایر اوقات مانند سایر مردم بوده اند و طبق عادات مردم عمل می کرده اند و اگر جز این می بود حکمت الهی برای بعثت انبیا و اوصیا از بین می رفت و باطل و بی ثمر بود.

این مطلب از روایت صدوق در علل و اکمال و شیخ طبرسی در احتجاج از محمّدبن ابراهیم ابن اسحاق طالقانی روشن می شود. وی می گوید: من نزد شیخ بزرگوار، حسین بن روح، نایب خاص امام زمان علیه السلام ، بودم و عده دیگری نیز که در میانشان علی بن موسی قصری بود حاضر بودند. پس مردی به حسین بن روح گفت: می خواهم سؤالی از شما بپرسم. او گفت: هر سؤالی می خواهی بپرس. پس آن مرد گفت: آیا حسین بن علی علیهما السلام ولیّ خدا بوده است؟ او گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل او نیز دشمن خدا بوده است؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا صحیح است خداوند دشمن خود را بر ولیّ و دوست خود مسلط نماید؟

1- (1)و رابعا انّه یصدر عنهم علیهم السلام فی اوقات امورٌ و معاجز تعجز طاقه البشر عنها و تمتنع وصل الاوها الیها و فی سائر الاوقات یعملون بطریق عرفنا و عادتنا و الاّ لارتفعت الحکمه الإلهیّه فی بعث اللّه الهادی منّا کما یشهد به ما رواه الصدوق ره فی العلل و الاکمال و الشیخ الطبرسی ره فی الاحتجاج عن محمّدبن ابراهیم بن اسحق الطالقانی قال کنت عندالشیخ ابی القاسم الحسین بن روح قدس اللّه روحه مع جماعه فیهم علیّ ابن موسی القصری فقام الیه رجلٌ فقال اریدان اسئلک عن شی ءٍ فقال له: سل عمّا بدالک فقال له الرجل: اخبرنی عن الحسین بن علیّ علیهما السلام أهو ولیّ اللّه؟ قال: نعم قال: اخبرنی عن قاتله لعنه اللّه أهو

عدوّاللّه؟ قال: نعم قال الرجل: فهل يجوزان يسلّط اللّه عدوّه على وليّه؟
فقال ابوالقاسم قدّس اللّه روحه:

(1)حسین بن روح گفت: به حرف من گوش کن تا حقیقت را بیابی.

بدان که خداوند عزّوجلّ مستقیما با مردم سخن نمی گوید و به آنان خطاب نمی کند ولی پیامبرانی از جنس آنان به میانشان می فرستد [که دین خود را برای آنان بیان کنند] و اگر پیامبر خدا از جنس انسان ها نمی بود از او فرار می کردند و چیزی را از او نمی پذیرفتند. و چون خداوند پیامبران خود را از جنس بشر قرار داد که همانند آنان غذا بخورند و در بازارها حرکت کنند مردم به آنها گفتند: شما همانند ما هستید، پس ما چیزی را از شما نمی پذیریم تا این که کاری انجام دهید که ما از انجام آن عاجز باشیم تا بدانیم شما از ناحیه خداوند مبعوث شده اید و از خواص درگاه او هستید.

(2)بدین سبب خداوند برای پیامبران خود معجراتی قرارداد که مردم از انجام آن عاجز بودند، چنان که بعضی از آنان، مانند نوح علیه السلام ، پس از دعوت و انذار خود طوفان را ایجاد نمود که تمام گمراهان و متمردین در آن غرق شدند، و بعضی از آنان، مانند ابراهیم علیه السلام ، چون در آتش افتاد آتش برای او سرد و سلامت شد، و بعضی از آنان، مانند صالح علیه السلام ، از میان سنگ شتر زندهای بیرون آورد که از پستان او شیر جاری بود، و بعضی از آنان، مانند موسی علیه السلام ، دریا برایش شکافته و از بین سنگ برای او چشمه هایی جاری شد و به دست او عصا که چوب خشکی بود اژدها گردید و آنچه را ساحران انجام داده بودند بلعید، و بعضی از آنان، مانند عیسی علیه السلام ، کور

1- (1)افهم عنّی ما اقول لک اعلم انّ اللّه عزّوجلّ لا یخاطب النّاس بشهاده العیان و لا یشافههم بالکلام و لکنّه عزّوجلٍّ بعث الیهم رسولاً من اجناسهم و اصنافهم بشرا مثلهم فلوبعث الیهم رسلاً من غیر صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم یقبلوا منهم فلمّا جاؤهم و کانوا من جنسهم یأکلون الطعام و یمشون فی الاسواق قالوالهم: انتم مثلنا فلا نقبل منکم حتّی تأتونا بشی ءٍ نعجزان نأتی بمثله فنعلم انّکم مخصوصون دوننا بمالا نقدر علیه فجعل اللّه عزّوجلّ لهم المعجزات التی یعجز الخلق عنها
2- (2)فمنهم من جاء بالطوفان بعد الإعذار و الإنذار فغرق جمیع من طغی و تمرّد و منهم من القی فی النار فکانت علیه بردا و سلاما و منهم من اخرج من الحجر الصلدناقه و اجری فی ضرعها لبنا و منهم من فلق له البحر و فجرله من الحجر العیون و جعل العصا الیابسه ثعبانا؛ فتلقف ما یأفکون و

منهم من أبرء الاکمه و الابرص واحیا الموتی بإذن اللّه عزّوجلّ و أنبأهم بما یأکلون و ما یدّخرون فی بیوتهم و منهم من انشقّ له القمر و کلّمه البهائم مثل البعیر و الذئب و غیر ذلک

مادرزاد و کسی که بیماری پیسه و برص داشت را شفا بخشید و به اذن خداوند مرده را زنده نمود و به مردم از آنچه خورده بودند و یا در خانه های خود پنهان کرده بودند خبر داد، و بعضی از آنان، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، ماه برایش دو نیم شد و چهارپایان مانند شتر و گرگ با آن حضرت سخن گفتند و...

(1)چون پیامبران خدا علیهم السلام این معجزات را نشان دادند و مردم خود را در مقابله با آنان عاجز دیدند تقدیر و حکمت خداوند و لطف او به بندگان خود براین قرار گرفت که پیامبران با داشتن این معجزات گاهی غالب و گاهی مغلوب باشند. و اگر همیشه آنان را غالب قرار می داد و به مصایب و گرفتاری ها مبتلا نمی شدند مردم آنان را خدا می پنداشتند و مقام صبر و استقامت آنان ظاهر نمی شد.

پس خداوند عزّوجلّ آنان را در مصایب ومشکلات دنیا مانند سایر مردم قرار داد تا هنگام مصایب و گرفتاری ها صابر و هنگام عافیت و قدرت شاکر بوده و همواره در پیشگاه خدا متواضع و تسلیم باشند. تا مردم بدانند آنان نیز بندگان خدایند و آنان را خدای خود ندانند. و با این وضعیت حجت خداوند بر کسی که در حق آنان غلو کند و آنان را پروردگار خود داند و یا با آنان دشمنی کند و نبوّت آنان را انکار نماید ثابت باشد و خلاصه این که راه عذری برای کسی نماند و هر کس گمراه و هلاک شود حجت براو تمام شده باشد و هر کس به راه حق رود از روی دلیل و برهان رفته باشد.

1- (1)فلمّا أتوا بمثل هذه المعجزات و عجزالخلق من اممهم عن ان یأتوا بمثله کان من تقدیر اللّه عزّوجلّ و لطفه بعباده و حکمته ان جعل أنبیائه مع هذه المعجزات فی حالٍ غالبین و فی اخری مغلوبین و فی حال قاهرین و فی حال مقهورین و لو جعلهم عزّوجلّ فی جمیع احوالهم غالبین و قاهرین لم یبتلهم و لم یمتحنهم لاتّخذهم النّاس آلههً من دون اللّه عزّوجلّ و لما عرف فضل صبرهم علی البلاء و المحن و الاختبار و لکنّه عزّوجلّ جعل احوالهم فی ذلک کاحوال غیرهم لیکونوا فی احوال المحنه و البلوی صابرین و فی حال العافیه و الظهور علی الاعداء شاکرین و یکونوا فی جمیع احوالهم متواضعین غیر شامخین و لا متجبّرین ولیعلم العباد انّ لهم إلها هو خالقهم و مدبّرهم فیعبدوه و یطیعوا رسله و تکون حجّه اللّه تعالی ثابته علی من تجاوز الحدّفیهم و ادّعی لهم الربوبیّه اوعاند و خالف و عصی و

جحد بما اتت به الانبیاء و الرسل ولیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه

(1)محمّدبن ابراهیم بن اسحاق گوید: روز بعد خدمت حسین بن روح رفتم و پیش خود گفتم: آیا او سخنان دیروز را از پیش خود گفت یا از طرف امام زمان علیه السلام بود؟ او پیش از من شروع به سخن نمود و گفت: ای محمّدبن ابراهیم !اگر من از آسمان به زیر ایم و درنده ای مرا برباید یا بادی مرا به مکان دوری پرتاب کند برایم آسان تر است از این که در دین خدا چیزی از خود بگویم. آنچه گفتم از ناحیه حجت خدا بود و چیزی بود که خود از آن حضرت شنیده بودم صلوات و درود خدا بر او باد.

(2)مرحوم علاّمه سیّدمحسن امین در کتاب «مجالس السینه» می گوید: پوشیده نماند که عقل و دین احترام شخصیت های علمی و ارزشمند را چه در زمان حیات آنان و چه پس از مرگشان لازم می داند و کسانی را که جان خویش را در راه مقاصد عالیه و هدف های انسانی و ارزشی اسلام فدا می کنند از یاد نمی برد و این معنی در تمام امت های پیشین مشهود بوده است.

براستی مولای ما حضرت سیدالشهدا علیه السلام ، که فرزند امیرالمؤمنین و برادر امام مجتبی و ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و یکی از دو جگر گوشه آن حضرت و خلیفه او در این امت بوده است، از بزرگ ترین رجال و شخصیت های اسلام بلکه عالم وجود است. او افزون بر شرافت نسب که فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه و سبط

1- (1)قال محمّد بن ابراهیم بن اسحق رضی اللّه عنه: فعدت الی الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه فی الغد و انا اقول فی نفسی: أتراه ذکرلنا یوم أمس من عند نفسه فابتدأنی و قال: یا محمّدبن ابراهیم لان أخرّ من السما فتحظفنی الطیر او تهوی بی الریح فی مکان سحیق احبّ الیّ من ان اقول فی دین اللّه برأیی او من عند نفسی بل ذلک عن الاصل و مسموعٌ من الحجّه صلوات اللّه علیه و سلامه .

2- (2)سیره اهل البیت فی البکاء و التعزیه لجدّهم الحسین علیهم السلام قال العلامه السید محسن الأمین فی مقدمه کتابه «المجالس السنیه»: لایخفی انّه قد قضی العقل و الدین باحترام عظماء الرجال احیاءً و أمواتا و تجدید الذکری لمن بذل نفسه فی اسمی المقاصد و أنفع الغایات و جرت علی ذلک جمیع الأمم فی کلّ عصر و زمان و انّ سیّدنا و مولانا الإمام ابن الإمام أخا الإمام أبا الأئمّه الحسین الشهید ابن امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهم السلام أحد ریحانتی الرسول صلی الله علیه و آله و سبطیه و خلیفته فی امّته من أاعظم رجال الإسلام بل من أعاظم رجال الکون

رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است خود دارای صفات و ارزش های والا و نیکوترین اخلاق و فضایل است.

(1)قیام ارزشمند او که در آن جان و مال و عزیزان خویش را در راه احیای دین و افشای خیانت منافقین [و بر ملا نمودن جنایات بنی امیّه] اهدا نمود و عزت نفس و شجاعت و بزرگواری و صبر و استقامت را به مردم آموخت، جهان را به تحیر واداشت و مصیبت و شهادت او که در عالم سابقه نداشت حادثه بی نظیر تاریخ محسوب شد. او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در روی زمین مثل و مانندی نداشت.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام براین حادثه و مصیبت هولناک [قبل و بعد از وقوع آن] محزون بوده اند و سیره و روش آنان این بوده که در ایام عزای امام حسین علیه السلام عزادار و گریان باشند.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «چون ماه محرم فرا می رسید پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام خندان دیده نمی شد، بلکه حزن و اندوه او را در بر می گرفت و چون روز عاشورا می رسید، آن روز روز عزا و گریه و مصیبت او بود.»

(2)اولیای دین در این مسأله طبق اقتضای عقل و فطرت و همانند سایر انسان ها - که اگر محبوبی را از دست بدهند در فراق و مصیبت او محزون می شوند- چنین

ص: 26

1- (1)فقد جمع الی شریف نسبه و کریم عنصره و بنوّته لسیّد الأنبیاء و لسیّد الأوصیاء و للبضعه الزهراء سیّده النساء علیها السلام اکرم الصفات و أحسن الأخلاق و أعظم الافعال و أجلّ الفضائل و المناقب و قام بما لم یسمع بمثله قبله و لا بعده من بذل نفسه و ماله و آله فی سبیل احیاء الدین و اظهار فضائح المنافقین و اظهر من إباء الضیم و عزّه النفس و الشجاعه و البساله و الصبر و الثبات ما بهر العقول. و مصیبته و کیفیه شهادته من أفظع ماصدر فی الکون مع انّه ابن بنت النبیّ صلی الله علیه و آله الذی لم یکن علی وجه الارض ابن بنت نبیّ غیره و قد حزن النبیّ صلی الله علیه و آله لتلک المصیبه قبل وقوعها و کذلک آله الأئمّه الأطهار علیهم

السلام كانت سيرتهم تجديد الأحزان لذكرى تلك الفاجعه الأليمه حتّى قال الرضا عليه السلام : كان أبى اذا دخل شهر المحرّم لايرى ضاحكا و كانت الكآبه تغلب عليه حتّى تمضى عشره ايّام منه فاذا كان اليوم العاشر كان ذلک اليوم يوم مصيبته و حزنه .

2- (2)و قد ندبوا عليهم السلام إلى ما ندب اليه العقل فى حقّ كلّ محبّ مع حبيبه من الفرح لفرحهم و الحزن لحزنهم و اقتدى بهم فى ذلک شيعتهم و أولياؤهم فجدّدوا ذكرى مصيبه الحسين عليه السلام و كيفيّه شهادته التى تكاد ان تفتّت الصخور فضلاً عن الاكباد و القلوب لاسيّما فى عشر المحرّم التى وقعت فيها تلک المصائب المقرحه.

بوده و شیعیان خود را هم به این معنی دعوت نموده اند و شیعیان نیز این حادثه را بزرگ شمرده و در ایام عاشورا که تمام عالم برای مصیبت امام حسین علیه السلام گریان است گریان و پریشان می شوند و همه ساله بر آن حضرت مجالس عزا به پا می کنند و در مصایب او اشک می ریزند.

(1)ولکن [مع الأسف] بسیاری از ذاکرین امام حسین علیه السلام از خود چیزهایی را در مصائب و فضائل آن حضرت و یاران و عزیزان او بافته و ساخته اند که هیچ مورخ و محدثی آن را نقل نکرده و حتی بعضی از احادیث صحیح را نیز به بافته های خود آمیخته نموده و به فرموده های اولیای خدا یا افزوده و یا کم نموده اند به گمان این که بتوانند تأثیر بیشتری در مردم بی اطلاع و مخلص اهل بیت علیهم السلام ایجاد کنند [و آنان را در عزای امام علیه السلام بیشتر بگریانند] تا جایی که بافته های آنها در اذهان مردم جا گرفته و در کتاب ها نیز نوشته شده و براساس آن اشعاری نیز سروده شده است و کسی نیست که مانع آنها شود!

(2)این مسأله موجب خشم ائمه معصومین علیهم السلام و دست آویزی برای طعن به آنان شده و هرگز به آن راضی نخواهند بود و خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نیز از آن راضی نیستند.

ص: 27

1- (1)هذا ولکنّ کثیرا من الذاکرین لمصابهم قد اختلقوا أحادیث فی المصائب و غیرها لم یذکرها مورّخ و لا مؤلّف و مسخوا بعض الأحادیث الصحیحه وزادوا و نقصوا فیها لما یرونه من تأثیرها فی نفوس المستمعین الجاهلین بصحّه الاخبار وسقمها حتّی حفظت علی الألسن و اودعت فی المجامیع و اشتهرت بین النّاس و لا رادع و هی من الأکاذیب التی تغضبهم علیهم السلام و تفتح باب القدح للقادح فانّهم لایرضون بالکذب الذی لا یرضی اللّه و رسوله صلی الله علیه و آله به. و قد قالوا لشیعتهم: «کونوا زینا لنا و لا تکونوا شینا علینا». و قد اکتسبوا هم، و من قَبِلها منهم و اقرّهم علیها الإثم المبین فانّ اللّه لایطاع من حیث یعصی ولا یقبل اللّه الاّ من المتّقین، و الکذب من کبائر الذنوب الموبقه لاسیّما إن کان علی النبیّ صلی الله علیه و آله و اهل بیته الطاهرین علیهم السلام.

2- (2)کما انّ ما یفعله جمله من النّاس من جرح انفسهم بالسیوف او اللطم المؤدّی الی إیذاء البدن إنّما هو من تسویلات الشیطان و تزیینه سوء الاعمال فذلک ممّا یغضب الحسین علیهم السلام و یبعّد عنه لاممّا یقرّب

اليه فهو عليه السلام قد قتل فى سبيل الإحياء لدين جدّه صلى الله عليه و آله و هذه الاعمال ممّا نهى عنها دين جدّه فكيف يرضى بها و تكون مقرّبةً اليه تعالى؟! و اللّه تعالى لايطاع من حيث يعصى كما ذكرنا آنفا

در حالی که ائمه ما علیهم السلام به شیعیان خود فرموده اند: «شما باید زینت و آبروی ما باشید و هرگز مایه ننگ و عار ما نشوید و ما را بین مردم موهون نکنید.»

بنابر این گوینده آن اباطیل و هر کس سخن او را می پذیرد و او را براین عمل تایید و تثبیت می کند مرتکب حرام و مستوجب عقاب خواهد بود؛ چرا که کسی با معصیت و نافرمانی به خدا تقرب پیدا نمی کند و خداوند عبادت را جز از افراد باتقوا نمی پذیرد و دروغ از گناهان کبیره و موجب هلاکت است؛ مخصوصا اگر آن دروغ نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام صادر شده باشد.

همان گونه که قمه زنی،- که چیزی جز ایذاء بدن و جرح آن نیست، - از تسویلات شیطانی است ولی برخی آن را عملی نیک و مرتبه عالی عزاداری می پندارند. [اینها در حالی است که دستورالعمل عزاداری و حتی شیوه عملی آن از معصومین ما علیهم السلام نقل شده و آنان که بیش از دیگران در عزای جدّ خود می سوخته اند هیچ گاه به چنین اعمالی دست نزده اند].

این اعمال نه تنها موجب خشنودی امام علیه السلام نیست بلکه موجب خشم او نیز خواهد بود؛ چرا که آن بزرگوار یعنی امام حسین علیه السلام برای احیای دین جدّ خود قیام نموده و این اعمال مورد نهی دین جدّ اوست و نمی تواند خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را خشنود کند و موجب تقرب به خدا باشد.

(1)دست آویزی که بعضی از نادان ها برای این عمل (قمه زنی) ساخته و می گویند که حضرت زینب علیها السلام پیشانی خود را به چوب محمل زد و خون تازه از

1- (1)و انتحال بعض الجهّال عذرا لذلک بما ینقلونه من انّ احدی الطاهرات نطحت جبینها بمقدّم المحمل حتّی رئی الدم یجری من تحت قناعها هو من هذا البحر و علی هذه القافیه اللذین مرّت الاشاره الیهما. و هکذا ما یجری من التمثیل و التشبیه للوقعه فانّه فی نفسه مشتمل علی کثیر من المحرّمات و موجب لهتک الحرمه و فتح باب القدح للذین یحاولونه

بما استطاعوا فيكون منهيّا عنه بقوله علیه السلام : و لا تكونوا شينا علينا. نعم التمثيل الخالى عن المحرّمات و الشائنات لا بأس به ولكن اين هو؟ ! فعلى من يريد التقرّب الى اللّه تعالى و الى نبيّه صلى الله عليه و آله و أوليائه بالبكاء و الحزن لمصاب الحسين علیه السلام ان لايتعدّى ما رسمه الرضا نقلاً عن أبيه عليهما السلام مما مرّ وإلاّ كان من الذين ضلّ سعيهم فى الحياه الدنيا و هم يحسبون انّهم يحسنون صنعا. (المجالس السنيه ص 4).

زیر آن جاری شد از همان بافته هایی است که پیش از این متذکر آن شدیم [و در مقاتل اثری از آن وجود ندارد].

تعزیه و شبیه خوانی نیز که امروزه متداول گردیده مشتمل بر بسیاری از محرمات و موجب هتک حرمت اولیای خدا و باز شدن راه توهین و قدح شخصیت آنان است که خواسته دشمنان می باشد و به مقتضای «کونوا لنازینا و لا تکونوا علینا شینا» حرام و موجب هتک حرمت آنان است. تنها بعضی از تعزیه ها و شبیه خوانی ها که خالی از محرمات و هتک حرمت است را می توان استثنا نمود لکن کجا یافت می شود؟

خلاصه سخن این که هر کس می خواهد به خدا و رسول و اولیای او علیهم السلام تقرب پیدا کند باید در مسأله عزاداری و گریه برامام حسین علیه السلام (و غیر آن) از سیره و سنّت اولیای خدا خارج نشود و در مسأله عزاداری طبق آنچه حضرت رضا [و ائمه دیگر علیهم السلام انجام می داده و] فرموده اند عمل کند وگرنه از کسانی خواهد بود که خداوند در قرآن در باره اشان فرموده است: «آنان سعی خود را در دنیا ضایع و تباه نموده و گمان کرده اند که عمل نیکی انجام داده اند.»

ولایت به معنای پذیرفتن مقام نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت ائمه معصومین علیهم السلام و از اصول مذهب شیعه و ضروریات آن است و طبق اسناد فراوان انکار آن موجب انحراف از دین و دخول در حاکمیت طاغوت است(1)(1) و خداوند ایمان به خود را مشروط به پذیرفتن ولایت و حاکمیت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام قرار داده است.(2)(2)

در بسیاری از آیات قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام (3) محبت و دوستی پیامبر و امامان بعد از آن حضرت سفارش شده و همانند پذیرفتن مقام نبوت و امامت شرط

1- (1)1 «و من یکفربالطاغوت و یؤمن باللّه فقداستمسک بالعروه الوثقی» [بقره /256].
2- (2)2 «یا ایّها الّذین آمنوا اطیعواللّه و اطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم» [النساء الآیه، 59].
3- (3)3 به کتاب آیات الفضائل و میزان الحق مراجعه شود.

دیانت و نجات و پذیرفته شدن اعمال و دخول در بهشت و... معرفی گردیده است.

در برخی از روایات - به طور مطلق - محبت و دوستی آل پیامبر، یعنی امامان معصوم علیهم السلام و حتی دوستی با دوستان آنان وسیله نجات معرفی شده است. حتی از روایات استفاده می شود کسی که آنان را دوست بدارد و نداند بر چه آیین و اعتقادی هستند نیز اهل نجات خواهد بود بلکه اگر دوستان آنان را دوست بدارد و یا احسانی به آنها بنماید - گرچه اطلاعی از اعتقادات آنان نداشته باشد - او نیز اهل نجات خواهد بود.(1)

اینک به منظور پاسخگویی به کسانی که این مطالب را مورد نقد و یا انکار قرار داده اند گوشه هایی از روایات یاد شده را ذکر می کنیم و سپس به توضیح و معنای آنها می پردازیم. البته کسانی که از مضامین و معانی اخبار معصومین علیهم السلام در این موضوع اطلاع دارند چنین انکارها و انتقاداتی را نمی کنند و سخنان کلی و مطلقات اخبار و روایات را همراه با توضیحات و بیاناتی که از خود معصومین علیهم السلام رسیده طرح می نمایند، به گونه ای که شبهه ای برای مردم ایجاد نمی شود.

برخی افراد که تنها یک روایت را دیده و از سایر روایات و توضیحات معصومین علیهم السلام آگاهی نداشته اند منکر این مسأله شده و یا آن را مورد انتقاد قرار داده اند. این گونه افراد باید معنای صحیح این مسأله را از اهل آن جویا شوند و اگر از مسایل دینی و معارف اهل بیت علیهم السلام آگاهی ندارند فهم آن را به اهلش واگذارند و بدون احاطه و اطلاع کافی قضاوت و یا نقد و ایرادی را مطرح نکنند.

1-(2) علامه مجلسی در بحار، از شیخ صدوق، از ابوذر غفاری نقل نموده که

ص: 30

1- (1)1 فی مجمع الفائده (ج 2/514) قال الصادق علیه السلام : «من احبّکم علی ما انتم علیه دخل الجنّه و ان لم یقل کما تقولون.» و رواه فی الکافی (ج 8/256).

2- (2)1 - فی البحار: روی الصدوق عن عبداللّه بن محمد بن عبدالوهاب عن أحمدبن محمد الشعرانی عن عبدالباقی عن عمربن سنان عن حاجب بن سلیمان عن وکیع بن الجرّاح عن الأعمش عن ابن ظبیان عن أبی ذّر رحمه اللّه علیه قال: رأیت سلمان و بلالاً یقبلان إلی النبیّ صلی الله علیه و آله إذ انکبّ سلمان علی قدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقبّلها فزجره النبیّ صلی الله علیه و آله عن ذلک، ثمّ قال له: یا سلمان لا تصنع بی ما تصنع الأعاجم بملوکها، أنا عبد من عبیداللّه، آکل ممّا یأکل العبد و أقعد کما یقعد العبد.

گوید: من سلمان و بلال را دیدم که به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند ناگهان سلمان خود را بر قدم های رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و آنها را بوسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این عمل نهی نمود و فرمود: «ای سلمان! کاری که عجم ها مقابل پادشاهان خود می کنند نسبت به من انجام مده! همانا من بنده ای از بندگان خدا هستم و همانند آنان غذا می خورم و همانند غلامان می نشینم.»

(1)سلمان گفت: مولای من! شما را به خدا [سوگند می دهم] برای من مقام فاطمه علیها السلام را در روز قیامت بیان فرمایید.

ابوذر گوید: در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورتی باز و خندان روبه سلمان نمود و فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، فاطمه علیها السلام بانویی است که در روز قیامت بر مرکبی سوار می شود که سر آن از «خشیه اللّه» و چشمان آن از «نور اللّه» و... است و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و امیرالمؤمنین از جلو و حسن و حسین علیهم السلام از پشت سر او حرکت می کنند و خداوند نگهبان و حافظ او خواهد بود و چون وارد صحنه قیامت می شوند از طرف خداوند ندا می رسد:

(2)ای اهل محشر! چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر اندازید! این فاطمه دختر محمّد پیامبر شما صلی الله علیه و آله و همسر علی امام شما و مادر حسن و حسین علیهم السلام

1- (1)فقال سلمان: یا مولای سألتک باللّه إلاّ أخبرتنی بفضل فاطمه یوم القیامه، قال: فأقبل النبیّ صلی الله علیه و آله ضاحکا مستبشرا ثمّ قال: و الّذی نفسی بیده إنّها الجاریه الّتی تجوز فی عرصه القیامه علی ناقه رأسها من خشیه اللّه، و عیناها من نوراللّه... . جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن شمالها و علیّ أمامها و الحسن و الحسین ورآءها، و اللّه یکلأها و یحفظها.
2- (2)فیجوزون فی عرصه القیامه فاذا الندآء من قبل اللّه جلّ جلاله: «معاشر الخلائق غضّوا أبصارکم و نکّسوا رؤوسکم، هذه فاطمه بنت محمّد نبیّکم، زوجه علیّ إمامکم أُمّ الحسن و الحسین» فتجوز الصراط و علیها ریطتان بیضاوان فاذا دخلت الجنّه و نظرت إلی ما أعدّاللّه لها من الکرامه قرأت: «بسم اللّه الرّحمان الرّحیم الحمدللّه الّذی أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا

لغفورٌشكورٌ الّذى أحلّنا دارالمقامه من فضله لايمسّنا فيها نصبٌ و لا يمسّنا فيها لغوب»

است.

پس فاطمه علیها السلام در حالی که دو لباس سفید و نورانی براو پوشیده شده است از صراط می گذرد و چون وارد بهشت می شود و به آنچه خداوند در بهشت برای او آماده نموده نظر می کند این آیه را قرائت می فرمایا: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمدللّه الّذی أَذهَبَ عنّا الحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکورٌ الّذی أَحَلَّنا دارَالمُقامَهِ مِنْ فَضلِهِ لایَمَسُّنا فیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فیها لُغوبٌ».

(1)آن گاه خداوند به او وحی می فرماید: ای فاطمه! هرچه می خواهی از من درخواست نما تا به تو عطا نمایم و هر آرزویی داری بگو تا [برآورم و] تو را خشنود نمایم. پس فاطمه علیها السلام می گوید: خدایا، تمام آرزوی من تویی و تو برای من فراتر از هر آرزیی هستی. از تو می خواهم که دوستان من و دوستان عترت من را به آتش نبری.

(2)پس از طرف ذات مقدس حق به او گفته می شود: ای فاطمه! من دو هزار سال قبل از خلقت آسمان ها و زمین به عزت و جلال و بلندی مقام خود سوگند یاد نموده ام که دوستان تو و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم.»

(3)2- مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفایده در پایان بحث میت می گوید: در پایان بحث دو روایت را نقل می کنیم که برای دوستان علی بن ابی طالب علیهما السلام بشارت باشد. نخست روایتی که زید شحّام از امام صادق نقل

1- (1)قال: فیوحی اللّه عزّوجلّ إلیها: یا فاطمه سلینی أُعطک، و تمنّی علیّ أُرضک فتقول: إلهی أنت المنی و فوق المنی، أسألک أن لا تعذّب محبّی و محبّی عترتی بالنار، فیوحی اللّه إلیها: یا فاطمه و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی لقد آلیت علی نفسی من قبل أن أخلق السّماوات و الأرض بألفی عام أن لا أُعذّب محبیّک و محبّی عترتک بالنار(کنز جامع الفوائد: 253 و 254 و البحار ج 27/139).
2- (2)و فی مجمع الفایده للمقدس الاردبیلی قال ولنختم بحث المیت بخبرین فیهما بشاره لولیّ علی علیه السلام.

3- (3)2- احد هما ما فی روایه زیدالشحّام قال: سئل ابوعبداللّه علیه السلام عن رجل و نحن عنده فقیل له: مات فترحّم علیه و قال فیه خیرا فقال رجل من القوم: لی علیه دنینیرات فغلبنی علیها و سمّاها یسیره! قال: فاستبان ذلک فی وجه ابیعبداللّه علیه السلام فقال: أتری اللّه یأخذ ولیّ علیّ علیه السلام فیلقیه فی النار فیغذّبه من اجل ذهبک؟ قال: فقال الرجل: هوفی حلّ جعلنی اللّه فداک فقال ابوعبداللّه علیه السلام أفلا کان ذلک قبل الآن؟!.

نموده است، وی می گوید:

من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. آن حضرت از احوال یکی از شیعیان خود سؤال نمود و چون به او پاسخ دادند که او از دنیا رفته است امام صادق علیه السلام به او ترحم نمود و او را به خوبی یاد کرد. مردی [از اهل سنت که] در آن جا حاضر بود، گفت: من از او چند دیناری طلب داشتم و او آن را ناچیز شمرد و به من نپرداخت.

پس آثار اندوه و خشم در صورت امام صادق علیه السلام ظاهر گردید و فرمود: «تو فکر می کنی خدا برای چند دینار تو دوست علی علیه السلام را به آتش می افکند و او را عذاب می نماید؟ !»

زید شحام می گوید: با شنیدن این سخن آن مرد گفت: فدای شما شوم! من او را حلال نمودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چرا پیش از این او را نبخشیدی و حلال نکردی؟ !»

3- زید شحّام از ابی شبل نقل نموده است که می گوید:(1)

امام صادق علیه السلام به شیعیان خود فرمود: «هرکس شما را با این اعتقادی که دارید (یعنی اعتقاد به امامت اهل البیت علیهم السلام) دوست بدارد اهل بهشت خواهد بود، هرچند همانند شما معتقد به ولایت ما نباشد.»

شیخ طوسی نیز این روایت را در اواخر کتاب طهارت در تهذیب نقل نموده است.

4- مرحوم مقدس اردبیلی پس از نقل آن دو حدیث می گوید: لازم(2) دیدم حدیث سومی را نیز که در کتاب بشاره المصطفی طبری آمده با حذف اسناد نقل نمایم. مرحوم طبری چنین نقل نموده است:

1- (1)3- الثانی ما رواه فی الصحیح عن ابی شبل قال: قال ابوعبداللّه علیه السلام : من احبّکم علی ما انتم علیه دخل الجنّه، و ان لم یقل کما

تقولون. و رواه فی التهذیب فی اواخر کتاب الطهاره.

2- (2)4- ثمّ قال: ولنثلّث بماعن بشاره المصطفی لشیعه علیّ المرتضی بحذف الاسناد قال دخل رسول اللّه صلی الله علیه و آله علی علیّ علیه السلام فرحا مسرورا مستبشرا فسلّم علیه فردّ علیه السلام فقال علیّ علیه السلام : یا رسول اللّه مارأیتک اقبلت علیّ مثل هذااليوم؟ فقال: حبیبی جئت أبشرّک: اعلم انّ فی هذه الساعه نزل علیّ جبرئیل علیه السلام و قال: الحقّ یقرأک السلام و یقول لک:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار مسرور و شادمان بر علی علیه السلام وارد و بر او سلام کرد. علی علیه السلام پاسخ داد و فرمود: «ای رسول خدا، تاکنون شما را این چنین خشنود ندیده بودم !»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی جان ! آمده ام تو را بشارت دهم. الآن جبرئیل علیه السلام بر من نازل گشته و می گوید: خدا تو را سلام می رساند و می فرماید: به علی بشارت ده که شیعیان او، چه صالح و چه عاصی، اهل بهشت خواهند بود.»

علی علیه السلام چون این سخن را شنید سجده شکر نمود و سپس دو دست مبارک خود را بالا برد و فرمود: «من خدا را گواه می گیرم که نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیانم بخشیدم.»

(1)فاطمه علیها السلام نیز چون این سخن شنید فرمود: «خدایا، تو گواه باش که من نیز نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیان علی بخشیدم.» امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز چنین گفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «شما از من کریم تر نیستید.» سپس فرمود: «خدایا، تو گواه باش که من نیز نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیان علی بخشیدم.»

پس از ناحیه پروردگار به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد: «شما از من کریم تر نیستید، همانا من جمیع گناهان شیعیان علی و دوستان آنان را آمرزیدم.»

چون این قبیل روایات در کتب حدیث فراوان دیده می شود. ذکر چند نکته در

ص: 34

1- (1)بشرّ علیّا: أنّ شیعته الصالح والعاصی من اهل الجنّه، فلمّا سمع مقالته خرّللّه ساجدا و رفع یدیه الی السماء، ثمّ قال: اُشهد اللّه علّی انّی قد وهبت لشیعه علیّ (یعنی شیعته علیه السلام) نصف حسناتی فقالت فاطمه علیها السلام : یا ربّ اشهد انّی قد وهبت لشیعه علیّ نصف حسناتی فقال الحسن والحسین کذلک فقال النبیّ صلی الله علیه و آله : ما انتم باکرم منّی اشهد علّی یا ربّ انّی قد وهبت لشیعه علیّ نصف حسناتی قال: فاوحی اللّه عزّوجّل الی رسول اللّه: ما انتم باکرم منّی، انّی قد غفرت لشیعه علیّ و محبیّه ذنوبهم جمیعا. (مجمع القائده ج 2/514 - 515) و الحدیث فی آخر الکتاب.

تبیین این گونه احادیث روشنگر خواهد بود:

1- این روایات را هرگز نمی توان بر آیات شریفه سوره مبارکه زلزال حاکم دانست- در این سوره آمده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ

وَ مَنْ يَعْمَلُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ»؛ یعنی هر که کوچک ترین عمل نیک و بدی را انجام داده باشد پاداش آن را خواهد دید.

2- از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است: «نباید کسی بر عمل صالح خود تکیه کند و ولایت و محبت اهل بیت و اطاعت از آنان را نادیده بگیرد؛ همان گونه که نباید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام تکیه کند و خود را از انجام وظایف و اعمال صالحه معاف بداند چرا که این دو مسأله به یکدیگر وابسته بوده و هیچ کدام به تنهایی وسیله نجات نخواهند بود.»

3- در بعضی از روایات مسأله محبت اهل البیت علیهم السلام و آثار آن به صورت مشروح بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

مرحوم صدوق در کتاب خصال (ص 515) با سند خود از ابوسعید خدری نقل نموده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به هر کس توفیق محبت و ولایت اهل بیت من را بدهد خیر دنیا و آخرت را به او داده است و هیچ کس نباید در اهل بهشت بودن او تردید نماید.»

سپس فرمود: «همانا محبت اهل بیت من همراه بیست خصلت خواهد بود؛ ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت. اما خصلت های دنیای او [عبارتند از] زهد، کوشش در عبادت و عمل خیر، ورع و پرهیز از محرمات، علاقه به عبادت خداوند، توبه قبل از مرگ، علاقه و نشاط به نماز شب، نداشتن طمع به مردم،مراقبت از امر و نهی خداوند، بی رغبتی و بغض به دنیا، و سخاوت و گذشت در راه خداوند.

و اما خصلت های آخرتی و قیامت او [عبارتند از این که] نامه عمل او (مقابل اهل محشر) گشوده نمی شود و کسی از آن مطلع نمی گردد، برای او میزان و حسابی نخواهد بود، نامه او به دست راست او داده می شود، برات و آزادی از آتش دوزخ برای او نوشته شده است، صورت او سفید و نورانی خواهد بود، لباس های بهشتی بر او پوشیده می شود، اجازه شفاعت نمودن برای صد نفر از اهل بیت خود را پیدا

می کند، خداوند به او نظر رحمت می افکند، تاجی از تاج های بهشتی را بر سر او می گذارند، و بدون حساب وارد بهشت می شود.» سپس فرمود: «خوشا به حال دوستان اهل بیت من !»

4- در تعدادی از روایات آمده است که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در نهایت به صلاح و درستی روی می آورند و رستگار می شوند و اگر به دلیل فراوانی گناهانشان با تحمل بلاهای دنیا و سختی جان دادن آمرزیده نشوند در عالم برزخ - که از وقت مرگ تا قیامت است - به واسطه وحشت قبر و فشار آن و... آمرزیده خواهند شد و اگر به وسیله عذاب قبر نیز پاک نشوند در قیامت با سختی ها و وحشت ها و انواع مشکلات آن پاک می شوند و اگر باز برای آنان گناهی مانده باشد مدتی به دوزخ می روند و سپس با شفاعت اولیای خداوند نجات می یابند.

البته آنها هرگز در دوزخ مخلّد نخواهند بود و دشمنان آنان که در دوزخ هستند و انتظار دارند آنان را - که در دنیا بدترین مردم می دانسته اند - در دوزخ ببینند هرچه در دوزخ می گردند به فرموده امام صادق علیه السلام حتی یک نفر آنان را نمی یابند و می گویند: «ما لنا لا نَری رِجالاً کُنّا نَعُدُهم منَ الأشرارِ...»؛ یعنی چه شد آنهایی را که ما بدترین مردم می دانستیم در اینجا نمی یابیم؟ !

از این رو امام صادق علیه السلام ضمن سخنانی به بعضی از شیعیان خود فرمود: «شما اهل نجات خواهید بود لکن من برای شما از برزخ می ترسم، پس مواظب اعمال و حقوق یکدیگر باشید.»

از تعدادی از روایات استفاده می شود که دوستان اهل البیت علیهم السلام و کسانی که معتقد به امامت امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند - چنانچه گذشت - در نهایت اهل نجات خواهند بود وکسانی که منکر ولایت آن بزرگواران باشند اگرچه عبادت جن و انس را انجام داده باشند از آنان پذیرفته نخواهد شد و در عذاب الهی برای همیشه معذّب خواهند بود.

توضیح این مسأله لازم است که احادیثی که می گوید: «آتش دوزخ بر اولاد فاطمه علیها السلام حرام است» طبق فرموده حضرت رضا علیه السلام به برادر خود زید، فقط مربوط به فرزندان بلاواسطه آن حضرت است.

ص :36

حقیر چون روایات این بخش را در کتاب میزان الحق به طور مشروح نقل نموده ام خوانندگان محترم را به آن کتاب ارجاع می دهم.البته باید دانست که حق سخن را در این مسأله خداوند در قرآن بیان نموده و می فرماید: «اِنَّ اَکرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ أَتْقیکمْ» گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما می باشند.

در کتاب کافی (ج 2/74) در تفسیر این آیه، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که گوید: امام علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! آیا صحیح است کسی که ادعای شیعه بودن دارد به صرف محبت ما خانواده اکتفا کند؟ [و وظایف دینی خود را رعایت نکند؟[به خدا سوگند، شیعه ما نیست جزکسی که اهل تقوا و اطاعت از خدا باشد و چنین افرادی شناخته نمی شوند جز با تواضع و خشوع در عبادت و امانت داری و فراوانی یاد خدا و روزه و نماز و احسان به پدر و مادر و وارسی از حال همسایگان فقیر و بی درآمد و بدهکار و یتیمان و راستگویی و قرائت قرآن و بازداشتن زبان از مردم مگر به خیر و خوبی و امین مردم بودن در همه چیزها.»

جابر می گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! ما امروز کسی را با این اوصاف نمی شناسیم! امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! فکر بیهوده مکن! مگر صحیح است کسی بگوید: علی علیه السلام را دوست می دارم و ولایت او را پذیرفته ام و سپس اهل عمل و کوشای در عبادت خدا نباشد؟ او اگر بگوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را - که بهتر از علی علیه السلام است - دوست می دارم و از او پیروی نکند و به روش او زندگی ننماید دوستی او اثری برای او نخواهد داشت. پس از خدا بترسید و به دستورات خداوند عمل کنید و بدانید که خداوند با کسی خویشی ندارد و بهترین بندگان خدا و نزدیک ترین آنان به او با تقواترین و کوشاترین آنان در بندگی خداوند است.

ای جابر! به خدا سوگند، کسی جز با اطاعت و بندگی، به خدای تبارک و تعالی تقرّب پیدا نمی کند. ای جابر! بدان برات از آتش دوزخ به دست ما نیست و کسی را بر خدا حجت [و حق اعتراض] نمی باشد هر کس مطیع او باشد دوست ما خواهد بود و هر کس مخالفت او را بکند دشمن ما خواهد بود و ولایت ما جز به وسیله تقوا و ورع در دین شامل حال کسی نمی شود.»

مؤلف گوید: این گونه روایات فراوان است.

و با آنچه ذکر شد معنای صحیح ولایت و محبت اهل البیت علیهم السلام روشن گردید امید آن که همه دوستان و علاقه مندان به اهل البیت علیهم السلام به برکت محبت و علاقه ای که به آن بزرگواران دارند و به سبب همان علاقه در مصایب آنان محزون و در شادی آنان شاد هستند و مجالس فراوانی برای تجلیل و تعظیم آنان برگزار می کنند در همه امور خود دستورات آن بزرگواران را عمل نمایند تا سعادت دنیا و آخرت نصیب آنان گردد.

امام باقر علیه السلام ضمن سخنانی به جابر جعفی فرمود: «تو از دوستان ما نخواهی بود جز آن هنگام که اگر همه اهل شهر در باره تو بگویند او آدم خوبی ست تو را خوش نیاید و اگر همه آنها بگویند او آدم بدی است محزون نشوی. تو خود را بر کتاب خدا عرضه کن اگر دیدی که در همان راه که او می گوید می روی و از آنچه دستور پرهیز می دهد دوری می کنی و به آنچه ترغیب می نماید عمل می نمایی و از آنچه می ترساند می ترسی در این صورت پابر جا باش که بشارت برتو باد چرا که گفته های مردم به تو آسیبی نمی رساند، و اگر دیدی که با آیات قرآن مباینت و جدایی داری، چرا خود را فریب می دهی؟...» (تحف العقول، ص 284؛ بحارالأنوار، ج 75/162)

تاریخ ولادت و مدّت زندگی امام حسین علیه السلام

(1)امام حسین علیه السلام در مدینه منوره، در سال وقوع جنگ خندق، در سوم یا پنجم ماه شعبان، در روز پنجشنبه یا سه شنبه به دنیا آمد. نیز گفته شده است که در آخر ربیع الاول و یا پنجم جمادی الاولی سال سوم و یا چهارم از هجرت به دنیا آمده و مادر او فاطمه علیها السلام پنجاه روز بعد از ولادت امام حسن به او باردار شده است. بنابراین فاصله بین او و برادرش امام حسن علیهما السلام همین پنجاه روز و مدّت حمل او بوده است.

1- (1)ولادته و شهادته و مدّه حیاته صلوات اللّه علیه قال فی مجالس السنیّه: ولد الحسین بن علی علیهما السلام بالمدینه المنوّره عام الخندق فی شعبان یوم الخمیس او الثلثاء لخمس او ثلاث خلون منه و قیل فی آخر ربیع الاوّل و قیل: لخمس خلون من جمادی الاولی سنه ثلاث او اربع من الهجره. حملت به امّه الزهراء صلوات اللّه علیها بعد ولاده اخیه الحسن بخمسین لیله فلم یکن بینهما سوی هذه المدّه و مدّه الحمل.

(1)امام صادق از پدر خود امام باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیش از یک طهر فاصله نبوده است و مدّت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود و چون فاطمه علیها السلام آن مولود را خدمت پدر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد آن حضرت خشنود شد و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و روز هفتم گوسفندی برای او عقیقه نمود و او را حسین نامید و به مادر او فرمود تا سر او را بتراشد و به مقدار موی آن از نقره صدقه بدهد؛ چنان که برای برادر او امام حسن علیه السلام نیز چنین نمود.»

(2)آن حضرت در روز جمعه و یا شنبه و یا دوشنبه، دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری در زمین کربلا به شهادت رسید. عمر شریف آن بزرگوار هنگام شهادت به حسب روایات پنجاه و پنج و یا پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز و یا هفت روز و یا بیش از این بوده است.

از آن مدّت، شش سال و یا هفت سال و چند ماه با جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیسته و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک به سی سال با پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرده و بعد از پدر نزدیک به ده سال با برادر خود زندگی نموده و بعد از وفات برادر خود نزدیک به ده و بنابر قولی پنج سال و چند ماه امامت نموده است.

1- (1)و روی عن مولانا الامام جعفر بن محمّد الصادق عن أبیه علیهما السلام انّه لم یکن بینهما الاّطهر واحد و کانت مدّه حمله ستّه اشهر. فلمّا ولد جاءت به أمّه فاطمه علیها السلام الی جدّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاستبشر به و أذّن فی أذنه الیمنی و اقام فی الیسری و عقّ عنه کبشا یوم السابع و سمّاه حسینا و أمر أمّه ان تحلق رأسه و تتصدّق بزنه شعره فضّه کما فعلت بأخیه الحسن فامتثلت ما أمرها به (الانوارالبهیه و لواعج الاشجان ص 7). و قتل علیه السلام شهیدا بکربلاء من ارض العراق یوم الجمعه او السبت او الاثنین عاشر المحرّم سنه إحدی و ستیّن من الهجره، و عمره الشریف خمس و خمسون أوستّ و خمسون سنه و خمسه أشهر و خمسه ایّام او سبعه أیّام او اکثر من ذلک بأشهر و أیّام علی اختلاف الروایات و الاقوال.

2- (2)و قیل: انّ عمره الشریف سبع و خمسون سنه و کأنّه مبنیّ علی نوع من التسامح بعد السنه الناقصه سنه کامله و من الغریب قول المفید علیه الرحمه: انّ عمره الشریف ثمان و خمسون سنه مع ذکره انّ مولده لخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجره و شهادته عاشر المحرم سنه احدی و ستیّن فانّ عمره من هذا یکون ستّا و خمسین سنه و خمسه اشهر و خمسه ایّام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او و برادرش فرمود: «این دو فرزند من، حسن و حسین، دو امام هستند؛ قیام کنند و یا [به مصلحت اسلام و مسلمین] صلح نمایند.»

(1)او طبق وصیّت برادر خود امام حسن و وصیّت پدر خود امیرالمؤمنین علیهما السلام و وصیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شد و در مدّت امامت برادر خود امام حسن علیه السلام تا زمان مرگ معاویه براساس قرار داد صلح امام حسن علیه السلام صبر پیشه نمود و با معاویه به مبارزه برنخواست.

(2)هنگامی که معاویه از دنیا رفت، حرکت خود را مطابق شرایط و امکانات شروع نمود و همین که یارانی یافت آنان را به جهاد و مبارزه با یزید دعوت نمود و همراه اهل بیت و اصحاب خود از حرم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله به طرف عراق حرکت کرد تا با کمک و یاری اهل کوفه که او را دعوت نموده بودند با حکومت یزید بن معاویه مبارزه نماید. پیش از حرکت به طرف عراق، پسر عمّ خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را به انجام فرمان خدا و بیعت با او برای جهاد فی سبیل اللّه دعوت نماید.

(3)اهل کوفه دعوت او را پذیرفتند و با او بیعت نمودند و عهد و پیمان بستند که

1- (1)عاش منها مع جدّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ستّ سنین او سبع سنین و شهورا، و مع ابیه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد وفاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ثلاثین سنه إلاّ أشهرا، و مع اخیه الحسن بعد وفاه ابیه نحو عشر سنین، و بعد وفاه أخیه الحسن نحو عشر سنین و قیل: خمس سنین و أشهرا للاختلاف فی تاریخ وفاه الحسن علیه السلام و هی مدّه خلافته و امامته الثابته بقوله صلی الله علیه و آله له و لأخیه الحسن: إبنای هذان إمامان قاما او قعدا، و دلّت وصیّه أخیه الحسن الیه علی إمامته کما دلّت وصیّه امیرالمؤمنین علیه السلام الی الحسن علیه السلام علی إمامته بحسب ما دلت وصیّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی امیرالمؤمنین علیه السلام علی إمامته. و کان الحسین علیه السلام فی هذه المدّه صابرا للهدنه التی بینه و بین معاویه فالتزم الوفاء بها.

2- (2)فلمّا مات معويه أظهر امره بحسب الامكان و لّما وجد انصارا دعا الى الجهاد و توجّه بولده و أهل بيته من حرم اللّه و حرم رسول اللّه صلى الله عليه و آله الى العراق استنصارا بمن دعاه، و قدّم أمامَه ابن عمّه مسلم بن عقيل رضى اللّه عنه و أرضاه للدعوه الى اللّه و البيعه على الجهاد فبايعه اهل الكوفه على ذلک و عاهدوه و ضمّنوا له النصره و النصيحه، ثمّ نكثوا بيعته و خذلوه و أسلموه فقتل بينهم و لم ينصروه و خرجوا الى حرب الحسين عليه السلام فحاصروه و منعوه المسير الى بلاد اللّه و اضطروّه الى حيث لا يجد ناصرا و لا ملجا منهم و حالوا بينه و بين ماء الفرات و قتلوه فمضى عليه السلام ظمآن مجاهدا صابرا محتسبا مظلوما قد نكثت بيعته و استحلّت حرمته، و لم يوف له بعهده و لا رُعيت فيه ذمّه شهيدا على ما مضى عليه أبوه و أخوه.
3- (3)ميّت تبكى له فاطمهٌ و أبوها و علىّ ذوالعلى(المجالس السنيّه، ص 6/7)

از امام خود خیرخواهی کنند و او را یاری نمایند. لکن [مع الأسف با تهدیدات ابن زیاد] بیعت خود را شکستند و نماینده امام خود را تنها گذاردند بلکه او را تسلیم دشمن نموده تا او را به شهادت رساندند و سپس به جنگ امام خود [که او را دعوت نموده و وعده حمایت به او داده بودند] رفتند و او را محاصره نموده و از بازگشت به بلاد دیگر نیز او را منع کرده و او را در جایی نگه داشتند که هیچ یار و یاوری برای او نبود. حتی او را از آب فرات نیز منع نموده و با لب تشنه و مظلومانه به شهادت رساندند. تا این که گوید: اهل کوفه بیعت خود را با امام خویش شکستند و حرمتش را حفظ نکردند و او نیز همانند پدر و برادر خود به شهادت رسید.

(1)در کتاب شریف بحارالانوار از کتاب خرایج نقل شده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد خداوند جبرئیل علیه السلام را امر نمود تا با عدّه ای از ملائکه به زمین فرود آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهنیت و تبریک گوید.

جبرئیل حرکت نمود و در مسیر خود به جزیره ای برخورد نمود که ملکی به نام «فطرس» در آن جا گرفتار بود و در اثر کوتاهی در انجام وظیفه بال هایش شکسته شده بود و خداوند او را در آن جزیره رها نموده و هفتصد سال بود که با چنین وضعی خدا را عبادت می نمود. فطرس به جبرئیل گفت: کجا می روی؟ جبرئیل پاسخ داد: نزد محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم. فطرس گفت: مرا با خود ببر، شاید

1- (1)شطر من معجراته صلوات اللّه علیه فی البحار ج 44/182 عن الخرایج انّه لمّا ولد الحسین علیه السلام امراللّه تعالی جبرئیل ان یهبط فی ملائکه فیهنی ء محمّدا صلی الله علیه و آله ، فهبط فمرّ بجزیره فیها ملک یقال له: فطرس، بعثه اللّه فی شی ءٍ فابطأ فکسر جناحه فالقاه فی تلک الجزیره، فعبداللّه سبعمأه عام؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من دعایی کنند.

(1)جبرئیل فطرس را همراه خود آورد و حال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به فطرس بگو خود را به این مولود بمالد.» چون فطرس چنین کرد خداوند بال های او را به او بازگرداند و او با جبرئیل به آسمان پرواز نمود.

در همان کتاب از شیخ طبری از طاووس یمانی نقل شده که امام حسین علیه السلام چون در جای تاریکی می نشست مردم او را با نوری که از پیشانی و گلوی او ساطع بود می دیدند و این به این علت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد پیشانی و گلوی او را می بوسید.

(2)باز روایت شده که روزی جبرئیل به خانه فاطمه علیها السلام نازل شد و دید که فاطمه به خواب رفته و امام حسین علیه السلام در گهواره گریه می کند. پس شروع به نوازش و تسلّی او نمود تا این که فاطمه علیها السلام از خواب بیدار شد و صدای نوازش دادن جبرئیل را شنید ولی او را ندید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام خبر داد که او جبرئیل علیه السلام است.

در همان کتاب، از کتاب عیون المعجزات سیّد مرتضی، از امام صادق، از پدر خود، از جدّ خود زین العابدین علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «اهل کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و از کم آبی و نیامدن باران شکایت نمودند و از او خواستند که دعای باران بخواند. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: برخیز و برای آنان درخواست باران کن.

1- (1)فقال فطرس لجبرئیل: الی این؟ فقال: الی محمّد؛ قال: احملنی معک لعلّه یدعولی؛ فلّما دخل جبرئیل و اخبر محمّدا صلی الله علیه و آله بحال فطرس، قال له النبیّ صلی الله علیه و آله : قل یتمسّح بهذا المولود، فتمسّح فطرس بمهدالحسین علیه السلام فاعاداللّه علیه فی الحال جناحه ثمّ ارتفع مع جبرئیل الی السماء.
2- (2)و فی البحار ج 44/187: روی فی بعض الکتب المعتبره عن الطبریّ، عن طاووس الیمانی انّ الحسین بن علی علیه السلام کان اذا

جلس فی المکان المظلم یهتدی الیه النّاس ببیاض جبینه و نحره فانّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله کان کثیرا ما یقبّل جبینه و نحره. و انّ جبرئیل علیه السلام نزل یوما فوجد الزهراء علیها السلام نائمه و الحسین علیه السلام فی مهده یبکی فجعل یناغیه و یسلّیه حتی استیقظت فسمعت صوت من یناغیه فالتفتت فلم تراحدا فاخبرها النّبیّ صلی الله علیه و آله : انّه کان جبرئیل علیه السلام .

(1)امام حسین علیه السلام برخواست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر او صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود: خدایا، تویی که خیرات و برکات را می فرستی، باران رحمت خود را بر ما فراوان بفرست و ما را کاملاً سیرآب فرما؛ به گونه ای که ضعیفان و ناتوانان از بندگانت بهره مند و شهرهای خشکیده و مرده زنده شوند. تو پروردگار عالمین هستی. ما را اجابت فرما!

(2)هنوز امام حسین علیه السلام از دعای خود فارغ نشده بود که ناگهان باران فراوانی بارید و مردی از اعراب نواحی کوفه خبر آورد که درّه ها و جویبارها از باران مال مال شده است.»

در همان کتاب، از کتاب عیون المعجزات، از ابن سائب نقل شده که گوید: روز عاشورا درکربلا شاهد بودم که بر امام حسین علیه السلام چه گذشت! در آن روز [که مسأله عطش مصیبت بسیار سختی بود] مردی از قبیله تیم، به نام عبداللّه بن جویره، از لشکر عمرسعد خارج شد و صدا زد: یا حسین! امام علیه السلام فرمود: «چه می خواهی؟» او گفت: من تو را به آتش دوزخ بشارت می دهم. امام علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست، من بر پروردگار [کریم] و غفور و بر پیامبر مطاع وارد می شوم و از خیری به خیر دیگر منتقل می گردم. تو کیستی؟» مرد تیمی گفت: من ابن جویره هستم.

1- (1)و فیه عن عیون المعجزات للمرتضی رحمه اللّه عن الصادق عن ابیه عن جدّه علیهم السلام قال: جاء اهل الکوفه الی علیّ علیه السلام فشکوا الیه امساک المطر، و قالوا له: استسق لنا؟ فقال للحسین علیه السلام : قم و استسق، فقام و حمد اللّه و اثنی علیه و صلّی علی النبیّ صلی الله علیه و آله و قال: «الّلهمّ معطی الخیرات، و منزل البرکات، ارسل السماء علینا مدارا و اسقنا غیثا مغزارا، واسعا، غدقا، مجلّلاً، سحّا، سفوحا فجاجا [ثجّاجا] تنفّس به الضعیف من عبادک، و تحیی به المیّت من بلادک آمین ربّ العالمین. فما فرغ علیه السلام من دعاءه حتّی غاث اللّه تعالی غیثا بغتةً، و اقبل اعرابیّ من بعض نواحی الکوفه فقال: ترکت الأودیه و الأکام یموج بعضها فی بعضٍ.

2- (2)و فیه عن عیون المعجزات بسنده عن ابن السائب قال: شهدت یوم الحسین صلوات اللّه علیه فاقبل رجل من تیم یقال له: عبداللّه بن جویره

فقال: یا حسین فقال صلوات اللّه علیه: ما تشاء؟ فقال: ابشربالنار فقال علیه السلام : کلاّ انّی اقدم علی ربّ غفور، و شفیع مطاع، و انا من خیرٍ الی خیرٍ من انت؟ قال: انا ابن جویره فرفع یده الحسین علیه السلام حتی رأینا بیاض ابطیه و قال:

(1)پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود به قدری که ما سفیدی زیر بغل آن حضرت را مشاهده نمودیم و فرمود: «خدایا، او را به آتش ببر!«

آن مرد خشمگین شد و خواست بر امام علیه السلام حمله کند که اسب او مضطرب گردید و او را در گودالی اندخت و پای او در رکاب ماند و سر او روی زمین قرار گرفت و اسب او فرار کرد و او را روی زمین می کشاند تا این که سر او را به هر سنگ و درختی زد، به طوری که بدن او متلاشی گردید و آن ملعون به آتش دوزخ واصل شد.

در کتاب بحارالانوار، از مناقب ابن شهرآشوب، از اصبغ بن نباته نقل شده که گوید: من به امام حسین علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! می خواهم از چیزی سؤال کنم که خود به آن یقین دارم و آن سرّی از اسرار الهی است و شما صاحب آن سرّ هستید!

(2)امام علیه السلام فرمود: «ای اصبغ، می خواهی خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در «مسجد

1- (1)اللّهمّ جرّه الی النار، فغضب ابن جویره فحمل علیه فاضطرب به فرسه فی جدول و تعلّق رجله بالرکاب و وقع رأسه فی الأرض و نفر الفرس فأخذ یعدو به و یضرب رأسه بکلّ حجر و شجر و انقطعت قدمه و ساقه و فخذه، و بقی جانبه الآخر متعلّقا فی الرکاب فصار لعنه اللّه الی نار الجحیم. و فی البحار ج 44/184 عن مناقب ابن شهرآشوب عن الأصبغ بن نباته قال: سألت الحسین علیه السلام فقلت: سیّدی اسألک عن شی ءٍ انابه موقن و انّه من سرّاللّه و انت المسرور الیه ذلک السرّ فقال: یا اصبغ أترید ان تری مخاطبه رسول اللّه صلی الله علیه و آله لأبی دون یوم مسجد قبا؟ قال: هذا الذی اردت قال: قم، فاذا انا و هو بالکوفه، فنظرت فاذا المسجد من قبل ان یرتدّ الیّ بصری، فتبسّم فی وجهی، ثمّ قال: یا اصبغ انّ سلیمان بن داود اعطی الریح «غدوّها شهر و رواحها شهر» و انا قد اعطیت اکثر ممّا اعطی سلیمان، فقلت: صدقت و اللّه یابن رسول اللّه. فقال: نحن الذین عندنا علم الکتاب، و بیان ما فیه، و لیس عند احد من خلقه ما عندنا لأنّا اهل سرّ اللّه، فتبسّم فی وجهی ثمّ قال: نحن آل اللّه و ورثه رسوله فقلت: الحمدللّه علی ذلک؛

2- (2)قال لی: ادخل فدخلت فاذا انا برسول اللّه صلی الله علیه و آله محبتی ء فی المحراب بردائه فنظرت فاذا امیرالمؤمنین علیه السلام قابض علی تلابیت الأعسر، فرأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یعضّ علی الأنامل و هو یقول: بئس الخلف خلفتنی انت و اصحابک، علیکم لعنه اللّه و لعنتی الخبر. (مناقب آل ابی طالب، ج 4/52) قال المجلسی رحمه الله : المراد بقوله: ابی دون ابوبکر عبّر به عنه تقیّه و الدون الخسیس، و الأعسر: الشدید و الشوم والمراد به ابوبکر اوعمر.

قبا به ابوبکر بدانی؟» گفتم: آری، همین را اراده کرده بودم. فرمود: «برخیز! چون برخاستم و نگاه کردم خود را از کوفه در کنار مسجد قبا یافتم، پیش از آن که چشم خود را به هم زده باشم. پس امام علیه السلام به صورت من تبسّم نمود و فرمود: «ای اصبغ! سلیمان بن داوود، باد را در اختیار داشت که صبحگاه به قدر یک ماه او را حرکت می داد و شامگاه نیز یک ماه و خداوند به من بیش از سلیمان قدرت داده است.» گفتم: به خدا سوگند، راست گفتید، ای فرزند رسول خدا!

سپس فرمود: «ای اصبغ! نزد ما علم جمیع کتاب و بیان آیات آن موجود است که نزد احدی از خلق خداوند چنین علومی نیست و این برای این است که ما محل سرّ الهی هستیم.» سپس در صورت من تبسّم نمود و فرمود: «ماییم آل اللّه و وارثین رسول اللّه صلی الله علیه و آله » من گفتم: الحمدللّه که خداوند چنین نعمتی به شما داده است.

سپس فرمود: «ای اصبغ! داخل مسجد قبا شو!«چون من داخل شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در محراب دیدم که ردای خود را به دوش گرفته و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که لباس عمر را گرفته که او را بر زمین بزند. ناگهان دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی تعجب انگشت بر دهان گرفته و خطاب به ابوبکر می فرماید: «چه بد جانشینی برای من بودی و چه بد بودند آنهایی که پیروان تو بودند. لعنت خدا و لعنت من برشما باد!»

کنیه و لقب و نقش خاتم و فرزندان امام حسین علیه السلام

(1)کنیه امام حسین علیه السلام ابوعبداللّه و لقب آن حضرت رشید، طیّب، وفیّ، سیّد،

ص: 45

1- (1)کنیته و لقبه و نقش خاتمه و اولاده علیهم السلام قال: و کنیته ابوعبداللّه «و لقبه» الرشید و الطیّب و الوفیّ و السیّد و الزکیّ و المبارک و التابع لمرضاه اللّه و الدلیل علی ذات اللّه و السبط. «و شاعره» یحیی ابن الحکم و جماعه «و بوّابه» اسعد الهجری «و نقش خاتمه» لکلّ أجلٍ کتاب «و ملوک عصره» معاویه و ابنه یزید لعنهمااللّه. و له من الاولاد تسعه، ستّه ذکور و ثلاث بنات، فالذکور: علیّ الاکبر و علیّ الأوسط و علیّ الأصغر و محمّد و عبداللّه و جعفر، و البنات زینب و سکینه و فاطمه.

زکیّ، مبارک، تابع مرضاه اللّه، دلیل علی ذات اللّه، و سبط است. یحیی بن حکم و جماعتی شاعر او بوده اند. و اسعد هجری دربان او بوده. و نقش خاتم و انگشتر او «لکلّ اجلٍ کتاب» بوده است. و حاکمان زمان او معاویه و فرزند او یزید لعنهمااللّه بوده اند.

امام حسین علیه السلام نه فرزند داشت؛ شش پسر و سه دختر. پسران او علیّ اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمّد، عبداللّه و جعفر بودند و دختران او زینب، سکینه و فاطمه نام داشتند. (مجالس السنیه)

(1)مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: «امام حسین علیه السلام چهار فرزند پسر و دو دختر داشته» و یکی از دو علی و محمّد و زینب را فرزند او ندانسته است.

در باره علی اکبر اختلاف است. مشهور بین علما این است که او همان علیّ اکبر مقتول در کربلا می باشد که مادر او لیلی، دختر مرّه بن عروه بن مسعود ثقیفه است. لکن شیخ مفید می فرماید: «علیّ اکبر زین العابدین علیه السلام است و مادر او شاه زنان، دختر یزدجرد است».

علی اصغر همان فرزندی است که در کربلا تیری به او رسید و کشته شد. و مادر جعفر قضاعیه نام داشت که در زمان حیات پدر از دنیا رفت و فرزندی از او نماند. و عبداللّه رضیع همان فرزندی است که در دامن پدر تیری به گلوی او رسید و کشته شد و مادر او و مادر سکینه رباب، دختر امرئ القیس کلبیه است. و مادر فاطمه، امّ اسحاق، دختر طلحه بن عبداللّه تیمیه است. در میان فرزندان آن حضرت،

1- (1)و قال المفید: له اربعه ذکور و ابنتان باسقاط احد العلییّن و محمّد و زینب و اختلف فی علیّ الأکبر فالمشهور انّه المقتول بکربلاء و أمّه لیلی بنت أبی مرّه بن عروه بن مسعود الثقفیّه و قال المفید: إنّ الاکبر هو زین العابدین و أمّه شاهزنان بنت کسری یزدجرد و الاصغر جاءه سهم بکربلاء فقتله، و جعفر أمّه قضاعیّه توفیّ فی حیاه أبیه و لم یعقّب، و عبداللّه الرضیع جاءه سهم و هو فی حجر أبیه فذبحه و أمّه و أمّ سکینه الرباب بنت امری ء القیس بن عدیّ کلبیّه معدیّه، و فاطمه أمّها أمّ اسحق بنت طلحه بن عبداللّه تیمیه. و الذکر المخلد و الثناء المؤبّد من بین بنیه لعلیّ زین

العابدين و منه عقبه. ذرّيه مثل ماء المزن قد طهروا و طَيّبوا فصف أوصاف ذاتهم

مرتبه اعلای شخصیت و شهرت مربوط به حضرت زین العابدین علیه السلام است و نسل آن حضرت از طریق این فرزند باقی مانده است.

صاحب کتاب ناسخ التواریخ می گوید: از اخبار صحابه و تابعین و روایت ابن شهر آشوب استفاده می شود که هنگام ولادت امام حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام مریض شد و شیر در پستان مبارکش نبود و چون زن مرضعه ای آمد از او شیر نگرفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام آمد و انگشت ابهام در دهان امام حسین علیه السلام گذارد و او مکید تا سیر شد.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان مبارک خود را تا چهل روز در دهان او می گذارد تا گوشت در بدن او رویید.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از برّه، دختر امیّهٔ خزاعی، نقل شده که گوید: چون فاطمه علیها السلام به امام حسن علیه السلام باردار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست از مدینه خارج شود پس به فاطمه علیها السلام فرمود: «جبرئیل بشارت می دهد که تو پسری به دنیا می آوری، پس به او شیر مده تا من باز آیم.» و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سه روز بازگشت هنوز فاطمه علیها السلام به او شیر نداده بود، من گفتم: او را به من بده تا به او شیر بدهم. فاطمه علیها السلام فرمود: «هرگز چنین نخواهم کرد.» سپس محبت مادری او را وادشت تا پستان در دهان او گذارد.

پس رسول خدا علیها السلام آمد و فرمود: «ای فاطمه! چه کردی؟» فاطمه گفت: «به حال او رقّت نمودم و او را شیر دادم.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ابی اللّٰه عزّوجلّ الاّ ما اراد»؛ یعنی خداوند هرچه خواهد همان کند. کنایه از این که اگر فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام را شیر نداده بود تا رسول خدا صلی الله علیه و آله باز می آمد امامت در صلب او می بود.

پس از آن فاطمه علیها السلام به امام حسین باردار گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای فاطمه! جبرئیل مرا خبر می دهد که تو پسری خواهی آورد پس او را شیر مده تا من از سفر بازگردم؛ گرچه یک ماه بگذرد.» فاطمه علیها السلام گفت: «چنین خواهم نمود.»

ص: 47

رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر باز گشت و فاطمه علیها السلام به امام حسین شیر نداده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت و زبان مبارک در دهان او گذارد و او مکید تا سیر شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هرچه خواهد آن کند، عزیزم! سیراب و کامیاب شدی و امامت تا قیامت در نسل تو خواهد بود.»

در کتاب علل الشرایع در ذیل حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «چون امام حسین علیه السلام متولد شد امّ سلمه او را کفالت و نگهداری می کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز می آمد و زبان خود را در دهان او می گذارد و او زبان آن حضرت را می مکید تا سیر می شد و خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویاند و از فاطمه علیها السلام و غیر او هرگز شیر نخورد.

از این رو خداوند این آیه را در باره او نازل فرمود: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثلثونَ شَهرا حَتّی إِذا بَلَغَ أشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی اَن أَشكُرَ نِعْمَتَکَ الّتی أَنْعَمْتَ عَلیَّ و عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحا تَرضاهُ وَ أَصْلِحْ لی فی ذرّیتی إِنّی تُبْتُ إِلیکَ وَ إنّی مِنَ المُسلِمینَ».

ترجمه: مدت حمل و شیرخوارگی او سی ماه بود و چون توانا گردید و چهل ساله شد گفت: ای آفریدگار من، مرا به شکر نعمت خود ملهم فرما؛ آن نعمت که بر من و پدر و مادرم انعام فرمودی و مرا چنان بدار که برای خشنودی تو کار کنم و مرا نسبت به فرزندانم شایستگی عطا کن من به تو روی آوردم و از مسلمانان می باشم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر گفته بود «وَ أصْلِح لِی ذُرّیتی» تا قیامت همه فرزندان او امام می بودند.»

(1)از فضایلی که برای امام حسین علیه السلام نقل شده این است که آن حضرت از همه

ص: 48

1- (1)شطرمن فضائل الحسین علیه السلام ممّا جاء فی صفه الحسین علیه السلام انّه کان أشبه النّاس برسول اللّه صلی الله علیه و آله. و قال أنس بن مالک لمّا رأی رأس الحسین علیه السلام بین یدی ابن زیاد کان أشبههم برسول اللّه. و عن علیّ علیه السلام کان الحسن أشبه برسول اللّه صلی الله علیه و آله ما بین الصدر الی الرأس و الحسین أشبه به فیما کان أسفل من ذلک (و رواه احمد فی مسنده ج 1/108) و کانت الزهراء علیها السلام ترقّص الحسن علیه السلام و تقول: إشبه أباک یا حسن و اخلع عن الحقّ الرسن و اعبد إلها ذا منن ولا توالِ ذا الاحن و قالت للحسین علیه السلام : أنت شبیه بأبی لست شبیها بعلیّ(رواه فی البحار ج 43/286)

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر بوده است.

انس بن مالک گوید: چون سرهای شهدا رانزد ابن زیاد ملعون گذاردند شبیه ترین آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله سر امام حسین علیه السلام بود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «فرزندم حسن از سینه تا سر شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حسین از بقیه بدن شبیه به آن حضرت بود. و زهرای اطهر علیها السلام چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به رقص و بازی وا می داشت، می فرمود: حسن جان! تو به پدر خود بیشتر شباهت داری، و به حسین علیه السلام می فرمود: تو به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داری و به علی شباهت نداری.»

بزرگ ترین و روشن ترین دلیل برای کمال و فضیلت امام حسن و امام حسین علیهما السلام که می تواند دلیل مقام بلند و والای امامت آنان نیز باشد این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباهله با نصارای نجران آنان را نیز با این که از نظر سنی خردسال بودند همراه خود برد.

(1)رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان در همان خردسالی از مردم بیعت گرفتند و بیعت آنان را پذیرفتند و برای هیچ بچه خردسالی چنین نکردند.

پیامبر در همان خردسالی و طفولیت عمل آنان را پذیرفتند و بهشت را برای آنان واجب دانستند. این معنی از آیات سوره هل اتی روشن است.

(2)رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آنان فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه و گل من از

1- (1)و أقوی دلیل و أوضح برهان علی کمال فضل الحسنین علیهما السلام و علوَّ مقامهما و إمامتهما للمسلمین انّ النّبیّ صلی الله علیه و آله باهل بهما و هما صبیّان کما دلّ علیه قوله تعالی فی آیه المباهله: «قل تعالو ندع ابناءنا و ابناءکم» و بایع لهما النبیّ صلی الله علیه و آله و هما

صبیّان و لم یبایع صبّیا غیرهما و أوجب لهما الجنّه علی عملهما و هما طفلان بقوله تعالی فی سوره هل أتی: (فوقاهم اللّه شرّ ذلک الیوم و لقّاهم نضرهً و سرورا و جزاهم بما صبروا جنّه و حریرا). و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی الحسنین علیهما السلام هما ریحانتای من الدنیا. و قال صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّه. و قال صلی الله علیه و آله فیهما: هذان ابنای فمن أحبّهما فقد أحبّنی و من أبغضهما فقد أبغضنی.

2- (2)و قال صلی الله علیه و آله فیهما: اللّهمّ إنّی أحبّهما فأحبّهما. و قال صلی الله علیه و آله : إبنای هذان إمامان قاما أو قعدا،

دنیا هستند.» و فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت هستند.» و فرمود: «حسن و حسین دو فرزند من هستند؛ هر کس آنان را دوست بدارد من را دوست داشته و هرکس آنان را دشمن بدارد و به خشم آورد من رابه خشم آورده است.» و فرمود: «خدایا، من حسن و حسین را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار!» و فرمود: «حسن و حسین دو فرزند من و دو امام هستند؛ چه قیام کنند و چه قیام نکنند [و برای مصلحت اسلام و مسلمین ناچار به صلح شوند].»

(1)مردم بارها می دیدند هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول نماز می شدند و به سجده می رفتند حسن و حسین بر پشت آن حضرت سوار می شدند و چون می خواستند آنان را از این عمل باز دارند و یا از پشت آن حضرت پایین آورند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می نمود که آنان را رها کنید [تا این که آنان با میل خود از پشت آن حضرت پایین می آمدند] و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز خود فارغ می شد آنها را در دامن خود می گذارد و می فرمود: «هرکس من را دوست می دارد باید اینها را نیز دوست بدارد.»

عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله براین بود که پشت خود را پایین می آورد تا حسن و حسین علیهما السلام بر او سوار شوند و چون سوار می شدند به آنها می فرمود: «چه خوب است مرکب شما! و شما نیز چه سواران خوبی هستید!»

(2)منقول است که روزی آنان را بر شانه خود سوار نمود. پس مردی به آنان

1- (1)و کان النبیّ صلی الله علیه و آله یصلّی فاذا سجد و ثب الحسنان علیهما السلام علی ظهره فاذا أرادوا ان یمنعوهما أشار الیهم ان دعوهما، فلمّا قضی الصلاه و ضعهما فی حجره و قال: من أحبّنی فلیحبّ هذین. و کان صلی الله علیه و آله یجثو للحسنین علیهما السلام فیرکبان علی ظهره و یقول: نعم الجمل جملکما و نعم العدلان أنتما. و حملهما صلی الله علیه و آله مرّهً عاتقه، فقال رجل: نعم الفرس لکما، فقال صلی الله علیه و آله و نعم الفارسان هما. و حجّ الحسنان علیهما السلام ماشیین، فلم یمرّا برجل راکب إلاّ نزل یمشی، فقال بعضهم لسعدبن أبی وقّاص: قد ثقل علیناً

المشی و لانستحسن ان نرکب و هذان السیّدان یمشیان، فرغّب الیهما سعد فی ان یرکبا، فقال الحسن علیه السلام لا نرکب، قد جعلنا علی انفسنا المشی الی بیت اللّه الحرام علی اقدامنا و لکنّنا نتنکّب عن الطریق، فأخذا جانبا من النّاس. (البحار، ج 43/276).

2- (2)و کان ابن عباس مع علمه و جلاله قدره یمسک برکاب الحسنین علیهما السلام حتّی یرکبا و یقول: هما ابنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله . و سمع النبیّ صلی الله علیه و آله بکاءهما و هو علی المنبر فقام فزعا. و کان صلی الله علیه و آله یخطب علی المنبر فحملهما و وضعهما بین یدیه، ثمّ قال: انّما اموالکم و اولادکم فتنه.

گفت: چه مرکب خوبی پیدا کرده اید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و آنان [نیز] چه سواران خوبی هستند!» نقل شده که سالی حسن و حسین پیاده به حج رفتند و هر سواره ای آنان را می دید از مرکب خود پیاده می شد و پیاده می رفت، تا این که بعضی از مسافرین حج به سعدبن ابی وقاص گفتند: پیاده رفتن برای ما سنگین است و خوش نداریم که سوار بر مرکب شویم و این دو بزرگوار پیاده باشند. سعدبن ابی وقاص از آنان خواست که سوار بر مرکب شوند. امام حسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ما بر خود لازم نموده ایم که پیاده به طرف خانه خدا برویم لکن راه خود را عوض می کنیم» و از راه دیگری به طرف مکّه حرکت نمودند.

(1)از جلالت قدر آنان این است که ابن عبّاس، با آن علم و کمال خود، رکاب را برای حسن و حسین می گرفت تا آنان سوار بر مرکب شوند و می گفت: اینها فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر بود و چون صدای گریه

1- (1)فاذا کان بکاء الحسنین علیهما السلام و هما طفلان صغیران و عثورهما فی ثوبیهما أزعج النبیّ صلی الله علیه و آله کلّ هذا الأزعاج حتّی نزل عن المنبر فزعا مدهوشا و حملهما و وضعهما بین یدیه فما کان یجری علی النبیّ صلی الله علیه و آله لو رأی ولده الحسین علیه السلام و هو وحید فرید لا ناصر له و لا معین یستغیث فلا یغاث و یطلب شربةً من الماء فلا یجاب؟! و قد أحاط به ثلاثون الفا یرمونه بالسهام و یطعنونه بالرماح و یضربونه بالسیوف و یرشقونه بالحجاره، حتّی أثخن بالجراح و صارت السهام فی درعه کالشوک فی جلد القنفذ حتّی ذبحوه کما یذبح الکبش و نساؤه و عیاله تنظر الیه أما کان النبیّ صلی الله علیه و آله یبکی و یجزع و ینفطر قلبه و یتصدّع؟! یا رسول اللّه لو عاینتهم ثمّ ما بین قتیل و سبا لرأت عیناک منهم منظرا للحشی شجوا و للعین قذا(المجالس السنیّه ص 11/12).

حسن و حسین علیهما السلام را که دو طفل خردسال بودند شنید و دید که آنان در لباس خود بر زمین می خورند سخت ناراحت شد و از منبر پایین آمد و آنان را بر شانه های خود سوار نمود و بالای منبر برد و مقابل خود قرار داد.

شدت علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام

(1)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای متعال ذریه هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرارداد لکن ذریه من را از صلب علی بن ابی طالب مقرر فرمود.»

براساس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام تا قیامت ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شوند؛ چه از نسل فاطمه علیها السلام باشند و چه از همسران دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام . البته تردیدی نیست که فرزندان فاطمه علیها السلام ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند بلکه طبق تعبیر بعضی از روایات فرزندان آن حضرت نیز محسوب می شوند و امام حسین علیه السلام ، طبق روایات فراوان، فرزند پیامبر و ذریه او و اهل بیت آن حضرت محسوب می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بر پای راست خود و امام حسین علیه السلام را بر پای چپ و علی و فاطمه علیها السلام را مقابل خود نشاند و کسای خود را بر آنان پوشاند و این آیه را قرائت فرمود:

«إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهْلَ البَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرا» و سپس فرمود: «اینان، به حق، اهل بیت من هستند.»

(2)و به آنان فرمود: «هرکس تسلیم شما شود و با شما مسالمت کند من با او

1- (1)شدّه حبّ النبیّ صلی الله علیه و آله لأهل بیته علیهم السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : انّ اللّه تعالی جعل ذریّه کلّ نبیّ من صلبه خاصّه، و جعل ذریّتی من صلب علیّ بن ابی طالب. و أجلس النبی صلی الله علیه و آله الحسن علی فخده الیمنی و الحسین علیه السلام علی فخذه الیسری، و أجلس علیّا و فاطمه علیهما السلام بین یدیه، ثمّ لفّ علیهما کساءه او ثوبه ثمّ قرأ «انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا» ثمّ قال: هؤلاء اهل بیتی حقّا. و قال النبیّ صلی الله علیه و آله لعلیّ و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام : أنا سلم

لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم. و نظر صلى الله علیه و آله الی الحسن و الحسین علیهما السلام فقال: من احبّ هذین و اباهما و امّهما کان معی فی درجتی یوم القیامه.

2- (2)و قال صلى الله علیه و آله : حسین منیّ و انا من حسین احبّ اللّه من احبّ حسینا. و قال صلى الله علیه و آله : من احبّ ان ینظر الی احبّ اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین علیه السلام .

مسالمت می کنم و هر کس با شما به جنگ برخیزد من با او به جنگ برمی خیزم.»

و چون نظر مبارک او به امام حسن و امام حسین علیهما السلام افتاد فرمود: «هرکس این دو و پدر و مادر آنان را دوست بدارد در قیامت همنشین من خواهد بود.» و فرمود: «حسین علیه السلام از من است و من از حسین هستم. خداوند دوست بدارد هر کس حسین را دوست می دارد.»

(1)و فرمود: «هرکس دوست دارد که محبوب ترین افراد روی زمین را نزد اهل آسمان ببیند باید حسین علیه السلام را ببیند.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر مشغول سخن بود. ناگهان امام حسین علیه السلام وارد مسجد شد [و چون دوید که نزد رسول خدا برود] پا بر لباس خود گذارد، و بر زمین خود و گریان شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و او را در بغل گرفت و فرمود: «خدا شیطان را بکشد! فرزند مایه امتحان است. سوگند به خدایی که جان من به دست اوست، من بی اختیار از منبر پایین آمدم.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت که صدای گریه امام حسین علیه السلام را شنید پس به فاطمه علیها السلام فرمود: «مگر نمی دانی که گریه حسین مرا می آزارد؟»

(2)امام حسین علیه السلام روز عاشورا به اصحاب ابن زیاد فرمود: «چه شده که شما

1- (1)و كان صلى الله عليه و آله يخطب على المنبر اذ خرج الحسين عليه السلام فوطى ء فى ثوبه فسقط فبكى فنزل النبىّ صلى الله عليه و آله عن المنبر فضمّه اليه، و قال قاتل اللّه الشيطان انّ الولد لفتنه والذى نفسى بيده ما دريت انّنى نزلت عن منبرى. و مرّ صلى الله عليه و آله من بيت فاطمه عليها السلام فسمع الحسين عليه السلام يبكى، فقال ألم تعلمى ان بكاءه يؤذينى؟ و قال الحسين عليه السلام لأصحاب ابن زياد يوم الطفّ: ما لكم تناصرون علىّ؟! أما و اللّه لئن قتلتمونى لتقتلنّ حجّه اللّه عليكم لا و اللّه ما بين المشرق و المغرب ابن بنت نبىّ احتّج به عليكم

غیری. (المجالس السنیه، ص 13) و روی هذه الاحادیث فی «الغدیر» ج 11/5) و قال صاحب کتاب مجالس السنیه: اذا کان بکاء الحسین علیه السلام و هو طفل صغیر یؤذی النبیّ صلی الله علیه و آله ، فما کان یجری علی النبیّ صلی الله علیه و آله لو نظر الی ولده الحسین علیه السلام و هو ینادی هل من ذابٍّ یذبّ عن حرم رسول اللّه هل من موحّد یخاف اللّه فینا هل من مغیث یرجو اللّه اغاثتنا هل من معین یرجو ما عنداللّه فی اعانتنا، فلا یجاب الاّ بضرب السیوف و طعن الرماح ورمی السهام و هو فی ذلک یطلب شربةً من الماء فلا یجد، و کلّما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه حتّی اجلوه عنه.

2- (2)منعوه شرب الماء لا شربوا غدا من کفّ والده البطین الأنزع(المجالس السنیّه، ص 13)

برای ریختن خون من اجتماع نموده اید؟ به خدا سوگند، اگر مرا بکشید همانا حجت خدا را کشته اید، بلکه،به خدا سوگند، بین مشرق و مغرب، فرزند دختر پیامبری جز من نیست که حجت بر شما باشد.»

آب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن و امام حسین علیهما السلام

(1)در کتاب «وفاءالوفاء» سمهودی شافعی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت ما آمد و در خانه ما بیتوته نمود و چون شب را در خانه ما استراحت کرد، در بین شب امام حسن علیه السلام از خواب بیدار شد و آب طلب نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و ظرفی از شیر آماده نمود؛ نخست به امام حسن علیه السلام که آب طلب نموده بود داد و سپس به امام حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدرجان ! مثل این که حسن را بیشتر دوست می داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن علیه السلام زودتر آب طلب نمود. سپس به فاطمه علیها السلام فرمود: من و تو و این دو فرزندم و آن کسی که در خواب است، یعنی علی علیه السلام ، در قیامت مجتمع خواهیم

1- (1)استسقاء الحسن و الحسین و قیام النبیّ صلی الله علیه و آله لسقیهما علیهما السلام فی کتاب وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی للسمهودی الشافعی عن علیّ علیه السلام قال: زارنا النبی صلی الله علیه و آله فبات عندنا و الحسن و الحسین نائمان و استسقی الحسن فقام النبیّ صلی الله علیه و آله و اخذ قربه لبنا فصبّ منها فی القدح ثمّ جعل یسقیه فتناول الحسین فمنعه و بدأ بالحسن فقالت فاطمه یا رسول اللّه کأنّه أحبّ الیک قال انّما استسقی اوّلاً ثمّ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّی و ایّاک و هذان و هذا الراقد یعنی علیّا یوم القیامه فی مکان واحد (مسند ابی داود، ص 26). لم یدع النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام ان تسقی الحسن لمّا استسقی بل قام و سقاه بنفسه ثمّ سقی الحسین و ذلک لأنّ الحسن طلب اوّلاً و الماء لمن طلب اوّلاً و بذلک ظهر مقدار کرامه الحسنین عند النبیّ صلی الله علیه و آله حتّی انّه لم یدع أمّهما تسقیهما حتّی سقاهما بنفسه. فلیتک یا رسول اللّه حضرت یوم کربلاء و رأیت ولدک الحسین و قد اشتّد به العطش عندما منعه جیش بنی أمیّه من الماء و حالوا بینه و بین ماء الفرات و جعل یطلب شربه من الماء فلایجد و کلّما حمل بفرسه علی الفرات لیشرب حملوا علیه حتّی أجلوه عنه فکنت تسقیه الماء کما سقیته فی بیت أمّه بنفسک و لم تدع أمّه تنوب عنک فی ذلک.

بود.»

(1)سمهودی باز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت ما آمد و ما برای او غذایی از گوشت و آرد تهیه نمودیم. و امّ ایمن نیز برای ما ظرفی از شیر و مقداری از خرما هدیه آورد و همگی از آن غذا خودریم. سپس من دست های رسول خدا صلی الله علیه و آله را شستم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و رو به قبله نمود و مشغول دعا گردید. سپس اشگ او جاری شد و به سجده افتاد تا این که سه مرتبه این عمل را تکرار نمود.

ما از هیبت آن حضرت حیا کردیم که علت آن را سؤال کنیم، تااین که امام حسین علیه السلام پرید و بر پشت آن حضرت سوار شد و گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عزیزم! برای چه گریه می کنی؟!» امام حسین عرض کرد: «پدرجان! کاری از شما دیدم که تاکنون ندیده بودم.»

(2)پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزند عزیزم! امروز به واسطه شما به قدری

1- (1)قال السمهودی: و عن علیّ علیه السلام قال: زارنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله فعملنا له خزیره (و هی لحم یقطع صغارا و یصبّ علیه ماء کثیر فاذا نضج ذرّ علیه الدقیق) و أهدت لنا أمّ أیمن قعبا من لبن و صحفه من تمر فأکل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و أکلنا معه ثمّ وضّأت رسول اللّه صلی الله علیه و آله - أی غسلت یدیه - فمسح رأسه و جبهته و لحیته بیده ثمّ استقبل القبله فدعا بما شاءاللّه ثمّ اکبّ الی الأرض بدموع غزیره یفعل ذلک ثلاث مرّات فتهیّبنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ان نسأله فوثب الحسین علی ظهر رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بکی فقال له رسول اللّه صلی الله علیه و آله بأبی و أمّی ما یبکیک؟ قال: یا أبت رأیتک تصنع شیئا ما رأیتک تصنع مثله؟ فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله یا بنیّ سررت بکم الیوم سرورا لم أسرُّ بکم مثله قطّ و انّ حبیبی جبرئیل علیه السلام أتانی و أخبرنی انّکم قتلی و انّ مصارعکم شتّی فأحزننی ذلک و دعوت اللّه لکم بالخیره. (البحار، ج 18/125)

2- (2)نعم یا رسول اللّه انّ آلک و ذریّتک قتلی بعض بالسمّ و بعض بالسیف و قبورهم شتیّ فأخوک و ابن عمّک علیّ علیه السلام قتلوه و هو یصلّی فی محرابه فکان قبره بظهر الکوفه، و ولداک الحسنان اللذان فدیتهما بأبیک و أمّک قتل احدهما و هو الحسن بالسمّ الذی دسّ الیه و قطع کبده فکان قبره بالبقیع، و أخوه الحسین قتل بضرب السیوف وطعن الرماح ورمی السهام من جیش یزیدبن معویه فکان قبره بکربلاء: بعض بطیبه مدفون و بعضهم بکربلاء و بعض بالغریّن جاشت علی آله ما ارتاح واحدهم من قهر اعداه حتی مات مقهورا قضی أخوه خضیب الرأس و ابنته غضبی و سبطاه مسموما و منحورا(المجالس السنیّه ص 10)

خشنود شدم که تاکنون این قدر خشنود نشده بودم و[لکن] جبرئیل آمد و به من خبر داد که شما کشته خواهید شد و قبرهای شما از یکدیگر فاصله زیادی خواهد داشت. پس من محزون [و گریان] شدم و از خداوند برای شما طلب خیر نمودم.»

سخاوت و کرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام

(1)مدائنی گوید: امام حسن و امام حسین و عبداللّه جعفر علیهم السلام برای انجام فریضه حج به مکّه رفتند و زاد و توشه خود را بین راه از دست دادند تا این که گرسنه و تشنه شدند. پس به پیرزنی که در خیمه ای زندگی می کرد برخورد نمودند و از او آب طلب کردند. پیرزن اجابت نمود و گفت: از این گوسفند شیر بدوشید و به جای آب بنوشید.

(2)و چون از او درخواست غذا نمودند پیرزن گفت: غذایی جز این گوسفند ندارم آن را ذبح کنید تا برای شما از آن غذایی آماده کنم. یکی از آنان گوسفند را ذبح نمود و آماده کرد و پیرزن برای آنان غذایی آماده نمود. آنان از آن غذا خوردند و چون خواستند حرکت کنند به او گفتند: ما از قریش هستیم. به مکّه می رویم. چون از این سفر به سلامت بازگشتیم زحمات شما را جبران خواهیم نمود.

هنگامی که حرکت نمودند شوهر آن پیرزن به خانه بازگشت و از میهمان نوازی همسر خود آگاه شد و با خشم و غضب به همسر خود گفت: وای بر تو! گوسفند مرا ذبح می کنی و به کسانی که نمی شناسی اطعام می نمایی و می گویی

ص: 56

1- (1)مسخاء الحسنین و کرمها علیهما السلام قال المدائنی: خرج الحسن و الحسین علیهما السلام و عبداللّه بن جعفر رحمه الله حجّاجا ففاتتهم اثقالهم فجاعوا و عطشوا فمرّوا بعجوز فی خباء لها فقالوا: هل من شراب قالت: نعم فاناخوا بها و لیس لها الاّ شویهه فی کسر الخیمه فقالت: اجلسوا و امتذقوا لبنها ففعلوا ذلک و قالوا لها: هل من طعام؟ قالت: لا الاّ هذه الشاه فلیذبحها احدکم حتّی أهیّی ء لکم منها ما تأکلون فقام الیها احدهم فذبحها و کشطها ثمّ هیّأت لهم طعاما فأکلوا و اقاموا حتّی ابردوا فلمّا ارتحلوا قالوا لها: نحن نفر من قریش نرید (2)هذا الوجه فاذا رجعنا سالمین فألمی بنا فانّا صانعون الیک خیرا ثمّ ارتحلوا، واقبل زوجها فاخبرته عن القوم و الشاه فغضب و قال: و یحک تذبحین شاتی لأقوام لا تعرفینهم ثمّ تقولین: نفر من قریش؟!

عدّه ای از قریش بودند؟!

(1)این قضیه گذشت. پس از مدتی آن پیرزن و همسر او به مدینه آمدند و متاعی آوردند که آن را بفروشند و از آن معاش خود را اصلاح نمایند. ناگهان در کوچه های مدینه چشم امام حسن علیه السلام به آن پیرزن افتاد و او را شناخت، در حالی که پیرزن آن حضرت را نشناخت. پس امام حسن علیه السلام غلام خود را نزد او فرستاد و چون او خدمت آن حضرت آمد امام حسن علیه السلام به او فرمود: «من را می شناسی؟» گفت: خیر. امام فرمود: «من همان میهمان تو هستم در فلان روز.» پیرزن گفت: پدر و مادرم فدای شما باد!

(2)پس امام علیه السلام هزار گوسفند و هزار دینار به او دادند و او را همراه غلام خود نزد امام حسین علیه السلام فرستادند. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «برادرم چه قدر به تو احسان نمود؟» پیرزن گفت: هزار گوسفند و هزار دینار. امام حسین علیه السلام نیز به همان مقدار به او احسان نمود تا او را نزد عبداللّه جعفر طیار فرستاد. عبداللّه گفت: امام حسن و امام حسین چقدر به تو احسان نمودند؟ پیرزن گفت: هر کدام هزار گوسفند و هزار مثقال طلا به من دادند. عبداللّه نیز همانند آنان به او احسان نمود.

علامه سیّد محسن امین سپس گوید: بنی هاشم معدن جود و کرم و شجاعت

1- (1)ثمّ بعد مدّه ألجأتهما الحاجه الی دخول المدینه فدخلاها و جعلا ینقلان البعر الیها و یبیعانه و یعیشان منه فمرّت العجوز فی بعض سکک المدینه فاذا الحسن بن علیّ علیهما السلام علی باب داره جالس فعرف العجوز و هی له منکره فبعث غلامه فردّها فقال: یا أمه اللّه أتعرفینی قالت: لا قال أنا ضیفک یوم کذا و کذا فقالت العجوز: بابی انت و امّی. فامر الحسن علیه السلام فاشتری لها من شیاه الصدقه الف شاه و امر لها بالف دینار و بعثها مع غلامه الی اخیه الحسین علیه السلام فقال: بکم وصلک اخی فقالت: بالف دینار و الف شاه فأمر لها الحسین علیه السلام بمثل ذلک ثمّ بعث بها مع غلامه الی عبداللّه بن جعفر فقال: بکم وصلک الحسن و الحسین فقالت بالفی شاه و الفی دینار فاعطاها مثل ذلک. (البحار ج 43/348).

2- (2)ثمّ قال: و بنوهاشم معادن الجود و الکرم و معادن الشجاعه لایباریهم فی ذلک احد و لا عجب من الشی ء اذا جاء من معدنه، و حسبک بکرم الحسنین علیهما السلام و هما سبطا رسول اللّه صلی الله علیه و آله الذی لایباری کرمه السحاب الهاطل، و شبلا امیرالمؤمنین علیه السلام أکرم النّاس و أسخاهم بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و قلمّا یکون الکریم غیر شجاع و الشجاع غیرکریم و أمیرالمؤمنین علیه السلام هو الذی قال: «جنونان لا أخلانی اللّه منهما الشجاعه و الکرم»

هستند و هرگز کسی به آنان نمی رسد؛ چرا که آنان از معدن کرم به وجود آمده اند و برای کرم و سخای امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین بس که آنان سبط آن پیامبر هستند که کرم و جود او از ابر رحمت الهی افزون بود، و فرزندان آن امامی هستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کریم ترین مردم بود؛ و البته هر صاحب کرمی غالبا دارای شجاعت نیز می باشد و کم می شود که شخص کریم شجاع نباشد و یا شجاع کریم نباشد؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند مرا از دو خصلت جدا نفرموده است؛ شجاعت و کرم.»

(1)تا این که گوید: امام حسین علیه السلام در کرم و شجاعت به پدر خود اقتدا نمود؛ چرا که او فرزند همان پدر و میوه همان درخت پربرکت می باشد. بزرگ ترین کرم امام حسین علیه السلام وقتی بود که در بیابان گرم و سوزان، حرّبن یزید ریاحی با هزار نفر او را محاصره نمودند و او در آن بیابان آنان را که تشنه بودند آب داد و حتی حیوانات آنان را نیز آب داد. و آن مردم چه بدمردمی بودند که در مقابل این احسان و کرم آب را بر او و عزیزان و اصحاب او بستند و عمرسعد دستور داد پنج هزار نفر اطراف فرات جمع شوند و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را از آب فرات منع کنند!

(2)بیهقی در کتاب «المحاسن و المساوی» می گوید: دو نفر از بنی هاشم و

1- (1)و اقتدی به ولده الحسین علیه السلام فی کرمه و شجاعته، فانّ هذا الشبل من ذلک الأسد و هذا الثمر من ذلک الشجر، و أعظم کرم صدر منه علیه السلام یوم تلقّاه الحرّ و أصحابه و هم زُهاء الف فارس فسقاهم الماء مع خیولهم فی تلک الأرض القفراء و هم قد جاؤوا لمحاربته، و لکن بئسما جازاه اعداؤه علی ذلک فانّهم وضعوا بأمر عمربن سعد خمسه آلاف رجل علی المشرعه یمنعون الحسین و أصحابه من استقاء الماء منعوه من ماء الفرات وورده و أبوه ساقی الحوض یوم جزاء حتّی قضی عطشا کما اشتهت العدی بأکفّ لا صید و لا اکفاء(المجالس السنیّه، ص 15)

2- (2)رو قال: ذکر البیهقی فی کتاب «المحاسن و المساوی» قال: ذکروا انّ رجلین احدهما من بنی هاشم و الآخر من بنی امیّه، قال هذا: قومی اسمح و قال هذا: قومی اسمح، قال: فسل انت عشره من قومک و انا

اسأل عشره من قومی، فانطلق صاحب بنی امیّه فسأل فأعطاه کلّ واحدٍ منهم عشره آلاف درهم، و انطلق صاحب بنی هاشم إلی الحسن بن علی علیهما السلام فأمر له بماثه و خمسین الف درهم، ثمّ أتی الحسین علیه السلام ، فقال هل بدأت بأحد قبلی قال: بدأتُ بالحسن، قال: ما کنت استطیعُ ان ازید علی سیّدی شیئا فأعطاه مأه و خمسین الفا من الدراهم.

بنی امیّه با یکدیگر برخورد نمودند و هر کدام به دیگری می گفت: ما از شما در سخاوت و کرم مقدم هستیم تا این که یکی از آنان به دیگری گفت: تو از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب کن و من نیز از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب می کنم. آن که از بنی امیّه بود از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب کرد و هر کدام ده هزار درهم به او دادند. آن که از بنی هاشم بود اول نزد امام حسن علیه السلام آمد و آن حضرت دستور داد یکصد و پنجاه هزار درهم به او دادند و چون نزد امام حسین علیه السلام رفت آن حضرت به او فرمود: «آیا قبل از من از کسی چیزی خواسته ای؟» او گفت: آری، نزد امام حسن علیه السلام رفتم. امام حسین علیه السلام فرمود: «من نمی توانم بیش از مولای خود به تو احسان کنم. پس او نیز یکصد و پنجاه هزار درهم به او داد.

(1)مردی که از بنی امیّه بود و از ده نفر سؤال کرده بود یکصد هزار درهم با خود آورد لکن مرد هاشمی که از دو نفر سؤال نموده بود سیصد هزار درهم با خود آورد. مرد اموی چون این وضعیت را مشاهده نمود یکصد هزار درهم را به صاحبان آن بازگرداند و آنها پذیرفتند و مرد هاشمی چون خواست سیصد هزار درهم را به امام حسن و امام حسین باز گرداند آنها نپذیرفتند و فرمودند: «ما از تو پس نمی گیریم و باکی نداریم از این که آن را با خود ببری یا در بین راه بریزی !»

(2)علاّمه سیّدمحسن امین می گوید: فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام قابل

1- (1)فجاء صاحب بنی امیّه یحمل مائه الف درهم من عشره أنفس، و جاء صاحب بنی هاشم یحمل ثلاثمائه الف درهم من نفسین، فغضب صاحب بنی أمیه فردّها علیهم فقبلوها، و جاء صاحب بنی هاشم فردّها علیهما فأبیا ان یقبلاها و قالا: ما کنّا نبالی أخدتها أم ألقیتها فی الطریق. (المجالس السنیه، ص 16 و رواه مع اختلاف یسیر فی مکارم الأخلاق لإبن ابی الدنیا، ص 135). اقول: و فضائل الحسنین علیهما السلام لا تحصی بجدّ و لا تحصر بعدّ کیف و هما ولدا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سبطاه و ریحانتاه من الدنیا و سیّدا شباب اهل الجنّه خیر النّاس أبا و أمّا و جدّا و جدّهً و خالاً و خالهً و عمّا و عمّهً، ابوهما امیرالمؤمنین سیّدالأوصیاء و أمّهما فاطمه الزهراء بضعه الرسول و سیّده النساء. و جدّهما رسول اللّه صلی الله علیه

و آله سيّد ولد آدم وجدّتهما خديجه بنت خويلد أمّ المؤمنين اوّل نساء هذه الأمّه إسلاما التى بذلت اموالها فى إحياء الدين فقام الاسلام بمالها و سيف علىّ بن ابى طالب. و اخوالهما و خالاتهما ابناء رسول اللّه صلى الله عليه و آله و بناته و عمّهما جعفر الطيّار فى الجنّه مع ما لهما فى انفسهما من الفضائل.

2- (2)ألا قاتل اللّه عصبه قتلتهما و ظلمتهما حتّى قضى الحسن عليه السلام شهيدا بالسمّ، و قضى الحسين عليه السلام شهيدا بالسيف غريبا ظاميا، و قتلت انصاره و اهل بيته و سبيت نساؤه من كربلاء الى الكوفه و من الكوفه الى الشام و طيف برأسه فى البلدان: من مُبلغ المصطفى سبطاهُ قد قضيا بالسمّ هذا وذا بالسيف منحورا؟ اوصى وأكدّ فى الدنيا وصيّه فأوسعوا عهده نكثا و تغييرا لو كان جدّهما اوصى بظلمهما لمَا استطاعوا لِما جاؤوه تكثيرا

شماره نیست، چرا که آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سبط او و میوه دل او هستند. آنها آقای جوانان اهل بهشت می باشند و از شرافت نسب بر همه مردم افتخار و سبقت دارند. جدّ آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله سیّد الأنبیاء و پدرشان امیرالمؤمنین سیّد الأوصیاء و مادرشان فاطمه زهراء پاره تن رسول خدا و سیده النساء است و جدّه آنان خدیجه امّ المؤمنین و اولین زن مسلمان این امت است که مال خود را برای احیای دین اسلام انفاق نموده و اسلام بامال و شمشیر علی بن ابی طالب برقرار شده است. و خالوها و خاله های آنان دختران و پسران رسول اللّه اند و عموی آنان جعفر طیار است که در بهشت پرواز می کند. اینها شرافت های نسبی آنهاست و شرافت های نفسانی آنان از فضایل و ارزش های انسانی قابل شماره نیست.

ضمانت دین اسامه بن زید توسط امام حسین علیه السلام

(1)در کتاب المجالس السنیه نقل شده که عمروبن دینار گوید: حسین بن علی علیهما السلام به عیادت اسامه بن زید رفت و او در حال بیماری می گفت: وای از پریشانی و اندوه! پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای اسامه اندوه تو از چیست! اسامه گفت: شصت هزار درهم مدیون هستم. امام علیه السلام فرمود: «آن را ضمانت نمودم.» اسامه گفت: می ترسم بمیرم و دین به عهده من بماند.

(2)پس امام علیه السلام به او فرمود: «هرگز نخواهی مرد تا من دین تو را ادا کنم.»

1- (1)قضاءه علیه السلام دین اسامه ممّا جاء فی کرم الحسین علیه السلام ما رواه عمروبن دینار، قال: دخل الحسین بن علی صلی الله علیه و آله علی أسامه بن زید و هو مریض و هو یقول: و اغمّاه، فقال له الحسین علیه السلام و ما غمّک یا أسامه؟ فقال دینی و هو ستّون الف درهم، فقال الحسین علیه السلام : هو عَلیَّ، فقال إنّی أخشی ان أموت، فقال الحسین علیه السلام لن تموت حتّی اقضیها عنک قال فقضاها قبل موته. (البحار، ج 44/189). و کان علیه السلام یقول: شرّ خصال الملوک الجبن من الأعداء و القسوه علی الضعفاء و البخل عند الاعطاء (البحار، ج 44/189) و وفد أعرابیّ الی المدینه فسأل عن أکرم النّاس بها فدُلّ علی الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهما السلام فدخل المسجد فوجده مُصلیّا فوقف بازائه و أنشأ یقول:

2- (2)لم یخب الآن من رجاک و من حرّک من دون بابک الحلَقه أنتَ جواد و أنتَ معتمد أبوک قد کان قاتل الفسقه لولا الذی کان من أوائکم کانت علینا الجحیم منطبقه

عمروبن دینار گوید: آن حضرت قبل از مرگ اسامه دین او را ادا نمود.

در همان کتاب روایت شده که آن حضرت می فرمود: «بدترین خصلت های پادشاهان ترس از دشمنان و سخت گیری بر ضعیفان و بخل و خودداری از احسان است.»

(1)روایت شده که مردی از اعراب بادیه نشین وارد مدینه شد و گفت: کریم ترین مردم کیست؟ پس او را نزد امام حسین علیه السلام فرستادند. او داخل مسجد شد و چون دید آن حضرت مشغول نماز است اشعار ذیل را خواند. پس امام حسین علیه السلام سلام نماز خود را گفت و به قنبر فرمود: «آیا از مال حجاز چیزی مانده است؟» قنبر گفت: آری، چهار هزار دیناراست. امام علیه السلام فرمود: «آنها را بیاور که آن که از ما سزاوارتر است آمده است.» سپس عبای خود را برداشت و دینارها را در آن پیچید و در جواب آن اعرابی اشعار ذیل را انشاء فرمود:

اعرابی آنها را گرفت و گریان شد. امام علیه السلام فرمود: «آیا آنچه ما به تو دادیم؟ ناچیز بود؟» اعرابی گفت: عطای شما کم نبود لکن گریه من برای این است که

1- (1)فسلّم الحسین علیه السلام و قال: یا قنبر هل بقی من مال الحجاز شی ء؟ قال: نعم اربعه آلاف دینار فقال هاتها قد جاء من هو أحقّ بها منّا ثمّ نزع بردته ولفّ الدنانیر فیها و أخرج یده من شقّ الباب حیاء من الاعرابی و أنشأ یقول: خُذها فانّی الیک معتذر و اعلم بأنّی علیک ذو شفقه لو کان فی سیرنا الغداه عصا أمست سمانا علیک مندفقه لکنّ ریب الزمان ذو غیر و الکفّ منیّ قلیله النفقه(لعل المراد بالسیر واحد السیور التی تقدّ من الجلد فانّه اذا کان فیه عصا ای مشدودا بطرف عصا صار سوطا قابلاً للضرب فیکون کنایه عن الحکم و القوّه -المؤلف -) فأخذها الأعرابی و بکی فقال له الحسین علیه السلام لعلّک استقللت ما أعطیناک،؟ قال: لا، ولکن کیف یأکل التراب جودک. (البحار، ج 44/19 المجالس ص 17) و وجد علی ظهر الحسین علیه السلام یوم الطف أثر فسألوا زین العابدین علیه السلام عن ذلک فقال: هذا ممّا کان ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الأرامل و الیتامی و المساکین.

چگونه این دست با برکت زیر خاک می رود.

در روایت دیگری آمده است: که چون امام حسین علیه السلام را در کربلا کشتند اثری بر پشت او دیدند و چون علت آن را از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال کردند فرمود: «این اثر آن همیان و کیسه نانی است که پدرم به دوش می گرفت و به منازل زن های بی سرپرست و یتیمان و فقرا می برد.»

(1)سید محسن امین رضوان اللّه علیه پس از نقل این روایت می گوید: اثر دیگری نیز در کربلا بر پشت آن حضرت دیده شد و آن جای سمّ اسب ها بود که بر سینه شریف و پشت آن میوه دل رسول خدا صلی الله علیه و آله تاخته بودند و عمرسعد بعد از شهادت آن حضرت دستور داده بود که برای انجام فرمان ابن زیاد ده نفر اسب سوار بروند و بدن آن حضرت را زیر سمّ اسبان خود لگدمال کنند و آنان چنین کردند و در کوفه به ابن زیاد گفتند: ما کسانی هستیم که بر سینه و پشت امام حسین اسب تاختیم و سینه و پشت او را خرد کردیم !

معرفت اعرابی و احسان امام حسین علیه السلام

(2)در کتاب «المجالس السنیه» نقل شده که عربی بادیه نشین نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! من ضامن یک دیه کامل شده ام و از پرداخت آن عاجز هستم، با خود گفتم که نزد کریم ترین مردم می روم تا به من کمک

1- (1)و وجد علی ظهره علیه السلام یوم الطفّ أثر آخر هو أوجع للقلوب من هذا الأثر و هو أثر حوافر الخیل التی داست بحوافرها صدره الشریف و ظهره و ذلک حین أمر ابن سعد عشره فوارس ان یدوسوا بحوافر خیولهم صدره و ظهره تنفیذا لما أمر به ابن زیاد ففعلوا و أقبلوا الی ابن زیاد و هم یقولون: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکلّ یعبوب شدید الاسر فقال ابن زیاد من انتم قالوا: نحن الذین وطئنا خیولنا جسد الحسین حتّی طحنا جناجن صدره.
2- (2)سؤاله عن ثلاث مسائل و قضاءه علیه السلام الدیه للأعرابی و ممّا جاء فی کرم الحسین علیه السلام أنّ اعرابیّا جاءه فقال یا ابن رسول اللّه قد ضمنت دیه کامله و عجزت عن أدائها فقلت فی نفسی: اسأل اکرم النّاس و ما رأیت أکرم من آل محمّد صلی الله علیه و آله فقال: اسألک عن ثلاث مسائل فان أجبت عن واحده أعطیتک ثلث المال و إن اجبت عن اثنتین اعطیتک ثلثی المال و إن اجبت عن الکلّ اعطیتک الکلّ، فقال الاعرابی: یا ابن رسول اللّه أمثلک یسأل مثلی و أنت من اهل العلم و الشرف؟

دهد و کسی را کریم تر از آل محمّد صلی الله علیه و آله نیافتم.

(1)امام علیه السلام فرمود: «من سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر یکی از آنها را پاسخ گفتی یک سوم آن دیه را [که هزار مثقال طلا می باشد] به تو می دهم، و اگر دو سؤال را پاسخ دادی دو سوم آن را می دهم، و اگر سه سؤال را پاسخ گفتی تمام آن را می دهم.»

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا کسی همانند شما که اهل علم و دانش و شرافت است از کسی همانند من که [نادان است] سؤال می کند؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، من از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: باید احسان به اندازه معرفت باشد.»

اعرابی گفت: هرچه می خواهید بپرسید. اگر بدانم پاسخ می دهم و اگر ندانم از شما یاد می گیرم.

(2)امام علیه السلام فرمود: «افضل اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا. امام علیه السلام فرمود: «نجات از مهلکه و خطر به چیست؟» اعرابی گفت: با توکل و اعتماد به خداست. امام علیه السلام فرمود: «زینت انسان به چیست؟» اعرابی گفت: علم و دانشی که همراه حلم و بردباری باشد. امام علیه السلام فرمود: «اگر کسی از آن بی بهره بود چه چیز زینت اوست؟» اعرابی گفت: مالی که همراه با مروّت و جوانمردی باشد.» امام علیه السلام فرمود: «اگر کسی از آن نیز بی بهره بود زینت او به چیست؟» اعرابی گفت: فقری که همراه با صبر و شکیبایی باشد. امام علیه السلام فرمود: «اگر از این هم بی بهره بود زینت او به

1- (1)فقال الحسین علیه السلام : بلی سمعت جدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: المعروف بقدر المعرفه فقال الاعرابی: سل عمّا بدالک فان أجبت و إلاّ تعلّمت منک، فقال الحسین علیه السلام : أیّ الاعمال افضل؟ فقال الاعرابی الایمان باللّه، فقال الحسین علیه السلام : فماالنجاه من الهلکه؟ فقال الاعرابی: الثقه باللّه فقال الحسین علیه السلام : فما یزیّن الرجل فقال الاعرابی: علم معه حلم، فقال الحسین علیه السلام : فان أخطأه ذلک؟ فقال الأعرابی: مال معه مروءه، فقال الحسین علیه

السلام : فان اخطأه ذلک؟ فقال الأعرابى: فقر معه صبر فقال الحسین علیه السلام : فان اخطأه ذلک؟

2- (2)فقال الأعرابی: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فانّه اهل لذلک، فضحک الحسین علیه السلام و رمی الیه بصرّه فیها الف دینار و اعطاه خاتمه و فیه فَصّ، قیمته مائتا درهم و قال الحسین علیه السلام : یا اعرابیّ أعطِ الذهب غرماءک و اصرف الخاتم فی نفقتک فأخذ الأعرابیّ المال و قال: اللّه أعلم حیث یجعل رسالته. (البحار، ج 44/196 المجالس ص 18).

چیست؟» اعرابی گفت: باید صاعقه و عذابی از آسمان بیاید و او را بسوزاند؛ چرا که او سزاوار چنین عذابی است!

پس امام علیه السلام خندیدند و کیسه ای که هزار دینار در آن بود با انگشتری که قیمت آن دویست درهم بود به او دادند و فرمودند: ای اعرابی! این هزار دینار را صرف بدهکاری خود بکن و این انگشتر را نیز صرف مخارج خود نما.»

اعرابی آن مال را گرفت و گفت: خدا بهتر می داند که رسالت و امامت را کجا قرار دهد.

(1)در همان کتاب می گوید: عبدالرحمان سلمی سوره حمد را به بعضی از فرزندان خردسال آن حضرت تعلیم نمود و چون او بر پدر خود خواند امام علیه السلام هزار دینار و هزارحلّه به او انعام نمود و دهان او را پر از درّ کرد و چون بعضی به آن حضرت در این باب خرده گرفتند، امام علیه السلام فرمود: «این انعام کجا می تواند به جای تعلیم او باشد؟» و سپس اشعار ذیل را قرائت فرمود.

(2)در همان کتاب، از انس بن مالک نقل شده که گوید: من خدمت امام حسین علیه السلام بودم که کنیزی شاخه گلی برای آن حضرت هدیه آورد. پس امام حسین علیه السلام گل را از او گرفت و فرمود: «تو را در راه خدا آزاد نمودم.» انس گوید: به آن حضرت گفتم: برای یک شاخه گل او را آزاد فرمودید؟!

امام علیه السلام فرمود: «خداوند این چنین ما را تربیت نموده و در قرآن فرموده است

1- (1)و فیه: علّم عبدالرحمن السلمی بعض ولد الحسین علیه السلام سوره الفاتحه فلمّا قرأها الصبیّ علی ابیه الحسین علیه السلام اعطی ذلک المعلّم الف دینار و الف حُلّه و حشا فاه درّا فقیل له فی ذلک فقال: و این یقع هذا من اعطائه یعنی تعلیمه للسوره و انشد الحسین علیه السلام یقول: إذا جادت الدنیا علیک فجدبها علی النّاس طرّا قبل ان تتفلّت فلا

الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها إذا ما تولّت(البحار، ج 44/191 المجالس ص 19).
2- (2)و فیه: وقال أنس: کنت عندالحسین علیه السلام فدخلت علیه جاریه فحیّته بطاقه ریحان فقال لها: انت حرّه لوجه اللّه تعالی قال انس: فقلت: تجیئک بطاقه ریحان لاخطر لها فتعتقها؟ قال: کذا ادّبنا اللّه قال اللّه تعالی: «و اذا حیّیتم بتحیّه فحیّوا بأحسن منها او ردّوها» و کان احسن منها عتقها. (البحار، ج 43/343 المجالس ص 19) و قال علیه السلام : صاحب الحاجه لم یکرم وجهه عن سؤالک، فأکرم نفسک عن ردّه (البحار، ج 44/196).

که چون هدیه ای به شما داده شود شما باید به بهتر از آن یا همانند آن را پاسخ دهید و به هدیه کننده احسان کنید، و بهتر از هدیه این کنیز این است که او را آزاد کنم.»

در همان کتاب، از آن حضرت نقل شده که فرمود: «کسی که حاجت خود را نزد شما آورد دادن حاجت او اکرام به او محسوب نمی شود بلکه شما باید کرامت خود را حفظ کنید و او را رد ننمایید.»

(1)[ظاهرا مقصود آن حضرت این است که احسان شما در مقابل سؤال اوست که آبروی خود را به شما فروخته است پس شما اگر چیزی به او دادید در حقیقت آبرو و شخصیت خود را حفظ کرده اید که او را رد ننموده اید].

سپس می گوید: از کرامت های بزرگ و سخاوت عجیب آن حضرت این است که چون در مسیر کربلا حرّبن یزید ریاحی را با هزار نفر- که همه آنان در صحرای گرم از تشنگی سوخته بودند - ملاقات نمود اصحاب خود را امر نمود که به همه آنها آب بدهند و از شب قبل به اصحاب خود فرموده بود که آب فراوان بردارند، بلکه فرمود تا به حیوانات آنان نیز آب دادند و پاداش اهل کوفه به آن حضرت این بود که عمرسعد ملعون، روز هفتم محرم، عمروبن حجاج را با پانصد نفر بر فرات گماشت تا آب را از آن حضرت و اهل بیت و اصحاب او منع کنند!!

درخواست اعرابی از امام حسین علیه السلام در مجلس معاویه

ص: 65

1- (1)قال: و من کرمه العظیم و سخائه العجیب علیه السلام انّه لمّا التقی مع الحرّبن یزید و کان مع الحرّزهاء الف فارس و کان الحسین علیه السلام فی سحر ذلک الیوم امر فتیانه ان یستقوا من الماء و یکثروا ففعلوا و وقف الحرّ و خیله مقابل الحسین فی حرّ الظهیره فقال الحسین علیه السلام لفتیانه اسقوا القوم وارووهم من الماء وارشفوا الخیل ترشیفا. ای اسقوها قلیلا واقبلوا یملأون القصاع و الطساس من الماء ثمّ یدنونها من الفرس فاذا عبّ فیها ثلاثا او اربعا او خمسا عزلت عنه و سقوا آخر حتّی سقوها عن آخرها. اتدرون ما کان جزاء الحسین علیه السلام من الاعداء علی سقیه إیّاهم الماء مع خیولهم فی تلک الارض القفراء؟ نعم کان جزاؤه منهم ان حالوا بینه و بین ماء الفرات؟! و بعث عمربن سعد عمروبن الحجّاج فی خمسماه فارس فنزلوا علی الشریعه و حالوا بین الحسین و اصحابه و بین الماء. (و قال المفید علیه الرحمه) و کان ذلک قبل قتل الحسین علیه السلام بثلاثه ایّام! منعوه شرب الماء لاشربوا غدا من کفّ والده البطین الأنزع(المجالس السنیّه، ص 20)

(1)صاحب کتاب مجالس السنیه از مناقب ابن شهرآشوب نقل نموده است که امام حسین علیه السلام وارد مجلس معاویه شد در حالی که شخصی از اعراب بادیه نشین نزد او بود و خواسته خود را مطرح می نمود. پس معاویه به امام حسین علیه السلام مشغول شد و از اعرابی بازماند.

در این هنگام اعرابی از یکی از حاضران سؤال کرد: این شخص کیست؟ گفتند: او حسین بن علی علیهما السلام است. اعرابی روبه امام حسین علیه السلام نمود و گفت: ای فرزند دختر رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! از شما خواهش می کنم که در مورد حاجت من با معاویه صحبت بفرمایید. امام حسین علیه السلام از معاویه خواستند [که حاجت او را برآورد] و او حاجت اعرابی را برآورد.

سپس اعرابی اشعاری خواند و گفت: من نزد معاویه رفتم و او حاجتم را برآورده نکرد. تا این که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام که معدن کرم و جود و پاکی و طهارت است او را واداشت که حاجت من را ادا کند. سپس گفت: ای معاویه! نسبت بنی هاشم به شما بنی امیّه همانند نسبت بهار به فصول دیگر است و بنی هاشم بر شما فضیلت دارند.

(2)معاویه گفت: ای اعرابی! من به تو احسان نمودم و تو امام حسین علیه السلام را

1- (1)قضاءه علیه السلام حاجه الأعرابی فی مجلس معاویه ذکر ابن شهر آشوب فی المناقب ج 5/235 قال دخل الحسین علیه السلام علی معاویه و عنده اعرابیّ یسأله حاجه فامسک و تشاغل بالحسین علیه السلام فقال الأعرابیّ لبعض من حضر من هذا الذی دخل قالوا: الحسین بن علیّ علیهما السلام فقال الاعرابی للحسین علیه السلام أسألک یا بن بنت رسول اللّه لمّا کلّمته فی حاجتی فکلّمه الحسین فی ذلک فقضی حاجته فقال الاعرابی: أتیت العبشمیّ فلم یجد لی الی ان هزّه ابن الرسول هو ابن المصطفی کرما وجودا من بطن المطهّره البتول و انّ لهاشم فضلا علیکم کما فضّل الربیع علی المحول فقال معاویه یا اعرابی اعطیک و تمدحه؟! فقال الاعرابی: یا معاویه أعطیتنی من حقّه و قضیت حاجتی بقوله! و لمّا اخرج مروان الفرزدق من المدینه اتی الفرزدق الحسین علیه السلام فاعطاه

الحسین علیه السلام اربعمائه دینار فقیل له انّه شاعر فاسق فقال علیه السلام انّ خیر مالک ما وقیت به عرضک. (المصدر ص 221)
2- (2)و قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی العباس بن مرداس: اقطعوا لسانه عنّی. (المصدر ص 22) و اعظم جودٍ صدر منه علیه السلام جوده بنفسه فی سبیل اللّه و تسلیمه ایّاها للقتل قال الشاعر: یجود بالنفس ان ضنّ الجبان بها و الجود بالنفس اقصی غایه الجود

می ستایی؟! اعرابی گفت: ای معاویه! تو از حق او [و مالی که متعلق به اوست] و بعد از سفارش او حاجت من را انجام دادی [و در حقیقت از خود چیزی به من ندادی].

در همان کتاب نقل شده که هنگامی که مروان ملعون، فرزدق شاعر را از مدینه اخراج نمود فرزدق نزد امام حسین علیه السلام آمد و آن بزرگوار چهارصد دینار به او داد. گفته شد: او شاعر فاسقی است! امام علیه السلام فرمود: «بهترین مال های شما آن مالی است که با آن آبروی خود را حفظ کنید.» سپس فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عبّاس بن مرداس [که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ نمی کرد] فرمود: «شرّ زبان او را از من برطرف کنید» [یعنی چیزی به او بدهید که بدزبانی نکند].»

(1)مرحوم علاّمه سیّد محسن امین رحمه الله در پایان این بحث می گوید: بزرگ ترین سخاوت وجود امام حسین علیه السلام این بود که جان عزیز خود را در راه خداوند عطا نمود، او جان خود و اهل بیت و عیال و فرزندان [و اصحاب] خود را فدای دین و حمایت از شریعت جدّ خود سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله نمود و اگر شهادت امام حسین علیه السلام نبود اثری از دین خدا باقی نمی ماند و کفر و الحاد یزید [و معاویه و هواداران آنان [برای همه مردم آشکار نمی شد.

مؤلّف گوید: احسانی که امام حسین علیه السلام با دادن جان خود و عزیزان و اصحاب به اسلام و مسلمین نمود و به وسیله آن دین خدا را در فضای تاریکی که بنی امیّه فراهم ساخته و مردم را به دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله واداشته بودند حفظ نمود و محکومیت بنی امیّه و حکام غاصب دیگر را بر ملا نمود بر هیچ عاقل و منصفی پوشیده نیست.

هنگامی که آن حضرت شرایط زمان خود را به گونه ای یافت که جز با شهادت نمی شود از دین خدا حمایت نمود، فرمود: «ان کان دین محمدٍ صلی الله علیه و آله لم یستقم الاّ بقتلی فیا سیوف خذینی»؛ یعنی اگر دین جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با شهادت و کشته

1- (1)فالحسين عليه السلام قد جاد بنفسه و اهل بيته و عياله و اطفاله فى سبيل اللّه فداءً للدين و محاماه عن شريعه جدّه سيّد المرسلين صلى الله عليه و آله حتّى اصبحوا ما بين قتيل و اسير و لولا قتل الحسين عليه السلام ما بقى لهذا الدين من اثر و لولاه ما ظهر للخاصّ و العام كفر يزيد و إلحاده.

شدن من برقرار نمی ماند، ای شمشیرها مرا در برگیرید.

(1)شجاعت امام حسین علیه السلام ، همانند پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام ، به قدری شگفت انگیز بود که در میان مردم دنیا زبانزد و در بین شجاعان مشهور بود. او با لب تشنه اهل کوفه را در کربلا به مبارزه طلبید و هر که در مقابل او می آمد کشته می شد، به گونه ای که لشکر سی هزار نفری کوفه فرار کردند و ناچار شدند از همه طرف به او حمله کنند. شمر ملعون سواره ها را پشت سر پیاده ها قرار داد. و به تیراندازها دستور داد تا آن حضرت را تیرباران نمایند و آنان چنین کردند، به گونه ای که بدن او را همانند خارپشت پر از تیر کردند.

(2)و چون بین او و خیام حرم او فاصله شدند، فرمود: «وای بر شما، ای پیروان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت و معاد نمی ترسید در دنیای خود آزاد مرد باشید و اگر عرب هستید به غیرت عربی خود باز گردید [و تا من زنده هستم به طرف خیام حرم من نروید!] شمر ملعون صدا زد: چه می گویی، ای فرزند فاطمه؟ امام علیه السلام فرمود: «من می گویم: شما با من جنگ دارید و من با شما جنگ می کنم و زن ها نباید مورد حمله قرار گیرند؛ پس تا من زنده هستم افراد جاهل و سرکش خود را از اهل حرم من دور کنید!»

ص: 68

1- (1)شجاعه الحسین علیه السلام أمّا شجاعته علیه السلام فهی التی ضُربت بها الأمثال و سارت بها الرکبان و أنست شجاعه جمیع الشجعان (و هو) الذی دعا النّاس الی البراز فی یوم کربلا فلم یزل یقتل کلّ من برز الیه حتّی قتل مقتلهً عظیمه و هو الذی کان یحمل علی الاعداء و قد تکمّلوا ثلاثین ألفا فینهزمون بین یدیه کأنّهمُ الجراد المنتشر فلمّا رأی شمر ذلک استدعی الفرسان فصاروا فی ظهور الرجّاله و أمر الرماه ان یرموه فرشقوه بالسهام حتّی صار کالقنفذ فحجم عنهم، و حالوا بینه و بین رحله.

2- (2)فقال: ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان: إن لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیا کم هذه و ارجعوا إلی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون، فناداه شمر: ما تقول یا ابن فاطمه؟ قال: اقول: انا الذی اقاتلکم و تقاتلوننی و النساء لیس علیهنّ جُناح، فامنعوا عتاتکم و جهُّالکم و طغاتکم من التعرّض لحرمی ما دُمت حیّا، قال شمر لک ذلک، ثمّ

صاح: إليكم عن حرم الرجل و اقصدوه بنفسه فلعمرى لهو كفو كريم. (المجالس السنيّه ص 15/ مثيرالأحزان ص 55).

شمر گفت: باکی نیست؛ و به لشکر خود گفت: از حرم او دور شوید و به طرف او بروید!

کرم و بزرگواری امام حسین علیه السلام

(1)مرحوم علاّمه سیّد محسن امین، در کتاب مجالس السنیه، ص 23، از حسن بصری نقل نموده است که روزی امام حسین علیه السلام همراه اصحاب خود به بوستان و باغ خویش رفت. در آن باغ غلامی به نام «صافی» داشت هنگامی که حضرت وارد باغ شد، غلامش نشسته و مشغول خوردن نان بود. امام علیه السلام کنار درخت خرمایی نشست. به طوری که غلام او را نمی دید. امام علیه السلام مشاهده کرد که غلام یک لقمه به سگ می دهد و یک لقمه خود می خورد و چون از خوردن نان فارغ شد گفت: «الحمداللّه ربّ العالمین»، خدایا مرا ببخش و مولای مرا نیز ببخش؛ همان گونه که برکت و رحمت خود را به پدر و مادر او عطا فرمودی، برحمتک یا ارحم الراحمین.»

(2)پس امام حسین علیه السلام برخاست و غلام را صدا زد. غلام از جا پرید و گفت: ای مولای من و مولای همه مومنین تا قیامت! مرا ببخش! من شما را ندیدم. امام علیه السلام به او فرمود: «ای غلام! مرا حلال کن که بدون اجازه تو وارد باغ تو شدم.» غلام گفت: این احسان و کرم و آقایی شماست که چنین می فرمایید.

1- (1)کرمه و جلالته علیه السلام و ممّا جاء فی کرم الحسین علیه السلام عن الحسن البصری: انّ الحسین علیه السلام ذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه و کان فی ذلک البستان غلام للحسین علیه السلام اسمه صافی فلّما قرب من البستان رأی الغلام قاعدا یأکل الخبز، فجلس الحسین علیه السلام عند بعض النخل بحیث لایراه الغلام فنظر الیه الحسین علیه السلام و هو یرفع الرغیف فیرمی نصفه الی الکلب و یأکل نصفه، فتعجّب الحسین علیه السلام من فعل الغلام فلمّا فرغ من الأکل، قال: الحمدلله ربّ العالمین اللّهمّ اغفرلی و اغفر لسیّدی کما بارکت لأبویه برحمتک یا أرحم الراحمین. فقام الحسین علیه السلام و قال: یا صافی، فقام الغلام فزعا و قال: یا سیّدی و سیّد المؤمنین الی یوم القیامه، إنیّ ما رأیتک فاعف عنیّ فقال الحسین علیه السلام : اجعلنی فی حلّ یا صافی لأنیّ دخلت بستانک بغیر إذنک، فقال صافی بفضلک یا سیّدی و کرمک و سؤددک تقول هذا.
2- (2)فقال الحسین علیه السلام إنیّ رأیتک ترمی نصف الرغیف إلی الکلب و تأکل نصفه، فما معنی ذلک؟ فقال الغلام: إنّ هذا الکلب نظر إلیّ

و أنا آکل فاستحییت منه و هو کلبک یحرس بستانک و انا عبدک نأکل رزقک معا، فبکی الحسین علیه السلام و قال: إن کان کذلک فأنت عتیق للّه تعالی و وهبت لک ألفی دینار.

امام علیه السلام به او فرمود: «من دیدم یک لقمه نان می خوری و لقمه دیگر را به سگ می دهی، این برای چیست؟» غلام گفت: این سگ در وقت غذاخوردن به من نگاه می کرد و من حیا کردم که به او غذا ندهم؛ چون او سگ شماست و از بوستان شما حراست می کند و من نیز غلام شما هستم و پیش خود گفتم که من و این سگ باید در مال شما شریک باشیم لذا لقمه ای به او می دادم و لقمه ای را خود می خوردم.

(1)پس امام علیه السلام گریان شد و فرمود: «در این صورت من تو را آزاد نمودم و دو هزار دینار نیز به تو بخشیدم.» غلام گفت: حال که مرا آزاد فرمودید می خواهم همچنان باغبان شما باشم. امام علیه السلام فرمود: «عمل شخص کریم باید گفته او را تایید کند. مگر به تو نگفتم که من که بدون اجازه وارد باغ تو شدم مرا را حلال کن؟» سپس فرمود: من گفته خود را تصدیق نمودم و باغ را با آنچه در آن است به تو بخشیدم. اکنون اصحاب و یاران من که با من نزد تو می آییم میهمان تو هستیم و تو اصحاب مرا به خاطر من اکرام کن، خداوند در قیامت تو را اکرام کند و برای حسن خلق و ادب تو نسبت به من، تو را برکت دهد.»

غلام گفت: اگر شما باغ را به من بخشیدید من نیز آن را وقف اصحاب و شیعیان شما نمودم.

(2)امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه های خود از باب پند و اندرز و نصیحت و

ص: 70

1- (1)فقال الغلام: إن أعتقتنی فأنا ارید القیام ببستانک، فقال الحسین علیه السلام : إنّ الکریم ینبغی له ان یصدّق قوله بالفعل، أو ما قلت لک اجعلنی فی حلّ فقد دخلت بستانک بغیر اذنک فصدّقت قولی و وهبت البستان و ما فیه لک، فاجعل اصحابی الذین جاؤوا معی أضیافا و أکرمهم من اجلی اکرمک اللّه تعالی یوم القیامه و بارک لک فی حسن خلقک و أدبک، فقال الغلام إن وهبتنی بستانک فانیّ قد سبّلته لأصحابک و شیعتک. (ای وقفته لأصحابک و شیعتک) المجالس السنیّه ص 23/ مستدرک الوسائل ج 7/192).

2- (2)خطبه علیه السلام فی النصایح خطب الحسین علیه السلام فقال: ایّها النّاس نافسوا فی المکارم، و سارعوا فی المغانم، و لا تحتسبوا بمعروف لم تعجلوه، و اکسبوا الحمدبالنجح، و لا تکسبوا بالمطلّ ذمّا، فمهما یکن لأحد عند احد صنیعه له رأی انّه لا یقوم بشکرها فاللّه له بمکافاته فانّه اجزل عطاءً و اعظم اجرا.

خیرخواهی برای مسلمین و بیان ارزش های اسلامی می فرماید: «ای مردم، در کسب ارزش ها و مکارم اخلاق بکوشید و از یکدیگر پیشی بگیرید و ادعای ارزشی را که هنوز به دست نیاورده اید نکنید و با رسیدن به ارزش ها به خود ارزش بدهید و خود را با سستی در کار مبتلا به نکوهش نگردانید و بدانید اگر کسی خدمت و احسانی به دیگری کرد و او پاداش مناسب او را نداد و از او تشکر ننمود خداوند پاداش او را خواهد داد و البته پاداش خداوند و عطای او بزرگ تر و فراوان تر خواهد بود.

(1)مردم! بدانید که نیازها و حوایج مردم که به طرف شما می آید، در حقیقت، نعمت های خداوند است که به طرف شما آمده، مبادا از نعمت های او ملالت پیدا کنید که مبدل به نقمت و گرفتاری شما خواهد شد و بدانید که عمل خیرصاحب خود را آبرو می دهد و پاداش خود را نیز در نزد خداوند خواهد داشت. اگر شما عمل خیر را به صورت مجسّم مشاهده کنید هر آینه چیز زیبایی را که چشم همه از آن روشن می شود خواهید دید و اگر عمل زشت و ناپسندی را به طور مجسم ببینید چیز زشت و مورد تنفری را خواهید دید که دل ها از آن متنفر است و چشم ها از دیدن آن بسته می شود.

(2)ای مردم! هر کس اهل احسان و بخشش باشد آقا و بزرگوار می گردد و هر کس اهل بخل باشد پست و ناچیز خواهد شد، و با سخاوت ترین مردم کسی است که به افراد غیر امیدوار احسان کند و با گذشت ترین مردم کسی است که در حال

1- (1)و اعلموا انّ حوائج النّاس الیکم من نعم اللّه علیکم فلا تملّوا النعم فتحوّر نقما، و اعلموا انّ المعروف مکسب حمدا و معقّب اجرا فلو رأیتم المعروف رجلاً رأیتموه حسنا جمیلاً یسرّ الناظرین ولو رأیتم اللؤم رأیتموه سمجا مشوّها تنفر منه القلوب و تغضّ دونه الابصار. ایّها النّاس من جادساد، و من بخل رذل و إنّ أجود النّاس من اعطی من لا یرجوه و إنّ أعفی النّاس من عفا عن قدرهٍ، و إنّ اوصل النّاس من وصل من قطعه، و الاصول علی مغارسها بفروعها تسمو فمن تعجّل لأخیه خیرا وجده إذا قدم علیه غدا.

2- (2)و من اراد اللّه تبارک و تعالی بالصنیعه الی اخیه کافأه اللّه بها فی وقت حاجته و صرف عنه من بلاء الدنیا ما هو أکثر منه، و من نفّس کربه

مؤمن فرّج اللّه عنه كرب الدنيا و الآخره، و من أحسن احسن اللّه اليه و اللّه يحبّ المحسنين. (المجالس السنيّه، ص 24/ البحار، ج 78/121).

توانایی گذشت کند و انتقام نگیرد و خیرخواه ترین مردم به خویشان خود کسی است که با قطع رحم کنندگان بیامیزد و به آنان احسان نماید و بدانید که درخت روی ریشه سبز می شود و می روید و هر کس هرچه کاشته برمی دارد پس کسی که در این دنیا به برادر خود احسانی نموده باشد فردای قیامت به نتیجه آن خواهد رسید و هر کس برای خدا به برادر خود احسان کرده باشد خداوند در وقت خود به او جزای خیر خواهد داد و بلاهای دنیا را بیش از آن از او دور خواهد نمود و هر کس اندوه و مصیبتی را از دل مؤمنی برطرف کند خداوند اندوه ها و مصیبت های دنیا و آخرت را از او برطرف خواهد نمود و هر کس اهل احسان و خیر باشد خداوند به او احسان خواهد نمود و البته او محسنین و نیکوکاران را دوست می دارد.»

(1)در خطبه دیگری فرمود: «حلم و بردباری زینت مؤمن و وفا مروّت اوست و احسان نعمت خدا بر اوست و تکبر بی مقداری، و عجله سفاهت، و سفاهت ناتوانی و غلو و زیاده روی سقوط، و همنشینی با افراد پست موجب شرّ، و بااهل فسق موجب بدگمانی به او خواهد بود.»

(2)مرحوم علاّمه سیّد محسن امین پس از نقل این جملات می گوید: امام حسین علیه السلام معدن فصاحت و بلاغت است و آن را از جدّ خود که فرمود: «من فصیح ترین مردم هستم!» ارث برده و از پدر خود که آموزگار فصاحت و بلاغت بوده آموخته است.

او در کربلا مقابل صفوف دشمن در مقابل لشکر سی هزارنفری عمر سعد سخنانی را ایراد نمود که هیچ گوینده و متکلمی در چنین شرایط چنین سخنانی نگفته و نخواهد گفت.

1- (1)و خطب علیه السلام ایضا فقال: إنّ الحلم زینه، و الوفاء مروءه، و الصله نعمه، و الاستکبار صلف، و العجله سفه، و السفه ضعف، و الغلوّ ورطه، و مخالطه اهل الدناءه شرّ، و مجالسه اهل الفسق ریبه. (المجالس السنیّه ص 25/ البحار ج 78/122). ثمّ قال: و الحسین علیه السلام معدن الفصاحه و البلاغه ورث ذلک عن جدّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله افصح من نطق بالضاد و عن ابیه امیرالمؤمنین علیه السلام الذی علّم النّاس الفصاحه و الخطب و لقد خطب فی الاعداء یوم کربلاء حین وقف

بازائهم و جعل ينظر الى صفوفهم كأنّهم السيل وقال ما لا يحصى كثره فلم يسمع متكلم قطّ قبله و لا بعده أبلغ فى منطق منه:

2- (2)له من علىّ فى الحروب شجاعهٌ و من أحمدَ عند الخطابه قيل

بخشی از سخنان آن حضرت چنین است:

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را خانه فانی و زوال قرار داد؛ خانه ای که هرگز بقا و ثبات ندارد، مغرور کسی است که فریب آن را بخورد و شقی کسی است که دنیا او را به فتنه اندازد.

(1)ای مردم! دنیا شما را فریب ندهد. او امید کسی را که به او امید بندد قطع و کسی را که به او طمع کند ناامید و محروم خواهد نمود. ای مردم! من می بینم که شما با عمل خود خدا را به خشم آورده اید او نظر رحمت خود را از شما قطع نموده و عذاب و کیفر خود را بر شما وارد ساخته و رحمت خود را از شما دور گردانده است.

البته، چه خوب خدایی است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما مردم کوفه که اطاعت خدا را پذیرفته و اقرار نمودید و به پیامبر او حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و سپس با ذریّه و عترت او به جنگ برخاستید و ایستاده اید که آن ها را به شهادت برسانید، شیطان بر دل های شما مسلط شده و شما را از یاد خدای بزرگ غافل نموده است.»

(2)در این هنگام عمرسعد ملعون به لشکر خود خطاب نمود: و گفت: وای برشما، پاسخ او را بدهید، او فرزند علی علیه السلام است اگر تمام روز هم مقابل شما بایستد از سخن گفتن ناتوان نمی شود. پس شمر ملعون جلو آمد و گفت: سخن شما

1- (1)فکان ممّا قال علیه السلام : الحمدللّه الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متصرّفه بأهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرّته و الشقیّ من فتنته فلا تغرّنکم هذه الدنیا فانّها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها و أراکم قد اجتمعتم علی امرٍ قد اسخطتم اللّه فیه علیکم و أعرض بوجهه الکریم عنکم و أحلّ بکم نقمته، و جنبّکم رحمته، فنعم الربّ ربّنا و بئس العبید انتم اقررتم بالطاعه و آمنتم بالرسول محمّد صلی الله علیه و آله . ثمّ انّکم زحفتم علی ذریّته و عترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکراللّه العظیم. فقال: ابن سعد: ویلکم کلّموه فانّه ابن ابیه ولو وقف فیکم هکذا یوما جدیدا لما انقطع و لما حصر فتقدّم شمر فقال یا حسین ما هذا الذی تقول أفهمنا حتّی نفهم.

2- (2)فقال: اقول: اتّقوا اللّه ربّکم و لا تقتلونی فانّه لایحلّ لکم قتلی و انتهاک حرمتی فانّی ابن بنت نبیّکم وجدّتی خدیجه زوجه نبیّکم ولعلّه قد بلغکم قول نبیّکم: الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّه.

چیست؟ روشن بگویید تا ما بفهمیم.

امام علیه السلام فرمود: «من می گویم: از خدای خود بترسید و بدانید کشتن و هتک حرمت من برای شما روا نیست. من فرزند دختر پیامبر شمایم و جده من خدیجه همسر پیامبر شماست و شاید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.»

(1)پس قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم شما چه می گویید لکن صلاح این است که تسلیم حکم عموزادگان خود شوی؛ چرا که آن ها هرگز خلاف خواسته شما عمل نخواهند نمود. امام علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند، هرگز دست ذلّت به شما نخواهم داد و مانند غلامان تسلیم شما نخواهم گشت.»

ص: 74

1- (1)فقال له قیس بن الاشعث: ما ندری ما تقول ولکن انزل علی حکم بنی عمّک فانّهم لن یروک إلاّ ما تحبّ فقال له الحسین علیه السلام لا واللّه لا أعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا أقرّ إقرار العبید. (المجالس السنیّه، ص 25 البحار، ج 45/7).

تواضع و اخلاق امام حسین علیه السلام

(1)مرحوم علامه سیّد محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: در باره تواضع و بزرگواری و اخلاق شریفه امام حسین علیه السلام آمده است که روزی به فقرا برخورد نمود و دید که آن ها گرد هم نشسته اند و عبای خود را پهن کرده و پاره هایی از نان روی آن ریخته و مشغول خوردن آن ها هستند، پس به آن حضرت گفتند: یابن رسول اللّه، بیایید و با ما غذا بخورید.

امام علیه السلام اجابت فرمود و کنار آنان نشست و از غذای آنان تناول کرد و این آیه را تلاوت نمود: «انّ اللّه لا یحبّ المتکبّرین»؛ یعنی خداوند متکبران رادوست نمی دارد. سپس به آن ها فرمود: «من دعوت شما را اجابت نمودم، شما هم باید دعوت مرا اجابت کنید» و چون آن ها وارد منزل امام علیه السلام شدند امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: «هرچه ذخیره کرده ای برای آنان آماده کن.»

(2)همچنین روایت شده است که غلام آن حضرت خطایی کرده بود و امام علیه السلام دستور داده بودند تا او را مجازات کنند. غلام چون دریافت که باید مجازات بشود گفت: «و الکاظمین الغیظ»؛ یعنی بندگان صالح خدا خشم خود را فرو می برند امام علیه السلام فرمود: «او را رها کنید.» غلام گفت: «و العافین عن النّاس»؛ یعنی بندگان صالح خدا اهل عفو و گذشت هستند. امام علیه السلام فرمود: «تو رابخشیدم.» غلام گفت:

«و اللّه یحبّ المحسنین»؛ یعنی خدا بندگان نیکوکار را دوست دارد. امام علیه السلام فرمود: «تو را در راه خدا آزاد نمودم و حقوق تو رانیز دوبرابر قرار دادم.

(3)از جمله روایاتی که در باره عبادت امام حسین علیه السلام آمده این است که آن

ص: 75

1- (1)تواضعه و اخلاقه و عبادته علیه السلام و ممّا جاء فی تواضع الحسین علیه السلام و کرم أخلاقه انّه علیه السلام مرّ بمساکین قد بسطوا کساء لهم و القوا علیه کسرا فقالوا له: هلمّ یا ابن رسول اللّه فجلس واکل معهم، ثمّ تلا «انّ اللّه لا یحبّ المتکبّرین» ثمّ قال قد اجبتکم فاجیبونی قالوا: نعم یابن رسول اللّه، فقاموا معه حتّی أتوا منزله فقال لجاریته: اخرجی ما کنت تدّخرین.
2- (2)و جنی غلام له جنایه توجب العقاب فامر به ان یضرب، فقال: یا مولای! «والکاظمین الغیظ» فقال علیه السلام : خلّوا عنه، فقال: یا مولای «و العافین عن النّاس» فقال: قد عفوت عنک، فقال: یا مولای! «و اللّه یحبّ المحسنین» فقال علیه السلام : انت حرّ لوجه اللّه تعالی و لک ضعف ما کنت اعطیک. (المجالس ص 21، البحار ج 44/189). عبادته علیه السلام و ممّا جاء فی عباده الحسین علیه السلام انّه حجّ خمسا و عشرین حجّه ما شیا و انّ النجائب لتقاد معه، و قیل له یوما: ما اعظم خوفک من ربّک؟! فقال: لا یأمن من یوم القیامه الاّ من خاف اللّه فی الدنیا. و کان اذا توضّأ تغیّر لونه وارتعدت مفاصله. فقیل له فی ذلک فقال علیه السلام : حقّ لمن وقف بین یدی الملک الجبّار ان یصفرّ لونه و ترتعد مفاصله.
3- (3)و امّا إباؤه للضیم فقد ضربت به الامثال و نظمت فیه الاشعار قال الشاعر: و انّ الاولی بالطفّ من آل هاشم تآسوا فسنّوا للکرام التآسیا و قال بعضهم کأن ابیات ابی تمام فی محمّد بن حمید الطوسی ما قیلت الاّ فی الحسین علیه السلام : و قد کان فوت الموت سهلا فردّه الیه الحفاظ المر و الخلق الوعر و نفس تعاف الضیم حتّی کأنّما هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر فاثبت فی مستنقع الموت رجله و قال لهامن دون اخمصک الحشر تردّی ثیاب الموت حمرا فما دجا لها اللیل الاّ و هی من سندس خضر و قیل له یوم الطفّ إنزل علی حکم بنی عمّک، فقال: لا واللّه لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقرّلکم اقرار العبید.

حضرت بیست و پنج سفر پیاده به حج رفت، در حالی که مرکب ها کنار او آماده بود. به آن حضرت گفته شد: شما چقدر زیاد از خدای خود می ترسید؟! امام در پاسخ فرمود: «در روز قیامت کسی از عذاب الهی ایمن نیست جز آن که در دنیا ملاحظه خدا را کرده و از عقوبت او هراسان باشد.»

عادت آن حضرت این بود که هنگام وضو گرفتن رنگ صورتش دگوگون می شد و مفاصل بدنش از ترس خداوند لرزان بود و چون علت آن را سؤال می نمودند می فرمود: «سزاوار است بر کسی که مقابل پادشاه جبّار [که بر همه چیز قادر و تواناست] می ایستد هراسان باشد و رنگ او زرد شود و بدن او بلرزد!»

امتناع آن حضرت از ستم و ستمگر ضرب المثل روزگار شده و شعرا در باره آن شعر سروده اند. در روز عاشورا به آن حضرت گفته شد: بر حکم پسرعموی خود گردن بنه تا سالم بمانی. امام در پاسخ فرمود: «به خدا سوگند، من به شما دست ذلّت نمی دهم و همانند غلامان به بندگی شما اقرار نمی نمایم.»

(1)سپس با صدای بلند فرمود: «ای مردم! من از هر متکبری که ایمان به خدا و

ص: 76

1- (1)ثمّ نادی یا عباداللّه «انّی عذت بربیّ و ربّکم من کلّ متکبرّ لا یؤمن بیوم الحساب» و قال علیه السلام موتٌ فی عزّ خیر من حیاهٍ فی ذلّ، و کان یحمل علی القوم یوم الطف و هو یقول الموت خیر من رکوب العار و العار اولی من دخول النار و اللّه من هذا و هذا جاری

روز حساب ندارد به خدا پناه می برم.

و فرمود: «مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلّت است.»

در روز عاشورا به لشکر عبیداللّه حمله می کرد و می فرمود:«مرگ با عزت بهتر از زندگی با ننگ و ذلّت است و البته ننگ و عار در دنیا بهتر از آتش دوزخ است.»

حسین علیه السلام گفت: پروردگاری را که می پرستی برای من تعریف کن. امام علیه السلام به او (1)(1)پس ابن ازرق گریه کرد و گفت: چه نیکوست سخن شما! امام علیه السلام فرمود: «شنیده ام که تو به من و پدر من و برادر من نسبت کفر می دهی!» ابن ازرق گفت: اکنون دانستم که شما خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله مرکز و معدن فهم حقایق اسلام و ستاره های روشن احکام خدا هستید.(2)ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل کرده که نافع ازرق رییس خوارج به امام فرمود: «ای نافع! هرکس دین خود را با فکر و قیاس پایه گذاری کند همیشه در اشتباه

امام علیه السلام فرمود: «بگو بدانم آیا آن دیواری که حضرت خضر دوباره بنا نمود و

-1

-2 ماجری بینه علیه السلام و بین نافع بن الأزرق رئیس الخوارج روی ابن عساکر فی تاریخ دمشق انّ نافع بن الازرق (و هو من رؤساء الخوارج) قال للحسین علیه السلام : صف لی الهک الذی تعبد فقال: یا نافع من وضع دینه علی القیاس لم یزل الدهر فی الإلتباس مائلاً اذا کبا عن المنهاج ظاعنا بالاعوجاج ضالاّ عن السبیل قائلاً غیرالجمیل یا ابن الازرق أصف إلهی بما وصف به نفسه لا یدرکُ بالحواسّ و لایقاس بالناس قریب غیرملتصق و بعید غیر مستقصی یوحّد و لا یبعّض معروف بالآیات موصوف بالعلامات لا اله الاّ هوالکبیر المتعال.(77) خواهد بود و از طریق مستقیم دین خارج می گردد و در گمراهی و انحراف واقع می شود.» سپس فرمود: «ای پسر ازرق! من خدای خود را به آنچه او خود را به آن توصیف نموده تعریف می کنم. او با حواس ظاهری درک نمی شود و با مخلوق خود مقایسه نمی گردد. او به بندگان خود نزدیک است اما نه نزدیکی جسمانی و دور از آن ها است اما نه آن چنان که به آن ها احاطه نداشته باشد، و یگانه است، نه چنان که قابل تجزیه باشد. او با نشانه ها شناخته و با علامات توصیف می شود [آثار وجود و قدرت و حکمت و عظمت او عالم را پر کرده است]، او خدای بزرگ و پروردگاری است که جز او خدایی نیست.

در زیر آن گنجی برای آن دو یتیم نهفته شده بود، چه کسی آن گنج را برای آنان ذخیره کرده بود تا برای آنان بماند و از آن بهره ببرند؟» [آن کنج از مال دنیا نبود بلکه کلمات و اندرزهایی بود که برای آنان ذخیره شده بود]. ازرق گفت: پدر آنان چنین کرده بود که آنان بعدا از آن استفاده کنند.

امام علیه السلام فرمود: «آیا پدر آن دو یتیم افضل و خیرخواه تر بوده اند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟» ابن ازرق گفت: حقا همچنان که خداوند خبر داده شما خانواده اهل خصومت و جدال و استدلال هستید!

ماجراهای امام حسین علیه السلام با معاویه لعنه اللّه

(1)صاحب کتاب کشف الغمه می گوید: در سالی که معاویه حجربن عدی و یاران او را به قتل رسانیده بود به امام حسین علیه السلام برخورد نمود و گفت: آیا به شما خبر رسیده است که من با حجربن عدی و یاران او از شیعیان پدر شما چه کرده ام؟ امام علیه السلام فرمود: «خیر.» معاویه گفت: ما آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آن ها نماز خواندیم [و آنان را به خاک سپردیم].

1- (1)ماجری بینه علیه السلام و بین معاویه علیه الهاویه روی صاحب کشف الغمّه ج 2/240 انّه لما قتل معویه حجر بن عدّی رحمه الله و اصحابه لقی فی ذلک العام الحسین علیه السلام فقال: یا ابا عبداللّه هل بلغک ما صنعت بحجر و اصحابه من شیعه ابیک قال: لا قال إنّا قتلناهم و کفنّاهم وصلّینا علیهم فضحک الحسین علیه السلام ثمّ قال: خصمک القوم یوم القیامه یا معاویه اما و اللّه لو ولیّنا مثلها من شیعتک ما کفنّاهم ولا صلیّنا علیهم.

(1)پس امام علیه السلام به او خندید و فرمود: معاویه بدان! که فردای قیامت آن ها دشمن تو خواهند بود [و از تو قصاص خواهند کرد].» سپس فرمود: «اگر ما این عمل را با پیروان و شیعیان تو می کردیم هرگز آن ها را کفن نمی نمودیم و نماز بر آن ها نمی خواندیم!»

(2)آن گاه فرمود: «ای معاویه! به من خبر رسیده که تو به پدر من توهین می کنی و بنی هاشم را بین مردم تحقیر می نمایی و آن ها را به زشتی نام می بری. به خدا سوگند، تیر تو خطا رفته و هدف را گم کرده ای و از روی عداوت و کینه و دشمنی چنین می کنی و از کسی که خیر تو را نمی خواهد و ایمان ندارد و از اول منافق بوده است [یعنی عمروبن عاص] پیروی می نمایی. هر چه می خواهی بکن! [حساب ما و تو در قیامت انجام خواهد شد].»

صاحب کتاب مجالس السنیه می گوید: جاسوس معاویه در مدینه به

1- (1)و قد بلغنی وقوعک بأبی الحسن و قیامک به و اعتراضک بنی هاشم بالعیوب و آیم اللّه لقد او ترت غیر قوسک و رمیت غیر غرضک و تناولتها بالعداوه من مکان قریب و لقد اطعت امرأً ما قدم إیمانه ولا حدث نفاقه و ما نظر لک فانظر لنفسک اودع. (یرید عمر و بن العاص). (المجالس، ص 26)

2- (2)و کان لمعویه عین بالمدینه یکتب الیه بما یکون من امورالنّاس فکتب الیه: انّ الحسین بن علیّ اعتق جاریه له و تزوّجها، فکتب معاویه الی الحسین: من امیرالمؤمنین معاویه الی الحسین بن علیّ امّا بعد: فانّه بلغنی انّک تزوّجت جاریتک و ترکت اکفاءک من قریش ممّا تستنجبه للولد و تمجد به فی الصهر فلا لنفسک نظرت و لا لولدک انتقیت فکتب الیه الحسین علیه السلام .

معاویه خبر داد که حسین بن علی علیهما السلام کنیز خویش را آزاد نموده و سپس او را به عقد خود درآورده است. پس معاویه در نامه خود به امام حسین علیه السلام نوشت: از امیرالمؤمنین معاویه به حسین بن علی، امّا بعد: به من خبر داده شده که تو امثال خود را از قریش رها نموده و با کنیز خود ازدواج کرده ای و ملاحظه شخصیت و فرزندان آینده خود را نکرده ای !

(1)پس امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: «امّا بعد: ای معاویه ! نامه تو به من رسید و سرزنش تو را نسبت به خود که امثال خود را رها کرده و با کنیز خویش ازدواج نموده ام را دانستم، پس بدان که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شرف و نسب بالاتر نبود [و آن حضرت نیز با چنین افرادی ازدواج نمود] البته این زن قبلاً ملک من بود و من برای خدا او را آزاد نمودم و سپس طبق سنت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کردم.»

1- (1)أما بعد فقد بلغنی کتابک و تعییرک إیّای بأنّی تزوّجت مولاتی و ترکت اکفائی من قریش فلیس فوق رسول اللّه منتهی فی شرف ولاغایه فی نسب و انّما کانت ملک یمینی خرجت عن یدی بأمر التمست فیه ثواب اللّه ثمّ ارتجعتها علی سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله و قد رفع اللّه بالاسلام الخسیسه و وضع عنّابه النقیصه فلا لؤم علی امری ء مسلم إلاّ فی مأثم و إنّما اللؤم لؤم الجاهلیّه فلمّا قرأ معاویه کتابه نبذه الی یزید فقرأه و قال لشدّ ما فخر علیک الحسین قال: لا ولکنّها ألسنه بنی هاشم الحداد التی تفلق الصخر و تغرف من البحر. (المجالس ص 26 و رواه فی البحار، ج 46/165 عن علی بن الحسین علیهما السلام) و لعلّه هوالصحیح.

(1)سپس فرمود: «خداوند به برکت اسلام عیوب جاهلیت را برطرف نمود [و ارزش را براساس تقوا و بندگی خداوند قرارداد] پس برای مسلمان هیچ چیزی جز گناه و نافرمانی خداوند عیب نیست و عیب این است که ما هنوز بر عادات زمان جاهلیت باقی باشیم.»

معاویه چون نامه امام حسین علیه السلام را خواند آن را به یزید داد تا او نیز بخواند و سپس به او گفت: امام حسین علیه السلام شدیدا به تو فخر نموده است! یزید گفت: البته این ربان برنده بنی هاشم است که کوه را می شکافد و آب دریا را برمی دارد!

1- (1)و لم ینس یزید قول ابیه انّ لبنی هاشم السنه تفلق الصخر و تغرف من البحر و لذلک لمّا قال له زین العابدین علیه السلام بالشام اتأذن لی ان اصعد هذه الاعواد فاتکلّم بکلمات للّه فیهنّ رضا و لهؤلاء الجلساء فیهنّ اجر و ثواب ابی یزید علیه ذلک فقال النّاس یا امیرالمؤمنین إئذن له فلیصعد المنبر فلعلّنا نسمع منه شیئا فقال: انّه. ان صعد لم ینزل الاّ بفضیحتی و بفضیبحه آل ابی سفیان فقیل له: و ما قدر ما یحسن هذا؟ فقال: انّه من اهل بیت زُقّوا العلم زقّا. فلم یزالوا به حتّی اذن له فصعد المنبر فحمداللّه و اثنی علیه ثمّ خطب خطبه ابکی فیها العیون و أوجل منها القلوب. و خشی یزید ان یکون فتنه فامرالمؤذّن فقطع علیه الکلام فلمّا قال المؤذّن: اللّه اکبراللّه اکبر قال علیّ علیه السلام : لا شی ء اکبر من اللّه فلمّا قال: اشهد ان لآإله الاّ اللّه قال علی بن الحسین: شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی فلمّا قال المؤذّن: أشهد انّ محمّدا رسول اللّه اشار علیه السلام الی یزید فقال: محمّد هذا جدّی ام جدُک یا یزید فان زعمت انّه جدُّک فقد کذبت و کفرت و ان زعمت انّه جدّی فلم قتلت عترته. (البحار ج 45/128).

(1)ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» و کشی در کتاب رجال خود نقل کرده اند که مروان حکم در زمانی که از طرف معاویه والی مدینه بود به او نوشت: به من خبر رسیده که عدّه ای از شخصیتهای عراق و حجاز با حسین بن علی علیهما السلام رفت آمد دارند واحتمال قیام او بر علیه تو منتفی نیست. از سویی من از عدّه ای که اطلاعات لازم را داشته اند به دست آوردم که او تصمیم خلافت بر مسلمانان را دارد.

پس معاویه در پاسخ او نوشت: از برخورد با حسین بن علی پرهیز کن و تا او متعرض تو نشده کاری با او نداشته باش.

(2)سپس معاویه به امام حسین علیه السلام نوشت: «از شما به من خبرهایی رسیده که

1- (1)ما کتبه الحسین علیه السلام جوابا لمعاویه علیه الهاویه روی ابن قتیبه فی «الإمامه و السیاسه» و الکشی فی کتاب الرجال: انّ مروان بن الحکم کتب الی معویه و هو عامله علی المدینه: امّا بعد فقد ذکر لی انّ رجالاً من اهل العراق و وجوه اهل الحجاز یختلفون الی الحسین بن علیّ و انّه لا یؤمن و ثوبه و قد بحثت عن ذلک فبلغنی انّه یرید الخلافه فکتب الیه معویه إیّاک ان تعرض للحسین فی شی ء و اترک حسینا ما ترکک.
2- (2)و کتب معویه الی الحسین قد انتهت إلیّ امور عنک ان کانت حقّا فانّی ارغب بک عنها و لعمر اللّه انّ من اعطی اللّه عهده و میثاقه لجدیر بالوفاء و انّ احقّ النّاس بالوفاء من کان مثلک فی خطرک و شرفک و منزلتک التی انزلک اللّه بها و نفسک فاذکر و بعهد اللّه اوف فانّک متی تنکرنی انکرک و متی تکدنی اکدک فاتّق شقّ عصا هذه الأمّه و ان یردّهم اللّه علی یدیک فی فتنه و انظر لنفسک ولدینک ولأمّه محمّد و لا یستخفنّک السفهاء و الذین لایعلمون.

اگر حق باشد من شما را از چنین فکرهایی برحذر می دارم. به خدا سوگند، هرکس را که خداوند عهد و پیمانی به او سپرده شایسته است که به آن پایبند باشد و از [کسی[چون شما که دارای مقام و منزلت بزرگی از ناحیه خداوند هستید انتظار بیشتری می رود [که به عهدنامه صلح و پیمانی که با من بسته اید عمل کنید]. شخصیت خود را حفظ کنید و به عهد خدا پایبند باشید؛ چرا که اگر شما حق مرا نادیده بگیرید من نیز حق شما را نادیده خواهم گرفت و اگر با من به مکر و خدعه برخیزید من نیز با شما چنین خواهم نمود. پس بترسید از این که وحدت جامعه دگرگون گردد و فتنه ای بر پا شود که شما مسؤل آن باشید پس مصلحت دین خود و امت جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نظر بگیرید و تحت تأثیر سخنان افراد نادان و کسانی که مصالح مسلمین را نمی دانند واقع نشوید.»

(1)پس امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: «نامه تو به من رسید. در آن نوشته بودی:

1- (1)فکتب الیه الحسین علیه السلام : امّا بعد فقد بلغنی کتابک تذکر فیه انّه انتهت الیک عنّی امور انت لی عنها راغب و انا بغیرها عندک جدیر فانّ الحسنات لایهدی لها و لا یسدّد الیها إلاّ اللّه تعالی و امّا ما ذکرت انّه رقی الیک عنّی فانّه إنّما رقاه الیک المّلاقون المشّاؤون بالنمیم المفرّقون بین الجمع و کذب الغاوون ما اردت لک حربا و لا علیک خلافا و إنّی لأخشی اللّه فی ترک ذلک منک و من الاعذار فیه الیک و الی اولیائک القاسطین الملحدین حزب الظلمه و أولیاء الشیاطین. ألست القاتل حجر ابن عدیّ أخا کنده و اصحابه المصلیّن العابدین الذین کانوا ینکرون الظلم و یستفظعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و لایخافون فی اللّه لومه لائم؟ ثمّ قتلتهم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطیتهم الأیمان المغلظّه و المواثیق المؤکّده لاتأخذهم بحدثٍ کان بینک و بینهم، جرأه علی اللّه و استخفافا بعهده،

«خبرهایی از شما به من رسیده و مرا خوش نیامده و شایسته شما نیز نمی باشد.» ای معاویه! بدان که توفیق اعمال نیک و راهیابی به آن ها تنها از ناحیه خدا می باشد.

و امّا این که نوشته ای «به من رسیده که شما قصد خلافت و امارت داری» بدان که این خبر را افراد متملق و سخن چین و کسانی که در مقام تفرقه بین مسلمانان هستند و گمراه و اهل دروغ می باشند به تو رسانده اند و من چنین اراده ای نکرده ام. البته من از خدای خود در هراس هستم که در شرایطی واقع شده ام که باید مبارزه با تو را رها کنم و از کسی همانند تو و هم گامان تو که اهل ظلم و الحاد و از ستمگران روزگار و پیروان شیاطین هستید صرف نظر نموده و با شما مخاصمه نکنم.

ای معاویه! تو همان ستمگری هستی که در همین روزها حجربن عدی و یاران او را که اهل نماز و عبادت و امر به معروف و نهی از منکر بودند و از بدعت های شما جلوگیری می کردند و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای هراس نداشتند با حیله و تزویر مظلومانه آنان را کشتی، بعد از آن که به آنان امان داده بودی و سوگندهای زیادی برای امان آنان یاد کرده بودی! لکن رعایت عهد و پیمان و سوگند خود را نکرده و نام خدا را سبک شمردی!

(1)ای معاویه! آیا تو عمروبن حمِق را که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بنده صالح خدا

1- (1)أولست قاتل عمروبن الحَمِق صاحب رسول اللّه صلی الله علیه و آله العبد الصالح الذی أبلته العباده فنحل جسمه و اصفرّ لونه؟ فقتلته بعدما أمنته و أعطیته من العهود ما لو فهمته العصم لنزلت من رؤوس الجبال أولست المدّعی زیاد بن سمیّه المولود علی فراش عبید من ثقیف فزعمت انّه ابن ابیک و قد قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : الولد للفراش و للعاهر الحجر فترکت سنّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله تعمّدا و تبعت هواک بغیر هدی من اللّه ثمّ سلّطته علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و أرجلهم و یسمل أعینهم و یصلبهم علی جذوع النخل کأنّک لست من هذه الأمه و لیسو منک،

بود و از بندگی خدا بدن او نحیف و رنگ او زرد شده بود، بعد از امان دادن به او سوگندهای فراوان که آدم شایسته را از کوه پایین می فرستد نکشتی؟!

(1)ای معاویه! تو همان کسی هستی که زیادبن سمیّه را که فرزند آن غلام ثقفی بود به پدر خود نسبت دادی؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «فرزند [مشکوک [مربوط به صاحب خانواده است و به زناکار باید سنگ پرتاب نمود» پس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها نمودی و عمدا به هوای نفسانی خود عمل کردی و از هدایت خداوند بهره ای نگرفتی. سپس او رابر مسلمانان مسلط نمودی تا آنان را بکشد و دست و پای آنان را قطع و میل آتشین در چشمان آنان داخل کند و آنان را بر درخت خرما به دار آویزد! گو این که تو از این امت نیستی و آن ها ارتباطی با تو ندارند!

1- (1)أولست صاحب الحضرميّين الذين كتب فيهم ابن سميّه انّهم على دين علىّ صلوات اللّه عليه فكتبت اليه: ان اقتل كلّ من كان على دين علىّ فقتلهم و مثّل بهم بأمرک و دين علىّ هو دين ابن عمّه صلى الله عليه و آله الذى كان يضرب عليه أباک و يضربک و به جلست مجلسک الذى انت فيه ولولا ذلک لكان شرفک و شرف آبائک تجشم الرحلتين رحله الشتاء و الصيف.

(1)ای معاویه: تو همان کسی هستی که والی تو ابن سمیّه در باره حضرمیّین به تو نوشت آن ها بر دین علی صلوات اللّه علیه هستند و تو دستور دادی که هر که بر دین علی علیه السلام بود او را به قتل برسان و او آن ها را به قتل رساند و طبق دستور تو بدن های آن ها را نیز مثله نمود درحالی که دین علی علیه السلام همان دین پسر عم او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که او با شمشیر خود پدر تو و تو را به اسلام آورد و تو اینک به وسیله خدمات او در این مقام نشسته ای! و اگر جز این بود تو باید همانند مشرکین مکّه برای معاش خود هر سال دو مرتبه سفر می کردی تا شکم خود را سیر نمایی.

(2)ای معاویه! تو در نامه خود به من نوشته ای: «ملاحظه خود و دین خود و امت محمّد صلی الله علیه و آله را بکن و از این که امت را به اختلاف و فتنه بیندازی بر حذر باش» بدان که من برای این امت فتنه ای بزرگ تر از حکومت تو بر آن ها نمی دانم و هیچ مصلحتی را برای خود و دین خود و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از مبارزه با تو

1- (1)و قلت فیما قلت: انظر لنفسک ولدینک و لأمّه محمّد و اتّق شقّ عصا هذه الأمّه و ان تردّهم الی فتنه. و انّی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الأمّه من ولایتک علیها و لا اعظم نظرا لنفسی ولدینی و لأمّه محمّد صلی الله علیه و آله افضل من ان اجاهدک فان فعلت فانّه قربه الی اللّه و ان ترکته فانّی استغفراللّه لدینی و أسأله توفیقه لارشاد امری.

2- (2)و قلت فیما قلت: ان انکرتک تنکرنی و ان اکدک تکدنی فکدنی ما بدا لک فانّی ارجو ان لا یضرّنی کیدک و ان لا یکون علی احد اضرّ منه علی نفسک لأنّک قد رکبت جهلک و تحرّصت علی نقض عهدک و لعمری ما وفیت بشرط ولقد نقضت عهدک بقتل هؤلاء النفر الذین قتلتهم بعدالصلح و الأیمان و العهود و المواثیق فقتلتهم من غیر ان یکونوا قاتلوا و قتلوا و لم تفعل ذلک بهم إلاّ لذکرهم فضلنا و تعظیمهم حقّنا

نمی شناسم پس بدان که اگر به مبارزه با تو برخیزم برای خدا خواهد بود و اگر از آن صرف نظر کنم [و مصلحت انجام آن موجود نباشد] از خدای خود توفیق آن را می طلبم و استغفار می نمایم.

و باز نوشته بودی: «اگر ملاحظه مرا نکنی من نیز ملاحظه تو را نمی کنم و اگر برای من مکر کنی من نیز برای تو مکر خواهم نمود» تو هر چه می توانی به کید و مکر خود ادامه بده و بدان که به لطف الهی به من آسیبی نخواهی رساند و بیش از همه به خود آسیب خواهی رساند؛ چرا که تو اکنون بر مرکب جهالت خود سوار هستی و به هیچ قرار و پیمانی پایبند نیستی و نبوده ای چنان که عهد و پیمان خود را نسبت به آن هایی که به قتل رساندی شکستی و آن ها را بدون این که کسی را کشته باشند به قتل رساندی، در حالی که آن ها نزد تو جرمی جز تعظیم حق ما و ذکر فضایل ما نداشتند پس تو آنان را از ترس این که وسیله نابودی تو شوند به قتل رساندی؛ شاید گمان کردی اگر آنان را نکشی آن ها قبل از این که به مقاصد خود برسند بمیرند و یا تو قبل از آن بمیری (از این رو در کشتن آنان شتاب کردی) !

(1)پس آماده قصاص باش که حساب قیامت حتمی است و بدان که خداوند

1- (1)فقتلتهم مخافه امر لعلّک لولم تقتلهم متّ قبل ان یفعلوا اوماتوا قبل ان یدرکوا فابشر یامعاویه بالقصاص و استیقن بالحساب و اعلم انّ للّه تعالی کتابا لایغادر صغیرةً و لا کبیرةً إلاّ أحصاها و لیس اللّه بناسٍ لأخذک بالظنه و قتلک اولیاءه علی التهم و نفیک اولیاءه من دورهم الی دار الغربه و أخذک للناس ببیعه ابنک غلام حدث یشرب الشراب و یلعب بالکلاب ما اراک إلاّ خسرت نفسک و بترت دینک و غششت رعیّتک و اخربت أمانتک و سمعت مقاله السفیه الجاهل و أخفت الورع التقیّ والسلام.

برای هر کسی نامه ای قرار داده که هر گناه کوچک و بزرگی در آن ثبت است و خداوند هرگز غافل نیست از این که تو به صرف گمان به مردم نسبت به دوستی با ما آنان را می کشی و یا به محل غربت تبعید می کنی و از مردم [بااجبار [برای فرزند نارس شراب خوار و سگ باز خود بیعت می گیری و این برای تو جز خسران و نابودی دین و خیانت به مردم و سلب امنیت آنان نتیجه ای ندارد.

تو در کارهای خود از یک نادان و بی خرد [مانند عمروبن عاص] پیروی می کنی و می خواهی بنده پارسا و متقی خدا را بترسانی و السلام.»

(1)معاویه چون نامه امام حسین علیه السلام را قرائت نمود، گفت: از این سخنان آشکار می شود که در باطن حسین بن علی چیزی است که من به آن پی نبردم. پس یزید به پدر خود گفت: لازم است پاسخی به او بدهی که او را سبک کند و در آن از پدر او بدگویی نمایی. سپس عبداللّه پسر عمروبن عاص بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: می دانی حسین بن علی چه نامه ای برای من فرستاده است؟ و چون نامه را برای او

1- (1)فلمّا قرأ معویه الکتاب قال: لقد کان فی نفسه شی ء ما اشعر به فقال یزید أجبه جوابا یصغر الیه نفسه تذکر فیه اباه بشرّ فعله و دخل عبداللّه بن عمروبن العاص فقال معویه أما رأیت ما کتب به الحسین و أقرأه الکتاب فقال: و ما یمنعک ان تجیبه بما یصغر الیه نفسه و إنّما قال ذلک فی هوی معویه فقال یزید رأیت یا امیرالمؤمنین رأیی؟ فضحک معویه و قال أخطأتما أرأیتما لو انّی ذهبت لعیب علیّ محقّا؟ ! فما عسیت ان اقول فیه و متی عبت رجلا بما لایعرفه النّاس لم یحفل به و کذّبه النّاس و ما عسیت ان اعیب حسینا فواللّه ما أری للعیب فیه موضعا- (المجالس ص 29/ البحار ج 44، ص 212 عن رجال الکشی، ج 1/251).

قرائت نمود او نیز گفت: چه مانعی دارد که تو نیز نامه توهین آمیزی به او بنویسی؟ و این را برای خوش آمد معاویه گفت. پس یزید به پدر خود گفت: دیدی او نیز همانند من سخن گفت؟

معاویه خندید و گفت: شما هر دو در نظر خود خطا کردید. مگر نمی دانید که من نمی توانم برای علی عیبی بگویم و هرچه بگویم به ناحق گفته ام و مردم مرا تکذیب خواهند نمود و فرزند او حسین بن علی را نیز نمی توانم تنقیص کنم چرا که، به خدا سوگند، من در او عیبی نمی بینم!

زیارت ناحیه مقدسه امام زمان برای امام حسین علیهما السلام

زیارات مخصوصه و مطلقه حضرت سیدالشهدا علیه السلام فراوان است و محدّث قمی رحمه الله در کتاب شریف مفاتیح الجنان آنها را گردآوری نموده و سزاوار است دوستان اهل بیت علیهم السلام از دور و یا نزدیک امام خود را با آن زیارات منقوله زیارت کنند و چون زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام که افزون بر زیارت آن حضرت مشتمل بر خلاصه ای از مقتل امام حسین علیه السلام و دستور عزاداری بر آن حضرت نیز هست و در مفاتیح الجنان نیامده لکن در بحارالأنوار (ج 98، ص 317) به نقل از شیخ مفید در کتاب مزار نقل شده است.

سزاوار است دوستداران اهل بیت عصمت علیهم السلام این زیارت را که جامع بین زیارت امام حسین و ائمه طاهرین علیهم السلام و ذکر مصایب آن حضرت و دعاهای عالیه المضامین است و سیره آن برزگوار را در عزاداری بر جد خود روشن می کند با توجه کامل قرائت نمایند. و اگر توفیق تشرف در حرم امام حسین علیه السلام را نیز یافتند از خواندن آن غافل نشوند و متن آن چنین است:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

(1)اَلسَّلامُ عَلی آدَمَ صِفْوَهِ اللّهِ مِنْ خَلیقَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی شَیْثَ وَلِیِ اللّهِ وَ خِیَرَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی اِدْریسَ الْقائِمِ لِلّهِ بِحُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی نُوحِ المُجابِ فی دَعْوَتِهِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلی هودِ المَمْدودِ مِنَ اللّهِ بِمَعونَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی صالِحٍ الَّذی تَوجَّهُ اللّهُ بِکَرامَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی اِبْراهیمَ الَّذی حَباهُ اللّهُ بِخُلَّتِهِ.

(3)اَلسَّلامُ عَلی اِسْمعیلَ الَّذی فَداه اللّهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ مِنْ جَنَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی

1- (1)ترجمه: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم - سلام بر آدم. انتخاب شده از بين مخلوقات خداوند. - سلام بر شيث. ولى خدا و برگزيده او. - سلام بر ادريس. پيامبرى كه با حجت خدا قيام نمود. - سلام بر نوح. پيامبرى كه در دعايش مورد اجابت واقع شد.
2- (2)- سلام بر هود. پيامبرى كه يارى حق شامل حالش گرديد. - سلام بر صالح. پيامبرى كه بتاج كرامت خداوندى مفتخر گرديد. - سلام بر ابراهيم. پيامبرى كه به مقام خلت و دوستى حق نائل گرديد.
3- (3)- سلام بر اسماعيل. پيامبرى كه خداوند از بهشت قربانى بزرگى را فديه او قرار داد. - سلام بر اسحاق. پيامبرى كه خداوند مقام نبوت را در خاندانش قرار داد. - سلام بر يعقوب. پيامبرى كه خداوند نعمت بينائيش را از روى لطف و رحمت به او باز گرداند. - سلام بر يوسف. پيامبرى كه ربّ العالمين بقدرت خود او را از ظلمت چاه رهائى بخشيد.

اِسْحقَ الَّذی جَعَل اللّهُ النُّبُوهَ فی ذُرِّیَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی یَعْقوبَ الَّذی رَدَّاللّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی یُوسِفَ الَّذی نَجّاهُ اللّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ.

(1)اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی الَّذی فَلَقَ اللّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدرَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی هارُونَ الّذی خَصَّه اللّهُ بِنُبُوَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی شُعَیْبٍ الَّذینَصَرَهُ اللّهُ عَلی اُمَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی داوُدَ الَّذی تابَ اللّهُ عَلَیْهِ مِنْ خَطیئَتِهِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلی سُلَیْمانَ الَّذی ذَلَّتْ لَهُ اْلجِنُّ بِعِزَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی اَیُّوبَ الَّذی

1- (1)- سلام بر موسی. پیامبری که پروردگارش به سبب قدرت بی انتهایش دریا را برایش شکافت. - سلام بر هارون. پیامبری که به مقام نبوت از جانب حق اختصاص پیدا کرد. - سلام بر شعیب. پیامبری که نصرت ویاری خدا در برابر قومش شامل حالش گردید. - سلام بر داود. پیامبری که خداوند از خطای او درگذشت و توبه اش را پذیرفت.

2- (2)- سلام بر سلیمان پیامبری که خداوند با عزت و قدرت خود طائفه جن را به اطاعت و فرمانبرداریش درآورد. - سلام بر ایوب. پیامبری که خداوند از بیماریش نجات داد. - سلام بر یونس. پیامبری که خداوند مضمون پیمانش را نسبت به او حتمی ساخت. - سلام بر عزیز. پیامبری که خداوند او را پس از مرگ به دنیا باز گرداند.

شَفاهُ اللّهُ مِنْ عِلَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی یُونِسُ الَّذی اَنْجَزَاللّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی عُزَیْرَ الَّذی اَحْیاهُ اللّهُ بَعْدَ میتَتِهِ.

(1)اَلسَّلامُ عَلی زَکَرِیَّاالصّابِرِ فی مِحْنَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی یَحْیَی الَّذی اَزْلَفَهُ اللّهُ بِشَهادَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی عیسی رُوحِ اللّهِ وَ کَلِمَتِهِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلی مُحَمّد حَبیبِ اللّهِ وَ صَفْوَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِّی بْنِ اَبیطالِبٍ الْمَخْصُوصِ بِاُخُوَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ الزَّهْراءِ اِبْنَتِهِ

ص: 123

1- (1)- سلام بر زکریا. پیامبری که در گرفتاریها و بلاها و مصائبی که برایش پیش آمد شکیبایی پیشه کرد. - سلام بر یحیی. پیامبری که به سبب شهادتش به قرب الهی راه یافت. - سلام بر عیسی. که او روح و کلمه خداوندی بود.

2- (2)- سلام بر مُحَمّد. دوست و برگزیده خداوند. - سلام بر امیر مؤمنان عَلیبن ابیطالب. همان شخصی که به مقام برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص پیدا کرد. - سلام بر فاطمه زهرا دختر والامقام رسول خدا صلی الله علیه و آله . - سلام بر اباُمحَمّدحسن ابن عَلی. جانشین شایسته و وصی پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام . - سلام بر حسین ابن عَلی (ع) همان بزرگواری که با ریختن خون قلب مقدسش، در راه حق جانفشانی نمود.

اَلسَّلامُ عَلی اَبی مُحَمّدالْحَسَنِ وَصِیِّ اَبیهِ وَ خَلیفَتِهِ اَلسَّلامُ عَلیالْحُسَیْنِ الَّذی سَمِحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ.

(1)اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اَطاعَ اللّهَ فیسِرِّهِ وَ عَلانِیَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ جَعَلَ اللّهُ الشِّفاءَ فی تُرْبَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ اْلإِجابَهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ اْلأَئِمَّهُ مِنْ ذُرّیَّتِهِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ خاتِمَ اْلأَنْبِیاءِ اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ سَیِّدْاْلاَءوْصِیآءِ اَلسَّلامُ عَلَیْنِ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ خَدیجَهَ الْکُبْری اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ جَنَّهِ الْمَاْوی اَلسَّلامُ عَلی ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفا.

1- (1)- سلام بر آقائی که هم در نهان و هم آشکارا خداوند را فرمانبرداری نمود. - سلام بر کسی که خداوند شفای امراض را در خاک مزارش مقرر فرمود. - سلام بر کسی که خداوند اجابت دعا را در زیر قبه و بارگاهش قرار داد. - سلام بر آقائی که خداوند امامان را از ذریّه و خاندانش انتخاب نمود.
2- (2)- سلام بر فرزندان خاتم رسولان. - سلام بر پسر سیدالاوصیاء علیه السلام . - سلام بر فرزند فاطمه زهرا علیها السلام . - سلام بر فرزند خدیجه کبری علیها السلام . - سلام بر فرزند سدره المنتهی. - سلام بر فرزند جنت المأوی. - سلام بر فرزند زمزم و صفا.

(1)اَلسَّلامُ عَلی الْمُرَمَّلِ بِالدِّماءِ اَلسَّلامُ عَلی الْمَهْتُوکِ الْخِباءِ اَلسَّلامُ عَلی خامِسِ اَصْحابِ اَهْلِ الْکِساءِ اَلسَّلامُ عَلی غَریبِ الْغُرَباءِ اَلسَّلامُ عَلی شَهیدِ الشُّهَداءِ اَلسَّلامُ عَلی قَتیلِ اْلأَدعِیاءِ اَلسَّلامُ عَلی ساکِنِ کَرْبَلاءَ.

(2)اَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَکْتهُ مَلائِکَهُ السَّماءِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ ذُرِّیَّتُهُ اْلأَزْکِیآءُ اَلسَّلامُ عَلی یَعْسُوبِ الدّینِ اَلسَّلامُ عَلی مَنازِلِ الْبَراهینِ اَلسَّلامُ عَلی اْلأَئِمَّهِ السّاداتِ اَلسَّلامُ عَلَی الْجُیُوبِ الْمُضَرَّجاتِ اَلسَّلامُ عَلی الشِّفاهِ

1- (1)- سلام بر آقائی که پیکرش در خون غوطه ور گردید. - سلام بر آن کسی که حرم و خیمه و خرگاهش درهم کوبیده شد. - سلام بر پنجمین اصحاب کساء. - سلام بر غریب الغربا. (غریب غریبان) - سلام بر شهید شهیدان عالم. - سلام بر کشته شده توسط حرام زادگان. - سلام بر اقامت کننده در سرزمین کربلا.

2- (2)- سلام بر آقائی که فرشتگان الهی در مصائبش گریه کردند. - سلام بر مولائی که ذُریّه و نسل او جملگی از پاکان می باشند. - سلام بر سرور و بزرگ دین. - سلام بر مرکز برهانها و دلائل الهی. - سلام بر امامان بزرگوار اسلام. - سلام بر گریبانهای چاک خورده. - سلام بر لبهای از عطش خشکیده.

الذِّبِلاتِ.

(1)اَلسَّلامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلِماتِ اَلسَّلامُ عَلى اْلأَرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ اَلسَّلامُ عَلى اْلأَجْسادِالْعارِياتِ اَلسَّلامُ عَلى الْجُسُومِ الشّاحِباتِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلى الدِّماءِ السّائِلاتِ اَلسَّلامُ عَلياْلأَعضا الْمُقَطَّعاتِ اَلسَّلامُ عَلى الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ اَلسَّلامُ عَلى النِّسْوَهِ الْبارِزاتِ.

(3)اَلسَّلامُ عَلى حُجَّهِ رَبِ الْعالَمينَ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى ابائِکَ الطّاهِرينَ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى اَبْنائِکَ اَلْمُسْتَشْهَدينَ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى ذُرِّيَّتِکَ النّاصِرينَ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى الْمَلائِکَهِ الْمُضاجِعينَ.

1- (1)- سلام بر آن جانهای مصیبت رسیده. - سلام بر آن ارواح از بدن جدا شده. - سلام بر آن بدنهای عریان روی زمین مانده. - سلام بر اجسام رنگ باخته و تغییر نموده.
2- (2)- سلام بر خونهای به جریان افتاده. - سلام بر آن سرهای بر نیزه زده شده. - سلام بر آن بانوان بیرون شتافته از خیام حرم.
3- (3)- سلام بر حجت خدای عالمیان. - سلام بر تو و بر پدران پاکت یا حسین. - سلام بر تو و بر فرزندان به شهادت رسیده ات. - سلام بر تو و بر اهل بیت حمایتگرت. - سلام بر تو و بر فرشتگانی که بر آستان مقدست سر نهاده اند.

(1)اَلسَّلامُ عَلَی الْقَتیلِ الْمَظْلُومِ اَلسَّلامُ عَلی اَخیهِ الْمَسْمُومِ اَلسَّلامُ عَلی عَلِیٍّ الْکَبیرِ اَلسَّلامُ عَلَی الرَّضیعِ الصَّغیرِ.

(2)اَلسَّلامُ عَلیِ اْلأَبْدانِ السَّلیبَهِ اَلسَّلامُ عَلَی الْعِتْرَهِ الْقَریبَهِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَدَّلینَ فِی الْفَلَواتِ اَلسَّلامُ عَلَی النّازِحینَ عَنِ اْلاٴَوْطانِ.

(3)اَلسَّلامُ عَلی الْمَدْفُونینَ بِلااَکْفانٍ اَلسَّلامُ عَلَی الرُّووُسِ الْمُفَرَّقَهِ عَنِ اْلأَبْدانِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْتَسَبِ الصّابِرِ.

(4)اَلسَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ اَلسَّلامُ عَلی ساکِنِ التُّرْبَهِ الزّاکِیَهِ اَلسَّلامُ

ص: 127

1- (1)- سلام بر کشته شده مظلوم و ستم رسیده. - سلام بر برادرش (امام حسن) که به زهر جفا مسموم گردید. - سلام بر عَلی اکبر علیه السلام - سلام بر طفل کوچک شیرخوار (عَلی اصغر)(عبداللّه رضیع علیه السلام)

2- (2)- سلام بر بدنهائی که لباسهایشان به غارت رفت و عریان و برهنه گردید. - سلام بر عترت و خاندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله - سلام بر بدنهای افتاده در خاک بیابانها. - سلام بر آوارگان از وطنها.

3- (3)- سلام بر بدنهائی که بدون کفن به خاک سپرده شدند. - سلام بر آن سرهائی که از بدنهای خود جدا افتادند. - سلام بر آن که در برابر مصائب صبر پیشه نمود و آنها را به حساب خداوند نهاد.

4- (4)- سلام بر آن ستم دیده بدون یاور. - سلام بر آن که در خاک پاک مأوی گرفت - سلام بر صاحب قبّه و بارگاه بلندمرتبه - سلام بر آنکه خدای بزرگ از هر آلودگی پاکش نمود. - سلام بر آنکه (حامی وحی) جبرئیل امین بدو افتخار می نمود. - سلام بر آنکه میکائیل در گهواره با او سخنان مسرّت بخش می گفت و او را در کودکی آرام می نمود.

عَلی صاحِبِ الْقُبَّهِ السّامِیَهِ السَّلامُ عَلی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرِئیلُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ میکائیلُ.

(1)اَلسَّلامُ عَلی مَنْ نُکِثَتْ ذِمَّتُهُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ هُتِکَتْ حُرْمَتُهُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اُریقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَرَّعِ بِکَأْساتِ الرِّماحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمَنْحورِ فِی الْوَراءِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ دَفَنَهُ اَهْلُ الْقُری اَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتینِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحامی بِلامُعینٍ.

(2)اَلسَّلامُ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الْخَدِّ التَّریبِ اَلسَّلامُ عَلَی

1- (1)- سلام بر آنکه عهد و پیمانش ضایع گردید. - سلام بر آنکه پرده حرمتش دریده شد. - سلام بر آنکه خونش به ظلم و ناحق بر زمین ریخت. - سلام بر آنکه بوسیله خون جراحات بدنش غسل داده شد. - سلام بر آنکه کاسه های زخم نیزه ها را جرعه جرعه نوشید. - سلام بر آنکه مورد ظلم و ستم واقع شد و خون مقدسش مباح گردید. - سلام بر آنکه سرش را از قفا جدا نمودند. - سلام بر آنکه بادیه نشینان بنی اسد به خاکش سپردند - سلام بر آنکه رگ حیات او قطع گردید.

2- (2)- سلام بر آنکه در حمایت از دین نمود و تنها ماند.

الْبَدَنِ السَّلیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْأَجْسامِ الْعارِیَهِ فِی الْفَلَواتِ تَنْهِشُهَا الذِّئابُ الْعادِیاتُ وَ تَخْتَلِفُ اِلَیْهَا السَّباعُ الضّارِیاتُ.

(1)اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَ عَلَی الْمَلائِکَهِ الْمُرَفُوفینَ حَوْلَ قُبَّتِکَ الْحافّینَ بِتُرْبَتِکَ الطّائِفینَ بِعَرْصَتِکَ الْوارِدینَ لِزیارَتِکَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فَاِنّی قَصَدْتُ اِلَیْکَ وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَیْکَ.

(2)اَلسَّلامُ عَلَیْکَ سَلامَ الْعارِفِ بَحُرْمَتِکَ الْمُخْلِصِ فی وَلایَتِکَ الْمُتَقَرِّبِ

1- (1)- سلام برآن گونه های خاک آلوده. - سلام بر آن بدنِ برهنه و عریان. - سلام بر دندانهایی که با چوب خیزران کوبیده گردید. - سلام بر آن سر بر نیزه رفته. - سلام بر پیکرهای برهنه مانده در بیابانها که مورد هجوم گرگهای تجاوزگر درنده واقع گردیده و درندگان وحشی اطرافشان آمد و شد نموده (یعنی لشگرکوفه). - سلام بر تو ای مولای من و سلام بر فرشتگاه الهی که بر گرد قُبّه و بارگاهت پر می گشایند و بر خاک قبرت قدم می نهند. و در صحن و سرایت به طواف مشغولند. و برای زیارت مزارت به آن مکان مقدس وارد می گردند.

2- (2)- سلام بر تو ای حسین، سلام کسی که حرمت تو را می شناسد و در دوستی و محبت تو به مرحله اخلاص رسیده است. و به سبب ارادت و علاقه به تو به قرب حق راه پیدا کرده باشد.

اِلَی اللّهِ بِمَحَبَّتِکَ الْبَریاۤ ءِ مِنْ اَعْدآئِکَ سَلامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصابِکَ مَقْرُوحٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ سَلامَ الْمَفْجُوعِ الْحَزینِ الْواِلهِ الْمُسْتَکینِ.

(1)سَلامَ مَنْ لَوْ کانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ لَوَقاکَ بِنَفْسِهِ حَدَّالسُّیُوفِ وَ بَذَلَ

ص: 130

1- (1)- و از دشمنان خونخوار شما تنفّر و انزجار و بیزاری پیدا کرده است. - سلام بر تو سلام آن کسی که دلش از مصائب و گرفتاریهای تو جریحه دار است. و در آن هنگام که از تو یاد آرد اشکش جاری گردد. - سلام بر تو: سلام کسی که در ماتم سوگ تو مصیبت زده و غمناک و سرگشته و حیران و بیچاره گشته است. - سلام بر تو: سلام آن کسی که اگر در کربلا با تو می بود با تمام وجود از تو حمایت می کرد و تیزی شمشیرها را بر خود هموار می ساخت تا تو محفوظ بمانی. - و نیمه جان ناقابلش را برای خاطر دفاع از تو فدا می نمود. - و در محضر تو به مقابله با دشمنانت می پرداخت. و تو را در جنگ با کسانی که بر تو ستم روا داشته اند حمایت می نمود و از سر جان و تن و دارائی و فرزندان خویش یکجا می گذشت و همه را فدای تو می کرد. - جانش را به قربان تو می کرد و اهل و عیالش را بلاگردان خاندان شریف تو می نمود.

حُشاشَتَهُ دُونَکَ لِلْحُتُوفِ وَ جاهَدَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ نَصَرَکَ عَلی مَنْ بَغی عَلَیْکَ وَ فَداکَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ رُوحُهُ لِرُوُحِکَ فِداءٌ وَ اَهْلُهُ ِلاٴَهْلِکَ وَقاءٌ.

(1)فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَ عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ اَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِبا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَهَ مُناصِبا فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحا وَ مَساءً وَ لاَٴَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا حَسْرَهً عَلَیْکَ وَ تَأَسُّفا عَلی مادَهاکَ وَ تَلَهُّفًا حَتّی اَمُوتَ بِلَوْعَهِ الْمُصابِ وَ غُصَّهِ اْلإِکْتِیابِ.

(2)اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصّلوهَ وَ اتَیْتَ الزَّکوهَ وَ امَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ

ص: 131

1- (1)(جد بزرگوارم): - پس اگر روزگاران حضور مرا بتأخیرب انداخت. و مشیت الهی مرا از یاری تو بر کنار داشت و توفیق جنگیدن با دشمنانت از من سلب گردید و نبودم تا با دشمنانت به ستیز برخیزم. در عوض همه اینها هر صبحگاهان و شبانگاهان بر مصائب تو گریه و زاری می نمایم. و اگر اشک چشمم بخشکد در عوض اشک بر گرفتاریهایت خون می گریم. تا حسرت و سوز و تأسف خود را بر این همه مصیبت اظهار داشته باشم. و این حزن و اندوه و حسرت را هم چنان با خود دارم تا آن هنگام که به سبب این سوز مصیبت و غم و غصه طاقت فرسا جان به جان آفرین تسلیم نمایم.

2- (2)- شهادت می دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکوه را دادی و به نیکی ها و خوبی ها مردم را امر فرمودی و از زشتی ها و پستی ها و تجاوز بر حذر داشتی. و خداوند را اطاعت نمودی و از دستورات او سرباز نزدی. و به خداوند بزرگ و ریسمان الهی تَمَسّک نمودی.

عَنِ الْمُنْکَرِوَ الْعُدْوانِ وَ اَطَعْتَ اللّهَ وَ ماعَصَیْتَهُ وَ تَمَسَّکْتَ بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَأَرْضَیْتَهُ وَ خَشیتَهُ وَ راقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ. (1)وَ سَنَنْتَ السنَنَ وَ اَطْفَأْتَ الْفِتَنَ وَ دَعَوْتَ اِلَی الرِّشادِ وَ اَوْضَحْتَ سُبُلَ السِّدادِ وَ جاهَدْتَ فِی اللّهِ حَقَّ الْجِهادِ.

(2)وَکُنْتَ لِلّهِ طائِعا وَ لِجَدّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ تابِعا وَ لِقَوْلِ اَبیکَ سامِعا وَ اِلی وَصِیَّهِ اَخیکَ مُسارِعا وَ لِعِمادِالدّینَ رافِعا وَ لِلطُّغیانِ قامِعا وَ لِلطُّغاهِ مُقارِعا وَ لِلْأُمَّهِ ناصِحا.

ص: 132

1- (1)- پس تو کسی هستی که با این - اطاعت و تمسک - خدای را خشنود ساختی و ابّهت و عظمت او را در نظر داشتی و همیشه از فرامین او مواظبت نمودی و دعوت حق را اجابت کردی و سنتهای الهی را تثبیت نمودی و آتش آشوب و فتنه ها را خاموش کردی و جامعه اسلامی را به راه رشد و کمال دعوت کردی و راههای محکم رشد وتعالی و نیک بختی مردم را برای آنها روشن ساختی. و در راه خداوند - به حق - جهاد و تلاش نمودی و همچنان در اطاعت او به سر بردی و از جدّ بزرگوارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیروی نموده و سفارشات پدرت عَلی علیه السلام را به گوش جان شنیدی و نسبت به انجام وصایای برادرت حضرت حسن علیه السلام پیشقدم بودی.

2- (2)- جّد بزرگوارم: تو بالا برنده ستون دین و نابود کننده اساس طغیان و تجاوز و درهم کوبنده ستمکاران و گردنکشان و خیرخواه امّت بودی.

(1)وَفِی غَمَراتِ الْمَوْتِ سابِحا وَ لِلْفُسّاقِ مُکافِحا وَ بِحُجَجِ اللّهِ قائِما وَ لِلإِسْلامِ وَ الْمُسْلِمینَ راحِما وَ لِلْحَقِّ ناصِرا وَ عِنْدَ الْبَلاءَ صابِرا وَ لِلدّینِ کالِئا وَ عَنْ حَوْزَتِهِ مُرامِیا.

(2)تَحُوطُ الْهُدی وَ تَنْصُرُهُ وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ وَ تَنْصُرُالدّینَ وَ تُظْهِرُهُ وَ تَکُفُّ الْعابِثَ وَتَزْجُرُهُ وَ تْأْخُذُ لِلدَّنِیَّ مِنَ الشَّریفِ وَ تُساوی فِی الْحُکْمِ بَیْنَ الْقَوِیِّ وَ الضَّعیف.

(3)کُنْتَ رَبیعَ اْلأَیْتامِ وَ عِصْمَةَ اْءَلانامِ وَ عِزَّاْلإِسلامِ وَ مَعْدِنَ اْلأَحْکامِ وَ حَلیفَ

ص: 133

1- (1)- و در مبارزه با دشمنان حق و حقیقت شناگر گردابهای مرگ و مقابله کننده با بدکاران و برپادارنده نشانه ها و حجتهای الهی و رحم آورنده بر اسلام و مسلمین و حمایت کننده از حق و عدالت بودی و نسبت به مصائب و بلایا شکیبا و صابر و محافظ شریعت مقدس اسلام و مدافع حریم آن بودی.
2- (2)- تو از طریق هدایت پاسداری نموده و به حمایت از آن برخاستی.و عدالت را گسترش بخشیدی و آن را منتشر ساختی. - دین را یاری کردی و به مرحله ظهور و بروز رساندی و دست کسانی که دین خدا را بازیچه امیال و شهوات خود قرار داده بودند کوتاه نمودی و از دسیسه بازشان داشتی. حقوق ضعیفان جامعه را از اشراف گرفتی و بین ضعیف و قوی به مساوات حکم نمودی. - جد بزرگوارم: تو بهار سرسبز و خرم بی پدران بودی. و پناهگاه مردم بودی. تو موجب عزّت و سربلندی اسلام و منبع احکام الهی بودی. تو هم پیمان احسان و بخشش بودی.
3- (3)- تو رونده راه و روش جدت و پدرت بودی. - تو در سفارش کردن، به همان شیوه برادرت عمل می نمودی (یا این چنین بگوئیم تو در عمل به وصایا و سفارشات جدت و پدرت همانند برادرت امام حسن بودی.

اْلإِنْعامِ سالِکا طَرائِقَ جَدِّکَ وَ اَبیکَ مُشْبِها فِی الْوَصِیَّهِ لأَخیکَ.

(1)وَ فِیَ الذِّمَمِ رَضِیَ الشِّیَمِ ظاهِرَالْکَرَمِ مُتَهَجِّدا فِی الظُّلَمِ قَویمَ الطَّرآئِقِ کَریمَ الْخَلائِقِ عَظیمَ السَّوابِقِ شَریفَ النَّسَبِ مُنیفَ الْحَسَبِ رِفیعَ الرُّتَبِ کَثیرَ الْمَناقِبِ مَحْمُودَالضَّرائِبِ جَزیلَ الْمَواهِبِ حَلیمٌ رَشیدٌ مُنیبٌ جَوادٌ عَلیمٌ شَدیدٌ اِمامٌ شَهیدٌ اَوّاهٌ مُنیبٌ حَبیبٌ مَهیبٌ.

1- (1)- تو نسبت به تعهدات و پیمانها وفادار بودی و از خصلتها واخلاق شایسته برخوردار بودی و آشکارا بخشش می نمودی. و در ظلمت شب به مناجات با خدا می پرداختی. - جدّ بزرگوارم: تو بالا برنده ستون دین و قلع و قمع کننده اساس طغیان و تجاوز و در هم کوبنده ستمکاران و گردنکشان و خیرخواه امّت بودی. سوابق درخشان و ارزشمندی داشتی. و از حَسَب و نَسَب شرافتمندانه و والا برخوردار و دارای درجات و مقامات عالی و فضائل بسیاری بودی. - اخلاق و ویژگیهای تو مورد ستایش و عطایای تو نسبت به دیگران فراوان بود. و تو بردبار و به مرحله رشد وکمال رسیده بودی. و متوجه به خدا و دارای جود و بخشش و دانا و توانا. و پیشوا، شهید بودی. در خلوت با خدا نالان و زاری کننده و بازگشت کننده به سوی او و دوست او و با هیبت و وقار بودی.

(1)کُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَالِهِ وَلَدا و لِلْقُرانِ مُنْقِدا وَ لِلْأُمَّهِ عَضُدا وَ فِی الطّاعَهِ مُجْتَهِدا حافظا لِلْعَهْدِ وَ الْمیثاقِ ناکِبا عَنْ سُبُلِ الْفُسّاقِ و باذِلاً لِلْمَجْهُودِ طَویلَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ.

(2)زاهِدا فِی الدُّنْیا زُهْدَ الرّاحِلِ عَنْها ناظِرا اِلَیْها بِعَیْنِ الْمُسْتَوْحِشینَ مِنْها

ص: 135

1- (1)- تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سند محکم قرآن کریم و برای امت اسلامی بازوئی توانا بشمار می آمدی. - و در اطاعت از خدا کوشا و نسبت به عهد و پیمان مراقب واز رفتن به راه بدکاران متنفّر می بودی. - تو در مبارزه در راه خدا آنچه داشتی بذل نمودی. و آنچه توان داشتنی بکار بستی. تو رکوع و سجود طولانی داشتی و نسبت به دنیا (مثل کسی که در آستانه رفتن از دنیاست) بی میل بودی و طریقه زهد پیمودی. - به دنیا به چشم ترس و وحشت نگریستی. - آرزوهایت را از دنیا برگرفته و از زیور و زرق و برق آن دل بر تافته بودی. - و از سرور و شادمانی دنیا دیده پوشیدی. و نسبت به سرای آخرت شوق و رغبت فراوانی داشتی.
بیان شروع قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه
2- (2)- تا آن هنگام که دست ستم از آستین بیرون آمد و بیدادگری چهره خود را آشکار نمود. و ضلالت و انحراف طرفداران خود را فراخواند. و این در حالی بود که تو در حرم جدّت رسول خدا علیه السلام اقامت داشتی و از ظالمین کناره گرفته و همدم محراب مسجد و خانه بوده از هوس بازیها و لذّات ها فاصله گرفته و با قلب و زبان مقدست تا آنجا که برایت امکان داشت به نهی از منکر و طرد زشتیها می پرداختی.

امالُکَ عَنْها مَکْفُوفَهٌ وَ هَمّتُکَ عَنْ زینَتِها مَصرُوفَهٌ وَ اَلْحاظُکَ عَنْ بَهْجَتِها مَطْرُوفَهٌ وَ رَغْبَتُکَ فِی اْلاخِرَهِ مَعْرُوفَهٌ حَتّی اِذَا الْجَوْرُ مَدَّباعَهُ وَ اَسْفَرَ الظُّلْمُ قِناعَهُ وَ دَعَا الْغَیُّ اَتْباعَهُ وَ اَنْتَ فی حَرَمِ جَدّکَ قاطِنٌ وَ لِلظّالِمینَ مُبایِنٌ جَلیسُ الْبَیْتِ وَ الْمِحْرابِ مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَ الشَّهَواتِ تُنْکِرُ الْمُنْکَرَ بِقَلْبک وَ لِسانِکَ عَلی حَسَبِ طاقَتِکَ وَ اِمْکانِکَ.

(1)ثُمَّ اقْتَضاکَ الْعِلْمُ لِلْاِنْکارِ وَ لَزِمَکَ اَنْ تُجاهِدَالْفُجّارَ فَسِرْتَ فیاَوْلادِکَ وَ اَهالیکَ وَ شیْعَتِکَ وَ مَوالیکَ وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَیِّنَهِ وَ دَعَوْتَ اِلَی اللّهِ بِالْحِکْمِهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ اَمَرْتَ بِاِقامِهِ الْحُدُودِ وَالطّاعَهِ لِلْمَعْبُودِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْخَبائِثِ وَ الطُّغْیانِ وَ واجَهُوکَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ.

(2)فَجاهَدْتَهُمْ بَعْدَ اْلایعازِ لَهُمْ وَ تِأْکیدالْحُجَّهِ عَلَیْهِمْ فَنَکَثُوا ذِمامَکَ وَ

1- (1)- تا آنجا ستم و بی عدالتی گسترش پیدا کرد. که علم و آگاهیت به وضع موجود به انکار عملی منجر گردید و بر تو لازم گردید که آشکار را با بدسیرتان و بدکارن به جهاد برخیزی. - بر این اساس به همراهی اهل بیت و دوستان و شیعیانت حرکت کردی و همه جا از حق و حقیقت و برهان های الهی و منطقی تبلیغ نمودی. - و بوسیله حکمت و پند و اندرزهای نیکو جامعه اسلامی را بسوی حق فراخواندی و مردم را به برپائی حدود الهی و فرمانبرداری از خداوند فرمان دادی و از پلیدیها و زشتیها و سرکشی برحذر داشتی.

2- (2)- در این هنگام آن گمراهان دنیاپرست با ظلم و تعدی نسبت به تو به مقابله پرداختند و تو نیز پس از بیم دادن آنان نسبت به عقاب اخروی و اتمام حجت بر آنان به جهاد و مقابله با آن کوردلان پرداختی.

بَيْعَتِکَ وَ اَسْخَطُوا رَبَّکَ وَ جَدَّکَ وَ بَدِؤُوکَ بِالْحَرْبِ فَثَبَّتَّ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَ طَحَنْتَ جُنُودَ الْفُجّارِ وَ اقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبارِ مُجالِدا بِذِی الْفَقارِ کَأَنَّکَ عَلِیٌّ الْمُخْتارُ.

(1)فَلَمَّا رَأَوْکَ ثابِتَ الْجاْشِ غَیْرِ خائِفٍ وَ لاخاشٍ نَصَبُوالَکَ غَوائِلَ مَکْرِهِمْ وَ

ص: 137

1- (1)- در این هنگام آن گمراهان پیمانها و بیعت با تو را نادیده گرفته و شکستند و در نتیجه خداوند و جدّت رسول خدا را به خشم آوردند و با تو آغاز جنگ کردند. پس تو با نیزه و شمشیر بر آن نابخردان استوار به پا خاستی و آن بدکاران و گناهکاران را در هم کوبیدی. و آنچنان در آن معرکه کارزار بوسیله ذوالفقار شمشیر زنان در گرد و غبار میدان جنگ افتادی که گویا تو همان عَلیبن ابیطالب علیه السلام انتخاب شده خدا هستی و چون سپاه دشمن تو را اینچنین شجاع و دارای قوت قلب و خالی از ترس دیدند با مکر و حیله سر راهت نشستند و دامهای نیرنگ خود را برایت مهیّا ساختند و فریبکارانه و شرورانه به جنگ تو آمدند. و آن مطرود از درگاه خداوند به سپاهیانش دستور داد تا تو را از آب و ورود بر محل آب جلوگیری نمودند.

قاتَلُوکَ بِکَیْدِهِمْ وَ شَرَّهِمْ وَ اَمَرَالْلَعینُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوکَ الْماءَ وَ وُرُودَهُ وَ ناجَزُوکَ الْقِتالَ وَ عاجَلُوکَ النِّزالَ وَ رَشَقُوکَ بِالسِّهامِ وَ النِّبالِ وَ بَسَطُوا اِلَیْکَ اَکُفَّ الاِصْطِلامِ.

(1)وَ لَمْ یَرْعَوْا لَکَ ذِمامًا وَ لا راقَبُو فیکَ اَثاما فی قَتْلِهِمْ اَوْلِیآءَکَ وَ نَهْبِهِمْ رِحالَکَ وَ اَنْتَ مُقَدَّمٌ فِی الْهَبَواتَ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذِیّاتِ قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِکَ مَلائِکَهُ السَّماواتِ.

ص: 138

1- (1)- برای جنگ با تو از یکدیگر سبقت گرفتند و در پیاده شدن از شتران برای مقابله با تو عجله کردند و تو را آماج تیرها و سنگهای بغض و کینه قرار دادند و دستهای مصیبت زا و بلاخیز خود را به سوی تو گشودند. و در ریختن خون تو و دوستانت و به یغما بردن اموالت هیچ حرمتی ننهادند و مراعات تو را نکردند و به این گناه بزرگ نیندیشیدند. و تو همچنان ثابت و استوار در کمال شجاعت در گرد و غبار میدان جنگ جلو می رفتی و ناملایمات و اذیتهای آنان را بر خود حمل می نمودی. تا آنجا که فرشتگان الهی از صبر و استقامتت تعجب نمودند. - سپس سپاه دشمن اطرافت را گرفتند و با وارد کردن جراحات فراوان بر بدن مقدست توانت را گرفتند و بین تو و آرامش روحی فاصله انداختند و در این حال برای تو حمایتگری باقی نمانده بود...تو همه این مصائب را با توجه به اینکه خداوند می بیند با صبرو شکیبائی تحمل می نمودی. و از بانوان حرم و اهل بیت خود حمایت می کردی. تا آنجا که سرانجام آن قوم پست تو را از مرکبت سرنگون ساخته و با بدن مجروح روی زمین افتادی.

فَأَحْدَقوُا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهاتِ وَ اَثْخَنُوکَ بِالْجَراحِ وَ حالُوا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الرَّواحِ وَ لَمْ یَبْقَ لَکَ ناصِرٌ وَ اَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ تَذُبُّ عَْن نِسْوَتِکَ وَ اَوْلادِکَ.

(1)حَتّی نَکَسُوکَ عَنْ جَوادِکَ فَهَوَیْتَ اِلَی ٱلأَرْضِ جَریحا تَطَؤُکَ الْخُیُولُ بِحَوْافِرِها وَ تَعْلُوکَ الطُّغاهُ بِبَواتِرِها.

(2)قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبینُکَ وَ اخْتَلَفَتْ بِالْاْنْقِباضِ وَ ٱلإِنْبِساطِ شِمالُکَ وَ یَمینُکَ تُدیرُ طَرْفا خَفِیّا اِلی رَحْلِکَ وَ بَیْتِکَ وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِکَ عَنْ وُلْدِکَ وَ اَهالیکَ وَ اَسْرَعَ فَرَسُکَ شارِدا اِلی خِیامِکَ قاصِدا مُحَمْحِما باکِیا.

(3)فَلَمّا رَأَیْنَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیًّا وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیْهِ مَلْوِیّا بَرَزْنَ مِنَ

ص: 139

1- (1)- در حالی که بدنت زیر سم اسبان لگدمال گردید. و تجاوزکاران به سبب شمشیرهای برنده بر بدنت ضربه می زدند.

2- (2)- در این لحظه. عرق پیشانی مبارکت را گرفت و طرف راست و طرف چپ بدنت در حال انقباض و انبساط بود ولی همچنان با گوشه چشم خیمه و خرگاهت را مراقبت می کردی و در این حال از شدت زخم و جراحت از فرزندان و اهل بیت خود روی گرداندی.

3- (3)- در این هنگام. اسب تو شیهه کشان و گریه کنان به قصد آمدن به خیام حرم سرعت گرفت. و چون زنان حرم اسب تو را به این حال و خواری دیدند و زین تو را بر اسب واژگون یافتند. از پشت پرده خیام بیرون آمدند و در حالی که گیسوان خود را روی صورتها پریشان کرده بودند و در حالیکه نقاب از چهره انداخته و بر صورت خود می نواختند و با صدای بلند گریه می کردند و تو را می خواندند. اینان بعد از گذشت روزگارانی که با عزت و سربلندی به سر برده بودند به گرفتاری و خواری مبتلا شدند و همگی به سوی قتلگاه تو شتافتند که ناگاه مشاهده کردند.

الْخُدُورِ ناشِراتَ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُورِ لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِراتٍ وَ بِالْعَويلِ داعِياتٍ وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَ اِلى مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ.

(1)وَالشِّمْرُ جالِسٌ عَلى صَدْرِکَ وَ مُولِغٌ سَيْفَهُ عَلى نَحْرِکَ قابِضٌ عَلى شَيْبَتِکَ بِيَدِهِ ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ وَ خَفِيَتْ اَنْفاسُکَ وَ رُفِعَ عَلَى الْقَناهِ رَأْسُکَ وَ سُبِیَ اَهْلُکَ کَالْعَبيدَ وَصُفِّدوا فِی الْحَديدِ.

(2)فُوْقَ اَقْتابِ الْمَطِيّاتِ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّاْلهاجِراتِ يُساقُونَ فِی الْبَراری وَ

ص: 140

1- (1)- شمر (ملعون) روی سینه مبارکت نشسته و شمشیر خود را بر گلوی نازنینت گذاشته و محاسن زیبا و شریف تو را در دست گرفته و با شمشیر برنده خود مشغول جدا کردن سر مقدس تو بود. - در این لحظه حواس تو از کار افتاده و نفسهایت رو به اتمام گذاشته بود. و بعد از لحظاتی سر مبارکت بر بالای نیزه رفت و خاندان شریفت همانند بردگان به اسارت گرفته در آمدند و بر بالای جهاز شتران به غل و زنجیر کشیده شدند!

2- (2)- حرارت سوزان خورشید چهره های آنها را می سوزاند. و همچنان در صحراها و بیابانها در سفر اسارت دستان آنها توسط زنجیر به گردنهایشان بسته شده بود و با این وضعیت در بازارها آنها را می چرخاندند. پس ای وای بر گناهکاران بدعمل.

الْفَلَواتِ اَیْدیهِمْ مَغْلُولَهٌ اِلَی اْلأَعْناقِ یُطافُ بِهِمْ فِی اْلأَسْواقِ.

(1)فَالْوَیْلُ لِلْعُصاهِ الْفُسَّاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِکَ اْلإِسْلامَ وَ عَطَّلُوا الصَّلوهَ وَ الصِّیامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ اْلأَحْکامَ وَ هَدَمُوا قَواعِدَ اْلإِیمانِ وَ حَرَّفُوا ایاتِ الْقُرانِ وَ هَمْلَجُوا فِی الْبَغْیِ وَ الْعُدْوانِ.

(2)لَقَدْ اَصْبَحَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ مَوْتُورا وَ عادَ کِتابُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجورا وَ غُودِرَ الْحَقُّ اِذْ قُهِرْتَ مَقْهُورا.

(3)وَ فُقِدَ بِفَقْدِکَ التَّکْبیرُ وَ التَّهْلیلُ وَ التَّحْریمُ وَ التَّحْلیلُ وَ التَّنْزیلُ وَ التَّأْویلُ

ص :141

1- (1)ای جدّ بزرگوارم: - این مردم بی دین با ریختن خون مقدس تو در حقیقت اسلام را به قتل رساندند و نماز و روزه را به تعطیلی کشاندند. و احکام و دستورات الهی و ارکان ایمان را خراب نمودند. و آیات قرآن را تحریف کردند و (در اثر اطاعت از طاغوت و یاری نکردن امام خود) در ظلم و ستم و تجاوز غوطه ور شدند.

2- (2)ای جد بزرگوار من با شهادت تو رسول خدا غریب و تنها گشت. و کتاب خدا. متروک و مهجور ماند. و چون تو در این جهاد مقدس. به ظاهر مقهور و مغلوب گشتی. حق و حقیقت مورد خیانت واقع گشت. و به سبب از بین رفتن تو تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لااله الاالله) و حرام و حلال و تنزیل و تأویل هم از میان رفت.

3- (3)- و بعد از شهادت تو احکام دین خدا دستخوش تبدیل و تغییر گشت. کفر و بی دینی بروز کرد. احکام خدا تعطیل گشت. و به تدریج هوی و هوسها و گمراهیها و فتنه و آشوب و باطل جامعه را فرا گرفت.

وَ ظَهَرَ بَعْدَکَ التَّغْییرُ وَ التَّبْدیلُ وَ اْلإِلْحادُ وَ التَّعْطیلُ وَ اْلأَهْواءُ وَ اْلأَضالیلُ وَالْفِتَنُ وَاْلأَباطیلُ.

(1)فَقامَ ناعیکَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّکَ الرَّسُولِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ فَنَعاکَ اِلَیْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطوُلِ قائِلاً یا رَسُولَ اللّهِ قُتِلَ سِبْطُکَ وَ فَتاکَ وَاسْتُبیحَ اَهْلُکَ وَ حِماکَ وَ سُبِیَتْ بَعْدَکَ ذَراریکَ وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِکَ وَ ذَویکَ.

(2)فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ وَ بَکی قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَ عَزّاهُ بِکَ الْمَلائِکَهُ وَ اْلأَنْبِیآءُ وَ

ص: 142

1- (1)- سپس سفیر و پیام آور شهادت تو نزد قبر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خواست و در حالیکه اشک می ریخت خبر جانسوز شهادت تو را به رسول خدا این چنین اعلام کرد: ای رسول خدا نوه دلبند و جوان تو به قتل رسید. و حرمت حریم و اهل بیت تو شکسته گردید.و بعد تو خاندان شریفت به اسارت گرفته شدند و گرفتاریها و مصائب دشواری بر اهل بیت و بستگان نزدیک تو وارد گردید. تا این که رسول خدا نگران و مضطرب و گریان شد. و همه فرشتگان و رسولان الهی شهادت تو را به او تسلیت دادند.

2- (2)- و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در عزا و ماتم تو مصیبت زده و دردمند گردید و از جانب پروردگار عالم سپاهی از فرشتگان مقرّب برای عرض تسلیت شهادت تو به پدرت امیرالمؤمنین به رفت و آمد پرداختند و مجلس عزا و ماتم تو در عالم ملکوت برپا گردید و حوران بهشتی در این مجلس برای تو اشک ماتم ریخته و بر سر و صورت خود لطمه وارد ساختند.

فُجِعَتْ بِکَ اُمُّکَ الزَّهْرآءُ وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبینَ تُعَزّی اَباکَ اَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَ ُاقیمَتْ لَکَ الْماتِمُ فی اَعْلا عِلِّیّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُالْعینُ.

(1)وَ بَکَتِ السَّمآءُ وَ سُکّانُها وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها وَ الْهِضابُ وَ اَقْطارُها وَ الْبِحارُ وَ حیتانُها وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها وَالْبَیْتُ وَ الْمَقامُ وَ الْمَشْعَرُالْحَرامُ وَالْحِلُّ وَ الْإِحْرامُ.

(2)اَللّهُمَّ فَبِحُرْمَهِ هذَاالْمَکانِ الْمُنیفِ صلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و الِ مُحَمَّدٍ وَ احْشُرْنی فی زُمْرَتِهِمْ وَ اَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِشَفاعَتِهِمْ.

(3)اَللّهُمَّ اِنّی اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ یا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ وَ یا اَکْرَمَ اْلأَکْرَمینَ وَ یا

1- (1)- و آسمان و اهل آسمان. بهشت و دربانان بهشت. کوهها و دامنه های کوهها. دریاها و ماهیان دریاها. باغهای بهشت و جوانانش بیت الله الحرام و مقام ابراهیم و مشعرالحرام. و همه کسانی که در حرم و یا در حِلّ بودند در مصیبت تو گریه کردند. دعا و درخواست از بارگاه ربوبی:

2- (2)- پروردگارا: به احترام این جایگاه والا: بر محمد و اهل بیت او رحمت فرست. و مرا هم در زمره آنان محشور فرما و به سبب شفاعت و دستگیری این بزرگواران داخل بهشتم نما.

3- (3)- معبودا. من به تو توسل می جویم. ای سریعترین حسابگر و ای کریم ترین کریمان. و ای شایسته ترین قضاوت کنندگان.

اَحْکَمَ الْحاکِمینَ

بِمُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ رَسُولِکَ اِلَی الْعالَمینَ اَجْمَعینَ.

(1)وَ بِاَخیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ اْلأَنْزَعِ الْبَطینِ الْعالِمِ الْمَکینَ عَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ بِفاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ وَ بِالْحَسَنِ الزَّکِیِّ عِصْمَهِ الْمُتَّقینَ وَ بِاَبی عَبْدِاللَّهِ الْحُسَیْنِ اَکْرَمِ الْمُسْتَشْهِدینَ وَ بِاَوْلادِهِ الْمَقتوُلینَ وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومینَ وَ بِعَلِّی بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدینَ.

(2)وَ بِمُحَمَّدِبْنِ عَلِیٍّ قِبْلَهِ اْلأَوّابینَ وَ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ اَصْدَقِ الصّادِقینَ وَ

1- (1)خدایا تو را به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء و فرستاده تو به سوی عالمیان و به حق برادر و پسرعمش امیرالمؤمنین. آن مرد بلند پیشانی و میان قوی. و آن انسان با دانش و بلندمرتبه. عَلی بن ابی طالب و به حق فاطمه زهرا سرور زنان جهان. و به حق حسن ابن عَلی آن مرد پاکیزه و پناه تقوی پیشه گان و به حق حضرت اباعبدالله الحسین. بزرگوارترین شهداء و به حق فرزندان شهیدش. و به حق خاندان ستم رسیده اش و به حق عَلیبن الحسین زینت عبادت پیشگان.

2- (2)- و به حق محمدبن عَلی قبله و الگوی توبه کنندگان و به حق جعفربن محمد راستگوترین راستگویان و به حق موسی بن جعفر، ظاهرکننده نشانه ها و دلائل الهی و به حقانیت عَلی بن موسی الرضا حمایتگر دین و به حق محمدبن عَلی پیشوای هدایت یافتگان و به حق عَلی بن محمد پارساترین پارسایان و به حق حسن بن عَلی وارث ائمه و خلفای به حق الهی. و به حق حجّت الهی بر همه مخلوقات علیهم السلام. - اینکه بر محمد و اهل بیتش که جملگی از راستگویان و نیکوکاران می باشند و از خاندان طه و یس محسوب می گردند رحمت فرست. و مرا هم در روز قیامت از جمله نجات یافتگان و آرامش یافتگان و رستگاران و مژده دادگان و شادمانان به رحمت خود قرار ده.

مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبَراهینِ وَ عَلِیِ بْنِ مُوسی ناصِرِ الدّینِ وَ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیٍّ قُدْوَهِ الْمُهْتَدینِ وَ عَلِیِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَزْهَدِ الزّاهِدینَ وِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وارِثِ الْمُسْتَخْلَفینَ وَ الْحُجَّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ الصّادِقینَ اْلأَبَرّینَ آلِ طه وَ یس وَ اَنْ تَجْعَلَنی فیالْقِیامَهِ مِنَ اْلامِنینَ الْمُطْمَئِنّینَ اْلفائِزینَ الْفَرِحینَ الْمُسْتَبْشِرینَ.

(1)اَللّهُمَّ اکْتُبْنی فِی الْمُسْلِمینَ وَ اَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ وَ اجْعَلْ لی ِلسانَ صِدْقٍ فِی اْلاخِرینَ وَ انْصُرْنی عَلَیالْباغینَ وَاکْفِنی کَیْدَالْحاسِدینَ وَاصْرِفْ عَنّی مَکْرَالْماکِرینَ وَاقْبِضْ عَنّی اَیْدِی الضّالِمینَ وَ اجْمَعْ بِیْنی وَ بَیْنَ السّادَهِ الْمَیامینِ فی اَعْلا عِلّیّینَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبّیینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحینَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

(1)اَللّهُمَّ اَنّی اُقْسِمُ عَلَیْکَ بِنَبِیِّکَ الْمَعْصُومِ وَ بِحُکْمِکَ الْمَحْتُومِ وَ نَهْیِکَ الْمَکْتُومُ وَ بِهذَاالْقَبْرِ الْمَلْمُومِ الْمُوَسَّدِ فی کَنَفِهِ اْلإِمامُ الْمَعْصُومُ الْمَقْتُولُ الْمَظْلُومُ اَنْ تَکْشِفَ مابی مِنَ الْغُمُومِ وَ تَصْرِفَ عَنّی شَرَّالْقَدَرِ الْمَحْتُومِ وَ تُجیرَنی مِنَ النّارِ ذاتِ السُّمُومِ.

(2)اَللّهُمَّ جَلِّلْنی بِنِعْمَتِکَ وَ رَضِّنی بِقَسَمِکَ وَ تَغَمَّدْنی بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ باعِدْنی مِنْ مَکْرِکَ وَ نِقْمَتِکَ اَللّهُمَّ اعْصِمْنی مِنَ الزَّلَلِ وَ سَدِّدْنی فِی الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ وَافْسَحْ لی فیمُدَّهِ اْلأَجَلِ وَ اَعْفِنی مِنَ اْلاَوْجاعِ وَ الْعِلَلَ وَ بَلِّغْنی بِمَوالِیَّ وَ بِفَضْلِکَ اَفْضَلَ اْلأَمَلِ.

(3)اَللّهُمَّ صلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اقْبَلْ تَوْبَتی وَارْحَمْ عَبْرَتی وَ اَقْلِنی

ص: 146

1- (1)- معبودا. تو را سوگند می دهم به حق پیامبر معصومت و قضا و قدرت و مشیت حتمیّه ات و به نهی پنهانت و به حق این قبر. که محل اجتماع مردم و در سایه آن امام معصوم مقتول و مظلوم آرمیده است. اینک تمام هم و غمّ و اندوه درونی مرا برطرف سازی. و شر قضا و قدر حتمی خود را از من بگردانی و مرا از آتش سوزان جهنم برهانی.

2- (2)- پروردگارا مرا به نعمت خویش جلالت و عظمت بخش. و به رزق مقسوم راضی گردان و به بخشش و کرم خود بپوشان. و از مکر و انتقام خود دورم ساز. خداوندا مرا از لغزشها محفوظ دار و رفتار و گفتارم را متین گردان. و عمرم را طولانی کن و از دردها و امراض عافیتم بخش. و به حق اولیایم و به فضل و احسانت مرا به بهترین آرزوهایم نائل گردان.

3- (3)- پروردگارا بر محمد و آل او تحیت فرست. و توبه مرا قبول فرما و بر اشک های چشمم ترحم نما و از لغزشهایم درگذر. و غم و اندوه مرا برطرف فرما. و خطاهایم را مورد آمرزش قرار ده. و اهل مرا از شایسته گان مقرر دار.

عَثْرَتی وَ نَفِّسْ کُرْبَتی وَ اغْفِرْلی خَطیئَتی وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی.

(1)اَللّهُمَّ لاتَدَعْ لی فی هذَالْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ والْمَحَلِّ الْمُکَرَّمِ ذَنْبا اِلاّ غَفَرْتَهُ وَ لاعَیْبا اِلاّ سَتَرْتَهُ وَ لاغَمّا اِلاّ کَشَفْتَهُ وَ لارِزْقا اِلاّ بَسَطْتَهُ وَ لا جاها اِلاّ عَمَرْتَهُ وَ

1- (1)- خداوندا در این جایگاه بلندمرتبه و گرامی هیچ گناهی را از من باقی مگذار جز آنکه آنها را بخشیده باشی. و هیچ عیب و نقصی از من نباشد مگر اینکه پوشانده باشی. و هیچ حزن و اندوهی در من نباشد. مگر آنکه رفع کرده باشی، و هیچ رزق و روزی نباشد مگر آنکه آنرا برایم توسعه داده باشی، و هیچ مقام و منزلتی نباشد مگر اینکه بالابری. و هیچ فسادی نباشد مگر آنکه اصلاح فرمائی. - و هیچ آرزوئی نباشد جز آنکه مرا به آنان نائل سازی. - و هیچ خواسته و دعائی نباشد مگر آنکه آنرا به مرحله اجابت برسانی. - و هیچ تنگنائی نباشد مگر آنکه آنرا گشایش دهی. - و هیچ تشتّت و پراکندگی نباشد مگر آنکه آنرا تبدیل به اجتماع نمائی. - و هیچ امری نباشد مگر آنکه آنرا به اتمام رسانی. - و هیچ مالی نباشد مگر آنکه افزونی بخشی. - و هیچ خلقی نباشد مگر آنکه نیکو گردانی. - و هیچ انفاقی نباشد مگر آنکه برایش جایگزین مقرر فرمائی. - و هیچ حالی نباشد مگر آنکه آن را همراه یاد و ذکر خود آباد سازی.

لافَسادا اِلاّ اَصْلَحْتَهُ وَ لا اَمَلاً اِلاّ بَلَّغْتَهُ وَ لا دُعاءً اِلاّ اَجَبْتَهُ و لا مَضيِقا اِلاّ فَرَّجْتَهُ وَ لا شَمْلاً اِلاّ جَمَعْتَهُ.

(1)وَلا اَمْرا اِلاّ اَتْمَمْتَهُ وَ لا مالاً إلاّ كَثَّرْتَهُ وَ لا خُلْقا اَلاَّ حَسَّنْتَهُ وَ لا اِنْفاقا اِلاّ اَخْلَفْتَهُ وَ لا حالاً اِلاّعَمَرْتَهُ وَ لا حَسُودا اِلاّ قَمَعْتَهُ وَ لاعَدّوا اَرْدَيْتَهُ وَ لا شَرّا اِلاّ كَفَيْتَهُ وَ لامَرَضا اِلاّ شَفَيْتَهُ وَ لابَعيدا اِلاّ اَدْنَيْتَهُ وَ لاشَعَثا اِلاّ لَمَمْتَهُ وَ لاسُؤالاً اِلاّ اَعْطَيْتَهُ.

(2)اَللّهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ خَيْرَالْعاجِلَهِ وَ ثَوابَ اْلاجِلَهِ اَللّهُمَّ اَغْنِنى بِحَلالِكَ عَنِ الْحَرامِ وَ بِفَضْلِكَ عَنْ جَميعِ اْلأَنامِ اَللّهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ عِلْما نافِعا وَ قَلْبا خاشِعا وَ يقينا شافِيا وَ عَمَلاً زاكِيا وَ صَبْرا جَميلاً وَ اَجْراً جَزيلاً.

1- (1)- و هيچ حسودى نباشد مگر آنكه او را ريشه كن نمائى. - و هيچ دشمنى نباشد مگر آنكه نابودش سازى. - و هيچ بدى و شرى نباشد مگر آنكه كفايتش نمائى. - و هيچ مرضى نباشد مگر آنكه شفابخشى. - و هيچ دورى نباشد مگر اينكه نزديكش نمائى. - و هيچ تفرقه اى نباشد مگر اينكه تبديل به اتحادش نمائى. - و هيچ درخواستى نباشد مگر اينكه عطا نمائى.
2- (2)- خدايا: مرا بوسيله حلال خودت از حرام بى نياز گردان. و به فضل خويش از همه مردم بى نيازم ساز. - خدايا: از تو علمى مفيد و دلى ترسناک و يقينى شفا دهنده و رفتارى منزه از زشتى و صبرى زيبا و پاداشى فراوان مسئلت مى نمايم.

(1)اَللّهُمَّ ارْزُقْنی شُکْرَ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَ زِدْفی اَحْسانِکَ وَ کَرَمِکَ اِلَیَّ وَ اجْعَلْ قَوْلی فِی النّاسِ مَسْمُوعاً وَ عَمَلی عِنْدَکَ مَرْفُوعا وَ اَثَری فِی الْخَیْراتَ مَتْبُوعا وَ عَدُوّی مَقْمُوعا.

(2)اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍاْلأَخْیارِ فیآناءاْللَّیْلِ وَ اَطْرافِ النَّهارِ وَاکْفِنی شَرَّاْلأَشْرارِ وَ طَهِّرْنی مِنَ الذُّنُوبِ وَ اْلأَوْزارِ وَ اَجِرنی مِنَ النّارِ وَ اَحِلَّنی دارَالْقَرارِ وَ اغْفِرْلی وَ لِجَمیعِ إِخْوانی فیکَ وَ اَخَواتِیَ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

(3)وَ ثُمَّ توجه الی القبله و صلِ رکعتین و اقرأ فی الاولی سوره الانبیاء و فی الثانیه الحشر و

1- (1)- پروردگارا: به من توفیق سپاسگذاری در مقابل نعمتهایت را عطا فرما. و احسان و کرم خود را بر من افزونی بخش. و سخنانم را مورد پذیرش مردم قرار ده و کردار و رفتارم را نزد خود بالا برده. و قبول فرما و آثار مرا در کارهای نیکو مورد تبعیّت دیگر مردم قرار ده و دشمن مرا از میان بردار.
2- (2)- پروردگارا: بر محمد و اهل بیتش که از نیکویان و صالحان می باشند در همه زمانها درود و تحیت فرست. و مرا از شر بدان مصون دار. و از گناهان و آلودگیها و معاصی سنگین پاک فرما. و از آتش جهنم پناهم ده. و در منزلگاه همیشگی و بهشت برین وارد ساز. و مرا و همه برادران و خواهران ایمانی مرا بیامرز. (برحمتت ای مهربانترین مهربانان)
3- (3)- سپس روی بر قبله نما و دو رکعت نماز بگذار: در رکعت اول بعد از حمد سوره (انبیا) و در رکعت دوم بعد از حمد سوره (حشر) را بخوان و قنوت گیر و بگو:

اقنت و قُل:

(1)لااِلهَ اِلاَّاللّهُ الْحَلیمُ الْكَریمُ لااِلهَ اِلاّاللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ لااِلهَ اِلاّاللّهُ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ الْأَرَضینَ السّبْعِ وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ خِلافا لاَعْدائِهِ وَ تَكْذیبا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ وَ اِقْرارا لِرُبُوبِیَّتِهِ وَخُضُوعا لِعِزَّتِهِ اْلأَوَّلُ بِغَیْرِ اَوَّلٍ وَ اْلاخِرُ اِلی غَیْرِ اخِرٍ الظّاهِرُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ بِقُدْرَتِهِ الْباطِنُ دُونَ كُلِّ شَیْ ءٍ بِعِلْمِه وَ لُطْفِهِ.

(2)لاتَقِفُ الْعُقُولُ عَلی كُنْهِ عَظَمَتِهِ وَ لاتُدرِكُ اْلأَوْهامُ حَقیقَةَ ماهِیَّتِهِ وَ لاتَتَصَوَّرُ اْلأَنْفُسُ مَعانِیَ كَیْفِیَّتِهِ مُطَّلِعا عَلَی الضَّمائِرِ عارِفاً بِالسَّرائِرِ یَعْلَمُ خائِنَةَ اْلأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ.

ص: 150

1- (1)- نیست معبودی جز خدای بردبار كریم، نیست معبودی جز خدای بزرگ و بلندمرتبه. معبودی نیست جز خداوند كه مالک آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنهاست می باشد. من این سخن را برخلاف دشمنان خدا و تكذیب كسانی كه به او شرک ورزیدند می گویم و به خاطر اعتراف به ربوبیت او. و تواضع در برابر عزّتش می گویم همانا او اولی است بدون اول و آخریست كه نهایت ندارد. قدرتش بر همه چیز آشكار است و به سبب دانش و لطفش به هر چیز نفوذ دارد عقلها بر حقیقت عظمتش آگاهی ندارند و خیالات، حقیقت چیستی او را درک ننمایند.

2- (2)- و نفوس آدمی، معانی كیفیت او را تصور نكنند. او بر باطن دلها آگاه و به امور پنهانی آشناس (خیانت چشمها و آنچه را سینه ها پنهان می دارند را می داند) (سوره غافر، آیه 19)

(1)اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ عَلی تَصْدیقی رَسُولِکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ وَ ایمانی بِهَ وَ عِلْمِی بِمَنْزِلَتِهِ وَ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ النَّبِیُّ الَّذی نَطَقَتِ الْحِکْمَهُ بِفَضْلِهِ وَ بَشَّرَتِ اْلأَنْبِیاءُ بِهِ وَ دَعَتْ اِلَی اْلاءِ قْرارِ بِماجاءَ بِهِ وَ حَثَّتْ عَلی تَصْدیقِهِ بِقَوْلِهِ تَعالی:

«اَلَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِ وَ اْلاءِنْجیلَ یَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهِهُمْ عِنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطِّیِباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَ اْلاءَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ».

(2)فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِکَ اِلَی الثَّقَلَیْنِ وَ سَیِّدِاْلاءَنْبِیآءِ الْمُصْطَفَیْنَ و

ص: 151

1- (1)- خداوندا: من تو را شاهد می گیرم که رسول تو را تصدیق می کنم و بدو گرایش دارم و بر منزلتش آگاهم. و خود گواهی می دهم که او پیامبریست که حکمت بر فضیلت او زبان گشوده. و رسولان آمدنش را بشارت داده اند و مردم را به اقرار و اعتراف به آنچه که او آورده دعوت کرده و مردم را به تصدیق او تشویق نموده اند. همان گونه که خداوند در قرآن فرموده: پیامبری که نام او را در تورات و انجیل می یابند. او آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند و پاکیزه ها را برایشان حلال و پلیدها را برایشان حرام می گرداند و بارهای سنگین و غُلهائی که بر دست و پای خود بسته اند را از آنان برمی دارد. (سوره اعراف، آیه 57).

2- (2)- پس خدایا: درود فرست بر محمد صلی الله علیه و آله که فرستاده تو بسوی جن و انس و سرور پیامبران برگزیده تو است و درود فرست بر برادر و پسرعمویش. که هرگز بر تو شریک قرار ندادند حتی به اندازه چشم بر هم زدنی و درود فرست بر فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان عالم.

عَلی اَخیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ اللَّذَیْنِ لَمْ یُشْرِ کابِکَ طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَدا وَ عَلی فاطِمَهَ الزَّهْراَءِ سَیِّدَهِ نِساَءِالْعالَمینَ.

(1)وَ عَلی سَیِّدَیْ شَباتِ اَهْلِ الْجَنَّهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلاهً خالِدَهَ الدّوامِ عَدَدَ قَطْرِ الرَّهامِ وَزِنَهَ الْجِبالِ وَ اْلاکامِ ما اَوْرَقَ اَلسَّلامُ وَاخْتَلَفَ الضِّیاَءُ وَالظَّلامُ وَ عَلیالِهِ الطّاهِرینَ اْلاَءَئِمَّهِ الْمُهْتَدینَ الذّائِدینَ عَنِ الدّینَ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسی وَ عَلِیٍ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَالْحُجَّهِ الْقَوّامِ بِالْقَسْطِ وَ سُلالَهِ السِّبْطِ.

(2)اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذَاْلاءِمامِ فَرَجا قَریبا وَ صَبْرا جَمیلاً وَ نَصْرا

1- (1)- و بر دو آقای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین علیهما السلام درودی فرست همیشگی به اندازه قطرات باران و هم وزن کوهها و تپّه ها تا هنگامی که درخت سلام و تحیت برگ می دهد و روشنی و تاریکی آمد و شد دارند و درود فرست بر اهل بیت پاکیزه حسین که همان پیشوایان هدایت شده و دفاع کنندگان از دین می باشند و آنان عَلی و محمد و جعفر و موسی و عَلی و محمد و عَلی و حسن و حجّت قائم علیه السلام به عدل و فرزند نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

2- (2)- خداوندا: من از تو درخواست دارم به حق این امام، گشایشی نزدیک، صبری نیکو و نصرتی همراه با عزّت و بی نیازی از مخلوقات و ثبات در هدایت و توفیق بر انجام آنچه را دوست داری و روزی گسترده و حلال، پاک و گوارا، ریزان، فراوان و برتر و پیاپی که بدون هیچ زحمت و مشقّت و بدون منّت از کسی و همراه تندرستی از هر بلاء و ناخوشی و بیماری و دوشادوش سپاسگزاری و قدردانی از نعمت و سلامت به من عطا نمائی.

عَزیزا وَ غِنیً عَنِ الْخَلْقِ وَ ثَباتا فِی الْهُدی وَالتَّوْفیقَ لِما تُحِبُّ وَ تَرْضی وَ رِزْقا واسِعا حَلالاً طَیِّبا مَرِیئا دارّا سائِغاً فاضِلاً مُفَضِّلاً صَبّاً مِنْ غَیْرِ کَدٍّ وَ لا نَکَدٍ وَ لا مِنَّهٍ مِنْ اَحَدٍ وَ عافِیَهً مِنْ کُلِّ بلاءٍ وَ سُقْمٍ وَمَرَضٍ وَالشُّکْرَ عَلَی الْعافِیَهِ وَالنَّعْمآءِ.

(1)وَ اِذا جآءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنا عَلی اَحْسَنِ ما یَکُونُ لَکَ طاعَهً عَلی ما اَمِرْتَنا مُحافِظینَ حَتّی تُؤَدّیَنا اِلی جَنّاتِ النَّعیمِ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

(2)اَللّهُمَّ صلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَوْحِشْنی مِنَ الدُّنْیا وَ انِسْنی بِاْلاخِرَهِ فَاِنَّهُ لایُوحِشُ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ خَوْفُکَ وَ لایُؤْنِسْ بِاْلاخِرَهِ اِلاّ رِجاؤُکَ.

(3)اَللّهُمَّ لَکَ الْحُجهُّ لاعَلَیْکَ وَ اِلَیْکَ الْمُشْتَکی لامِنْکَ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ

ص: 153

1- (1)- و آن هنگام که مرگ آید از تو می خواهیم ما را قبض روح کنی بر نیکوترین حال که آن حالت فرمانبرداری از تو باشد، حالی که در آن حال نگهبان اوامر تو باشیم. تا این که با رحمت خود ما را به بهشتهای پرنعمتت برسانی. ای مهربانترین مهربانان. - خداوندا: بر مُحَمَّدٍ و آلش درود فرست و مرا از دنیا به وحشت انداز وبه آخرت مأنوس گردان، زیرا که مرا به وحشت از دنیا نمی اندازد مگر خوف تو و به آخرت مأنوس نمی گرداند مگر امید به رحمت تو.
2- (2)- خداوندا: حجت و دلیل برای توست نه بر ضرر تو و شکایت بسوی توست نه از تو، پس بر محمد و آلش درود فرست و مرا بر نفس ستم پیشه نافرمان و شهوت غلبه گرم یاری فرما و سرانجام امورم را به سلامت دار.
3- (3)- خداوندا: فقط از تو درخواست آمرزش دارم و این در حالی است که به خاطر کمی شرم و حیاء بر آنچه مرا نهی کرده ای اصرار می ورزم و ترک طلب آمرزش از طرف من - نسبت به گسترش بردباریت آگاهی دارم - ضایع کردن حق امیدواری به تو است.

الِهِ وَ اَعِنّی عَلی نَفْسِیَ الظّالِمَهِ الْعاصِیَهِ وَ شَهْوَتِی الْغالِبَهِ وَ اخْتِمْ لی بِالْعافِیَهِ.

(1)اَللّهُمَّ اِنَّ اِسْتِغْفاری اِیّاکَ وَ اَنَا مُصِرٌّ عَلی ما نَهَیْتَ قِلَّهُ حَیاءٍ وَ تَرْکِیَ اْلاِسْتِغْفارَ مَعَ عِلْمی بِسِعَهِ حِلْمِکَ تَضْییعٌ لِحَقِّ الرَّجاءِ.

(2)اَللّهُمَّ اِنَّ ذُنُوبِی تُؤْیِسُنی اَنْ اَرْجُوکَ وَ اِنَّ عِلْمی بِسَعَهِ رَحْمَتِکَ یَمْنَعُنی اَنْ اَخْشاکَ فَصلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ صَدِّقْ رَجائی لَکَ وَ کَذِّبْ خَوْفی مِنْکَ وَ کُنْ لی عِنْدَ اَحْسَنِ ظَنّی بِکَ یا اَکْرَمَ اْلاَکْرَمینْ.

(3)اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آل مُحَمَّدٍ وَ اَیِّدْنی بِالْعِصْمَهِ وَ اَنْطِقْ لِسانی

ص: 154

1- (1)- خداوندا: به راستی که گناهانم مرا از اینکه به تو امیدوار گردم ناامید می سازند و آگاهی من به وسعت بردباری تو از اینکه نسبت به تو خشیت ورزم مانعم می شود.
2- (2)- پس بر محمد و آل محمد درود فرست و امیدواریم را به خودت تصدیق کن و ترسم را از خودت تکذیب نما و برای من آنچنان باش که نسبت به تو حسن ظن می ورزم ای بزرگوارترین بزرگواران.
3- (3)- خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به مصونیت از گناه و آلودگی کمک کن و لسانم را به حکمت گویا کن و مرا از کسانی قرار ده که بر تباهی های گذشته پشیمان است و بهره امروز خویش را ضایع نمی سازد و بر روزی فردای خویش هم و غمی ندارد.

بِالْحِکْمَهِ وْ اْجعَلْنی مِمَّنْ یَنْدَمُ عَلی ما ضَیَّعَهُ فی اَمْسِهِ وَ لایَغْبَنُ حَظَّهُ فی یَوْمِهِ وَ لایَهِمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ.

(1)اَللّهُمَّ اِنَّ الْغَنِیَّ مَنِ اسْتَغْنی بِکَ وَافْتَقَرَ اِلَیْکَ وَالْفَقیرَ مَنِ اسْتَغْنی بِخَلْقِکَ عَنْکَ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْنِنی عَنْ خَلْقِکَ بِکَ وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ لایَبْسُطُ کَفّا اِلاّ اِلَیْکَ.

(2)اَللّهُمَّ اِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ قَنَطَ وَ اَمامَهُ التَّوْبَهُ وَ وَراءَهُ الرَّحْمَهُ وَ اِنْ کُنْتُ ضَعیفَ الْعَمَلِ فَاِنّی فیرَحْمَتِکَ قَوِیُّ اْلاءَمَلِ فَهَبْ لی ضَعْفَ عَمَلی لِقُوَّهِ اَمَلی.

1- (1)- خداوندا: غنی کسی است که به وسیله تو بی نیازی خواهد و به تو نیازمند باشد و فقیر کسی است که از تو روی گردانده و از مخلوقات تو بی نیازی طلب کند پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از مخلوقات خود به وسیله خود بی نیاز فرما و مرا از کسانی مقرر دار که هرگز دستی نگشاید مگر به جانب تو.

2- (2)- خداوندا: نگون بخت کسی است که از رحمت تو مأیوس باشد، در حالی که او توبه را در پیش رو و رحمت تو را پشت سر دارد و اگر رفتار و کردارم ناچیز است ولی نسبت به رحمت تو امیدم قوی می باشد، پس ضعف عَمَلَم را به خاطر قوّت امیدم بر من ببخش.

(1)اَللّهُمَّ إن كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ فی عِبادِکَ مَنْ هُوَ اَقْسی قَلْبا مِنّی وَ اَعْظَمُ مِنّی ذَنْبا فَاِنّی اَعْلَمُ اَنَّهُ لا موْلی اَعْظَمُ مِنْکَ طَوْلاً وَاَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْوا فَیا مَنْ هُوَ اَوْحَدُ فی رَحْمَتِهِ اِغْفِرْ لِمَنْ لَیْسَ بِاَوْحَدَ فی خَطیئَتِهِ.

(2)اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَمَرْتَنا فَعَصَیْنا وَ نَهَیْتَ فَمَاانْتَهَیْنا وَ ذَکَّرْتَ فَتَناسَیْنا وَ بَصَّرْتَ فَتَعامَیْنا وَ حَذَّرْتَ فَتَعَدَّیْنا وَ ما کانَ ذلِکَ جَزآءُ اِحْسانِکَ اِلَیْنا وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِما اَعْلَنّا وَ اَخْفَیْنا وَ اَخْبَرُ بِما نَأْتی وَ ما اَتَیْنا فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ لاتؤاخِذْنا بِما اَخْطَأْنا وَ نَسینا وَ هَبْ لَنا حُقُوقَکَ لَدَیْنا وَ اَتِمَّ اِحْسانِکَ اِلَیْنا وَ

1- (1)- خداوندا: اگر تو می دانی که در بین بندگانت از من سنگ دل تر و پرگناه تر وجود دارد، پس من نیز یقین دارم مولائی که فضل و عطایش از تو بیشتر و رحمت و عفوش از تو گسترده تر باشد نیست، پس ای کسی که در مهربانی و رحمت یگانه ای، ببخشای کسی را که در خطا و لغزش یگانه نیست.

2- (2)- پروردگارا: تو ما را فرمان دادی پس نافرمانی نمودیم و از زشتیها بازداشتی ولی ما همچنان در مسیر آلودگی قدم گذاشتیم و ما را یادآوری نمودی ولی ما خود را به فراموشی سپردیم و به ما بصیرت و بینائی عطا کردی ولی ما خود را به کوری زدیم و ما را تو ترساندی ولی ما تجاوز کرده و از حد گذراندیم و اینها در مقابل احسانی که تو بر ما ارزانی داشتی پاداش شایسته ای نبود و تو نسبت به امور آشکار و نهان ما داناتری و به آنچه که عمل می کنیم و می آوریم آگاه تری، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را بر لغزشها و فراموشی ها مؤاخذه مفرما و حقوقی که تو بر ما داری ببخشای و احسانت را بر ما تمام کن و رحمتت را بر ما جاری ساز.

اَسْبِلْ رَحْمَتَکَ عَلَیْنا.

(1)اَللّهُمَّ اِنّا نَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِهذَاالصِّدّیقِ الْإِمامِ وَ نَسْئَلُکَ بِالْحَقِّ الَّذي جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِجَدِّهِ رَسُولِکَ وَ لِأَبَوَیْهِ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ اَهْلِ بَیْتِ الرَّحْمَهِ اِدْرارَ الرِّزْقِ الَّذی بِهِ قِوامُ حَیاتِنا وَ صَلاحُ اَحْوالِ عِیالِنا فَاَنْتَ الْکَریمُ الَّذی تُعْطی مِنْ سَعَهٍ وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَهٍ وَ نَحْنُ نَسْئَلُکَ مِنَ الرِّزْقِ مایَکُونُ صَلاحا لِلدُّنْیا وَ بَلاغا لْلاخِرَهِ.

(2)اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اِغْفِرْلَنا وَ لِوالِدَیْنا وَ لِجَمیعَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ وَ اتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنا عَذابَ النّارِ.

ص: 157

1- (1)- خداوندا: ما بوسیله این امام راستگو (یعنی حسین بن علی علیهما السلام) به تو توسل می جوئیم و از تو می خواهیم به آن حقّی که برای او و جدّش (پیامبرت) و پدر و مادرش عَلی و فاطمه که همان اهل بیت رحمت هستند که رزقی را که به وسیله آن زندگی ما قوام گیرد و وضعیت اهل و عیال ما سامان پذیرد بر ما فروریزی، پس تو کریمی هستی که براساس وسعت رحمت خود می بخشی و بر مبنای قدرت منع می کنی و ما از تو رزقی را می خواهیم که در دنیا موجب صلاح ما و در آخرت کارساز ما باشد.

2- (2)- خداوندا: بر محمدو آل محمد درود فرست و ما و پدر و مادر ما و تمام مردان با ایمان و زنان با ایمان و جمیع مسلمانان را از زن و مرد چه آنها که زنده اند و چه آنان که از دنیا رفته اند را بیامرز (و در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگهدار) (سوره بقره، آیه 210).

(1)ثم ترکع و تسجد و تجلس و تتشهد و تسّلم، فاذا سبحت فعفرّ خدّیک و قل:

(2)«سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُالِلّهِ وَ لااِلهَ اِلاَّاللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ».

و اسأل اللّه العصمه و النجاه، والمغفره و التوفیق بحسن العمل و القبول، لما تتقرّب به الیه و تبتغی به وجهه.

وقف عندالرأس ثمّ صلّ رکعتین عَلی ما تقدم، ثمّ انکبّ عَلی القبر و قبّله و قل:

زادَاللّهُ فی شَرَفِکُمْ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

وادع لنفسک و لوادیک و لمن اردت.

رواها ابن المشهدی فی مزاره ص 496 و رواها المجلسی فی البحار ج 98 ص 317 عن المفید فی المزار بنقله عن المصباح.

ص: 158

1- (1)- سبحان اللّه و الحمدللّه و لااله الاّاللّه و اللّه اکبر.
2- (2)- و پس از فراغت از قنوت، رکوع و سجده بجای می آوری و بعد از تشهد و سلام تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بجای می آوری آنگاه دو طرف صورت را به خاک گذاشته و چهل مرتبه این چنین بگو: - یعنی منزه است خداو ستایش از آن اوست ونیست معبودی جز خدا. و در پایان از خداوند بخواه که تو را از گناهت نجات دهد و بیامرزد و توفیق عمل نیک عطا نماید و اعمالت را قبول کند و موجبات تقرب به خودش را برای تو فراهم سازد آنگاه در نزد سر مبارک می ایستی و دو رکعت نماز مانند نماز قبل می خوانی و خود را روی قبر می اندازی و آن را می بوسی و می گویی: خداوند شرف و منزلت شما را افزون کند و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، سپس برای خود و پدر و مادرت و هر کس را که می خواهی دعا می کنی.

(1)مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمّدبن مسلم نقل نموده که گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «چون وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد به برادر خود، امام حسین علیه السلام ، فرمود:

ای برادر! تو را وصیّت می کنم، وصیّت مرا به خاطر بسپار. هنگامی که از دنیا رفتم مرا آماده کن و سپس جنازه ام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم. آن گاه نزد مادرم فاطمه ببر و در نهایت به بقیع ببر و در آن جا به خاک بسپار و بدان که از ناحیه عایشه ظلمی به من خواهد رسید که خداوند و مردم شاهد عمل او می باشند و عداوت و دشمنی او را نسبت به خدا و رسول او و ما خانواده می دانند.

(2)و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود بدن او را آماده نموده و بر سریری گذاردند و سپس به محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز می خواند بردند و چون

1- (1)استشهاد الحسن و امامه الحسین علیهما السلام الکافی ج 1/300 بسنده عن محمّدبن مسلم قال: سمعت اباجعفر علیه السلام یقول: لمّا حضر الحسن بن علیّ علیهما السلام الوفاه قال للحسین علیه السلام : یا اخی انّی اوصیک بوصیّهٍ فاحفظها، اذا انامتّ فهیّئنی ثمّ وجّهنی الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله لأحدث به عهدا ثمّ اصرفنی الی امّی علیها السلام ثمّ ردّنی فادفنّی بالبقیع

2- (2)و اعلم انّه سیصیبنی من عایشه ما یعلم اللّه و النّاس: صنیعها و عداوتها للّه و لرسوله و عداوتها لنا اهل البیت، فلمّا قبض الحسن علیه السلام [و] وضع علیه السلام علی السریر ثمّ انطلقوا به الی مصلّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله الذی کان یصلّی فیه علی الجنائز؛ فصلّی علیه الحسین علیه السلام و حمل و ادخل الی المسجد؛

امام حسین علیه السلام بر بدن برادر نماز خواند و جنازه او را وارد مسجد نمودند و نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاردند، به عایشه اطلاع داده شد که بنی هاشم می خواهند بدن امام حسن علیه السلام را کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند.

(1)پس عایشه با شتاب بیرون آمد و بر استری سوار شد. - او در اسلام نخستین زنی بود که بر استر سوار شد و به بنی هاشم گفت: جنازه امام حسن را از خانه من دور کنید، من اجازه نمی دهم او را در خانه من دفن کنید و با دفن او در این جا حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشکنید! امام حسین علیه السلام به او فرمود: پیش از این تو و پدرت حرمت آن حضرت را شکستید و کسی را در آن جا دفن کردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن راضی نبود و خداوند از تو مؤاخذه خواهد نمود.»

مؤلّف گوید: در روایات دیگر آمده است که ابن عبّاس نیز پاسخ عایشه را داد و او را محکوم نمود و عایشه به بنی امیّه و بنی مروان دستور داد تا جنازه حضرت مجتبی علیه السلام را تیرباران نمودند و بعضی از تیرها کفن آن حضرت را سوراخ نمود و به بدن او اصابت کرد که در زیارت آن حضرت به آن اشاره شده است.

این ستم در حالی بود که همه مردم دیده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را می بوسید و می فرمود: «هر کس آنها را دوست بدارد من را دوست داشته و هر کس باآنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است.» و می فرمود: «آنان

1- (1)فلمّا اوقف علی قبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله ذهب ذوالعوینین [الجاسوس] الی عایشه فقال لها: انّهم قد اقبلوا بالحسن لیدفنوا مع النبیّ صلی الله علیه و آله فخرجت مبادرهً علی بغل بسرجٍ - فکانت اوّل امرأه رکبت فی الإسلام سرجا - فقالت: نحوّا ابنکم عن بیتی، فانّه لایدفن فی بیتی و یهتک علی رسول اللّه حجابه؛

فرزندان من و امام و رهبر مردم خواهند بود؛ خواه قیام کنند و خواه [طبق وظیفه ای که دارند] صلح نمایند و خون خود و شیعیان خود را حفظ نمایند.»

(1)در مورد امامت امام حسین علیه السلام روایات فراوانی وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می نماییم. طالبین می توانند به کتاب «میزان الحق» و «دوله المهدی»، بخش اثبات امامت ائمه علیهم السلام مراجعه فرمایند.

سخنی چند قبل از شروع در مقتل امام حسین علیه السلام

(2)مؤلّف گوید: شیخ بزرگوار مرحوم ابن قولویه قمی در ابتدای کتاب کامل

ص: 161

1- (1)فقال لها الحسین علیه السلام : قدیما؛ هتکت انت و ابوک حجاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ادخلت علیه بیته من لایحبّ قربه، و انّ اللّه سائلک عن ذلک یا عایشه. و قال النبیّ صلی الله علیه و آله : الحسن و الحسین امامان قاما اوقعدا. و الروایات التی وردت فی امامته علیه السلام کثیره جدّا لم نذکرها اختصارا، و یأتی بعضها فی الفصول الآیته و قد ذکرناها فی کتابنا میزان الحق و دوله المهدی علیه السلام فلیراجع الطالب.
2- (2)المقدّمات التی یلزم ذکرها قبل الشروع فی المقتل اقول: من اللازم ان نذکر قبل مقتل الحسین علیه السلام و اولاده و اصحابه مقدمات لتبیین ما اردناه فی ذکر مقتله علیه السلام و احسنه ماذکره الشیخ ابوالقاسم جعفربن قولویه القمّی رضوان اللّه تعالی علیه و علی جمیع علماءنا الماضین فی اوّل کتابه المسمّی بکامل الزیارات و هو من احسن الکتب و امتنها فی موضوعه و فیه اصحّ الروایات و الاسناد و مؤلّفه من اوثق و اقدم علماءنا الماضین جزاهم اللّه احسن جزاءالمحسنین الذین صرفوا عمرهم فی خدمه شریعه سیّدالمرسلین و ذکر فضائل و مصائب اولاده العتره المعصومین صلوات الله علیهم اجعمین و جعلنا الله فی زمرتهم و من خدّامهم بفضله و کرمه انّه ارحم الراحمین.

الزیارات که از بهترین کتاب های شیعه و دارای اسناد صحیحه است مقدماتی را برای زایران ائمه علیهم السلام و عزاداران آنان به ویژه زایرین امام حسین و عزاداران آن حضرت بیان نموده که ما بخش هایی از آن را پیش از شروع در مقتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام ذکر می کنیم:

(1) 1 امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لَتُفْسِدُنّ فی الأرض مرّتین و لتعلنّ علّوا کبیرا» فرمود: «مقصود کشته شدن امیرالمؤمنین و فرزند او امام حسن علیهما السلام می باشد، و مقصود از «و لتعلنّ علّوا کبیرا»

1- (1)ما نزل مِنَ القران بقَتِل الحسین علیه السلام وَ انتقام اللّهِ عزّوجلّ له و لوبعد حین1- قال فی کامل الزیارات: حدثنی محمّدبن جعفرالقرشی الرزّاز قال حدّثنی محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن موسی بن سعدان الحنّاط عن عبداللّه بن قاسم الخضرمی عن صالح بن سهل عن ابی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفُسدُنّ فی الارض مرّتین» قال: قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و طعن الحسن بن علیّ علیه السلام «و لتعلّن علوّا کبیرا» قتل الحسین بن علیّ علیه السلام «فاذا جاء وعداولیهما» قال: اذا جاء نصرالحسین علیه السلام «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» یبعثهم اللّه قبل قیام القائم علیه السلام لایدعون و ترا لآل محمّد الاّ احرقوه و کان وعداللّه مفعولاً.

کشته شدن امام حسین علیه السلام است، و مقصود از «فاذا جاء وعدا ولیهما» رسیدن زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام است که خداوند می فرماید: «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید...»؛ یعنی قبل از قیام حضرت مهدی خداوند مردمی را که دارای قدرت شدیدی هستند می فرستد و آنان انتقام خون آل محمّد صلی الله علیه و آله را خواهند گرفت و همه قاتلین آنان را آتش خواهند زد و این وعده حتمی و مسلم خداوند می باشد.»

(1)2 ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «انّا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاه الدنیا و یوم یقوم الأشهاد» فرمود: «انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام بعدا انجام خواهد شد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، قاتلین امام حسین علیه السلام کشته شدند اما هنوز انتقام خون او گرفته نشده است [بلکه در زمان حکومت حضرت مهدی و در قیامت گرفته خواهد شد].

(2)3 امام صادق علیه السلام فرمود: «آیه شریفه «و اِذَا الموَؤده سُئلت بِأیّ ذَنْب قُتِلَت» در باره امام حسین علیه السلام نازل شده است [و در زمان حکومت حضرت مهدی و در قیامت انتقام خون او گرفته خواهد شد].»

1- (1)2- وحدثنی ابی رحمه اللّه عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّد بن عیسی عن محمّدبن سنان عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: تلاهذه الایه «انّا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوه الدّنیا ویوم یقوم الأشهاد» قال: الحسین بن علیّ منهم ولم ینصر بعد ثمّ قال: و اللّه لقد قتل قتله الحسین علیه السلام و لم یطلب بدمه بعد.
2- (2)3- و حدّثنی ابی رحمه اللّه عن سعدبن عبداللّه عن یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم عن محمّدبن ابیعمیرعن بعض رجاله عن ابی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «و اذا الموؤده سُئلت بأیّ ذنب قتلت» قال: نزلت فی الحسین بن علیّ علیهما السلام .

4(1) ابوخالد کابلی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «مقصود از آیه شریفه «اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِاَنَّهُم ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّٰهَ عَلی نَصرِهِم لَقَدیرٌ» امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند که مظلوم کشته شده اند و خداوند انتقام خون آنان را خواهد گرفت.»

5(2) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ مَنْ قُتِلَ مَظلوما فَقَدْ جَعلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطانا فَلا یُسرِف فِی القَتلِ اِنَّهُ کانَ مَنصُورا» فرمود: «گرفته شدن انتقام خون مظلوم وقتی است که قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام نماید و از خون جدّ خود امام حسین علیه السلام انتقام بگیرد. او اگر برای انتقام خون جدّ خود همه اهل زمین را بکشد اسراف نخواهد بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، حضرت مهدی علیه السلام هر کس را که از نسل قاتلین جدّ او باشد خواهد کشت.»

1- (1)4- حدّثنی ابی رحمه اللّه عن سعد بن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن العبّاس بن معروف عن صفوان بن یحیی عن حکم الحنّاط عن ضریس عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول فی قول اللّه عزّوجلّ: «اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا و انّ اللّه علی نصرهم لقدیر»، قال: علیّ و الحسن و الحسین علیهم السلام .

2- (2)5- وحدثنی محمّدبن الحسن بن احمد عن محمّدبن الحسن الصفّار عن العباس ابن معروف عن محمّدبن سنان عن رجل قال: سألت عن ابی عبداللّه علیه السلام فی قوله تعالی: «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیّه سلطانا فلا یسرف فی القتل انّه کان منصورا» قال: ذلک قائم آل محمّد یخرج فیقتل بدم الحسین علیه السلام فلوقتل اهل الارض لم یکن مسرفا: و قوله: «فلا یسرف فی القتل» لم یکن لیصنع شیئا یکون سرفا قال ابوعبداللّه علیه السلام : یقتل و اللّه ذراری قتله الحسین علیه السلام بفعال آبائها.

(1)6 امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «لا عُدْوانَ اِلاّ عَلی الظالمینَ» فرمود: «مقصود از ظالمین در این آیه، فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام هستند.»

(2)امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل صادق الوعد، آن اسماعیل فرزند ابراهیم علیهما السلام نیست بلکه او پیامبری از پیامبران بود که خداوند او را به طرف قوم خود مبعوث نمود و آنان او را گرفتند و پوست سر و صورت او را کندند. پس ملکی از طرف خداوند نزد او آمد و به او گفت: خداوند مرانزد تو فرستاده است، هر دستوری داری بگو تا انجام دهم، او گفت: می خواهم همانند حسین فرزند پیامبر آخرالزمان

مظلوم کشته شوم.»

(1)2- برید عجلی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا ! آیا مقصود از اسماعیل در آیه شریفه «واذکر فی الکتاب اسماعیل انّه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیّا» فرزند ابراهیم خلیل است؛ چنانکه مردم فکر کرده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل، فرزند ابراهیم، قبل از ابراهیم از دنیا رفت، چگونه امکان دارد که او پیامبر بوده باشد؟»

(2)گفتم: فدای شما شوم ! پس اسماعیل صادق الوعد کیست؟ امام صادق علیه السلام

1- (1)2- حدّثنی محمّدبن جعفر الرزّاز عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب و احمدبن الحسن بن علیّ عن ابیه عن مروان بن مسلم عن یزید بن معویه العجلی قال: قلت لابیعبداللّه علیه السلام : یابن رسول اللّه اخبرنی عن اسمعیل الذی ذکره اللّه فی کتابه حیث یقول: «و اذکر فی الکتاب اسمعیل انّه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیّا» أکان اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام؟ فانّ النّاس یزعمون انّه اسمعیل بن ابراهیم فقال علیه السلام: انّ اسمعیل مات قبل ابراهیم و انّ ابراهیم کان حجّه للّه کلّها صاحب شریعه فالی من اُرسل اسمعیل اذن؟ فقلت: جعلت فداک فمن کان؟ قال علیه السلام : ذاک اسمعیل بن حزقیل النبیّ علیه السلام بعثه اللّه الی قومه فکذّبوه فقتلوه و سلخوا وجهه فغضب اللّه له علیهم فوجّه الیه اسطاطائیل ملک العذاب فقال له: یا اسماعیل انا اسطاطائیل ملک العذاب و جّهنی الیک ربّ العزّه لأعذّب قومک بانواع العذاب ان شئت فقال له اسماعیل:

2- (2)لاحاجه لی فی ذلک فاوحی اللّه الیه فما حاجتک یا اسمعیل؟ فقال: یا ربّ انّک اخذت المیثاق لنفسک بالربوبیّه و لمحمّد بالنبوّه و لأوصیائه بالولایه و اخبرت خیر خلقک بما تفعل امّته بالحسین بن علیّ علیه السلام من بعد نبیّها و انّک وعدت الحسین علیه السلام ان تکرّ الی الدنیا حتّی ینتقم بنفسه ممّن فعل ذلک به فحاجتی الیک یا ربّ ان تکرّنی الی الدنیا حتّی انتقم ممّن فعل ذلک بی کما تکرّ الحسین علیه السلام فوعداللّه اسماعیل بن حزقیل ذلک فهویکرّ مع الحسین علیه السلام.

فرمود: «او اسماعیل بن حزقیل پیامبر است که خداوند او را به پیامبری مبعوث نمود و قومش او را تکذیب نمودند و به قتل رساندند و پوست صورت او را کندند. پس خداوند به آنان خشم نمود و قبل از کشته شدن اسماعیل، اسطاطائیل، ملک عذاب را نزد او فرستاد و آن ملک به او گفت: پروردگار ربّ العزّه مرا فرستاده که اگر بخواهی قوم تو را به انواع عقوبت ها عذاب کنم. اسماعیل در پاسخ آن ملک گفت: مرا حاجتی به عذاب آن ها نیست. به او وحی شد پس حاجت تو چیست؟ اسماعیل گفت: خدایا، تو از بندگان خود برای خود میثاق ربوبیت و برای محمّد میثاق نبوّت و برای اوصیای او میثاق ولایت گرفتی و به بهترین خلق خود حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خبر دادی که امت او با حسین بن علی علیهما السلام چه خواهند نمود و به حسین علیه السلام نیز وعده دادی که او را به دنیا بازگردانی تا به دست خود از آنانی که او را به شهادت رسانده اند انتقام بگیرد؛ حاجت من نیز این است که مرا نیز همانند او به دنیا بازگردانی تا از قوم خود انتقام بگیرم. پس خداوند دعای او را مستجاب نمود و او نیز با حسین علیه السلام رجعت خواهد نمود.»

ماجرای فطرس ملک

(1)ابراهیم بن شعیب میثمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

ص: 167

1- (1)قصّه فطرس الملک حدّثنی محمّدبن جعفرالقرشی الرزّاز الکوفی قال: حدّثنی خالی محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب قال: حدّثنی موسی بن سعدان الحنّاط عن عبداللّه بن القسم الحضرمی عن ابراهیم بن شعیب المیثمی قال: سمعت اباعبداللّه علیه السلام یقول: انّ الحسین بن علی علیه السلام لمّا ولدامراللّه عزّوجلّ جبرئیل علیه السلام ان یهبط فی الف من الملائکه فیهنّئی رسول اللّه صلی الله علیه و آله من اللّه و من جبرئیل علیه السلام قال: و کان مهبط جبرئیل علیه السلام علی جزیره فی البحر فیها ملک یقال له: فطرس کان من الحمله فبعث فی شی ءٍ فابطأفیه فکسر جناحه و القی فی تلک الجزیره یعبداللّه فیها ستّمائه عام حتّی ولد الحسین علیه السلام فقال الملک لجبرئیل علیه السلام :

هنگامی که حسین بن علیّ علیهما السلام به دنیا آمد خداوند جبرئیل را با هزار ملک فرستاد تارسول خدا صلی الله علیه و آله را به ولادت او تبریک گویند. جبرئیل علیه السلام در مسیر خود بین دریا به جزیره ای برخورد نمود که ملکی به نام فطرس در آن جا بود و در اثر خطا و سستی در انجام وظیفه خداوند بال های او را شکسته و او را در آن جزیره رها نموده بود.

شش صدسال بود که او در آن جا عبادت خدا را می نمود و چون امام حسین علیه السلام به دنیا آمد فطرس به جبرئیل گفت: به کجا می روی؟ جبرئیل گفت: خداوند به محمّد صلی الله علیه و آله نعمتی عطا نموده و من مأمور شده ام که از طرف خداوند و از طرف خود به او تهنیت بگویم. فطرس گفت: مرا با خود ببر، شاید محمّد صلی الله علیه و آله برای من دعایی بکند.

(1)پس جبرئیل علیه السلام او را همراه خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و بعد از تهنیت،

ص: 168

1- (1)این ترید؟ قال: انّ اللّه تعالی انعم علی محمّد صلی الله علیه و آله فقال الملک لجبرئیل علیه السلام: این ترید قال: انّ اللّه تعالی انعم علی محمّد صلی الله علیه و آله بنعمه فبعثت اهنّئه من اللّه و منّی فقال: یا جبرئیل احملنی معک لعلّ محمّدا صلی الله علیه و آله یدعواللّه لی قال: فحمله فلمّا دخل جبرئیل علی النبیّ صلی الله علیه و آله و هنّأه من اللّه و هنّأه منه و اخبره بحال فطرس فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : یا جبرئیل ادخله فلمّا ادخله اخبر فطرس النبیّ صلی الله علیه و آله بحاله فدعاله النبی صلی الله علیه و آله و قال: له تمسّح بهذا المولود وعدالی مکانک قال: فتمسّح فطرس بالحسین علیه السلام وارتفع و قال یا رسول اللّه علیه السلام اما انّ امّتک ستقتله وله علیّ مکافاه ان لایزوره زائر الاّ بلّغته عنه و لا یسلّم علیه مسلّم الاّ بلّغته سلامه و لا یصلّی علیه مصلّ الاّ بلّغته علیه صلوته قال: ثمّ ارتفع.

حال فطرس را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را بیاور.

پس فطرس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و احوال خود را بیان نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعا نمود و فرمود: خود را به این مولود بمال و مقام خود را بازیاب. فطرس با امام حسین علیه السلام تماس پیدا نمود و پرواز کرد و به آن حضرت گفت: ای رسول خدا ! امت شما این فرزند را خواهند کشت. او بر من حقی پیدا نموده و من برای جبران حق او زیارت و سلام و صلوات هر زایری را که از دور به او سلام فرستد به او می رسانم.»

(1)1- امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام بود و

ص: 169

1- (1)لعن اللّه تبارک و تعالی و لعن الأنبیاء علیهم السلام قاتل الحسین بن علیّ علیهما السلام1- حدّثنی ابی رحمه الله عن سعدبن عبداللّه عن محمّدبن عیسی بن عبیدالیقطینی عن محمّد ابن سنان عن ابی سعید القماط عن ابن ابی یعفور عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: بینما رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی منزل فاطمه علیها السلام والحسین فی حجره اذبکی و خرّسا جدا ثمّ قال: یا فاطمه یا بنت محمّد انّ العلی الأ علی ترائی لی فی بیتک هذا فی ساعتی هذه

امام حسین علیه السلام را در دامن خود گذارده بود. ناگهان گریان شد و به سجده افتاد. و به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه، الآن خدای خود را به بهترین وجه و زیباترین هیئت [به ملاقات روحانی و صفات جمال و جلال [ملاقات نمودم. خداوند به من فرمود:

(1)ای محمّد! آیا حسین را دوست می داری؟ گفتم: آری، او نور چشم من و میوه دل من است. پس فرمود: ای محمّد! حسین مولود با برکتی است، برکات و صلوات و رحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و خشم و عذاب و خزی و عقوبت من بر کسانی که با او به نزاع و دشمنی و جنگ بر می خیزند. آگاه باش که او در دنیا و آخرت آقای شهدای اولین و آخرین است و پدر او افضل و بهتر از اوست. سلام مرا به او برسان و او را بشارت ده که او پرچم هدایت و منار اولیای من و حافظ و شاهد بر خلق من و خازن علم من و حجت من بر اهل آسمان و زمین و جن و انس خواهد

1- (1)(قال العلامه المجلسی فی بیان الحدیث انّ العلی الأعلی ای رسوله جبرئیل لویکون الترائی کنایه من الظهور العلی و حسن الصوره کنایه عن ظهور صفات کماله تعالی له و وضع الید کنایه عن افاضه الرحمه). فی احسن صوره و اهیأهیئه و قال لی: یا محمّد اتحبّ الحسین علیه السلام فقلت: نعم قرّه عینی و ریحانتی و ثمره فؤادی و جلده مابین عینی فقال لی: یامحمّد و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام بورک من مولود علیه برکاتی و صلواتی و رحمتی و رضوانی، و لعنتی و سخطی و عذابی و خزیی و نکالی علی من قتله و ناصبه و ناواه و نازعه اما انّه سیّد الشهداء من الأوّلین و الاخرین فی الدنیا و ذکرالحدیث (یاتی تمام الحدیث فی الباب الثانی و العشرین)

بود.»

(1)2- ابن قولویه در کامل الزیارات، با سند خود، از کعب نقل نموده که گوید: نخستین کسی که بر قاتل حسین بن علی علیهما السلام لعنت نمود ابراهیم خلیل علیه السلام بود. او به فرزندان خود نیز امر نمود و از آنان عهد و پیمان گرفت که براو لعنت کنند. سپس موسی بن عمران علیه السلام او را لعنت کرد و به امت خود نیز امر نمود تا او را لعنت کنند. سپس داود علیه السلام او را لعنت نمود و به بنی اسرائیل نیز امر کرد تا او را لعنت کنند.

و بعد از او عیسی علیه السلام او را فراوان لعنت نمود و به بنی اسرائیل فرمود قاتل حسین علیه السلام را لعنت کنید و اگر او را درک کردید از یاری او باز نایستید، هر کس که با او شهید شود مانند کسی است که با پیامبران شهید شده باشد و هرگز یاوران او به او پشت نخواهند نمود.

ص: 171

1- (1)2- و حدّثنی ابوالحسین محمّدبن عبداللّه بن علی الناقد قال حدّثنی ابوهرون العیسی عن ابی الأشهب جعفربن حنان عن خالد الربعی قال: حدّثنی من سمع کعبا یقول: اوّل من لعن قاتل الحسین بن علیّ علیهما السلام ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام لعنه و امرولده بذلک و اخذعلیهم العهد و المیثاق ثمّ لعنه موسی بن عمران و امرامّته بذلک ثمّ لعنه داود و امربنی اسرائیل ثمّ لعنه عیسی و اکثر ان قال: یا بنی اسرائیل العنوا قاتله و ان ادرکتم ایّامه فلا تجلسوا عنه فانّ الشهید معه کالشهید مع الأنبیاء مقبل غیر مدبر و کانّی انظر الی بقعته و مامن نبیّ الاّ و قد زار کربلا و وقف علیها و قال انّک لبقعه کثیره الخیر فیک یدفن القمرالأزهر. [کامل الزیارات ص 70]

(1) سپس فرمود: گو این که من به بقعه و محل قبر او نظر می نمایم و هیچ پیامبری نیست جز این که کربلای او را زیارت می نماید و می گوید: ای زمین کربلا، تو زمین پربرکتی هستی که در دل تو ماهی نورانی مانند حسین بن علی علیهما السلام دفن خواهد شد.

3- سپس ابن قولویه با سند خود از مشیخه نقل می کند که گویند: ملکی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او داد آن ملک مربوط به دریاها بود؛ چرا که ملکی از ملائکه فردوس وارد بر دریا شد و بال های خود را بر آن پهن نمود و سپس صیحه و فریادی زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس ماتم بپوشید که میوه دل رسول اللّه صلی الله علیه و آله را سر بریدند. سپس با بال های خود مقداری از خاک کربلا را برداشت و به آسمان ها برد و هر ملکی آن را بویید و نزد خود نگهداشت و بر قاتلین آن حضرت و پیروان آنان لعنت نمود.

1- (1)3- حدّثنی الحسین بن علی الزعفرانی بالریّ قال: حدّثنا محمّدبن عمرالنصیبی عن هشام بن سعد قال اخبرنی المشیخه انّ الملک الذی جاء الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بقتل الحسین و ابن علی علیهما السلام کان ملک البحار و ذلک انّ ملکا من ملائکه الفردوس نزل علی البحر فنشر اجنحته علیها ثمّ صاح صیحه و قال: یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فانّ فرخ رسول اللّه صلی الله علیه و آله مذبوح ثمّ حمل من تربته فی اجنحته الی السموات فلم یبق ملک فیها الاّشمّها و صار عنده لها اثرو لعن قتلته و اشیاعهم و اتباعهم.

(1)1 امام صادق علیه السلام می فرماید: «روزی امام حسین علیه السلام در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت با او بازی می نمود و می خندید. پس عایشه گفت: یا رسول اللّه! چقدر تو را این بچه خوش آمده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که او میوه دل و نور چشم من است. ای عایشه، آگاه باش که امت من او را خواهند کشت. پس هر کس به زیارت قبر او برود خداوند ثواب یک حج از حج های من را در نامه عمل او می نویسد.»

(2)عایشه گفت: زیارت او به اندازه یک حج شماست؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه دو حج از حج های من!» عایشه گفت: ثواب دو حج از حج های شما؟! رسول

1- (1)قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله : الحسین علیه السلام تقتله امتّه من بعده1- حدّثنی ابی رحمه الله و محمّدبن الحسن بن الولید عن سعدبن عبداللّه عن محمّدبن عیسی بن عبید عن صفوان بن یحیی و جعفربن عیسی بن عبیداللّه قالاحدّثنا ابوعبداللّه الحسین بن ابی غند رعمّن حدّثه عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: کان الحسین ابن علی علیه السلام ذات یوم فی حجر النبیّ صلی الله علیه و آله یلاعبه و یضاحکه فقالت عائشه: یا رسول اللّه ما اشدّ اعجابک بهذا الصبیّ؟ فقال لها: ویلک و کیف لا احبّه ولا اعجب به و هو ثمره فؤادی و قرّه عینی اما انّ امّتی ستقتله فمن زاره بعد و فاته کتب اللّه له حجّه من حجتی قالت: یا رسول اللّه حجّه من حججک؟

2- (2)قال: نعم حجّتین من حجّجی قالت: یا رسول اللّه حجّتین من حججک؟ قال: نعم واربعه قال: فلم تزل تزاده و یزید و یضّعف حتّی بلغ تسعین حجّه من حجج رسول اللّه صلی الله علیه و آله باعمارها.(کامل الزیارات ص 68)

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه چهار حج از حج های من!» تا اینکه پیاپی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن افزود تا به نود حج و نود عمره رسید.

(1)2 امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را از آغوش فاطمه علیها السلام گرفت و فرمود: «عزیزم! خدا لعنت کند کسانی که تو را می کشند و بدن تو را برهنه رها می کنند؛ و خداوند هلاک نماید کسانی را که علیه تو اجتماع می کنند. خداوند بین من و آنان حکم نماید.»

پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدرجان! چه می گویید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! من به یاد مصایب و ظلم و خیانتی افتادم که پس از من و تو به او می رسد. او در آن زمان یارانی خواهد داشت مانند ستارگان آسمان که به سوی شهادت روانه می شوند. گو این که من محل لشکر و اجتماع و سرزمین شهادت آنان را می بینم!»

(2)پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدر جان! محل شهادت آنان کجاست؟» رسول

1- (1)2- حدثنی محمّدبن عبداللّه بن حماد البصری عن عبداللّه بن عبدالرحمن الأصمّ عن مسمع بن عبدالملک عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: کان الحسین علیه السلام مع امّه تحمله فاخذه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال: لعن اللّه قاتلیک و لعن اللّه سالبیک و اهلک اللّه المتوازرین علیک و حکم اللّه بینی و بین من اعان علیک فقالت فاطمه: یا ابه ایّ شی ء تقول؟ قال: یا بنتاه ذکرت ما یصیبه بعدی و بعدک من الأذی و الظلم و الغدرو البغی و هو یومئذٍ فی عصبه کانّهم نجوم السماء یتهادون الی القتل و کأنّی انظر الی معسکرهم و الی موضع رحالهم و تربتهم .
2- (2)فقالت: یا ابه و این هذا الموضع الذی تصف؟ قال: موضع یقال له: کربلا و هی ذات کرب و بلاء علینا و علی الأمّه یخرج علیهم شرار امّتی و لو انّ احدهم یشفع له من فی السموات والأرضین ماشفّعوا فیهم و هم المخلّدون فی النار قالت: یا ابه فیقتل؟ قال صلی الله علیه و آله:

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمینی است که کربلا نامیده می شود. آن زمین برای ما و برای امت من زمین بلا و مصیبت است. بدترین امت من به جنگ فرزندم حسین خواهند آمد که اگر اهل آسمان ها و زمین از آنان شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد و آنان در آتش دوزخ مخلَّد و جاوید خواهند بود !»

(1)پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدرجان ! آیا حسین من کشته می شود؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آری، کشته می شود؛ به کیفیتی که احدی همانند او کشته نشده است همه آسمان ها و نقاط زمین و ملائکه و حیوانات وحشی و ماهیان دریاها براو گریه می کنند و اگر به آنان اجازه انتقام داده می شد جنبندای روی زمین باقی نمی ماند.»

سپس فرمود: «کسانی از دوستان ما به یاری او [و زیارت او] می آیند که ایمان آنان به خداوند از همه مردم قوی تر و حمایت آنان نسبت به ما بیش از دیگران است بلکه در روی زمین کسی جز آنان مورد توجه خداوند نیست.

آنان در میان تاریکی های ظلم و ستم، چراغ های هدایت مردم اند آنان شفیعان

1- (1)نعم یا بنتاه و ما قتل قتلته احد کان تبکیه السموات و الارضون و الملائکه و الوحش و الحیتان فی البحار و الجبال لویؤذن لها مابقی علی الأرض متنفّس و تأتیه قوم من محبیّنا لیس فی الارض اعلم باللّه و لا اقوم بحقّنامنهم و لیس علی ظهرالأرض احدٌ یلتفت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور و هم الشفعاء واردون حوضی غدا اعرفهم اذاوردوا علیّ بسیماهم و اهل کلّ دین یطلبون ائمتّهم و هم یطلبوننا و لا یطلبون غیرنا و هم قوّام الارض بهم ینزل الغیث وذکرالحدیث بطوله (هذا الحدیث بتمامه و طوله ذکره فرات بن ابراهیم فی تفسیره باسناده).

روز قیامت اند که من آنان را کنار حوض کوثر از سیمای صورتشان می شناسم، پیروان هر دینی در جستجوی رهبران خود هستند و آنان در جستجوی ما هستند و به طرف غیرما نمی روند، آنان استوانه های هدایت می باشند که خداوند رحمت خود را به واسطه آنان نازل می فرماید...»

3(1) مرحوم ابن قولویه از امام باقر علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست داشته باشد که همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در بهشت عدن کنار درختی که خداوند به دست خود غرس نموده ملازم شود باید ولایت و امامت علی و اوصیای بعد از او را پذیرفته و مقام آنان را دریافته و تسلیم آنها باشد.»

سپس فرمود: «همانا آنان هادیان پسندیده خدا هستند و خداوند علم و دانش و فهم من را به آنان داده است. آنان عترت من هستند، گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. من از امت خود که منکر فضل و حق آنانند و به دشمنی با آنان بر می خیزند [و آنان را به شهادت می رسانند] و حرمت من را در باره آنان

1- (1)3- حدّثنی محمّدبن الحسین بن الولید عن محمّدبن الحسن الصفّار عن محمّدبن عیسی بن عبیدعن ابی عبداللّه زکریّا المؤمن عن ایّوب بن عبدالرحمن و زیدبن الحسن ابی الحسن و عبادجمعیا عن سعد الأسکاف قال: قال ابوجعفر علیه السلام : قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من سرّه ان یحیی محیای و یموت مماتی و یدخل جنّه عدن فیلزم قضیبا غرسه ربّی بیده فلیتولّ علیّا و الأوصیاء من بعده و لیسلّم لفضلهم فانّهم الهداه اعطاهم اللّه فهمی و علمی و هم عترتی من لحمی و دمی الی اللّه اشکوعدوّهم من امّتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی و اللّه لیقتلنّ ابنی لا انا لهم اللّه شفاعتی.

رعایت نمی کنند به خدا شکایت می کنم. به خدا سوگند، این امت فرزند من حسین را خواهند کشت، خداوند آنها را از شفاعت من محروم نماید!»

(1)4 از امام باقر علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امام حسین را می دید به امیرالمؤمنین می فرمود: «او را نگهدار» و سپس او رامی گرفت و بر روی او می افتاد و او را می بوسید و گریه می کرد. پس [یک بار [امام حسین علیه السلام به جدّ خود گفت: برای چه گریه می کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عزیزم! جای شمشیرها را از بدن تو می بوسم. امام حسین علیه السلام گفت:

آیا من کشته می شوم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، به خدا سوگند، تو و برادرت حسن و پدرت علی کشته خواهید شد! امام حسین گفت: آیا قبرهای ما متفرق خواهد بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری. امام حسین علیه السلام گفت: چه کسانی از امت شما ما را زیارت خواهند نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز صدّیقین [و افراد خالص] ما را زیارت نخواهند نمود.»

1- (1)4- حدّثنی الحسن بن عبداللّه بن محمّدبن عیسی ابیه عن الحسن بن محبوب عن علی بن شجره عن سلام الجعفی عن عبداللّه بن محمّد الصنعانی عن ابی جعفر علیه السلام قال: کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله اذادخل الحسین علیه السلام جذبه الیه ثمّ یقول لأمیرالمؤمنین علیه السلام : امسکه ثمّ یقع علیه فیقبّله و یبکی یقول: یا ابه لم تبکی؟ فیقول: یا بنیّ اقبّل موضع السیوف منک قال: یا ابه واقتل؟ قال: ای واللّه و ابوک و اخوک و انت قال یا ابه فمصارعنا شتّی قال: نعم یابنّی قال فمن یزورنامن امتّک قال لایزورنی ولا یزوراباک و اخاک و انت الاّ الصدّیقون من امّتی.

پیش گویی امیرالمؤمنین از شهادت امام حسین علیه السلام

(1)1- ابن قولویه در کامل الزیارات از ابوعبداللّه جدلی نقل نموده که گوید: من بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، و دیدم امام حسین علیه السلام در کنار او نشسته است. و امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را بر شانه امام حسین علیه السلام زد و فرمود: «این فرزند مرا می کشند و کسی او را یاری نمی کند!» گفتم: ای امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، این برای حسین زندگی ناگواری است. فرمود: «آری، چنین خواهد شد!»

(2)2- از امام صادق علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «امیرالمؤمنین به فرزند خود امام حسین علیه السلام فرمود: «عزیزم! تو از قدیم اسوه و پیشوای [شهیدان] و مجاهدان بوده ای. امام حسین علیه السلام به پدر خود عرض کرد: فدای شما شوم! حال من چگونه

1- (1)قول امیرالمؤمنین علیه السلام فی قتل الحسین علیه السلام و قول الحسین له فی ذلک1- حدّثنی محمّدبن جعفرالرزّاز القرشی قال: حدّثنی خالی محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن علی بن النعمان عن عبدالرحمن بن سیابه عن ابی داود السّبعی عن ابی عبداللّه الجدلی قال: دخلت علی امیرالمؤمنین و الحسین علیهما السلام الی جنبه فضرب بیده علی کتف الحسین علیه السلام ثمّ قال: انّ هذا یقتل و لاینصره احدٌ قال: قلت: یا امیرالمؤمنین و اللّه ان تلک لحیاه سوء قال: انّ ذلک لکائن.
2- (2)2- و عن علیّ بن حماد عن عمروبن شمر عن جابرعن ابی عبداللّه قال: قال علیّ للحسین علیهما السلام : یا اباعبداللّه اسوه انت قدما فقال: جعلت فداک ما حالی؟ قال: علمت ما جهلوا و سینتفع عالم بما علم یا بنّی اسمع و ابصر من قبل ان یأتیک فوالذّی نفسی بیده لیسفکنّ بنوامیّه دمک ثمّ لایزیلونک عن دینک و لاینسونک ذکرربّک فقال الحسین: و الذی نفسی بیده حسبی اقررت بما انزل اللّه و اصدّق قول نبّی اللّه و لا اکذّب قول ابی.

است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چیزی می دانم که مردم نمی دانند و البته هر عالمی از علم خود بهره مند خواهد شد. عزیزم! پیش از آن که حوادثی برای تو رخ دهد، بشنو و آگاه باش که به خدا سوگند، بنی امیّه خون تو را خواهند ریخت اما دین تو را از تو نخواهند گرفت و از یاد خداوند تو را جدا نخواهند کرد!

(1)پس امام حسین علیه السلام به پدر خود عرض کرد: به خدا سوگند، همین برای من بس [که از خدا و دین خود جدا نمی شوم]. من به آنچه خداوند نازل نموده اقرار می کنم [و راضی هستم] و سخن جدم و پدرم را تصدیق می نمایم.»

3- ابن قولویه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت خطبه ای خواند و در [ضمن] خطبه خود فرمود: «آنچه می خواهید از من سؤال کنید. به خدا سوگند، آنچه از گذشته و آینده سؤال کنید به شما پاسخ خواهم داد.» پس سعدبن ابی وقاص [پدر عمرسعد، قاتل امام حسین علیه السلام] برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! به من خبر دهید که در سر و صورت من چند تار مو وجود دارد؟

1- (1)3- حدّثنی ابی رحمه اللّه عن سعدبن عبداللّه عن محمّدبن عبدالجبّار عن عبدالرحمن بن ابی نجران عن جعفربن محمّدبن حکیم بن عبد السمین یرفعه الی امیرالمؤمنین علیه السلام قال: کان امیرالمؤمنین علیه السلام یخطب الناس و هو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فواللّه ماتسئلونی عن شی ءٍ مضی و لا شی ء یکون الاّ نبّأتکم به قال: فقام الیه سعدبن ابی وقاص و قال: یا امیرالمؤمنین اخبرنی کم فی رأسی و لحیتی من شعره؟ فقال له: واللّه لقد سئلتنی عن مسئله حدّثنی خلیلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله انّک ستسألنی عنها و ما فی راسک و لحیتک من شعره الاّ و فی اصلها شیطان جالس و انّ فی بیتک لسخلاً یقتل الحسین ابنی و عمر یومئذٍ یدرج بین یدی ابیه.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که تو چنین سؤالی از من خواهی نمود. پس بدان که زیر هر مویی از سر و صورت تو شیطانی نهفته و تو در خانه خود فرزندی داری که فرزند من حسین را خواهد کشت.» عمر سعد در آن روز طفل کوچکی بود که تازه به راه افتاده بود و مقابل پدر خود راه می رفت.

پیشگویی امام حسین علیه السلام از شهادت خود

(1)1- مرحوم ابن قولویه، از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد و او از پدر خود امام حسین علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «سوگند به خدایی که جان حسین به دست اوست، سلطنت بنی امیّه تمام نخواهد شد تا این که من به دست آنها کشته شوم و چون مرا بکشند اختلاف بین آنها حاکم خواهد شد و بر هیچ کاری متحد نخواهند بود. همانا نخستین شهید این امت من و اهل بیت من خواهیم بود و تا یک نفر از بنی هاشم روی زمین زندگی می کند قیامت به پا نخواهد شد.»

1- (1)ما قاله الحسین علیه السلام من قتله بید بنی امیّه1- حدّثنی محمّدبن جعفر الرّزاز عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّدبن یحیی الخشعمی عن طلحه بن زیدعن ابی عبداللّه علیه السلام عن ابیه عن جدّه عن الحسین بن علی علیهما السلام قال: والذی نفس حسین بیده لاینتهی بنی امیّه ملکهم حتّی یقتلونی و هم قاتلی فلوقد قتلونی لم یصلّوا جمیعا ابدا و لم یأخذو اعطاءً فی سبیل اللّه جمیعا ابدا انّ اوّل قتیل هذه الامّه انا و اهل بیتی و الذی نفس حسین بیده لاتقوم الساعه و علی الارض هاشمی یطرق. (کامل الزیارات ص 74)

(1)2- از امام صادق علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام به طرف کربلا آمد و به بطن عقبه رسید، به اصحاب خود فرمود: من خود را نزدیک به شهادت می بینم! اصحاب آن حضرت گفتند: این خبر را از کجا به دست آوردی؟ امام علیه السلام فرمود: از چیزی که در خواب دیدم. گفتند: چه دیدید؟ فرمود: سگ هایی را دیدم که مرا می دریدند و خطرناک ترین آنها یک سگ ابقع [یعنی مختلف اللون] بود.»

(2)3- و از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «جدّم امام حسین علیه السلام [پیش از حرکت به عراق] از مکّه به برادر خود، محمّدبن علی، معروف به ابن الحنفیّه، نوشت: «بسم اللّه الرحمن الرحیم». از حسین بن علی به محمّد حنفیّه و همه بنی هاشم. اما بعد:

1- (1)2- حدّثنی جماعه مشایخی منهم علیّ بن الحسین و محمّدبن الحسن عن سعدعن احمدبن محمّد و محمّدبن الحسین و ابراهیم بن هاشم جمیعا عن الحسن بن علیّ بن فضال عن ابی جمیله المفضّل بن صالح عن شهاب بن عبدربّه عن ابی عبداللّه علیه السلام انّه قال: لمّا صعد الحسین بن علی علیه السلام عقبه البطن قال لاصحابه: ما ارانی الاّ مقتولا قالوا: و ماذاک یا اباعبداللّه؟ قال: رؤیا رأیتها فی المنام قالوا: و ما هی؟ قال: رأیت کلابا تنهشنی اشدّها علیّ کلب ابقع.
2- (2)3- و حدثنی ابی رحمه الله و جماعه مشایخی عن سعدبن عبداللّه عن علی بن اسمعیل بن عیسی و محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّدبن عمروبن سعید الزیات عن عبداللّه بن بکیر عن زراره عن ابیجعفر علیه السلام قال: کتب الحسین بن علی من مکه الی محمّدبن علیّ علیهما السلام: «بسم اللّه الرحمن الرحیم من الحسین بن علیّ الی محمّدبن علیّ و من قبله من بنی هاشم امّا بعد فانّ من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح و السلام.»

همانا هرکس به من ملحق شود شهید خواهد شد و هر کس از حمایت من خودداری کند پیروزی نخواهد داشت و السلام.»

(1)4- و باز از همان حضرت نقل نموده که فرمود: «امام حسین علیه السلام از کربلا به محمّدبن حنفیّه نوشت: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. از حسین بن علی علیه السلام به محمّد حنفیّه و کسانی از بنی هاشم که با او هستند. امابعد: بدانید که دنیا فانی و تمام شدنی است و آخرت باقی و پایدار است. و السلام.»

امام حسین علیه السلام سرور و آقای شهیدان است

(2)1- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «امام حسین علیه السلام را زیارت کنید و در حق او جفا ننمایید؛ همانا او سرور جوانان بهشت و آقای شهیدان است.»

ص: 182

1- (1)4- قال محمّدبن عمروحدّثنی کرام عبدالکریم بن عمروعن میسر بن عبدالعزیز عن ابی جعفر علیه السلام قال: کتب الحسین بن علیّ علیه السلام الی محمّدبن علیّ من کربلا «بسم اللّه الرحمن الرحیم من الحسین بن علی علیه السلام الی محمّدبن علیّ و من قبله من بنی هاشم امّا بعد: فکأنّ الدنیا لم تکن و کأنّ الاخره لم تزل والسلام.» ماروی من أنّ الحسین علیه السلام سیّدالشهداء(1)1- حدّثنی محمّدبن جعفرالرزاز عن محمّدبن الحسین عن محمّدبن اسمعیل عن جنان قال قال ابوعبداللّه علیه السلام زوروا الحسین علیه السلام ولا تجفوه فانّه سیّد شباب اهل الجنّه من الخلق و سیّد الشهداء.

(1)2- در همان کتاب از ابن عبداللّه نقل شده که گوید: در مدینه به امام صادق علیه السلام گفتم: قبور شهدا کجاست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «مگر افضل شهدا [یعنی شهدای کربلا] نزد شما نیستند؟» سپس فرمود: «سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست، اطراف قبر امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک غبار آلود و پریشان هستند که تا قیامت برای او گریه می کنند.»

(2)3- در همان کتاب از امّ سعید اخمسیه نقل شده که گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و فرستاده بودم برای زیارت قبور شهدای [احد] برایم الاغی کرایه کنند پس امام صادق علیه السلام فرمود: «برای چه به زیارت سیدالشهدا نمی روی؟» گفتم: سیدالشهدا کیست؟ فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام است.» گفتم: ثواب زیارت او چیست؟ فرمود: «حج و عمره مقبول و خیرات فراوان.» و سه مرتبه با دست خود

1- (1)2- حدثنی ابی رحمه الله عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن العباس بن معروف عن حمادبن عیسی عن ربعی بن عبداللّه قال: قلت لابی عبداللّه علیه السلام بالمدینه: این قبور الشهداء؟ فقال ألیس افضل الشهداء عندکم والذی نفسی بیده انّ حوله اربعه الاف ملک شعثا غبرا بیکونه الی یوم القیمه. (الکامل)
2- (2)3- حدّثنی ابوالعباس الرزاز عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطّاب عن ابی داود المسترق عن امّ سعید الأحمسیّه (بطن من انمان بن اراش غلب علیهم اسم ابیهم حمس فقیل لهم احمس فما فی کثیر من المعاجم بالخاالمعجمه تصحیف واضح) قالت: کنت عندابی عبداللّه علیه السلام و قد بعثت من یکتری لی حمارا الی قبور الشهداء فقال: ما یمنعک من زیاره سیّدالشهداء قالت: قلت: و من هو؟ قال الحسین علیه السلام قالت قلت و ما لمن زاره قال حجّه و عمره مبروره من الخیر کذا و کذا ثلث مرّات بیده.

اشاره نمود.

(1)مؤلّف گوید: متن قصه امّ سعید احمسیه با اختلاف مختصری در چند روایت آمده است که آن روایات ذیلاً نقل می شود و در بعضی از آنها آمده که امام صادق علیه السلام به امّ سعید فرمود: «سید الشهدا امام حسین علیه السلام است، برای چه شما که اهل عراق

ص: 184

1- (1)4- و عنه عن محمّدبن الحسین عن الحکم بن مسکین عن امّ سعید الأ حمسیّه قالت جئت الی ابی عبداللّه علیه السلام فدخلت علیه فجائت الجاریه فقالت: قدجئت بالدابّه فقال لی: یا امّ سعیدایّ شی ء هذه الدابّه این تبغین تذهبین قالت: قلت: ازور قبور الشهداء قال علیه السلام : أخّری ذلک الیوم ما اعجبکم یا اهل العراق تأتون الشهداء من سفر بعید و تترکون سیّد الشهداء لاتأتونه قالت: قلت له: من سیّد الشهداء؟ فقال: الحسین بن علیّ علیهما السلام قالت: قلت: انّی أمرأه فقال لابأس لمن کان مثلک ان یذهب الیه و یزوره قالت: ای شی ء لنا فی زیارته؟ قال: تعدل حجّه و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامها و خیرها کذا و کذاقالت: و بسط یده و ضمّها ضمّا ثلاث مرّات.5- حدّثنی ابی و علی بن الحسین و محمّدبن الحسن رحمهم اللّه عن سعدبن عبداللّه عن الحسن بن علیّ بن عبداللّه بن المغیره عن العباس بن عامر عن احمدبن رزق الغمشانی عن امّ سعید الأحمسیّه قالت: دخلت المدینه فاکتریت حمارا علی ان اطوف علی قبور الشهداء فقلت: لابدّأبدءبابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله فادخل علیه فابطأت علی المکاری قلیلاً فهتف بی فقال لی: ابوعبداللّه علیه السلام ما هذا یا امّ سعید؟ قلت له: جعلت فداک تکاریت حمارا لادور علی قبور الشهداء قال أفلا اخبرک بسیّد الشهداء قلت: بلی قال: الحسین بن علیّ علیهما السلام قلت: و انّه سیّدالشهداء؟ قال: نعم قلت: فمالمن زاره؟ قال: حجّه و عمره و من الخیر کذا و کذا.

هستید از زیارت او غافل می شوید؟ !»

(1) و فرمود: «هرکس از روی علاقه و با معرفت به مقام امام حسین علیه السلام به زیارت آن حضرت برود پاداش او معادل حج و عمره و دوماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام و برکات و خیرات فراوانی است.»

در همان کتاب از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هیچ شهیدی در عالم نیست جز آن که دوست دارد با حسین بن علی می بود تا با او به بهشت برود.»

امتناع از بیعت با یزید و شروع قیام امام حسین علیه السلام

(2)چون معاویه در نیمه ماه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت و یزید را

1- (1)6- حدّثنی محمّدبن جعفرالرزّاز عن خاله محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّدبن اسمعیل عمّن حدّثه عن علیّ بن ابی حمزه عن الحسین بن ابی العلاء و ابی المعزا و عاصم بن حمید الحنّاط جماعتهم عن ابی بصیر عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: ما من شهید الاّ و یحبّ ان یکون مع الحسین علیه السلام ، حتّی یدخلون الجنّه معه. امتناع الحسین علیه السلام عن بیعه یزید لعنه اللّه لمّا مات معاویه و ذلک فی النصف من رجب سنه ستّین من الهجره و تخلّف بعده ولده یزید کتب یزید الی ابن عمّه الولید بن عتبه بن ابی سفیان و کان والیا علی المدینه یأمره بأخذ البیعه علی اهلها و خاصّه علی الحسین علیه السلام و لا یرخّص له فی التأخّر عن ذلک و یقول: إن أبی علیک فاضرب عنقه و ابعث إلیَّ برأسه فأحضر الولید مروان بن الحکم و استشاره فی أمر الحسین علیه السلام فقال إنّه لایقبل ولو کنت مکانک لضربت عنقه.

2- (2)فقال الولید: لیتنی لم أک شیئا مذکورا ثمّ بعث الی الحسین علیه السلام فی اللیل فاستدعاه فعرف الحسین الذی اراد فدعا بجماعه من اهل بیته و موالیه و کانوا ثلاثین رجلاً فأمرهم بحمل السلاح و قال لهم: انّ الولید قد استدعانی فی هذا الوقت و لست آمن ان یکلّفنی فیه امرا الاّ اجیبه و هو غیر مأمون فکونوا معی فاذا دخلت الیه فاجلسوا علی الباب فان سمعتم صوتی قد علا فادخلوا علیه لتمنعوه عنّی.

جانشین خود نمود. یزید به پسر عم خود، ولیدبن عقبه بن ابی سفیان، والی مدینه، دستود داد که از اهل مدینه، به ویژه حسین بن علی علیهما السلام برای او بیعت بگیرد و او را مهلت ندهد تا این که یا بیعت کند و یا گردن او را بزند و برای یزید بفرستد.

ولید شبانه مروان بن حکم را احضار کرد و با او در باره حسین علیه السلام مشورت نمود. مروان گفت: او با یزید بیعت نخواهد نمود و اگر من به جای تو می بودم گردن او را می زدم و سر او را برای یزید می فرستادم.

(1)ولید گفت: ای کاش به دنیا نیامده بودم و با چنین صحنه ای مواجه نمی شدم. سپس امام علیه السلام را فرا خواند. آن حضرت دانست که او را برای بیعت با یزید طلبیده است. به همین جهت سی نفر از اهل بیت و دوستان خود را، در حالی که با شمشیر مسلح بودند، همراه خویش برد و به آنان فرمود: «مرا در چنین وقتی فرا خوانده اند و من ایمن نیستم. اگر از من چیزی مطالبه کنند و من اجابت نکنم آنها مرا برآن اجبار نمایند، شما [آماده باشید و] پشت دربایستید و اگر صدای من بلند شد داخل شوید و آنان را از من دور کنید.»

ص: 186

1- (1)فصار الحسین علیه السلام الی الولید فوجد عنده مروان بن الحکم فنعی الیه الولید موت معاویه فاسترجع الحسین علیه السلام ثمّ قرأ الولید علیه کتاب یزید و ما أمره فیه من اخذ البیعه منه لیزید فقال الحسین علیه السلام انُی اراک لا تقنع ببیعتی سرّا حتّی أبایعه جهرا فیعرف ذلک الناس؟

(1)سپس امام علیه السلام بر ولید وارد شد و دید که مروان حکم نیز نزد او نشسته است. ولید خبر مرگ معاویه را به امام علیه السلام ابلاغ نمود و آن حضرت فرمود: «انّاللّه و انّاالیه راجعون». سپس نامه یزید را بر حضرت قرائت نمود که در آن دستور داده شده بود که از امام علیه السلام بیعت گرفته شود.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من فکر نمی کنم که تو به بیعت من در این جلسه قانع شوی، بلکه بیعت من باید در مقابل چشم مردم صورت گیرد.»

ولید گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «پس باید درنگ کنی تا صبح شود و به خواسته خود برسی!» ولید از این پاسخ قانع شد و امام علیه السلام را مرخص نمود. لکن مروان او را ملامت کرد و گفت: به خدا سوگند، پس از این نخواهی توانست از او بیعت بگیری جز این که کشتار فراوانی انجام شود. اینک وقت را غنیمت شمار و اجازه خارج شدن به او مده تا این که یا بیعت کند و یا گردن او زده شود.

(2)پس امام علیه السلام بر آشفت و به مروان فرمود: «وای برتو، ای پسر زرقا! آیا تو امر

1- (1)فقال له الولید: اجل فقال الحسین علیه السلام تصبح وتری رأیک فی ذلک فقال له الولید انصرف علی اسم اللّه حتّی تأتینا مع جماعه الناس فقال له مروان و اللّه لئن فارقک الحسین الساعه و لم یبایع لا قدرت منه علی مثلها ابدا حتّی تکثر القتلی بینکم و بینه و لکن احبس الرجل فلا یخرج من عندک حتّی یبایع او تضرب عنقه!

2- (2)فوثب الحسین علیه السلام عند ذلک ثمّ قال: ویلی علیک یابن الزرقاء أنت تأمر بضرب عنقی کذبت و اللّه و لؤمت؛ ثمّ اقبل علی الولید فقال ایّها الأمیر إنّا اهل بیت النبوّه و معدن الرساله و مختلف الملائکه بنا فتح اللّه و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمه معلن بالفسق و مثلی لایبایع مثله و لکن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أینّا أحقّ بالخلافه و البیعه ثمّ خرج و معه موالیه و هو یتهادی بینهم و یتمثّل بقول یزید بن المفرغ الشاعر المشهور:

می کنی که گردن مرا بزنند؟ به خدا سوگند، تو مرد دروغگو و پستی هستی.» سپس رو به ولید نمود و فرمود: «ما خانواده نبوّت و معدن رسالت هستیم، ملائکه در خانه های ما رفت و آمد می کند و خداوند به واسطه ما همه چیز را آفریده و به واسطه ما عالم را به پایان می برد؛ حال آن که یزید مردی فاسق، شراب خوار و قاتل مردم بی گناه است و آشکارا معصیت خدا را می کند و کسی چون من [که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله هستم] با او بیعت نخواهد نمود.

لکن چون فردا فرا رسد خواهیم دید کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتر هستیم؟»

سپس امام علیه السلام همراه دوستان خود از منزل ولید خارج شد و به اشعار ابن مفرغ تمثّل جست و به خانه خود رفت.

(1)چون امام علیه السلام خارج شد مروان، ولید را نکوهش نمود و گفت: تو حرف مرا نشنیدی و او را رها کردی. ولید گفت: وای برتو، آیا می خواستی دین و دنیای مرا به

1- (1)لا ذعرت السوام فی فلق الصب ح مغیرا ولا دعیت یزیدا یوم اعطی مخافه الموت ضیما و المنایا یرصدننی ان احیدا حتی أتی منزله، فقال مروان للولید: عصیتنی فقال: و یحک انّک أشرت علیّ بذهاب دینی و دینای و اللّه ما احبّ أن املک الدنیا بأسرها و انّی قتلت حسینا و اللّه ما أظنّ احدا یلقی اللّه بدم الحسین إلاّ و هو خفیف المیزان لاینظر اللّه الیه یوم القیامه و لایزکیّه. (المجالس، ص 40، البحار ج 44/324).

باد بدهی؟ به خدا سوگند، من حاضرنیستم همه دنیا را به من بدهند و قاتل حسین علیه السلام باشم. به خدا سوگند، گمان نمی کنم کسی خدا را با خون حسین ملاقات کند جز این که در قیامت خفیف المیزان و تهی دست می باشد و خداوند نظر رحمت به او نخواهد نمود و هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت [و جایگاه او آتش خواهد بود].

سخنان محمّدحنفیه هنگام خروج امام حسین علیه السلام از مدینه

(1)علاّمه مجلسی در بحار و سیدمحسن امین در مجالس السنیه می گویند: هنگامی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه خارج شود، نیمه شب با قبر [جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و] مادر خود فاطمه و برادر خود امام حسن علیه السلام وداع نمود و صبحگاه به منزل خود بازگشت. پس محمّد حنفیه نزد او آمد و گفت،

ای برادر! تو محبوب ترین و عزیزترین شخص نزد من هستی و از همه مردم سزاوارتری که از شما خیرخواهی کنم؛ چرا که وجود من آمیخته به تو و تو به منزله روح و چشم من هستی، بلکه تو بزرگ اهل بیت من می باشی و اطاعت تو بر من واجب است. خداوند تو را بر من شرافت داده و از سادات اهل بهشت قرار داده است.

1- (1)کلام محمّدبن الحنفیّه حین عزم الحسین علیه السلام علی الخروج من المدینه لمّا تهیّأ الحسین علیه السلام للخروج من المدینه مضی فی جوب اللیل الی قبر أمّه فودّعها ثمّ مضی الی قبر أخیه الحسن ففعل کذلک ثمّ رجع الی منزله وقت الصبح فأقبل الیه اخوه محمّدبن الحنفیّه فقال:

(1)من صلاح تو را در این می دانم که تا می توانی برای نجات از بیعت با یزید از این شهرها دور شوی و از دور نمایندگان خود را نزد مردم بفرستی؛ اگر با تو بیعت کردند خدا را بر آن ستایش کنی و اگر با دیگران بیعت نمودند از عقل و دین و مروّت تو نزد خدا چیزی کاسته نخواهد شد.

من هراس دارم که اگر در یکی از این شهرها [ی نزدیک] اختلافی بین مردم رخ دهد شما هدف بلا و طعمه شمشیر قرارگیری و در آن صورت بهترین مردم از جهت شخصیت و نسب گرفتار سخت ترین مصایب گردد!

(2)پس امام علیه السلام به برادر خود فرمود: «ای برادر! کجا بروم؟» محمّد حنفیه گفت:

1- (1)یا اخی انت احبّ الخلق إلیّ و أعزّهم علیّ و لست أدخّر النصیحه لأحد من الخلق و لیس احد أحقّ بها منک لأنّک مزاج مائی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهل بیتی و من وجبت طاعته فی عنقی لأنّ اللّه قد شرّفک علیّ وجعلک من سادات اهل الجنّه تنحّ ببیعتک عن یزید و عن الامصار ما استطعت ثمّ ابعث رسلک الی الناس فان تابعک الناس و بایعوا لک حمدت اللّه علی ذلک و ان اجتمع الناس علی غیرک لم ینقص اللّه بذلک دینک و لا عقلک و لا تذهب به مروءتک و لافضلک إنّی اخاف علیک ان تدخل مصرا من هذه الأمصار فیختلف الناس بینهم فتکون لأوّل الاسنّه غرضا فاذا خیر هذه الأمّه کلّها نفسا و أبا و أمّا أضیعها دما و أذلّها أهلاً فقال له الحسین علیه السلام : فأین أذهب یا أخی قال: تخرج الی مکّه فان اطمأنّت بک الدار بها فذاک و إن تکن الاخری خرجت الی بلاد الیمن فانّهم أنصار جدّک و أبیک و هم أرأف الناس و أرقّهم قلوبا و أوسع الناس بلادا فان اطمأنّت بک الدار و إلاّ لحقت بالرمال و شعوب الجبال و جزت من بلد الی بلد حتّی تنظر ما یؤول الیه أمر الناس و یحکم اللّه بیننا و بین القوم الفاسقین.
2- (2)فقال الحسین علیه السلام : یا أخی و اللّه لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزیدبن معاویه فقطع محمّدبن الحنفیّه علیه الکلام و بکی فبکی الحسین علیه السلام معه ساعه ثمّ قال یا اخی جزاک اللّه خیرا فقد نصحت و أشرت بالصواب و أنا عازم علی الخروج الی مکّه و قد تهیّأت لذلک أنا و اخوتی و بنو اخی و شیعتی أمرهم أمری و رأیهم رأیی و أمّا انت یا اخی فلا علیک ان تقیم بالمدینه فتکون لی عینا علیهم لا تخفی عنّی شیئا

من أمورهم ثمّ دعا الحسين عليه السلام بدواه و بياض و كتب هذه الوصيّه لأخيه محمّدبن الحنفيّه:

صلاح این است که به مکّه بروی؛ اگر مشکلی نبود آن جا بمانی وگرنه به شهرهای یمن بروی که اهل آن جا دوستان و یاوران جدّ و پدر تو هستند و رأفت و مهربانی آنان نسبت به شما بیش از دیگران است و اگر آن جا نیز جای ماندن نبود، در میان کوه ها و شهرها و بیابان ها در حرکت باشی تا ببینی وضع مردم چه خواهد شد و خداوند بین ما و ستمگران چه حکمی خواهد نمود.

پس امام علیه السلام در پاسخ برادر خود فرمود: «به خدا سوگند، اگر برای من در دنیا هیچ جای امن و پناهگاهی نباشد هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم نمود.»

پس محمّد حنفیه سخن خود را قطع نمود و گریان شد. امام نیز ساعتی گریه نمود و فرمود: «خدا به تو جزای خیر بدهد، تو خیرخواهی و راهنمایی صحیح خود را کردی و من آماده شده ام که با برادران و برادر زاده ها و آن گروه از شیعیان که با ما همفکر هستند به سوی مکّه حرکت کنیم. و اما تو را اجازه می دهم که در مدینه بمانی و از حوادثی که رخ می دهد آگاهم سازی.»

سپس امام علیه السلام کاغذ و قلم طلب نمو و وصیّت نامه خود را نوشت و به دست

برادر خود محمّد حنفیه داد.

وصیّت نامه امام حسین علیه السلام و اهداف حرکت و قیام آن حضرت

(1)«بسم اللّه الرحمن الرّحیم» این چیزی است که حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به برادر خود محمّد، معروف به ابن الحنفیه، سفارش می نماید: همانان حسین علیه السلام گواهی می دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست، و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست که به حق از طرف خداوند برای پیامبری برگزیده شده است، و بهشت و دوزخ حق است، و شکی نیست که قیامت برپا خواهد شد و خداوند مردم را برای حساب از قبرها خارج خواهد نمود.

همانا خروج من از مدینه از روی سرکشی و طغیان و خوشگذرانی و برای

ص: 192

1- (1)ما اوصاه علیه السلام لمحمّدبن الحنفیّه عند خروجه من المدینه بسم اللّه الّرحمن الّرحیم هذا ما أوصی به الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهما السلام الی اخیه محمّد المعروف بابن الحنفیّه: انّ الحسین علیه السلام یشهد أن لا إله إلاّاللّه وحده لاشریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله جاء بالحقّ من عند الحقّ و انّ الجنّه والنار حقّ و انّ الساعه آتیه لاریب فیها و انّ اللّه یبعث من فی القبور وأنّی لم اخرج أشرا و لابطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انّما خرجت لطلب الأصلاح فی أمّه جدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله اُریدان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدّی صلی الله علیه و آله و ابی علیّ علیه السلام فمن قبلنی بقبول الحقّ فاللّه اولی بالحقّ و من ردّ علیّ هذا، اصبر حتّی یقضی اللّه بینی و بین القوم بالحقّ و هو خیرالحاکمین. و هذه وصیّتی یا اخی الیک و ما توفیقی إلاّ باللّه علیه توکّلت و الیه انیب.

فساد و ظلم نیست. من تنها برای اصلاح امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره و روش جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را انجام دهم. پس هرکس مرا در این مسیر بپذیرد [و از من پیروی کند] در حقیقت از خدای خود پیروی نموده است و هرکس حرکت من راصحیح نداند و از من پیروی نکند، من صبر می کنم تا خداوند بین من و این مردم حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. این وصیّت من است به تو، ای برادر! توفیق خود را تنها از خدا می طلبم و به او انابه و توکل می نمایم.»

(1)سپس آن را مهر نمود وپیچید و به برادر خود سپرد و با او وداع نمود و نیمه شب به طرف مکّه حرکت کرد؛ در حالی که این آیه را قرائت می نمود: «فخرج منها خائفا...»و چون اهل بیت او از آن حضرت خواستند که مانند ابن زبیر از راه اصلی حرکت نکند تا دشمن به اوبرخورد ننماید! فرمود: «به خدا سوگند، جز از راه اصلی حرکت نخواهم نمود تا هرچه خواهد انجام شود.»

ص: 193

1- (1)ثمّ طوی الحسین علیه السلام الکتاب و ختمه بخاتمه و دفعه الی اخیه محمّدبن الحنفیه ثمّ ودّعه و خرج فی جوف اللیل و هو یقرأ: «فخرج منها خائفا یترقّب قال ربّ نجنی من القوم الظالمین». و لزم الطریق الاعظم فقال له اهل بیته لو تنکّبت الطریق (أی سرت علی غیر الجادّه العظمی) کما فعل ابن الزبیر کیلا یلحقک الطلب فقال لاواللّه لا أفارق الطریق الأعظم حتّی یقضی اللّه ما هو قاض. (المجالس ص 41، البحار ج 44/329).

ورود امام علیه السلام به مکّه و سخنان ابن زبیر و ابن عبّاس و ابن عمر

(1)مرحوم سیّد محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: امام حسین علیه السلام در روز سوم ماه شعبان سال شصت هجری، در حالی که این آیه را تلاوت می نمود وارد مکّه شد: «و لمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل». پس عبداللّه زبیر و عبداللّه عبّاس خدمت آن حضرت رسیدند و از او خواستند که به طرف کوفه و عراق نرود.

امام علیه السلام به آنان فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستوری داده و من دستور او را انجام خواهم داد.» پس ابن عبّاس در حالی که «واحسیناه» می گفت برگشت سپس عبداللّه عمر خدمت آن حضرت رسید و از او خواست که با یزید صلح کند و از جنگ و قتال با او پرهیز نماید امام علیه السلام به او فرمود: «مگر نمی دانی که از پستی دنیا و بی اعتباری آن این بود که سربریده یحیی پیغمبر علیه السلام را برای بغیّ و زناکار بنی اسرائیل [و پادشاه زمان او] هدیه بردند؟!

(2)آیا نمی دانی که بنی اسرائیل بین طلوع فجر و طلوع خورشید هفتار نفر از

1- (1)وصول الحسین علیه السلام الی مکّه و ما قال له ابن عباس و ابن ذبیر و ابن عمر لمّا وصل الحسین علیه السلام الی مکّه و ذلک لثلاث مضین من شعبان سنه ستیّن من الهجره دخلها و هو یقرأ: «و لمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل» و جاءه عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن الزبیر فأشارا علیه بالامساک فقال لهما انّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله امرنی بأمر و أنا ماض فیه فخرج ابن عباس و هو یقول: و احسیناه ثمّ جاءه عبداللّه بن عمر فأشار علیه بصلح اهل الضلال و حذّره من القتل و القتال فقال له: یا أبا عبدالرحمن أما علمت انّ من هوان الدنیا علی اللّه انّ رأس یحیی بن زکریّا أهدی الی بغّی من بغایا بنی اسرائیل أما تعلم أنّ بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس سبعین نبیّا ثمّ یجلسون فی اسواقهم یبیعون و یشترون کأن لم یصنعوا شیئا فلم یعجّل اللّه علیهم بل اخذهم اخذ عزیز ذی انتقام؟ (2)اتّق اللّه یا أباعبدالرحمن ولاتدعنّ نصرتی. (البحار، ج 44/364)

پیامبران را کشتند و سپس در بازارهای خود مشغول خرید و فروش شدند، گو این که کاری نکرده اند؟! و خداوند در عذاب آنان تعجیل نکرد تا در وقت خود آنان را مؤاخذه نمود؟ پس ای عبداللّه عمر، از خدا بترس و از یاری من کوتاهی مکن!»

(1)صاحب کتاب مجالس السنیه می گوید: هنگامی که کوفیان آگاه شدند که امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع نموده و به مکّه رفته است، عدّه ای از آنان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع نمودند و نامه هایی به آن حضرت نوشتند و او را دعوت نموده و وعده نصرت و یاری به او دادند و نامه های آنان زیاد شد تا این که در مدت کوتاهی به دوازده هزار نامه رسید.

در بعضی از آنها نوشته شده بود: مردم منتظر قدوم شما هستند و جز رهبری شما را نمی پذیرند پس هرچه زودتر به طرف کوفه بشتابید!

1- (1)و بلغ اهل الکوفه امتناع الحسین علیه السلام من بیعه یزید و خروجه الی مکّه فاجتمعوا فی منزل سلیمان بن صرد الخزاعی و کتبوا الیه بالقدوم علیهم و وعدوه النصره و تواترت علیه کتبهم حتّی اجتمع عنده فی نوب متفرّقه اثناعشر الف کتاب و فی بعضها: إنّ الناس ینتظرونک لا رأی لهم غیرک فالعجل العجل ثمّ العجل العجل. (البحارج 44/332) و فی بعضها قد اخضرّ الجنان و أینعت الثمار و اعشبت الأرض و أورقت الأشجار فاذاشئت فأقبل علی جندٍلک مجنّده.

(1)و در بعضی دیگر آمده بود: باغستان های ما سبز و زمین های ما خرّم و درختان ما پر از میوه است اگر اراده فرمایید لشکریان ما نیز آماده خدمت است. و در بعضی دیگر آمده بود: ما با یکصد هزار شمشیر آماده حمایت از شما هستیم.

با این وجود امام علیه السلام در آن روزها پاسخی به آنان نداد. سپس پسرعمّ خود، مسلم بن عقیل را به سوی آنان فرستاد. و مسلم نیز به آن حضرت نوشت که هیجده هزار نفر بیعت نمودند و حرکت شما به طرف کوفه لازم است.

در روایتی آمده است که چهل هزار نفر از کوفیان با مسلم بیعت کردند و گفتند: ما آماده هستیم که هرچه امام علیه السلام دستور دهد همان را انجام دهیم و با هر کس بخواهد بجنگیم.

(2)امام علیه السلام بقیّه ماه شعبان و ماه رمضان و شوّال و ذیقعده و هفت روز از ماه

1- (1)و فی روایه انّهم کتبوا الیه: إنّا معک مائه الف سیف. و هو مع ذلک یتأنّی و لایجیبهم ثمّ اجابهم بالقبول و أرسل الیهم ابن عمّه مسلم بن عقیل رضوان اللّه علیه فکتب الیه مسلم یخبره ببیعه ثمانیه عشر الفا و یأمره بالقدوم و فی روایه انّه بایعه منهم اربعون الفا علی ان یحاربوا من حارب و یسالموا من سالم. فأقام الحسین علیه السلام بمکّه باقی شعبان و شهر رمضان و شوّالاً و ذالقعده و سبعه أیّام من ذی الحجّه و خرج فی الیوم الثامن و ذلک انّ یزید بن معاویه انفذ عمروبن سعید بن العاص فی عسکر عظیم و ولاّه أمر الموسم و أمرّه علی الحاج کلّهم وکان قد أوصاه بقبض الحسین علیه السلام سرّا و ان لم یتمکّن منه یقتله غیله ثمّ انّه دسّ مع الحاجّ فی تلک السنه ثلاثین رجلاً من شیاطین بنی أمیّه و امرهم بقتل الحسین علیه السلام علی ایّ حال اتّفق.
2- (2)فلمّا علم الحسین علیه السلام بذلک عزم علی التوجّه الی العراق فطاف بالبیت و سعی بین الصفا و المروه و احلّ من احرام الحجّ و جعلها عمره مفرده لأنّه لم یتمکّن من اتمام الحجّ مخافه أن یقبض علیه فخرج من مکّه یوم الترویه لثمان مضین من ذی الحجّه فکان الناس یخرجون الی منی و الحسین علیه السلام خارج الی العراق و لم یکن علم بقتل مسلم بن

عقيل رحمه الله لأنّه خرج من مكّه فى اليوم الذى قتل فيه مسلم بن عقيل بالكوفه. (البحار ج 44/334).

ذیحجه را در مکّه ماند و روز هشتم از مکّه خارج گردید و این بدان علت بود که یزید در آن سال عمروبن سعیدبن عاص را امیرالحاج نمود و با لشکری عظیم به مکّه فرستاد و به او دستور داد که امام حسین علیه السلام را به طور پنهانی بکشد و اگر ممکن نشد او را غافلگیر نماید و به قتل برساند. افزون بر آن، سی نفر از شیاطین بنی امیّه را نیز بین حجاج فرستاد و دستور داد به هر کیفیت ممکن امام علیه السلام را به قتل برسانند.

چون امام علیه السلام از دستور یزید آگاهی یافت آماده حرکت به عراق گشت و حج خود را تبدیل به عمره مفرده نمود و در روز هشتم ذی حجه که آن را روز «ترویه» می گویند از مکّه خارج گردید. در آن روز مردم برای اعمال حج خود به طرف منی حرکت می کردند و درهمان روز نیز مسلم بن عقیل در کوفه به دست عبیداللّه به شهادت رسیده بود و امام علیه السلام از آن مطلع نبود.

از آن سو، امام علیه السلام چنان که سیدبن طاووس در لهوف فرموده نامه ای به دوستان خود در بصره نوشت و آنان را برای حمایت و یاری خود دعوت فرمود و آنان نیز از عده زیادی از اهل بصره وعده نصرت گرفتند و به آن حضرت نوشتند که ما مردم را آماده یاری و نصرت شما نموده ایم. البته امام پیش از عزیمت آنان به شهادت رسید.

ص: 197

سخنان محمّدبن حنفیه با امام علیه السلام قبل از حرکت به عراق

(1)علاّمه مجلسی و علاّمه سیّد محسن امین در بحار و مجالس می گویند: چون امام حسین علیه السلام اراده نمود که از مکّه حرکت کند و به طرف عراق برود برادر او محمّدبن الحنفیه خدمت آن حضرت آمد و گفت: ای برادر! شما می دانید که کوفیان به پدر و برادرمان خیانت نمودند. من بیم دارم که سرنوشت شما نیز مانند آنان شود و اگر در مکّه و حرم الهی بمانید از همه عزیزتر و محفوظ تر خواهید بود.

امام علیه السلام فرمود: «من بیم آن دارم که یزید مرا به طور مرموز و غافلگیرانه در حرم خدا بکشد و حرمت حرم به واسطه من شکسته شود!»

محمّد حنفیه گفت: اگر چنین است به یمن و یانواحی دیگر بروید که در آن جا محفوظ بمانید و کسی به شما دست نیابد. امام علیه السلام فرمود: «در باره آنچه گفتی فکر خواهم نمود.» لکن چون شب از نیمه گذشت همراه اهل بیت خود به طرف عراق حرکت نمود.

(2)این هنگام محمّد حنفیه باز نزد او آمد و لگام شتری را که حضرت بر آن

1- (1)ما قاله ابن الحنفیّه للحسین علیه السلام حین خروجه الی العراق لمّا عزم الحسین علیه السلام علی الخروج من مکّه الی العراق جاءه محمّدبن الحنفیّه رضوان اللّه علیه فی اللیله التی أراد الحسین علیه السلام الخروج فی صبیحتها فقال له: یا أخی انّ اهل الکوفه قد عرفت غدرهم بأبیک و أخیک و قد خفت أن یکون حالک کحال من مضی فان رأیت أن تقیم فانّک أعزّ من فی الحرم و أمنعه، فقال: یا أخی قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویه فی الحرم فأکون الذی تستباح به حرمه هذالبیت!
2- (2)فقال له ابن الحنفیّه: فان خفت ذلک فسرالی أرض الیمن أو بعض نواحی البرّ، فانّک امنع الناس به ولا یقدر علیک احد فقال علیه السلام : أنظر فیما قلت فلمّا کان السحر ارتحل الحسین علیه السلام فبلغ ذلک ابن الحنفیّه فأتاه فأخذ بزمام ناقته و قد رکبها فقال: یا أخی ألم تعدنی النظر فیما سألتک؟ فقال علیه السلام : بلی قال: فما حداک علی الخروج عاجلاً؟ قال: أتانی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعد ما فارقتک فقال: «یا حسین اخرج فانّ اللّه شاءان یراک قتیلا» فقال محمّد بن الحنفیّه: انّا للّه و انّاالیه راجعون فما معنی حملک هؤلاء معک و انت تخرج علی مثل هذا

الحال؟ فقال: انّ اللّه قد شاء ان يراهنّ سبايا فسلّم عليه و مضى.(البحار، ج 44/364).

سوار بود گرفت و گفت: ای برادر! آیا به من وعده ندادی که در کار خود فکری بکنی؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، چنین است.» محمّد حنفیه گفت: پس چرا عازم حرکت شده ای؟ امام علیه السلام فرمود:

«پس از ملاقات تو جدم را در خواب دیدم، او به من فرمود: «حسینم !باید به عراق بروی، همانا خداوند خواسته است که تو را شهید ببیند.» پس محمّدبن حنفیه گفت: «انّاللّه و انّا الیه راجعون» سپس گفت: چرا زن و فرزندان خود را حرکت داده ای؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند خواسته است که اینها را نیز اسیر ببیند.» محمّد بن حنفیه [چون چنین دید] با برادر خود خداحافظی نمود و رفت.

خطبه امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود در هنگام خروج از مکّه

(1)چون امام علیه السلام اراده فرمود که از مکّه به طرف عراق حرکت کند یاران خود را

1- (1)خطبه الحسین علیه السلام لأصحابه لمّا خرج من مکّه الی العراق لمّا عزم الحسین علیه السلام علی الخروج من مکّه الی العراق قام خطیبا فی اصحابه فقال: الحمدلله و ماشاءاللّه و لا قوّه إلاّ باللّه و صلّی اللّه علی رسوله خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه. کأنّی بأوصالی تقطّعها عسلان (فی ابصارالعین: عسلان بضمّ العین و سکون السین جمع عاسل و هو المهتزّ المضطرب یقال للرمح و الذئب و المراد الثانی) الفلوات فیملأنّ منّی اکراشا جوفا و اجربه سغبا لامحیص عن یوم خطّ بالقلم رضااللّه رضانا اهل البیت نصبرعلی بلائه و یوفینا اجورالصابرین لن تشذّ عن رسول اللّه لحمته بل هی مجموعه له فی حظیره القدس تقرّبهم عینه و ینجزبهم وعده.

جمع نمود و خطبه ای خواند و فرمود: «الحمدللّه و ما شاءاللّه و لاقوّه الاّ باللّه و صلی اللّه علی رسوله...»

ترجمه: «ستایش مخصوص خداوند است و آنچه او بخواهد انجام می شود و قدرتی جز قدرت الهی نیست. درود خداوند بر پیامبر او (حضرت محمّد صلی الله علیه و آله).»

سپس فرمود: «مرگ برای فرزندان آدم مانند قلاده [گردن بند] است که بر گردن زن جوان آویخته می شود من همانند یعقوب که به فرزند خود یوسف اشتیاق داشت مشتاق ملاقات پدران خود می باشم.

(1)همانا مرگ [در راه خدا] برای من نیکوست گو این که می بینم گرگ های

1- (1)من کان باذلاً فینا مهجته و موطّنا علی لقاء اللّه نفسه فلیرحل معنا فانّنی راحل مصبحا ان شاءاللّه تعالی ثمّ ارتحل و لحقه عبداللّه بن جعفر بابنه عون و محمّد و کتب علی ایدیهما الیه کتابا یقول فیه: امّا بعد فانّی اسألک باللّه لمّا انصرفت حین تنظر فی کتابی فانّی مشفق علیک من الوجه الذی توجّهت له ان یکون فیه هلاکک و استئصال اهل بیتک و ان هلکت الیوم اطفی ء نور الارض فانّک علم المهتدین و رجاء المؤمنین فلا تعجل بالمسیر فانّی فی اثر کتابی و السلام.

بیابان باشتاب بدن مرا پاره می کنند و گرسنه خوردن گوشت من هستند. البته از مرگ چاره ای نیست و هرچه خشنودی خدا باشد خشنودی ما خانواده نیز هست. ما بر بلایی که خدا خواسته صابریم و او نیز پاداش صابرین را به ما خواهد داد.»

سپس فرمود: «پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه از او جدا نخواهد شد بلکه خداوند ما را در حظیره القدس [و جایگاه مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله در بهشت [با آن حضرت مجتمع خواهد نمود و چشم او را با ملاقات ما روشن و وعده خود را قطعی خواهد کرد.»

تا این که فرمود: «هرکس مایل است به لقاءاللّه برسد و خون خود را در راه ما بذل کند آماده شود. ما با خواست خداوند صبحگاه حرکت خواهیم نمود.» آن گاه به سوی عراق حرکت نمود پس عبداللّه جعفر، فرزندان خود، عون و محمّد را با نامه ای به آن حضرت رساند. در آن نامه نوشته شده بود:

شما را به خدا سوگند می دهم که چون نامه من به شما رسد از این سفر بازایستید؛ چرا که من بر جان شما و درماندگی اهل بیت شما هراس دارم و اگر شما که پرچم هدایت و امید نجات مؤمنین هستید کشته شوید نور خدا روی زمین خاموش می شود. پس شتاب مکنید! من منتظر پاسخ شمایم.

(1)از آن سو، عبداللّه جعفر نزد عمروبن سعید رفت و از او خواست که برای

1- (1)و صار عبداللّه الی عمروبن سعید فسأله ان یکتب للحسین علیه السلام أمانا و یمنّیه البرّ و الصله فکتب له و انفذه مع اخیه یحیی بن سعید فلحقه یحیی و عبداللّه ابن جعفر بعد نفوذ ابنیه و جهدا به فی الرجوع فقال علیه السلام : انّی رأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی المنام و أمرنی بما أنا ماض له فقالا له: فما تلک الرؤیا؟ فقال: ما حدّثت بها احدا حتّی ألقی ربّی عزّوجلّ، فلمّا أیس منه عبداللّه بن جعفر امر ابنیه عونا و محمّدا بلزومه و المسیر معه و الجهاد دونه و رجع هو الی مکّه. قال علیّ بن الحسین علیهما السلام : خرجنا مع ابی فما نزل منزلاً و لا ارتحل منه الاّ

ذكر يحيى بن زكريّا و قال يوما: من هوان الدنيا على اللّه انّ رأس يحيى بن زكريّا أهدى الى بغىّ من بغايا بنى اسرائيل (المجالس ص 58، البحار ج 44/366).

امام حسین علیه السلام نامه امان بنویسد و به او وعده احسان وصله داد. او نیز نامه امان را نوشت و به دست برادر خود، یحیی بن سعید داد. یحیی بن سعید و عبداللّه جعفر خود را به امام علیه السلام رساندند و با تمام کوشش و اصرار از او خواستند که از رفتن به عراق منصرف شود، امام علیه السلام به آنان فرمود:

«من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده ام و او مرا امر نموده که به عراق بروم.» گفتند: خواب شما چه بوده؟ امام علیه السلام فرمود: «برای کسی نخواهم گفت، تا خدای خود را ملاقات کنم.» و چون عبداللّه جعفر ناامید شد دو فرزند خود عون و محمّد را گفت که از او جدا نشوند و خود به مکّه بازگشت.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «چون با پدر خود به طرف عراق حرکت می کردیم او به هر منزلی می رسید و یا از آن کوچ می کرد یادی از حضرت یحیی بن زکریا می نمود و می فرمود: «از پستی و بی اعتباری دنیا این است که سر یحیی بن زکریا علیهما السلام را برای [پادشاه] زناکاری از بنی اسرائیل هدیه بردند.»

ص: 202

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه

[(1)]پس از آن که اهل کوفه نامه های فراوانی به امام علیه السلام نوشتند و بر دعوت خود اصرار ورزیدند امام علیه السلام به آنان پاسخ داد که من پسرعمّ خود، مسلم بن عقیل را که از اهل بیت و مورد اطمینان من است نزد شما می فرستم، اگر او خبر دهد که شما چنان که در نامه های خود نوشته اید در عمل نیز پابرجا هستید من به دیار شما خواهم آمد.

پس مسلم بن عقیل را همراه قیس بن مسّهر صیداوی و دو نفر دیگر به کوفه فرستاد و به مسلم فرمود که رعایت تقوا و تقیه را بنماید و چنانچه استقامت مردم و اجتماع آنان را بر حمایت از امام علیه السلام مشاهده کرد آن حضرت را مطلع سازد.

مسلم نخست به مدینه رفت و در مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گزارد و با

1- (1)ارسال الحسین علیه السلام مسلم بن عقیل الی الکوفه لمّا کتب اهل الکوفه الی الحسین علیه السلام بالقدوم علیهم و ألحّوا علیه أجابهم بأنّی باعث الیکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل و أنّه ان کتب الیه باجتماع رأیهم علی مثل ما کتبوا به قدم الیهم عن قریب و دعا بمسلم فأرسله مع قیس به مسهرالصیداوی و رجلین آخرین و أمره بالتقوی و کتمان امره و اللطف فان رأی الناس مجتمعین مستقیمین عجّل الیه بذلک. فأتی مسلم المدینه فصلّی فی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و ودّع من أحبّ من أهله و استأجر دلیلین فسارا به علی غیر الطریق فضلّ الدلیلان و أصابهما عطش شدید فماتا بعد ان اشاراله الی الطریق و انتهی مسلم الی الماء فی موضع یعرف بالمضیق و کتب الی الحسین علیه السلام :

دوستان و اهل خود خداحافظی نمود و دو نفر راهنما اجیر کرد و از غیر راه اصلی حرکت نمود. آن دو راه را گم کردند و پس از آن که مسلم را راهنمایی نمودند در اثرعطش شدید از دنیا رفتند، ولی مسلم خود را به آب رساند. و درنامه ای به امام علیه السلام اطلاع داد که راهنمایان وی هلاک شدند و خود نیز به سختی به آب رسیده و نجات یافته است. سپس از امام درخواست نمود که اگر صلاح می داند او را معاف فرماید و دیگری را به کوفه بفرستد.

(1)نامه مسلم چون به دست امام علیه السلام رسید، در پاسخ او فرمود: «به گمان من، علت نوشتن این نامه و درخواست استعفا جز ترس و جبن نبوده است.»

مسلم چون پاسخ امام علیه السلام را خواند گفت: نامه من از روی ترس نبوده است سپس وارد کوفه شد و در خانه مختار ساکن گردید و مردم پیاپی به دیدن او می آمدند و او نامه امام علیه السلام را برای آنان قرائت می نمود و آنها از شوق می گریستند، تا این که هیجده هزار نفر برای امام حسین علیه السلام با او بیعت نمودند و مسلم بیعت آنان را به امام علیه السلام اطلاع داد.

(2)وقتی این خبر به گوش والی کوفه، نعمان بن بشیرانصاری رسید او بالای

1- (1)امّا بعد فانّی اقبلت من المدینه مع دلیلین لی فجارا عن الطریق فضّلا و اشتّد علیهما العطش فلم یلبثا أن ماتا و أقبلنا حتّی انتهینا الی الماء فلم ننج إلاّ بحشاشه انفسنا و ذلک الماء بمکان یدعی المضیق من بطن الخبت و قد تطیّرت من توجّهی هذا فان رأیت أعفیتنی و بعثت غیری و السلام. فأجابه الحسین علیه السلام امّا بعد فقد خشیت ان لایکون حملک علی الکتابه إلیّ فی الاستعفاء إلاّ الجبن فامض لوجهک الذی وجّهتک فیه و السلام.

2- (2)فقال مسلم: امّا هذا (یعنی الجبن) فلست أتخوّفه علی نفسی ثمّ اقبل حتّی دخل الکوفه فنزل فی دار المختار و أقبل الناس یختلفون الیه فکلّما اجتمع منهم جماعه قرأ علیهم کتاب الحسین علیه السلام و هم یبکون

حتّى بايعه منهم ثمانيه عشر ألفا فكتب الى الحسين عليه السلام يخبره بذلک و يأمره بالقدوم

منبر مسجد کوفه رفت و خطبه ای خواند و مردم را از بیعت با مسلم و اختلاف برحذر داشت. در این هنگام یکی از دوستان بنی امیّه، به نام عبداللّه حضرمی، به او گفت: این برخورد تو ضعیفانه است. والی گفت: اگر من در طاعت خدا از ضعیفان باشم بهتر از آن است که در معصیت خدا از عزیزان باشم.

پس عبداللّه حضرمی و عماره بن عقیه و عمربن سعد برای یزید نامه ای نوشتند و خبر آمدن مسلم را به کوفه به او دادند و از او خواستند که والی کوفه را تغییر دهد.

(1)یزید چون این خبر را شنید مشاور پدر خود سرجون رومی، را طلب نمود و

ص: 205

1- (1)و بلغ ذلک النعمان بن بشیرالانصاری و کان والیا علی الکوفه فصعد المنبر و خطب الناس و حذّرهم فقال له عبداللّه بن مسلم الحضرمی حلیف بنی أمیه: انّه لایصلح ماتری ایّها الأمیر الاّ الغشم و انّ هذا الذی انت علیه رأی المستضعفین فقال: ان اکون من المستضعفین فی طاعه اللّه احبّ الیّ من ان اکون من الاعزّین فی معصیه اللّه فکتب عبداللّه بن مسلم هذا و عماره بن عقبه و عمربن سعد بن ابی وقّاص الی یزید یخبرونه بأمر مسلم و یشیرون علیه بعزل النعمان و تولیه غیره فدعا یزید سرجون الرومی مولی معاویه و کان مستولیا علی معاویه فی حیاته فاستشاره یزید فقال: لو نشر لک معویه ما کنت آخذا برأیه قال: بلی فاخرج عهد عبیداللّه بن زیاد علی الکوفه و قال: هذا رأی معاویه فدعا یزید مسلم بن عمرو الباهلی و ارسله الی عبیداللّه بن زیاد و کان والیا علی البصره فضّم الیه البصره و الکوفه و أمره ان یسیرالی الکوفه.

از او مشورت خواست سرجون رومی گفت: اگر من نوشته پدرت معاویه را به تو نشان دهم می پذیری؟ یزید گفت: آری. سرجون نوشته معاویه را در مورد ولایت عبیداللّه زیاد بر کوفه به او نشان داد و گفت: این رأی معاویه است.

پس یزید مسلم بن عمرو باهلی را نزد عبیداللّه که والی بصره بود فرستاد و ولایت کوفه را نیز به او واگذار نمود و عبیداللّه در همان ساعت آماده شد و فردای آن روز با فرستاده یزید مسلم بن عمرو باهلی و حصین بن تمیم صاحب شرطه و امیر جیش خود شبانه وارد کوفه شد.

چون مردم شنیده بودند که امام علیه السلام حرکت نموده و به کوفه خواهد آمد فکر کردند که عبیداللّه و همراهان او آنها هستند. از این رو، هر گروهی که با عبیداللّه و همراهانش مواجه می شد به آنان سلام می نمود و می گفت: خوش آمدی، ای فرزند رسول خدا! عبیداللّه از خوش آمد گفتن مردم خشمگین می شد و بعضی از همراهان او به مردم می گفتند: این عبیداللّه زیاد است، کنار بروید.

چون صبح شد ابن زیاد مردم را جمع نمود و خطبه ای خواند و به آنان وعدّه و وعید داد.

(1)هنگامی این خبر به مسلم بن عقیل رسید، از خانه مختار به خانه های دیگر

ص: 206

1- (1)فتجهّز عبیداللّه من وقته و سار الی الکوفه من الغد و معه مسلم بن عمرالباهلی رسول یزید و الحصین بن تمیم التمیمی صاحب شرطته و شریک بن الحارث الاعورالهمدانی و هو من الشیعه فتمارض شریک رجاء ان یتأخّر ابن زیاد فی السیر فیدخل الحسین الکوفه قبله فترکه ابن زیاد فی الطریق و تقدّم فدخل الکوفه لیلا و کان الناس قد بلغهم اقبال الحسین علیه السلام فظنّوا حین رأوا عبیداللّه انّه الحسین علیه السلام. فکلّما مرّ علی جماعه سلّموا علیه و قالوا: مرحبا بک یابن رسول اللّه قدمت خیر مقدم فرأی من تباشرهم بالحسین علیه السلام ما ساءه فقال بعض من معه لمّاکثروا: تأخّروا، هذا الأمیر عبیداللّه بن زیاد.

منتقل شد و دوستان او به طور مخفیانه با او ملاقات می نمودند.

سپس ابن زیاد، غلام خود، معقل را خواست و سه هزار درهم به او داد و گفت: مسلم و یاران او را پیدا کن و خود را از دوستان او معرفی نما و این پول را به او بده. معقل آمد و مسلم بن عوسجه را که در مسجد مشغول نماز بود ملاقات نمود و در حالی که به دروغ می گریست، گفت: من مردی از اهل شام هستم وخداوند نعمت محبت و ولایت این خاندان را به من داده است. سپس گفت: من سه هزار (1)درهم آورده ام که به نماینده فرزند رسول خدا بدهم. مسلم بن عوسجه سخن او را

ص: 207

1- (1)و اصبح ابن زیاد فنادی الصلاه جامعه فاجتمع الناس فخرج الیهم و خطبهم و وعد المحسن بالاحسان و توعّد المسی ء بأشدّ العقاب فبلغ ذلک مسلم بن عقیل فانتقل من دار المختار الی دار هانی بن عروه و جعلت اصحابه تختلف الیه علی تستّر و استخفاء. فدعا ابن زیاد مولی له اسمه معقل و اعطاه ثلاثه آلاف درهم و اوصاه ان یلتمس مسلم بن عقیل واصحابه و یظهر لهم انّه منهم و یدفع الیهم المال فجاء معقل الی مسلم بن عوسجه و هو یصلّی فی المسجد فقال له انا رجل من اهل الشام انعم اللّه علیّ بحبّ اهل هذا البیت و تباکی له و قال: معی ثلاثه آلاف درهم احبّ دفعها للذی یبایع لابن بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاغترّ مسلم بن عوسجه بذلک و ادخله علی مسلم بن عقیل بعد ان اخذ علیه المواثیق المغلّظه فجعل معقل یختلف الیهم و یخبر ابن زیاد بما یریده و بلغ الذین بایعوا مسلم بن عقیل خمسه و عشرین الف رجل فعزم علی الخروج فقال هانی لا تعجل. (البحار ج 44/334 و المجالس ص 48).

باور کرد و پس از آن که او را سوگند داد، نزد مسلم برد. از آن پس، معقل، پیاپی بر مسلم وارد می شد و خبرهای لازم را دریافت می کرد و به ابن زیاد می رساند تا این که بیست و پنج هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند و او اراده نمود که قیام کند لکن هانی از او می خواست که درنگ نماید.

برخورد ابن زیاد با هانی بن عروه

(1)وقتی ابن زیاد وارد کوفه شد و به مردم وعده و وعیدهایی داد، هانی بن عروه احساس خطر نمود و به بهانه مریضی از رفت و آمد نزد عبیداللّه خودداری کرد. ابن زیاد از حال او سؤال کرد، گفتند: او مریض است. ابن زیاد گفت: اگر می دانستم او مریض است از او عیادت می کردم. سپس عدّه ای را خواست و گفت: برای چه هانی نزد ما نمی آید؟ گفتند: ما نمی دانیم لکن شنیده ایم که او مریض است. ابن زیاد گفت:

ص: 208

1- (1)معامله ابن زیاد مع هانی بن عروه لمّا جاء ابن زیاد الی الکوفه و تهدّد الناس و توعدّهم خاف هانی علی نفسه من ابن زیاد فانقطع عنه و تمارض فسأل عنه ابن زیاد جلساءه فقیل انّه مریض فقال: لو علمت بمرضه لعدته و دعا بجماعه فقال لهم: ما یمنع هانی من اتیاننا قالوا: ما ندری وقد قیل انّه مریض قال: بلغنی انّه قد بری ء فالقوه و مروه ان لایدع ما علیه من حقّنا فاتوا الی هانی و اخبروه انّ ابن زیاد قد سأل عنه و اقسموا علیه ان یذهب معهم.

من شنیده ام که او عافیت یافته، به او بگویید حق ما را رعایت کند و نزد ما بیاید. سپس آنها نزد هانی رفتند وگفتند: ابن زیاد تو را طلب می کند و او را قسم دادند که با آنان نزد ابن زیاد برود.

(1)هانی لباس پوشید و بر استر خویش سوار شد و با آنان نزد ابن زیاد رفت، همین که چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: با پای خود برای کشته شدن آمدی، سپس گفت: تو مسلم بن عقیل را در خانه خود جا داده ای و برای او در خانه های اطراف سلاح و نیرو آماده می کنی و گمان می کنی که ما از آن بی اطلاع هستیم؟ هانی منکر گفته های او شد و گفت: چنین نبوده است ولی وقتی ابن زیاد معقل راصدا زد، هانی متحیر ماند و شروع به عذرخواهی نمود و گفت: من مسلم را به خانه خود نیاوردم بلکه او خود به خانه من آمد و من حیا کردم که او را رد کنم. اگر می خواهی می روم و می گویم از خانه من خارج شود.

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، باید او را نزد من بیاوری وگرنه تو را رها نخواهم نمود. هانی گفت: نه، به خدا سوگند، چنین کاری نخواهم کرد. آیا میهمان

1- (1)فلبس هانی ثیابه ورکب بغلته و اقبل معهم فلمّا رآه ابن زیاد قال: «اتتک بخائن رجلاه تسعی» ثمّ قال: ایه یا هانی جئت بمسلم بن عقیل فادخلته دارک و جمعت له الجموع و السلاح فی الدور حولک و ظننت ان ذلک یخفی علیّ فانکر هانی ذلک فدعا ابن زیاد معقلا فلما رآه هانی اسقط فی یده ساعه (ای بهت) و تحیّر ثمّ راجعته نفسه و جعل یعتذر الی ابن زیاد بأنّه ما دعا مسلما الی داره ولکن جاءه یطلب منه النزول فاستحیا من ردّه و قال: ان شئت ان انطلق الیه فآمره ان یخرج من داری فقال له ابن زیاد: و اللّه لاتفارقنی ابدا حتّی تأتینی به قال: لا واللّه لا اجیئک به ابدا اجیئک بضیفی تقتله؟

خود را نزد تو بیاورم که او رابکشی؟

(1)چون مجادله آنان زیاد شد، مسلم بن عمرو باهلی نزد هانی آمد و او را سوگند داد که مسلم را تحویل ابن زیاد دهد و گفت: او پسرعم ابن زیاد است و ابن زیاد آسیبی به او نمی رساند و برای تو نیز هیچ خفّت و منقصتی ندارد که او را تحویل سلطان بدهی، هانی گفت: البته برای من عارست که در حالی که قدرت حمایت از مهمان خویش را دارم او را تحویل دهم. و حامیان من نیز فراوانند به خدا سوگند، اگر حامی هم نداشتم او را تحویل نمی دادم؛ هرچند خود پیش از او کشته می شدم.

ابن زیاد چون سخن هانی را شنید دستور داد هانی را نزد او بردند و به او

1- (1)فلمّا کثرالکلام بینهما قام مسلم بن عمرو الباهلی فخلا بهانی وجعل یناشده ان یدفع مسلم بن عقیل الی ابن زیاد و یقول: انّه ابن عمّ القوم و لیسوا بقاتلیه ولا ضائریه ولیس علیک بذلک مخزاه و لا منقصه انّما تدفعه الی السلطان فقال هانی: انّ علیّ فی ذلک الخزی و العار ان ادفع جاری و ضیفی و انا حیّ صحیح شدید الساعدین کثیر الأعوان و اللّه لو لم یکن لی ناصر لم ادفعه حتّی اموت دونه. فسمع ابن زیاد ذلک فقال: ادنوه منّی فادنوه منه فقال: و اللّه لتأتینّی به او لاضربنّ عنقک فقال هانی: اذا و اللّه تکثرالبارقه (یعنی السیوف) حول دارک فقال ابن زیاد: و الهفاه علیک أبا البارقه تخوّفنی و هانی یظنّ انّ عشیرته سیمنعونه ثمّ قال: ادنوه منّی فادنی منه فاستعرض وجهه بالقضیب فلم یزل یضرب به انفه وجبینه وخدّه حتّی کسر انفه وسالت الدماء علی ثیابه و وجهه ولحیته و نثر لحم جبینه و خدّه علی لحیته حتّی کسرالقضیب و ضرب هانی یده علی قائم سیف شرطی و جاذبه الشرطی و منعه.

گفت: به خدا سوگند، باید مسلم را نزد من بیاوری وگرنه تو را گردن می زنم. هانی گفت: اگر چنین کنی شمشیرها اطراف خانه تو فراوان خواهد شد. ابن زیاد گفت: مرا با شمشیرها می ترسانی؟

هانی می پنداشت که خویشان و قبیله او از او حمایت می کنند.

(1)ابن زیاد گفت: او را نزدیک من آورید و چون نزدیک او شد با چوب خود آن قدر به صورت او زد که بینی او شکست و خون بر صورت و محاسن و لباس او جاری شد و پوست و گوشت صورت او کنده شد و بر محاسن او قرار گرفت؛ به گونه ای که چوب در دست ابن زیاد شکست. هانی خواست شمشیر یکی از شرطه ها را بگیرد ولی نتوانست. عبیداللّه به او گفت: تو امروز عمل خوارج را انجام داده ای و خون تو حلال شده است. سپس دستور داد تا او را کشان کشان به اتاقی بردند و حبس کردند و نگهبانی بر او گماشتند.

همین که این خبر به قبیله هانی رسید، همراه عمروبن حجاج به سوی قصر ابن زیاد آمدند و آن را محاصره کردند ابن زیاد نیز شریح قاضی را طلبید و گفت که

1- (1)فقال عبیداللّه: أحروری سائراليوم (الحروری الخارجی لأن الخوارج اجتمعوا فی اول امرهم فی موضع یقال له حروراء فسمّوا الحروریه أأنت تفعل فعل الخوارج فی هذا اليوم.) - قد حلّ دمک جرّوه فجرّوه فالقوه فی بیت من بیوت الدار و جعلوا علیه حرسا و بلغ الخبر الی مذحج عشیره هانی فاقبلوا مع ابن الحجاج حتّی احاطوا بالقصر فامر ابن زیاد شریحا القاضی ان یدخل علی هانی فینظر الیه ثمّ یخبر عشیرته بأنّه حیّ ففعل ذلک فقال له عمروبن الحجّاج و اصحابه: امّا اذا لم یقتل فالحمدللّه ثمّ انصرفوا. (المجالس ص 50، البحار ج 44/344).

هانی را ملاقات کند و خبر زنده بودن او را به قبیله او بدهد. چون شریح این خبر را به آنها داد عمروبن حجاج و یاران او گفتند: اگر کشته نشده خدا را شاکریم. و سپس پراکنده شدند.

غربت مسلم بن عقیل در کوفه

(1)چون خبر برخورد عبیداللّه با هانی به مسلم رسید یاران خود را که در آن وقت چهار هزار نفر بودند جمع نمود و آنها را برای جنگ با عبیداللّه آماده ساخت و از سایر مردم نیز دعوت کرد که برای جنگ با عبیداللّه آماده شوند. در پی دعوت مسلم، مسجد کوفه و بازار از جمعیت آکنده شد. عبیداللّه چون چنین دید به دارالأماره رفت و درها را برخود بست و کار بر او سخت شد. مردم در آن روز تا شامگاه با تمام قدرت گرد دارالأمار ایستادند.

(2)عبیداللّه بزرگان کوفه را نزد خود جمع نمود و به وسیله آنان مردم را با

1- (1)غربه مسلم بن عقیل فی الکوفه لمّا بلغ مسلم بن عقیل ما فعله عبیداللّه بن زیاد بهانی بن عروه نادی فی اصحابه و کانوا اربعه آلاف رجل فاجتمعوا علیه فخرج بهم لحرب ابن زیاد و تداعی الناس واجتمعوا حتی امتلأ المسجد و السوق و دخل عبیداللّه القصر و اغلق ابوابه فضاق به امره و اقام الناس مع مسلم یکثرون حتّی المساء و أمرهم شدید، و بعث عبیداللّه الی اشراف الناس فجمعهم عنده ثمّ اشرفوا علی الناس یُرغّبونهم و یرهّبونهم و یخوّفونهم بأجناد الشام.
2- (2)فأخذوا یتفرّقون و کانت المرأه تأتی ابنها و أخاها فتقول: إنصرف، الناس یکفونک ویجی ء الرجل الی ابنه و أخیه و یقول: غدا یأتیک اهل الشام فما تصنع بالحرب و الشرّ، انصرف فما زالوا یتفرّقون حتّی أمسی ابن عقیل و صلّی المغرب و ما معه الاّ ثلاثون نفسا فی المسجد فخرج متوجّها الی ابواب کنده فلم یبلغها الاّ و معه عشره ثمّ خرج من الباب فاذا لیس معه احد !

وعده ها و اعلان خطر از سپاهیان شام متفرق نمود. تدابیر او چنان مؤثر واقع شد که مادر می آمد و دست فرزند و یا برادر خود را می گرفت و می گفت: تو به خانه بیا، دیگران به جای تو هستند! یا مردی می آمد و دست فرزند و برادر خود را می گرفت و می گفت: فردا لشکر شام به جنگ ما خواهند آمد، با آنان چه خواهی کرد؟ اینک خود را از این خطر نجات ده.

پس مردم همگی پراکنده شدند به گونه ای که مسلم بن عقیل پس از ادای نماز مغرب در مسجد کوفه تنها سی نفر همراه داشت و هنوز به باب کنده مسجد کوفه نرسیده بو که شمار یاران او به ده نفر رسید و چون از باب کنده خارج شد هیچ کس با او نبود.

(1)مسلم متحیر ماند و نمی دانست که به کجا رود. تا این که به درخانه زنی به نام

ص: 213

1- (1)فمضی علی وجهه لایدری این یذهب حتّی أتی الی باب امرأه یقال لها: طوعه فسلّم علیها فردّت علیه السلام و طلب منها ماء فسقته و جلس و دخلت ثمّ خرجت فقالت: یا عبداللّه ألم تشرب قال: بلی قالت: فاذهب الی اهلک فسکت ثمّ اعادت القول فسکت ثمّ اعادت القول فسکت فقالت فی الثالثه: سبحان اللّه یا عبداللّه قم عافاک اللّه الی اهلک فانّه لایصحّ لک الجلوس علی بابی و لا أحلّه لک فقام و قال: یا أمه اللّه ما لی فی هذا المصر اهل و لا عشیره فهل لک فی اجر و معروف و لعلیّ مکافیک بعد هذاالیوم قالت: و ماذاک قال: أنا مسلم بن عقیل کذّبنی هؤلاء القوم و غرّونی و أخرجونی قالت: انت مسلم قال: نعم قالت: ادخل فدخل الی بیت فی دارها غیرالذی تکون فیه و فرشت له و عرضت علیه العشاء فلم یتعشّ و جاء ابنها فرآها تکثر الدخول فی البیت و الخروج منه فقال: و اللّه انّه لیریبنی کثره دخولک الی هذا البیت و خروجک منه منذ اللیله انّ لک لشأنا؟!

طوعه رسید و سلام کرد و جواب شنید و از او آب طلب نمود. آن زن برای مسلم آب آورد. مسلم آب را نوشید و در همان محل نشست.

زن وارد خانه شد و چون بازگشت و دید که مسلم آن جا نشسته به او گفت: ای بنده خدا، مگر آب را ننوشیدی؟ مسلم فرمود: آری. زن گفت: پس به خانه خود بازگرد. مسلم سکوت نمود. آن زن سخن خود را تکرار نمود و مسلم باز سکوت نمود. تا این که در مرتبه سوم گفت: سبحان اللّٰه! برخیز و به خانه خود برو! من اجازه نمی دهم این جا بمانی.

مسلم برخاست و گفت: ای زن! من در این شهر آشنا و خویشی ندارم. آیا تو برای خدا به من پناه می دهی؟ شاید روزی بتوانم جبران کنم. زن گفت: مگر قصه تو چیست؟ مسلم فرمود: من مسلم بن عقیل، فرستاده حسین بن علی علیهما السلام هستم. این مردم ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند و ما را تنها گذاردند! طوعه گفت: شما مسلم هستی؟ مسلم فرمود: آری. طوعه گفت: بفرمایید! سپس او را داخل اتاقی برد و آن اتاق را مفروش نمود و غذایی برای او آماده کرد لکن مسلم از آن غذا نخورد.

(1)چون فرزند طوعه وارد خانه شد و دید که مادر او در آن اتاق رفت و آمد

ص: 214

1- (1)قالت له: یا بنیّ إلهُ عن هذا قال: و اللّه لتخبرینی قالت له: أقبل علی شأنک و لا تسألنی عن شی ء فألحّ علیها فقالت: یا بنیّ لاتخبرنَّ احدا من الناس بشی ء ممّا أخبرک به قال: نعم فأخذت علیه الأیمان فحلف لها فأخبرته فاضطجع و سکت فلمّا اصبح غدا الی عبدالرحمن بن محمّدبن الاشعث فأخبره فأقبل عبدالرحمن حتّی أتی اباه وهو عندابن زیاد فسارَّه فعرف ابن زیاد سراره فقال:

می کند به او گفت: برای چه در این اتاق رفت و آمد می کنی؟ به خدا سوگند، من در کار تو به شک افتاده ام! طوعه گفت: پسرم! کاری به آن نداشته باش و از این سخن درگذر. پسر گفت: به خدا سوگند، باید راز آن را به من بگویی! مادر گفت: تو کاری به آن نداشته باش. لازم نیست که راز آن را بدانی. چون آن پسر اصرار نمود مادر گفت:

اگر به کسی خبر ندهی به تو می گویم. پسر گفت: چنین خواهم کرد. پس آن زن فرزند خود را سوگند داد که به کسی خبر ندهد و آن گاه قصه مسلم را به او گفت. آن پسر خوابید و چون صبح شد نزد عبدالرحمان بن محمّدبن اشعث رفت و خبر مسلم را به او داد و عبدالرحمان نزد پدر خود که نزد ابن زیاد بود رفت و این خبر را به او رساند و چون ابن زیاد از سخن آنان باخبر شد به محمّدبن اشعث گفت: برخیز! سپس عبیداللّه بن عبّاس سلمی را با هفتاد نفر دیگر از بنی قیس همراه او به سوی خانه طوعه روانه ساخت.

(1)هنگامی که مسلم صدای سمّ اسبان و جمعیت آنها را شنید و دانست که

1- (1)قم فأت به الساعه و بعث معه عبیداللّه بن العباس السلمی فی سبعین رجلاً من قیس حتّی أتوا الدار التی فیها مسلم فلمّا سمع مسلم وقع حوافر الخیل و أصوات الرجال علم أنه قد أتی فخرج الیهم بسیفه و اقتحموا علیه الدار فشد علیهم یضربهم بسیفه حتّی اخرجهم من الدار. ثمّ عادوا الیه فشدّ علیهم کذلک فاختلف هو و بکربن حمران الأحمری ضربتین فضرب بکر فم مسلم فقطع شفته العلیا و اسرع السیف فی السفلی و فصلت له ثنیتاه و ضربه مسلم فی رأسه ضربهً منکره و ثنّاه باخری علی حبل العاتق کادت تطلع الی جوفه فلمّا رأوا ذلک اشرفوا علیه من فوق البیت و أخذوا یرمونه بالحجاره و یلهبون النار فی أطنان القصب ثمّ یرمونها علیه من فوق البیت فلمّا رأی ذلک خرج مصلتا سیفه فی السکّه فقال محمّدبن الاشعث لک الأمان لا تقتل نفسک فقال مسلم: و أیّ امان للغدره الفجره ثمّ اقبل یقاتلهم و هو یرتجز و یقول: اقسمت لا أقتل إلاّ حرّا و ان شربت الموت شیئا نکرا اکره ان اخدع او أغرّا او اخلط البارد سخنا مرّا رد شعاع النفس فاستقرّا کلّ امری ء یوما یلاقی شرّا اضربکم و لا اخاف ضرّا

سراغ او آمده اند شمشیر خود را برداشت و به آنها حمله کرد و از خانه طوعه دور نمود و چون باز به او حمله کردند آنان را پراکنده ساخت.

تا این که با بکربن حمران احمری روبه رو شد و دو ضربت بین آنان ردوبدل گردید. بکربن حمران ضربتی بر لب او زد و لب بالای او را پاره نمود و به لب پایین او نیز رسید و دندان های جلوی دهان او ریخت و مسلم نیز ضربتی سخت بر سر او زد و سپس ضربتی بر شانه او زد که نزدیک بود به شکم او برسد. لشکر عبیداللّه چون چنین دیدند از بالای بام آتش و سنگ بر مسلم ریختند.

(1)مسلم علیه السلام چون چنین دید با شمشیر برهنه از خانه خارج شد و به میان آنها

ص: 216

1- (1)فنادوه: انّک لاتکذّب و لا تغرّ فلم یلتفت الی ذلک الی ان قتل منهم واحدا و اربعین رجلاً علی ما رواه ابن شهر آشوب و تکاثروا علیه بعد ان اثخن بالجراح فطعنه رجل من خلفه فخرّ الی الأرض فاخذ اسیرا.

رفت تا این که محمّدبن اشعث به او امان داد و گفت: خود را به کشتن مده. مسلم فرمود: امان شما مردم فاجر و خیانتکار ارزشی ندارد و با آنها به جنگ پرداخت و رجز می خواند.

به او گفتند: ما دروغ به تو نمی گوییم و تو را فریب نمی دهیم تو خود را به کشتن مده. ولکن مسلم علیه السلام با آنان جنگید و به گفته ابن شهر آشوب چهل و یک نفر آنان را به هلاکت رساند و چون جراحات زیادی پیدا کرد از اطراف به او حمله کردند تا این که مردی با نیزه از پشت سر به او ضربه ای زد و مسلم علیه السلام روی زمین افتاد. سپس او را دستگیر نمودند.

(1)مرحوم مفید در ارشاد می گوید: مسلم علیه السلام پس از آن که از جنگ ناتوان

1- (1)و فی روایه المفید: انّه اخذ بالأمان بعد ان عجز عن القتال فأتی ببغله فحمل علیها و اجتمعوا حوله و انتزعوا سیفه فکأنّه عند ذلک یئس من نفسه فدمعت عیناه ثمّ قال: هذا أوّل الغدر فقال له محمّدبن الاشعث: ارجوان لایکون علیک بأس فقال: و ما هو الاّ الرجاء این أمانکم؟ انّا للّه و انّاالیه راجعون و بکی فقال له عبیداللّه بن العباس السلمی:انّ من یطلب مثل الذی تطلب اذا نزل به مثل ما نزل بک لم یبک. فقال و اللّه مالنفسی بکیت و لا لها من القتل أرثی و ان کنت لم احبّ لها طرفه عین تلفا و لکنّی أبکی لأهلی المقبلین أبکی الحسین و آل حسین ثمّ اقبل علی محمّد ابن الاشعث فقال یا عبداللّه انّی اراک و اللّه ستعجز عن أمانی فهل عندک خیر تستطیع ان تبعث من عندک رجلاً علی لسانی ان یبلغ حسینا فانّی لا اراه إلاّ و قد خرج الیوم او هو خارج غدا و اهل بیته و یقول له:

گردید از اهل کوفه امان گرفت. پس او را بر استری سوار کردند و گرد او جمع شدند و شمشیر او را گرفتند. مسلم چون از حیات خود ناامید گشت، اشک از چشمان او جاری شد و فرمود: این نخستین خیانت اهل کوفه است. محمّدبن اشعث به او گفت: امیدوارم برای تو خطری نباشد. مسلم فرمود: این که می گویی امیدی بیش نیست، پس امان شما چه شد؟ سپس فرمود: «انّاللّه و انّا الیه راجعون»و اشک او جاری شد. پس عبیداللّه بن عبّاس سلمی به او گفت: البته کسی که در چنین وضعیتی باشد نباید جز این انتظار بکشد.

مسلم فرمود: به خدا سوگند، من برای خود گریه نمی کنم و از ترس کشته شدن نگریستم گرچه حاضر نیستم از جان خود صرف نظر کنم بلکه گریه من برای امام حسین علیه السلام و اهل بیت اوست که در حال حرکت به سوی کوفه هستند.

(1)سپس به محمّد بن اشعث رو کرد و گفت: فکر نمی کنم تو بتوانی با امان خود من را نجات دهی اما آیا حاضری به من کمک کنی و کسی را از طرف من نزد امام حسین علیه السلام بفرستی چه این که او امروز یا فردا به طرف کوفه حرکت خواهد نمود و به او خبر دهی که مسلم اسیر اهل کوفه است و به زودی او را خواهند کشت و از

1- (1)انّ ابن عقیل بعثنی الیک و هو أسیر فی ایدی القوم لا یری انّه یمسی حتّی یقتل و هو یقول لک ارجع فداک أبی و أمی بأهل بیتک و لایغررک اهل الکوفه فانّهم اصحاب أبیک الذی کان یتمنّی فراقهم بالموت او القتل انّ اهل الکوفه قد کذَّبوک و لیس لمکذوب رأی، فقال ابن الاشعث و اللّه لأفعلنّ و لأعلمنّ ابن زیاد انّی قد أمنتک. (المجالس، ص 51/54، البحار، ج 44/348/353).

ناحیه من به او بگویی: پدر و مادرم فدای تو، به موطن خود بازگرد و فریب اهل کوفه را مخور، آنها همان اصحاب پدر تو هستند که به آنها می فرمود: «ای کاش می مردم و شما را نمی دیدم» اهل کوفه از عهد خود برگشتند و حق شما را تکذیب نمودند و شما دیگر بین آنان پذیرفته نیستید؟

ابن اشعث گفت: به خدا سوگند، چنین خواهم نمود و به ابن زیاد نیز امان خود را اعلان خواهم کرد.

شهادت مسلم بن عقیل

(1)و چون محمّدبن اشعث مسلم بن عقیل را دستگیر نمود و او را نزدیک قصر عبیداللّه (دارالأماره) آورد عطش بر مسلم غلبه نموده بود و مردم کنار قصر منتظر دخول بودند و بین آنان عمروبن حریث و مسلم بن عمرو باهلی حضور داشتند و در کنار قصر سقاخانه ای منصوب بود. مسلم فرمود: از این آب به من بدهید. پس مسلم بن عمرو باهلی گفت: ای مسلم! این آب را می بینی که چقدر خنک و گواراست، به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهی چشید تا از آب جوشان جهنم بنوشی! مسلم علیه السلام فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند، چه قدر قسی القلب هستی. تو از من به آتش جهنم و آب جوشان آن سزاوارتری.

1- (1)مقتل مسلم بن عقیل رضی اللّه عنه لمّا أسر محمّدبن الاشعث مسلم بن عقیل اقبل به حتّی انتهی الی باب قصر الأماره و قد اشتدّ بمسلم العطش و علی باب القصر ناس جلوس ینتظرون الاذن، فیهم عمروبن حریث و مسلم بن عمرو الباهلی و إذا قلّه ماء بارده موضوعه علی الباب فقال مسلم:

(1)سپس مسلم کنار دیوار قصر (دارالاماره) نشست و عمروبن حریث به غلام خود گفت تا برای مسلم ظرف آبی آورد و به مسلم گفت که از آن بنوشد. مسلم هر چه خواست که از آن آب بنوشد ظرف آب پر از خون شد و در آخر دندان های جلوی دهان او در ظرف ریخت و چون نتوانست از آن آب بنوشد فرمود: الحمدللّه! اگر مرا در این آب قسمتی و مقدّری بود خورده بودم.

سپس فرستاده ابن زیاد آمد و مسلم را به داخل دارالأماره بردند و چون وارد شد بر عبیداللّه سلام نکرد. شخصی به او گفت: برای چه به امیر سلام نکردی؟ مسلم فرمود: وای بر تو! ساکت باش! او امیر من نیست که بر او سلام کنم.

(2)ابن زیاد گفت: باکی نیست، سلام بکنی یا سلام نکنی کشته خواهی شد.

1- (1)اسقونی من هذا الماء فقال له مسلم بن عمرو الباهلی: أتراها ما أبردها لا واللّه لا تذوق منها قطره ابدا حتّی تذوق الحمیم فی نار جهنّم فقال له ابن عقیل: لأمّک الثکل ما اجفاک و أفظّک و أقسی قلبک انت یا بن باهله أولی بالحمیم و الخلود فی نارجهنّم منّی ثمّ جلس فتساند الی الحائط و بعث عمرو بن حریث غلاما له فأتاه بقلّه علیها مندیل و قدح فصبّ فیه ماء فقال له: اشرب فأخذ و کلّما شرب امتلأ القدح دما من فمه و لایقدر ان یشرب ففعل ذلک مرّه او مرّتین فلمّا ذهب فی الثالثه لیشرب سقطت ثنایاه فی القدح فقال الحمدللّه لو کان لی من الرزق المقسوم لشربته. کأنّما نفسک اختارت لها عطشا لما درت ان سیقضی السبط عطشانا فلم تطق ان تسیغ الماء عن ظمأ من ضربه ساقها بکر بن حمرانا و خرج رسول ابن زیاد و أمربادخاله الیه فلمّا دخل لم یسلّم علیه بالإمره فقال له الحرسی: لم لا تسلّم علی الأمیر؟ قال: اسکت و یحک و اللّه ما هو لی بأمیر فقال ابن زیاد: لاعلیک سلّمت ام لم تسلّم فانّک مقتول فقال له مسلم: إن قتلتنی فلقد قتل من هو شرّ منک من هو خیر منّی، فقال له ابن زیاد قتلنی اللّه ان لم اقتلک قتله لم یقتلها أحد فی الاسلام، فقال له مسلم: أما إنّک احقّ من احدث فی الاسلام ما لم یکن و انّک لا تدع سوء القتله و قبح المثله و خبث السریره و لؤم الغلبه لااحد أولی بها منک.

مسلم گفت: باکی نیست، پیش از تو [کسانی] بدتر از تو [کسانی] بهتر از من را کشته اند. ابن زیاد گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به بدترین شکل که احدی تاکنون چنین نکرده باشد نکشم! مسلم گفت: البته تو را شایسته است که در اسلام چیزی انجام دهی که تاکنون کسی انجام نداده باشد. هرچه از خباثت و پستی و کشتن و مثله کردن آن گونه که شایسته توست انجام ده!

(1)ابن زیاد گفت: ای ستمگر: اخلال گر! تو بر امام خود خروج نموده واجتماع

ص: 221

1- (1)فقال ابن زیاد: یا عاقّ یا شاقّ خرجت علی امامک و شققت عصا المسلمین و ألقحت الفتنه فقال مسلم: کذبت انّما شقّ عصا المسلمین معاویه و ابنه یزید، و أمّا الفتنه فانّما ألقحتها انت و ابوک زیادبن ابیه عبد بنی علاج من ثقیف و انا ارجو ان یرزقنی اللّه الشهاده علی یدی شرّ بریّته. فقال له ابن زیاد منّتک نفسک امرا حال اللّه دونه و جعله لأهله، فقال له مسلم: و من اهله یا ابن مرجانه اذا لم نکن نحن اهله؟ فقال له ابن زیاد: اهله امیرالمؤمنین یزید فقال مسلم: الحمدللّه علی کلّ حال رضینا حکما بیننا و بینکم فقال له ابن زیاد: أتظنّ انّ لک فی الامر شیئا، فقال له مسلم: و اللّه ما هو الظنّ و لکنّه الیقین، و قال له ابن زیاد: ایه ابن عقیل أتیت الناس و هم جمیع امرهم ملتئم فشتّت امرهم بینهم و فرّقت کلمتهم و حملت بعضهم علی بعض، قال کلاّ لست لذلک أتیت و لکنّکم أظهرتم المنکر و دفنتم المعروف و تأمّرتم علی الناس بغیر رضا منهم وحملتموهم علی غیر ما امرکم اللّه به و عملتم فیهم بأعمال کسری و قیصر فأتیناهم لنأمر فیهم بالمعروف و ننهی عن المنکر و ندعوهم الی حکم الکتاب و السنّه و کنّا اهل ذلک.

مسلمانان را متفرق و بین آنان فتنه و اخلال ایجاد کرده ای! مسلم علیه السلام گفت: دروغ گفتی، من چنین نکردم بلکه معاویه و فرزند او یزید، ستمگر و اخلال گر هستند و اما فتنه را تو و پدرت زیاد ایجاد نمودید من امیدوارم که خداوند به دست بدترین مردم مرا به شهادت برساند.

ابن زیاد گفت: تو توفیق شهادت نداری و خداوند تو را به این آرزو نخواهد رساند. مسلم علیه السلام فرمود: اگر ما توفیق شهادت نیابیم چه کسی توفیق آن را می یابد؟ ابن زیاد گفت: البته شهادت حق امیرالمؤمنین یزید بن معاویه است. مسلم علیه السلام فرمود: در هر حال خدا را سپاس می گویم و به هر چه خدا بین ما و شما حکم کند راضی هستم.

ابن زیاد گفت: گمان می کنی که تو به راه صحیح و مستقیم هستی؟ مسلم علیه السلام فرمود: بلکه یقین دارم چنین است. ابن زیاد گفت: سخن کوتاه کن، ای پسر عقیل! آمدی که در این شهر اجتماع مردم را به هم زده و بین آنان اختلاف ایجاد نموده و آنان را به جان یکدیگر بیندازی؟

مسلم علیه السلام فرمود: من هرگز برای چنین کاری نیامدم بلکه چون شما منکرات را اظهار کردید و کارهای پسندیده را دفن نمودید و خود را به زور بر مردم حاکم کردید و با روش کسری و قیصر بین آنان عمل کردید، آمدیم که مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنیم و به حکم قرآن و سنت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله واداریم و البته این

نیز شأن ما می باشد.

(1)ابن زیاد گفت: تو را به این کارها چه، ای فاسق! خوب بود در مدینه که شرب خمر می کردی این کارها را انجام می دادی؟! مسلم علیه السلام فرمود: آیا من اهل شراب هستم؟ به خدا سوگند، تو خوب می دانی که من چنین نیستم و خود چنین هستی که خون مردم بی گناه را می ریزی و به سبب دشمنی و خشم و بدگمانی، انسان های بی گناه را می کشی و آن را مهم نمی دانی و مشغول بازی و لهویات خود هستی.

ابن زیاد با شنیدن این سخنان مشغول توهین و جسارت به مسلم و امیرالمؤمنین و عقیل و حسن و حسین علیهم السلام شد و مسلم علیه السلام به او پاسخ نمی داد. در

ص: 223

1- (1)فقال له ابن زیاد: و ما انت و ذاک یا فاسق لمَ لمْ تعمل بذلک اذ انت بالمدینه تشرب الخمر؟ قال مسلم: أنا اشرب الخمر؟! أما و اللّه انّ اللّه لیعلم انّک غیرصادق و انّک احقّ بشرب الخمر منّی و اولی من یلغ فی دماء المسلمین و لغا فیقتل النفس التی حرّم اللّه قتلها و یسفک الدم الذی حرّم اللّه علی الغضب و العداوه و سوء الظن و هو یلهو و یلعب کأن لم یصنع شیئا، فأخذ ابن زیاد یشتمه ویشتم علیّا و عقیلاً و الحسن و الحسین علیهم السلام و أخذ مسلم لا یکلّمه و فی روایه: انّه قال له: انت و ابوک أحق بالشتیمه فاقض ما انت قاض یا عدوّ اللّه، ثمّ قال ابن زیاد: اصعدوا به فوق القصر فاضربوا عنقه ثمّ اتبعوه جسده ثمّ قال این هذا الذی ضرب ابن عقیل رأسه بالسیف فدعی بکر بن حمران فقال له اصعد فلتکن انت الذی تضرب عنقه فصعد بمسلم و هو یکبّر و یستغفراللّه و یصلّی علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و یقول اللّهمّ احکم بیننا و بین قوم غرّونا و کذّبونا و خذلونا، و أشرفوا به علی موضع من القصر فضربت عنقه و اتبع رأسه جثتّه. (البحار ج 44/355، المجالس ص 54)

روایتی آمده که مسلم به او گفت: تو و پدرت به این گفته ها سزاوارترید. ای دشمن خدا هرچه می خواهی، انجام بده!

ابن زیاد دستور داد مسلم را به بالای قصر ببرند و او را گردن بزنند و بدن او را از بالای قصر به پایین بیندازند. اجرای دستور را نیز به بکربن حمران که از مسلم ضربه ای خورده بود واگذار نمود و هنگامی که مسلم را می بردند زبانش به تکبیر و استغفار و صلوات بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله مشغول بود و به خدای خود می گفت:

خدایا، تو میان ما و کسانی که ما را فریب دادند (و بعد از دعوت خود) ما را تکذیب نموده و یاری نکردند حکم کن.

پس مسلم را بالای قصر (دارالأماره) بردند و گردن زدند و بدن او را همراه سر او پایین انداختند!

شهادت هانی بن عروه در کوفه

(1)محمّدبن اشعث و اسماء بن خارجه که هانی را نزد عبیداللّه برده و به هانی

1- (1)مقتل هانی بن عروه رضی الله عنه لمّا قتل ابن عقیل قام محمّدبن الاشعث الی عبیداللّه بن زیاد فکلّمه فی هانی بن عروه و کان محمّدبن الاشعث و اسماء بن خارجه هما اللذان أتیا بهانی الی ابن زیاد و قالا له: انّه قد ذکرک و أقسما علیه ان یرکب معهما و لم یکن اسماء یعلم بشی ء مما کان و کان ابن الاشعث عالما به فقال ابن الاشعث لإبن زیاد: انّک قد عرفت منزله هانی فی المصر و بیته فی العشیره و قد علم قومه انّی و صاحبی أتینا به الیک و انشدک اللّه لمّا و هبته لی فانّی اکره عداوه المصر و اهله فوعده ان یفعل ثمّ بداله و أمر بهانی فی الحال فقال: اخرجوه الی السوق فاضربوا عنقه فأتی به الی مکان من السوق کان یباع فیه الغنم و هو مکتوف فجعل یقول:

گفته بودند که عبیداللّه از تو به خوبی یاد می کرد و او را سوگند داده بودند که با آنان نزد عبیداللّه برود، پس از شهادت مسلم، نزد عبیداللّه آمدند و گفتند: تو می دانی که هانی که هانی بین اهل کوفه صاحب شرافت و قبیله است و مردم دانستند که ما او را تحویل تو دادیم و تو را به خدا سوگند می دهیم که او را به ما ببخشی و دشمنی اهل کوفه و قبیله او را برای ما نپسندی. البته اسماء اطلاعی از وضعیت مسلم نداشت ولی محمّدبن اشعث همه چیز را می دانست.

عبیداللّه در پاسخ آنان وعده داد که هانی را آزاد کند لکن پس از آن تصمیم به کشتن او گرفت و گفت تا او را به بازار، میان مردم ببرند و گردن بزنند.

هانی را با طناب بستند و به بازار گوسفندفروشان بردند. او منتظر بود که قبیله اش از او حمایت کنند ولی چون دید کسی از او حمایت نمی کند خود را آزاد کرد و گفت: کارد یا سنگ یا عصایی به من بدهید تا از خود دفاع کنم. پس او را گرفتند و با طناب بستند و گفتند: گردن خود راآماده کن تا تو را بکشیم هانی گفت:

من به جان خود سخی نیستم و شما را بر آن کمک نخواهم نمود پس غلام عبیداللّه، به نام رشید، شمشیری به او زد و چون کارساز نشد هانی گفت: بازگشت [همه] به سوی خداست. خدایا، به سوی رحمت و رضوان تو می آیم. سپس ضربه دیگری به او زد و هانی شهید شد.

(1)پس ابن زیاد دستور داد بدن مسلم و هانی را در کناسه (محل اجتماع مردم) کوفه به دار آویزند و سرهای آنان را برای یزیدبن معاویه فرستاد.

سبط ابن جوزی می گوید: نخستین سری که از بنی هاشم حمل شد [و برای یزید فرستاده شد] سر مسلم بن عقیل بود و نخستین بدنی هم که به دار آویخته شد بدن مسلم بود.

فرستادن سر مسلم و هانی برای یزید و نامه او در مورد امام حسین علیه السلام

(2)علاّمه مجلسی و سیّد محسن امین می گویند: پس از فرستادن سرهای

ص: 226

1- (1)و امذحجاه و لا مذحج لی الیوم یا مذحجاه یا مذحجاه این مذحج فلمّا رأی أن احدا لا ینصره جذب یده فنزعها من الکتاف ثمّ قال: أما من عصا او سکین او حجاره او عظم یحاجز بها رجل عن نفسه و وثبوا الیه فشدّوه و ثاقا ثمّ قیل له: امدد عنقک فقال: ما أنا بها سخّی و ما أنا بمعینکم علی نفسی فضربه مولی لعبید اللّه اسمه رشید فلم یصنع شیئا. فقال له هانی: الی اللّه المعاد اللّهمّ الی رحمتک و رضوانک ثمّ ضربه اخری فقتله، و امر ابن زیاد بجثّه مسلم و هانی فصلبتا فی الکناسه (موضع بالکوفه یظهر انّه کان محل اجتماع الناس) و بعث برأسیهما الی یزید بن معاویه

2- (2)قال سبط بن الجوزی: کان رأس مسلم اوّل رأس حمل من رؤوس بنی هاشم و جثّته اوّل جثّه صلبت. (البحار ج 44/355، المجالس ص 56) کتاب یزید لعبیداللّه بعد ما وصل الیه رأسا مسلم و هانی لمّا وصل رأسا مسلم و هانی الی یزید لعنه اللّه فکتب الی عبیداللّه: انّه قد بلغنی انّ حسینا قد توجّه الی العراق فضع المناظر و المسالح و احترس و احبس علی الظنّه و اقتل علی التهمه و اکتب الیّ فیمایحدث من خیر ان شاءاللّه.

مسلم و هانی به دمشق، یزید به عبیداللّه نوشت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام به طرف عراق می آید. تو باید دیده بان ها و نگهبانان خود را بفرستی و هر کسی را که گمان کردی از او حمایت می کند به زندان افکنی و هر که را متهم دانستی که از یاوران اوست به قتل برسانی و خبر تمام حوادث را برای من ارسال نمایی.

و چون در بین راه خبر شهادت مسلم و هانی به امام علیه السلام رسید فرمود: «انّاللّه و انّاالیه راجعون» و سپس چندین مرتبه برای آنان طلب رحمت نمود. در همان هنگام فرزدق شاعر به امام علیه السلام رسید و بر او سلام کرد و گفت: یابن رسول اللّه چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی، درحالی که آنان پسرعموی شما مسلم و شیعیان او را کشته اند؟!

(1)پس اشک از چشمان امام علیه السلام جاری شد و فرمود: «خدا رحمت کند مسلم را.

ص: 227

1- (1)و لمّا بلغ الحسین علیه السلام مقتل مسلم و هانی ء قال: انّا للّه و انّا الیه راجعون رحمه الله یردّد ذلک مرارا و لقیه الفرزدق الشاعر فسلّم علیه و قال: یا ابن رسول اللّه کیف ترکن الی اهل الکوفه و هم الذین قتلوا ابن عمّک مسلم بن عقیل و شیعته فاستعبرالحسین علیه السلام ثمّ قال: رحم اللّه مسلما فلقد صار الی روح اللّه وریحانه و تحیّاته و رضوانه اما انّه قضی ما علیه و بقی ما علینا ثمّ أنشأ یقول:1- فان تکن الدنیا تعدّ نفیسه فانّ ثواب اللّه أعلی و أنبل

او به روح و ریحان و تحیات و رضوان الهی رسید و آنچه به عهده او بود انجام داد و آنچه بر عهده ماست باقی مانده است.» آن گاه اشعار ذیل را انشاد نمود:

1 اگر دنیا [نزد مردم] ارزشمند شمرده می شود همانا پاداش خداوند [به صالحان] ارزشمندتر است.

2 و اگر بدن ها [در نهایت] طعمه مرگ می شود پس چه بهتر که انسان در راه خدا کشته شود.

3 و اگر رزق های مردم اندازه گیری شده پس برای به دست آوردن آن شتاب نکردن زیباتر است.

4 و اگر در نهایت مال ها به دنیا می ماند پس برای چه انسان [عاقل] از بخشش آنها بخل به ورزد؟!

(1)امام علیه السلام روز هشتم ذیحجه از مکّه حرکت نمود و چون به منطقه حاجر رسید

1- (1)کتاب الحسین علیه السلام الی اهل الکوفه لمّا بلغ الحسین علیه السلام الی الحاجر (بحاء مهمله وجیم وراء مهمله اسم مکان بطریق الحاج العراقی) من بطن الرّمَّه (الرُمّه بضم الراء المهمله و تشدید المیم و قد تخفّف قاع عظیم بنجد). کتب کتابا الی جماعه من اهل الکوفه منهم سلیمان بن صرَد الخزاعی و المسیّب بن نجبَه ورفاعه بن شدّاد و غیر هم وارسله مع قیس بن مسهّر الصیداوی و ذلک قبل ان یعلم بقتل مسلم یقول فیه: بسم اللّه الرحمن الرحیم من الحسین بن علیّ الی اخوانه من المؤمنین و المسلمین سلام علیکم فانّی احمدالیکم اللّه الذی لا إله الاّ هو امّابعد: فانّ کتاب مسلم بن عقیل جاءنی یخبرني فیه بحسن رأیکم و اجتماع ملئکم علی نصرنا و الطلب بحقّنا فسألت اللّه ان یحسن لنا الصنیع و ان یثیبکم علی ذلک اعظم الأجر و قد شخّصت الیکم من مکّه یوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجّه یوم الترویه فاذا قدم علیکم رسولی فانکمشوا فی أمرکم وجدّوا فانّی قادم علیکم فی ایّامی هذه إن شاءاللّه تعالی و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

به عدّه ای از سران کوفه، مانند سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شدّاد و غیر آنان از شیعیان اهل کوفه، نامه ای نوشت و به قیس بن مسهر صیداوی داد که به آنها برساند و این پیش از آگاهی یافتن آن حضرت از شهادت مسلم بن عقیل بود، امام علیه السلام در آن نامه نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. از حسین بن علی به برادران مؤمن خود در کوفه، سلام علیکم. من در باره شما [و دعوت شما] خدای خود را که خدایی جز او نیست ستایش می نمایم. همانا نامه مسلم بن عقیل که در آن از حسن رأی شما و اجتماعتان بر یاری و طلب حق ما خبر داده شده بود به دست من رسید و از خدای خود خواستم که کار ما را به نیکی به پیش ببرد و پاداش شما را زیاد کند. من روز شنبه، هشتم ذی حجه الحرام، از مکّه به سوی شما حرکت نمودم. پس چون فرستاده من (قیس بن مسهر) نزد شما آمد امور خود را منظم و خود را آماده کنید. همانا من در این ایام به طرف شما خواهم آمد ان شاءاللّه و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.»

ص: 229

(1)مخفی نماند که مسلم بن عقیل بیست و هفت روز قبل از شهادت خود نامه ای به آن حضرت نوشت و آمادگی اهل کوفه را به او خبر داد.

قیس بن مسهر نامه امام علیه السلام را به کوفه آورد لکن در بین راه، در قادسیه رئیس شرطه عبیداللّه، حصین بن تمیم، او را گرفت و چون خواست او را تفتیش نماید قیس نامه امام علیه السلام را پاره نمود. حصین بن تمیم او را نزد عبیداللّه آورد. عبیداللّه به او گفت: خود را معرفی کن. قیس بن مسهر گفت: من از شیعیان علی بن ابی طالب و فرزند او حسین بن علی علیهما السلام می باشم. عبیداللّه گفت: برای چه نامه را پاره کردی؟ قیس گفت: می خواستم از آن آگاه نشوی. عبیداللّه گفت: نامه از طرف چه کسی و برای چه کسی بود؟ قیس گفت:

نامه از حسین بن علی به جماعتی از اهل کوفه بود که من نام آنان را نمی دانم.

1- (1)و کان مسلم بن عقیل قد کتب الیه قبل ان یقتل بسبع و عشرین لیله فأقبل قیس بکتاب الحسین علیه السلام الی الکوفه (و کان) ابن زیاد لمّا بلغه مسیر الحسین علیه السلام من مکّه الی الکوفه بعث الحصین بن تمیم صاحب شرطته حتّی نزل القادسیّه فلمّا انتهی قیس الی القادسیّه اعترضه الحصین بن تمیم لیفتّشه فأخرج قیس الکتاب و خرّقه فحمله الحصین الی ابن زیاد فلمّا مثّل بین یدیه قال له: من انت؟ قال: انا رجل من شیعه امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی طالب و ابنه الحسین قال: فلما اذا خرقت الکتاب؟ قال: لئلاّ تعلم مافیه قال: و ممّن الکتاب و الی من؟ قال: من الحسین علیه السلام الی جماعه من اهل للکوفه لا أعرف اسماءهم فغضب ابن زیاد و قال: و اللّه لاتفارقنی حتّی تخبرنی بأسماء هؤلاء القوم او تصعدالمنبر فتسبّ الحسین بن علیّ و أباه و أخاه و إلاّ قطّعتک إربا إربا.

پس عبیداللّه غضبناک شد و گفت: به خدا سوگند، تو را رها نمی کنم تا نام آنان را بگویی و یا بالای منبر بروی و به حسین بن علی و پدر و برادر او دشنام دهی وگرنه بدن تو را قطعه قطعه خواهم نمود.

(1)قیس گفت: نام آن جماعت را برای تو نخواهم گفت لکن دشنام را انجام می دهم. پس بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر رسول خدا وآل او علیهم السلام ، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را ستود و فراوان از آنان تمجید نمود و عبیداللّه و پدر او و سرکشان بنی امیّه را لعنت کرد و سپس گفت: ای مردم، همانا این حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که به سوی شما می آید و من فرستاده اویم و او را در منطقه حاجر ملاقات نمودم شما باید آماده حمایت از او باشید.

پس ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به زیر انداختند و استخوان های او

1- (1)فقال قیس: امّا القوم فلا أخبرک بأسمائهم و امّا السبّ فأفعل فصعد قیس فحمداللّه و أثنی علیه و صلّی علی النّبیّ صلی الله علیه و آله و اکثر من الترحّم علی علیّ و الحسن و الحسین و لعن عبیداللّه بن زیاد و أباه و لعن عتاه بنی أمیّه ثمّ قال: ایّها الناس انّ هذا الحسین بن علیّ خیر خلق اللّه ابن فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و أنا رسوله الیکم و قد خلّفته بالحاجر فأجیبوه. فأمر به ابن زیاد فرمی من أعلی القصر فتکسرت عظامه و بقی به رمق فأتاه رجل یقال له: عبدالملک بن عمیر اللخمّی فذبحه فعیب علیه فقال: اردت ان أریحه، و یقال انّ عبدالملک هذا کان قاضی الکوفه و فقیهها و ما ینفعه فقهه مع شنیع فعله، فبلغ الحسین علیه السلام قتله فاسترجع و استعبر و لم یملک دمعته.

شکست و رمقی در او باقی مانده بود که عبدالملک بن عمیر آمد و سر او را از بدن جدا نمود و چون او را براین عمل سرزنش نمودند گفت: می خواستم او را راحت کنم. و گفته شده که عبدالملک بن عمیر، قاضی و عالم کوفه بوده و با نماینده امام حسین علیه السلام چنین کرده است.

(1)هنگامی که خبر شهادت قیس به امام علیه السلام رسید اشک فراوانی ریخت و فرمود: «انّاللّه و انّاالیه راجعون» سپس این آیه را قرائت فرمود: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلاً» سپس فرمود: «خداوند پاداش قیس را بهشت قرار داد. خداوندا ما و شیعیانمان را در جایگاه رحمت خود قرار ده و از پاداش های مخصوص خود که برای خوبان ذخیره نموده ای به ما و شیعیانمان عطا فرما! انّک علی کلّ شیءٍ قدیر.»

(2)امام علیه السلام در مسیر خود به سوی عراق بعد از عبور از حاجر به چشمه ساری

1- (1)ثمّ قرأ: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا» ثمّ قال جعل اللّه له الجنّه ثوابا اللّهمّ اجعل لنا و لشیعتنا منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقرّ من رحمتک و رغائب مدخور ثوابک انّک علی کلّ شی ء قدیر. (البحار ج 44/369، المجالس ص 60) ملاقاته علیه السلام فی الطریق لعبداللّه بن مطیع و زهیربن القین لمّا سار الحسین علیه السلام من الحاجر انتهی الی ماء من میاه العرب فاذا علیه عبداللّه بن مطیع العدویّ و هو نازل به فلمّا رأی الحسین علیه السلام قام الیه فقال: بأبی انت و أمیّ یا بن رسول اللّه ما أقدمک؟ و احتمله فأنزله فقال له الحسین علیه السلام : کان من موت معاویه (2)ما قد بلغک فکتب إلیّ اهل العراق یدعوننی الی انفسهم.

رسید که در آن جا عبداللّه بن مطیع بار انداخته بود. عبداللّه چون امام علیه السلام را دید برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول خدا! چه شده به این دیار آمده ای؟ سپس امام علیه السلام را از مرکب پایین آورد و اسکان داد.

(1)امام علیه السلام فرمود: چنان که می دانی معاویه از دنیا رفته است و اهل عراق نامه هایی نوشته و مرا دعوت نموده اند که به کوفه بروم.» عبداللّه مطیع گفت: ای فرزند رسول خدا! شما را به حق خدا وحرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب خود را گرفتار و مبتلا نکنید. به خدا سوگند، اگر بخواهید با بنی امیّه بر سر حکومت به نزاع برخیزید، شما را خواهند کشت و اگر شما را بکشند دیگر از کشتن احدی باکی ندارند و در آن صورت حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب شکسته خواهد شد. پس من از شما درخواست می کنم که بازگردید و به کوفه نروید و خود را گرفتار جنگ با بنی امیّه ننمایید.

از آن سو، در آن سال زهیربن قین بجلی از کوفه به حج رفته بود و از عثمانی ها بود و چون از حج خود بازگشت در مسیر راه ناچار شد که در یکی از

1- (1)فقال له عبداللّه: اذکرّک اللّه یا ابن رسول اللّه و حرمه الأسلام ان تنتهک انشدک اللّه فی حرمه قریش انشدک اللّه فی حرمه العرب فواللّه لئن طلبت ما فی ایدی بنی امیّه لیقنلنّک و لئن قتلوک لایهابوا بعدک احدا ابدا و اللّه انّها لحرمه الاسلام تنتهک و حرمه قریش و حرمه العرب فلا تفعل و لاتأتِ الکوفه و لاتعرض نفسک لبنی أمیّه. و کان زهیربن القین البجلی قد حجّ فی تلک السنه من الکوفه و کان عثمانیّا فلمّا رجع من الحجّ جمعه الطریق مع الحسین علیه السلام فحدّث جماعه من فزاره و بجیله قالوا:

منازل با امام علیه السلام نزول نماید. همراهان او که عدّه ای از قبیله فزاره و بجیله اند می گویند:

(1)ما همراه زهیربن قین از مکّه برمی گشتیم و حسین بن علی علیه السلام نیز به کوفه می آمد لکن برای ما بسیار ناگوار بود که در یک منزل با او اجتماع کنیم. از این رو، چون امام علیه السلام حرکت می نمود زهیر [با همراهان] توقف می نمودند و چون در جایی نزول می نمود آنها حرکت می کردند.

تا این که در یکی از روزها ناچار شدیم در همان منزلی که امام علیه السلام نزول نمودند ما نیز نزول نماییم. پس ما در یک طرف توقف نمودیم و امام علیه السلام در طرف دیگر و چون بار انداختیم و مشغول خوردن غذا شدیم ناگهان فرستاده امام علیه السلام نزد ما آمد و پس از سلام به زهیر گفت: امام علیه السلام مرا فرستاده که تو را نزد او ببرم. پس همه ما لقمه ها را زمین گذاردیم و مثل این که پرنده ای روی سرهای ما نشسته باشد در جای خود میخکوب شدیم؛ از ترس این که زهیر به امام علیه السلام ملحق شود.زهیر پاسخی نداد تا این که همسر او «دلهم» به او گفت:

(2)سبحان اللّه ! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دعوت نموده و تو او را اجابت

1- (1)کنّا مع زهیربن القین حین أقبلنا من مکه فکنّا نسایرالحسین علیه السلام فلم یکن شی ء أبغض الینا من ان نسیر معه فی مکان واحد او ننزل معه فی منزل واحد، فاذا سار الحسین تخلّف زهیربن القین و اذا نزل الحسین تقدّم زهیر، فنزلنا یوما فی منزل لم نجد بدّا من ان ننزل معه فیه فنزل هو فی جانب و نزلنا فی جانب آخر، فبینا نحن جلوس نتغذّی من طعام لنا اذ اقبل رسول الحسین علیه السلام حتّی سلّم ثمّ دخل فقال: یا زهیر: انّ اباعبداللّه بعثنی الیک لتأتیه فطرح کلّ انسان منّا ما فی یده کأنّ علی رؤوسنا الطیر کراهیّه ان یذهب زهیرالی الحسین علیه السلام فقالت له امرأته و هی دُلهم بنت عمرو: سبحان اللّه أیبعث الیک ابن رسول اللّه ثمّ لاتأتیه؟ فلو أتیته فسمعت من کلامه ثمّ انصرفت؟

2- (2)فأتاه زهیر علی کره فما لبث ان جاء مستبشرا قد اشرق وجهه فأمر بفسطاطه و ثقله و رحله فحوّل الی الحسین علیه السلام ثمّ قال لامرأته: انت طالق إلحقی بأهلک فانّی لا احبّ ان یصیبک بسببی إلاّ خیر و قد عزمت علی صحبه الحسین علیه السلام لأفدیه بروحی و أقیه بنفسی ثمّ اعطاها ما لها و سلّمها الی بعض بنی عمّها لیوصلها الی اهلها فقامت الیه و بکت و ودّعته و قالت:

نمی کنی؟! چه مانع است که خدمت او برسی و سخن او را بشنوی و بازگردی؟ پس زهیر با کراهت خدمت امام علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که شادمان بازگشت و دستور داد خیمه و وسایل او را به کاروان امام علیه السلام منتقل کنند و به همسر خود گفت:

من نمی خواهم به واسطه من آسیبی به تو برسد. تو را طلاق دادم تا به خانواده خود بازگردی و من تصمیم گرفتم که خود را فدای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بنمایم. سپس اموال همسر خود را به او پرداخت نمود و او را به بعضی از عموزاده هایش سپرد تا به وطن برسانند. پس همسراو برخاست و گریه کرد و با او وداع نمود و گفت: خداوند تو را [به واسطه من] سعادتمند نمود. پس در قیامت نزد جدّ امام حسین علیه السلام مرا یاد کن.

سپس زهیر به همراهان خود گفت: هر کس مایل است همراه من بیاید وگرنه این آخرین ملاقات من با شما خواهد بود سپس گفت: «من قبل از جدا شدن از شما حدیثی را برای شما می گویم.

(1)ما در جنگ با اهل شهر لنجر پیروز شدیم و خداوند پس از پیروزی غنیمت هایی نصیب ما نمود و ما خوشحال شدیم پس سلمان فارسی به ما گفت: اگر جنگ در رکاب امام حسین علیه السلام نصیب شما شود بیش از این خشنود خواهید شد.» سپس گفت: شما را به خدا می سپارم و به اردوی امام علیه السلام وارد شد و در کربلا به شهادت رسید.

آگاهی امام علیه السلام از شهادت مسلم و هانی در کوفه

(2)در بحار و مجالس، از عبداللّه بن سلیمان و منذربن مشمعل اسدی نقل

1- (1)خار اللّه لک اسألک ان تذکرنی فی القیامه عند جدّ الحسین علیه السلام و قال لاصحابه: من احبّ منکم ان یتّبعنی و إلاّ فهو آخرالعهد منّی انّی سأحدّثکم حدیثا: إنّا غزونا بلنجر (و هی بلده ببلاد الخزر) ففتح اللّه علینا و أصبنا غنائم ففرحنا فقال لنا سلمان الفارسی: اذا ادرکتم قتال شباب آل محمّد صلی الله علیه و آله فکونوا اشدّ فرحا بقتالکم معهم ممّا أصبتم من المغانم، فأمّا انا فأستودعکم اللّه. ولزم الحسین علیه السلام حتّی قتل معه، (المجالس ص 61، البحار ج 44/371).

2- (2)بلوغ الحسین علیه السلام قتل مسلم و هانی علیهما السلام روی عبداللّه بن سلیمان و المنذر بن المشمعل الاسدیّان قالا: لمّا قضینا حجّنا لم تکن لنا همّه الاّ اللحاق بالحسین علیه السلام لننظر ما یکون من امره فأقبلنا ترقل بنا ناقتانا مسرعین حتّی لحقناه بزرود فلمّا دنونا منه اذا نحن برجل من اهل الکوفه قد عدل عن الطریق حین رأی الحسین علیه السلام فوقف الحسین کأنّه یریده ثمّ ترکه و مضی و مضینا نحوه فقال احدنا لصاحبه: اذهب بنا الی هذا لنسأله فانّ عنده خبر الکوفه فمضینا الیه فقلنا:

شده که گویند: ما چون حج خود را انجام دادیم، تمام کوششمان این بود که خود را به امام حسین علیه السلام برسانیم و بدانیم امر او به کجا منتهی شده است. از این رو، به سرعت خود را در محل زرود به او رساندیم و به آن حضرت نزدیک شدیم. در آن میان، مردی از اهل کوفه را دیدیم که از کوفه می آمد و چون امام علیه السلام را دید و امام توقف نمود که از او سؤال کند او راه خود را منحرف نمود. ما به یکدیگر گفتیم:

خوب است نزد او رویم و از او نسبت به وضع کوفه سؤال کنیم پس نزد او رفتیم و به او سلام کردیم، او جواب سلام ما را داد، گفتیم: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: اسدی هستم. گفتیم: ما نیز اسدی می باشیم. نام شما چیست؟ گفت: من بکربن فلان هستم. پس ما نیز خود را به او معرفی نمودیم و گفتیم: وضع کوفه را چگونه یافتی؟

(1)او گفت: «من از کوفه خارج نشدم جز این که دیدم مسلم و هانی را کشتند و بدن های آنان را در بازار به روی زمین کشیدند. پس ما به طرف کاروان امام علیه السلام رفتیم تا او شبانگاه به ثعلبیه رسید و چون در آن جا توقف نمود خدمت آن حضرت رفتیم و بر او سلام کردیم و او ما را پاسخ داد. پس گفتیم: رحمت خدا بر شما باد! خبر

1- (1)السلام علیک فقال: و علیکما السلام قلنا ممّن الرجل قال أسدیّ قلنا له و نحن اسدیّان فمن انت قال انا بکر بن فلان و انتسبناله ثمّ قلنا اخبرنا عن الناس من ورائک قال: لم اخرج من الکوفه حتّی قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و رأیتهما یجرّان بأرجلهما فی السوق فأقبلنا حتّی لحقنا الحسین علیه السلام فسایرناه حتّی نزل الثعلبیّه ممسیا فجئنا حین نزل فسلّمنا علیه فرّد علینا السلام فقلنا: رحمک اللّٰه ان عندنا خبرا إن شئت حدّثناک علانیه و إن شئت سرّا.

تازه ای نزد ما هست، آشکار بگوییم یا در خلوت؟

(1)پس امام علیه السلام نگاهی به ما و به اصحاب خود نمود و فرمود: «ما چیزی را از اصحاب خود پنهان نمی داریم.» پس گفتیم: شما آن مرد کوفی را دیشب دیدید [که راه خود را منحرف نمود]؟ فرمود: «آری، می خواستم از او سؤال کنم ولی نزد ما نیامد.» گفتیم: به خدا سوگند، او از قبیله ما بود و مردی صاحب عقل و صدق بود. و ما برای شما از او سؤال کردیم که وضع کوفه چگونه است؟ او گفت من از کوفه خارج نشدم جز این که دیدم مسلم و هانی را کشتند و بدن های آنان را در بازار روی زمین کشیدند!

پس امام علیه السلام با شنیدن این خبر فرمرد: «انّاللّه و انّاالیه راجعون» و چند مرتبه برای آنان از خداوند طلب رحمت نمود. پس ما گفتیم: شما را به خدا، خود و اهل بیت خود را گرفتار نکنید و از همین محل بازگردید، چراکه در کوفه برای شما یار و یاوری نیست بلکه ما ترس آن داریم که اهل کوفه به جنگ با شما برخیزند!

ص: 238

1- (1)فنظر الینا و الی اصحابه ثمّ قال ما دون هؤلاء سرّ فقلنا له: رأیت الراکب الذی استقبلته عشیّه أمس قال: نعم و قد اردت مسألته فقلنا: قد و اللّه استبرأنا لک خبره و کفیناک مسألته و هو امرؤ منّا ذو رأی و صدق و عقل و انّه حدّثنا انّه لم یخرج من الکوفه حتّی قُتل مسلم و هانی و رآهما یجرّان فی السوق بأرجلهما، فقال علیه السلام : انّا للّه و انّاالیه راجعون رحمه اللّه علیهما یردّد ذلک مرارا فقلنا له: ننشدک اللّه فی نفسک و اهل بیتک الاّ انصرفت من مکانک هذا فانّه لیس لک بالکوفه ناصر و لا شیعه بل نتخوّف ان یکونوا علیک.

(1)پس امام علیه السلام نگاهی به فرزندان عقیل نمود و فرمود: «با کشته شدن مسلم نظر شما چیست؟ آنان گفتند: ما بر نمی گردیم تا این که یا انتقام خون او را بگیریم و یا همانند او کشته شویم. پس امام علیه السلام روی مبارک خود را به سوی ما نمود و فرمود: «بعد از کشته شدن مسلم و هانی زندگی برای ما خیری ندارد.» و چون دانستیم که امام تصمیم بر ادامه راه دارد، گفتیم، خداوند به خیر بگذراند. فرمود: «خداوند شما را هم رحمت کند.»

اصحاب آن حضرت گفتند: [یابن رسول اللّه !] شما مانند مسلم نخواهید بود بلکه اهل کوفه چون شما را ببینند در خدمت به شما خواهند کوشید.

پس امام علیه السلام سکوت نمود و سپس صدای گریه برای مسلم بلند شد وهمه برای او اشک ریختند.

مؤلّف گوید: امام علیه السلام به شرایط زمان خود بیش از دیگران آگاه بوده و مسأله شهادت نیز برایش روشن بوده است و دستور کار و صحیفه عملی آن حضرت در آن زمان همان بوده که انجام داده و اگر امام دیگری هم به جای آن حضرت می بود

1- (1)فنظر الی بنی عقیل فقال ماترون فقد قتل مسلم فقالوا: و اللّه لانرجع حتّی نصیب ثارنا او نذوق ما ذاق فاقبل علینا الحسین علیه السلام و قال لاخیر فی العیش بعد هؤلاء فعلمنا انّه قد عزم رأیه علی المسیر فقلنا له: خار اللّه لک فقال رحمکما اللّه فقال له اصحابه: انّک و اللّه ما انت مثل مسلم ولو قدمت الکوفه لکان الناس الیک اسرع فسکت و ارتجّ الموضع بالبکاء لقتل مسلم بن عقیل و سالت الدموع علیه کلّ مسیل.

جز این نمی کرد.

از این رو، امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین در مورد اهداف مقدسه این قیام فرمود: «و بذل مهجته لیستنقذ عباده من الجهاله و حیره الضلاله» یعنی: «امام حسین علیه السلام خون خود را برای نجات مردم از جهالت و از سرگردانی آنان در ضلالت اهدا نمود.» از این جملات ظاهر می شود که حفظ آیین مقدس اسلام که وظیفه هر امامی است در آن زمان جز با شهادت چنین شخصیتی و ریخته شدن چنین خون ها و اسارت چنین عزیزانی انجام نمی پذیرفته است تشخیص این مسأله به عهده شخص امام علیه السلام بوده است و او به آنچه وظیفه اش بوده عمل کرده و معصوم از خطا بوده است.

بنابراین کسی را شایسته نیست که بگوید: صلاح چیز دیگری بوده و یا امام علیه السلام نمی دانسته پایان کار او شهادت است؛ آری به خوبی می دانسته سرانجام این حرکت شهادت است ولکن در ظاهر نیز از مجاری صحیح و عقلانی خارج نشده و حجت را برای مردم تمام نموده است.

به نظر می رسد اگر ما در دیدگاه خود تجدید نظر کنیم بهتر از آن باشد که عمل معصوم علیه السلام را مورد تردید و نقادی قرار دهیم. اللّهمّ اهدنا من عندک و توفّنا مسلمین».

آگاه شدن امام علیه السلام از شهادت عبداللّه بن یقطر

(1)چون امام علیه السلام در مسیر خود به طرف کوفه در منزل زباله توقف نمود، خبر

1- (1)مقتل عبداللّه بن یقطر و ما فعله الحسین علیه السلام لمّا بلغه ذلک لمّا نزل الحسین علیه السلام زباله و هو متوجّه الی الکوفه أتاه بها مقتل عبداللّه ابن یقطر و هو اخوالحسین علیه السلام من الرضاعه و قیل کانت امّ عبداللّه هذا مربیّه للحسین علیه السلام فکان عبداللّه من لدات الحسین علیه السلام و اقرانه فی السن و لذلک اطلق علیه انّه اخوه من الرضاعه و انّ الحسین علیه السلام لم یرضع من غیرثدی امّه فاطمه علیه السلام و کان الحسین علیه السلام ارسله مع مسلم بن عقیل الی الکوفه فلمّا رأی مسلم الخذلان بعث عبداللّه بن یقطر الی الحسین علیه السلام یخبره بذلک له. و کان ابن زیاد قد نظم الخیل مع الحصین بن تمیم صاحب شرطته علی الطرقات بین البصره و القادسیّه فلا یدعون احدا یلج و لا احدا یخرج فقبض الحصین علی عبداللّه بن یقطر و ارسله الی ابن زیاد فقال له ابن زیاد اصعد فوق القصر و العن الکذّاب بن الکذّاب ثمّ انزل حتّی اری فیک رأیی فصعد فوق القصر فلمّا اشرف علی الناس لعن عبیداللّه بن زیاد و اباه و دعا الی نصرالحسین علیه السلام فالقاه ابن زیاد من أعلی القصر فمات و کان قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه بلغ الحسین علیه السلام و هو بزرود و قیل بلغه ایضا بزباله فلمّا بلغ الحسین علیه السلام خبرعبداللّه بن یقطر اخرج الی الناس کتابا فقرأه علیهم.

شهادت عبداللّه یقطر به آن حضرت رسید بعضی گفته اند او برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بوده و یا مادر او مربیه آن حضرت بوده است و با امام علیه السلام از جهت سن مساوی بوده اند و به این اعتبار او را برادر رضاعی امام علیه السلام نامیده اند. و عبدالله یقطر را امام علیه السلام همراه مسلم به کوفه فرستاده بود و حضرت مسلم علیه السلام چون بی وفایی اهل کوفه را دید، او را خدمت امام علیه السلام فرستاد تا وضعیت کوفه را به او اطلاع دهد.

از آن سو، ابن زیاد لشکری به فرماندهی حصین بن تمیم بر سر راه های کوفه به بصره و قادسیه گماشته بود و او به احدی اجازه نمی داد که وارد و یا خارج شود.

ص: 241

حصین بن تمیم، عبداللّه یقطر ار گرفت و نزد عبیداللّه فرستاد. عبیداللّه ملعون به او گفت: باید بالای قصر روی و به کذّاب بن کذّاب (یعنی امام علیه السلام) دشنام دهی تا هرچه خواستم در باره تو حکم کنم.

پس عبداللّه یقطر بر بالای قصر رفت و مقابل چشم مردم به عبیداللّه و پدر او لعنت نمود و مردم را برای یاری امام حسین علیه السلام دعوت کرد. عبیداللّه نیز او را مانند مسلم از بالای قصر به پایین انداخت و به شهادت رساند.

(1)هنگامی که خبر شهادت عبداللّه به امام علیه السلام رسید، آن حضرت مکتوبی را بین اصحاب خود قرائت فرمود که در آن نوشته شده بود: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. اما بعد همانا خبر ناگوار شهات مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبداللّه بن یقطر به من رسید و من دانستم که شیعیان ما در کوفه دست از حمایت ما برداشته اند و ما را یاری نخواهند نمود پس هر کدام از شماکه می خواهد به شهر و دیار خود بازگردد مانعی براو نیست و مسؤولیتی ندارد.»

همراهان آن حضرت با شنیدن این سخن پراکنده شدند و جز عده کمی که اهل بصیرت و صدق بودند و یا از مدینه با امام علیه السلام حرکت کرده بودند باقی نماندند این سخن امام علیه السلام برای آن بود که هرکس اهل معرفت و بصیرت و نیّت صادق نیست همراه آن حضرت نباشد؛ چرا که چنین افرادی برای موقعیت های حساس جنگ و فداکاری شایسته نیستند.

(2)مؤلّف گوید: همان گونه که در قرآن در آیه: «تبارک الذّی بیده الملک و هو

ص: 242

1- (1)و فیه: بسم اللّه الرحمن الرحیم «امّا بعد» فانّه قد أتانی خبرفظیع قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبداللّه بن یقطر و قد خذلنا شیعتنا فمن احبّ منکم الانصراف فلینصرف فی غیر حرج لیس علیه ذمام. فتفرّق الناس عنه و اخذوا یمینا و شمالاً حتّی بقی فی اصحابه الذین جاءوا معه من المدینه و نفر یسیر ممّن انضمّوا الیه من اهل البصائر و النیّات الصادقه. و انّما فعل ذلک لئلاّ یتبّعه من لیس له بصیره نافذه ولا نیّه صادقه و لا یرید مواساته و القتال معه فانّ هؤلاء لافائده فی صحبتهم. (المجالس ص 64، البحار ج 44، ص 374)

2- (2)قال السیّد محسن الأمین: وقع اشتباه هنا من بعض المورّخین بین قصّه قیس بن مسهّر الصیداوی رسول الحسین علیه السلام الی اهل الکوفه الذی قبض علیه الحصین بن تمیم و ارسله الی ابن زیاد فأمره ان یسبّ الحسین و اباه ففعل ضدّ ذلک فالقاه من اعلی القصر و بین قصّه عبداللّه بن یقطر الذی ارسله ابن عقیل الی الحسین فقبض علیه الحصین ایضا و جری له نظیر ما جری لقیس (المجالس ص 65).

علی کلّ شئً ء قدیر الذّی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایّکم احسن عملاً»
و آیات دیگری از این قبیل، مسأله امتحان و آزمایش مطرح شده است در جای جای قیام امام حسین علیه السلام نیز مسأله امتحان به چشم می خورد و می توان یکی از اسرار مهم این قیام را بعد از درس های فراوان دیگری چون اخلاص و جهاد و ایثار و جوانمردی و شجاعت و صبر و امانت و فداکاری و عفت و حیا و عبادت و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و انقیاد از امام و خیرخواهی و وفا و استقامت و مبارزه با فساد و محکوم کردن ستمگر و امر به معروف و نهی از منکر و.... ابتلا و آزمایش الهی دانست. بلکه به نظر این حقیر انقلاب و حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا یک مکتب کامل و جامعی از ارزش های اسلامی است.

ملاقات حرّبن یزید ریاحی با امام علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده است که وقتی امام علیه السلام در مسیر خود به طرف کوفه به بطن عقبه رسید پیرمردی از قبیله بنی عکرمه، به نام عمروبن یؤذان، او را ملاقات نمود و پرسید کجا می روید؟ امام علیه السلام فرمود: «به طرف کوفه می روم.» آن مرد گفت: شما را به خدا [سوگند می دهم] از رفتن به کوفه صرف نظر کن !سپس گفت:

به خدا سوگند، رفتن به کوفه برای شما، مواجه شدن با شمشیرها و

ص: 243

1- (1)ملاقاه الحرّ للحسین علیه السلام لمّا نزل الحسین علیه السلام ببطن العقبه لقیه شیخ من بنی عکرمه یقال له عمروبن یؤذان فساله این ترید؟ فقال الحسین علیه السلام : الکوفه فقال الشیخ: أنشدُک اللّه لمّا انصرفت فواللّه ما تقدم الاّ علی الأسنّه وحدّ السیوف و انّ هؤلاء الذین بعثوا الیک لو کانوا کفوک مؤونه القتال و وطأوا لک الاشیاء فقدمت علیهم کان ذلک رأیا فامّا علی هذه الحال التی تذکر فانّی لااری لک ان تفعل. فقال له الحسین علیه السلام : یا عبداللّه لیس یخفی علیّ الرأی ولکن اللّه تعالی لا یغلب علی امره ثمّ قال علیه السلام : و اللّه لا یدعونی حتی یستخرجوا هذا العلقه من جوفی فاذا فعلوا سلّط اللّه علیهم من یذلّهم حتّی یکونوا اذّل فرق الأمم.

نیزه هاست. البته اگر کسانی که شما را دعوت نموده اند می توانستند از شما حمایت کنند باکی نبود اما با شرایط فعلی که خود نیز از آن آگاهید رفتن شما به کوفه صحیح نیست.

امام علیه السلام فرمود: «آنچه گفتی برای من پوشیده نیست لکن امر خدا هرچه باشد انجام خواهد شد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، بنی امیّه دست از من برنخواهند داشت تا مرا به شهادت برسانند و چون چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را بیش از همه فرق مسلمین به ذلّت و خواری بکشد.»

امام علیه السلام آن گاه از بطن عقبه گذشت تا به منزل شَراف رسید و چون سحرگاه شد به جوانان خود فرمود که آب فراوان بردارند و چون از آن محل گذشت در بین راه یکی از اصحاب او در وسط روز تکبیر گفت، امام علیه السلام به او فرمود: «برای چه تکبیر گفتی؟» او گفت: درختان خرما را مشاهده نمودم. پس عدّه ای از اصحاب [که به آن منطقه آشنا بودند] گفتند: به خدا سوگند، در این منطقه درخت خرمایی وجود ندارد. امام علیه السلام به آنها فرمود: «شما چه می بینید؟» آنها گفتند: به خدا سوگند، ما سرهای نیزه ها و گوش های اسبان را می بینیم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند من نیز چنین می بینم.»

(1)سپس فرمود: «آیا پناهگاهی هست که ما آن را پشت سرخود قرار دهیم و از

1- (1)ثمّ سار علیه السلام من بطن العقبه حتّی نزل شراف فلمّا کان فی السحر امر فتیانه فاستقوا من الماء فاکثروا ثمّ سار منها حتّی انتصف النهار فبینا هو یسیر اذکبّر رجل من اصحابه فقال الحسین علیه السلام : اللّه اکبر لم کبّرت؟ قال: رأیت النخل فقال له جماعه من اصحابه: و اللّه انّ هذا المکان ما رأینا به نخله قطّ فقال لهم الحسین علیه السلام : فما ترونه قالوا: نراه و اللّه اسنّه الرماح و آذان الخیل قال علیه السلام : و انا و اللّه اری ذلک ثمّ قال علیه السلام : ما لنا ملجأ نلجأ الیه فنجعله فی ظهورنا و نستقبل القوم بوجه واحد؟ فقالوا له: بلی هذا ذو حُسُم (بحاء و سین مهملتین مضمومتین و میم جبل کان النعمان یصطاد فیه. الی جنبک فمل الیه عن یسارک فان سبقت الیه فهو کما ترید فأخذ الیه ذات الیسار و ملنا

معه فما كان باسرع من ان طلعت علينا هوادى (جمع هادى و هوالعنق) الخيل فتبيّناها و عدلنا فلمّا رأونا عدلنا عن الطريق عدلوا الينا كأنّ أسنّتهم اليعاسيب (جمع يعسوب و هو اميرالنحل و ذكرها و ضرب من الحجلان و طائرصغير) و كأنّ راياتهم أجنحه الطير فاستبقنا الى ذى حُسم فسبقناهم اليه و امرالحسين عليه السلام بأبنيته فضربت و جاء القوم زهاء (اى قدر) الف فارس مع الحرّبن يزيد التميمى حتّى وقف هو و خيله مقابل الحسين عليه السلام فى حرّ الظهيره.

یک سو با آنان مواجه شویم؟» اصحاب گفتند: آری، این کوه حُسُم را که در سمت چپ شماست پناه قرار دهید و اگر بتوانید زودتر به آن جا برسید مقصود شما تأمین خواهد شد. پس امام علیه السلام به طرف آن کوه حرکت نمود.

چیزی نگذشت که گردن اسب ها ظاهر شد و سواران کوفه نیز دیده شدند و چون دیدند ما به طرف آن کوه حرکت کردیم آنان نیز به طرف ما آمدند. جمعیت آنان به قدری بود که ما شمشیرها و پرچم های آنان را مانند زنبوران و پرندگان که درهم فشرده باشند می دیدیم. پس ما زودتر به کوه حُسُم رسیدیم و امام علیه السلام دستور داد که خیمه های خود را نصب کنیم و ما چنین کردیم و آنان نیز که حدود هزار سواره بودند با فرماندهی حربن یزید ریاحی مقابل ما صف کشیدند؛ در حالی که وقت ظهر بود و هوا شدیدا گرم بود.

(1)امام علیه السلام به جوانان بنی هاشم [و اصحاب خود] فرمود: «این جمعیت را سیراب نمایید و به حیوانات آنان نیز آب بدهید پس ظرف ها را پر از آب می کردند و به آنها می دادند و به حیوانات آنان نیز مقداری آب دادند.

علی بن طعان محاربی گوید: من در آن روز جزء لشگر حرّ بودم و آخرین نفری بودم که از لشگر حرّ با امام حسین علیه السلام برخورد نمودم و تشنه بودم. امام علیه السلام چون دید من و اسبم تشنه هستیم به من فرمود: «شتر آبکش را بخوابان و آب بنوش!» من چون خواستم از آن مشک بنوشم آب در اختیار من قرار نمی گرفت و به

1- (1)والحسین علیه السلام و اصحابه معتمّون متقلدون أسیافهم فقال الحسین علیه السلام لفتیانه: أسقوا القوم و أرووهم من الماء وارشفوا الخیل ترشیفا (ای اسقوها قلیلا) فاقبلوا یملأوؤن القصاع و الطساس من الماء ثمّ یدنونها من الفرس فاذا عبّ فیها ثلاثا او اربعا او خمسا عزلت عنه و سقوا آخر حتّی سقوها عن آخرها قال علیّ بن الطعان المحار بی: کنت مع الحرّ یومئذ فجئت فی آخر من جاء من اصحابه فلمّا رأی الحسین علیه السلام ما بی و بفرسی من العطش قال انخ الراویه و الراویه عندی السقاء ثمّ قال: یا ابن الاخ انخ الجمل فانخته (الراویه فی لسان اهل الحجاز

اسم للجمل الذی یستقی علیه و فی لسان اهل العراق اسم للسقاء الذی فیه الماء و لذلک لم یفهم مراد الحسین علیه السلام حتّی قال: انخ الجمل) فقال: اشرب فجعلت کلّما شربت سال الماء من السقاء فقال الحسین علیه السلام : اخنث السقاء ای اعطفه فلم ادرکیف افعل فقام فخنثه بیده فشربت و سقیت فرسی. (البحار ج 44/375)

زمین می ریخت امام علیه السلام فرمود: «دهانه مشک را جمع کن تا بتوانی آب بنوشی» و چون من نتوانستم چنین کنم، امام علیه السلام آمد و با دست مبارک خود مشک را آماده نمود و من آب نوشیدم و اسب خود را نیز آب دادم.

(1)علاّمه سیّد محسن امین بعد از نقل این جریان می گوید: این نهایت جود و کرم امام علیه السلام است که با دست مبارک خود به دشمن محارب آب داده و آنان در آن هوای گرم از تشنگی نجات یافته اند. البته این عمل از کسی چون امام حسین علیه السلام که معدن جود و کرم است هیچ استبعادی ندارد لکن باید از لشکر کوفه تعجب نمود که در پاسخ این احسان و ایثار و بزرگواری آب فرات را به روی امام علیه السلام بستند و چهار هزار نفر را مأمور کردند که نگذارند قطره ای از آن به فرزند پیامبر و فرزندان و عیالات و اصحاب او برسد و سه روز قبل از عاشورا آب را برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تحریم نمودند تا او را لب تشنه به شهادت رساندند!

(2)علاّمه مجلسی و سیّد محسن امین می گویند: چون حربن یزید ریاحی با

ص: 246

1- (1)قال السیّد رحمه اللّه اقول: انّ هذا لهو غایه الجود و نهایه الکرم ان یسقی الحسین علیه السلام اعداءه الذین جاؤا لمحاربته و هم مقدار الف فارس فسقاهم الماء مع خیولهم فی تلک الارض القفراء التی لاماء فیهاو لا کلأ ولا عجب اذا صدر مثل هذاالجود من الحسین علیه السلام و هو معدن الجود و الکرم. هو البحر من ایّ النواحی اتیته فلجته المعروف و الجود ساحله و لو لم یکن فی کفّه غیر نفسه لجاد بها فلیتّق اللّه سائله ولکن بئسما جزی هؤلاء القوم الحسین علیه السلام عن سقیه إیّاهم الماء و ایثارهم علی نفسه فقد کان جزاؤه منهم ان حالوا بینه و بین الماء و وضعوا اربعه آلاف علی المشرعه و منعوه و اصحابه و عیاله و اطفاله ان یستقوا من الماء قطره واحده و ذلک قبل قتله علیه السلام بثلاثه ایّام؟!!

2- (2)بأبی و غیر ابی امیرا ظامیا منعته حرب من ورود فراتها حتّی قضی عطشا قتیل اراذل تستحقر الشفتان ذمّ صفاتها(المجالس ص 67-68). صلاه الحرّ مع الإمام علیه السلام لمّا التقی الحرّ مع الحسین علیه السلام قال له الحسین علیه السلام : ألنا أم علینا؟ فقال: بل علیک یا اباعبداللّه فقال الحسین علیه السلام لاحول و لاقوّه الاّباللّه العلیّ العظیم فلم یزل الحرّ مواقفا للحسین علیه السلام حتّی حضرت صلاه الظهر فأمر الحسین علیه السلام الحجّاج بن مسروق ان یؤذّن فلمّا حضرت الاقامه خرج الحسین علیه السلام فی إزار ورداء و نعلین.

امام حسین علیه السلام ملاقات نمود امام به او فرمود: «به جنگ من آمده ای یا به حمایت من؟» حر گفت: به جنگ شما آمده ام. امام علیه السلام فرمود: «لا حول ولاقوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم» پس حر با لشگر خود در مقابل امام علیه السلام ایستاد تا وقت نماز ظهر شد. امام علیه السلام به حجاج بن مسروق فرمود تا اذان بگوید و چون وقت اقامه نماز رسید امام علیه السلام عبا به دوش گرفت و نعلین به پا نمود و قبل از اقامه نماز حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود:

(1)«من در پیشگاه خداوند و شما مردم عذر خود را بیان می کنم! شما بدانید که من به طرف شما نیامدم تا این که نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما نزد من آمدند و گفتند: به دیار ما بیا، چرا که ما امامی نداریم؛ شاید به برکت شما خداوند ما را هدایت و به راه حق استوار و مجتمع فرماید. پس اگر بر گفته و عهد خود پایدار هستید به من اطمینان بدهید که از عهد و پیمان خود بازنگشته اید و اگر از عهد خود بازگشته و از آمدن من کراهت دارید من به دیار خود باز می گردم.»

(2)لشکریان حر سکوت نمودند و امام علیه السلام به مؤذن فرمود تا اقامه نماز را بگوید و چون اقامه گفته شد امام علیه السلام به حر فرمود: «تو با اصحاب خود نماز می خوانی؟» حر گفت: ما نیز با شما نماز خواهیم خواند. و چون وقت عصر رسید امام علیه السلام دستور حرکت داد و به مؤذن فرمود تابرای نماز عصر اذان بگوید و چون نماز عصر را

1- (1)فحمداللّه و أثنی علیه ثمّ قال: ایّها الناس انّها معذره الی اللّه والیکم انّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم و قدمت علیّ رسلکم ان اقدم علینا فانّه لیس لنا إمام لعلّ اللّه یجمعنا بک علی الهدی و الحقّ فان کنتم علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی ما اطمئنّ الیه من عهودکم و مواثیقکم و ان لم تفعلوا و کنتم لقدومی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم، فسکتوا فقال للمؤذّن: أقم فأقام الصلاه فقال للحرّ: أترید ان تصلّی بأصحابک؟ قال: لا بل تصلّی انت و نصلّی بصلاتک فصلّی بهم الحسین علیه السلام فلمّا کان وقت العصر امر الحسین علیه السلام ان یتهیّئوا للرحیل ففعلوا ثمّ امر منادیه فنادی بالعصر و أقام فاستقدم الحسین (2)علیه السلام و قام فصلّی ثمّ سلّم و انصرف الیهم بوجهه فحمداللّه و أثنی علیه ثمّ قال: امّا بعد ایّها الناس فانّکم ان تتقّوا و تعرفوا الحقّ لأهله یکن ارضی

للّه عنكم و نحن اهل بيت محمّد اولى بولايه هذا الامر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم و السائرين فيكم بالجور والعدوان و ان أبيتم إلاّ الكراهيّه لنا و الجهل بحقّنا و كان رأيكم الآن غير ماأتتنى به كتبكم و قدمت علىّ رسلكم انصرفت عنكم.

خواند روی مبارک خود را به سوی مردم نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، اگر شما از خدا بترسید و حق [ولایت] را به اهل آن واگذارید خداوند از شما راضی خواهد شد.

ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای امامت و ولایت بر مردم سزاوارتر از این مدعیان خلافت هستیم که با ظلم و ستم بر مردم حکومت می کنند. اگر شما از آنچه به من نوشته اید و رسولان شما از جانب شما به من گفته اند رو گردانده اید و حق ما را نشناخته و از آمدن من کراهت دارید من به دیار خود باز می گردم.»

(1)پس حر گفت: به خدا سوگند، من از این نامه ها و فرستادگانی که شما می گویید اطلاعی ندارم. پس امام علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام عقبه سمعان فرمود: «آن دو خرجین و دو کیسه ای را که نامه های آنان در آن است بیاور.» پس او آن دو کیسه را که مملو از نامه ها بود آورد و در میان آنان ریخت.

حر گفت: ما از اینهایی که به شما نامه نوشته اند نیستیم لکن از طرف عبیداللّه مأمور هستیم که از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه نزد عبیداللّه ببریم. امام علیه السلام فرمود: «مرگ به تو از چنین کاری نزدیک تر است.» سپس به اصحاب خود فرمود:

1- (1)فقال له الحرّ: انا و اللّه ما ادری ما هذه الکتب و الرسل التی تذکر، فقال الحسین علیه السلام لبعض اصحابه یا عقبه بن سمعان (هو مولی الرباب ابنه امری ء القیس الکلبیه زوجه الحسین علیه السلام و لما قتل الحسین علیه السلام اخذه عمربن سعد فقال ما انت فقال انا عبدمملوک فخلّی سبیله، و لم ینج من اصحاب الحسین علیه السلام غیره و غیر رجل آخر و لذلک کان کثیر من روایات الطف منقولا عنه). أخرج الخرجین اللذین فیهما کتبهم الیّ فأخرج خرجین مملوءین صحفا فنشرت بین یدیه فقال له الحرّ: إنّا لسنا من هؤلاء الذین کتبوا الیک و قد امرنا اذا نحن لقیناک لانفارقک حتّی نقدّمک الکوفه علی عبیداللّه، فقال له الحسین علیه السلام : الموت أدنی الیک من ذلک ثمّ قال لأصحابه: قوموا فارکبوا فرکبوا و انتظر هو حتّی رکبت نساؤه.(البحار 44/376) قال السیّد رحمه اللّه: بأبی انت و أمّی یا اباعبداللّه لم ترض ان ترکب و لا ان تسیر قدما و احدا قبل رکوب

النساء مع انّ الذين يركبونهنّ مثل علىّ الاكبر و العبّاس ابن اميرالمؤمنين و سائر بنى هاشم. فيا ليتک لاغبت عن نسائک و اخواتک و بناتک يوم الحادى عشر من المحرم حين جاؤوا اليهنّ بالجمال و ليس معهنّ ولىّ و لا كافل غير ولدک زين العابدين و هو مريض لايستطيع النهوض و ابن اخيک الحسن بن الحسن الذى كان مثخنا بالجراح و اطفال صغار و أظنّ انّ المتولّيه لذلک كانت اختک زينب فهى التى ركبّت العليل و الجريح و النساء و الاطفال و قامت فى ذلک مقام الرجل حتّى لم يبق من يركبها فركبت بنفسها.!! (المجالس ص 68)

«برخیزید و حرکت کنید» و خود منتظر ماند تا زن ها سوار شوند.

ممانعت حرّ از بازگشت امام علیه السلام

(1)در کتاب بحار نقل شده که چون امام علیه السلام با حر و یاران او ملاقات نمود و آنان امام علیه السلام را از بازگشت [به مدینه] بازداشتند حر به آن حضرت گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم لکن از شما جدا نمی شوم تا شما را به کوفه برسانم واگر نمی خواهید به کوفه بیایید راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه منتهی شود ونه به مدینه تا من نامه ای به عبیداللّه بنویسم.

(2)پس امام علیه السلام از سمت چپ حرکت نمود و حر نیز همراه او حرکت می کرد و در آن حال حر به امام علیه السلام گفت: شما خدا را در نظر بگیرید و از درگیر شدن با بنی امیّه بپرهیزید چرا که در آن صورت حتما کشته خواهید شد. امام علیه السلام فرمود:

(3)«آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ و آیا کار شما به جایی رسیده که می خواهید مرا بکشید؟» سپس امام علیه السلام به اشعاری تمثل جست و مسیر خود را ادامه داد تا به منطقه عذیب رسید و دید که چهار نفر از اهالی کوفه برای یاری او آمده اند آنان عمروبن خالد صیداوی، مجمع عائذی و فرزند او عبداللّه و جناده بودند و اسب نافع بن

1- (1)منع الحرّ من رجوع الإمام علیه السلام لمّا التقی الحسین علیه السلام مع الحرّ و اصحابه و منعه الحرّ من الرجوع قال الحرّ انّی لم أؤمر بقتالک إنّما أمرت ان لا افارقک حتّی اقدّمک الکوفه فاذا ابیت فخذ طریقا لایدخلک الکوفه و لایردّک الی المدینه حتّی اکتب الی الامیر عبیداللّه بن زیاد فتیاسر الحسین علیه السلام و سار و الحرّ یسایره فقال له الحرّ.
2- (2)انّی اذّکرک اللّه فی نفسک فانّی اشهد لئن قاتلت لتقتلنّ فقال الحسین علیه السلام : أفبالموت تخوّفنی و هل یعدوبکم الخطب ان تقتلونی و سأقول کما قال أخو الاوس لابن عمّه و هو یرید نصره رسول اللّه صلی الله علیه و آله فخوّفه ابن عمّه و قال این تذهب فانّک مقتول فقال: سأمضی و مابالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقّا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا وودّع محرما اقدّم نفسی لا ارید بقاءها لتلقی خمیسا فی الوغی و عرمرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذّلاً ان تعیش و ترغما

3- (3)و لم يزل الحسين عليه السلام سائرا حتّى انتهوا الى العذيب فاذا هم بأربعه نفر قد اقبلوا من الكوفه لنصره الحسين عليه السلام على رواحلهم و هم عمروبن خالد الصيداوى و مجمع العائذى و ابنه عبداللّٰه و جناده بن الحارث السلمانى و يجنبون فرسا لنافع بن هلال الجملى يقال له: الكامل قد ارسل معهم.

هلال را نیز [که برای یاری آن حضرت فرستاده بود] با خود آورده بودند.

بعضی گفته اند که نافع نیز با اسب خود و دو غلام عمر و حارث و طرماح بن عدی، که راهنمای راه بود، همراه آنان بود و طرماح به کوفه آمده بود که متاعی برای اهل خود تهیه کند و آنها او را به عنوان راهنمای طریق همراه خود آورده بودند و چون حر خواست از آنها جلوگیری کند امام علیه السلام او را نهی کرد.

(1)سپس امام علیه السلام از آنان در باره فرستاده خود، قیس بن مسهر، سؤال نمود. آنان گفتند: ابن زیاد او را به قتل رساند. پس چشم امام علیه السلام گریان شد به طوری که نتوانست خودداری کند و سپس این آیه را قرائت نمود: «و منهم من قضی نحبه...»؛ یعنی از قافله شهیدان برخی به مقصد رسیدند و برخی در راه هستند. و البته آنان نمی توانند قضای الهی را تغییر دهند.» سپس فرمود: «خدایا، بهشت را جایگاه ما و آنان قرار ده و ما را در جایگاه رحمت و پاداش های ارزشمند و ذخیره شده خود مجتمع فرما!»

(2)سپس به اصحاب خود فرمود: «کدامیک از شما راه [اصلی] را از راه غیراصلی می داند؟» طرماح گفت: ای فرزند رسول خدا، من می دانم. امام علیه السلام فرمود: «پس تو از جلو حرکت کن!» او از جلو حرکت نمود و به اشعار ذیل تمثل جست...

پس امام علیه السلام حرکت خود را ادامه داد تا به قصر بنی مقاتل رسید و در آن جا

1- (1)و قیل انّ نافعا کان معهم و معه فرسه و معهم مولیان لعمرو و الحارث و دلیل یقال له: الطرماح بن عدیّ کان قد جاء الی الکوفه یمتار لاهله طعاما فساربهم علی غیرالجاده فأراد الحر ان یعارضهم فمنعه الحسین علیه السلام من ذلک و قال لهم الحسین علیه السلام هل لکم علم برسولی قیس بن مسهّر قالوا: نعم قتله ابن زیاد فترقرقت عینا الحسین علیه السلام و لم یملک دمعته ثمّ قال: «منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر ومابدلوا تبدیلا» الّلهمّ اجعل لنا و لهم الجنّه نزلاً و اجمع بیننا و بینهم فی مستقرّ من رحمتک و رغائب مذخور ثوابک و قال الحسین علیه السلام

لاصحابه: هل فيكم احد يعرف الطريق على غيرالجاده فقال الطرماح نعم يا ابن رسول اللّه انا اخبرالطريق قال سربين ايدينا فسار الطرماح امامهم و جعل يرتجز و يقول:

2- (2)يا ناقتى لا تذعرى من زجرى و امضى بنا قبل طلوع الفجر بخير فتيان و خير سفر آل رسول اللّه آل الفخر الساده البيض الوجوه الزهر الطاعنين بالرماح السمر الضاربين بالسيوف البتر حتّى تحلى بكريم النجر الماجد الجد الرحيب الصدر اصابه اللّه بخير أمر عمّره اللّه بقاء الدهر يا مالک النفع معا و النصرّ أيّد حسينا سيّدى بالنصر على الطغاه من بقايا الكفر

استراحت فرمود و چون شب رسید از آن جا حرکت کرد.

(1)عقبه بن سمعان می گوید: امام علیه السلام در بین راه بر روی اسب خود به خواب رفت و چون بیدار شد فرمود: «انّاللّه و انّاالیه راجعون» و الحمدللّه ربّ العالمین.» و چون این جملات را دومرتبه و یا سه مرتبه تکرار فرمود فرزند او، علی اکبر علیه السلام ، به پدر خود گفت: پدرجان فدای شما شوم! برای چه این جملات را بر زبان جاری کردید؟

امام علیه السلام فرمود: «عزیزم! من به خواب رفتم و دیدم سواری می گوید: «این جمعیت حرکت می کنند و مرگ نیز همراه آنان حرکت می کند» و من می دانستم که او خبر مرگ ما را می دهد.» علی اکبر علیه السلام گفت: پدرجان! خداوند برای شما خیر مقدر فرماید، مگر ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمود: «سوگند به آن خدایی که بازگشت مردم به اوست چنین است.» علیّ اکبر گفت: در این صورت ما را باکی نیست که در راه حق کشته شویم. پس امام علیه السلام به او فرمود: «خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد.»

(2)حربن یزید ریاحی از امام علیه السلام جدا نشد و با لشکر خود همراه آن حضرت تا

ص: 251

1- (1)و لم یزل الحسین علیه السلام سائرا حتّی انتهی الی قصر بنی مقاتل فنزل به ثمّ ارتحل منه لیلا. قال عقبه بن سمعان فخفق و هو علی ظهر فرسه خفقه ثمّ انتبه و هو یقول: انّا للّه و انّاالیه راجعون و الحمدللّه ربّ العالمین ففعل ذلک مرّتین او ثلاثا فأقبل الیه ابنه علیّ بن الحسین علیهما السلام فقال: یا ابه جعلت فداک ممَّ حمدت و استرجعت؟ قال: یا بنیّ انّی خفقت خفقه فعنَّ لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون و المنایا تسیرالیهم فعلمت انّها انفسنا نعیت الینا فقال له: یا ابه لااراک اللّٰه سوء ألسنا علی الحقّ قال: بلی و الذی الیه مرجع العباد قال: اذا لانبالی ان نموت محقّین فقال له الحسین علیه السلام : جزاک اللّٰه من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده. (البحار ج 44/378، المجالس ص 70)
2- (2)وصول الحسین علیه السلام بکربلاء و خطبته فیها لمّا کان الحرّ یساير الحسین علیه السلام لم یزل یسایره حتّی انتهوا الی نینوی فجاء کتاب عبیداللّٰه بن زیاد الی الحرّ امّا بعد فجعجع بالحسین (ای ضیّق علیه) و لا تنزله الاّ بالعراء فی غیر حصن و علی غیر ماء فمنعهم الحرّ و اصحابه من المسیر و أخذهم بالنزول فی ذلک المکان علی غیر ماء و لا قریه.

نزدیک نینوا آمد. در آن منطقه، نامه عبیداللّه به دست او رسید که در آن نوشته شده بود: «باید کار را بر حسین سخت بگیری و او را در بیابان و صحرای خشک و بدون گیاه و علف و آب نگه داری.» پس حر امام علیه السلام را از حرکت باز داشت و او را اجبار نمود که در همان محل که نه آبی بود و نه روستایی بار بیندازد.

امام علیه السلام به او فرمود: «مگر تو پیش از این نگفتی از راهی که نه به کوفه باشد ونه به مدینه؟» حر گفت: آری، لکن نامه جدید عبیداللّه به دست من رسیده که باید بر شما سخت بگیرم و مأمور او نیز نزد من ایستاده است.

(1)امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! ما را رها کن تا در این نزدیکی در روستای نینوا و یا غاضریه ساکن شویم.» حر گفت: مأمور عبیداللّه کنار من ایستاده و نمی توانم چنین اجازه ای بدهم. پس زهیربن قین به امام علیه السلام گفت: به خدا سوگند، من آینده را سخت تر از این می بینم و جنگ با اینها برای ما آسان تر از جنگ با جمعیت های فراوانی است که پس از این خواهند آمد. امام علیه السلام فرمود: «من نمی خواهم شروع کننده جنگ باشم.» زهیر گفت: پس حرکت کنید تا به کربلا که در همین نزدیکی است برسیم؛ چرا که کربلا در کنار فرات است. در آن جا نزول می کنیم و اگر با ما به جنگ برخواستند با آنان می جنگیم و از خدای خود کمک می طلبیم.

(2)پس چشمان امام علیه السلام از اشک آکنده شد و فرمود: «خدایا، من از کرب و بلا به

1- (1)فقال الحسین علیه السلام : ألم تأمرنا بالعدول عن الطریق؟ قال: بلی ولکن کتاب الأمیر عبیداللّه قد وصل یأمرنی فیه بالتضییق علیک و قد جعل علیَّ یطالبنی بذلک، فقال له الحسین علیه السلام دعنا ویحک ننزل فی هذه القریه او هذه یعنی نینوی و الغاضرّیه فقال: لا استطیع، هذا رجل قد بعث علیّ عینا فقال زهیربن القین للحسین علیه السلام : انّی و اللّه لااری ان یکون بعد الذی ترون الاّ اشدّ ممّا ترون یا بن رسول اللّه إنّ قتال هؤلاء الساعه أهون علینا من قتال من یأتینا بعدهم فلعمری لیأتینا من بعدهم ما لا قبل لنا به.

2- (2)فقال الحسين عليه السلام ما كنت لأبدأهم بالقتال فقال له زهير: فسربنا يا ابن رسول اللّه حتّى ننزل كربلاء فانّها على شاطى ء الفرات فنكون هناک فان قاتلونا قاتلناهم و استعنّا اللّه عليهم قال: فدمعت عيناالحسين عليه السلام ثمّ قال: الّلهمّ انّى اعوذبک من الكرب والبلاء ثمّ قام الحسين عليه السلام خطيبا فى اصحابه فحمداللّه و أثنى عليه ثمّ قال: «انّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون و انّ الدنيا تغيّرت و تنكرّت و ادبر معروفها و استمرّت خدّاء (الحذّاء بالحاء المهمله و الذال المعجمه المشدده الناقه الخفيفه الذنب او السريعه الخفيفه اوالسريعه الماضيه التى لايتعلق بها شى ء او الرحم التى لم توصل فمعنى استمرت حذّاء اى لم يبق منها الاّ مثل ذنب الاحذ او حذاء سريعه الادبار او سريعه خفيفه او قد انقطع آخرها كالرحم المقطوعه) و لم يبق منها الاّ صُبابه كصبابه الاناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل ألا ترون الى الحقّ لايعمل به والى الباطل لايتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن فى لقاء ربّه محقّا فانّى لاارى الموت الاّ سعاده و الحياه مع الظالمين الاّ برما.

تو پناه می برم.» و سپس برخاست و مقابل اصحاب خود ایستاد و خطبه ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«شما می دانید که چگونه کار را بر ما سخت گرفته اند و چگونه دنیا [و اهل آن] تغییر نموده و ما را نمی شناسد و خیر از آن رخت بربسته است و چیزی از معروف و عمل خیر باقی نمانده؛ جز به اندازه آبی که در ته ظرف و یا مختصر علفی که در علفزار باقی بماند. مگر نمی بینید که مردم به حق روی نمی آورند و از باطل جدا نمی شوند و کسی از آن نهی نمی کند؟ در این شرایط، مؤمن حقیقتا باید به لقای پروردگار خود راغب باشد همانا من مرگ را جز سعادت و زنده ماندن با ستمکاران را جز تلخی و زجر نمی دانم.»

(1)در این هنگام زهیربن قین برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ما سخن شما را شنیدیم و به شما اطمینان می دهیم که اگر دنیا برای ما باقی و ما در آن مخلّد هم می بودیم دست از یاری شما و حرکت با شما بر نمی داشتیم.

سپس نافع بن هلال نیز از جای خود بلند شد و گفت: هرکس بیعت خود را بشکند و از عهد و پیمان خود جدا شودبه خود آسیب وارد نموده و خداوند از او بی نیاز خواهد بود. [ای فرزند رسول خدا،] شما از هر سوی بروید ما در خدمت شما خواهیم بود. به خدا سوگند، ما از تقدیر خداوند و ملاقات با پروردگار خود باکی نداریم و با نیت ها و بینشی که از شما داریم تا زنده هستیم با دشمنان شما دشمن و با

1- (1)فقام زهیر بن القین فقال: قد سمعنا هداک اللّه یاابن رسول اللّه مقالتک ولو کانت الدنیا لنا باقیه و کنّا فیها مخلّدین لآثرنا النهوض معک علی الإقامه فیها. و وثب نافع بن هلال الجملی فقال: من نکث عهده و خلع بیعته فلن یضرّ الاّ نفسه و اللّه مغن عنه فسر بنا راشدا معافی مشرقا إن شئت و إن شئت مغربا فواللّه ما اشفقنا من قدر اللّه و لا کرهنا لقاء ربّنا و انّا علی نیّاتنا و بصائرنا نوالی من والاک و نعادی من عاداک. و قام بریربن خضیرفقال: و اللّه یا بن رسول اللّه لقد منّ اللّه بک علینا أن نقاتل بین یدیک و تقطع فیک اعضاؤنا ثمّ یکون جدُّک شفیعنا یوم القیامه.

دوستان شما دوست خواهیم بود.

سپس بریر خضیر [همدانی] برخاست و گفت: به خدا سوگند، خداوند بر ما منت نهاده که در خدمت شما باشیم و با دشمنان شما بجنگیم و بدن های ما در این راه قطعه قطعه شود و روز قیامت جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع ما باشد.

(1)آن گاه امام علیه السلام برخاست و حرکت نمود و از هر سوی رفت یا مانع او می شدند و یا همراه او می رفتند تا این که در روز دوم محرم به زمین کربلا رسید و چون به آن سرزمین رسید فرمود: «نام این زمین چیست؟» گفته شد: این زمین کربلا نامیده می شود.

پس امام علیه السلام فرمود: «خدایا، من از کرب و بلا [یعنی از اندوه و بلا] به تو پناه می برم. سپس رو به اصحاب خود نمود و فرمود: «مردم بنده های دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست هنگامی که معاش و زندگی آنان برقرار باشد اطراف دین می گردند و چون بلا و آزمایشی رخ دهد دینداران کم خواهند بود!»

سپس فرمود: «راستی این زمین کربلاست؟» گفته شد: آری، ای فرزند رسول خدا! امام علیه السلام فرمود: «این جا محل پریشانی و بلا و مصیبت است.» [کنایه از این که سفر ما به پایان رسید] این جا مرکب های ما توقف می کنند و بارهای ماپایین می آید و مردان ما کشته و خون های ما ریخته می شود!»

پس همه پیاده شدند و حربن یزید ریاحی نیز با اصحاب خود در طرف دیگر نزول نمود.

(2)سپس امام علیه السلام تمام فرزندان و برادران و اهل بیت خویش را جمع نمود و

1- (1)ثمّ انّ الحسین علیه السلام قام و رکب و کلّما اراد المسیر یمنعونه تاره و یسایرونه اخری حتّی بلغ کربلاء فی الیوم الثانی من المحرم فلمّا وصلها قال: ما اسم هذه الارض فقیل کربلاء فقال اللّهمّ انّی اعوذبک من

الکرب و البلاء ثمّ اقبل علی اصحابه فقال: الناس عبیدالدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درّت معایشهم فاذا مُحّصوا بالبلاء قلّ الدیّانون ثمّ قال: أهذه کربلاء؟ قالوا: نعم یاابن رسول اللّه فقال: هذا موضع کرب و بلاء انزلوا ههنا مناخ رکابنا و محطّ رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا فنزلوا جمیعا و نزل الحرّ و اصحابه ناحیه.

2- (2)ثمّ انّ الحسین علیه السلام جمع ولده و اخوته و اهل بیته فنظر الیهم ساعه ثمّ قال: اللّهمّ انّا عتره نبیّک محمّد صلی الله علیه و آله و قد ازعجنا و طردّنا و اخرجنا عن حرم جدّنا و تعدّت بنو أمیّه علینا اللّهمّ فخذلنا بحقّنا و انصرنا علی القوم الظالمین. (البحار ج 44/380، المجالس ص 72)

لحظاتی به آنها نگاه کرد و فرمود: «خدایا، ما عترت و اهل بیت پیامبر تو هستیم و بنی امیّه به ما ظلم و تعدی نمودند و ما را از حرم جدّمان رسول اللّه آواره نموده اند خدایا، تو حق ما را از آنان بگیر و ما را بر قوم ستمگر پیروز فرما !»

(1)در کتاب بحار و مجالس نقل شده که چون امام حسین علیه السلام در زمین کربلا نزول نمود [و کاروان او در آن جا بار انداخت]، امام علیه السلام به غلام خود «جون» [که قبلاً غلام ابوذر بود] فرمود تا شمشیر او را اصلاح کند. غلام مشغول اصلاح شمشیر شد [و در بعضی از روایات آمده که خود امام علیه السلام مشغول اصلاح شمشیر خود بودند [و اشعار ذیل را انشاد نمودند:

یاد هرافّ لک من خلیل... یعنی ای روزگار، افّ بر تو باد! چقدر از دوستان صاحب شخصیت خود را که طالب تو بودند و یا در کنار تو می زیستند کشتی و هنوز قانع نشده ای. باید گفت هر موجود زنده ای راه مرگ را خواهد پیمود و چقدر وعده کوچ از دنیا نزدیک است و البته باید دانست که تقدیر عالم به دست خداوند است.

(2)هنگامی که حضرت زینب این اشعار را از برادر خود شنید، فرمود: «ای برادر،

1- (1)ما جری بعد نزول الحسین علیه السلام بکربلاء لمّا نزل الحسین علیه السلام بأض کربلاء دعا جونا مولی ابی ذرّ الغفاری فجعل جون یصلح له سیفه استعدادا للحرب و الحسین علیه السلام یقول: (فی بعض الروایات انّ الحسین علیه السلام جلس یصلح سیفه و یقول هذه الأبیات و فی روایه اخری ان المصلح للسیف هو جون و هی الأقرب الی الاعتبار فانّ موالی الحسین علیه السلام و خدمه لم یکونوا لیدعوه یصلح سیفه و یعالجه بیده و هم ینظرون و الروایه الاولی اشتباه من قول الراوی و عنده جون و هو یصلح سیفه فلذلک اعتمدنا علی الروایه الثانیه)

2- (2)یا دهر أفٍّ لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأصیل من طالب و صاحب قتیل و الدهر لایقنع بالبدیل و کلّ حیٍّ سالک سبیلی ما اقرب الوعد من الرحیل و إنّما الأمر الی الجلیل فسمعت اخته زینب بنت فاطمه علیها السلام ذلک فقالت: یا أخی هذا کلام من أیقن بالقتل، فقال: نعم یا اختاه، فقالت: زینب و اثکلاه ینعی الحسین الی نفسه و بکی النسوه و جعلت امّ کلثوم تنادی وامحمّداه و اعلیّاه وا أمّاه واأخاه واحسیناه واضیعتنا بعدک یا أباعبداللّه، فعزّاها الحسین علیه السلام ثمّ قال یا أختاه یا امّ کلثوم و انت یا

زینب و انت یا فاطمه و انت یا رباب انظرن اذا أنا قتلت فلا تشققن علیّ جیبا و لا تخمشن علیّ وجها و لاتقلن هجرا.

این سخن کسی است که به مرگ خود یقین داشته باشد.» امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر! چنین است.» پس زینب علیهما السلام پریشان شد و فرمود: «برادرم خبر شهادت خود را می دهد.» سپس همه زن ها گریان شدند و امّ کلثوم صدا زد: «وامحمّداه! واعلیّاه! وا امّاه! وا اخاه! وا حسیناه!» سپس گفت: «وای بر بیچارگی ما پس از تو، ای برادر!» پس امام علیه السلام او را تسکین داد و فرمود: «ای زینب و ای امّ کلثوم و ای فاطمه و ای رباب! بنگرید چون من کشته شدم گریبان چاک نکنید و صورت نخراشید و سخن ناشایست نگویید.»

(1)از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده که امام حسین علیه السلام این اشعار را در عصر روز نهم محرم انشاء نمود و فرمود: «در آن شبی که فردای آن پدرم به شهادت رسید من مریض بودم و در خیمه نشسته بودم و عمه ام از من پذیرایی می نمود. ناگهان پدرم از ما جدا شد و به خیمه خود رفت و چون غلام ابوذر مشغول اصلاح شمشیر او بود پدرم این اشعار را می خواند و چون دومرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود من مقصود او را فهمیدم و گریه گلوی مرا گرفت لکن سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است.

و اما عمه ام زینب که این اشعار را شنید چون زن بود و رقت و جزع شأن همه زن هاست نتوانست خودداری کند و به سوی برادر خود دوید و صدا زد: «وای بر این مصیبت! ای کاش مرده بودم و چنین وضعی را مشاهده نمی کردم! امروز مانند

1- (1)و فی روایه عن زین العابدین علیه السلام انّ الحسین علیه السلام قال هذه الابیات عشیّه الیوم التاسع من المحرم، قال علیّ بن الحسین علیهما السلام : انّی لجالس فی تلک اللیله التی قتل أبی فی صبیحتها و عندی عمّتی زینب تمرّضنی اذا اعتزل أبی فی خباءله و عنده جون مولی ابی ذرّ الغفاری و هو یعالج سیفه و یصلحه و أبی ینشد تلک الابیات فأعادها مرّتین او ثلاثا حتّی فهمتها و عرفت ما اراد فخنقتنی العبره فرددتها و لزمت السکوت و علمت أنّ البلاء قد نزل و امّا عمّتی فانّها لمّا سمعت ما سمعت و هی امرأه و من شأن النساء الرقّه و الجزع لم تملک نفسها أن و ثبت تجرّ ثوبها حتّی انتهت الیه و نادت: و اثکلاه لیت الموت أعدمنی الحیاه الیوم ماتت أمّی فاطمه و أبی علیّ و أخی الحسن یا خلیفه الماضی و ثمال

الباقی فنظر الیها الحسین علیه السلام و قال یا أخیّه لایُذهِبنّ حلمک الشیطان.

روزی است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن علیهم السلام از دنیا رفتند!

(1)سپس به برادر خود گفت: «ای جانشین گذشتگان وای پناه بازماندگان!» در این هنگام امام حسین علیه السلام به او نظر نمود و فرمود: «خواهر عزیزم! شیطان حلم تو را نبرد! [خویشتن دار باش!] زینب علیها السلام گفت: «جانم فدای تو باد! آیا به استقبال مرگ می روی؟»

پس اندوه پدرم تازه شد و چشمانش از اشک پرشد و فرمود: «اگر صیاد صید خود را رها می کرد او در آشیانه خود آرام می گرفت. کنایه از این که بنی امیّه دست از کشتن من برنخواهند داشت.

پس زینب علیها السلام گفت: «ای وای! آیا آماده شهادت شده ای این خبر برای من سخت تر از همه است و قلب مرا جریحه دار می کند.» سپس به رو افتاد و غش نمود. پس امام بالین او آمد و آب بر صورت او ریخت تا به هوش آمد. سپس به او فرمود: «خواهرم! با یاد خدا خود را تسکین ده. همانا اهل آسمان ها فانی می شوند و اهل زمین می میرند و هیچ کس باقی نمی ماند جز خدایی که همه را آفریده و در قیامت همه را برمی انگیزد و او خدای یگانه است.»

سپس فرمود: «ای خواهر! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام بهتر از من بودند و همه از دنیا رفتند و البته من و هر مسلمان دیگری باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کنیم.»

سپس فرمود: «خواهرم! من تو را سوگند می دهم و تو باید سوگند مرا ارج

1- (1)فقالت: بأبی و أمّی أتستقلّ نفسی لک الفداء فردّت علیه غصّته و ترقرقت عیناه بالدموع ثمّ قال: لو ترک القطا لیلاً لنام فقالت: یا ویلتاه أفتغتصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی و اشدّ علی نفسی و خرّت مغشیّه علیها فقام الیها الحسین علیه السلام فصّب علی وجهها الماء حتّی أفاقت فقال لها الحسین: یا أختاه تعزّی بغراء اللّه فانّ سکّان السموات

يفنون و أهل الأرض كلّهم يموتون و جميع البريّه يهلكون و كلّ شى ء هالك الاّ وجهه الذى خلق الخلق بقدرته و يبعث الخلق و يعيدهم و هو فرد وحده، جدّى خير منّى و أبى خير منّى و أمّى خير منّى و أخى خير منّى ولى و لكلّ مسلم برسول اللّه صلى الله عليه و آله أسوه ثمّ قال لها: يا أختاه انّى أقسمت عليك فأبرّى قسمى لاتشقّى علىَّ جيبا ولاتخمشى علىَّ وجها و لا تدعى علىّ بالويل و الثبور اذا أنا هلكت. (البحار ج 45/4، المجالس ص 74)

نهی، ای خواهر! پس از شهادت من گریبان چاک مکن و صورت مخراش و صدا به ویل و وای بلند مکن!»

آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده که چون عبیداللّه زیاد مطلع شد که امام علیه السلام در کربلا نزول نموده است عمرسعد وقاص را برای جنگ با او طلب نمود و پیش از آن ولایت ری را به او داده بود و چون عمرسعد از جنگ با امام حسین علیه السلام خودداری کرد عبیداللّه به او گفت: در این صورت، باید کاغذ ولایت ری را برگردانی.

عمر سعد با عدّه ای مشورت نمود و همه آنها او را از جنگ با امام علیه السلام نهی نمودند لکن سخن آنان را نپذیرفت و دنیا را بر آخرت مقدم داشت و آماده جنگ با امام علیه السلام شد و با چهار هزار نفر راهی کربلا گردید و پیاپی عبیداللّه برای او لشگر می فرستاد تا این که روز ششم محرم بیست هزار نفر نزد او گرد آمدند و پس از آن نیز ادامه پیدا کرد تا این که شمار لشکریان او به سی هزار نفر رسید.

(2)پس عمر سعد شخصی را نزد امام علیه السلام فرستاد که از او سؤال کند برای چه به طرف کوفه آمده است؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «اهل کوفه به من نامه نوشته اند که من برای هدایت آنان به کوفه بیایم. اینک اگر از آمدن من کراهت دارید من باز می گردم. چون فرستاده عمرسعد سخن امام علیه السلام را به او ابلاغ نمود، عمر گفت:

امیدوارم خداوند مرا از جنگ با امام نجات دهد. سپس نامه ای به ابن زیاد

1- (1)مجی ء ابن سعدلقتال الحسین علیه السلام فی یوم السادس من المحرّم لمّا بلغ عبیداللّه بن زیاد نزول الحسین علیه السلام بکربلاء ندب عمربن سعد بن ابی وقّاص لقتاله و کان قد ولّاه الریّ فاستعفاه من قتال الحسین علیه السلام فقال: نعم علی ان تردّ علینا عهدنا بولایه الریّ فشاور عمر نصحاءه فنهوه عن ذلک فلم یقبل و اختار الدنیا علی الآخره. و سار ابن سعد لقتال الحسین علیه السلام و معه اربعه آلاف و ما زال ابن زیاد یمدّه بالعساکر حتّی تکمّل عنده عشرون الف فارس لستٍّ لیالٍ خلون من المحرّم و اتبعه ببقیه العسکر فکمل عنده ثلاثون الفا و أرسل ابن سعد الی الحسین علیه السلام رسولاً یسأله ما الذی جاء به؟

2- (2)فقال له الحسین علیه السلام : کتب الیّ اهل مصرکم هذا ان اقدم فامّا اذا کرهتمونی فانّی انصرف عنکم فانصرف الی ابن سعد فأخبره

فقال: ارجو ان يعافينى اللّه من أمره و كتب الى ابن زياد بذلک فلمّا قرأ الكتاب قال: الآن اذ علقت مخالبنا به يرجو النجاه و لات حين مناض

نوشت و سخن امام علیه السلام را به او اطلاع داد [تا شاید ابن زیاد از جنگ با امام علیه السلام صرف نظر کند [لکن ابن زیاد ملعون چون آن نامه را خواند گفت: اینک که ما بر او مسلط شده ایم می خواهد رها شود؟ ما هرگز او را رها نخواهیم نمود. سپس به عمرسعد نوشت: «به حسین بگو که او و تمام اصحاب او باید با یزید بیعت کنند؛ اگر چنین کرد ما بعدا دستور خود را صادر خواهیم نمود. عمرسعد گفت: من ترس آن را داشتم که عبیداللّه نجات مرا از جنگ نپذیرد. [و از آنچه می ترسیدم به آن مبتلا شدم]

(1)سپس دستور دیگری از طرف عبیداللّه برای عمرسعد آمد که باید بین حسین و اصحاب او و آب فرات مانع شوی به گونه ای که آنان نتوانند قطره ای از آب فرات را بنوشند و از تشنگی جان دهند؛ همان گونه که عثمان جان داد!

پس عمرسعد در همان زمان عمروبن حجاج را با پانصد نفر سواره بر فرات گماشت و آنان بین امام و اصحاب او و آب فرات فاصله شدند و نگذاشتند قطره ای از آب فرات به آنان برسد و این مسأله سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام واقع شد. در همین روزها شخصی به نام تمیم بن حصین نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام و اصحاب او آمد و صدا زد: آیا آب فرات را نمی بیند که چگونه روی هم می تابد؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهید چشید تا شربت ناگوار مرگ را بنوشید!

جلوگیری اهل کوفه از آب فرات در روز هفتم محرم

(2)اهل مقاتل نوشته اند: چون لشگر عبیداللّه از روز هفتم محرم کار را بر امام

ص: 259

1- (1)ثمّ کتب الی ابن سعد ان اعرض علی الحسین ان یبایع لیزیدهو و جمیع اصحابه فاذا هو فعل ذلک رأینا رأینا، فقال ابن سعد: قد خشیت ان لایقبل ابن زیاد العافیه وورد کتاب ابن زیاد فی الأثر الی ابن سعد ان حُل بین الحسین و اصحابه و بین الماء فلا یذوقوا منه قطره کما صنع بالتقیّ الزکیّ عثمان بن عفّان، فبعث عمر فی الوقت عمروبن الحجّاج الزبیدی فی خمسمائه فارس فنزلوا علی الشریعه و حالوا بین الحسین علیه السلام و اصحابه و بین الماء فمنعوهم ان یستقوا منه قطره و ذلک قبل قتل الحسین علیه السلام بثلاثه ایّام وجاء تمیم بن الحصین الفزاری فنادی: یا حسین و یا اصحاب حسین أما ترون ماء الفرات یلوح کأنّه بطون الحیّات؟ و اللّه لاذقتم منه قطرهً حتّی تذوقوا الموت جرعا. (البحار ج 44/384، المجالس ص 76) منعوه من ماء الفرات وورده و أبوه ساقی الحوض یوم جزاء حتّی قضی عطشا کما اشتهت العدی بأکفّ لا صید و لا اکفاء منعهم ماء الفرات من ابن رسول صلی الله علیه و آله فی یوم السابع من المحرم

2- (2)لمّا ضیّق القوم علی الحسین علیه السلام حتی نال منه العطش و من اصحابه قال له بریربن خضیرالهمدانی یابن رسول اللّه أتأذن لی ان اخرج الی القوم؟ فأذن له فخرج الیهم فقال: یامعشرالناس انّ اللّه عزّوجلّ بعث محمّدا بالحقّ بشیرا و نذیرا و داعیا الی اللّه بإذنه و سراجا منیرا، و هذا ماء الفرات تقع فیه خنازیر السواد و کلابه و قد حیل بینه و بین ابنه! فقالوا: یا بریر قد اکثرت الکلام فاکفف و اللّه لیعطش الحسین کما عطش من کان قبله.

حسین سخت کردند و آب فرات را از او و یاران او منع نمودند و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اصحاب او تشنه شدند بریر همدانی اجازه گرفت تا اهل کوفه را نصیحت کند، پس به آنان گفت:

«ای مردم! خداوند عزّوجلّ رسول خود محمّد صلی الله علیه و آله را بحق به پیامبری برگزید و او را به اذن خود بشیر و نذیز و دعوت کننده به حق و چراغ نورانی برای اهل دین قرار داد.

ای مردم! این آب فرات برای حیواناتی مانند خوک ها و سگ ها و... مباح است در حالی که از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله منع گردیده است!!

پس اهل کوفه در پاسخ بریر همدانی گفتند: سخن کوتاه کن! به خدا سوگند، باید حسین نیز همانند کسانی که پیش از او تشنه شدند تشنه باشد [و مراد آنها عثمان بود].

(1)پس امام علیه السلام به بریر همدانی فرمود: «بنشین!» سپس خود برخاست و در حالی که بر شمشیر خود تکیه نموده بود با صدای بلند اهل کوفه را خطاب نمود و فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا مرا می شناسید؟» گفتند: آری، تو فرزند رسول خدا و سبط آن حضرت هستی.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّ من رسول اللّه صلی الله علیه و آله است؟» گفتند: آری، خدا داند که چنین است.

1- (1)فقال الحسین علیه السلام : اقعد یا بریر ثمّ وثب الحسین علیه السلام متوکّئا علی قائم سیفه و نادی بأعلی صوته فقال: أنشدکم اللّه هل تعرفوننی؟ قالوا: نعم انت ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سبطه، قال: انشدکم اللّه هل تعلمون أنّ جدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: انشدکم اللّه هل تعلمون انّ أمّی فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله ؟ قالوا: اللّهمّ نعم. قال: أنشدکم اللّه هل تعلمون انّ أبی علیّ بن أبی طالب علیه السلام ؟ قالوا: اللّهمّ نعم،

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است؟» گفتند: آری، خدا داند که می دانیم.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟» گفتند: خدا داند که می دانیم.

(1)فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید جده من خدیجه بنت خویلد است که قبل از همه زن های این امت مسلمان شده است؟» گفتند: آری چنین است. فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که حمزه سیدالشهدا عموی پدر من است؟» گفتند: خدا داند که چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید جعفرطیار که در بهشت پرواز می کند عموی من است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در دست من است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که این عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بر سر من می باشد؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام در اسلام و علم و حلم از همه مردم پیشی گرفت و اوست که ولی هر مؤمن و مؤمنه است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «پس برای چه ریختن خون مرا حلال دانسته اید، در حالی که پدرم علی علیه السلام صاحب حوض کوثر است و در روز قیامت عدّه ای را از حوض کوثر دور

1- (1)قال: انشدکم اللّه هل تعلمون انّ جدّتی خدیجه بنت خویلد اوّل نساء هذه الأمّه إسلاما؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال انشدکم اللّه هل تعلمون انّ سیّدالشهداء حمزه عمّ أبی؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: انشدکم اللّه هل تعلمون انّ الطیّار فی الجنّه عمّی؟ قالوا: اللّهمّ نعم. قال: فأنشدکم اللّه

هل تعلمون انّ هذا سيف رسول اللّه صلى الله عليه و آله انا متقلّده؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: انشدكم اللّه هل تعلمون انّ هذه عمامه رسول اللّه صلى الله عليه و آله أنا لابسها؟ قالوا: اللّهمّ نعم قال: انشدكم اللّه هل تعلمون انّ عليّا اوّل القوم اسلاما و اعلمهم علما و أعظمهم حلما و انّه ولىّ كلّ مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: اللّهمّ نعم قال: فبما تستحلّون دمى؟ و أبى الذائد عن الحوض يذود عنه رجالا كما يذاد البعير الصّاد عن الماء و لواء الحمد فى يدابى يوم القيامه؟! قالوا: قد علمنا ذلک کلّه و نحن غير تاركيک حتّى تذوق الموت عطشا.

می کند چنان که شتر تشنه از آب دور می شود و پرچم حمدالهی روز قیامت در دست او خواهد بود؟»

گفتند: همه آنچه را گفتی می دانیم لکن دست از تو بر نخواهیم داشت تا تو را با لب تشنه بکشیم!

(1)پس حضرت زینب و دختران امام علیهم السلام چون این خطبه را از آن حضرت شنیدند صدای گریه آنان بلند شد. پس امام علیه السلام به برادر خود عبّاس و فرزند خود علیّ اکبر فرمود: «آنان را ساکت کنید. سوگند به جان خودم که گریه های آنان طولانی خواهد شد!»

ملاقات امام علیه السلام با عمرسعد و نامه عمرسعد به عبیداللّه زیاد

(2)در بحار و مجالس نقل شده که چون امام علیه السلام مشاهده نمود که پیاپی لشکریانی از کوفه به کربلا می آیند عمرسعد را خواست و شبانه بین دو لشگر با او ملاقات نمود و سخنان بین او و عمرسعد طولانی شد. سپس عمرسعد نامه ای به عبیداللّه نوشت که متن نامه چنین بود:

(3)«اما بعد: همانا خداوند آتش فتنه را خاموش و وحدت کلمه را برقرار و امر این امت را اصلاح نمود. حسین بن علی به من تعهد سپرده که یا به مدینه باز گردد و یا به یکی از مرزهای اطراف رود و مانند یکی از مسلمانان دیگر باشد و یا نزد

ص: 262

1- (1)فلمّا خطب هذه الخطبه و سمع بناته و اخته زینب کلامه بکین و ارتفعت اصواتهنّ فوجّه الیهنّ أخاه العبّاس و علیّا ابنه و قال لهما: سكّتاهنّ فلعمری لیکثرنّ بکاؤهنّ. (البحار ج 44/318، المجالس ص 77)
2- (2)یری الفرات و لا یحظی بمورده لیت الفرات غدا من بعده یبسا تحوطه من بنی عدنان أغلمه بیض الوجوه کرام ساده رؤسا ملاقات الحسین علیه السلام مع ابن سعد لعنه اللّه لمّا رأی الحسین علیه السلام نزول العساکر مع عمربن سعد بنینوی و مددهم لقتاله انفذ الی عمر بن سعد أنّی ارید أن ألقاک لیلاً فاجتمعا لیلاً بین العسکرین و تناجیا طویلاً ثمّ کتب عمرالی ابن زیاد:
3- (3)امّا بعد فانّ اللّه تعالی قد أطفأ النائره و جمع الکلمه و أصلح امر الأمّه هذا الحسین قد اعطانی أن یرجع الی المکان الذی منه أتی او ان یسیر الی ثغر من الثغور فیکون رجلاً من المسلمین له ما لهم وعلیه ما علیهم او ان یأتی امیرالمؤمنین یزید فیضع یده فی یده فیری فیما بینه و بینه رأیه و فی هذا لک رضا و للأمّه صلاح.

امیرالمؤمنین یزید برود و دست خود را در دست او گذارد و او هرچه می خواهد در حق او حکم کند و خشنودی تو و صلاح امت در همین خواهد بود.

(1)از عقبه بن سمعان نقل شده که گوید: به خدا سوگند، امام علیه السلام به عمرسعد نفرمود که دست خود را در دست یزید گذارد و یا در یکی از مرزها و اطراف مستقر شود، فقط فرمود: «مرا رها کنید که یا به مدینه بازگردم و یا به جای دیگری از این زمین پهناور بروم.»

چون عبیداللّه زیاد نامه عمرسعد را قرائت نمود، گفت: «این نامه کسی است که از امیر خود خیرخواهی نموده و برای قوم خود نیز دلسوزی کرده است. در این هنگام شمربن ذی الجوشن به عبیدالله گفت: آیا این سخن را از حسین می پذیری در حالی که او آلان در اختیار توست؟ اگر او از این منطقه خارج شود قدرت پیدا خواهد نمود و هرگز دست در دست تو نخواهد گذارد و تو براو قدرت پیدا نخواهی نمود. بهتر آن است که او و یاران او نزد تو بیایند و بیعت کنند و سپس تو می توانی آنان را مجازات نموده و یا عفو نمایی.

(2)ابن زیاد سخن شمر را پسندید و نامه ای به دست شمر داد که به عمرسعد

1- (1)و عن عقبه بن سمعان انّه قال: و اللّه ما أعطاهم الحسین علیه السلام ان یضع یده فی ید یزید و لا أن یسیر الی ثغر من الثغور و لکنّه قال: دعونی ارجع الی المکان الذی اقبلت منه او اذهب فی هذه الأرض العریضه. فلمّا قرأ ابن زیاد الکتاب قال هذا کتاب ناصح لأمیره مشفق علی قومه فقام شمر(شَمرِ ککتف و العامه تلفظ بالکسر فالسکون و الظاهر انّه غلط) بن ذی الجوشن و قال أتقبل هذا منه؟ و قد نزل بأرضک و الی جنبک و اللّه لئن رحل من بلادک و لم یضع یده فی یدک لیکوننّ أولی بالقوّه و العزّه و لتکوننّ أولی بالضعف و العجز ولکن لینزل علی حکمک هو و اصحابه فان عاقبت فأنت أولی بالعقوبه و إن عفوت کان ذلک لک: فقال له ابن زیاد: نعم ما رأیت، الرأی رأیک أخرج بهذا الکتاب الی عمربن سعد: فلیعرض علی الحسین و أصحابه النزول علی حکمی فاذا فعلوا فلیبعث بهم إلیّ سلما و ان أبوا فلیقاتلهم فان فعل فاسمع له و أطع و ان أبی فأنت امیرالجیش فاضرب عنقه و ابعث إلیّ برأسه و کتب إلی ابن سعد انّی لم

ابعثک الی الحسین لتکفّ عنه و لا لتطاوله و لا لتمنّیه السلامه و البقاء و لا لتعتذر عنه و لا لتکون له عندی (2)شافعا أنظر فان نزل الحسین و اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم إلیّ سلما و إن أبوا فازحف الیهم حتّی تقتلهم و تمثّل بهم فانّهم لذلک مستحقّون فان قتلت الحسین فأوطی ء الخیل صدره و ظهره فانّه عاقّ شاقّ ظلوم و لست أری ان هذا یضرّ بعدالموت شیئا ولکن علیّ قول قد قلته لو قد قتلته لفعلت هذا به فان أنت مضیت لأمرنا جزیناک جزاء السامع المطیع و إن أبیت فاعتزل عملنا و جندنا و خلّ بین شمر بن ذی الجوشن و بین العسکر فانّا قد أمرنا بأمرنا و السلام.

بدهد و در آن نوشت: اگر حسین و یاران او با یزید بیعت نمودند آنان را سالم نزد من بیاور و اگر بیعت نکردند با آنان جنگ کن. به شمر نیز گفت: اگر عمرسعد به دستور من عمل کرد تو نیز باید از او اطاعت کنی و اگر از آن امتناع نمود تو امیر لشکر خواهی بود وگردن عمرسعد را بزن و سر او را برای من بیاور.

سپس نامه دیگری با این عبارت به عمرسعد نوشت: من تو را نفرستادم که از حسین حمایت کنی و او راگرامی بداری و وعده سلامت به او بدهی و شافع او باشی و از سوی او معذرت خواهی کنی، بلکه باید بیعت با یزید را به آنان عرضه کنی؛ اگر بیعت کردند آنان را سالم نزد من بفرستی و اگر از بیعت امتناع نمودند با آنان بجنگی تا همه را بکشی و بدن های آنان را نیز مثله نمایی که البته آنها سزاوار آنند پس چون حسین را کشتی اسب ها را بر سینه و پشت او بتازان و بدن او را لگدمال اسب ها نما چرا که او ستمگر سرکش و ظلومی است!

گرچه به نظر من چنین کاری پس از مرگ آسیبی به او نمی رساند ولی من عهد نموده ام که چنین کنم و باید به گفته خود عمل نمایم! اگر کار را بدین صورت که به تو گفتیم به پایان بری ما پاداش تو را خواهیم داد و اگر جز این کنی ما تو را معذول نمودیم و فرماندهی لشکر را به شمر واگذار کردیم. والسلام.

(1)عمرسعد چون نامه عبیداللّه را خواند، به شمر گفت: وای بر تو! خدا تو را از رحمت خود دور کند! چه نامه زشتی برای من آوردی. به خدا سوگند، من گمان دارم که تو نگذاشته ای عبیداللّه به سخن من گوش دهد. تو آنچه من به آن امیدوار بودم بر هم زده ای. به خدا سوگند، حسین فرزند علی است و همان نفس علی در درون

1- (1)فلمّا قرأ ابن سعد الکتاب قال له: مالک ویلک لاقرّب اللّه دارک و قبح اللّه ما قدمت به علیّ و اللّه انّی لأظنّک أنت الذی نهیته ان یقبل ما کتبت به الیه و افسدت علینا امرا کنّا قدرجونا ان یصلح، لایستسلم و اللّه حسین انّ نفس أبیه لبین جنبیه. فقال له شمر: أخبرنی بما انت صانع أتمضی لأمر امیرک و تقاتل عدوّه؟ و إلاّ فخلّ بینی و بین الجند و العسکر،

قال: لا و لاکرامه لک و لکن أنا اتولّی ذلک فدونک فکن انت علی الرجاله.
(البحار ج 44/389، المجالس ص 79)

اوست و هرگز تسلیم عبیداللّه نخواهد شد و با یزید هم بیعت نخواهد نمود.

شمر گفت: حال چه خواهی کرد؟ اگر اطاعت از امیر خود عبیداللّه می کنی و با دشمن او می جنگی تو امیر لشکر هستی و اگر چنین نمی کنی باید کنار روی و لشکر را به من بسپاری. عمرسعد گفت: طمع خود را بردار من لشکر را به تو نخواهم سپرد و خود امیر خواهم بود و تو سردار پیاده ها باش.

ماجرای روز نهم محرم و آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده که روز نهم محرم شمر نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام آمد و گفت: خویشان ما کجایند! و مقصود او فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از ام البنین بود که عبّاس و جعفر و عبداللّه و عثمان بودند. [و چون ام البنین از قبیله شمر بود لذا شمر او را خواهر خود می نامید]. امام علیه السلام در این هنگام به برادران خود فرمود: «گرچه فاسق است لکن جواب او را بدهید!»

پس فرزندان ام البنین به او گفتند: چه می خواهی؟ شمر گفت: شما چون فرزندان خواهر من هستید در امان هستید، پس از برادر خود حسین جدا شوید و خود را به کشتن ندهید و در طاعت یزید در آیید. آنان در پاسخ گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی و به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نمی دهی؟!

و در روایتی آمده که حضرت اباالفضل علیه السلام به او فرمود: «خدا دست های تو را قطع کند! لعنت خدا بر امان تو باد! ای دشمن خدا! آمده ای و به ما امر می کنی که دست از برادر و آقای خود و فرزند فاطمه برداریم و در طاعت افراد ملعون و ملعون زادگان درآییم؟! پس شمر خشمناک شد و به لشکر خود بازگشت.

1- (1)ماجری یوم التاسع من المحرم لمّا کان الیوم التاسع من المحرم جاء شمر حتّی وقف علی اصحاب الحسین علیه السلام فقال: این بنو اختنا؟ یعنی العبّاس و جعفر و عبداللّه و عثمان ابناء علیّ علیه السلام فقال الحسین علیه السلام : أجیبوه و ان کان فاسقا فانّه بعض أخوالکم و ذلک انّ امّهم کانت من عشیرته فقالوا له: ما ترید؟ فقال لهم: انتم یا بنی اختی آمنون فلا تقتلوا انفسکم مع اخیکم الحسین و الزموا طاعه یزید فقالوا له: لعنک اللّه و لعن امانک أتؤمننا و ابن رسول اللّه لا امان له؟! و فی روایه فناداه العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام تبّت یداک و لعن ما جئتنا به من أمانک یا عدوّ اللّه أتأمرنا ان نترک أخانا وسیّدنا الحسین بن فاطمه و ندخل فی طاعه اللعناء و اولاد اللعناء؟! فرجع شمر الی عسکره مغضبا.

(1)سپس عمرسعد لشکر خود را آماده باش داد و گفت: ای لشکر خدا! سوار مرکب های خود شوید! من شما را به بهشت بشارت می دهم! پس لشکر او آماده شدند و روز نهم به طرف خیمه گاه امام حسین حمله بردند. امام علیه السلام در این هنگام در خیمه خود نشسته بود و سر مبارک بر زانو گذارده و به خواب رفته بود و چون زینب علیها السلام صدای لشکر را شنید نزد برادر آمد و گفت: «برادر! مگر صدای لشکر دشمن را نمی شنوی که به ما نزدیک شده اند؟»

پس امام علیه السلام سر مبارک بالا نمود و فرمود: «الان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم و آنها به من می گفتند: به زودی نزد ما خواهی آمد.»

سپس عبّاس علیه السلام نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر! دشمن به سوی شما می آید.» امام علیه السلام برخاست و به برادر خود عبّاس فرمود: «برادرم! تو نزد آنها برو و به آنان بگو: چه می خواهید؟» پس عبّاس با بیست نفر سواره که در میان آنان زهیربن قین و حبیب بن مظاهر نیز حضور داشتند نزد آنان رفت و آنان در پاسخ گفتند: از طرف عبیداللّه دستور رسیده که یا باید بیعت کنید و یا با شما جنگ خواهیم نمود.

(2)عبّاس علیه السلام به آنها فرمود: «شتاب مکنید، تا من سخن شما را به برادرم ابلاغ

1- (1)ثمّ نادی عمربن سعد یا خیل اللّه ارکبی و بالجنّه أبشری فرکب الناس خیولهم ثمّ زحف نحوهم بعد العصر و الحسین علیه السلام جالس امام بیته محتب بسیفه اذخفق برأسه علی رکبتیه فسمعت اخته زینب الضجّه فدنت من اخیها فقالت: یا أخی أما تسمع هذه الأصوات قد اقتربت؟ فرفع الحسین علیه السلام رأسه فقال: انّی رأیت الساعه جدّی محمّدا و أبی علیّا و أمّی فاطمه و أخی الحسن و هم یقولون: یا حسین إنّک رائح الینا عن قریب و قال له العبّاس: یا أخی أتاک القوم فنهض ثمّ قال: یا عبّاس ارکب بنفسک أنت حتّی تلقاهم و تقول لهم: ما بالکم و ما بدا لکم؟ فأتاهم فی نحو عشرین فارسا فیهم زهیربن القین و حبیب بن مظاهر فسألهم فقالوا: قد جاء امر الأمیر أن نعرض علیکم ان تنزلوا علی حکمه او نناجزکم،

2- (2)قال: فلا تعجلوا حتّى ارجع الى أبى عبداللّه فأعرض عليه ما ذكرتم، فلمّا اخبره العبّاس بقولهم قال له: ارجع اليهم فان استطعت ان تؤخّرهم الى غدوّهٍ و تدفعهم عنّا العشيّه لعلّنا نصلّى لربّنا الليله و ندعوه و نستغفره فهو يعلم انّى كنت أحبّ الصلاه له و تلاوه كتابه و كثره الدعاء و الاستغفار فسألهم العبّاس ذلک فتوقف ابن سعد فقال له عمروبن الحجّاج الزبيدى: سبحان اللّه و اللّه لو انّهم من الترک او الديلم و سألونا مثل ذلک لأجبناهم فکيف و هم آل محمّد صلى الله عليه و آله فأجابوهم الى ذلک.(البحار ج 44/391، المجالس ص80)

نمایم.» و چون نزد برادر آمد و سخن آنان را منتقل نمود امام علیه السلام فرمود: «برادر! بازگرد و اگر می توانی این شب را از آنان مهلت بخواه تا در این شب به عبادت خدا و دعا و استغفار مشغول باشیم؛ چرا که خدا می داند من نماز و قرائت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست می دارم.»

و چون عبّاس علیه السلام سخن برادر رابه آنهاابلاغ نموذ، عمرسعد توقف نمود و چیزی نگفت و عمروبن حجاج زبیدی گفت: سبحان اللّه! به خدا سوگند، اگر آنها از ترک و دیلم [و ملت های خارج از اسلام] می بودند و چنین درخواستی از ما می کردند ما اجابت می کردیم در حالی که اینها آل محمّد صلی الله علیه و آله می باشند! پس عمرسعد خواسته امام را اجابت نمود و آن شب را به آنان مهلت داد.

وقایع شب عاشورا

(1)در بحار و مجالس نقل شده که چون شب عاشورا فرا رسید امام علیه السلام نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمود و برای آنان خطبه ای خواند. حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «من در حالی که مریض بودم خود را نزدیک پدرم رساندم تا ببینم چه می فرماید، پس شنیدم که پدرم فرمود:

«خدای خود را به بهترین ثنا و ستایش در حال سختی و عافیت می ستایم. سپس فرمود: «خدایا، من تو را ستایش می کنم که ما خانواده را به نبوّت [جدمان] گرامی داشتی و قرآن را به ما تعلیم نمودی و ما را در امر دین فقیه و دانا گرداندی و

1- (1)ماجری لیله العاشر من المحرّم لمّا کانت لیله العاشر من المحرّم جمع الحسین علیه السلام اصحابه عند قرب المساء قال علیّ بن الحسین علیهما السلام : فدنوت منه لأسمع مایقول لهم و انا إذ ذاک مریض فسمعت ابی یقول لأصحابه: اُثنی علی اللّه احسن الثناء و احمده علی السرّاء و الضرّاء اللّهمّ انّی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبّوه و علّمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و أبصارا و أفئده فاجعلنا لک من الشاکرین.

به ما گوش و چشم و دل [بیدار] عطا فرمودی، پس ما را از شاکرین خود قرار ده!

(1)سپس به یاران خود فرمود: «من یارانی بهتر و باوفاتر از یاران خود و اهل بیتی نیکوتر و خیرخواه تر از اهل بیت خود نمی دانم. خدا به شما پاداشی خیر و نیکو از جانب من عطا فرماید.

آگاه باشید که من برای خود به چنین روزی از اهل کوفه می اندیشیدم. پس آگاه باشید که من همه شما را از ناحیه خود آزاد نمودم. اینک باکی بر شما نیست و شب برای شما وسیله خوبی است، آن را مانند شتر راهوار قرار دهید و هر کدام از شما که می خواهید دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این مردم واگذارید چرا که آنها مقصودی جز کشتن من ندارند.»

(2)پس برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان عبداللّه جعفر گفتند: «برای چه ما شما را رها کنیم؟ آیا برای این که پس ازشما زنده بمانیم؟ هرگز! خدا نخواهد که ما چنین کنیم!» و این سخن را قبل از همه عبّاس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت و سپس دیگران نیز همانند او سخن گفتند.

1- (1)امّا بعد: فانّی لا اعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرّ و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم اللّه عنّی خیرا ألا و انّی لأظنّ یوما لنا من هؤلاء القوم ألا و إنّی قد أذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حلّ لیس علیکم منّی ذمام و هذا اللیل قد غشیکم فاتّخذوه جملا ولیأخذ کلّ واحد منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرّقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانّهم لایریدون غیری فقال له اخوته و ابناؤه و بنو اخیه و ابناء عبداللّه بن جعفر: «و لم نفعل ذلک؟ لنبقی بعدک؟ لا أرانا اللّه ذلک ابدا.» بدأهم بهذا القول العباس بن امیرالمؤمنین و اتبعه الجماعه علیه فتکلّموا بمثله و نحوه ثمّ نظر الی بنی عقیل فقال: حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم اذهبوا فقد أذنت لکم. قالوا: سبحان اللّه فما یقول الناس لناو ماذا نقول لهم؟ انّا ترکنا شیخنا و سیّدنا و بنی عمومتنا خیر الأعمام و لم نرم معهم بسهم و لم نطعن معهم برمح و لم نضرب معهم بسیف و لا ندری ما

صنعوا لا واللّه ما نفعل و لکنّا نفدیک بانفسناو اموالنا و اهلینا و نقاتل معک حتّی نردموردک فقبّح اللّه العیش بعدک.

2- (2)وقام الیه مسلم بن عوسجه الأسدی فقال: أنحن نخلّی عنک؟ و قد احاط بک هذا العدّو و بم نعتذر الی اللّه فی اداء حقّک لا واللّه لایرانی اللّه ابدا و انا افعل ذلک حتّی اکسر فی صدورهم رمحی و أضاربهم بسیفی ما ثبت قائمه بیدی و لو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجاره و لم افارقک او اموت معک.

سپس امام علیه السلام نگاهی به فرزندان عقیل نمود و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است و من شما را آزاد نمودم که به مدینه باز گردید.» آنان نیز گفتند: «سبحان اللّه! اگر شما را رها کنیم مردم چه خواهند گفت و ما در پاسخ آنها چه خواهیم گفت؟ آیا صحیح است که بگوییم: ما بزرگ و آقای خود و بهترین عموزادگانمان را مقابل دشمن رها کردیم و هیچ گونه دفاعی از او نکردیم و نمی دانیم بر سر او چه آمد؟

به خدا سوگند، چنین کاری را نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و اهل خود را فدای شما می نماییم و از شما دفاع می کنیم تا هرچه به شما رسید به ما نیز برسد. زشت باد آن زندگی که ما بعد از شما داشته باشیم!

پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «آیا در چنین حالی که دشمن شما را احاطه کرده رهایتان سازیم؟ پس عذر ما در پیشگاه خدا نسبت به حق شما چه خواهد بود؟ نه، به خدا، زنده نباشم و چنین چیزی را خدا از من نبیند تا این که نیزه خود را در سینه های آنان بشکنم و تا شمشیر در دست من است بر سر آنها فرود آورم و اگر اسلحه ای نداشتم با سنگ به آنها حمله کنم و از شما جدا نشوم تا در کنار شما جان دهم!

(1)و پس از او سعیدبن عبداللّه حنفی برخاست و گفت: «ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند، ما دست از یاری شما برنداریم تا خدا بداند که ما وصیّت پیامبر او حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را در باره شما رعایت کردیم. به خدا سوگند، اگر من بدانم هفتاد مرتبه در راه خدا کشته می شوم و سپس زنده می گردم دست از یاری شما برنخواهم

1- (1)و قام سعیدبن عبداللّه الحنفی فقال: لا و اللّه یابن رسول اللّه لا نخلّیک ابدا حتّی یعلم اللّه انّا حفظنا فیک وصیّه رسوله محمّد صلی الله علیه و آله و اللّه لو علمت انّی اقتل فیک ثمّ احیا ثمّ احرق حیّا ثمّ اذری یفعل بی ذلک سبعین مرّه ما فارقتک حتّی القی حمامی دونک و کیف لاافعل ذلک و انّما هی قتله واحده ثمّ انال الکرامه التی لاانقضاء لها ابدا. و قام زهیربن القین و قال: و اللّه یابن رسول اللّه لوددت انّی قُتلت ثمّ نشرت الف مرّه و انّ اللّه تعالی یدفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اخوانک و ولدک و اهل بیتک و تکلّم جماعه اصحابه بکلام

يشبه بعضه بعضا و قالوا: انفسنا لک الفداء نقیک بایدینا و وجوهنا فاذا نحن قتلنا بین یدیک نکون قد وفینا لربّنا و قضینا ما علینا.

داشت تا مرگ را قبل از شما ملاقات کنم. و چگونه خود را فدای شما نکنم در حالی که مردن یکبار بیشتر نیست و پس از آن کرامت ابدی خواهد بود؟»

و پس از او زهیربن قین برخاست و گفت: «به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا! من دوست می داشتم که هزار مرتبه در راه شما کشته شوم و خداوند خطر را از شما و برادران و اهل بیت شما و این جوانان بنی هاشم دور فرماید.»

سایر یاران آن حضرت نیز نظیر این سخنان را اظهار نمودند و گفتند: «جان های ما فدای شما! ما از شما با دست و صورت حمایت می کنیم و تا در راه شما کشته نشویم عهد خود را با خدای خود به انجام نرسانده ایم.»

(1)در همین حال به محمّدبن بشیر حضرمی خبر رسید که پسرش را در مرز ری اسیر کرده اند، پس گفت: «من او را نیز در راه خدا می دهم و دوست نمی داشتم که زنده باشم و اسیری او را تحمل کنم.» امام علیه السلام چون این خبر را شنید به او فرمود: «خدا تو را رحمت کند، من تو را از بیعت با خود آزاد نمودم تا بروی چاره ای برای فرزند خود بیندیشی.»

محمّدبن بشیر گفت: «درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا شوم!» امام علیه السلام فرمود: «پس این لباس های قیمتی را به این یکی فرزند خود بده تا صرف نجات برادر خود کند.» پس پنج دست لباس فاخر به او داد که قیمت آنها هزار دینار بود و او آن ها را همراه فرزند خود فرستاد تا برادر خود را آزاد کند.

1- (1)و وصل الخبر الی محمّدبن بشیر الحضرمی فی تلک الحال بانّ ابنه قد اسر بثغر الریّ فقال: عنداللّه احتسبه و نفسی ما کنت احبّ ان یؤسر وابقی بعده فسمع الحسین علیه السلام قوله فقال: رحمک اللّه انت فی حلّ من بیعتی فاعمل فی فکاک ابنک فقال: اکلتنی السباع حیّا ان فارقتک قال فأعط ابنک هذا هذه الاثواب البرود یستعین بها فی فداء اخیه فاعطاه خمسه اثواب برود قیمتها الف دینار فحملها مع ولده. و قام الحسین علیه السلام و اصحابه اللیل کلّه یصلّون و یستغفرون و یدعون و یتضرّعون و باتوا و لهم دویّ کدویّ النحل ما بین راکعٍ و ساجدٍ و قائمٍ و قاعدٍ. فعبر الیهم

فی تلک اللیله من عسکر ابن سعد اثنان و ثلاثون رجلا فلمّا کان وقت السحر خفق الحسین علیه السلام برأسه خفقه ثمّ استیقظ فقال: رأیت کأنّ کلابا قد شهدت لتنهشنی و فیها کلب ابقع رأیته أشدّها علیّ و أظنّ انّ الذی یتولیّ قتلی رجل ابرص ثمّ انّی رأیت جدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و معه جماعه من اصحابه و هو یقول: یا بنیّ انت شهید آل محمّد و قد استبشربک اهل السموات و اهل الصفیح الأعلی.(البحار ج 44/394، المجالس ص 81).

در شب عاشورا امام علیه السلام و یاران او همه شب را به نماز و استغفار و تضرع گذراندند و صدای زمزمه آنها همانند صدای زنبوران عسل به گوش می رسید. در آن شب هر کدام یا در حال رکوع بودند یا سجده یا قیام و یا قعود. و در همان شب سی و دو نفر از لشکر عمرسعد به امام علیه السلام پیوستند.

هنگام سحر امام علیه السلام را خواب ربود و چون بیدار شد فرمود: "سگ هایی را دیدم که آماده حمله به من شده بودند و بین آنها سگ ابقعی را دیدم که بیش از بقیه به من حمله می کرد و گمان می کنم کسی که مرا می کشد مرد پیسه داری باشد [و منظور او شمربن ذی الجوشن بود]. سپس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که عدّه ای از اصحاب او همراهش بودند و به من فرمود: عزیزم! تو شهید آل محمّد هستی و اهل آسمان ها و صفیح اعلی به یکدیگر بشارت ورود تو را می دهند."»

خطبه امام علیه السلام و احتجاج آن حضرت بر مردم در روز عاشورا

(1)علاّمه مجلسی در بحار می گوید: چون صبح عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السلام اصحاب خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند برای جنگ آماده نمود. زهیربن قین را در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره قرار داد و برادر خود عبّاس علیه السلام را به عنوان علمدار معرفی نمود و دستور داد تا خیمه ای زدند و در آن ظرفی از مشک فراوان و مقداری نوره برای نظافت قرار دادند و خود برای نظافت داخل آن خیمه شد.

(2)و روایت شده که بریر همدانی و عبدالرحمان انصاری بر در آن خیمه ایستاده

1- (1)خطبه الأمام علیه السلام یوم عاشوراء و احتجاجه علی الناس لمّا اصبح الحسین علیه السلام یوم عاشوراء عبأ اصحابه للقتال و کانوا اثنین و ثلاثین فارسا و أربعین راجلا فجعل زهیربن القین فی المیمنه و حبیب بن مظاهر فی المیسره و اعطی رایته العبّاس اخاه و امرالحسین علیه السلام بفسطاط فضرب و امر بجفنه فیها مسک کثیر و جعل عندها نوره ثمّ دخل لیطلی.

2- (2)فروی انّ بریربن خضیر الهمدانی و عبدالرحمن بن عبدربّه الانصاری و قفا علی باب الفسطاط لیطلیا بعده فجعل بریر یضاحک عبدالرحمن فقال له عبدالرحمن: یا بریر ما هذه ساعه باطل فقال بریر: لقد علم قومی انّی ما احببت الباطل کهلا ولا شابّا و انّما افعل ذلک استبشارا بما نصیر الیه.

بودند که به نوبت خود را نظافت نمایند. پس بریر همدانی با عبدالرحمان مزاح کرد، عبدالرحمان گفت: اینک، زمان شوخی و باطل گویی نیست. بریر گفت: اهل من می دانند که من نه در جوانی و نه در پیری اهل باطل و مزاح نبوده ام و این که الان مزاح می کنم برای این است که در این روز ما در رحمت الهی وارد خواهیم شد.

(1)حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «پدرم چون صبح عاشورا صدای اسب های دشمن را شنید دست به دعا بلند کرد و گفت:

«خدایا، تو در هر اندوه پناه من و تو در هر سختی امید منی و در هر مشکلی که بر من وارد شود ملجأ من هستی. چه اندوه هایی که دل را ناتوان می کرد و راه چاره را گم می نمود و شخص با حقیقت را خوار و دشمن را به شماتت وا می داشت و من از تو خواستم که از من برطرف کنی و تو مرا از آن ها نجات دادی. خدایا، تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر آرزویی هستی.»

سپس اسب مخصوص آن حضرت را آوردند و بر آن سوار شد و با عدّه ای از اصحاب خود در حالی که بریر همدانی از مقابل او حرکت می کرد به طرف اهل کوفه رفت و به بریر فرمود: «با این مردم سخن بگو.» پس بریر جلو آمد و به اهل کوفه گفت: ای مردم ! از خدا بترسید و بدانید فرزند پیامبر شما امروز در برابر شما قرار گرفته و اینها ذریه و عترت و دختران و حرم او هستند که در این بیابان مبتلا و گرفتارند شما با فرزندان و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله چه می خواهید بکنید؟ آنها پاسخ دادند: ما می خواهیم آنها را تحویل امیر خود عبیداللّه بدهیم تااو هر چه می خواهد با آنان بکنند.

1- (1)قال علیّ بن الحسین علیه السلام : لمّا صبحت الخیل الحسین علیه السلام رفع یدیه و قال: «الّلهمّ انت ثقتی فی کلّ کرب و انت رجائی فی کلّ شدّه و انت لی فی کلّ امر نزل بی ثقه وعدّه، کم من کرب یضعف فیه الفؤاد و تقلّ فیه الحیله و یخذل فیه الصدیق و یشمت فیه العدوّ انزلته بک و شکوته الیک رغبه منّی الیک عمّن سواک ففرّجته عنّی و کشفته فانت ولیّ کلّ نعمه و صاحب کلّ حسنه و منتهی کلّ رغبه». و قربّ الی الحسین علیه السلام فرسه فاستوی علیه و تقدّم نحو القوم فی نفر من اصحابه و

بین یدیه بریربن خضیرفقال له الحسین علیه السلام : کلّم القوم فتقدّم بریر فقال: یاقوم اتقّوا اللّه فانّ ثقل محمّد صلی الله علیه و آله قد اصبح بین اظهرکم (و) هؤلاء ذرّیته و عترته و بناته وحرمه فهاتوا ما عندکم و ما الذی تریدون ان تصنعوه بهم؟

(1)بریر گفت: مگر شما نامه ها و پیمان های خود را که با فرزند پیامبر خود بستید و خدا را بر آن گواه گرفتید فراموش کرده اید؟ وای بر شما! آیا اهل بیت پیامبر خود را دعوت کردید و گفتید؟ ما آماده حمایت از شما هستیم و خود را فدای شما خواهیم نمود ولی چون آنها به دیار شما آمدند آنها را رها کردید و تحویل دشمن دادید و آب فرات را از آنان منع نمودید؟! چه بد بود عمل شما نسبت به ذریه پیامبر خود! چه شد که شما این گونه شدید؟ چه بد مردمی هستید شما! خداوند در روز قیامت شما را از کوثر سیرآب نکند!

پس عدّه ای به بریر گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی. بریر گفت: خدا را ستایش می کنم که بصیرت مرا نسبت به شما افزون نمود. سپس گفت: خدایا، من از کردار این مردم به تو پناه می برم خدایا، بلا و مصیبت را بین آنان قرار ده تا چون تو را ملاقات نمایند بر آنان خشمگین باشی! پس اهل کوفه شروع به تیراندازی به سوی او نمودند تا این که او به جای خود بازگشت.

خطبه دیگری از امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

(2)در بحار و مجالس نقل شده که چون روز عاشورا اهل کوفه آماده جنگ با امام حسین علیه السلام شدند، امام علیه السلام مقابل آنان آمد و به لشکر کوفیان که بیابان را مثل سیل احاطه نموده بودند نظر نمود و عمرسعد را دید که در میان سران کوفه ایستاده است. پس حمد و ثنای خدا را به آنچه شایسته بود انجام و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ملائکه الهی

1- (1)فقالوا: نرید ان نمکّن منهم الأمیر ابن زیاد فیری رأیه فیهم فقال لهم بریر: أنسیتم کتبکم و عهودکم التی أعطیتموها و اشهدتم اللّه علیها یا ویلکم أدعوتم أهل بیت نبیّکم و زعمتم انّکم تقتلون أنفسکم دونهم حتّی اذا أتوکم أسلمتموهم وجلأتموهم عن ماء الفرات بئس ما خلفتم نبیّکم فی ذریّته ما لکم لاسقاکم اللّه یوم القیامه فبئس القوم انتم. الخطبه الأخری له علیه السلام یوم عاشوراء

2- (2)لمّا کان یوم عاشوراء و زحف اهل الکوفه لقتال الحسین علیه السلام تقدّم الحسین علیه السلام حتّی وقف بازاء القوم فجعل ینظر الی صفوفهم کأنّهم السیل و نظر الی ابن سعد واقفا فی صنادید الکوفه فحمد اللّه و أثنی علیه و ذکره بما هو أهله و صلّی علی النّبیّ صلی الله علیه و آله و علی ملائکته و أنبیائه و قال ما لا یحصی کثره فلم یسمع متکلّم قطّ قبله و لابعده ابلغ فی منطق منه.

و پیامبران صلوات فرستاد و خطبه ای بسیار طولانی ایراد نمود که از هیچ گوینده ای، قبل از او و پس از او، چنین سخنان زیبایی شنیده نشده بود و قسمتی از خطبه آن بزرگوار چنین است: «الحمدللّه الذّی خلق الدّنیا...»

ترجمه: «ستایش خدایی را که دنیا را دار فنا و زوال و نابودی قرار داد؛ هر روز عدّه ای در آن می آیند و عدّه ای از آن کوچ می کنند پس مغرور کسی است که دنیا او را فریب داده باشد و شقی کسی است که دنیا او را مفتون خود نموده باشد. ای مردم! فریب دنیا را مخورید همانا دنیا طمع و امید کسانی را که به او امید بندند قطع می کند.»

(1)سپس فرمود: «ای مردم!شما بر کاری اجتماع کرده اید که خداوند برشما خشم خواهد نمود و نظر رحمت خود را از شما قطع خواهد کرد و عذاب و کیفر دنیا و آخرت را بر شما وارد خواهد نمود. پروردگار ما چه نیکو پروردگاری است و شما چه بد مردمی هستید! شما پیشتر به اطاعت خدا اقرار کردید و به رسول او صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و اکنون به جنگ ذریه و عترت او آمده اید و می خواهید آنها را بکشید؟! شیطان بر دل های شما چیره شده و شما را از یاد خدای بزرگ غافل ساخته است. هلاکت باد بر شما و بر آنچه اراده کردیده اید!»

تا این که فرمود: «انّاللّه و انّاالیه راجعون» اینان مردمی هستند که پس از ایمان به خدا کافر شدند. پس رحمت خداوند از چنین مردم ستمکاری دور باد!»

(2)در این هنگام عمرسعد به لشکر خود گفت: وای برشما! او را پاسخ دهید! او

1- (1)له من علیّ فی الحروب شجاعه و من احمد عند الخطابه قیل فکان ممّا قال: الحمدلله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرّفه باهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرّته و الشقیّ من فتنته فلا تغرّنکم هذه الدنیا فانّها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها. و أراکم قد اجتمعتم علی امرقد أسخطتم اللّه فیه علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و أحلّ بکم نقمته و جنبّکم رحمته فنعم الربّ ربّنا و بئس العبید أنتم أقررتم بالطاعه و آمنتم بالرسول محمّد صلی الله علیه و آله ثمّ إنّکم زحفتم الی

ذريّته و عترته تريدون قتلهم ! لقد استحوذ عليكم الشيطان فأنساكم ذكراللّه العظيم فتبّا لكم و لما تريدون انّا للّه و انّا اليه راجعون هؤلاء قوم كفروا بعد ايمانهم فبعدا للقوم الظالمين. فقال ابن سعد: ويلكم كلّموه فانّه ابن أبيه، و اللّه لو وقف فيكم هكذا يوما جديدا لما انقطع و لما حصر. فتقدّم شمر فقال: يا حسين ما هذا الذى تقول أفهمنا حتّى نفهم، فقال: اقول: اتقّوا اللّه ربّكم و لاتقتلونى فانّه لا يحلّ لكم قتلي و لا انتهاک حرمتى فانّى ابن بنت نبيّكم وجدّتى خديجه زوجه نبيّكم و لعلّه قد بلغكم قول نبيّكم: الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنّه.

2- (2)ثم قال: امّا بعد فانسبونى و انظروا من أنا؟ ثمّ ارجعوا الى انفسكم و عاتبوها فانظروا هل يصلح و يحلّ لكم قتلى و انتهاک حرمتى؟ ألست ابن بنت نبيّكم و ابن وصيّه و ابن عمّه و اوّل المؤمنين باللّه و المصدّق برسول اللّه صلى الله عليه و آله و بما جاء به من عند ربّه؟ او ليس حمزه سيّد الشهداء عمّ أبى؟ أوليس جعفرالطيّار فى الجنّه بجناحين عمّى؟

فرزند علی بن ابی طالب است. به خدا سوگند، اگر یک روزتمام مقابل شما بایستد از سخن گفتن عاجز نمی ماند و سخن او تمام نمی شود. پس شمر جلو آمد و گفت: یا حسین! چه می گویی؟ روشن بگو تا ما بفهمیم!

امام علیه السلام فرمود: «من می گویم که از خدای خود بترسید و از کشتن من صرف نظر کنید؛ چرا که کشتن و هتک حرمت من بر شما جایز نیست. همانا من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جده من خدیجه، همسر پیامبر شما می باشد و شاید سخن او به شما رسیده باشد که فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت اند"».

سپس فرمود: «ای مردم! خوب دقت کنید و نسب من را وارسی کنید و ببینید من چه نسبتی با پیامبر شما دارم و به خود بنگرید و خود را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما، فاطمه علیها السلام و فرزند وصیّ و پسرعمّ او علی بن ابی طالب علیهما السلام که نخستین مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او و آنچه از طرف خدا آورده نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیّار که در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم نرسیده که فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان بهشت هستند"؟

(1)اگر آنچه را به شما گفتم تصدیق می کنید و می دانید که حق می گویم که البته

1- (1)اولم یبلغکم ما قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله لی و لأخی: هذان سیّدا شباب اهل الجنّه؟ فان صدّقتمونی بما اقول و هوالحقّ و اللّه ما تعمّدت کذبا مذعلمت انّ اللّه یمقت علیه اهله و ان کذّبتمونی فانّ فیکم من اذا سألتموه عن ذلک اخبرکم، سلوا جابربن عبداللّه الانصاری و أباسعید الخدری و سهل بن سعدالساعدی و البراء بن عازب و زیدبن ارقم و أنس بن مالک یخبروکم انّهم سمعوا هذه المقاله من رسول اللّه صلی الله علیه و آله لی و لأخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟! فقال له شمربن ذی الجوشن: هو یعبداللّه علی حرف ان کان یدری ما تقول فقال له حبیب بن مظاهر: و اللّه انّی لأراک تعبداللّه علی سبعین حرفا و انا اشهد انّک صادق ما تدری ما یقول قد طبع اللّه علی قبلک.

از هنگامی که دانستم خدای من دروغ را مبغوض می دارد، به خدا سوگند، دروغ نگفته ام از کشتن من اجتناب نمایید و اگر سخنان مرا تصدیق نمی کنید از کسانی مانند جابربن عبداللّه انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعدساعدی و براءبن عازب و زیدبن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا آنان به شما بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند."»

سپس فرمود: «آیا این سخنان شما را از کشتن من باز نمی دارد؟»

پس عمر سعد گفت: خدا را به حرف [یعنی به جهالت] عبادت کرده باشم اگر بدانم که تو چه می گویی!

حبیب بن مظاهر به او گفت: من فکر می کنم تو خدا را با هفتادحرف عبادت کرده باشی! البته راست می گویی که سخن امام علیه السلام را نمی فهمی. البته خداوند بر دل تو مهر زده که سخن امام خود را نمی فهمی.

(1)سپس امام علیه السلام به آنها فرمود: «اگر در آنچه گفتم تردید دارید آیا در این مسأله هم مردّدید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم؟ به خدا سوگند، بین مشرق و مغرب عالم فرزند دختر پیامبری جز من وجود ندارد. وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته ام که مرا به جای او قصاص کنید؟ و یا مالی را از شما به باطل گرفته ام؟ و یا جراحت و زخمی به شما وارد کرده ام که بخواهید از من انتقام بگیرید؟»

1- (1)ثمّ قال لهم الحسین علیه السلام : فان کنتم فی شکّ من هذا أفتشکوّن فی انّی ابن بنت نبیّکم؟ فواللّه ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبیّ غیری فیکم و لافی غیرکم، و یحکم اتطلبوننی بقتیل منکم قتلته؟ او مال لکم استهلکته؟ او بقصاص من جراحه؟ فاخذوا لا یکلّمونه فنادی: یا شبت بن ربعی و یا حجّار بن ابجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزیدبن المحارث ألم تکتبوا الیّ ان قد أینعت الثمار و اخضرّت الجنان و انّما تقدم علی جندلک مجّند؟! فقال له قیس بن الاشعث: ما ندری ما تقول ولکن انزل علی حکم بنی عمّک فانّهم لن یروک الاّ ما تحبّ فقال له الحسین علیه

السلام : لا و اللّه لا اعطيكم بيدى اعطاء الذليل و لا اقرّ اقرار العبيد. (البحار ج 45/5/7 المجالس ص 85)

پس کسی پاسخ او را نداد. سپس با صدای بلند فرمود: «ای شبث بن ربعی و ای حجّار بن ابحر و ای قیس بن اشعث وای یزید بن محارث! آیا شما به من ننوشتید که باغ های ما سبز است و میوه های ما آماده است و اگر به دیار ما بیایی، ما لشکری آماده در خدمت شماییم؟»

پس قیس بن اشعث که یکی از آنان بود در پاسخ گفت: ما نمی دانیم تو چه می گویی لکن باید تسلم حکم عموزادگان خود [یعنی یزید بن معاویه و بنی امیّه] شوی. همانا آنان جز خوبی به تو نخواهند نمود.

پس امام علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، هرگز دست ذلّت به شما نمی دهم و مانند غلامان تسلیم شما نخواهم شد.»

خطبه سوم امام علیه السلام در روز عاشورا

(1)در بحار و مجالس نقل شده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بر شتر و یا بر اسب خود سوار شد و چون اهل کوفه را امر به سکوت نمود آنان سکوت نکردند. سپس خطاب به آنان فرمود: «وای بر شما! چگونه گوش نمی دهید تا سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه خیر و سعادت راهنمایی می کنم؛ هر کس از من پیروی کند اهل سعادت خواهد بود و هر کس با من مخالفت نماید هلاک خواهد شد. می بینم که همه شما با من مخالفت می کنید و به سخن من گوش فرا نمی دهید و این بدین علت است که شکم های شما از حرام پر شده و دل هایتان قفل شده و خداوند بر آنها مهر زده است. وای برشما! آیا به سخن من گوش نمی دهید؟»

(2)در این هنگام لشکریان عمرسعد یکدیگر را ملامت نمودند و گفتند: ساکت

1- (1)الخطبه الثالثه له علیه السلام فی یوم عاشورا لمّا کان یوم عاشوراء رکب الحسین علیه السلام ناقته و قیل فرسه و خرج الی الناس فاستنصتهم فأبوا ان ینصتوا له حتّی قال لهم: و یلکم ما علیکم ان تنصتوا لی فتسمعوا قولی و انّما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعتی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین و کلّکم عاص لأمری غیر مستمع قولی فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم ویلکم ألا تنصتون الا تسمعون؟! فتلاوم اصحاب عمربن سعد بینهم و قالوا: انصتواله.
2- (2)فحمداللّه و اثنی علیه و ذکره بما هو أهله و صلّی علی محمّد علیه السلام و علی الملائکه و الأنبیاء و الرسل و أبلغ فی المقال ثمّ قال: تبّا لکم ایّتها الجماعه و ترحا أحین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین مؤدّین مستعدّین سللتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم وحششتم علینا نارا قد حناها علی عدوّکم و عدوّنا فاصبحتم البا علی اولیائکم ویدا علیهم لأعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا أمل أصبح لکم فیهم الاّ الحرام من الدنیا انالوکم و خسیس عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منّا و لا رأی تفیل (تفیل الرأی اخطأ وضعف) لنا.

شوید و چون سکوت نمودند امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را چنان که سزاوار بود ادا نمود و بر محمّد صلی الله علیه و آله و ملائکه و پیامبران و مرسلین صلوات فراوان فرستاد و سپس فرمود:

«هلاکت باد بر شما مردم که با اصرار ما را برای دادرسی از خود طلب نمودید و چون ما برای نجات شما خود را مسلّح نمودیم و به دیار شما آمدیم شمشیرهای خود را که باید به روی دشمن ما می گشودید به روی ما گشودید و آتشی را که باید بر دشمن ما و دشمن خود می افروختید بر روی ما افروختید! و دشمن ما شدید و به کمک دشمنان ما رفتید بدون این که از آنان عدالتی دیده باشید و یا احسانی به شما نموده باشند؛ جز آن که مختصری از مال های حرام را به شما دادند و شما را به خدمت خود در آوردند؛ این در حالی است که خاطره بد و خطایی از ما مشاهده نکرده بودید.

(1)چگونه می توان برای شما جز هلاکت انتظاری داشت، حال آن که شما از ما

1- (1)فهلاّ لکم الویلات اذکرهتمونا و ترکتمونا تجهّزتموها و السیف مشیم (مغمد) و الجأش (الجأش القلب و الفکر) طامن (ساکن مطمئن) و الرأی لما یستحصف (یستحکم) ولکن اسرعتم الیها کطیره الدبا (الدبا بفتح الدال و تخفیف الباء الجراد الصغیر) و تداعیتم الیها کتداعی الفراش . فسحقا لکم یا عبیدالأمه و شذاذ الاحزاب و نبذه الکتاب و نفثه الشیطان و عصبه الآثام و محرّفی الکتاب و مطفئی السنن و قتله أولاد الأنبیاء و مبیدی عتره الأوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و مؤذی المؤمنین وصراخ ائمّه المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین؟ و لبئس ما قدّمت لهم انفسهم و فی العذاب هم خالدون و انتم ابن حرب و أشیاعه تعضدون و عنّا تخاذلون اجل و اللّه الخذل فیکم معروف و شجت علیه اصولکم و تأزّرت علیه فروعکم و ثبتت علیه قلوبکم و غشیت صدورکم فکنتم أخبت ثمر شجی للناظر و اکله للغاصب.

کراهت پیدا کردید و ما را رها نمودید! با وجود آن که شمشیرها در غلاف و دل ها و قلب ها آرام و نظرها قطعی نشده بود، شما همچون ملخ های ضعیف در جنگ با ما شتاب کردید و یکباره چون انبوه ملخ ها به هم پیوستید و به جنگ ما آمدید.

پس هلاکت باد بر شما! ای غلامان کنیزان! و ای از جنگ بازماندها! و ای مطرود شده های قرآن و مجذوب شدگان شیطان و شجاعان درگناه و تحریف کنندگان کتاب خدا و محوکنندگان سنن الهی و کشندگان فرزندان پیامبران و نابودکنندگان عترت اوصیا و جایگزین کنندگان اولاد زنا به جای اولاد نسب و آزار کنندگان به مؤمنین و فریاد رسان رهبران کفر و استهزاء کنندگان به دین و اولیای خدا! آن هایی که قرآن را پاره پاره و تکه تکه کردند.

چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستادید و خود را در عذاب همیشگی قرار دادید شما در حقیقت فرزندان پدر ابوسفیان حرب هستید [که کار او جنگ با اسلام بود [و از آنان حمایت می کنید و ما را در وقت تنگنایی رها کردید!

آری، به خدا سوگند، بی وفایی شما معروف است بلکه پایه و اصل شما از پدرانتان چنین بوده و فرزندان شما نیز چنین خواهند بود و قلب های شما بر آن ثابت گردیده و سینه ها و قلب های شما را پرده نفاق پوشانده و شما بدترین میوه شجره ملعونه و لقمه ای برای غاصب می باشید.

(1)آگاه باشید که لعنت خدا بر عهد شکنان و ناقضین سوگندهای غلیظ است.

1- (1)الا لعنه اللّه علی الناکثین اللذین ینقضون الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم اللّه علیکم کفیلا فانتم و اللّه هم. الا انّ الدعیّ بن الدعیّ قدرکزبین اثنتین بین السّله و الذلّه و هیهات منّا الذلّه یأبی اللّه ذلک لنا و رسوله و المؤمنون وجدود طابت و حجور طهرت و انوف حمیّه و نفوس ابیّه لاتؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام الا قد اعذرت و انذرت الا و إنّی زاحف بهذه الاسره مع قلّه العدد و کثره العدّو و خذلان الناصر. ثمّ و صل علیه السلام کلامه بأبیات فروه بن مسیک المرادی فقال: فان نهزم فهزّامون

قدما و ان تغلب فغير مغلبّينا و ما ان طبنا جبن ولكن منايانا و دوله آخرينا اذا ما الموت رفع عن اناس كلا كله اناخ بآخرينا فأفنى ذلكم سروات قومى كما افنى القرون الأوّلينا فلوخلد الملوک اذن خلدنا و لو بقى الكرام اذن بقينا فقل للشامتين بنا افيقوا سيلقى الشامتون كما لقينا

شما در حالی عهد و پیمان خود را شکستید که خدا را کفیل خویش نموده بودید. به خدا سوگند، شما همان عهد شکنانی هستید که خداوند در قرآن از آنان مذمت نموده است.»

سپس فرمود: «زنازاده، فرزند زنازداه، مرا بین دو چیز مخیر نموده: شمشیر و کشته شدن، یا بیعت و ذلّت. البته ذلّت از ما خانواده دور است و خدا و رسول او و مؤمنین و اجداد پاک و دامن های پاکیزه مادرها و نفوس بزرگوار به ما اجازه نمی دهند که اطاعت از افراد پست و ناپاک را بر شهادت در راه خدا مقدم داریم.

آگاه باشید که من عذر خویش را بیان نمودم و شما را از عواقب کارتان آگاه ساختم. من با همین گرفتاری و یاران اندک و در حالی که یارانم رهایم ساخته و دشمنانم فراوانند به جنگ برمی خیزم.

(1)سپس به اشعار فروه بن مسیک تمثل نمود...

آن گاه فرمود: «آگاه باشید، که به خدا سوگند، بعد از کشتن من شما اندک زمانی در دنیا خواهید ماند؛ به اندازه آن که اسبی شما را به دور سنگ آسیا بگرداند. پس هرچه می خواهید با یکدیگر همدست شوید و بر ما بتازید و مرا مهلت ندهید! همانا من بر پروردگار خود و پروردگار شما توکل نمودم؛ چرا که دست قدرت او بر هر جنبنده ای مسلّط است و او بر صراط مستقیم می باشد.» سپس فرمود: «عمر سعد را بگویید نزد من بیاید.»

(2)پس عمر سعد با آن که دوست نمی داشت، با امام علیه السلام ملاقات کند نزد آن

1- (1)ثمّ قال علیه السلام: اما و اللّه لا تلبثون بعدها الاّ کریث مایرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق بکم قلق المحور فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثمّ لا یکن امرکم علیکم غمّه ثمّ اقضوا الیّ و لا تنظرون انّی توکّلت علی اللّه ربّی و ربّکم ما من دابّه الاّ هو آخذبناصیتها انّ ربّی علی صراط مستقیم. ثمّ قال: ادعوا لی عمربن سعد فدعی له و کان کارها لایحبّ ان یأتیه فقال: یا عمرانت تقتلنی و تزعم ان یولّیک الدعی ابن الدعیّ بلاد الریّ و جرجان و اللّه لاتتهنّأ بذلک ابدا فاصنع ما انت صانع فانّک

لاتفرح بعدی بدنیا و لا آخره فاغتاظ ابن سعد من کلامه ثمّ صرف بوجهه عنه و نادی باصحابه: ما تنتظرون به احملوا باجمعکم انّما هی اکله واحده.

2- (2)ثمّ وضع سهما فی کبد قوسه فرمی به نحو عسکر الحسین علیه السلام و قال: اشهدوا لی عندالامیر انّی اوّل من رمی و اقبلت السهام من القوم کأنّها القطر فلم یبق من اصحاب الحسین علیه السلام احد الاّ اصابه من سهامهم فقال الحسین علیه السلام لاصحابه: قوموا رحمکم اللّه الی الموت الذی لابدّ منه فانّ السهام رسل القوم الیکم فاقتتلوا ساعه من النهار حمله و حمله حتّی قتل من اصحاب الحسین علیه السلام جماعه. (البحار ج 45/7/10، المجالس ص 87)

حضرت آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای عمر! مرا می کشی و گمان می کنی که زنازاده فرزند زنازاده ولایت ری و جرجان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند، هرگز به آن نخواهی رسید. پس هرچه می خواهی بکن. تو پس از من نه خیر و خوشی در دنیا داری و نه در آخرت.»

عمرسعد از این سخن امام علیه السلام به خشم آمد و روی خود را از او برگرداند و به لشکر خود گفت: چرا او را مهلت می دهید؟ همگی به او حمله کنید! همانا او برای شما لقمه ای بیش نیست. سپس خود تیری در کمان گذاشت و به سوی اردوی امام علیه السلام پرتاب نمود و گفت: نزد امیرعبیداللّه برای من شهادت دهید که من نخستین تیر را پرتاب نمودم.

سپس باران تیرها به سوی لشگر امام علیه السلام روانه شد؛ به گونه ای که هیچ کس از یاران امام علیه السلام نبود که تیری به او نرسیده باشد.

در این هنگام امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «برخیزید و برای مرگی که چاره ای از آن نیست آماده شوید؛ چرا که این تیرها اعلان جنگ است.»

سپس چندین حمله انجام شد و عدّه ای از یاران امام علیه السلام کشته شدند.

ص: 281

توبه حرّ و بازگشت او به آغوش امام علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده که حربن یزید ریاحی هنگامی که دید لشگر کوفه تصمیم بر جنگ با امام حسین علیه السلام گرفته اند به عمرسعد گفت: می خواهی با این مرد (امام حسین علیه السلام) جنگ کنی؟ عمرسعد گفت: آری، به خدا سوگند، جنگی با او خواهم نمود که آسان ترین آن جدا شدن سرها و دست ها از بدن باشد. حر گفت: آیا سخنان او شما را قانع نکرد که با او جنگ نکنید؟ عمرسعد گفت: اگر کار به دست من بود با او جنگ نمی کردم لکن امیر تو عبیداللّه جز جنگ با او را نمی پذیرد.

پس حر به کناری رفت و به مردی از قوم خودش، به نام قره بن قیس، گفت: امروز اسب خود را آب داده ای؟ قره گفت: خیر. حرّ گفت: نمی خواهی آن را آب بدهی؟ قره می گوید: به خدا سوگند، من از سخن او گمان بردم که می خواهد از معرکه جدا شود و نمی خواهد من او را ببینم. به همین جهت گفتم: من اسب خود را آب نداده ام و می روم که آن را آب بدهم و سپس از او جدا شدم. به خدا سوگند، اگر مرا از نیت خود مطلع کرده بود با او به طرف امام علیه السلام می رفتم.

(2)حرّ آن گاه آرام آرام به طرف اردوی امام علیه السلام حرکت کرد. در این حال

1- (1)توبه الحرّ و رجوعه الی الحسین علیه السلام لمّا رأی الحرّ بن یزید أنّ القوم قد صمّموا علی قتال الحسین علیه السلام قال لعمر بن سعد أمقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: ای واللّه قتالاً أیسره ان تسقط الرؤوس و تطیح الأیدی قال فما لکم فیما عرضه علیکم رضی؟ قال: امّا لوکان الأمر الیّ لفعلت ولکن أمیرک قدأبی، فأقبل الحرّ حتّی وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومه یقال له: قرّه بن قیس فقال له: یا قرّه هل سقیت فرسک الیوم؟ قال: لا، قال: فما ترید ان تسقیه؟ قال قرّه: فظننت و اللّه انّه یرید ان یتنحّی فلا یشهد القتال فکره ان اراه حین یصنع ذلک. فقلت له: لم اسقه و أنا منطلق فأسقیه فاعتزلت ذلک المکان الذی کان فیه فواللّه لو اطلعنی علی الذی یرید لخرجت معه الی الحسین علیه السلام فأخذ الحرّ یدنو من الحسین علیه السلام قلیلا قلیلا فقال له: المهاجر بن أوس ما ترید یا ابن یزید أترید ان تحمل؟ فلم یجبه و أخذه مثل الأفکل و هی الرعده

فقال له المهاجر: انّ امرک لمریب و اللّه ما رأیت منک فی موقف قطّ مثل هذا ولو قیل لی: من اشجع اهل الکوفه؟ ما عدوتک فما هذا الذی أری منک؟

2- (2)فقال الحرّ: انّی و اللّه أخیّر نفسی بین الجنّه و النار، فواللّه لااختار علی الجنّه شیئا ولو قطعت و حرّقت، ثم ضرب فرسه قاصدا الی الحسین علیه السلام و یده علی رأسه و هو یقول: «اللّهمّ الیک أنیب فتب علیّ فقد ارعبت قلوب أولیائک و أولاد بنت نبیّک»

شخصی به نام مهاجربن اوس از او پرسید: آیا اراده حمله داری؟ حر به او پاسخی نداد ولی لرزه بر بدن او افتاده بود. مهاجر به او گفت: حال تو سؤال انگیز است، ما تاکنون از تو چنین وضعی ندیده بودیم و اگر می پرسیدند که شجاع ترین اهل کوفه کیست، کسی را جز تو معرفی نمی کردیم، این چه حالی است که ما از تو می بینم؟ حرّ گفت: به خدا سوگند، من خود را در میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم و هرگز جز بهشت را انتخاب نخواهم کرد؛ گرچه بدنم را قطعه قطعه نموده و بسوزانند.

سپس اسب خود را حرکت داد در حالی که دست خود را بر سر گذارده بود و می گفت: خدایا، به سوی تو آمدم، توبه مرا بپذیر. من دل های اولیای تو و فرزندان دختر پیامبر تو را به وحشت انداختم.

پس به سوی امام علیه السلام رفت و همین که خدمت امام علیه السلام رسید گفت: فدای شما شوم، ای فرزند رسول خدا! من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم و از بازگشت شما به مدینه جلوگیری نمودم و در این بیابان کار را بر شما سخت کردم لکن گمان نمی کردم که این مردم به سخنان شما گوش نمی دهند و این گونه کار را بر شما سخت می کنند. به خدا سوگند، اگر چنین می دانستم شما را از بازگشت به مدینه منع نمی کردم. اینک آمده ام توبه کنم و جان خود را فدای شما نمایم. آیا توبه من پذیرفته است؟

(1)امام علیه السلام فرمود: «آری، پایین بیا، خداوند توبه تو را می پذیرد.» حر گفت: بهتر است همین گونه که سوار هستم با دشمنان شما بجنگم و هنگامی پیاده شوم که در راه شما کشته شده باشم. امام علیه السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند! هرچه می خواهی

1- (1)و قال للحسین علیه السلام : جعلت فداک یا ابن رسول اللّه أنا صاحبک الذی حبستک عن الرجوع و سایرتک فی الطریق و جعجعت بک فی هذاالمکان و ما ظننت انّ القوم یردّون علیک ما عرضته علیهم و لایبلغون منک هذه المنزله و اللّه لو علمت انّهم ینتهون بک الی ما أری ما رکبت مثل الذی رکبت ثمّ قال: و انّی قد جئتک تائبا ممّا کان منّی الی ربّی مواسیا لک بنفسی حتّی أموت بین یدیک فهل تری لی من توبه؟ فقال له الحسین علیه السلام : نعم یتوب اللّه علیک فانزل قال: أنا فارسا خیر منّی راجلا أقاتلهم

علی فرسی ساعه و الی النزول یصیر آخر أمری، فقال له الحسین علیه السلام : فاصنع یرحمک اللّه ما بدالک، فاستقدم أمام الحسین علیه السلام.

بکن.»

(1)پس حرّ مقابل لشگر کوفه آمد و گفت: وای بر شما ! آیا این بنده صالح خدا را دعوت کردید و به او وعده دادید که جان های خویش را فدای او می کنید و چون به دیار شما آمد آماده کشتن او شدید و اطراف او را بستید، به گونه ای که به هیچ جای دیگری راه پیدا نکند و او را مانند اسیری که هیچ توانی برای نجات خود ندارد نگه داشتید و او و زن ها و فرزندان و بچه های او را از آب فرات منع کردید؟ بنگرید چگونه عطش آنان را از پای درآورده است ! چه زشت است عمل شما نسبت به ذریّه رسول خدا صلی الله علیه و آله ! خدا روز قیامت از کوثر سیرآبتان نکند !

(2)پس اهل کوفه به طرف او تیراندازی کردند. در این هنگام باز به طرف امام علیه السلام آمد و گفت: چون من نخستین کسی بودم که به شما آزار رساندم اجازه فرمایید نخستین شهید شما باشم. شاید جدّ شما رسول اللّه صلی الله علیه و آله فردای قیامت با من مصافحه نماید.

سپس به لشکر عمرسعد حمله کرد و جنگ سختی نمود و هیجده نفر و به روایتی چهل و چند نفر را کشت. زهیربن قین نیزاو را در جنگ کمک می نمود و چون یکی از آنان به دشمن حمله می کرد دیگری برای نجات او می رفت. تا این که

1- (1)فقال: یا اهل الکوفه لأمّکم الهبل والعبر (العبر بکسرالعین و فتح الباء جمع عبره بفتح العین و سکون الباء و هی الحزن قبل خروج الدمع) أدعوتم هذا العبد الصالح حتّی إذا جاءکم أسلمتموه و زعمتم انّکم قاتلوا أنفسکم دونه ثمّ عدوتم علیه لتقتلوه و أمسکتم بنفسه و أخذتم بکظمه و أحطتم به من کلّ جانب لتمنعوه التوجه فی بلاد اللّه العریضه فصار کالأسیر فی أیدیکم لایملک لنفسه نفعا و لایدفع عنها ضرّا؟ ! و جلأثموه و نساءه و صبیته و أهله عن ماء الفرات الجاری فها هم قدصرعهم العطش بئسما خلفتم محمّدا فی ذریّته لاسقاکم اللّه یوم الظمأ، فحمل علیه رجال یرمونه بالنبل فرجع حتّی وقف أمام الحسین علیه السلام و قال للحسین علیه السلام : فاذا کنت اوّل من خرج علیک فائذن لی ان اکون اوّل قتیل بین یدیک لعلیّ أکون ممّن یصافح جدّک محمّدا صلی الله علیه و آله غدا فی

يوم القيامه فحمل على اصحاب عمربن سعد و هو يتمثّل بقول عنتره: ما زلت ارميهم بغرّه وجهه ولبانه حتّى تسربل بالدم

2- (2)ثمّ جعل يرتجز و يقول: انّى أنا الحرّ و مأوى الضيف أضرب فى أعناقكم بالسيف عن خير من حلّ بأرض الخيف أضربكم و لا أرى من حيف و قاتل قتالا شديدا و هو يرتجز و يقول: انى أنا الحرّ و نجل الحرّ اشجع من ذى لبد هزير و لست بالجبان عند الكر لكنّنى الوقاف عند الفرّ

پیاده نظام ها اطراف او را گرفتند و او را به شهادت رساندند.

پس اصحاب امام علیه السلام بدن او را که هنوز رمقی داشت نزد امام علیه السلام آوردند و آن حضرت در حالی که خاک از صورت او برطرف می کرد فرمود: «تو در دنیا و آخرت آزاد شدی، همان گونه که مادرت تو را حرّ و آزاد نام گذارده است.»

(1)روایت شده که امام علیه السلام در حالی که خون از بدن حرّ جاری بود بالای سر او آمد و فرمود: «خوشا به حال تو، ای حر! تو در دنیا و آخرت آزاد شدی !» چنان که مادرت تو را حر و آزاد نامیده است.

آغاز جنگ توسط عمرسعد

محدث بزرگوار قمی می گوید: چون حر لشگر کوفه را نصیحت نمود و سخنان او به پایان رسید گروهی به سوی او تیرافکندند و او بازگشت و مقابل امام علیه السلام ایستاد و عمرسعد ملعون بانگ برآورد و به علمدار خود گفت: نزدیک بیا! علمدار نزدیک او رفت، پس عمر تیری در چله کمان گذارد و به سوی سپاه امام علیه السلام پرتاب نمود و گفت: ای مردم! گواه باشید نخستین کسی که به سوی لشکر امام حسین علیه السلام تیرانداخت من بودم.

سیدبن طاووس روایت کرده است: پس از آن که ابن سعد به سوی آن حضرت تیرافکند لشکر او نیز سپاه امام حسین علیه السلام را تیرباران کردند و تیرها مانند باران بر لشکر امام فرود می آمد. پس حضرت رو به اصحاب خویش کرد و فرمود:

«برخیزید و از برای مرگ که چاره ای از آن نیست مهیّا شوید خدا شما را رحمت کند.» همانا این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شمایند.» پس سپاهیان

ص: 285

1- (1)حتّی قتل ثمانیه عشر رجلا (و فی روایه) نیفا و اربعین رجلا، و کان یحمل هو و زهیربن القین فاذا حمل احدهما و غاض فیهم حمل الآخر حتّی یخلّصه ثمّ حملت الرجاله علی الحرّ و تکاثروا علیه حتّی قتلوه فاحتمله اصحاب الحسین علیه السلام حتّی وضعوه بین یدی الحسین علیه السلام و به رمق فجعل یمسح التراب عن وجهه و یقول : أنت الحرّ کما سمّتک أمّک، حرّ فی الدنیا و الآخره، و روی أنّه أتاه الحسین علیه السلام و دمه یشخب فقال بخٍّ بخٍّ لک یا حرّ انت حرّ کما سمیّت فی الدنیا و الآخره. (البحار ج 45/10/14 المجالس ص 89) نصروا ابن بنت نبیّهم طوبی لهم نالوا بنصرته مراتب سامیه قد جاوروه ههنا بقبورهم و قصورهم یوم الجزا متحاذیه

امام مشغول جنگ شدند و به مقدار یکساعت با لشکر دشمن نبرد کردند و پی در پی حمله کردند تا آن که گروهی از سپاهیان آن حضرت که به روایت محمّدبن ابی طالب موسوی پنجاه نفر بودند شهد شهادت نوشیدند.

مؤلّف گوید: یاران سیّد الشهداء علیه السلام مصداق این شعرند که:

السابِقونَ الی المَکارِمِ وَ العُلی و الحائزون غَدا حِیاض الکَوثَر

لولا صَوارِمُهُم وَ وَقْعُ نِبالِهم لَمْ یَسْمَعِ الآ ذان صَوْتَ مُکَبِّرِ

و کعب بن جابر که از دشمنان ایشان است در حقّ ایشان گفته است:

فَلَم تَرَعَیْنی مِثْلَهُم فی زَمانِهم وَلا قَبْلَهُم فِی الناسِ اِذْ اَنَا یافِعُ

اَشَدَّ قِراعا بِالسُیوفِ لَدَی الوَغا ألا کُلُّ مَنْ یَحْمِی الذِّمارُ مُقارِعُ

وَ قَدْ صَبَروا للِطَعْنِ وَ الضربِ حسّرا وَ قَدْ نازَلوا لو اَنَّ ذلکَ نافِعُ

عده ای از شهدا که در حمله اول به شهادت رسیدند

محدث بزرگوار قمی می گوید: شایسته است که اشخاصی را که در همان حمله نخست شهید شدند و من بر اسامی شریفشان مطّلع شدم را ذکر کنم. آنان به ترتیبی که در مناقب ابن شهرآشوب آمده است از این قرارند:

1 نعیم بن عجلان. او برادر نعمان بن عجلان است که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عمّان بود و گویند این دو تن همراه نضر، که برادر سوّم آنان است، از شجاعان و از شعرا بوده اند و در صفّین ملازم رکاب امیرالمؤمنین بوده اند.

2 عمران بن کعب بن حارث الاشجعی. که در رجال شیخ ذکر شده است.

3 حنظله بن عمرو الشیبانی.

4 قاسط بن زهیر.

5 مقسط برادر قاسط که در رجال شیخ نام پدر آنان عبداللّه ذکر شده است.

6 کَنانَهِ بنِ عتیق تغلبی. که از ابطال و قراء و عبّاد کوفه به شمار می رفته است.

7 عمروبن ضُبیَعَه بن قیس التّمیمی. او فارسی شجاع بود. گویند نخست با عمرسعد بوده سپس در انصارحسین علیه السلام داخل شده است.

ص: 286

8 ضرغامه بن مالک تغلبی. بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید.

9 عامر بن مسلم اعبدی.

10 مولای او سالم این دو از شیعیان بصره بودند و با سیف بن مالک و ادهم بن امیّه به همراهی یزیدبن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند.

11 سیف بن عبداللّه بن مالک عبدی. بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شد.

12 عبدالّرحمن بن عبداللّه ارحبی همدانی. و این شخص همان کسی است که اهل کوفه او را همراه قیس بن مسهر با نامه های بسیار به سوی امام حسین علیه السلام به مکّه فرستادند و روز دوازدهم ماه رمضان خدمت آن حضرت رسیدند.

13 حباب بن عامر تیمی. وی از شیعیان کوفه بود و با مسلم بیعت کرده بود و چون کوفیان به مسلم جفا کردند حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السلام حرکت کرد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد.

14 عَمرو جُنْدُعی. ابن شهرآشوب او را از مقتولین درحمله اولی شمرده ولی بعضی از اهل سِیَرْ گفته اند که او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود، قوم او او را از معرکه بیرون بردند. مدّت یک سال مریض و صاحب فراش بود تا وفات کرد. و آنچه در زیارت شهدا

با عبارت: «اَلسَّلامُ عَلَی المُرّتَثِ مَعَهُ عَمْرُوبْنِ عَبْدُاللّهِ الْجُنْدُعی» این مطلب را تأیید می کند.

15 حُلاس بن عمرو ازدی راسبی.

16 برادرش، نعمان بن عمرو. وی از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و حلاس نیز از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده است.

17 سَوّارِبْنِ اَبی عُمَیْر نَهْمی. وی در حمله اولی مجروح و در میان کشتگان افتاد. او رآ اسیر کردند به نزد عُمر سعد بردند. عمرخواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از

آن وفات کرد؛ همانند مُوَقَّع بن ثمامه که او نیز مجروح افتاده بود و قوم او او را به کوفه بردند و مخفی کردند، ابن زیاد مطّلع شد، فرستاد تا او را بکشند، قوم او از بنی اسد او را شفاعتش کردند، تا او را نکشت لکن او را در قید آهن کرد و به زاره (موضعی در عمّان) فرستاد مُوقع از زحمت جراحت ها مریض بود و یک سال پس از آن در همان زاره وفات فرمود.

کمیت اسدی در این مصرع اشاره به او کرده: وَ اِنَّ اَبُو مُوسی اَسیرٌ مُکَبَّلٌ. (ابوموسی کنیه مُوَقَّع است).

و بالجمله در زیارت شهدا آمده است: «اَلسَّلامُ عَلَی الْجریحِ المَأْسُورِ سُوّارِ بْنِ اَبی عَمیرِ النَّهمی».

18 عمّار بن ابی سَلامه دالانی همدانی. وی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از مجاهدین درخدمتش به شمار می رفته و بعضی گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است.

19 زاهر، مولی عمروبن حمق، جدّ محمّد بن سنان زاهری. وی در سنه شصتم هجری به حّج مشرّف شده و به شرف مصاحبت حضرت سیّد الشّهداء علیه السلام نایل گردید و در خدمتش بود تا در روز عاشورا در حمله اولی شهید گشت.

از قاضی نعمان مصری روایت شده که چون عمروبن حمق از ترس معاویه به جانب جزیره گریخت مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که نامش زاهر بود با او همراه بود، و چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد، زاهر را فرمود که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده که در خون من جنّ و انس شرکت می کنند و ناچار من کشته خواهم گشت. در این وقت سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند، عمرو به زاهر فرمود که تو خود را پنهان، کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن. زاهر گفت: من تیر در ترکش دارم، با ایشان جنگ می کنم تا آن گاه که با تو کشته شوم. عمرو فرمود: آنچه من می گویم بکن که در امر خدا نفع می دهد. زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده ماند تا در کربلا شهید شد.

ص :288

20 حَبَلَه بنِ علی شیبانی. وی از شجاعان اهل کوفه بوده است.

21 مسعود بن حجّاج تیمی. و پسرش عبدالرحمن. این دو از شجاعان معروف بوده اند. آنان با ابن سعد آمده بودند و در ایّامی که جنگ آغاز نشده بود آمدند خدمت امام حسین علیه السلام تا بر آن حضرت سلام کنند پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا در حمله اولی شهید گشتند.

22 زهیربن بشر خثعمی.

عمّار بن حسّان بن شریح طائی. از شیعیان مخلص بوده و با حضرت امام حسین علیه السلام از مکّه تا کربلا مصاحبت کرده است.

پدرش حسّان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در صفیّن در رکاب آن حضرت شهید شده و در رجال اسم عمّار را عامر گفته اند.

23 مُسلم بن کثیر ازدیّ کوفی تابعی. گویند از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آن حضرت در یکی از جنگ ها زخمی به پایش رسیده بود و در خدمت سیدالشهداء علیه السلام از کوفه به کربلا مشرف شده بود و در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و نافع مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید.

زهیربن سلیم ازدی. این بزرگوار از جمله سعادتمندانی است که در شب عاشورا به اردوی حضرت سیّد الشهداء ملحق شدند.

24 25 عبداللّه و عبیداللّه پسران یزید بن ثُبَیْط عبدی بصری.

ابوجعفر طبری روایت کرده که جماعتی از مردم شیعه بصره در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود جمع شدند و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیداللّه بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر اقبال و توجّه امام حسین علیه السلام به سمت عراق به او رسیده بود.

ابن زیاد راه ها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیدبان ها جائی درست کنند و دیدبان در آن قرار دهند و راه ها را پاسبان گذارند که مبادا کسی به آن حضرت ملحق شود. پس یزیدبن ثبیط که از

قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مؤمنه جمع شده بودند، عزم کرد که به آن حضرت ملحق شود. او را ده پسر بود، پس با پسران خود فرمود که کدام یک از شماها با من خواهید

ص: 289

آمد؟» دو نفر از آن ده پسر مهیّای مصاحبت او شدند.

پس به آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که من قصد کرده ام به امام حسین علیه السلام ملحق شوم و اینک بیرون خواهم شد. شیعیان گفتند که ما از اصحاب پسر زیاد بر تو می ترسیم فرمود: به خدا سوگند، هر گاه شتران یا پاهای ما به جادّه برسد راه بر من سهل خواهد بود و از اصحاب ابن زیاد بر من که به طلب من بیایند وحشتی نیست. پس از بصره بیرون شد و از غیر راه، از بیابان قفر و خالی، سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السلام رسید. و فرود آمد و منزل و مأوای خود را درست کرد، سپس به سوی رحل و منزل آن حضرت رفت و چون خبر او به حضرت امام حسین علیه السلام رسید به دیدن او بیرون شد و به منزل او که تشریف برد، گفتند به قصد شما به منزل شما رفت. حضرت در منزل به انتظار او نشست از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید، گفتند به منزل تو تشریف بردند. یزید به منزل خود برگشت آن جناب را دید که در منزلش نشسته است. پس این آیه مبارکه را خواند:

«قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ وَ بِذالِکَ فَلیَفرَحوُا».

سپس به آن حضرت سلام کرد و در خدمتش نشست و آن حضرت را خبر داد که برای چه از بصره به خدمتش آمده است. حضرت برای او دعای خیر فرمود پس با آن حضرت بود تا در کربلا بادو پسرش عبداللّه و عبیداللّه شهید شد.

بعضی از اهل سیر ذکر کرده اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالک و اَدْهم بن امیّه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند و در مرثیه یزید و دو پسرانش، پسرش عامر بن یزید گفته است:

یا فر و قومی فاندُبی خیر البریَّهِ فی القُبُور

وَ ابکی الشَّهیدَ بعبره من فیض دمعٍ ذی دُرؤُرِ

وَ ارثِ الحسین معَ التفَجُّعِ و التَّأَوُّهِ و الزَّفیر

قتلوُا الحرام من الائمَّهِ فی الحرام من الشّهُورُ

و ابْکی یزیدَ مُجَدَّ لاً وَ ابنَیهِ فی حَرِّ الهجیرِ

مُتَر مِّلینَ دِمائُهم تَجری علی لَبَبِ النُّحُورِ

ص :290

يا لَهْفَ نَفسى لم تفُز معهُم بِجَنّاتٍ وَ حُورِ

26 جَنْدَبِ بنِ حُجرِ كِندِىّ خَولانى. از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام به شمار رفته است.

27 جَنادَهِ بن كعب انصارى. وى با اهل و عيال خود در خدمت امام حسين عليه السلام بوده است.

28 پسرش عمروبن جناده. وى بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهيد شد.

29 سالم بن عمرو.

30 قاسم بن حبيب ازدى.

31 بكربن حىّ تيمى.

32 جُوَينِ بنِ مالك تيّمى.

33 اُميّه بن سعد طائى.

34 عبداللّه بن بشر كه از مشاهير شجاعان بوده است.

35 بشربن عمرو.

36- حجّاج بن بدر بصرى. وى حامل كتاب مسعودبن عمرو بود از بصره به خدمت امام حسين عليه السلام رسيد.

37 رفيقش. قَعْنَبِ بنِ عَمرو نَمْرى بصرى.

38 عائذ بن مُجَمِّع بن عبداللّه عائذى. و ده نفر از غلامان امام حسين عليه السلام و دو نفر از غلامان اميرالمؤمنين عليه السلام .

مؤلّف گويد: اسامى بعضى از اين غلامان كه شهيد شده اند از اين قرار است:

39 اسلم بن عمرو. پدر او ترکی بود و خودش کاتب امام حسین علیه السلام بود.

40 قارب بن عبداللّٰه دئلی که مادرش کنیز حضرت امام حسین علیه السلام بوده است.

41 مُنجِج بنِ سَهْم، غلام امام حسن علیه السلام . با فرزندان امام حسن علیه السلام به کربلا آمد و شهید شد.

42 سعد بن حرث غلام امیرالمؤمنین علیه السلام .

ص: 291

43 نصر بن ابی نیزر غلام آن حضرت نیزرو پدر او نصر همان کسی است که در نخلستان امیرالمؤمنین علیه السلام کار می کرد.

44 حرث بن نبهان غلام حمزه.

محدث قمی سپس گوید:

تردید و تصمیم اهل کوفه و شروع جنگ با امام علیه السلام

بالجمله چون در این حمله گروه بسیاری از اصحاب سیّد الشهدا علیه السلام شهید شدند شهادتشان در حضرت سیدالشهدا علیه السلام تأثیر کرد. و امام حسین علیه السلام از روی تأسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود: «غضب خدا سخت شد بر یهود آن گاه که برای خدا فرزند قرار دادند، و خشم خدا بر نصاری شدّت کرد هنگامی که سه خدا قایل شدند، و غضب خدا بر مجوس شدّت کرد وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و غضب خدا شدید است بر قومی که بر ریختن خون فرزند پیغمبر خودشان متفق الکلمه شدند به خدا سوگند، به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم تا گاهی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضّب باشم.»

تا این که گوید: مخفی نماند که جماعتی از بزرگان لشکر کوفه راضی نبودند که با امام حسین علیه السلام رزم را آغاز کنند و خود را مطرود دارین سازند. از این رو کار مقاتلت به مماطلت می رفت و امر مبارزت به مسامحت می گذشت و در خلال این حال ارسال رسل و تحریر مکاتیب تقریر یافت و روز عاشورا نیز تا قریب چاشتگاه کار بدین گونه می رفت. در این هنگام بر مردم ظاهر گشت که فرزند پیغمبر لباس ذلّت در برنخواهد کرد و عبیداللّه بن زیاد از کینه نسبت به آن حضرت دست برنخواهد داشت، لاجرم از هر دو سو تصمیم رزم گرفتند.

(و در نقل دیگری خواهد آمد که عبیداللّه زیاد چون شنید که مردم از جنگ با امام علیه السلام خودداری می کنند دستور داد هر که را چنین دیدید او را گردن بزنید و چون یک نفر را گردن زدند دیگر کسی در جنگ با امام علیه السلام سستی و مماطلت نکرد).

نخستین کس از سپاه ابن سعد که به میدان مبارزت آمد یسار غلام زیابن ابیه و

سالم غلام ابن زیاد بود که با هم به میدان آمدند از میان اصحاب امام حسین علیه السلام عبداللّه بن عمیر کلبی به مبارزت ایشان بیرون شد. گفتند: تو کیستی که به میدان ما آمده ای؟ گفت: منم عبداللّه بن عمیر گفتند: تو را نمی شناسیم برگرد و زهیربن قین یا حبیب بن مظاهر یا بُریر را به سوی ما بفرست. یسار مقدّم بر سالم بود، عبداللّه به او گفت: ای پسر زانیه! مگر اختیار تو است که هر کس را بخواهی برگزینی؟ این را گفت و بر او حمله کرد و تیغ بر او راند و او را درافکند. سالم غلام ابن زیاد چون این را دید تاخت تا یسار را یاری کند، اصحاب امام حسین علیه السلام عبداللّه را بانگ زدند که مواظب خویشتن باش که دشمن رسید. عبداللّه چون مشغول مقتول خویش بود متوجه این مطلب نشد، لاجرم سالم رسید و تیغ بر عبداللّه فرود آورد. عبداللّه دست چپ را به جای سپر وقایه سر خویش ساخت و انگشتانش از کف جدا شد. عبداللّه به این زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت و سالم را به زخم شمشیر از قفای یسار به جهنم فرستاد و به این اشعار رجز خواند:

ان تنکرونی فانا ابن کلب حسبی ببیتی فی عُلیْمٍ حسبی

انّی إمرِءٌ ذومّره وَ عَصْب ولستُ بالخَوّار عِنْدَ النَّکْبِ

(منتهی الآمال ص 650 تا 658)

مؤلف گوید: سپس یکایک اصحاب امام علیه السلام به میدان رفتند که ما معروفین آنان را ذکر می کنیم:

ص: 293

فداکاری اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

شهادت وهب بن حباب کلبی

(1)در کتاب بحار و مجالس نقل شده که چون روز عاشورا فرا رسید اصحاب امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری به میدان می رفتند. یکی از آنان وهب بن حباب بود که همراه مادر و همسر خود به کربلا آمده بود. مادر او به او گفت: برخیز و فرزند (2)دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کن: وهب گفت: با تمام وجود چنین خواهم کرد. سپس رجزی خواند و بر لشکر کوفه حمله برد و عدّه ای از آنان را کشت و آن گاه نزد مادر و همسر خود بازگشت و گفت: مادر! خشنود شدی؟ مادر او گفت: تا هنگامی

ص: 316

1- (1)قتال اصحال الحسین علیه السلام فی یوم عاشوراء1- مقتل وهب بن حباب الکلبی لمّا کان الیوم العاشر من المحرّم جعل اصحاب الحسین علیه السلام یبرز الواحد منهم بعد الواحد فکانوا کما قیل فیهم: قوم اذا نودوا لدفع ملّمه و الخیل بین مدعس و مکردس لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا یتهافتون علی ذهاب الأنفس فممّن برز وهب بن حباب الکلبی و کانت معه أمّه و زوجته فقالت أمّه: یا بنّی فانصر ابن بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال أفعل یا امّاه و لا أقصر، فبرز و هو یقول: سوف ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و أدفع الکرب أمام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب

(1)که مقابل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته نشوی خشنود نخواهم شد. در این هنگام همسر وهب به او گفت: تو را به خدا مرا عزادار مکن. [چون] مادر وهب [این سخن را شنید] گفت: به سخن همسر خود گوش مده و به میدان بازگرد تا مقابل فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شوی و به شفاعت جدّ او نایل گردی.

(2)پس وهب به میدان بازگشت و جنگید تا دست های او قطع شد. همسر او [که چنین دید] چوب خیمه را کشید و به طرف دشمن رفت و به وهب گفت: پدر و مادرم فدای تو! برای نجات فرزندان و حرم رسول خدا جنگ کن وهب خواست که همسرش را باز گرداند ولی او دامن وهب را گرفت و گفت: هرگز باز نخواهم گشت تا من هم کشته شوم.

امام علیه السلام چون این منظره را مشاهده کرد فرمود: «خدا شما را از سوی اهل بیت رسول خدا جزای خیر بدهد.» و به همسر وهب گفت: «خدا تو را رحمت کند، به

1- (1)ثمّ حمل و لم یزل یقاتل حتّی قتل جماعه ثمّ رجع الی امرأته و أمّه و قال یا أمّاه أرضیت؟ قالت: ما رضیت حتّی تقتل بین یدی الحسین علیه السلام ، فقالت امرأته باللّه علیک لاتفجعنی بنفسک، فقالت أمّه: یا بُنیّ أعزب عن قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن بنت نبیّک تنل شفاعه جدّه یوم القیامه،1

2- (2)فرجع فلم یزل یقاتل حتّی قطعت یداه و أخذت امرأته عمودا و أقبلت نحوه و هی تقول: فداک أبی و أمّی قاتل دون الطیّبین حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله فأقبل کی یردّها الی النساء فأخذت بجانب ثوبه و قالت: لن أعود دون ان اموت معک فقال الحسین علیه السلام جزیتم من اهل بیت خیرا ارجعی الی النساء رحمک اللّه فانصرفت الیهنّ، و لم یزل الکلبی یقاتل حتّی قتل رضوان اللّه علیه.

خیمه زن ها بازگرد.» همسر وهب به خیمه ها برگشت و وهب جنگید تا شهید شد.

شهادت عمروبن قرظه انصاری

(1)در کتاب بحار و مجالس نقل شده که عمروبن قرظه انصاری آماده جهاد شد. عمرو برادری داشت به نام علی که در لشکر عمرسعد حضور داشت و در نهایت دشمنی با اهل بیت و عناد با آنان بود. عمرو از امام علیه السلام اجازه رفتن به میدان خواست و امام به او اجازه داد.

سپس به میدان رفت رجزی خواند و عاشقانه به دشمن حمله نمود تا این که تعداد زیادی از لشکر ابن زیاد را به هلاکت رساند.

(2)عمرو افزون بر جنگ با دشمن، خود را نیز سپر قرار داده بود و هر تیری و یا شمشیری را به طرف امام علیه السلام می آمد به خود می خرید به گونه ای که زخم فراوانی بر بدن او وارد شد، در این حال روی خود را به سوی امام علیه السلام نمود و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا من به عهد خود وفا نمودم؟ امام علیه السلام فرمود: «آری. تو پیش از من به بهشت وارد می شوی و چون خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدی سلام مرا به او برسان و بگو من نیز خواهم آمد.» آن گاه جنگ را ادامه داد تا به شهادت نایل گشت.

1- (1)مقتل عمروبن قرظه الأنصارى و خرج عمروبن قرظه الأنصارى و كان له اخ اسمه علىّ مع عمربن سعد فى غايه العناد و الشقاق عكس أخيه هذا، فاستأذن عمروالحسين عليه السلام فأذن له فبرز و هو يرتجز و يقول: قد علمت كتيبه الأنصار انّى سأحمى حوزه الذمار ضرب غلام غيرنكس شارى دون حسين مهجتى ودارى فقاتل قتال المشتاقين الى الجزاء و بالغ فى خدمه سلطان السماء حتّى قتل جمعا كثيرا من حزب ابن زياد و جمع بين سداد و جهاد و كان لايأتى الى الحسين عليه السلام سهم الاّ اتّقاه بيده و لا سيف الاّ تلقّاه بمهجته فلم يكن يصل الى الحسين عليه السلام سوء حتّى اثخن بالجراح، فالتفت الى الحسين عليه السلام وقال: ياابن رسول اللّه أوفيت؟

2- (2) قال: نعم أنت أمامى فى الجنّه فأقرأ رسول اللّه صلى الله عليه و آله عنّى السلام و أعلمه انّى فى الأثر، فقاتل حتّى قتل رضوان اللّه عليه. (البحار ج 45/16/18، المجالس ص 92).

(1)در روز عاشورا غلام ابوذر (جون) نیز آماده قتال شد او بعد از رحلت ابوذرّ غلام امام حسن علیه السلام و بعد از آن حضرت غلام امام حسین علیه السلام بود و همراه امام علیه السلام از مدینه تا مکّه و از مکّه به کربلا آمد او غلامی سیاه چهره بود و چون درخواست میدان نمود امام علیه السلام به او فرمود: تو از طرف من مجازی که از معرکه خارج شوی چرا که تو همراه ما آمدی که بهره ای از ما ببری پس خود را مبتلا به راه و روش ما مکن.

غلام گفت: ای فرزند رسول خدا آیا سزاوار است که من در حال آرامش و عافیت از سفره شما استفاده کنم و در وقت گرفتاری شما را رها نمایم؟! به خدا سوگند چنین نخواهم کرد و از شما جدا نمی شوم تا این که خون سیاه من نیز آمیخته به خون شما شود.

سپس رجزی خواند و مشغول جنگ شد تا این که به شهادت رسید پس امام علیه السلام بالین او آمد و فرمود: خدایا صورت او را سفیدگردان و بدن او را معطر به فرما و او را با نیکان محشور فرما و بین او و بین آل محمّد صلی الله علیه و آله جدایی مپانداز.

شهادت جوانی که به امر مادر خود به میدان رفت

علاّمه مجلسی و صاحب مجالس گویند: در روز عاشورا نیز جوانی که پدر او در معرکه شهید شده بود به امر مادرش آماده جنگ شد مادر به او گفت: فرزندم خود را برای جهاد و حمایت از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آماده کن امام علیه السلام چون او را دید فرمود: پدر این جوان شهید شده و شاید مادر او از رفتن او به میدان کراهت

ص: 319

داشته باشد. جوان گفت: مادرم مرا امر به جهاد نموده.

(1)پس خارج شد و رجزی خواند و به لشگر کوفه حمله نمود تا کشته شد، اهل کوفه سر او را به طرف مادر انداختند، مادر سر فرزند خود را برداشت و گفت: بارک اللّه به تو ای عزیزم و ای میوه دلم و سپس سر او را پرتاب کرد طرف دشمن و یک نفر را هلاک نمود و خود نیز عمود خیمه را کشید و به دشمن حمله کرد و دو نفر را مضروب نمود پس امام علیه السلام فرمود تا او را برگرداندند و به او دعا نمود.

کیفیت قتال و جنگ در روز عاشورا

(2)در بحار و مجالس نقل شده که چون در روز عاشورا [کوفیان از جان گذشتگی یاران امام حسین علیه السلام را دیدند و از مقابله تن به تن با آنان عاجز ماندند و] کار جنگ بر لشکر کوفه سخت آمد. عمروبن حجاج که یکی از فرماندهان لشکر

1- (1)مقتل شابٍّ أمرته امّه بالقتال فی البحار و المجالس و خرج شابّ قتل أبوه فی المعرکه و کانت أمّه معه فقالت له: اخرج یا بنّی و قاتل بین یدی ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله فخرج فقال الحسین علیه السلام : هذا شابّ قتل أبوه فی المعرکه و لعلّ أمّه تکره خروجه فقال الشابّ أمّی أمرتنی بذلک، فبرز و هو یقول: أمیری حسین و نعم الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیر علیّ و فاطمه و الداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعه مثل شمس الضحی له غرّه مثل بدر منیر و قاتل حتّی قتل و جزّ رأسه ورمی به الی عسکر الحسین علیه السلام فحملت أمّه رأسه و قالت: أحسنت یا بنّی یا سرور قلبی و یا قرّه عینی ثمّ رمت برأس ابنها رجلا فقتلته و أخذت عمود خیمه و حملت علیهم و هی تقول:

2- (2)أنا عجوز سیّدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه أضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه و ضربت رجلین فأمر الحسین علیه السلام بصرفها و دعالها.(البحارج 45/27،المجالس ص 94). صفه القتال یوم عاشوراء فی البحار و المجالس: لمّا کان یوم عاشوراء واشتدّ القتال صاح عمروبن الحجاج بالناس: یا حمقاء أتدرون من تقاتلون، تقاتلون فرسان اهل المصر و اهل البصائر و قوما مستمیتین لایبرز الیهم منکم احد، و اللّه لو لم ترموهم إلاّ بالحجاره لقتلتموهم (لقتلوکم). فقال ابن سعد: صدقت ثمّ ارسل الی الناس من یعزم علیهم ان لایبارز رجل منکم رجلا منهم و حمل شمر فی المیسره علی میسره اصحاب الحسین علیه السلام فثبتوا له و طاعنوه و حملوا علی الحسین علیه السلام و اصحابه من کلّ جانب و قاتلهم أصحاب الحسین علیه السلام قتالاً شدیدا فأخذت خیلهم تحمل و انّما هی اثنان و ثلاثون فارسا فلا تحمل علی جانب من خیل الأعداء الاّ کشفته.

کوفه بود فریاد زد: ای احمق ها ! آیا می دانید با چه کسانی جنگ می کنید؟ شما با شجاعان و اهل بینش و مردمی می جنگید که عاشق مرگ هستند. واحدی از شما قدرت مقابله با آنان را ندارد ! تنها راه این است که همگی با هم به آنان حمله کنید؛ در این صورت اگر با سنگ هم به آنان حمله کنید آنان را از پا درخواهید آورد.

عمرسعد گفت: راست گفتی، و سپس دستور داد که از این پس کسی جنگ تن به تن نکند. از این رو، شمر همراه گروه خود از میسره بر میسره سپاه امام حمله برد لکن اصحاب امام علیه السلام مقاومت نمودند و آنها را باز گرداندند. پس لشگریان کوفه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران او را احاطه نمودند و از هر سو به آنان حمله بردند و جنگ سختی بین دو سپاه درگرفت و سواران لشکر امام صلی الله علیه و آله که بیش از سی و دو اسب سوار نبودند لشکر کوفه را مورد هجوم قرار دادند و از هر سو که حمله می کردند لشکر کوفه مغلوب می شدند و پا به فرار می گذاردند.

(1)فرمانده اسب سواران کوفه، به نام عزره بن قیس، چون این وضعیت را مشاهده نمود به عمرسعد گفت: آیا نمی بینی از این گروه اندک چه بر سرما آمده است؟ باید پیاده ها و تیراندازها را نیز به طرف آنان بفرستی.

اصحاب امام علیه السلام در آن روز با لشکر کوفه جنگی کردند که در دنیا سابقه نداشت. نبرد تا ظهر ادامه داشت. در این هنگام عمرسعد، حصین بن تمیم را با پانصد تیرانداز به طرف لشکر امام علیه السلام روانه نمود و جنگ شدیدی رخ داد آنها خود را نزدیک اردوی امام علیه السلام رساندند ! حصین بن تمیم چون صبر و استقامت یاران

1- (1)فلمّا رأی ذلک عزره بن قیس و هو علی خیل الأعداء بعث الی ابن سعد أماتری ما تلقی خیلی هذا الیوم من هذه العدّه الیسیره ابعث الیهم الرجال و الرماه، و قاتل اصحاب الحسین علیه السلام القوم أشدّ قتال خلقه اللّه حتّی انتصف النهار فبعث ابن سعد الحصین ابن تمیم فی خمسائه من الرماه فاقتتلوا حتّی دنوا من الحسین علیه السلام و اصحابه فلمّا رأوا صبر اصحاب الحسین علیه السلام تقدّم الحصین الی اصحابه ان یرشقوا اصحاب الحسین علیه السلام بالنبل فرشقوهم فلم یلبثوا أن عقروا خیولهم

و جرحوا الرجال و بقى الحسين عليه السلام و ليس معه فارس. و حمل شمر حتّى بلغ فسطاط الحسين عليه السلام فطعنه بالرمح و نادى علىّ بالنار حتّى احرق هذاالبيت على أهله، فصاحت النساء و خرجن و صاح به الحسين عليه السلام : انت تحرق بيتى على اهلى؟ أحرقک اللّه بالنار.

امام علیه السلام را مشاهده کرد به تیراندازان خود گفت: همگی با هم آنهارا تیرباران کنید! و چون چنین کردند در مدّت کمی اسب ها از پا درآمدند و یاران امام علیه السلام نیز از کثرت تیرها و جراحات از جنگ بازماندند.

هنگامی که برای امام علیه السلام اسب سواری باقی نماند و تنها شد شمر نزدیک خیمه امام علیه السلام آمد و نیزه خود را در آن فرو برد و فریاد زد: آتش بیاورید تا من این خیمه را بر اهلش آتش بزنم! اهل خیام فریاد برآوردند و امام علیه السلام بر سر شمر فریاد نمود و گفت: «تو می خواهی خانه من را بر اهل بیت من آتش بزنی؟ خدا تو را به آتش خود بسوزاند!»

(1)پس حمیدبن مسلم به شمر گفت: می خواهی زن ها و بچه ها را نیز بکشی؟ به خدا سوگند، امیر تو به کشتن مردها راضی و قانع است. شمر سخن او را نپذیرفت تا این که شبث بن ربعی به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا می خواهی ما زن ها را نیز بترسانیم؟ پس شمر حیا کردو بازگشت ناقل ماجرا گوید:

یاران امام علیه السلام اندک بودند و چون یک نفر و یا دو نفر آنان کشته می شدند اثر آن ظاهر می شد ولی اصحاب عمرسعد به دلیل آن که تعدادشان زیاد بود اگر ده نفراز آنان کشته می شد نمودار نبود.

نماز امام علیه السلام در روز عاشورا و شهادت سعیدبن عبداللّه

(2)در بحار و مجالس نقل شده که چون ظهر روز عاشورا فرا رسید ابوثمامه صیداوی به امام علیه السلام عرض کرد: جانم فدای شما! این مردم (کوفیان) به شما نزدیک

ص: 322

1- (1)فقال له حمیدبن مسلم: «أتقتل الولدان و النساء؟ و اللّه انّ فی قتل الرجال لما یرضی به امیرک فلم یقبل فأتاه شبث بن ربعی فقال: أفزعنا النساء؟: ثکلتک أمّک فاستحیا و انصرف و کان یقتل من اصحاب الحسین علیه السلام الواحد و الاثنان فیبین ذلک فیهم لقلّتهم و یقتل من اصحاب ابن سعد العشره فلا یبین ذلک فیهم لکثرتهم. (البحار ج 45/19-21 المجالس ص 95)

2- (2)صلاته علیه السلام فی یوم عاشوراء و مقتل سعیدبن عبداللّه لمّا کان یوم عاشوراء و حضر وقت صلاه الظهر قال ابوثمامه الصیداوی للحسین علیه السلام : یاأبا عبداللّه نفسی لنفسک الفداء هؤلاء قد اقتربوا منک و لا واللّه لا تقتل حتّی أقتل دونک و احبّ ان ألقی اللّه ربّی و قد صلّیت هذه الصلاه فرفع الحسین علیه السلام رأسه الی السماء و قال: ذکرت الصلاه جعلک اللّه من المصلیّن الذاکرین نعم هذا أوّل وقتها

شده و [آماده کشتن شما هستند.] به خدا سوگند، شما را نخواهند کشت تا من پیش از شما کشته شوم ولی دوست دارم که قبل از شهادت [آخرین] نماز ظهر را با شما بخوانم.

پس امام علیه السلام سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند نمود و فرمود: «ای ابوثمامه! یاد نماز کردی، خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکرین قرار دهد. آری، آلان اول وقت نماز است.» سپس فرمود: «از این مردم بخواهید به ما مهلت دهند که نماز بخوانیم.»

(1)چون یاران امام از اهل کوفه مهلت نماز خواستند، حصین بن تمیم گفت: این نماز پذیرفته نیست. پس حبیب بن مظاهر به او گفت: ای شرابخوار! تو گمان می کنی نماز آل پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است؟! سپس امام علیه السلام به زهیربن قین و سعیدبن عبداللّه حنفی فرمود: «مقابل من بایستید [و سپر شوید [تا من نماز بخوانم.» آنها مقابل امام علیه السلام ایستادند و امام همراه نیمی از اصحاب و یاران خود نماز را به صورت نماز خوف ادا نمود.

در آن حال سعیدبن عبداللّه بدن خود را سپر نموده بود و هر تیری به طرف امام علیه السلام می آمد به جان می خرید و آن قدر تیر بر بدن او فرو نشست که بر روی زمین افتاد، در همان حال صدا زد: خدایا، مردم کوفه را همانند قوم عاد لعنت کن و سلام مرا به پیامبرت برسان و به او خبر ده که برای یاری فرزند او چقدر بر بدن من جراحت و تیر وارد شد. خدایا، من برای پاداش تو از فرزند رسول تو حمایت نمودم.

(2)در روایت دیگری آمده است که گفت: خدایا، تو بر هر چیزی توانایی، پس

1- (1)ثمّ قال: سلوهم ان یکفّوا عنّا حتّی نصلّی ففعلوا فقال لهم الحصین بن تمیم: انّها لاتقبل فقال له حبیب بن مظاهر: زعمت لاتقبل الصلاه من آل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و انصارهم و تقبل منک یا خمّار؟ و قال الحسین علیه السلام لزهیربن القین و سعیدبن عبداللّه الحنفی تقدّما امامی حتّی اصلّی فتقدّما أمامه فی نحو نصف من اصحابه حتّی صلّی بهم صلاه الخوف فوصل الی الحسین علیه السلام سهم فتقدّم سعیدبن عبداللّه و

وقف یقیه من النبال بنفسه ما زال و لا تخطّی فما زال یرمی بالنبل حتّی سقط الی الارض و هو یقول: الّلهمّ العنهم لعن عاد و ثمود الّلهمّ ابلغ نبیّک عنّی السلام و ابلغه ما لقیت من ألم الجراح فانّی اردت ثوابک فی نصر ذریّه نبیّک.

2- (2)و فی روایه: انّه قال: الّلهمّ لایعجزک شی ء تریده فابلغ محمّدا صلی الله علیه و آله نصرتی و دفعی عن الحسین علیه السلام و ارزقنی مرافقته فی دارالخلود ثمّ قضی نحبه رضوان اللّه علیه فوجد فیه ثلاثه عشر سهما سوی ما به من ضرب السیوف و طعن الرماح. (البحار ج 45/21-25، المجالس ص 96)

پیامبر خود را از حمایت من نسبت به فرزند او حسین علیه السلام آگاه ساز و جوار او را در بهشت برای من میسر نما. این سخن را گفت و به شهادت رسید (رضوان اللّه علیه) و چون بدن او را جستجو کردند غیر از زخم های نیزه و شمشیر سیزده تیر در بدن او یافت شد.

شهادت مسلم بن عوسجه

(1)صاحب بحار و مجالس می گویند: مسلم بن عوسجه اسدی، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردی با شرافت و اهل عبادت و مقیّد به دیانت بود. او اسب سواری شجاع و از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود و چون حضرت مسلم به کوفه آمد او از مردم برای مسلم بیعت گرفت و چون مسلم برای جنگ با عبیداللّه قیام نمود او از یک چهارم قبیله مدحج واسد برای حمایت از او پیمان گرفت.

(2)پس از کشته شدن مسلم او و هانی مدتی در کوفه مخفی شدند و سپس به طور پنهانی با حبیب بن مظاهر خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و در مسیر راه برای این که شناخته نشوند روزها پنهان می شدند و شب ها در حرکت بودند تا این که در

ص: 324

1- (1)مقتل مسلم بن عوسجه لمّا کان یوم عاشوراء برز مسلم بن عوسجه الاسدی و هو صحابیّ رأی النبیّ صلی الله علیه و آله و کان شریفا سریّا عابدا متنسّکا فارسا شجاعا و کان ممّن کاتب الحسین علیه السلام من الکوفه و وفی له و اخذ البیعه له عند مجی ء مسلم بن عقیل الی الکوفه و لمّا خرج مسلم لحرب ابن زیاد عقد له علی ربع مذحج و اسد.
2- (2)فلمّا قتل مسلم و هانی ء اختفی مدّه ثمّ اتی سرّا الی الحسین علیه السلام مع حبیب بن مظاهر فکانا یسیران اللیل و یکمنان النهار حتّی وصلا الیه بکربلاء و استشهدا بین یدیه و لمّا خطب الحسین علیه السلام اصحابه لیله العاشر من المحرم و قال لهم: قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حلّ لیس علیکم منّی ذمام و هذا اللیل قد غشیکم فاتّخذوه جملا و لیأخذ کلّ واحد منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرّقوا فی سواد هذا اللیل و درونی و هؤلاء القوم فانّهم لایریدون غیری.

کربلا امام علیه السلام را ملاقات نمودند و در رکاب او شهید شدند.

امام علیه السلام در شب عاشورا وقتی برای اصحاب خود خطبه ای خواند و به آنان فرمود: «من شما را آزاد نمودم و بیعت خود را از شما برداشتم و شما مأذون هستید که به دیار خود بازگردید و از این تاریکی شب استفاده کنید و این شب مانند شتری که آرام شما را به مقصد می رساند شما را به وطن خود خواهد رساند و هر کدام از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در این تاریکی شب متفرق شود و مرا مقابل این دشمنان رها کند که آنان جز کشتن من هدفی ندارند.»

(1)پس برادران و برادرزادگان و فرزندان و اصحاب امام علیه السلام و سایر بنی هاشم وفاداری خود را نسبت به آن وجود مبارک به گونه ای اظهار نمودند که نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و اسلام و مسلمین سرافراز گردیدند و خداوند چنان آنان را عزیز نمود که نام نیکشان فراموش نخواهد شد.

و از جمله کسانی که پاسخ وفاداری خود را به آن حضرت اعلان نمودند مسلم بن عوسجه بود. او با شنیدن سخنان امام علیه السلام گفت: آیا اینک که دشمن شما را احاطه نموده و ما در پیشگاه خداوند هنوز کاری برای نجات شما انجام نداده ایم رهایتان سازیم؟!

به خدا سوگند، خدا از من چنین چیزی نخواهد دید تا نیزه خود را در سینه های دشمنان شما بشکنم و شمشیری را که در دست دارم بر سر آنان بکوبم و

1- (1)و تکلّم اخوته و ابناؤه و بنو اخیه و سائر بنی هاشم و اصحابه بما شکرهم اللّه تعالی علیه و رسوله صلی الله علیه و آله و شکرهم الدین و أهله و ابقی لهم مجدا و فخرا و ثناء و ذکرا لایبلیه مرور اللیالی و الأیّام و کانوا قدوه الرجال فی الوفاء و الاباء و کرم النفوس و علوّ الهمم، و کان من جمله من تکلّم مسلم بن عوسجه فقال: أنحن نخلّی عنک و قد احاط بک هذا العدوّ و لم نُعذِر الی اللّه فی اداء حقک؟! لا واللّه لایرانی اللّه ابدا و انا افعل ذلک حتّی اکسر فی صدورهم رمحی و اضاربهم بسیفی ما ثبت قائما و لو لم یکن معی سلاح لقذفتهم بالحجاره و بم افارقک؟ او اموت معک و

لمّا اشتدّ القتال يوم عاشوراء لم يزدد مسلم بن عوسجه الاّ جرأه و ثباتا و صبرا و وفاء فكان يحمل على القوم و هو يرتجز و يقول: ان تسألوا عنّى فانّى ذولبد من فرع قوم من ذرى بنى اسد فمن بغانا حائدا عن الرشد و كافر بدين جبّار صمد

[حتی] اگر سلاحی نمی داشتم با سنگ به آنها حمله می کنم؟ سپس گفت: من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا آن گاه که در کنار شما جان بدهم.

در روز عاشورا هر چه کار سخت تر می شد جرأت و صبر و استقامت و وفاداری مسلم بن عوسجه قوی تر می گردید.

(1)او روز عاشورا رجزی خواند و جنگ سختی با اهل کوفه نمود. هنگامی که عمروبن حجاج بر میسره سپاه امام علیه السلام حمله نمود، مسلم که در میسره لشکر امام علیه السلام در قسمت فرات بود با آنان درگیر شد و در نهایت به روی زمین افتاد و هنوز رمقی در بدن داشت که دشمن به جای خود بازگشت و چون گردوغبار برطرف شد امام علیه السلام بر بالین او آمد و فرمود: «خدا تو را رحمت کند، برخی به مقصد رسیدند و برخی در بین راهند.» و این اشاره به این بود که آن حضرت و همه یاران او کشته خواهند شد.

(2)سپس حبیب بن مظاهر بر بالین او آمد و گفت: گرچه شهادت تو بر من سخت است اما من تو را به بهشت بشارت می دهم. مسلم با صدای ضعیفی گفت: خداوند به تو بشارت خیر بدهد. حبیب بن مظاهر به او گفت: اگر من امید می داشتم که زنده باشم به وصیّت های تو گوش می کردم اما می دانم که ساعتی دیگر همانند تو کشته خواهم شد. مسلم در پاسخ او گفت: تنها وصیّت من این است که از یاری این آقا دست برندارید تا کشته شوید. حبیب گفت: چنین خواهم کرد. در همین حال مسلم بن عوسجه از دنیا رفت.

1- (1)فقاتل قتالا شدیدا ثمّ حمل عمروبن الحجّاج فی اصحابه علی میسره الحسین علیه السلام من نحو الفرات و کان مسلم بن عوسجه فی المیسره فاضطربوا ساعه (فصرع) مسلم و بقی به رمق و انصرف عمروبن احجاج و اصحابه و انقطعت الغبره فاذا مسلم صریع فمشی الیه الحسین علیه السلام و معه حبیب بن مظاهر فقال الحسین علیه السلام رحمک اللّه یا مسلم «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدّلوا تبدیلا» ودنا منه حبیب فقال:
2- (2) عزّ علیّ مصرعک یا مسلم ابشر بالجنّه فقال له مسلم قولاً ضعیفا بشرّک اللّه بخیر ثمّ قال له حبیب: لولا انّی اعلم انّی فی الاثر من ساعتی

هذه لأحببت ان توصینی بکلّ ما اهمّک فقال له مسلم: فانّی اوصیک بهذا و اشار الی الحسین علیه السلام فقاتل دونه حتّی تموت فقال له حبیب: لأنعمنّک عینا ثمّ مات رضوان اللّه علیه. (البحارج 42/316، المجالس ص 97)

شهادت زهیربن قین

(1)صاحب کتاب مجالس السنیّه می گوید: زهیربن قین بجلی از اهالی کوفه و در میان قوم خود مردی صاحب شرافت بود. او در ابتدا عثمانی [و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود] و در سالی که امام حسین علیه السلام از مکّه به عراق عزیمت نمود او نیز به حج رفته بود و چون از حج بازگشت در مسیر عراق با امام علیه السلام ملاقات نمود و در سلک دوستان و شیعیان آن حضرت درآمد او در نهایت عاقبت به خیر گردید، همان گونه که بعضی نخست در مسیر حق بوده اند و در نهایت سوء عاقبت پیدا کرده اند. این حسن عاقبت در کربلا برای زهیر بن قین و حربن یزید ریاحی حاصل شد. حر نخست به جنگ امام علیه السلام آمد و او را از بازگشت به مدینه باز داشت و کار را بر او سخت نمود لکن در نهایت مانند زهیر از دوستان و یاوران امام علیه السلام گردید و جان خود را فدای ایشان ساخت و در صف شهدا درآمد.

(2)هنگامی که امام علیه السلام در ملاقات با حر خطبه ای خواند و سرانجام کار خود را با اهل کوفه بیان داشت زهیربن قین برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! ما سخن شما را شنیدیم و اطاعت نمودیم. به خدا سوگند، اگر دنیا برای ما باقی می بود و ما در

1- (1)مقتل زهیربن القین زهیربن القین البجلی من اهل الکوفه و کان شریفا فی قومه و کان فی اوّل امره عثمانیّا فحجّ فی تلک السنه التی توجّه الحسین علیه السلام فیها الی العراق فلمّا رجع من الحجّ جمعه الطریق مع الحسین علیه السلام فصار من اولیائه بعد ما کان من اعدائه و هکذا تکون الاعمال بخواتیمها لابمبادئها فکم من رجل کان اوّل اعماله خیرا ثمّ ختم له بسوء و کم من رجل کان اوّل اعماله سیّئا ثمّ ختم له بخیر کما جری لزهیربن القین و لحرّبن یزید. فزهیر کان من اعداء الحسین علیه السلام و الحرّ خرج لحربه و منعه عن الرجوع و جعجع به ثمّ صار من اولیائه و انصاره و فدیاه بانفسهما حتّی قتلا بین یدیه و نالا کرامه الشهاده و أعظم السعاده. و لمّا خطب الحسین علیه السلام اصحابه عند ملاقاه الحرّ قام زهیرفقال: قد سمعنا هداک اللّه یا ابن رسول اللّه مقالتک، و اللّه لو کانت الدنیا لنا باقیه و کنا فیها مخلّدین لآثرنا النهوض معک علی الاقامه فیها.

2- (2)و لمّا خطبهم الحسين علیه السلام لیله العاشر من المحرّم و أذن لهم فی التفرّق عنه قام فی جمله من قام، زهیربن القین و قال: و اللّه یا بن رسول اللّه لوددت انّی قتلت ثمّ نشرت الف مرّه و انّ اللّه یدفع بذلک القتل عنک و عن هؤلاء الفتیه من اهل بیتک.

آن مخلّد می بودیم باز شما را بر آن مقدم می داشتیم و جان خود را فدای شما می کردیم.

و چون شب عاشورا نیز امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «این جماعت با من کار دارند و هدف آنها کشتن من است و شما می توانید با استفاده از تاریکی شب از اطراف من متفرق شوید و به دیار خود بازگردید.» زهیربرخاست و گفت: به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا! دوست می داشتم هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و شما را یاری کنم و خداوند بدین وسیله جان شما و عزیزان شما را حفظ نماید.

(1)هنگامی که امام علیه السلام در روز عاشورا اصحاب خود را برای جهاد آماده نمود، زهیر را بر میمنه لشکر خود قرار داد. زهیر در حالی که مسلّح بود بر اسب خود سوار شد و رجز خواند و جنگ سختی نمود و نوزده نفر از لشکر دشمن را به هلاکت رساند و سپس به شهادت رسید. و هنگامی که امام علیه السلام بر بالین او آمد فرمود: «خدا تو را از رحمت خود دور نفرماید.»

(2)علاّمه سیّد محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: حبیب بن مظاهر از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود. او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاران

ص: 328

1- (1)و لمّا صفّ الحسین علیه السلام اصحابه للقتال یوم عاشوراء فجعل زهیرا علی الیمنه فبرز راکبا علی فرس ذنوب و هو شاک فی السلاح و جعل یرتجز و یقول: أنا زهیر و أنا بن القین أذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا أحد السبطین من عتره البرّ التقیّ الزین ذاک رسول اللّه غیر المین اضربکم و لا أری من شین یا لیت نفسی قسّمت قسمین فقاتل قتالا شدیدا حتّی قتل تسعه عشر رجلا ثمّ قتل رضوان اللّه علیه فقال الحسین علیه السلام حین صرع زهیر:لا یبعدک اللّه یا زهیر. (البحار ج 45/25، المجالس 99)
2- (2)مقتل حبیب بن مظاهر رحمه الله و برز حبیب بن مظاهر أو مظهّر الأسدی و کان صحابیّا رأی النبیّ صلی الله علیه و آله و صحب امیرالمؤمنین علیه السلام و شهد معه حروبه کلّها و کان من خاصّته و حمله علومه و کان حبیب ممّن کاتب الحسین علیه السلام و لمّا ورد مسلم بن عقیل الکوفه و أخذت الانصار تختلف الیه کان ممّن خطب فیهم حبیب بن مظاهر و جعل هو و مسلم بن عوسجه یأخذان البیعه للحسین علیه السلام فی الکوفه فلمّا خذل الخائنون مسلم بن عقیل اختفی حبیب و مسلم بن عوسجه، فلمّا ورد الحسین علیه السلام کربلاء خرجا الیه یسیران اللیل و یکمنان النهار حتّی و صلا الیه، فلمّا کان القتال برز حبیب و هو یرتجز و یقول:

امیرالمؤمنین علیه السلام و از خواص اصحاب او واز راویان و حاملان علوم آن حضرت بود و در تمام جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت نمود. او از کسانی بود که امام حسین علیه السلام را دعوت نموده و برای او نامه نوشته بود.

(1)وقتی مسلم بن عقیل وارد کوفه شد او و مسلم بن عوسجه از مردم برای او بیعت گرفتند و شیعیان کوفه به خانه آنها رفت و آمد می کردند و چون اهل کوفه به مسلم خیانت نمودند و او را تنها گذاردند، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از کوفه خارج شدند و روزها پنهان می شدند و شب ها حرکت می کردند تا در کربلا به امام علیه السلام پیوستند.

(2)روز عاشورا هنگامی جنگ آغاز شد حبیب بن مظاهر به میدان آمد و رجزی خواند و جنگ سختی نمود و عده زیادی را به هلاکت رساند تا این که مردی از بنی تمیم نیزه ای به او زد و چون او خواست حرکت کند حصین بن تمیم شمشیری بر سر او فرود آورد و او بر زمین افتاد و حصین سر از بدن او جدا کرد. از این رو، شهادت او بر امام علیه السلام سخت گردید و فرمود: «من جان خود و جان یاران خود رادر راه خدا دادم.»

(3)در کتاب بحارو مجالس نقل شده که آخرین شهید از اصحاب امام علیه السلام در

ص: 329

1- (1)أنا حبیب و أبی مظهّر فارس هیجاء و حرب تسعر أنتم اعدّ عدّه و أکثر و نحن أعلی حجّه و أظهر و أنتم عند الوفاء أغدر و نحن أوفی منکم و أصبر حقّا و أتقی منکم و أعذر
2- (2)فقاتل قتالاً شدیدا و قتل جمعا کثیرا فحمل علیه رجل من بنی تمیم فطعنه فذهب لیقوم فضربه الحصین بن تمیم علی رأسه بالسیف فوقع و نزل الیه التمیمی فاجتزّ رأسه فهّد مقتله الحسین علیه السلام وقال عنداللّه احتسب نفسی و حماه اصحابی. (المصدر) جادوا بانفسهم عن نفس سیّدهم و قد رأوا لبثهم من بعده عارا سبعون مولیً کریما ما بکی لهم باک ولا أحد یوما لهم واری مقتل سوید بن عمرو
3- (3)فی البحار و المجالس: و تقدّم سویدبن عمرو بن ابی المطاع و کان شریفا کثیرالصلاه شجاعا مجرّبا فی الحروب فجعل یرتجز و یقول: اقدم حسینُ الیوم تلقی أحمدا و شیخک الحبر علیّا ذا الندی و حسنا کالبدر وافی الأسعدا و عمّک القرم الهمام الارشدا حمزه لیث اللّه یدعی اسدا و ذا الجناحین تبّوا مقعدا فی جنّه الفردوس یعلو صعدا

روز عاشورا سویدبن عمرو بود. او مردی بزرگوار و شجاع و اهل نماز و عبادت بود و در جنگ و مبارزه مهارت خاصی داشت. روز عاشورا آماده میدان جنگ شد و بعد از رجزی که خواند مانند شیرخروشان به دشمن حمله برد و در مقابل خطر، صبور و مقاوم بود تا این که در اثر جراحات فراوان به زمین افتاد و دیگر توانی نداشت و چون شنید که دشمن می گوید: «حسین علیه السلام کشته شد» حرکت نمود و حربه ای به دست گرفت و با دشمن مبارزه نمود تا به شهادت رسید. او آخرین شهید از اصحاب امام علیه السلام بود.»

مؤلّف گوید: به دلیل رعایت اختصار از ذکر کیفیت شهادت سایر شهدا صرف نظر نموده و تنها به ذکر نام آن بزرگواران اکتفا می کنیم. طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به کتب مقاتل مراجعه کنند.

مرحوم محدث بزرگوار شیخ عبّاس قمی در کتاب شریف منتهی الآمال سایر شهدا را چنین نام می برد:

(1)خالدبن عمرو؛ سعدبن حنظله تیمی؛ عمیربن عبداللّه مذحجی؛ نافع بن هلال جملی؛ ابوثمامه صیداوی که نام او عمروبن عبداللّه است؛ عبداللّه و عبدالرحمان پسران عروه غفاری؛ سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدبن سریع؛ حنظله بن اسعد شبامی؛ عابس بن ابی شبیب شاکری همدانی؛ شوذب مولای شاکر که از متقدمین شیعه و حافظ حدیث بوده است؛ یزیدبن زیاد بهدلی معروف به ابی الشعثاء بهدلی کندی؛ عمروبن خالد صیداوی اسدی ازدی؛ جابربن حارث سلمانی؛ سعد مولای عمروبن خالد؛ مجمع بن عبداللّه عائذی؛غلام ترکی که غلام امام حسین علیه السلام بوده است.

(1)در بحار و مجالس نقل شده که چون اصحاب امام علیه السلام کشته شدند و کسی جز اهل بیت او از بنی هاشم باقی نمانده بود علیّ اکبر علیه السلام که جوانی نورانی و از جهت خلقت و اندام و اخلاق و سخن همانند جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود خدمت پدر آمد و اجازه میدان خواست. او نوزده سال و به روایتی بیست و پنج سال داشت و نخستین شهید کربلا از میان بنی هاشم بود.

او چون از پدر خود اجازه میدان خواست امام علیه السلام به او اجازه داد و سپس نگاه مأیوسانه ای به او نمود و چشم او گریان شد و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، تو بر این مردم گواه باش که جوانی سوی آنان رفت که از جهت خلقت و خوی و سخن از همه مردم به پیامبر تو شبیه تر بود و چون ما مشتاق دیدار پیامبر تو می شدیم به او نگاه می کردیم.»

(2)سپس این آیه را تلاوت نمود: «انّ اللّه اصطفی آدم و نوحا...» ؛ یعنی خداوند آدم و نوج و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید و بر همه عالمیان فضیلت داد. این سخن اشاره بود که آن حضرت و فرزندان او از آل ابراهیم و از برگزیدگان الهی هستند.

پس علیّ اکبر رجزی خواند و به لشکر کوفه حمله کرد و سپس نزد پدر آمد و صدا زد: ای پدر! تشنه ام!» امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «عزیزم !صبر کن! تواین روز را به پایان نمی بری جز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست خود تو را سیراب نماید!»

1- (1)مقتل اوّل قتیل بنی هاشم علیّ بن الحسین علیه السلام المعروف بعلیّ الأکبر فی البحار و المجالس: و لمّا لم یبق مع الحسین علیه السلام سوی اهل بیته خرج علیّ بن الحسین الأکبر و کان من أصبح الناس وجها واحسنهم خلقا و کان عمره تسع عشره سنه و قیل خمسا و عشرین سنه و فیه یقول الشاعر: لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل لا یؤثر الدنیا علی دینه و لایبیع الحقّ بالباطل و هو اوّل قتیل یوم کربلاء من آل ابی طالب، فاستأذن أباه فی القتال فأذن له ثمّ نظر الیه نظره آیس منه و ارخی عینیه فبکی ثمّ رفع سبّابتیه نحو السماء و قال: اللّهمّ کن انت الشهید علیهم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خُلقا و منطقا برسولک و کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک نظرنااالیه، ثمّ رفع صوته و تلا: انّ اللّه اصطفی آدم و

نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریّه بعضها من بعض و اللّه سمیع علیم، فشدّ علیّ علی الناس و هو یقول:

2- (2)انا علیّ بن الحسین بن علیّ نحن و بیت اللّه أولی بالنبیّ تاللّه لا یحکم فینا بن الدعی اضرب بالسیف أحامی عن أبی ضرب غلام هاشمیّ علویّ

در روایت دیگری آمده است که به پدر خود گفت: «ای پدر! تشنگی مرا کشته و سنگینی سلاح مرا از پای در آورده است، آیا راهی هست که جرعه ای از آب به من برسانی؟»

(1)پس چشم امام حسین علیه السلام گریان شد و فرمود: «ای وای! عزیزم! چگونه می توانم برای تو آبی فراهم کنم؟ به میدان بازگرد، چیزی نمی گذرد که جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و او تو را چنان سیراب خواهد کرد که هرگز پس از آن تشنه نشوی.»

پس علیّ اکبر علیه السلام حمله های متعددی به دشمن نمود و لشکر کوفه از کشتن او پرهیز می کردند تا این که شخصی به نام مرّه بن منقذ عبدی او را دید و گفت: گناه عرب به گردن من باشد که اگر او با من برخود کند من مادر او را عزادار نکنم! و چون در یکی از حمله ها به او برخورد نمود نیزه ای به او زد و به نقلی تیری به سوی او پرتاب نمود و او روی زمین افتاد و صدا زد: «یا ابتاه... !» یعنی ای پدر! سلام بر تو، این جدم رسول خداست که تو را سلام می رساند و می فرماید: هرچه زودتر نزد ما بیا [ما منتظر قدوم تو هستیم].»

(2)پس لشکر عبیداللّه اطراف علیّ اکبر را احاطه نمودند و با شمشیرهای خود او را قطعه قطعه کردند و چون امام علیه السلام بر بالین فرزند خود آمد، فرمود: «عزیزم! خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند! چقدر نسبت به خدا و رسول او بی حیا شدند! پس از تو زندگی برای من لذتی ندارد.»

1- (1)فجعل یشدّ علیهم ثمّ یرجع الی ابیه فیقول: یا أباه العطش فیقول له الحسین علیه السلام اصبر حبیبی فانّک لاتمسی حتّی یسقیک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بکأسه. و فی روایه: انّه قال: یا أبه العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربه من الماء سبیل؟ فبکی الحسین علیه السلام و قال: یا غوثاه یا بنیّ من أین آتی لک بالماء؟ قاتل قلیلاً فما أسرع ما تلقی جدّک محمّدا صلی الله علیه و آله فیسقیک بکأسه الأوفی شربه لا تظمأ بعدها أبدا.
2- (2)فجعل یکرّ کرّه بعد کرّه و الأعداء یتّقون قتله، فنظرالیه مرّه بن منقذالعبدی فقال: علیّ آثام العرب ان هو فعل مثل ما اراه یفعل و مرّبی، ان لم أثکله أمّه فمرّ یشدّ علی الناس کما کان یفعل فاعترضه مرّه بن منقذ

و طعنه بالرمح و قیل بل رماه بسهم فصرعه فنادی: «یا ابتاه علیک السلام هذا جدّی یقرئک السلام و یقول لک: عجّل القدوم علینا.»

سپس زینب، دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام ، از خیمه خارج شد و صدا زد: «ای میوه دل زینب و ای فرزند برادرم!» آن گاه خود را بر بدن علیّ اکبر انداخت تا این که امام علیه السلام دست او را گرفت و به خیمه بازگرداند و به جوانان بنی هاشم فرمود: «بدن برادر خود را به خیمه برسانید.» پس عدّه ای از آنان آمدند و بدن علیّ اکبر علیه السلام را به خیمه شهدا باز گرداندند.

مؤلّف گوید: شیخ مفید و سیّد بن طاوس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و... گفته اند: او نخستین شهید بنی هاشم بوده؛ چنان که در زیارت او اشاره شده است لکن بعضی از ارباب مقاتل عبداللّه بن مسلم را نخستین شهید دانسته اند. و در سن شریف او نیز اختلاف است ولکن از مقاتل استفاده می شود که سن او بیش از حضرت زین العابدین علیهما السلام بوده و به همین دلیل علیّ اکبر معروف شده است.

و در کتاب دمعه الساکبه ج 4/331 ازابومخنف نقل شده که گوید: امام حسین علیه السلام سرعلی اکبر را در دامن گرفت و خون از لب و دندان او برطرف نمود و دهان او را بوسید و فرمود: عزیزم تو از غم و اندوه و سختی های دنیا آسوده شدی و به روح و ریحان پیوستی در حالی که پدرت باقی مانده و چه زود او به تو ملحق خواهد شد.

و در ناسخ التواریخ نقل شده که فرمود: ای میوه دل من و ای نور چشم من.

و قندوزی در ینابیع الموده گوید: امام علیه السلام چون کشته فرزند خود را دید فرمود: فرزندم خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند چقدر نسبت به خدا و رسول او بی باک و جرئی بوده اند تا این که اشک آن حضرت جاری شد و زن ها نیز شیون نمودند و امام علیه السلام آنان راساکت نمود و فرمود: گریه های شما در پیش است.

شهادت قاسم فرزند امام حسن علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده که روز عاشورا چون اصحاب امام حسین علیه السلام

1- (1)مقتل قاسم بن الحسن علیهما السلام لمّا کان یوم عاشوراء و لم یبق مع الحسین علیه السلام سوی اهل بیته خرج القاسم بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام و هو غلام لم یبلغ الحلم فلمّا نظرالحسین علیه السلام الیه قد برز اعتنقه و جعلا یبکیان ثمّ استأذن عمّه فی المبارزه فأبی ان یأذن له فلم یزل الغلام یقبّل یدیه ور جلیه حتّی أذن له فخرج و دموعه تسیل علی خدّیه و هو یقول: ان تنکرونی فأنا بن الحسن سبط النبیّ المصطفی و المؤتمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن

کشته شدند و کسی جز اهل بیت او باقی نماند قاسم فرزند امام حسن علیهما السلام که جوان [سیزده ساله] نورسی بود نزد عموی خود آمد. امام علیه السلام چون برادرزاده خود را که لباس رزم پوشیده بود دید او را در بغل گرفت و هر دو گریان شدند. پس امام علیه السلام به قاسم اجازه میدان نمی داد تا این که او همواره دست و پای عمو را بوسه زد تا اجازه گرفت و در حالی که اشک بر گونه های او جاری بود به میدان رفت و رجزی خواند و جنگ سختی نمود.

حمید بن مسلم می گوید: جوان نورسی از خیمه ها خارج شد که صورت او مانند پاره ماه بود و به دست او شمشیری بود و پیراهنی در تن و کفش هایی عربی به پا داشت و چون با شمشیر خود مشغول جنگ شد بندیکی از کفش های او پاره شد و من از یاد نمی برم که بند کفش چپ او بود و چون ایستاد که آن را محکم کند عمروبن سعد بن نفیل به من گفت:

(1)به خدا سوگند من به او حمله خواهم نمود. به او گفتم: سبحان اللّه برای چه می خواهی به او حمله کنی؟ به خدا سوگند، اگر او به من حمله کند من دست به سوی او دراز نخواهم کرد، مگر نمی بینی که لشکر اطراف او را گرفته اند؟ عمرو گفت: به خدا سوگند، من به او حمله خواهم نمود و سپس چنان با شمشیر خود بر سر او زد که فرق او شکافته شد و پیکرش بر روی زمین افتاد.

و چون عموی خود را صدا زد امام علیه السلام مانند باز شکاری به سوی او آمد و مانند شیرخشم آلود شمشیر خود را بر عمروبن سعدبن نفیل فرود آورد و عمرو که دست خود را سپر قرار داده بود از مرفق قطع شد و به پوست آویزان بود و نعره ای زد که همه لشکر صدای او را شنیدند. پس اهل کوفه آمدند که او را از دست امام علیه السلام

1- (1)فقاتل قتالا شدیدا. قال حمیدبن مسلم: خرج علینا غلام کأنّ وجهه شقّه قمر و فی یده سیف و علیه قمیص و ازار و فی رجلیه نعلان فمشی یضرب بسیفه فانقطع شسع احدی نعلیه و لا انسی انّها کانت الیسری فوقف لیشدّها (فقال) لی عمروبن سعد بن نفیل الأزدی: و اللّه لأشدنّ علیه فقلت: سبحان اللّه و ما ترید بذلک و اللّه لو ضربنی ما بسطت الیه یدی یکفیکه هؤلاءالذین تراهم قد احتوشوه.

نجات دهند اما او زیردست و پای اسب ها هلاک شد.

(1)وقتی غبار از میدان برطرف شد، مردم دیدند که امام علیه السلام بر بالین قاسم نشسته و قاسم دست و پا می زند. و امام علیه السلام می فرماید: «لعنت بر مردمی که تو را کشتند! روز قیامت جدّ تو و پدر تو دشمن آنان خواهند بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، سخت است بر عموی تو که تو او را صدا بزنی و او نتواند جواب تو را بدهد و اگر تو را جواب دهد برای تو سودی نداشته باشد. به خدا سوگند، عموی تو دشمن فراوان دارد و یاوری ندارد!»

سپس امام علیه السلام قاسم را به سینه گرفت و در حالی که پاهای قاسم روی زمین کشیده می شد او را آورد و کنار جوان خود، علیّ اکبر، قرار داد. من از کسی پرسیدم: این جوان که بود؟ او گفت: او قاسم فرزند حسن بن علی بن ابی طالب بود.

(2)وقتی کار بر اهل بیت آن حضرت سخت شد، امام علیه السلام صدا زد: «ای اهل بیت من! و ای عموزادگان! صبر کنید! به خدا سوگند، پس از این روز، برای شما خواری و ذلّت نخواهد بود [و در نعمت الهی متنعم خواهید شد].»

1- (1)فقال: و اللّه لأشدنّ علیه فشدّ علیه فما ولیّ حتّی ضرب رأسه بالسیف ففلقه و وقع الغلام الی الارض لوجهه و نادی یا عمّاه فجلی الحسین علیه السلام کما یجلی الصقر ثمّ شدّ شدّه لیث اغضب فضرب عمروبن سعد بن نفیل بالسیف فأتقّاها بالساعد فقطعها من لدن المرفق فصاح صیحه سمعها اهل العسکر ثمّ تنحّی عنه الحسین علیه السلام و حمل اهل الکوفه لیستنقذوه فوطئت الخیل عمروا حتّی مات. و انجلت الغیره فاذا بالحسین علیه السلام قائم علی رأس الغلام و هو یفحص برجلیه و الحسین علیه السلام یقول: بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامه فیک جدّک و أبوک، ثمّ قال علیه السلام: عزّ و اللّه علی عمّک ان تدعوه فلایجیبک او یجیبک فلا ینفعک صوت و اللّه کثر واتره و قلّ ناصره. ثمّ حمله و وضع صدره علی صدره و کأنّی انظر الی رجلی الغلام یخطان الارض فجاء به حتّی ألقاه مع ابنه علیّ و القتلی من اهل بیته فسألت عنه فقیل لی: هو القاسم بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام .

2- (2)و صاح الحسین علیه السلام فی تلک الحال صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا أهل بیتی فواللّه لارأیتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا. (البحار ج 45/34، المجالس ص 102) تحوطه من بنی عدنان أغلمه بیض الوجوه کرام ساده رؤسا و کلّ ذی طلعه غرّاء مشرقه من نور طلعته بدر السما اقتبسا یلقی السیوف بوجه شان طلعته وقع السیوف و نحر بالقنا غرسا

(1)صاحب کتاب مجالس می گوید: حضرت عبّاس فرزند امیرالمؤمنین علیهما السلام در سال بیست و ششم هجری به دنیا آمد و چهارده سال با پدر خود زندگی نمود و در بعضی از جنگ ها همراه پدر خود بود لکن امیرالمؤمنین اجازه نمی داد که به میدان برود. تا این که در کربلا با برادران خود عبداللّه و جعفر و عثمان، که برادران پدر و مادری او بودند، همراه برادر خود امام حسین علیهما السلام به شهات رسید.

(2)مدّت عمر او سی و چهار سال بود و او را اباالفضل و قمربنی هاشم و سقا می نامیدند. او در کربلا مقامات بزرگ و صفات عالی و رفتار نیکو و ویژه ای داشت که هیچ کدام از شهدا به رتبه و مقام او نرسیدند. اینک به بعضی از مراتب و فضایل او اشاره می کنیم:

(3)1 او صاحب لواء و پرچم بزرگ امام حسین علیه السلام بود. لواء پرچم بزرگی است

1- (1)ترجمه العبّاس و خصائصه العلیا من بین الشهداء علیه السلام قال فی مجالس السنیّه ص 104: ولد العباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام سنه ستّ و عشرین من الهجره و عاش مع ابیه امیرالمؤمنین علیه السلام اربع عشره سنه و حضر بعض الحروب فلم یأذن له ابوه فی النزال و قتل مع اخیه الحسین علیه السلام بکربلاء و عمره اربعه و ثلاثون سنه، و یکنّی اباالفضل و یلقّب بالسقاء و قمربنی هاشم و قتل معه بکربلاء ثلاثه اخوه له لأمّه و أبیه.

2- (2)و کانت له یوم کربلاء مقامات مشهوده و مواقف عظیمه و کانت له صفات عالیه و افعال جلیله امتازبها. منها انّه کان صاحب لواء الحسین علیه السلام و اللواء هو العلم الأکبر و لا یحمله الاّ الشجاع الشریف فی العسکر. و منها انّه کان أیدا قویّا شجاعا فارسا و سیما جسیما یرکب الفرس المطهم و رجلاه تخطان فی الارض.

3- (3)و منها انّه لمّا جمع الحسین علیه السلام اهل بیته و اصحابه لیله العاشر من المحرّم و خطبهم فقال فی خطبته: امّا بعد. فانّی لا أعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت أبرّ و لا أوصل من اهل بیتی و هذا اللیل قد غشیکم فاتّخذوه جملا و لیأخذ کلّ واحد منکم بید رجل من اهل

بیتی و تفرّقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانّهم لا یریدون غیری، قام الیه العباس علیه السلام فقال: و لم نفعل ذلک لنبقی بعدک؟! لا ارانا اللّه ذلک ابدا، ثمّ تکلّم اهل بیته و اصحابه بمثل هذا و نحوه (البحار ج 44/216)

که جز افراد شجاع آن را حمل نمی کنند.

2 او مردی شجاع و سواری دلاور بود که چون بر اسب بلند قامت سوار می شد پاهای او به زمین می رسید.

3 او نخستین کسی بود که چون امام حسین علیه السلام شب عاشورا در خطبه خود به اصحاب خویش فرمود «من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود، و اهل بیتی خیرخواه تر از اهل بیت خود نمی شناسم و این شب برای شما به منزله شتر راهواری است و هر کدام از شما می خواهد دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از اطراف من متفرق شود چرا که این مردم هدفی جز کشتن من ندارند.» ابوالفضل علیه السلام برخاست و گفت: «برای چه شما را رها کنیم؟ آیا برای این که پس از شما زنده بمانیم؟ خدا چنین چیزی را نخواهد» سپس سایر اهل بیت و اصحاب آن حضرت نیز برخاستند و سخنانی نظیر سخنان او بیان کردند.

4(1) او کسی بود که چون قبیله امّ البنین برای او و برادران او از عبیداللّه امان گرفتند، همراه برادران خود در پاسخ آنان گفت: ما را نیازی به امان عبیداللّه زیاد نیست.

5 او جوانمرد باوفایی بود که وقتی شمر روز عاشورا او و برادرانش را صدا زد که بر آنان بشارت امان بدهد، به او پاسخ نداد، تا این که امام حسین علیه السلام فرمود: «پاسخ او را بدهید؛ گرچه فاسق است.» پس حضرت ابوالفضل به او گفت: «چه می خواهی؟» شمر گفت: شما خواهرزاده های من هستید و در امان می باشید، خود را به کشتن ندهید. پس حضرت ابوالفضل به او فرمود: «لعنت بر تو و امان تو! آیا آمده ای به ما امان دهی در حالی که برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نباشد؟ !» سپس سایر برادران او نیز همین پاسخ را دادند.

1- (1)و منها انّه لمّا اخذ عبداللّه بن حرام ابن خال العباس أمانا من ابن زیاد للعباس و اخوته من أمّه قالوا: لا حاجه لنا فی الأمان أمان اللّه خیر من أمان ابن سمیّه و منها انّه نادی شمر: این بنو اختنا این العبّاس و أخوته؟ فلم یجبه احد فقال لهم الحسین علیه السلام : اجیبوه و ان کان فاسقا فانّه بعض اخوالکم فقال له العباس: ما ترید؟ فقال: «انتم یا بنی اختی آمنون»

فقال له العبّاس علیه السلام : لعنک اللّه و لعن أمانک أتؤمننا و ابن رسول اللّه لا أمان له؟! و تکلّم اخوته بنحو کلامه ثمّ رجعوا.

(1)6 او تنها کسی بود که چون کار عطش بر امام حسین علیه السلام و اصحاب او سخت شد امام علیه السلام او را همراه بیست نفر پیاده و سی نفر سواره و در حالی که نافع بن هلال که پرچمدارشان بود برای آوردن آب فرستاد و آنها شبانه به طرف فرات آمدند. عمروبن حجاج که موکل بر فرات شده بود گفت: شما که باشید؟ نافع گفت: من نافع بن هلال هستم عمروبن حجاج گفت: برای چه آمده ای؟ نافع گفت: ماآمده ایم از این آب که شما ما را از آن منع نمودید بیاشامیم. عمروبن حجاج گفت: گوارا باد بر تو، بنوش! نافع گفت: به خدا سوگند، تا وقتی که حسین و یاران او تشنه اند من قطره ای از آن را نمی نوشم.

موکلین فرات گفتند: هرگز نمی گذاریم برای آنان آب ببرید؛ چرا که ما را به همین خاطر این جا گماشته اند. نافع به همراهان خود گفت: مشک های خود را پر کنید و چون مشک ها را پر کردند عمروبن حجاج و یاران او به آنها حمله کردند تا اینکه عبّاس علیه السلام و نافع آنها را دور نمودند و آب ها را به طرف خیمه ها بردند و چون عمروبن حجاج و یاران او خواستند که راه را بر آنان ببندند عبّاس علیه السلام و همراهان او با آنها جنگیدند تا آب ها را به خیمه بردند.

(2)7 هنگامی که جنگ سپاه کوفه با امام علیه السلام سخت شد و چهار نفر از اصحاب

1- (1)و منها انّه لمّا اشتدّ العطش بالحسین علیه السلام و اصحابه أمر أخاه العبّاس فسار فی عشرین راجلا یحملون القرب و ثلاثین فارسا فجاؤوا لیلا حتّی دنوا من الماء و أمامهم نافع بن هلال الجملی یحمل اللواء فقال عمروبن الحجّاج: من الرجل؟ قال: نافع قال: ما جاءبک؟ قال جئنا نشرب من هذا الماء الذی جلأتمونا عنه قال فاشرب هنیئا قال: لا و اللّه لا اشراب منه قطره و الحسین عطشان هو و اصحابه فقالوا: لا سبیل الی سقی هؤلاء انّما وضعنا فی هذا المکان لنمنعهم الماء فقال نافع لرجاله: املؤوا قربکم فلمؤها و ثار الیهم عمروبن الحجّاج و اصحابه فحمل علیهم العبّاس و نافع بن هلال فکشفوهم و اقبلوا بالماء ثمّ عاد عمروبن الحجاج و اصحابه و ارادوا ان یقطعوا علیهم الطریق فقاتلهم العباس و اصحابه حتّی ردّوهم و جاؤوا بالماء الی الحسین علیه السلام .

2- (2)و منها انّه لمّا نشبت الحرب تقدّم اربعه من اصحاب الحسين عليه السلام و هم الذين جاؤوا من الكوفه و معهم فرس نافع بن هلال فشدّوا على الناس بأسيافهم فلمّا و غلوا فيها عطف عليهم الناس و اقتطعوهم عن اصحابهم فندب الحسين عليه السلام لهم اخاه العبّاس فحمل على القوم وحده فضرب فيهم سيفه حتّى فرّقهم عن اصحابه و وصل اليهم فسلّموا عليه و أتى بهم و لكنّهم كانوا جرحى فأبوا عليه ان يستنفذهم سالمين فعاودوا القتال و هو يدفع عنهم حتّى قتلوا فى مكان واحد فعاد العباس إلى اخيه و اخبره بخبرهم.

امام علیه السلام که از کوفه آمده بودند و نافع بن هلال نیز بین آنان بود به لشکر کوفه حمله کردند و اهل کوفه آنان را احاطه کردند، امام علیه السلام برادر خود عبّاس را به یاری آنان فرستاد و او به تنهایی به لشکر کوفه حمله برد و با شمشیر خود آنان را دور نمود و خود را به نافع و یاران او رساند. آنان بر عبّاس علیه السلام سلام کردند و عبّاس آنها را به طرف خیمه ها آورد ولی آنان که مجروح بودند و نمی خواستند زنده به خیمه ها بازگردند دوباره به سوی میدان بازگشتند و با آن که عبّاس علیه السلام از آنان دفاع می نمود همه در یک جا کشته شدند و عبّاس علیه السلام نزد برادر خود آمد و خبر شهادت آنها را به امام علیه السلام داد.

(1) 8 عبّاس علیه السلام نیز همانند عموی خود جعفر طیّار که در جنگ موته هر دو دستش در راه خدا و حمایت از رسول او صلی الله علیه و آله قطع شد روز عاشورا هر دو دست او نیز برای یاری امام حسین علیه السلام قطع گردید.

(2)در بحار و مجالس و مقتل ابی مخنف نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام به برادر خود عقیل که به انساب عرب آشنا بود فرمود: «زنی از خانواده های شجاع عرب را به من معرفی کن تا با او ازدواج کنم و فرزند شجاعی از او به دست آورم.» عقیل گفت: از فاطمه، دختر حرام کلابیه، غافل مباش؛ چرا که در عرب کسی شجاع تر از او وجود ندارد.

(3)امیرالمؤمنین علیه السلام [با توصیه عقیل] با آن زن ازدواج نمود و از او به ترتیب

1- (1)و منها انّه شبه عمّه جعفرالطیّار الذی قطعت یمینه و یساره فی حرب مؤته مجاهدا فی سبیل اللّه و کذلک العباس قطعت یمینه و یساره مجاهدا فی سبیل اللّه فی نصره أخیه الحسین علیه السلام یوم عاشوراء. (مقتل ابی مخنف ص 160، المجالس ص 104 و العوالم قسم الحسین علیه السلام ص 282)
2- (2)مقتل العباس علیه السلام و اخوته و مواساته لأخیه الحسین علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام لاخیه عقیل و کان نسّابه عالما باخبار العرب و انسابهم: ابغنی امرأه قد ولدتها الشجعان من العرب لأتزوّجها فتلد لی غلاما فارسا فقال له: این انت عن فاطمه بنت حرام الکلابیه؟ (و هی المکنّاه امّ البنین) فانّه لیس فی العرب اشجع من آبائها و لا افرس فتزوّجها امیرالمؤمنین علیه السلام فولدت له العبّاس ثمّ عبداللّه ثمّ جعفر ثمّ عثمان.
3- (3)و حضر هؤلاء الاخوه الأربعه مع اخیهم الحسین علیه السلام یوم کربلاء و ابلوا فی نصرته بلاءً حسناً و جاهدوا امامه حتّی قتلوا جمیعهم و کان احسنهم بلاء و اعظمهم جهادا و مواساه لأخیه الحسین علیه السلام ابوالفضل العبّاس و هو اکبرهم و کان عمره یومئذٍ اربعا و ثلاثین سنه. و لمّا رأی العبّاس علیه السلام کثره القتلی من اهله قال لاخوته الثلاثه هؤلاء: یا بنی امّی تقدّموا لأحتسبکم عنداللّه.

عباس، عبداللّه، جعفر و عثمان به دنیا آمدند. این چهار برادر در کربلا با برادر خود حسین علیه السلام همراه بودند و در یاری او کوشیدند و همگی در رکاب او کشته شدند. در میان آنان عباس علیه السلام در جهاد و مواسات با برادر خود بهترین بود. او از همه آنان بزرگ تر بود و سن شریف او در هنگام شهادت سی و چهارسال بود.

عباس علیه السلام چون دید که بسیاری از یاران امام علیه السلام شهید شدند به برادران خود گفت: «شما پیش از من به میدان به روید تا من پاداش صبر بر شهادت شما را نیز بیابم.» و در روایتی آمده است که گفت: «شما زودتر به میدان بروید تا مشاهده نمایم چگونه نسبت به خدا و رسول او خیرخواهی می کنید؟»

(1)پس نخست عبداللّه که بیست و پنج ساله بود به میدان رفت و جنگ سختی نمود تا کشته شد. سپس جعفر که نوزده ساله بود به میدان شتافت او نیز جنگید تا کشته شد. آن گاه عثمان که بیست و یک ساله بود به میدان رفت و همانند دو برادر خود جنگید تا به شهادت رسید. پس از شهادت آنان، حضرت اباالفضل علیهم السلام به (2)میدان رفت و جنگ سختی نمود و بازگشت و چون عطش بر امام حسین علیه السلام سخت

1- (1)و فی روایه: حتّی اراکم قد نصحتم للّه و لرسوله فتقدّم عبداللّه بن علیّ و عمره خمس و عشرون سنه فقاتل قتالا شدیدا حتّی قتل فتقدّم بعده اخوه جعفربن علیّ و عمره تسع عشره سنه فقاتل حتّی قتل فبرز بعده اخوهما عثمان بن علیّ و عمره احدی و عشرون سنه فقام مقام اخوته و قاتل حتّی قتل و برز من بعدهم اخوهم ابوالفضل العباس و قاتل قتالا شدیدا فأحاط القوم بالعبّاس فاقتطعوه فجعل العباس علیه السلام یقاتلهم وحده فضربه زیدبن ورقاء الحنفیّ علی یمینه فقطعها فأخذ السیف بشماله و هو یرتجز و یقول: و اللّه ان قطعتموا یمینی انّی أحامی أبدا عن دینی و عن إمام صادق الیقین نجل النبیّ الطاهر الأمین فضربه حکیم بن الطفیل علی شماله فقطعها فقال: یا نفس لا تخشی من الکفّار و ابشری برحمه الجبّار مع النّبیّ السیّد المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یا ربّ حرّ النار فضربه آخر بعمود من حدید فقتله فبکی الحسین علیه السلام لقتله بکاءً شدیدا، و لنعم ما قال القائل: احقّ الناس ان یبکی علیه فتیً

ابکی الحسین بکربلاء اخوه و ابن والده علیّ ابوالفضل المضرّج بالدماء و من واساه لا یثنیه شی ء و جادله علی عطش بماء

گردید بر مرکب سوار شد و به سوی فرات حرکت نمود و اباالفضل علیه السلام از جلو با کوفیان می جنگید تا این که آنان او را احاطه نمودند و زیدبن ورقاء دست راست او را قطع نمود. او شمشیر را به دست چپ گرفت و رجزی خواند، پس حکیم بن طفیل دست چپ او را قطع نمود. اباالفضل علیه السلام باز رجز دیگری خواند، پس شخص دیگری با عمود آهنین بر سر او زد و او کشته شد و امام علیه السلام به شدت برای او گریست.

(1)اهل مقاتل نوشته اند که امّ البنین چون از کشته شدن چهار فرزندش آگاه شد هر روز به بقیع می آمد و عبیداللّه فرزند عباس علیه السلام را با خود می آورد و برای فرزندان خود به ویژه عباس گریه می کرد و گریه او به قدری شدید بود که مردم از گریه او گریان می شدند؛ آن گونه که حتی مروان حکم باآن که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام داشت نیز چون گریه او را می شنید می گریست.

1- (1)و کانت امّ البنین امّ هؤلاء الاخوه الأربعه بعد قتلهم تخرج کلّ یوم الی البقیع و تحمل معها عبیداللّٰه ابن ولدها العبّاس فتندب اولادها الأربعه خصوصا العبّاس اشجی ندبه و احرقها فیجتمع الناس یستمعون بکاءها و ندبتها فکان مروان ابن الحکم علی شدّه عداوته لبنی هاشم یجئی فیمن یجیئه فلایزال یسمع ندبتها و یبکی. رقّ لها الشامت ممّا بها ما حال من رقّ له الشامت فمّما کانت ترثی به ولدها العبّاس قولها: یا من رأی العبّاس کرّ علی جماهیر النّقد و وراه من ابناء حی در کلّ لیث ذی لبد أنبئت انّ ابنی أصی ب برأسه مقطوع ید ویلی علی شبلی أما ل برأسه ضرب العمد لو کان سیفک فی یدی ک لما دنا منه احد و من رثائها فی أولادها الاربعه قولها: لا تدعونّی و یک أمّ البنین تذکّرینی بلیوث العرین کانت بنون لی أدعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلاءهم و کلّهم أمسی صریعا طعین یا لیت شعری أکما اخبروا بانّ عبّاسا قطیع الیمین؟ النقد جنس من الغنم قصار الارجل قباح الوجوه وزاد البیت حسنا انّ العباس من اسماء الأسد.) (البحار ج 45/38 الی 40، المجالس ص 105 مقتل ابی مخنف ص 181)

(1)در کتاب ینابیع الموده و مقتل ابی مخنف نقل شده که چون حضرت اباالفضل علیه السلام کشته شدن یاران امام حسین علیه السلام و غربت و تنهایی او را مشاهده نمود به برادران خود عبداللّه و جعفر و عثمان گفت: «شما زودتر به میدان بروید تا من در مصیبت شما مأجور باشم.» و چون آنان یکایک به میدان رفتند و کشته شدند خود نزد برادر آمد و اجازه میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «تو پرچمدار من هستی.» اباالفضل عرض کرد: برادر !سینه من تنگ شده و زندگی برایم ناگوار گردیده است.» امام علیه السلام فرمود: «اگر تصمیم میدان رفتن داری نخست برای ما آبی فراهم کن !»

(2)حضرت اباالفضل علیه السلام مشک را برداشت و خود را به آب رساند و مشک را از آب پر نمود و چون مشتی از آب برداشت که بنوشد به یاد عطش برادر خود افتاد (و گفت: «به خدا سوگند، تا وقتی برادرم حسین علیه السلام تشنه است از این آب نخواهم چشید.» سپس به نفس خویش خطاب نمود و گفت:

(3)«ای نفس ! چگونه می خواهی بعد از حسین زنده باشی و آب گوارا بنوشی، در حالی که برادرت حسین علیه السلام آماده شهادت است !» پس آب را برداشت و لب تشنه از فرات خارج شد و چون [کوفیان]راه را بر او بستند با شمشیر به آنان حمله نمود و

1- (1)روایه اخری فی مقتل العباس علیه السلام و اخوته لأمّه و أبیه و فی روایه أخری: لمّا رأی العباس بن علیّ علیه السلام وحده اخیه الحسین علیه السلام بعد قتل اصحابه و جمله من اهل بیته قال لاخوته الثلاثه من امّه و ابیه عبداللّه و جعفر و عثمان: تقدّموا لاحتسبکم عنداللّه تعالی فتقدّموا حتّی قتلوا فجاء الی اخیه الحسین علیه السلام و استأذن فی القتال فقال له: انت حامل لوائی فقال له: ضاق صدری و سئمت الحیاه فقال له الحسین علیه السلام ان عزمت فاستسق لنا ماء فاخذ قربته و حمل علی القوم حتّی ملأ القربه و اغترف من الماء غرفه ثمّ ذکر عطش اخیه الحسین علیه السلام فرمی بها وقال: یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا حسین وارد المنون و تشربین بارد المعین و الله ما هذا فعال دینی و لا فعال الصادق الیقین

2- (2)ثمّ عاد فاخذوا علیه الطریق فجعل یضبّهم بسیفه و هو یقول: لا أرهب الموت اذا الموت رقی حتّی اواری فی المصالیت لقی انّی أنا العبّاس اغدو بالسقا و لا أهاب الموت یوم الملتقی ففرّقهم فضربه حکیم بن الطفیل علی یمینه فبرأها فأخذ اللواء بشماله و هو یقول: و اللّه ان قطعتموا یمینی انّی احامی ابدا عن دینی فضربه زیدبن ورقاء علی شماله فبرأها فضمّ اللواء الی صدره و هو یقول: الا ترون معشر الفجّار قد قطعوا ببغیهم یساری

گفت: «من از مرگ باکی ندارم و می جنگم تا خدا را ملاقات کنم. من سقا نامیده شده ام و از مرگ باکی ندارم.»

(1)پس مردم را متفرق می نمود و به سوی خیمه ها می رفت تا این که حکیم بن طفیل دست راست او را قطع نمود، او پرچم را به دست چپ خود گرفت و گفت: به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، هرگز از حمایت دین خود دست نخواهم کشید.» و چون زیدبن ورقا دست چپ او را قطع نمود، پرچم را به سینه خود گرفت و گفت: «ای مردم فاجر! ببینید چگونه دست چپ مرا از روی ظلم قطع نمودید؟ !»

پس مردی با عمود آهنی بر سر او زد و عباس علیه السلام از روی اسب به زمین افتاد و با صدای بلند صدا زد: «ای برادر، برادر خود را دریاب!» پس امام علیه السلام مانند بازشکاری به طرف او آمد و چون دید دست های او قطع گردیده و فرق او شکافته و تیر در چشم او فرو رفته و بدن او پاره پاره است کمر خم نمود و بر بالین او نشست و گریه کرد تا روح از بدن او مفارقت نمود.

سپس برخاست و بر لشکر کوفه حمله برد و از راست و چپ آنان را با شمشیر می زد و آنان مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می کنند فرار می کردند. [و او می فرمود: «به کجا فرار می کنید، شما که برادرم را کشتید؟ !]»

(2)علامه مجلسی در بحار از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «عموی ما

ص: 343

1- (1)فضربه رجل بعمود علی رأسه فخرّ صریعا الی الارض و نادی باعلی صوته ادرکنی یا اخی فانقضّ علیه ابوعبداللّه علیه السلام کالصقر فرآه مقطوع الیمین و الیسار مرضوخ الجبین مشکوک العین بسهم مثخنا بالجراحه فوقف علیه منحنیا و جلس عند رأسه یبکی حتّی فاضت نفسه الزکیّه ثمّ حمل علی القوم فجعل یضرب فیهم یمینا و شمالاً فیفرّون منه کما تفرّ المعزی اذا شدّ فیها الذئب. (فقال لهم: این تفرّون و قد قتلتم اخی؟!)(مقتل ابی مخنف ص 179، ینابیع المودّه ج 3 ص 67)

2- (2)عباس کبش کتیبتی و کنانتی و سری قومی بل أعزّ حصونی یا ساعدی فی کلّ معترک به اسطو وسیف حمایتی بیمینی لمن اللوا اعطی و من هو جامع شملی و فی ضنک الزحام یقینی ما روی عن الصادق و السجّاد فی حقّ العبّاس علیهم السلام روی عن ابی عبداللّه الصادق علیه السلام انّه قال کان عمّنا العبّاس بن علی نافذالبصیره صلب الایمان جاهد مع ابی عبداللّه الحسین علیه السلام و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا.

عباس شخصی با بصیرت، دقیق النظر و قوی الایمان بود، او همراه برادر خود امام حسین علیهما السلام جهاد نمود و آزمایش خوبی از خود نشان داد و در نهایت افتخار شهادت را به دست آورد.»

(1)از امام سجاد علیه السلام نقل شده که روزی نظر مبارک او به عبیداللّه، فرزند عباس علیه السلام افتاد، پس گریان شد و فرمود: «هیچ روزی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر از روز جنگ احد که در آن عموی او حمزه بن عبدالمطلب اسداللّه و اسدرسوله - به شهادت رسید نبود و بعد از آن روزی سخت تر از روز جنگ موته که در آن نیز پسرعمّ او جعفربن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین علیهما السلام به شهادت رسید نبود [لکن] هیچ روزی سخت تر از روز عاشورا که در آن روز سی هزارنفر به جنگ فرزند پیامبر خود حسین بن علی علیهما السلام آمدند و خود را مسلمان می دانستند و همه آنان با ریختن خون امام خود به خدا تقرّب می جستند نبوده است؛ و این در حالی بود که آنان را نصیحت نمود و خدا را به یاد آنان آورد ولی نصیحت او را نپذیرفتند و از روی دشمنی و ظلم او را به شهادت رساندند.»

(2)سپس فرمود: «خدا رحمت کند عباس علیه السلام را که در سختی ها برادر خود را بر

ص: 344

1- (1)و روی عن علی بن الحسین علیه السلام انّه نظر یوما الی عبیداللّه بن العباس بن علیّ علیه السلام فاستعبر ثمّ قال: ما من یوم اشدّ علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله من یوم احد قتل فیه عمّه حمزه بن عبدالمطّلب اسداللّه و اسد رسوله و بعده یوم مؤته قتل فیه ابن عمّه جعفربن ابی طالب و لا یوم کیوم الحسین علیه السلام ازدلف الیه ثلاثون الف رجل یزعمون انّهم من هذه الأمّه کلّ یتقرّب الی اللّه عزّوجلّ بدمه! و هو یذکّر هم باللّه فلایتّعظون حتّی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا ثمّ قال علیه السلام: رحم اللّه العبّاس فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتّی قطعت یداه و انّ للعبّاس عنداللّه تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه.

2- (2)و لعنم ما قال حفیده الفضل بن محمدبن الفضل بن الحسن بن عبیداللّه بن العبّاس: إنّی لأذکر للعبّاس موقفه بکربلاء و هام القوم تختطف یحمی الحسین و یحمیه علی ظما و لا یولّی و لا یثنی فیختلف و لا أری

مشهدا یوما کمشهده مع الحسین علیه الفضل و الشرف اکرم به مشهدا بانت فضیلته و ما اضاع له افعاله خلف ***

خود مقدم داشت و جان خویش را فدای او نمود و هر دو دست او [برای سقایی] قطع گردید. همانا در قیامت برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقام و منزلتی است که تمام شهدا حسرت آن را می برند.»

محدث بزرگوار قمی در کتاب منتهی الآمال می گوید: حضرت اباالفضل علیه السلام که از پستان شجاعت شیر مکیده بود چون شیر خروشان بر لشگر کوفه حمله نمود و با خواندن رجز چنان که گذشت آنان را از هر طرف متفرق ساخت.

تا آنکه به روایتی هشتاد نفر را به هلاکت رساند و خود را به شریعه فرات رساند و چون جگر او از تشنگی تافته بود کفی از آب برداشت و خواست که بنوشد، بیاد تشنگی برادر خود حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد پس آب را به ریخت و مشگ را پر از آب نمود و برکتف راست افکند و از شریعه فرات خارج گردید.

(1)تا مگر آب را به خیمه ها رساند و کودکان را از تشنگی برهاند لشگر کوفه چون چنین دیدند اطراف او را احاطه کردند و او مانند شیر خشم آلود بر آنان حمله می نمود و چون نوفل ازرق و یازیدبن ورقاء او را کمین کردند و با شمشیر دست راست او را قطع نمودند او مشگ آب را برشانه چپ قرارداد و شمشیر را نیز به دست چپ گرفت و بر آن ها حمله می کرد و این رجز می خواند:

و اللّه ان قطعتم یمینی انّی اُحامی ابدا عن دینی

و عن امامٍ صادقِ الیقین بخل النبیّ الطاهر الأمینی

تا این که حکیم بن طفیل و یا نوفل از کمین بیرون آمد و دست چپ او را جدا نمود پس عباس علیه السلام این رجز خواند:

یا نفسی لا تَخشَی من الکفّار و ابشری برحمه الجبّار

مع النبیّ السیّد المختار قد قطعوا ببغیهم یساری

فأصلهم یا ربِّ حرّ النار

ص: 345

1- (1) و اذکر اباالفضل هل تنسی فضائله فی کربلا حین جدّ الامر و التبسا واسی اخاه وفاداه بمهجته و خاض فی غمرات الموت منغمسا ففز اباالفضل بالفضل العظیم بما اسدیته فعلیک الفضل قد حبسا قضیت حقّ الاخا و الدین مبتذلا للنفس فی سقی اطفال له و نسا

و مشگ آب را به دندان گرفت و همت گماشت تا بلکه آب را به خیمه ها رساند ناگاه تیری به مشگ آب رسید و آب ها روی زمین ریخت و تیر دیگری بر سینه مبارک آن حضرت اصابت نمود و از اسب بروی زمین افتاد و فریاد برآورد و برادر خود را طلب نمود.

امام حسین علیه السلام که صدای برادر را شنید خود را به او رساند و چون برادر را مجروح و بدون دست دید گریان شد و فرمود: الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی یعنی اکنون پشت من شکست و راه تدبیر و چاره ام بسته شد. (منتهی الآمال ج 1/278)

ص: 346

شهادت عبداللّه رضیع و کودکی از فرزندان عقیل

(1)علامه سید محسن امین درکتاب مجالس السنیه می گوید: هنگامی که در روز عاشورا همه یاوران و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند یکی از نواده های عقیل بن ابی طالب به نام محمدبن ابی سعید بن عقیل که فرزندی خردسال بود و در گوش هایش گوشواره ای از درّ آویزان نموده بودند چوبی از چوب های خیمه را به دست گرفت و از خیمه بیرون آمد؛ در حالی که اضطراب داشت و به طرف راست و چپ نگاه می کرد و از وحشت و اضطراب گوشوارهایش می لرزید. پس هانی بن ثبیت حضرمی به او حمله برد و با شمشیر خود بر او زد و او را شهید نمود؛ در حالی که مادر او شهربانو به او نگاه می کرد و مبهوت مانده بود و تکلم نمی کرد.

چون کار برامام علیه السلام سخت شد صدای فرزند زهرا علیهما السلام بلند شد و فرمود: «آیا کسی هست که دشمن را از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله دور کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا از ما فریادرسی کند؟ آیا کسی هست که برای خدا به ما کمک دهد؟»

(2)سپس به خیمه بازگشت و به خواهر خود زینب فرمود: «کودک خردسال مرا

1- (1)مقتل عبداللّه الرضیع و محمدبن ابی سعید بن عقیل لمّا قتل جمیع انصار الحسین علیه السلام و اهل بیته خرج غلام من خباء من اخبیه الحسین علیه السلام و هو محمدبن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب و فی اذنیه درّتان فأخذ بعود من عیدان الخباء و هو مذعور فجعل یلتفت یمینا و شمالا و قرطاه یتذبذبان فحمل علیه هانی ء بن ثبیت الحضرمی فضربه بالسیف فقتله فصارت امّه شهربانویه تنظر الیه و لا تتکلم کالمدهوشه. و نادی الحسین علیه السلام هل من ذابّ یذبّ عن حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ هل من موحّد یخاف اللّه فینا؟ هل من مغیث یرجو اللّه فی اغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عنداللّه فی اعانتنا؟ ! و تقدّم الی باب الخیمه و قال لزینب: ناولینی ولدی الصغیر حتّی اودّعه فأتی بابنه عبداللّه و امّه الرّباب بنت امری ء القیس فاخذه و اجلسه فی حجره و أومأ الیه لیقبلّه فرماه

حرمله بن کاهل او کاهن الاسدی بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب: خذیه ثمّ تلقّی الدم بکفیّه فلمّا امتلأتا رمی بالدم نحو السماء ثمّ قال: هون علیّ ما نزل به انّه بعین اللّه.

2- (2)و فی روایه انّه صبّه فی الارض ثمّ قال: یا ربّ ان حبست عنّا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه ثمّ حمله حتّی وضعه مع قتلی اهل بیته. و فی روایه انّه حفر له بجفن سیفه و رمّله بدمه فدفنه. و منعطفٍ أهوی لتقبیل طفله فقّبل منه قبله السهم منحرا(البحار ج 45/47 و 45، المجالس ص 110).

بیاور تا با او وداع کنم.» و چون عبداللّه فرزند رباب را به دست او دادند امام علیه السلام او را گرفت و در دامن خود گذارد و چون خواست که او را ببوسد حرمله تیری به گلوی او زد و گلوی او را پاره نمود. پس امام علیه السلام به خواهر خود زینب فرمود: «او را بگیر!» سپس دو دست خود را از خون او پر کرد و به طرف آسمان پاشید و فرمود: «چون در محضر خداوند است برای من آسان می باشد.»

در روایت دیگری آمده است که خون فرزند خود را بر زمین ریخت و فرمود: «خدایا، اگر کمک آسمانی خود را از ما دریغ نمودی پاداشی بهتر از آن به ما عطا فرما.» سپس فرزند خود را برداشت و در میان کشته ها گذارد.

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت با شمشیر خود قبر کوچکی حفر نمود و فرزند خود را که به خون خود آغشته شده بود زیر خاک پنهان کرد.

(1)در مقتل ابی مخنف و بحار و مجالس آمده است که چون اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند و او تنها مانده بود و دشمن او رااحاطه نموده بود، عبداللّه فرزند امام حسن علیه السلام که جوانی نزدیک به بلوغ بود از خیمه زن ها خارج شد. زینب علیها السلام خواست که او را نگهدارد، امام علیه السلام نیز به زینب فرمود: «ای خواهر او را بگیر!»

(2)لکن عبداللّه به سختی خود را از عمه اش زینب جدا نمود و کنار عموی خود

1- (1)مقتل عبداللّه بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام لمّا قتل انصار الحسین علیه السلام و اهل بیته و بقی وحیدا فریدا و قد احاط به القوم خرج من عندالنساء عبداللّه بن الحسن بن علیّ علیهما السلام و هو غلام لم یراهق فلحقته زینب بنت علیّ علیهما السلام لتحبسه فقال لها الحسین علیه السلام : احبسیه یا اختی فابی و امتنع علیها امتناعا شدیدا و جاء یشتدّ الی عمّه الحسین علیه السلام حتّی وقف الی جنبه و قال: لا افارق عمّی فاهوی بحربن کعب الی الحسین علیه السلام بالسیف.

2- (2)فقال له الغلام: ویلک یا ابن الخبیثه أتقتل عمّی؟! فضربه بحر بالسیف فاتّقاها الغلام بیده فأطنها الی الجلد فاذا هی معلّقه فنادی الغلام یا عمّاه او یا امّاه فاخذه الحسین علیه السلام فضمّه الی صدره و قال: یا بن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فانّ اللّه یلحقک بآبائک الصالحین برسول اللّه صلی الله علیه و آله و علیّ و حمزه و جعفر و الحسن صلی اللّه علیهم اجمعین فرماه حرمله بسهم فذبحه و هو فی حجر عمّه. (ابی مخنف ص 191، المجالس ص 111، البحار ج 45/53) هبوا انّکم قاتلتم فقتلتم فما بال اطفال تقاسی نبالها

رفت و گفت: «من از عمویم جدا نخواهم شد.» و چون بحربن کعب شمشیر خود را بر حسین علیه السلام فرود آورد، عبداللّه گفت:

«وای بر تو، ای فرزند خبیثه! می خواهی عموی مرا بکشی؟» پس کعب با شمشیر خود بر امام علیه السلام زد و عبداللّه دست خود را مقابل او گرفت و دست او قطع شد و به پوست آویزان گردید. پس صدا زد: «ای عمو و ای مادر، به فریادم برسید!» امام علیه السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «فرزند برادر! صبر کن که خیر تو در آن است و خداوند تو را به پدران صالحت رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و حسن صلوات اللّه علیهم اجمعین ملحق خواهد نمود.» پس حرمله تیری به عبداللّه زد و او در دامن عموی خود شهید شد.

مؤلف گوید: آنچه ذکر شد معروفین از شهدای بنی هاشم بودند و سایر شهدای بنی هاشم طبق تحقیق محدث بزرگوار قمی در منتهی الآمال عبارت اند از: عبداللّه بن مسلم بن عقیل، محمدبن عبداللّه بن جعفر، عون بن عبداللّه بن جعفر، ابوبکر بن الحسن، ابوبکر بن علی، طفلی از آل امام حسین علیه السلام.

شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام و اتمام حجت آن حضرت

محدث قمی می گوید: حضرت سیّدالشهدا علیه السلام بر در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: «کودک صغیرم را به من سپارید تا او را وداع کنم.» پس آن کودک معصوم را گرفت و صورت به نزدیک او برد تا او را ببوسد که حرمله بن کامل اسدی تیری انداخت و بر گلوی آن طفل رسید و او را شهید کرد.

پس آن کودک را به خواهرداد. زینب علیها السلام او را گرفت و حضرت امام حسین علیه السلام دست های خود را زیر خون او قرار داد و، همین که پر شد به جانب آسمان افکند و فرمود: «هر مصیبتی که بر من نازل شود، سهل است زیرا درمحضر خداوند است و او می بیند.»

ص: 349

سبط ابن جوزی در تذکره، از هشام بن محمد کلبی نقل کرده که چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند قرآن مجید را برداشت و آن را گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد: «بَینی وَ بَیْنَکُمْ کِتابُ اللّٰه وَجَدّی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله »؛ ای قوم! برای چه خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا سخن جدّم در حق من و برادرم حسن علیه السلام که فرمود: هذانِ سَیّدِا شَبابِ اَهْلِ الجَنَّةِ به شما نرسیده است؟

در این هنگام که با آن قوم احتجاج می نمود ناگاه نظرش به طفلی از اولاد خود افتاد که از شدّت تشنگی می گریست. پس آن کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: «یا قَوْمُ اِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذا الطِفْلَ»؛ ای لشکر" اگر به من رحم نمی کنید، براین طفل رحم کنید!»

پس مردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبوح نمود. امام حسین علیه السلام شروع به گریستن کرد و گفت: «ای خدا! میان ما و قومی که ما را فرا خواندند که یاریمان کنند و سپس ما را کشتند حکم کن. پس ندایی از آسمان آمد که: یا حسین! او را بگذار که برای او دایه ای در بهشت است.»

در کتاب احتجاج آمده است که آن حضرت از اسب فرود آمد و با شمشیر گودالی در زمین کند و آن کودک را به خون خویش آغشته کرد و او را دفن نمود.

طبری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است: «تیری بر گلوی پسری از آن حضرت که در کنار او بود رسید پس آن حضرت خون را بر او می مالید و می گفت: «اللّهمّ احکُمْ بَیْنَنا وَ بَینَ قَوْم دَعَونا لِیَنصُرُونا فَقَتَلُونا.»

سپس امر فرمود حبره ای (جامه ای است یمانی) آوردند آن را چاک کرد و پوشید و با شمشیر به سوی کارزار بیرون شد.

و فرمود:

«کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب اللّهِ رَبِ الثّقلین

قتل القومُ علیّا و ابنَهُ حسن الخیر کریم الابوین

حنقا منهُم و قالَوا أجمِعُوا اَحشرُوا النَّاس الی حربِ الحُسینِ»

پس مقابل آن قوم ایستاد و در حالی که شمشیر خود رابرهنه در دست داشت

ص: 350

و دست از زندگانی دنیا شسته و یکباره دل به شهادت و لقای خدا بسته بود این اشعار را قرائت می فرمود:

اَنَا ابنُ علیِ الطُهر من آل هاشمٍ کفانی بهذا مُفخَرا حینَ اَفخَرُ

وَجَدّی رَسُولُ اللهِ اکرَمُ من مشی و نحنُ سراج اللّهِ فی الخَلْقِ یزهرُ

و فاطمهُ امّی من سُلالَهِ احمدَ و عمّی یُدعی ذا الجناحینِ جعفرٌ

و فینا کتابُ اللّه اُنزِلَ صادقا و فینا الهُدی و الوحیُ بالخیر یُذکرُ

و نحنُ أمانُ اللّه للناس کلِّهِم نَسُرُّ بهذا فی الاَنام و نَجْهَرُ

و نحنُ وُلاهُ الحُوضِ نَسقی وُلاتِنا بکأسِ رَسُول اللّهِ ما لیسَ یُنکر

و شیعتُنا فی الناس اَکرَمُ شیعهٍ و مُبغِضُنا یومَ القِیامهِ یَخسُرُ»

پس مبارز طلبید و هر که در برابر او می آمد او را به خاک هلاکت می افکند تا آن که کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیاری از شجاعان را به جهنم فرستاد، و دیگر کسی جرأت مبارزه با آن حضرت نکرد. پس آن حضرت بر میمنه حمله نمود و فرمود:

«الموتُ خیرٌ منْ رُکُوبِ العارِ و العارُ اَولی مِن دُخُولِ النّارِ»

سپس بر مسیره حمله کرد و فرمود:

«اَنَا الُحسینُ بنُ علیّ آلیتُ ان لا اَنثَنی

اَحمی عیالات اَبی اَمْضی علی دین النّبیّ»

راوی گفته است: به خدا سوگند، من هرگز مردی را که لشکریان بسیاری او را احاطه کرده و یاران و فرزندان او کشته و اهلبیت او را محصُور و مستأصل ساخته باشند شجاع تر و قویّ القلب تر از امام حسین علیه السلام ندیدم؛ چه تمام مصایب در او جمع بود و تشنگی و حرارت و جراحت بسیار نیز بر او غالب بود و با وجود اینها گرد اضطراب بر دامن وقارش ننشت و تزلزل در ساحت وجودش راه نیافت.

و با این حال می زد و می کشت و گاهی که ابطال رجال بر او حمله می کردند چنان بر ایشان می تاخت که ایشان چون گلّه گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی آن حضرت می گریختند و دوباره گرد هم می آمدند و آن سی هزار نفر پشت به هم می دادند و به جنگ او می آمدند.

ص: 351

پس بر آن لشکر انبوه حمله می کرد و آنان مانند ملخ از پیش او پراکنده می شدند و لختی که اطراف او از دشمن تهی می گشت. از قلب لشکر روی به مرکز خویش می نمود و کلمه مبارکه «لا حَولَ و لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ» را تلاوت می فرمود.

مؤلف گوید: شایسته است در این مقام کلام «جیمز کارکرن»، هندوی هندی را در شجاعت امام حسین علیه السلام نقل کنیم.

شیخ مرحوم در لؤلؤ و مرجان ترجمه عبارات این شخص را که در جلد دوم،کتاب او صفحه 111 به زبان اُردو که زبان متعارف هند است نوشته و منتشر ساخته نقل کرده است. و عین ترجمه عبارت او که در آن جا مذکور است چنین است:

شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابلشان نام رستم قابل بیان نیست، چنانچه حسین بن علی علیهما السلام شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدّم یافته چرا که شخصی که در میان کربلا بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی مردانگی به کار برده باشد مقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود.

سپس گوید: قلم که را یاراست که حال حسین علیه السلام برنگارد، و زبان که را طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خوانخوار و شهادت هریک را چنانچه باید ادا نماید. نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال و دل های آنها را تصویر کند که بر سرشان چه پیش آمد.

از آن زمانی که عمرسعد با ده هزار فوج دور آنها را گرفته تا زمانی که شمر [ملعون [سر اقدس را از تن او جدا کرد.

مَثَل مشهور است که دوای یک، دو باشد؛ یعنی از آدم تنها کار برنمی آید تا دوّمی برایش مددکار نباشد. مبالغه بالاتر از آن نیست که در حقّ کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف احاطه کرده است. ولی حسین علیه السلام را با هفتاد و دوتن هشت قسم از دشمنان احاطه کرده بودند و با وجود آن ثابت قدمی را از دست ندادند؛

چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج لشکر یزید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند. دشمن پنجم حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک، صورت امکان نپذیرفته،

می توان گفت که حرارت و گرمی دیار عرب در غیر از عرب یافت نمی تواند شد. دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که همانند آفتاب، شعله ور و مانند خاکستر تنور گرم، و سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهاری می توان گفت که حباب هایش آبله های پای بنی فاطمه بودند.

دو دشمن دیگر که از همه ظالم تر بودند، یکی تشنگی و دوم گرسنگی مثل همراهی بودند که ساعتی جدا نبودند، خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم می شد که زبان ها از تشنگی چاک چاک می گردیدند، پس کسانی که در چنین معرکه هزارها کفار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت برایشان حتم است.»

مؤلف گوید: این بود کلام متین این هندوی بت پرست که همانند خال مشکین دلربایی است در رخسار سفید کاغذ و سزاوار است که در ستایش او گفته شود: «به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را» [منتهی الآمال، ص 714].

مؤلف گوید: در مقاتل نام دو بچه شیرخوار ذکر شده است یکی عبداللّه رضیع و دیگری که نام او برده نشده و از او به نام «طفل شیرخواری از امام حسین علیه السلام » یاد شده است. و لکن نام فرزندی به نام «علی اصغر» در مقاتل ذکر نشده است.

ص: 353

امام در آخرین بار از خواهر خود درخواست لباس کهنه نمود

(1)علامه مجلسی در بحار می گوید: چون اصحاب و اولاد و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند، آن حضرت خود به میدان آمد و مبارز طلبید و هر کس مقابل او می آمد او را می کشت تا این که شمار زیادی را به هلاکت رساند و سپس به میمنه لشکر حمله نمود و فرمود: «کشته شدن بهتر از عار است و عار بهتر از دخول نار است...» سپس به میسره حمله نمود و فرمود: «من حسین بن علی هستم و سوگند یاد نموده ام که از جنگ باز نایستم و از عیالات پدر خود حمایت کنم و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی بمانم.»

(2)و چون از اهل بیت او تنها سه نفر باقی مانده بودند، به خواهر خود زینب فرمود: «برای من لباسی بیاورید که هیچ کس در آن رغبت نکند و من آن را زیر لباس خود قرار دهم تا پس از کشته شدن، بدن من برهنه نماند...» پس لباس کهنه راگرفت و آن را پاره نمود و زیر لباس خود قرار داد [و چون کشته شد اهل کوفه آن لباس را از بدن او درآوردند!]

(3)سپس همراه آن سه نفر به لشکر کوفه حمله برد تا این که آن سه نفر کشته

ص: 354

شدند و خود تنها ماند و با وجود آن که جراحت های زیادی در سر و بدن مبارک او بود با لشکر کوفه می جنگید و آنها از راست و چپ به او حمله می کردند و او گاهی به میمنه حمله می کرد و گاهی به میسره و لشکر کوفه از او فرار می کردند.

یکی از راویان قصه کربلا می گوید: به خدا سوگند، من تاکنون کسی را ندیده بودم که اطراف او را احاطه کرده باشند و فرزندان و اهل بیت و اصحاب او را کشته باشند و این گونه قلب او آرام و مطمئن و با قدرت و جرأت باشد.

(1)تا این که گوید: به خدا سوگند، من کسی را پیش از او و پس از او چنین ندیدم و اگر لشکر کوفه بر او حمله می بردند او با شمشیر بر آنها می تاخت و آنهامانند حیوانی که از گرگ فرار کند از او می گریختند. به خدا سوگند، او یک تنه بر آنها که سی هزار نفر بودند حمله می کرد و همه آنها مانند ملخ هایی که پراکنده شوند از او دور می شدند و او سپس به مرکز و محل اول خود باز می گشت و می فرمود: «لا حَولَ و لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ»

شمر چون این وضعیت را مشاهده کرد دستور داد سواره ها پشت سر پیاده ها حرکت کنند و تیراندازان را گفت تا او را تیرباران نمایند تا این که به قدری تیر بر بدن او زدند که مانند خارپشت شد و از جنگ باز ایستاد. پس لشکر کوفه مقابل او ایستادند و شمر با نیروی پیاده خود آمدند و بین او و بین خیمه ها و اهل و عیال او فاصله شدند.

(2)در این هنگام امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود: «ای پیروان آل ابی سفیان ! اگر

1- (1)فلمّا رأی شمر ذلک استدعی الفرسان فصاروا فی ظهور الرجاله و امر الرماه ان یرموه فرشقوه بالسهام حتّی صار کالقنفذ فاحجم عنهم فوقفوا بازائه و جاء شمر فی جماعه من اصحابه فحالوا بینه و بین رحله الذی فیه ثقله و عیاله. فصاح الحسین علیه السلام ویلکم یاشیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون. فناداه شمر:

ما تقول یا ابن فاطمه؟ فقال: اقول: انّی اقاتلکم و تقاتلوننی و النساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم و جهّالکم و طغاتکم من التعرّض لحرمی ما دمت حیّا فقال شمر: لک ذلک یا ابن فاطمه ثمّ صاح الیکم عن حرم الرجل و اقصدوه بنفسه فلعمری هو کفو کریم فقصدوه بالحرب و جعل شمر یحرّضهم علی الحسین علیه السلام فجعلوا یحملون علی الحسین علیه السلام و الحسین یحمل علیهم فینکشفون عنه و هو فی ذلک یطلب شربهً من الماء فلا یجد و کلّما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه باجمعهم حتّی اجلوه عنه. (البحار ج 45/49 و رواها فی اللهوف ص 106 و فی المجالس ص 112)

2- (2)یری الفرات و لا یحظی بمورده لیت الفرات غدا من بعده یبسا

دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاد مرد باشید و به احساب عربی خود بازگردید؛ اگر عرب هستید.» شمر گفت: چه می گویی ای فرزند فاطمه؟

امام علیه السلام فرمود: می گویم: شما با من جنگ دارید و من با شما جنگ دارم لکن زنها نباید مورد حمله قرار گیرند. پس به جهال و افراد سرکش و ستمگر خود بگویید تا من زنده هستم متعرض حرم و اهل بیت من نشوند.» شمر گفت: این را از تو می پذیریم، ای فرزند فاطمه! و سپس به لشکر خود گفت: از خیمه های او دور شوید و به طرف او هجوم آورید!

پس لشکر کوفه به امام علیه السلام هجوم آوردند و او نیز به آنان حمله می کرد و آنها فرار می کردند تا این که عطش بر او فشار آورد و همواره آب طلب می نمود وکسی به او آب نمی داد و هر چه اسب خود را به طرف فرات می برد راه را بر او می بستند.

جنگ پیاده امام علیه السلام با اهل کوفه

(1)در بحار و لهوف و مجالس آمده است که چون بر بدن امام علیه السلام جراحات

ص: 356

1- (1)آخر قتاله راجلاً مع اهل الکوفه لمّا اثخن الحسین علیه السلام بالجراح و بقی کالقنفذ طعنه صالح بن وهب المزنی علی خاصرته طعنه فسقط علیه السلام عن فرسه الی الارض علی خدّه الایمن ثمّ قام و خرجت اخته زینب الی باب الفسطاط و هی تنادی: وا أخاه واسیّداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل.

فراوانی وارد شد و بدن او مانند خارپشت گردید، صالح بن وهب نیزه ای بر خاصره او زد و امام علیه السلام از اسب با صورت به زمین افتاد، و باز برخاست و زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد:

«وا اخاه! واسیّداه! وا اهل بیتاه!» سپس گفت: «ای کاش آسمان فرود آید و کوه ها متلاشی شود!» و چون عمرسعد نزدیک آمد، زینب گفت: «ای عمر! آیا ایستاده ای نگاه می کنی و برادرم حسین علیه السلام را می کشند؟!» پس عمرسعد گریان شد و روی خود را از او برگرداند و پاسخی نداد. سپس زینب علیها السلام صدا زد: «ای مردم! وای بر شما! آیا بین شما یک مسلمان وجود ندارد؟» پس کسی جواب او را نداد.

(1)امام علیه السلام در آن حال پیاده جنگ می کرد، اما مانند سواری شجاع از تیرهای دشمن پرهیز می نمود و ضربه خود را بر جاهای حساس وارد می کرد و بر سواره ها حمله می نمود و می فرمود: «آیا برای کشتن من اجتماع نموده اید؟ به خدا سوگند، بعد از من احدی از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند بر شما بیش از کشتن من خشم کند. به خدا سوگند، من امیدوارم با کشته شدنم خداوند مرا عزیز نماید و شما را ذلیل کند و انتقام مرا از شما بگیرد به گونه ای که نفهمید.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، اگر مرا بکشید خداوند بین شما جنگ و خونریزی قرار خواهد داد و به آن راضی نخواهد شد تا در قیامت عذاب دردناک و مضاعفی بر شما وارد کند.»

(2)پس پیاپی با آنها می جنگید تا این که ده ها جراحت بر بدن او وارد شد و چون

1- (1)ودنا عمربن سعد فقالت: یا عمر أیقتل ابوعبداللّه و انت تنظر الیه؟ فدمعت عیناه حتّی سالت دموعه علی خدّیه و لحیته و صرف وجهه عنها و لم یجبها بشی ء فنادت ویلکم اما فیکم مسلم؟ فلم یجبها احد بشی ءٍ. و قاتل علیه السلام راجلا قتال الفارس الشجاع یتّقی الرمیه و یفترص العوره و یشدّ علی الخیل و هو یقول: أعلی قتلی تجتمعون؟ اما و اللّه لا تقتلون بعدی عبدا من عباداللّه، اللّه اسخط علیکم لقتله منّی و ایم اللّه انّی لارجو ان یکرمنی اللّه بهوانکم ثمّ ینتقم لی منکم من حیث لاتشعرون. اما و اللّه

لو قتلتمونی لأ لقی اللّه بأسکم بینکم و سفک دماءکم ثمّ لایرضی لکم بذلک حتّی یضاعف لکم العذاب الأليم و لم یزل یقاتل حتّی اصابته عشرات الجراحات فوقف یستربح ساعه و قد ضعف عن القتال فبینا هو واقف اذأتاه حجر فوقع علی جبهته فأخذ الثوب لیمسح الدم عن جبهته فأتاه سهم مسموم له ثلاث شعب فوقع علی قلبه فقال علیه السلام :
2- (2)بسم اللّه و بالله و علی ملّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ثمّ رفع رأسه الی السماء و قال: الهی انّهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن بنت نبیّ غیره ثمّ أخذ السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کأنّه میزاب فضعف و وقف. (البحار ج 45/155، المجالس ص 113، اللهوف ص 150) سهم اصاب حشاک یا ابن المصطفی سهم به کبد الهدایه قد رمی

از جنگ خسته شد ساعتی ایستاد تا استراحت کند پس سنگی بر پیشانی او زدند و چون خون جاری شد پیراهن خود را بال نمود که خون پیشانی را بگیرد که ناگهان تیر سه شعبه مسمومی بر قلب او زدند، پس فرمود: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله » و سپس سر به سوی آسمان نمود و فرمود: «خدایا، تو می دانی که این مردم کسی را می کشند که جزاو فرزند دختر پیغمبری روی زمین نیست.» آن گاه آن تیر را از پشت سر بیرون آورد، در حالی که خون مانند ناودان از بدن او جاری بود.

ناتوان شدن امام علیه السلام و احاطه نمودن اهل کوفه او را

(1)در مقتل ابی مخنف و بحار و مجالس نقل شده است که چون همه اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند و او یاوری نداشت شمر با جماعتی از یاران خود او را احاطه نمودند. پس مالک بن نسر کندی با شمشیر بر سر او زد به گونه ای که کلاه خود حضرت را پاره کرد و بر سر مبارک او اصابت نمود و کلاه خود پر از خون شد. آن حضرت پارچه ای طلب نمود و بر سر خود بست و کلاهی بر آن گذارد و عمامه ای بر ان بست و شمر و همراهان او به لشکر خود بازگشتند و بعد از ساعتی باز آمدند.

(2)پس امام علیه السلام بر آنان حمله کرد و آنها فرار کردند تا این که او را احاطه نمودند

ص: 358

1- (1)فلما ضعف علیه السلام احاطوا به و حملوا علیه من کلّ جانبٍ لمّا قتل جمیع انصار الحسین علیه السلام و اهل بیته و لم یبق معه احد أقبل شمر فی جماعه من اصحابه فأحاطوا بالحسین علیه السلام فضربه مالک بن النسر الکندی علی رأسه الشریف بالسیف و کان علی رأسه برنس فقطع البرنس و وصل السیف الی رأسه فامتلأ البرنس دما ثمّ ألقی البرنس و دعا بخرقه فشدّبها رأسه و استدعی بقلنسوه اخری فلبسها و اعتّم علیها.

2- (2)و رجع شمر و من معه عن الحسین علیه السلام الی مواضعهم فمکثوا هنیهه ثمّ عادوا الیه فأخذ الحسین علیه السلام یشدّ علیهم فینکشفون عنه ثمّ انّهم احاطوا به ثمّ ضارب الرجاله حتّی انکشفوا عنه و کان قد ضعف عن القتال و تحاماه الناس فمکث طویلا من النهار و کلّما جاءه احد انصرف عنه کراهیّه ان یلقی اللّه بدمه.

و آن حضرت با آنان می جنگید تا وقتی که ناتوان شد و مردم از کشتن او پرهیز می کردند و هر کس نزد او می آمد از ترس این که قاتل او محسوب شود باز می گشت.

(1)پس شمر فریاد کرد و به لشکر سواره و پیاده گفت: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ باید او را بکشید! مادراتان به عزای شما بنشینند! سپس از هر سو به او حمله کردند و شخصی به نام زرعه بن شریک شمشیری بر کتف چپ او زد و امام علیه السلام نیز او را بر زمین زد. سپس شخص دیگری با شمشیر چنان بر شانه او زد که به رو به زمین افتاد و ناتوان شد و هر چه می خواست حرکت کند به زمین می افتاد. پس سنان بن انس نیزه ای در گلوگاه او فرو برد و سپس بیرون آورد و در سینه او داخل کرد و سپس تیری به گلوی حضرت زد و امام علیه السلام به زمین افتاد و نشست و تیر را از گلوی خود بیرون کشید و دست های خود را از خون گلو پرکرد و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود: «می خواهم این گونه خدا را ملاقات کنم که این مردم حق مرا نشناختند.»

(2)هلال بن نافع می گوید: من کنار اصحاب عمر سعد ایستاده بودم که شخصی

1- (1)فصاح شمر بالفرسان و الرجاله: و يحكم ما تنتظرون بالرجل اقتلوه ثكلتكم امّهاتكم فحملوا عليه من كلّ جانب فضربه زرعه بن شريک على كتفه اليسرى و ضرب الحسين عليه السلام زرعه فصرعه و ضربه آخر على عاتقه بالسيف ضربه كبا بها لوجهه و كان قد أعيا و جعل يقوم و يكبو و طعنه سنان بن انس النخعى فى ترقوته ثمّ انتزع الرمح فطعنه فى بوانى (البوانى الأضلاع المقدمه فى الصدر) صدره و رماه بسهم فوقع فى نحره فسقط و جلس قاعدا فنزع السهم من نحره و قرن كفيّه جميعا فكلّما امتلأتامن دمائه خضّب بها رأسه ولحيته و هو يقول: هكذا ألقى اللّه مخضبا بدمى مغصوبا على حقّى. قال هلال بن نافع: انّى لواقف مع اصحاب عمر بن سعد اذ صرخ صارخ: ابشر ايّها الأمير فهذا شمر قد قتل الحسين فخرجت بين الصفين فوقفت عليه و انّه ليجود بنفسه فواللّه ما رأيت قتيلا مضمخا بدمه احسن منه و لا أنور وجها، و لقد شغلنى نور وجهه و جمال هيئته عن الفكره فى قتله.

2- (2)فاستسقى فى تلک الحال ماءً فسمعت رجلا یقول: و اللّه لا تذوق الماء حتّى ترد الحامیه فتشرب من حمیمها فسمعته أنا ارد الحامیه فأشرب من حمیمها؟! لا و اللّه بل ارد على جدّى رسول اللّه صلى الله علیه و آله و أسکن معه فى داره فى مقعد صدق عند ملیک مقتدر و اشرب من ماء غیر آسن و أشکو الیه ما ارتکبتم منّى و فعلتم بى. فغضبوا بأجمعهم حتّى کأنّ اللّه لم یجعل فى قلب احد منهم من الرحمه شیئا.

فریاد زد و به عمرسعد گفت: البشاره! ای امیر! شمر آمده و حسین را کشته است. پس من آمدم و خود را نزدیک گودی قتلگاه رساندم و دیدم امام علیه السلام در حال جان دادن است لکن ندیده بودم کسی را در حال جان دادن این چنین نورانی باشد، با این که آغشته به خون بود به طوری صورتش نورانی بود که مرا از فکر کشته شدن او بازداشته بود. پس از او شنیدم که در آن حال آب طلب می نمود و دیگری به او می گفت:

به خدا سوگند، آب نخواهی چشید تا از آب جوشان دوزخ بنوشی! پس آن حضرت در جواب او فرمود: «من از آب جوشان دوزخ می نوشم؟! به خدا سوگند، چنین نخواهد بود بلکه من بر جدّ خود وارد می شوم و در جوار او و رحمت الهی جای می گیرم و از آب گوارای بهشتی می نوشم و از شما شکایت خواهم نمود. پس همه آنها خشمگین شدند ولی گو این که در قلوب آنان ذرهّ ای از رحم یافت نمی شد.

(1)در این حال سنان بن انس به خولی گفت: سر او را از بدن جدا کن! و چون خولی خواست که سر او را جدا کند ترسید و ناتوان شد. پس سنان [و یا شمر [به او گفت: خدا دست تو را قطع کند!چرا ترسیدی؟ پس سنان بن انس - و به روایتی شمر - سر از بدن امام علیه السلام جدا نمود، او در آن حال می گفت: به خدا سوگند، من سر از بدن تو جدا می کنم و می دانم که تو سیّد و آقایی هستی که مقام تو از همه بالاتر است و تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین مردم از جهت پدر و مادرهستی! و سپس شمر سر

1- (1)و قال سنان لخولی بن زید اجتزّ رأسه فبدر خولی لیجتزّ رأسه فضعف وارعد فقال له سنان و قیل شمر: فتّ اللّه فی عضدک ما لک ترعد و نزل سنان و قیل شمر الیه فذبحه ثمّ اجتزّ رأسه الشریف و هو یقول: و اللّه انّی لأجتزّ رأسک و اعلم انّک السیّد المقدّم و ابن رسول اللّه و خیر الناس أبا و أمّا. ثمّ دفع الرأس الشریف الی خولی فقال: احمله الی الأمیر عمربن سعد. (ابی مخنف ص 171، المجالس ص 114، البحار ج 45/55)

مبارک آن حضرت را به خولی داد و گفت: آن را نزد امیر خود عمرسعد ببر!

(1)علامه سید محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: همین که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید لشکر کوفه مشغول غارت خیمه ها و لباس های آن حضرت شدند، پس اسحاق بن حویه حضرمی پیراهن او را که بیش از یکصد و ده جای تیر و نیزه و شمشیر در آن بود برگرفت.

بعضی گفته اند: در لباس آن حضرت یکصد و بیست جای تیر وجود داشت و در بدن شریف او سی و سه جای نیزه و سی و چهار جای شمشیر بود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «در بدن امام حسین علیه السلام سی و سه جای نیزه و سی و چهار جای شمشیر دیده شد.»

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «در بدن امام حسین علیه السلام سیصد و بیست و اندی اثر زخم دیده شد.»

(2)و در روایتی آمده است: «در بدن شریف آن حضرت سیصد و شصت

1- (1)ما جری یوم عاشوراء بعد قتل الحسین علیه السلام لمّا قتل الحسین علیه السلام اقبل القوم علی سلبه فأخذ قمیصه اسحاق بن حویه الحضرمی و وجد فی قمیصه علیه السلام مائه و بضع عشره ما بین رمیه و طعنه و ضربه . و قیل: وجد فی ثیابه مائه و عشرون رمیه بسهم و فی جسده الشریف ثلاث و ثلاثون طعنه برمح و اربع و ثلاثون ضربه بسیف. و عن الصادق علیه السلام انّه وجد بالحسین علیه السلام ثلاث و ثلاثون طعنه و اربع و ثلاثون ضربه، و عن الباقر علیه السلام انّه و جد به ثلاثمائه و بضعه و عشرون جراحه. و فی روایه ثلاثمائه و ستوّن جراحه، و اخذ سراویله بحربن کعب التمیمی. و اخذ ثوبه أخ لاسحاق بن حویه و اخذ قطیفهً له کانت من خزّ قیس بن الاشعث بن قیس و اخذ عمامته الأخنس. و اخذ برنسه مالک بن النسر و کان من خزّ فلمّا قدم علی اهله أخذ یغسل عنه الدم فقالت له امرأته: أسلب ابن رسول اللّه تدخل بیتی؟ اخرجه عنّی و اخذ نعلیه الاسود بن خالد و أخذ درعه البتراء عمربن سعد فلمّا قتل عمر أعطاها المختار لقاتله و اخذ سیفه الفلافس النهشلی و اخذ القوس الرجیل بن خیثمه الجعفی و اخذ خاتمه بجدل بن سلیم الکلبی.

2- (2)و مال الناس على الفرش و الحلل و الإبل فانتهبوها و انتهبوا رحله و ثقله و سلبوا نساءه. (البحار ج 45/57، المجالس ص 116) و صيح فى رحله نهبا و ما تركوا على عقائل بيت الوحى من حجب! *** لم يسلبوه الدرع الاّ بعدما تركته أسهم بغيهم كالقنفذ

جراحت دیده شد.» سپس می گوید: سراویل و بیرجامه های آن حضرت را بحربن کعب تمیمی برداشت و پیراهن عربی او را برادر اسحاق بن حویه برگرفت، و قطیفه او را که از خز بود قیس بن اشعث برداشت و عمامه آن حضرت را اخنس گرفت و کلاه خود او را مالک بن نسر گرفت و آن از خز بود و چون به خانه خود آورد و می خواست که آن را بشوید همسر او گفت: لباس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به منزل من آورده ای؟ ! آن را از خانه من خارج کن !

کفش های آن حضرت را اسودبن خالد برداشت و زره آن حضرت را که قیمتی بود عمربن سعد ملعون گرفت و چون عمرسعد کشته شد مختار آن را به قاتل او داد.و شمشیر او را فلافس نهشلی گرفت، و کمان او را رجیل بن خیثمه جعفی و انگشتر او را بجدل بن سلیم کلبی برداشت.

سپس لشکر کوفه هجوم آوردند و فرش ها و زیورها و لباس زن ها و شترها و هرچه بود را غارت نمودند !

(1)علامه مجلسی در بحار و علامه سید محسن امین در مجالس نقل کرده اند که چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید اهل بیت آن حضرت پریشان شدند و امّ کلثوم دست های خود را روی سر گذارد و صدا زد: «وامحمداه! و اجعفراه! و احمزتاه! واحسناه!» سپس گفت: «این بدن حسین است که در بیابان کربلا افتاده و سر او را از قفا بریده اند و عمامه و ردای او را برده اند!»

سپس لشکر عبیداللّه برای غارت خیمه های فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه زهرا علیها السلام شتاب کردند.

1- (1)اضطرار اهل بیته علیه السلام بعدقتله و نهب الخیام لمّا قتل الحسین علیه السلام وضعت امّ کلثوم یدها علی أمّ رأسها و نادت: وامحمّداه واجعفراه واحمزتاه و احسناه هذا حسین بالعرا صریع بکربلا محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامه و الرداء.

(1)حمیدبن مسلم می گوید: من زنی از قبیله بکربن وائل را که با همسر خود در لشکر عمرسعد بود دیدم که چون دید لشکر عمرسعد به خیمه ها هجوم می برند و لباس زن ها را غارت می کنند شمشیری برداشت و به طرف آنها رفت و گفت: ای آل بکربن وائل! آیا نشسته اید و لباس دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می کنند؟ حکمی جز حکم خدا نیست، باید انتقام رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از این مردم گرفت. پس همسر او آمد و او را به جای خود بازگرداند.

(2)حمیدبن مسلم سپس می گوید: چون خیمه ها را غارت کردند و به زین العابدین علیه السلام - که سخت بیمار بود - برخورد نمودند عده ای از نیروهای پیاده تحت فرمان شمر به او گفتند: آیا این علیل را نکشیم؟ و چون شمر اراده کشتن او را کرد من به او گفتم:

سبحان اللّه! آیا بچه ها را هم می کشی؟ و از کشتن او مانع شدم تا این که عمرسعد آمد و زن ها بر سر او فریاد زدند و صدا به گریه بلند نمودند عمرسعد به اصحاب خود گفت: کسی داخل این خیمه ها نشود و متعرض این مریض نگردد و هرچه به غارت برده اند باز گردانند لکن کسی چیزی باز نگرداند.

در روایتی نقل شده است که لشکر عمرسعد خیمه ها را آتش زدند و زن ها با چشم های گریان و در حالی که لباس های آنان را ربوده بودند و حجابی نداشتند از خیمه ها خارج گردیدند.

1- (1)و اقبل القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قرّه عین الزهراء البتول علیهم السلام قال حمیدبن مسلم: رأیت امرأهً من بکر بن واثل کانت مع زوجها فی اصحاب عمربن سعد فلمّا رأت القوم قد اقتحموا علی نساء الحسین علیه السلام فی فسطاطهنّ و هم یسلبونهنّ اخذت سیفا و اقبلت نحو الفسطاط و قالت: یا آل بکربن وائل أتسلب بنات رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟! لا حکم الاّ للّه یا لثارات رسول اللّه فأخذها زوجها وردّها الی رحله. و انتهو الی علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السلام و هو منبسط علی فراش و هو شدید المرض و کان مریضا بالذرب (ای الاسهال) و قد اشرف علی الموت و مع شمر جماعه من الرجاله فقالوا له: ألا نقتل هذا العلیل؟ فأراد شمر قتله فقال له حمیدبن مسلم:

2- (2)سبحان اللّه أتقتل الصبيان انّما هو صبىّ و انّه لمابه فلم يزل يدفعهم عنه حتّى جاء عمربن سعد فصاح النساء فى وجهه و بكين فقال لاصحابه: لا يدخل احد منكم بيوت هؤلاء و لاتتعرّضوا لهذا الغلام المريض و من اخذ من متاعهنّ شيئا فليردّه فلم يرد احد شيئاً. و فى روايه انّهم اشعلوا النار فى الفسطاط فخرجن منه النساء باكيات مسلّبات

سپس می گوید: عمرسعد به لشکریان خود گفت: چه کسانی مایل هستند که اسب بر بدن حسین بتازانند؟ پس ده نفر آماده شدند و اسب های خود را بر سینه و پشت امام علیه السلام تاختند و بدن مبارک او را زیر سم اسبان خود لگدمال کردند!

(1)آن گاه می گوید: این ده نفر پس از شهادت امام حسین علیه السلام نزد عبیداللّه آمدند و گفتند: ما کسانی هستیم که بر بدن امام حسین علیه السلام اسب تاختیم و سینه و پشت او را لگدمال کردیم. پس عبیداللّه دستورداد جایزه مختصری به آنها دادند.

سپس می گوید: این ده نفر را مختار گرفت و دست و پای آنان را با زنجیر بست و بر بدن آنها اسب دواند تا هلاک شدند.

(2)در بحار و مجالس نقل شده است که پس از آن که عمرسعد در روز عاشورا فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رابه شهادت رساند سر مبارک او را به خولی سپرد تا به کوفه نزد عبیداللّه زیاد ببرد.

(3)طبری و ابن اثیر و دیگران گفته اند: هنگامی که خولی سر مبارک امام علیه السلام را به کوفه آورد قصر عبیداللّه بسته بود پس آن را به خانه برد و زیر طشتی گذارد و داخل

1- (1)و نادی عمربن سعد فی اصحابه: من ینتدب للحسین؟ فیوطی ء الخیل ظهره و صدره فانتدب منهم عشره فداسوا الحسین علیه السلام بحوافر خیولهم حتی رضّوا ظهره و صدره و جاء هؤلاء العشره حتّی وقفوا علی ابن زیاد فقال احدهم: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکلّ یعبوب شدید الاسر

2- (2)فقال ابن زیاد من أنتم؟ قالوا: نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر الحسین حتّی طحنّا جناجن صدره، فأمر لهم بجائزه یسیره و هؤلاء اخذهم المختار فشدّ أیدیهم و أرجلهم بسکک الحدید و أوطأ الخیل ظهورهم حتّی هلکوا. (البحار ج 45/59 -60، المجالس ص 116) ارسال رأس الحسین علیه السلام لعبیداللّه بن زیاد لعنه اللّه

3- (3)لمّا کان یوم عاشورا سرح عمربن سعد ذلک الیوم برأس الحسین علیه السلام مع خولی بن یزید الی عبیداللّه بن زیاد. قال الطبری و ابن الأثیر و غیرهما: فوجد القصر مغلقا فأتی بالرأس الی منزله فوضعه تحت إجانه و دخل فراشه و قال لامرأته: جئتک بغنی الدهر هذا رأس الحسین معک فی الدار، فقالت: ویلک جاء الناس بالذهب و الفضّه و جئت برأس ابن بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و اللّه لایجمع رأسی و رأسک بیت و قامت من الفراش فخرجت الی الدار. البحار ج 45/125

فراش خود رفت و به عیال خود گفت: امشب برای تو چیزی آورده ام که تو را بی نیاز خواهد نمود و آن سر حسین است که اینک کنار توست! همسر او گفت: وای بر تو، مردم برای خانواده خود طلا و نقره می آورند و تو برای من سر بریده فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای؟! و پس برخاست و از فراش و اطاق خود خارج شد و گفت: دیگر سر خود را کنار تو نخواهم گذارد.

(1)سپس عمرسعد دستور داد سرهای شهدای دیگر را که هفتاد و دو سر بود از بدن جدا کردند و آنها را نیز برای عبیداللّه به کوفه فرستاد و بقیه روز عاشورا و روز یازدهم را تا ظهر در کربلا ماند و سپس به طرف کوفه حرکت نمود و اهل بیت و فرزندان امام حسین علیه السلام را که بین آنان حضرت زین العابدین علیه السلام نیز حضور داشت و از شدت بیماری لاغر و نحیف شده بود همراه خود برد.

پس اهل بیت امام علیه السلام آنان را سوگند دادند که ما را از کنار شهدا عبور دهید و چون چشم آن ها به آن بدن ها افتاد فریاد کردند و بر صورت های خود زدند.

راوی می گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی کنم که زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام برای برادر خود گریه می کرد و با صدای سوزناک و قلبی پریشان می گفت: «یا رسول اللّه! درود خدا بر تو باد! این حسین توست که بدن او آغشته به خون و اعضای او قطعه قطعه است! یا رسول اللّه! ببین دختران تو را به اسارت می برند! من شکایت خود را به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین و فاطمه و حمزه سیدالشهداء می برم.»

1- (1)و امر ابن سعد برؤوس الباقین من اصحاب الحسین علیه السلام و اهل بیته فقطّعت و کان اثنین و سبعین رأسا و سرح بها الی ابن زیاد و أقام بقیّه الیوم العاشر و الیوم الحادی عشر الی الزوال ثمّ توجّه الی الکوفه و حمل معه نساء الحسین علیه السلام و بناته و اخواته و من کان معه من الصبیان و فیهم علیّ بن الحسین علیه السلام فمرّوا بهم علی الحسین علیه السلام و اصحابه و هم صرعی! فلمّا نظرت النسوه الی القتلی صحن و ضربن وجوههنّ قال الراوی: فواللّه لا أنسی زینب بنت علیّ و هی تندب الحسین علیه السلام و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب: یا محمّداه صلّی

علیک ملیک السماء هذا حسینک مرمّل بالدماء مقطّع الأعضاء و بناتک سبایا الی اللّه المشتکی و الی محمّد المصطفی و الی علیّ المرتضی و الی فاطمه الزهرا والی حمزه سیّد الشهداء.

(1)سپس گفت: «ای رسول خدا! این بدن حسین توست که روی زمین مانده و باد بر او می وزد!» آن گاه گفت: «ای برادر! اندوه و حزن من بر تو تمام نمی شود و با کشته شدن تو رحلت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من تازه شد!» سپس رو به بدن های شهدا نمود و گفت: «ای اصحاب رسول خدا! بنگرید که ذریّه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می برند!»

و در بعضی از روایات آمده است که زینب علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا! دختران تو را اسیر کردند و ذریّه تو را کشتند و بدن های آنان را در بیابان رها کردند.

ای رسول خدا! این حسین توست که سر او را از قفا بریدند و عمامه و ردای او را بردند. پدرم فدای کسی که او را غارت کردند و خیمه های او را دگرگون ساختند! پدرم فدای کسی که نه غایبی است که انتظار او را بکشم و نه مجروحی است که قابل معالجه باشد!

پدرم فدای شهیدی که با غصه و اندوه جان داد و لب تشنه او را شهید نمودند! پدرم فدای شهیدی که از محاسن او خون می چیکد، در حالی که نواده رسول خدا و سبط مصطفی و فرزند خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام بود!»

1- (1)ثمّ قالت: یا محمّداه هذا حسین بالعرا تسفی علیه ریح الصبا و احزناه و اکرباه علیک یا أباعبداللّه الیوم مات جدّی رسول اللّه یا اصحاب محمّد هؤلاء ذریّه المصطفی یساقون سوق السبایا. (المصدر) و فی بعض الروایات قالت: وامحمّداه بناتک سبایا و ذریّتک مقتلّه تسفی علیهم ریح الصبا و هذا حسین مجروز الرأس من القفا مسلوب العمامه و الرداء بأبی من اضحی عسکره یوم الاثنین نهبا بأبی من فسطاطه مقطّع العری بأبی من لاغائب فیرتجبی و لا جریح فیداوی بأبی من نفسی له الفداء بأبی المهموم حتّی قضی بأبی العطشان حتّی مضی بأبی من شیبته تقطر بالدماء بأبی من جدّه رسول إله السماء بأبی من هو سبط نبیّ الهدی بأبی محمّد المصطفی بأبی خدیجه الکبری بأبی علیّ المرتضی بأبی فاطمه الزهرا قال: فأبکت و اللّه کلّ عدّوٍ و صدیقٍ، ثمّ إنّ سکینه بنت الحسین علیه السلام اعتنقت جسد أبیها فاجتمع عدّه من الاعراب حتّی جرّوها عنه. (البحار

ج 45/58/59، المجالس ص 118) و قيل: إنّ زينب عليها السلام قالت مخاطبه لجسد اخيها: ءأنت اخى و ابن امّى و ابن والدى؟! ثمّ خطبت جدّها و قالت: يا جدّا صلّى عليک مليک السماء هذا حسينک مرمّل بالدماء مقطّع الأعضاء مسلوب العمامه و الرداء ثمّ خطبت اخيها و قالت: أخى يوم على صدرالمصطفى و يوم على وجه الثرى!!

راوی می گوید: به خدا سوگند، زینب علیها السلام با سخنان خود دوست و دشمن را گریان کرد. آن گاه سکینه بدن پدر خود را در آغوش گرفت و از بدن پدر جدا نمی شد تا این که عده ای از اعراب به زور او را از بدن پدر جدا نمودند.

(1)علامه مجلسی می گوید: عمرسعد روز عاشورا پس از فرستادن سرهای شهدا به کوفه، بر کشته های خود نماز خواند و بدن های آنان رادفن نمود و بدن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او را در بیابان رها نمود و بدن های شریف امام حسین و یاران او سه روز روی زمین ماند.

(2)هنگامی که عمرسعد از کربلا خارج شد عده ای از بنی اسد که در غاضریه ساکن بودند آمدند و بر بدن های پاک شهدا نماز خواندند و آنها را دفن نمودند و بدن امام حسین علیه السلام را در همان محلی که الآن قبر اوست دفن کردند و فرزند او علی اکبر علیه السلام را پایین پای پدر به خاک سپردند و برای شهدای بنی هاشم و اصحاب نیز پایین پای قبر علی اکبر علیه السلام گودالی کندند و همه را یکجا دفن نمودند؛ و به این علت است که اهل معرفت از بیم آن که پا بر قبر آنان گذارند از عبور در پایین پای

1- (1)بقیت أجساد الشهداء ثلاثه ایّام ملقاتا بلا غسل و لاکفن لمّا کان یوم عاشورا و بعث ابن سعد بالرؤوس الی الکوفه قام فصلّی علی القتلی من اصحابه و دفنهم و ترک الحسین علیه السلام و اصحابه بغیر دفن منبوذین بالعراء تسفی علیهم ریح الصبا ! إن یبق ملقی بلا دفن فانّ له قبرا باحشاء من والاه محفورا فبقیت جثّه الحسین علیه السلام و جثث اصحابه بلا دفن ثلاثه ایّام ! فلمّا رحل ابن سعد عن کربلا خرج قوم من بنی أسد کانوا نزولا بالغاضریه الی الحسین علیه السلام و اصحابه فصلّوا علی تلک الجثث الطواهر و دفنوها فدفنوا الحسین علیه السلام حیث قبره الآن و دفنوا ابنه علیّا الأکبر عند رجلیه و حفروا للشهداء من اهل بیته و لأصحابه الذین صرعوا حوله ممّا یلی رجلی الحسین علیه السلام فجمعوهم فدفنوهم جمیعا فی حفیره واحده و سوّوا علیهم التراب و لذلک یمتنع اهل المعرفه من المرور من جهه رجلی الحسین علیه السلام خوفا من المشی فوق قبورهم الشریفه.

2- (2)و یقال: انّ اقربهم دفنا الی الحسین علیه السلام ولده علی الأکبر و دفنوا العبّاس بن علیّ علیهما السلام فی موضعه الذی قتل فیه علی المسنّاه بطریق الغاضریه حیث قبره الآن و دفنوا بقیّه الشهداء حول

الحسین علیه السلام فی الحائر و دفنت بنو أسد، حبیب بن مظاهر الاسدیّ عند رأس الحسین علیه السلام حیث قبره الآن اعتناء بشأنه و دفنت بنوتمیم الحرّ بن یزید الریاحی التمیمی علی نحو میل من مدفن الحسین علیه السلام حیث قبره الآن اعتناءً به.

امام علیه السلام خودداری می کنند.

(1)و بدن حضرت ابالفضل علیه السلام را در محل شهادت، او کنار دیوار نهر علقمه، که اینک قبر آن بزرگوار است دفن نمودند و حبیب بن مظاهر را بالای سر امام علیه السلام که الان قبر اوست دفن کردند و این برای احترام به شأن او بود.

و قبیله بنی تمیم بدن حرّبن یزید ریاحی را در فاصله دو کیلومتری (فاصله یک میل) قبر امام علیه السلام دفن نمودند و گفته شده که قبیله بنی تمیم نگذاشتند سر حر را از بدن جدا کنند و بدن او را [در میان قبیله خود] در محلی که الان قبر اوست دفن نمودند.

علامه مجلسی سپس می گوید: عمرسعد اهل بیت امام علیه السلام را که امانت های رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند بر شترهای بی جهاز سوار نمود و به سوی کوفه روانه کرد. همین که به کوفه رسیدند مردم کوفه به آنان نگاه می کردند و در آن میان یکی از زن های کوفه به آنان گفت: شما از کدام اسیران هستید؟ پاسخ دادند: ما اسرای آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم. پس آن زن از بام خانه خود پایین آمد و برای آنان لباس و پوشش فراهم نمود و آنان پوشیدند.

(2)در کتاب اعلام النساء، از خدیم اسدی نقل شده که گوید: به خدا سوگند، تاکنون ندیده بودم که زنی با حیا و پوشیده از مردان چنین با فصاحت و بلاغت سخن بگوید. گو این که او از زبان علی علیه السلام سخن می گفت. هنگامی که به مردم اشاره

ص: 368

1- (1)و یقال: انّهم منعوا من قطع رأسه و حملوه من مصرعه و دفنوه هناک، و سار ابن سعد بسبایا اهل بیت الرسول صلی الله علیه و آله و من تخلّف من عیال الحسین علیه السلام و حمل نساؤه علی أحلاس الأقتاب بغیر و طاء و هنّ و دائع خیر الأنبیاء فلمّا قاربوا الکوفه اجتمع اهلها للنظر الیهنّ فاشرفت امرأه من الکوفیات و قالت من ایّ الأساری انتنّ؟ فقلن لها: نحن اساری آل محمّد صلی الله علیه و آله فنزلت من سطحها فجمعت لهنّ ملاءً و ازراءً و مقانع. (البحار ج 45/108 المجالس ص 119)

2- (2)خطبه زینب علیها السلام فی الکوفه: قال فی اعلام النساء ص 388: قال حذیم الاسدی: لم أرواللّه خفره قطّ أنطق منها، کأنّها تنطق و تفرغ عن لسان علیّ علیه السلام ، و قد أشارت الی النّاس بأن أنصتوا، فارتدّت الأنفاس و سکنت الأجراس ثمّ قالت بعد حمداللّه تعالی،و الصلاه علی رسول صلی الله علیه و آله :

کرد آن ها ساکت شدند و نفس ها در سینه حبس شد و زنگ ها از صدا افتاد! و پس از ادای حمد الهی و صلوات و دورد بر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله سخن خود را آغاز نمود و فرمود: امّا بعد: یا اهل الکوفه...

(1)«ای اهل کوفه! ای اهل خدعه و فریب و خیانت [که از روی مکاری و حیله وعده یاری به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله دادید و سپس عهد و پیمان خویش را شکستید و دست از یاری او کشیدید و کسی را که با اصرار و مکاتبه به دیار خویش دعوت نمودید در برابرش شمشیر کشیده و به یاری دشمن او شتافتید و او را تنها گذاردید تا با غربت، او و عزیزان و یاران او را به شهادت رساندید و به این نیز اکتفا نکردید و با خانواده و اطفال او چون اسیران رفتار نمودید و اینک که کار را بدینجا رسانده اید حیا نمی کنید و] بر ما می گریید. هرگز چشم شما از گریه خشک و سینه شما از آتش غم و اندوه آسوده مباد!

(2)مثل شما مثل آن پیرزنی است که رشته خویش را نیک بتابد و بعد از زحمات فراوان باز آن را واتابد و پاره کند. شما نیز بعد از ایمان به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله از پستی و خباثت، زحمات و رشته های خویش را از هم گسیختید و ایمان و سوگند و پیمان های خود را نقض نمودید، گاهی از حدود خود تجاوز کردید و گاهی از روی

1- (1)أمّا بعد: یا أهل الکوفه یا أهل الختل و الغدر و الخذل، أتبکون!! فلارقأت العبره، و لاهدأت الزفره، انّما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوّه انکاثا، تتّخذون أیمانکم دخلاً بینکم، هل فیکم إلاّ الصلف و العجب و الشنف و الکذب وملق الاماء و غمز الأعداء أو کمرعی علی دمنه أو کفضّه علی ملحوده ألا بئس ما قدّمت لکم أنفسکم أن سخط اللّه علیکم و فی العذاب انتم خالدون - أتبکون أخی؟! أجل و اللّه فابکوا فانّکم أحری بالبکاء، فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلاً فقد ذهبتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترحضوها أبدا،و أنّی ترحضون؟! قتل سلیل خاتم النبوّه و معدن الرساله و سیّد شباب أهل الجنّه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم، و مقرّ سلمکم، و أسی کلمکم، و مفزع نازلتکم، و المرجع الیه عند مقاتلتکم، و مدره حججکم، و منار محجّتکم.

2- (2)الاساء ما قدّمت لکم أنفسکم،و ساء ماتزرون لیوم بعثکم، فتعسا تعسا، و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبّت الأیدی و خسرت الصفقه، و

بؤتم بغضبٍ من اللّه، و ضربت عليكم الذلّه و المسكنه.

کبر و سرکشی کینه و دشمنی خود را آشکار نمودید و گاهی چون کنیزان زرخرید به چاپلوسی و تملق گراییدید و گاهی چون دشمنان کینه خویش را آشکار ساختید و البته شما را جز این گونه احوال خصلت و خویی نیست.

شما مانند گیاهی می مانید که در مزبله روییده و ظاهری زیبا و باطنی آلوده و نکوهیده دارد و مانند قبرهایی می مانید که ظاهرشان را با گچ آراسته و درونشان تیره باشد.

چه توشه ناپسندی از خود نزد خدا فرستادید و خشم و سخط او را بر خود لازم کردید. آیا [بعد از این خیانت و خباثت و اعمال زشت]، بر برادرم حسین گریه و ناله می کنید؟ آری، سوگند به خدای، - با این گونه اعمال و خسران در دنیا و آخرت - سزاوارید که همیشه گریه کنید؛ زیرا چنان ساحت خویش را به ننگ و عار و کشتن امام و هتک حرمت حریم او، یعنی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آلوده ساختید که تا روز قیامت با هیچ آبی شسته نخواهد شد.

(1)چگونه امکان دارد از این ننگ جدا شوید، در حالی که فرزند پیامبر و آقای جوانان اهل بهشت را کشتید؟ کسی را کشتید که اساس و پایه نجات و صلح و آبرو و عزّت شما بود. او پناهگاه شما در حوادث و دلیل روشن حقانیت دین شما بود.

(2)چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستادید و خود را مستحق هلاکت و عذاب و سرافکندگی و نابودی ساختید. کوشش های شما جز ناامیدی و زیانکاری نتیجه ای نداشت و آنچه کوشیدید که از دنیا به دست آورید جز زیان و خشم خداوند

ذلت دنیا و آخرت نصیبتان نگشت.وای بر شما! هیچ می دانید که پاره جگر پیامبر خود را شکافتید؟ و پیمان او را شکستید؟ و فرزندان عزیز و اهل بیت پاک او را هتک حرمت نمودید؟

چه حرمت هایی که ضایع کردید و چه خون ها که از رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختید! آن گونه که نزدیک بود آسمان ها شکافته گردد و زمین پاره پاره شود و کوه ها فرو ریزد. عمل زشت و شوم و نامبارک و جاهلانه و احمقانه شما به قدری بزرگ و شدید و فراگیر بود که آسمان و زمین را پر نمود.

(1)آیا در شگفتید که آسمان خون ببارد؟ البته عذاب آخرت برای شما رسواکننده تر است و شما را از آن چاره ای نیست. پس به این مهلت کوتاه دنیا مغرور نشوید؛ چه آن که چیزی مانع اراده خداوند نیست و او در کمین ستمکاران است.»

سپس اشعار ذیل را انشا نمود:

ما ذاتقولون اذ قال النّبیّ لکم ما ذا صنعتم و انتم آخرالأمم؟...

(2)حذیم اسدی می گوید: پس از سخنان زینب علیها السلام مردم کوفه را دیدم که انگشت در

1- (1)قال حذیم: فرأیت النّاس حیاری قدردّوا أیدیهم فی أفواههم، فالتفت إلی شیخ فی جانبی یبکی و قد اخضلّت لحیته بالبکاء، و یده مرفوعه إلی السماء و هو یقول: بأبی أنتم و اُمّی کهولهم خیر کهول، و نساؤهم خیر نساء، و شبابهم خیر شبّاب، و نسلهم نسل کریم، و فضلهم فضل عظیم ثمّ أنشد: کهولکم خیرالکهول و نسلکم إذا عدّ نسل لایبور و لایخزی(الاحتجاج ج 2:31. البحار ج 45/162. بلاغات النساء ص 24). خطبه زینب علیها السلام بالکوفه بنقل آخر مع اختلاف یسیر قال فی المجالس: لمّا جی ء بسبایا اهل البیت الی الکوفه جعل اهل الکوفه ینوحون و یبکون قال بشربن حزیم الاسدی: و نظرت الی زینب بنت علیّ علیهما السلام یومئذ فلم ار خفره انطق منها کأنّها تفرغ عن لسان أمیرالمؤمنین علیه السلام و قد اومأت الی

الناس ان اسکتوا فارتدّت الانفاس و سکنت الاجراس ثمّ قالتّ الحمداللّه و الصلاه علی محمّد و آله الطاهرین.
2- (2)امّا بعد: أتبکون؟ فلا رقأت الدمعه و لا قطعت الرنه انّما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوّه انکاثا تتّخذون ایمانکم دخلا بینکم الاوهل فیکم الاّ الصلف النظف و الصدر الشنف و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده. الاساء ما قدّمت لکم انفسکم ان سخط اللّه علیکم و فی العذاب انتم خالدون أتبکون و تنحبون؟ إی و اللّه فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها بغسل بعدها ابدا و أنّی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوّه و معدن الرساله و سیّد شباب اهل الجنّه و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجّتکم و مِدْرَه (المدره کمنبر السیّد الشریف و المقدم فی اللسان و الیدعند الخصومه و القتال قاموس) سنّتکم الا ساء ما تزرون و بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبّت الایدی و خسرت الصفقه و بؤتم بغضب من اللّه و ضربت علیکم الذلّه و المسکنه.

دهان گرفته و متحیر مانده بودند و پیرمردی را در کنار خود دیدم که گریه می کرد و اشک بر محاسنش جاری بود و دست بر آسمان بلند کرده و می گفت:

(1)«پدر و مادرم فدای شما خانواده باد! پیرمردان شما بهترین مردم، و زن های شما بهترین زن ها و جوانان شما بهترین جوان ها می باشند. دودمان شما با کرامت و مقام و منزلت شما بزرگ است» تا این که به این شعر تمثل جست:

کهو لکم خیرالکهول و نسلکم اذا عدّ نسل لایبور و لا یخزی

(2)درکتاب بحار و مجالس و مقاتل دیگر نقل شده که چون اسرای اهل بیت علیهم السلام را به کوفه آوردند فاطمه صغری علیها السلام خطبه ای خواند و فرمود: «خدای را به عدد دانه های رمل و ریگ ها و فاصله عرش تا زمین ستایش می کنم و به او ایمان می آورم و بر او توکل می نمایم و شهادت می دهم که پروردگاری جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست.

ص: 372

1- (1)ویلکم أتدرون ایّ کبد لرسول اللّه صلی الله علیه و آله فریتم؟ و ایّ کریمه له ابرزتم؟ و ایّ دم سفکتم؟ و ایّ حرمه له انتهکتم؟ لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء نأناء خرقاء شوهاء کطلاع الارض او مل ء السماء افعجبتم ان مطرت السماء دما فلعذاب الآخره اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنّکم المهل فانّه لایحفره البدار و لا یخاف فوت الثار و انّ ربّکم لبالمرصاد. قال: فواللّه لقد رأیت الناس یومئذ حیاری یبکون و قد وضعوا ایدیهم فی افواههم و رأیت شیخا و اقفا الی جنبی یبکی حتّی اخضلّت لحیته و هو یقول: بابی انتم و امّی کهولکم خیر الکهول و شبابکم خیر الشباب و نساؤکم خیرالنساء و نسلکم خیر نسل لایخزی و لایبزی. (البحار ج 164-45/108، المجالس ص 120)

2- (2)خطبه فاطمه الصغری علیها السلام فی الکوفه لمّا جی ء بسبایا اهل البیت علیهم السلام الی الکوفه خطبت فاطمه الصغری علیها السلام فقالت: الحمدللّه عدد الرمل و الحصی وزنه العرش الی الثری أحمده و اؤمن به واتو کّل علیه و اشهد ان لا إله الاّ اللّه و انّ محمدا عبده و رسوله و انّ اولاده ذبحوا بشطّ الفرات بغیر ذحل و لا ترات.

(1)سپس فرمود: «همانا فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدون هیچ جرم و گناهی کنار فرات سر بریدند. خدایا، من از این که بر تو دروغ بندم و یا خلاف آنچه در باره علی بن ابی طالب بر پیامبرت نازل نمودی به تو نسبت دهم به تو پناه می برم خدایا، این مردم حق علی علیه السلام را غصب نمودند و بدون هیچ گناه و خطایی او را کشتند؛ همان گونه که دیروز فرزند او حسین علیه السلام را نیز کشتند. این مردم علی علیه السلام را در یکی از خانه های خدا کشتند؛ آن ها به زبان مسلمان بودند [و در باطن به تو ایمان نداشتند]؛ هلاکت و ذلت باد بر مردمی که نه در زمان حیات علی علیه السلام از او حمایت کردند و نه در هنگام مرگ او!

(2)خداوند او را با شرافت و عزّت و جلالت به سوی خود برد. او در راه اطاعت و بندگی تو از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهراسید و هیچ غاصب و سلطه گری او را از راه حق بازنداشت.

خدایا، تو او را از کودکی به اسلام هدایت نمودی و چون بزرگ شد او را به فضایل و مناقب آراستی و او را ستودی. او تا زنده بود ناصح و خیرخواه تو و رسول تو بود و چون از دنیا رفت نسبت به دنیا زاهد بود و بر آن حریص نبود و به وعده های تو راغب و در راه تو کوشا بود، تو از او خشنود بودی و او را به صراط

1- (1)الّلهمّ انّی اعوذبک ان افتری علیک الکذب او ان اقول علیک خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیّه علیّ بن ابی طالب علیه السلام المسلوب حقّه المقتول من غیر ذنب کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوب اللّه فیه معشر مسلمه بألسنتهم تعسا لرؤوسهم ما دفعت عنه ضمیا فی حیاته و لا عند مماته حتّی قبضته الیک محمود النقیبه طیب العریکه معروف المناقب مشهور المذاهب. لم تأخذه فیک الّلهمّ لومه لائم و لا عذل عاذل . هدیته الّلهمّ للاسلام صغیرا و حمدت مناقبه کبیرا ولم یزل ناصحا لک و لرسولک حتّی قبضته الیک زاهدافی الدنیا غیر حریص علیها راغبا فی الاخره مجاهدا لک فی سبیلک رضیته فهدیته الی صراط مستقیم.

2- (2)اما بعد: یااهل المکر و الغدر و الخیلاء فانّا اهل بیت ابتلانا اللّه بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسناً و جعل علمه عندنا و فهمه لدینا فنحن عیبه علمه و وعاء فهمه و حکمته و حجتّه علی الارض فی بلاده لعباده اکرمنا اللّه بکرامته و فضّلنا بنبیّه محمد صلی الله علیه و آله علی کثیر ممّن خلق

تفضيلاً بيّناَ فكذّبتمونا و كفرّتمونا و رأيتم قتالنا حلالا و أموالنا نهبا كما قتلتم جدّنا بالأمس و سيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدّم قرّت لذلک عيونكم و فرحت قلوبكم افتراء على اللّه و مكرا و اللّه خيرالماكرين.

مستقیم هدایت نمودی.»

سپس اهل کوفه را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای اهل مکر و خدعه و تکبّر! ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را به وسیله شماو شما را به وسیله ما آزمایش نموده و بلا و آزمایش را برای ما نیکو قرار داده و دانش و بینش را نزد ما گذارده است.

ما نگهبانان علم او و ظرف های دانش و حکمت و حجت های او روی زمین هستیم. او ما را به بزرگواری خود گرامی داشته و به واسطه پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله ما را بر بسیاری از آفریده های خود برتری داده است و شما با وجود همه این فضایل ما را تکذیب و تکفیر نمودید و کشتن ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید. همان گونه که دیروز جد ما [امیرالمؤمنین علیه السلام] را کشتید. ای اهل کوفه! خون ما از شمشیرهای شما می چکد. و این ناشی از کینه های دیرینه شماست که خون ما را می ریزید و قلوبتان از آن شاد و چشم هایتان از آن روشن می شود و به سبب مکر و خیانتی که در شما وجود دارد کارتان را حق می پندارید! البته مکر خداوند برای کیفر و عقوبت شما بالاتر است.»

(1)سپس فرمود: «ای اهل کوفه! پس از این که خون ما را ریختید و اموال ما را غارت کردید خوشحال نباشید؛ همانا این مصایب و گرفتاری های بزرک از قبل برای

1- (1)فلا تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتم من دمائنا و نالت ایدیکم من اموالنا فانّ ما اصابنا من المصائب الجلیله و الرزء العظیم فی کتاب من قبل ان نبرأها انّ ذلک علی اللّه یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و اللّه لا یحبّ کلّ مختال فخور. تبّا لکم فانتظروا اللعنه و العذاب فکأنّ قد حلّ بکم و تواترت من السماء نقمات فتستحکم بما کسبتم و یذیق بعضکم بأس بعض ثمّ تخلدون فی العذاب الألیم یوم القیامه بما ظلمتمونا الا لعنه اللّه علی الظالمین. ویلکم أتدرون أیّ ید طاعنتنا منکم و أیّه نفس نزعت الی قتالنا ام بأیّه رجل مشیتم الینا تبغون محاربتنا و اللّه قست قلوبکم و غلظت اکبادکم و طبع علی أفئدتکم و ختم علی سمعکم و علی بصرکم غشاوه فأنتم لاتهتدون فتبّا لکم ایّ ترات لرسول اللّه صلی الله علیه و آله قبلکم و ذحول له لدیکم بما غدرتم بأخیه علیّ بن ابی طالب جدّی و

بنيه و عترته الطيّبين الأخيار و افتخر بذلک مفتخر من الظالمين فقال: نحن قتلنا عليّا و بنى علىّ بسيوف هنديّه و رماح و سبينا نساءهم سبى ترک و نطحناهم فأىّ نطاح

ما نوشته شده و نزد خداوند آسان است. این [بلاها و حوادث دنیا] برای این است که مؤمن نه برای از دست دادن متاع دنیا تأسف بخورد و نه برای به دست آوردن آن خشنود شود البته خداوند متکبران و خودخواهان را دوست ندارد.»

سپس فرمود: «ای اهل کوفه! هلاکت باد بر شما! منتظر لعنت و عذاب خدا که به شما نزدیک است باشید. من می بینم که لعنت و عذاب بر شما وارد شده و پیاپی نکبت های اعمال خود را خواهید دید و در دنیا بر یکدیگر مسلط خواهید شد و به علت ستمی که بر ما روا داشتید در قیامت به عذاب دردناک همیشگی مبتلا خواهید گردید. آگاه باشید که لعنت خداوند بر ستمگران خواهد بود.»

آن گاه فرمود: «وای برشما! آیا می دانید با چه دستی نیزه بر ما زدید و با چه نفسی به جنگ ما آمدید و با چه قدم هایی با ما جنگیدید؟! به خدا سوگند، رحم از دل های شما برداشته شده و جگرهای شما سخت گردیده و بر دل ها و گوش های شما مهر خورده و بر چشم های شما پرده افتاده و شما هرگز هدایت نخواهید شد. هلاکت باد بر شما! آیا چه ستمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما رسید و او چه خونی از شما ریخت که به برادر او علی بن ابی طالب. جد من، و فرزندان و عترت پاک و صالح او خیانت کردید؟! برخی از شما به خیانت و ظلم خود افتخار نمودند و گفتند:

ما با شمشیرها و نیزه های هندیه [مقصود هند جگرخوار است] علی و فرزندان او را کشتیم و زن های آنان را اسیر گرفتیم و به شدت با آنان برخورد نمودیم! خاک بر دهان گوینده این سخن! و ننگ بر او باد! آیا به کشتن کسانی که خداوند آنها را پاک نموده و از هر پلیدی دور داشته افتخار می کنی؟! ای گوینده تو همانند پدرت بر مسند ریاست بنشین و من نیز صبر می کنم و خشم خود را فرو می برم، همانا هر کس به هر چه می کند و از قبل می فرستد خواهد رسید.

(1)ای اهل کوفه وای بر شما! آیا از این که خداوند ما را بر دیگران شرافت داد

ص: 375

1- (1)بفیک ایّها القاتل الکثکثُ و الأثلَب افتخرت بقتل قوم زکاّهم اللّه و طهرّهم و أذهب عنهم الرجس فاکظم واقع کما اقعی ابوک فانّما لکلّ امری ء ما اکتسب و ما قدّمت یداه أحسدتمونا ویلکم علی ما فضّلنا اللّه؟! فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرک ساج ما یواری الدمامصا ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء و من لم یجعل اللّه له نورا فماله من نور. فارتفعت الأصوات بالبکاء و النحیب و قالوا: حسبک: یا ابنه الطیّبین فقد احرقت قلوبنا و انضجت نحورنا و اضرمت اجوافنا فسکتت. (البحار ج 45/110، المجالس ص 122)

حسد بردید؟ این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و هرکس را که بخواهد از نور [هدایت] خود محروم می گرداند و او راه به جایی نخواهد برد.» در این هنگام صدای اهل کوفه به گریه و ناله بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان و طیبین! بس کن که با سخن خود قلب های ما را آتش زدی و گلوها و دل های ما را سوزاندی! فاطمه چون چنین دید ساکت شد.

(1)محدث قمی در کتاب نفس المهموم می گوید: چون اهل بیت و دختران امیرالمؤمنین علیهما السلام را به صورت اسیر به کوفه آوردند ام کلثوم خطبه ای خواند و با صدای بلند و چشم گریان از پشت پرده فرمود: «ای اهل کوفه! زشت باد روی شما! چگونه امام حسین علیه السلام را یاری نکردید و او را تنها گذاردید و به شهادت رساندید و اموال او را غارت نموده و تصاحب کردید و روی خود را از او گرداندید [آن گونه که گویا او را نمی شناخته اید] پس هلاکت و عذاب بر شما باد!»

(2)سپس فرمود: «ای اهل کوفه! وای بر شما! آیا می دانید چه مصیبت و بلایی بر خود وارد کردید و چه گناهی را به دوش گرفتید و چه خون هاای را ریختید و بر چه

1- (1)خطبه امّ کلثوم فی الکوفه لما جی ء بسبایا اهل البیت علیهم السلام الی الکوفه خطبت أُمّ کلثوم بنت علیّ علیه السلام فی ذلک الیوم من وراء کلّتها، رافعه صوتها بالبکاء فقالت: یا أهل الکوفه، سوأه لکم، ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه، و انتهبتم أمواله و ورثتموه، و سبیتم نساءه و نکبتموه! فتبّا لکم و سحقا. ویلکم أتدرون أیّ دواه دهتکم، و أیّ وزر علی ظهورکم حملتم، و أیّ دماء سفکتموها، و أیّ کریمه أصبتموها و أیّ صبیه سلبتموها، و أیّ اموال انتهبتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النّبی صلی الله علیه و آله ، و نزعت الرحمه من قلوبکم، الا إنّ حزب اللّه هم الفائزون (المفلحون خ ل) و حزب الشیطان هم الخاسرون. ثمّ قالت:

2- (2)قتلتم أخی صبرا فویل لاُمّکم ستجزون نارا حرّها یتوقّد سفکتم دماء حرّم اللّه سفکها و حرّمها القرآن ثمّ محمّد صلی الله علیه و آله ألا فأبشروا بالنار أنّکم غدا لفی سقر حقّا یقینا تخلّدوا و إنّی لأبکی فی حیاتی علی أخی علی الخدّمنّی دائما لیس یجمد بدمع غزیر مُستهلٍّ مکفکف علی خیر من بعد النبیّ سیولد

خانواده و اهل بیتی ستم روا داشتید و لباس آنان را گرفتید و اموال آنان را غارت نمودید؟ !

شما بهترین فرزندان پیامبر خود را کشتید به گونه ای که رحم از دل های شما گرفته شده بود. پس بدانید و آگاه باشید که تنها حزب خدا رستگارند و حزب شیطان زیان کار خواهند بود.»

سپس اشعار ذیل را انشاء نمود:

قتلتم اخی صبرا فویل لأمّکم ستجزون نارا حرّها یتوقّد...

(1)راوی می گوید: پس از سخنان امّ کلثوم علیها السلام صدای ضجّه و ناله مردم به گریه بلند شد و زن ها از خود بی خود شدند و سرهای خود رابرهنه کردند و خاک بر سر ریختند و صورت خراشیدند و بر صورت ها زدند و صدای واویلا سردادند و چشمان مردها گریان شد و از شدت ناراحتی محاسن خود را کندند و دیده نشد که مردم تاکنون این چنین گریه کرده باشند [و بر سر و صورت خود زده باشند!].

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در کوفه

(2)در بحار و مجالس نقل شده است که چون اسرای اهل بیت علیهم السلام را به کوفه آوردند پس از خطبه حضرت زینب و امّ کلثوم، حضرت زین العابدین علیه السلام نیز

ص: 377

1- (1)قال الراوی: فضجّ النّاس بالبکاء و النوح، و نشرالنساء شعورهنّ، و وضعن التراب علی رؤوسهنّ، و خمشن وجوههنّ، و ضربن خدودهنّ، و دعون بالویل و الثبور، وبکی الرجال و نتفوا لحاهم، فلم یر باکیه و باکٍ أکثر من ذلک الیوم.(«نفس المهوم» للمحدّث القمی رحمه الله ، ص 399 و 471 عن الملهوف ص 137). خطبه زین العابدین علیه السلام فی الکوفه ثمّ انّ زین العابدین علیه السلام أومأ الی الناس ان اسکتوا فسکتوا فقام قائما فحمداللّه و أثنی علیه و ذکر النبیّ صلی الله علیه و آله بما هو اهله فصلّی علیه ثمّ قال: ایّها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا أعرّفه بنفسی، أنا علیّ ابن الحسین بن علیّ بن أبی طالب، أنا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، أنا ابن المذبوح بشطّ الفرات من غیر ذحل و لا ترات، أنا ابن من قتل صبرا و کفی بذلک فخرا.
2- (2)ایّها الناس ناشدتکم باللّه هل تعلمون انّکم کتبتم الی أبی و خدعتموه و أعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعه و قاتلتموه و خذلتموه فتبّا لما قدّمتم لأنفسکم و سوأهً لرأیکم بأیّه عین تنظرون الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله اذ یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتم حرمتی فلستم من أمّتی؟!

برخاست و به مردم فرمود: «ساکت باشید!» و چون ساکت شدند حمد و ثنای الهی را به جای آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنچه شایسته بود یاد نمود و درود و صلوات بر او فرستاد و سپس فرمود:

«ای مردم! هرکس مرا می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد من خود را به او معرفی می کنم؛ من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. من فرزند کسی هستم که حرمت او را شکستند و اموال او را غارت کردند و اهل و عیال او را اسیر نمودند. من فرزند کسی هستم که بدون جرم وگناه در کنار فرات لب تشنه سر از بدن او جدا نمودند. من فرزند کسی هستم که سر او را از قفا بریدند؛ و البته شهادت افتخار ماست.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد دارید که نامه نوشتید و پدر مرا دعوت کردید و با او عهد و پیمان و بیعت نمودید که از او حمایت نمایید و سپس او را فریب دادید و تنها گذاردید و با او به جنگ برخاستید؟!

(1)هلاکت باد بر شما! و زشت باد رأی شما! چه بد توشه ای برای خود پیش فرستادید! اگر روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: شما عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید پس ازامت من نخواهید بود، چگونه به چهره او خواهید نگریست.

دراین هنگام صدای مردم به گریه بلند شد و به همدیگر گفتند: هلاک شدید و نفهمیدید. در این حال امام علیه السلام به آنان فرمود: «خدا رحمت کند کسانی را که نصیحت مرا بپذیرندو سخن مرا نسبت به خدا و رسول او و اهل بیت او صلی الله علیه و آله حفظ نمایند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مقتدا و پیشوای ماست و باید از او پیروی کنیم.»

1- (1)فارتفعت أصوات الناس بالبکاء من کلّ ناحیه و قال بعضهم لبعض: هلکتم و ما تعلمون، فقال علیه السلام : رحم اللّه امرءا قبل نصیحتی و حفظ وصیّتی فی اللّه و رسوله و اهل بیته فانّ لنا فی رسول اللّه صلی الله علیه و آله أسوه حسنه. لاغرو إن قتل الحسین فشیخه قد کان خیرا من حسین و اکرما قتیل بشطّ النهر روحی فداؤه جزاء الذی أراداه نار جهنّما(البحار ج 45/112، المجالس ص 124)

(1)در بحار و مجالس نقل شده است که چون اسرا و سرهای شهدا را در کوفه نزد عبیداللّه بردند او در دارالاماره کوفه نشست و به مردم اجازه ملاقات عمومی داد و دستور داد سر مبارک امام حسین علیه السلام را آوردند و مقابل او گذاردند. پس به آن سر نگاه کرد و خندید و با چوبی که در دست داشت بر لب و دندان امام علیه السلام زد و گفت: او لب و دندان خوبی داشته است.

و در روایتی آمده که گفت: یا اباعبداللّه ! پیری زود به سراغ تو آمد. سپس گفت: این روز به جای روز [جنگ] بدر باشد. [در جنگ بدر هفتاد و چندنفر از مشرکین و لشکر ابوسفیان به دست مسلمانان کشته شدند].

انس مالک که در آن جلسه حاضر بود گریان شد و گفت: امام حسین علیه السلام از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر بود - آن موقع امام علیه السلام با وسمه خضاب نموده بود. (2)زید ارقم نیز که در آن جلسه حاضر بود و پیرمردی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود همین که دید عبیداللّه با چوب بر لب و دندان امام علیه السلام می زند به او گفت: چوب خود

ص: 379

1- (1)مجی ء السبایا و الرؤوس الی ابن زیاد بالکوفه لمّا جی ء بالسبایا و الرؤوس الی ابن زیاد فی الکوفه جلس فی قصر الإماره و اذن للناس اذنا عامّا و امر باحضار رأس الحسین علیه السلام فوضع بین یدیه فجعل ینظر الیه و یبتسم و کان فی یده قضیب فجعل یضرب به ثنایاه و یقول: انّه کان حسن الثغر. و فی روایه انّه قال: لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبداللّه ! ثمّ قال: یوم بیوم بدر و کان عنده أنس بن مالک فبکی و قال: کان اشبههم برسول اللّه صلی الله علیه و آله و کان مخضوبا بالوسمه و کان الی جانبه زید بن ارقم صاحب رسول اللّه صلی الله علیه و آله و هو شیخ کبیر فلمّا رآه یضرب بالقضیب ثنایاه قال له: ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فواللّه الذی لا إله غیره لقد رأیت شفتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ما لا أحصیه کثره یقبّلهما ثمّ انتحب باکیا فقال له ابن زیاد: أبکی اللّه عینیک أتبکی لفتح اللّه؟ و اللّه لولا انّک شیخ قد خرقت و ذهب عقلک لضربت عنقک: فنهض زیدبن ارقم من بین یدیه و سار الی منزله. و فی روایه انّه نهض و هو یقول: ایّها الناس انتم العبید بعد الیوم قتلتم ابن فاطمه و أمرّتم ابن مرجانه و اللّه لیقتلّن خیارکم و لیستعبدنّ شرارکم فبعدا لمن رضی

بالذلّ و العار ثمّ قال: يا بن زياد لأحدّثنّك حديثا اغلظ عليک من هذا، رأيت رسول اللّه صلى الله عليه و آله اقعد حسناً على فخذه اليمنى و حسينا على فخذه اليسرى ثمّ وضع يده على يافوخيهما ثمّ قال: اللّهمّ انّى استودعک ايّاهما و صالح المؤمنين، فكيف كانت وديعه رسول اللّه صلى الله عليه و آله عندک يا ابن زياد؟! (البحار ج 45/116، المجالس ص 125)

را از این لب و دندان بردار سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست من زیاد دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این لب و دندان را می بوسید. و سپس گریان شد.

ابن زیاد به او گفت: خدا چشم تو را گریان کند! آیا برای پیروزی الهی که خدا نصیب ما کرده گریه می کنی؟! به خدا سوگند، اگر پیرمرد خرفتی نبودی و عقل خود را از دست نداده بودی گردنت را می زدم. زید بن ارقم [چون چنین دید] برخاست و از مجلس عبیداللّه بیرون رفت.

در روایت دیگری آمده است که زیدبن ارقم برخاست و به مردم گفت: ای مردم! پس از این، آقایی و عزت پیدا نخواهید کرد و ذلیل خواهید شد. فرزند فاطمه علیها السلام را کشتید و ابن مرجانه [یعنی عبیداللّه] را حاکم نمودید؟!

به خدا سوگند، او خوبان شما را خواهد کشت و بدان شما را در خدمت خود درخواهد آورد. سپس گفت: دور باد از رحمت خدا کسی که راضی به ذلت و عار باشد! آن گاه گفت:

ای عبیداللّه! من سخن عجیب تر و سخت تر از این برای تو بگویم، من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین را بر زانوهای خود نشانده بود و دست بر سر آنان می کشید و می فرمود: «خدایا من اینها را به تو و صالح مؤمنان [یعنی علی بن ابی طالب] می سپارم.»، تو چگونه امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگهداری کردی؟!

وارد شدن زن ها و بچه های امام حسین علیه السلام برعبیداللّه

(1)اهل مقاتل نوشته اند: چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را در کوفه بر عبیداللّه وارد نمودند، زینب علیها السلام پست ترین لباس خود را پوشید و ناشناخته در گوشه ای از مجلس نشست و کنیزان اطراف او گرد آمدند.

1- (1)دخول نساء الحسین علیه السلام و صبیانه علی ابن زیاد بالکوفه لمّا أدخل نساء الحسین علیه السلام وصبیانه علی ابن زیاد بالکوفه لبست زینب علیها السلام ارذل ثیابها و تنکرّت و مضت حتّی جلست ناحیه من القصر و حفّت بها إماؤها فقال ابن زیاد: من هذه فلم تجبه فاعاد الکلام ثانیاً و ثالثاً یسأل عنها فلم تجبه فقال له بعض إمائها: هذه زینب بنت فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاقبل علیها ابن زیاد فقال لها: الحمدللّه الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثتکم فقالت زینب؟

عبیداللّه گفت: این زن کیست [که به ما سلام نکرد]؟ زینب علیها السلام پاسخ او را نداد. تا در مرتبه سوم یکی از کنیزان گفت: این زینب، دختر فاطمه، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس ابن زیاد روبه زینب نمود و گفت: ستایش خدای را که شما را کشت و رسوا نمود و سخنانتان را باطل کرد. زینب علیها السلام در پاسخ او فرمود: «ستایش خدایی را که ما را به برکت پیامبر خود صلی الله علیه و آله گرامی داشت و از هر پلیدی و زشتی پاک نمود. همانا فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او غیر ما می باشد.»

(1)عبیداللّه گفت: دیدی خدا با برادر و اهل بیت تو چه کرد؟ زینب علیها السلام فرمود: «من از خدای خود جز نیکی ندیدم. آنان (شهدا) کسانی بودند که خداوند شهادت را برای آنان ثبت نموده بود و اینک به جایگاه خود منتقل شده اند و زود است که خداوند تو را با آنان مجتمع سازد و آنها با تو مخاصمه کنند. در آن هنگام خواهی دید که پیروزی از آن کدامیک خواهد بود.

(2)سپس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! ای پسر زن آلوده و زناکار! [اولیای خدا را کشته ای و افتخار می کنی؟]» پس ابن زیاد به خشم آمد و خواست دستور قتل زینب را بدهد، اما عمروبن حریث به او گفت: ای امیر! او زنی بیش نیست و زن را نباید به گفتارش مؤاخذه نمود. سپس ابن زیاد گفت: خداوند با کشته شدن افراد متمرّدی مانند برادر و اهل بیت تو دل مرا شفا بخشید.

1- (1)الحمداللّه الذی اکرمنا بنبیّه محمّد و طهّرنا من الرجس تطهیرا انّما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا فقال: کیف رأیت فعل اللّه باخیک و اهل بیتک؟ فقالت: ما رأیت الاّ جمیلا هؤلاء قوم کتب اللّه علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع اللّه بینک و بینهم فتحاجّ و تخاصم فانظر لمن الفلج یومئذ هبلتک امّک یا بن مرجانه. فغضب ابن زیاد و استشاط و کأنّه همّ بها فقال له عمروبن حریث ایّها الأمیر انّها امرأه لا تؤاخذ بشی ء من منطقها و لا تذّم علی خطئها فقال لها ابن زیاد: لقد شفی اللّه قلبی من طاغیتک الحسین و العصاه المرده من اهل بیتک. فرقّت زینب و بکت و قالت له: لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان کان هذا شفاؤکِ فقد اشتفیت! فقال ابن زیاد هذه سجّاعه و

لعمری لقد کان ابوها سجّاعاَ شاعرا فقالت: ما للمرأه و السجاعه انّ لی عن السجاعه لشغلاً و لکن صدری نفث بما قلت:
2- (2)فقل لسرایا شیبه الحمد ما لکم قعدتم و قد ساروا بنسوتکم أسری و اعظم ما یشجی الغیور دخولها الی مجلس ما بارح اللهو و الخمر یقارضها فیه الدعیّ مسبه و یصرف عنها وجهه معرضا کبرا

پس قلب زینب [از این سخن] آتش گرفت و گریان شد و به او فرمود: «همانا تو بزرگ و آقای مرا کشتی و خانواده ام را [به صورت اسیر] در میان مردم آوردی و پروبالم را شکستی و بنیادم را برانداختی، اگر اینها وسیله شفای دل تو بوده پس شفا یافته ای؟ !»

ابن زیاد گفت: این زن اهل سجع و فصاحت است، پدر او نیز چنبن بود. زینب علیها السلام فرمود: «زن را با سجع و فصاحت [بین مردان] چه کار است، اینها از سینه [سوخته] من صادر شد.»

(1)و چون عبیداللّه حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را دید به او گفت: خود را معرفی کن! حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «من علی بن الحسین هستم.» ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، من برادری داشتم که او نیز علی نامیده می شد، مردم او را کشتند.» ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت. امام علیه السلام فرمود: «البته خداوند جان هر کسی را در هنگام مرگ قبض خواهد نمود.»

پس ابن زیاد به خشم آمد و گفت: هنوز برپاسخ دادن به من جرأت داری و می خواهی سخن مرا رد کنی؟ او را ببرید و گردن بزنید! در این هنگام زینب به او درآویخت و فرمود: ای ابن زیاد! بس کن ریختن خون ما را! به خدا سوگند، من از او جدا نمی شوم تا این که مرا نیز بکشی.» ابن زیاد لختی به او نگاه کرد و گفت: اثر

1- (1)و عُرض علیه علیّ بن الحسین علیهما السلام فقال له: من انت؟ فقال: انا علیّ ابن الحسین فقال: ألیس قد قتل اللّه علیّ بن الحسین؟ فقال له: قد کان لی اخ یسمّی علیّا قتله الناس قال: بل اللّه قتله فقال علیّ بن الحسین: اللّه یتوفّی الانفس حین موتها فغضب ابن زیاد و قال: و بک جرأه لجوابی و فیک للردّ علیّ اذهبوا به واضربوا عنقه. فتعلّقت به عمّته زینب و قالت: یاابن زیاد حسبک من دمائنا و اعتنقته و قالت: لا و اللّه لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه فنظر ابن زیاد الیها و الیه ساعه ثمّ قال: عجباً للرحم و اللّه انّی لا ظنّها و دّت انّی قتلتها معه دعوه فانّی اراه لما به. و فی روایه انّ علی بن الحسین علیهما السلام قال لعمتّه: اسکتی یا عمّه حتّی اکلّمه ثمّ اقبل علیه فقال: أبا لقتل تهدّدنی یا بن زیاد؟ أما علمت انّ

القتل لنا عاده و كرامتنا الشهاده؟ ثمّ امر ابن زیاد بعلیّ بن الحسین علیهما السلام و اهل بیته فحملوا الی دار بجنب المسجد الاعظم. (البحار ج 45/117، المجالس ص 126)

خویشاوندی چقدر شگفت آور است. به خدا سوگند، من یقین کردم که او دوست دارد همراه برادرزاده خود کشته شود، او را رها کنید، او به درد خود از پا درخواهد آمد.

و در روایت دیگری نقل شده است که حضرت زین العابدین علیه السلام به عمه خود فرمود: «تو آرام باش تا من پاسخ او را بدهم.» سپس روی مبارک خود را به عبیداللّه نمود و فرمود: «تو مرا به کشتن تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که شهادت و کشته شدن در راه خدا عادت و کرامت ماست؟» سپس عبیداللّه دستور داد تا اهل بیت علیهم السلام را در خانه ای در کنار مسجد کوفه اسکان دادند.

شهامت و شهادت عبداللّه عفیف در کوفه

(1)در بحار و مجالس نقل شده است که چون امام حسین علیه السلام شهید شد ابن زیاد بر منبرکوفه رفت و گفت: ستایش خدای را که حق و اهل آن را آشکار نمود و امیرالمؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و دروغگو، فرزند دروغ گو و پیروان او را کشت.

همین که سخن او به این جا رسید عبداللّه عفیف ازدی که از نیکان شیعه و از زهّاد آنان بود و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در جنگ صفین از بین رفته بود و همیشه در مسجد کوفه مشغول نماز بود برخاست و به عبیداللّه گفت: ای فرزند مرجانه زناکار: دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدر تو و آن که تو را بر سر کار آورده و پدر او معاویه است. ای دشمن خدا! فرزندان پیامبر را می کشی و بر منبر مسلمانان این گونه سخن می گویی؟

1- (1)مقتل عبداللّه بن عفیف الازدی لمّا قتل الحسین علیه السلام صعد ابن زیاد المنبر فقال: الحمدللّه الذی اظهر الحقّ و اهله و نصر امیرالمؤمنین یزید و حزبه و قتل الکذّاب بن الکذّاب و شیعته فما زاد علی هذا الکلام شیئا حتّی قام الیه عبداللّه بن عفیف الأزدیّ و کان من خیار الشیعه وزهّادها وکانت عینه الیسری ذهبت فی حرب الجمل و الاخری فی یوم صفیّن و کان یلازم المسجد الاعظم یصلّی فیه الی اللیل ثمّ ینصرف. فقال یا ابن مرجانه: انّ الکذّاب بن الکذّاب انت و ابوک و من استعملک و ابوه یا عدوّ اللّه أتقتلون ابناء النبیّین و تتکلّمون بهذا الکلام علی منابرالمسلمین؟!

(1)پس ابن زیاد خشمناک گردید و گفت: این گوینده کیست؟ عبداللّه عفیف گفت: گوینده من هستم، ای دشمن خدا! آیا ذرّیه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند در قرآن شهادت به پاکی آنان داده و آنان را از هر رجس و پلیدی دور نموده می کشی و گمان می کنی که مسلمان هستی؟!

سپس گفت: به فریاد برسید! کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که از تو و طاغیه تو، یزید، که به فرموده رسول خدا ملعون فرزند ملعون هستید انتقام بگیرند؟

پس خشم ابن زیاد بیشتر شد، به گونه ای که رگ های گردن او متورم گردید و گفت: او را نزد من بیاورید! همین که مأموران ابن زیاد از هر سو آمدند که او را بگیرند اشراف قبیله ازد که پسر عموهای او بودند آمدند و او را نجات دادند و از مسجد خارج نموده و به منزل رساندند. پس ابن زیاد گفت: [بروید و] این نابینا را - که چشم و دل او کور است - بیاورید. چون مأموران برای دستگیری او رفتند قبیله ازد با قبایل یمن جمع شدند و مانع از بردن او شدند. پس ابن زیاد قبایل مضر را همراه محمدبن اشعث به جنک آنان فرستاد و جنگ سختی بین آنان رخ داد و عده ای کشته شدند.

(2)و مأمورین ابن زیاد به خانه عبداللّه عفیف رسیدند و در خانه را شکستند و

1- (1)فغضب ابن زیاد و قال: من هذا المتکلّم، فقال: انا المتکلّم یا عدوّ اللّه أتقتل الذریّه الطاهره التی قد اذهب اللّه عنها الرجس و طهّرها تطهیرا و تزعم أنّک علی دین الاسلام؟ و اغوثاه أین أولاد المهاجرین و الانصار ینتقمون منک و من طاغیتک اللعین ابن اللعین علی لسان محمد رسول ربّ العالمین؟ فازداد غضب ابن زیاد حتّی انتفخت أوداجه و قال: علیّ به، فتبادرت الیه الجلاوزه من کلّ ناحیه لیأخذوه فقامت الاشراف من الأزد من بنی عمّه فخلّصوه منهم و أخرجوه من باب المسجد و انطلقوا به الی منزله، فقال ابن زیاد: اذهبوا الی هذا الاعمی، اعمی الازد أعمی اللّه قلبه کما أعمی عینیه فائتونی به، فلمّا بلغ ذلک الازد اجتمعوا و اجتمعت معهم قبائل الیمن لیمنعوا صاحبهم و بلغ ذلک ابن زیاد فجمع قبائل مضر و ضمّهم الی محمد بن الاشعث و امره بقتال القوم فاقتتلوا قتالاً شدیدا حتّی قتل بینهم

جماعه من العرب و وصل اصحاب ابن زیاد الی دار عبداللّه بن عفیف فکسروا الباب و اقتحموا علیه فصاحت ابنته: اتاک القوم من حیث تحذر فقال: لا علیک ناولینی سیفی فناولته ایّاه فجعل یذبّ عن نفسه و یقول:

2- (2)أنا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن أمّ عامر کم دارع من قومکم و حاسر و بطل جدلته مغاور

هجوم آوردند. دختر او فریاد کرد و به پدر خود گفت: مأمورین ابن زیاد آمدند! عبداللّه عفیف گفت: باکی نیست. سپس شمشیر خود را گرفت و از خود دفاع کرد. دختر او گفت: ای کاش من مرد بودم و امروز با دشمنان تو که قاتل عترت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله هستند جنگ می کردم.

سپاهیان عبیداللّه اطراف عبداللّه عفیف را گرفته بودند و او از خود دفاع می نمود و از هر سو دشمن به طرف او می آمد دخترش او را راهنمایی می کرد تا این که او را [به طور کامل] احاطه کردند در این حال دختر او گفت: ای وای! پدرم را احاطه کردند در حالی که یاوری ندارد که او را کمک دهد. عبداللّه شمشیر را به دور خود می گرداند و می گفت: سوگند به خدا، اگر چشم می داشتم کار را بر شما سخت می کردم.

(1)مأمورین ابن زیاد او را رها نکردند تا نزد عبیداللّه آوردند. چون عبیداللّه او را دید گفت: ستایش خدایی را که تو را خوار نمود. عبداللّه گفت: ای دشمن خدا! برای چه خوار باشم؟ عبیداللّه گفت: تو در باره عثمان چه می گویی؟ عبداللّه عفیف گفت: ای غلام بنی علاج! ای پسرمرجانه! تو را با عثمان چه کار که او خوب بوده یا بد؟ خداوند ولی خلق خود می باشد و بین آنها و عثمان به عدل حکم خواهد نمود. تو از من در باره خود و پدر خود و از یزید و پدر او معاویه سؤال کن [تا وضعیت

1- (1)و جعلت ابنته تقول: یا ابت لیتنی کنت رجلا اخاصم بین یدیک الیوم هؤلاء الفجره قاتلی العتره البرره و جعل القوم یدورون علیه من کلّ جهه و هو یذبّ عن نفسه فلیس یقدم علیه احد و کلّما جاؤه من جهه قالت ابنته: یا ابت جاؤک من جهه کذا حتّی تکاثروا علیه و احاطوا به فقالت ابنته: و اذلاّه یحاط بابی و لیس له ناصر یستعین به فجعل یدیر سیفه و یقول: اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری قال: فما زالوا به حتّی اخذوه ثمّ حمل فادخل علی ابن زیاد فلمّا رآه قال: الحمدللّه الذی اخزاک فقال له عبداللّه یا عدوّ اللّه و بماذا اخزانی؟ اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری فقال له ابن زیاد: یا عدوّ اللّه ما تقول فی عثمان بن عفّان قال: یا عبد بنی علاج یا ابن مرجانه - و شتمه - ما انت و عثمان اساء ام احسن و اصلح ام افسد؟ و اللّه تبارک و تعالی ولیّ خلقه یقضی بینهم و بین عثمان بالعدل و الحقّ ولکن سلنی عن ابیک و عنک و عن یزید و ابیه فقال ابن زیاد:

کثیف شما را بازگویم].

عبیداللّه گفت: به خدا سوگند، دیگر از تو سؤالی نخواهم نمود تا طعم تلخ مرگ را بچشی!

(1)عبداللّه عفیف گفت: من خدای ربّ العالمین را ستایش می کنم، زیرا مدت ها بود آرزوی شهادت داشتم - پیش از آن که تو به دنیا بیایی - و از خدای خود خواسته بودم که به دست بدترین خلق خدا و پست ترین آنان به شهادت برسم و چون نابینا شدم از آن مأیوس بودم و الآن بحمداللّه خداوند دعای مرا مستجاب نمود و شهادت را روزی من کرد.

پس ابن زیاد دستور داد تا گردن او را زدند و بدن او را در سبخه کوفه به دار آویختند.

گرداندن سر مبارک امام علیه السلام در کوفه و رسیدن خبر شهادت او به مدینه

(2)در بحار و مجالس نقل شده است که چون سر امام حسین علیه السلام را به کوفه آوردند، عبیداللّه زیاد دستور داد آن سر مقدس را در بازار و در میان قبایل کوفه گرداندند. سپس نامه ای به یزید نوشت و خبر شهادت امام و اسارت اهل بیت او را به او داد. از آن سو عبدالملک بن حارث سلمی را به مدینه فرستاد که خبر شهادت

1- (1)و اللّه لا اسألک عن شی ء او تذوق الموت غصّه بعد غصّه فقال عبداللّه بن عفیف: الحمدلله ربّ العالمین اما انّی قد کنت اسأل اللّه ربّی ان یرزقنی الشهاده من قبل ان تلدک امّک و سألت اللّه ان یجعل ذلک علی ید ألعن خلقه و ابغضهم الیه فلمّا کفّ بصری یئست من الشهاده الی الآن فالحمدلله الذی رزقنیها بعد الیأس منها و عرّفنی الاجابه منه فی قدیم دعائی فقال ابن زیاد اضربوا: عنقه فضربت عنقه و صلب فی السبخه. (البحار ج 45/120، المجالس ص 128) الطواف برأس الحسین علیه السلام فی الکوفه و وصول خبر قتله الی المدینه لمّا جی ء برأس الحسین علیه السلام الی ابن زیاد بالکوفه امر ابن زیاد فطیف به فی سکک الکوفه کلّها و قبائلها و لمّا فرغ القوم من الطواف به فی الکوفه ردّوه الی باب القصر. وکتب ابن زیاد الی یزید یخبره بقتل الحسین علیه السلام و خبر اهل بیته و تقدّم الی عبدالملک بن الحارث السلمی فقال انطلق حتی تأتی عمروبن سعید بن العاص بالمدینه و کان امیرا علیها و هو من بنی امیّه فتبّشره بقتل الحسین علیه السلام و قال: لا یسبقنّک الخبر الیه.

2- (2)قال عبدالملک: فرکبت راحلتی و سرت نحو المدینه فلقینی رجل من قریش فقال: ما الخبر؟ قلت: عند الأمیر تسمعه قال: انّا للّه و انّا الیه راجعون قتل واللّه الحسین و لمّا دخلت علی عمروبن سعید قال: ما وراءک؟ قلت: ما یسرّ الامیر، قتل الحسین بن علیّ

امام حسین علیه السلام را به والی مدینه، سعیدبن عاص بدهد.

عبدالملک می گوید: من بر مرکب خود سوار شدم و به طرف مدینه رفتم. در بین راه مردی از قریش مرا دید و گفت: چه خبر؟ گفتم: خبر نزد والی مدینه گفته می شود. پس او گفت: «اناللّه و انّا الیه راجعون».

چون من بر والی مدینه وارد شدم، پرسید چه خبر؟ گفتم: حسین بن علی کشته شد. پس به من گفت: برگرد و این خبر را به اهل مدینه برسان. من بازگشتم و بین اهل مدینه این خبر را اعلام نمودم و چون اهل مدینه [و بنی هاشم] این خبر را شنیدند صدای گریه و شیون آنان بلند گردید و چون نزد امیر مدینه آمدم او خوشحال و خندان بود و گفت: این گریه ها به جای گریه هایی که برای عثمان کردند.

(1)سپس خطبه ای خواند و ضمن بیان خبر شهادت امام علیه السلام گفت: این صدمه به جای آن صدمه و این خطبه به جای آن خطبه و این موعظه به جای آن موعظه، تا درسی باشد و از آن عبرت گیرند. سپس گفت: به خدا سوگند، من دوست می داشتم که حسین را نمی کشتند و سال ها زنده می بود و همچنان از ما بدگویی می کرد و ما به او احترام می نمودیم لکن با کسی که شمشیر به روی ما کشیده باشد چه کنیم جز آن که او را از خود دفع نماییم [و این سخنان او برای معذور دانستن یزید و عوام فریبی او بود].

(2)در این هنگام عبداللّه بن صائب برخاست و به والی مدینه گفت: اگر

1- (1)فقال: اخرج فناد بقتله فنادیت فلم اسمع و اعیه قطّ مثل و اعیه بنی هاشم فی دورهم علی الحسین ابن علیّ حین سمعوا النداء بقتله فدخلت علی عمروبن سعید فلمّا رآنی تبسّم الیّ ضاحکا ثمّ تمثّل بقول عمروبن معدیکرب الزبیدی. و قیل: انّه لمّا سمع اصوات نساء بنی هاشم ضحک و تمثّل بذلک فقال: عجّت نساء بنی زیاد عجّه کعجیج نسوتنا غداه الارنب ثمّ قال عمرو: هذه و اعیه بواعیه عثمان ثمّ صعد المنبر و خطب الناس و اعلمهم قتل الحسین علیه السلام و قال فی خطبته: انّها لدمه بلدمه و صدمه بصدمه کم خطبه بعد خطبه و موعظه بعد موعظه حکمه بالغه فما تغنی النذر و اللّه لوددت انّ رأسه فی بدنه و روحه فی جسده احیانا کان

یسبّنا و نمدحه و یقطعنا و نصله کعادتنا و عادته و لم یکن من امره ما کان ولکن کیف نصنع بمن سلّ سیفه یرید قتلنا الاّ ان ندفعه عن انفسنا. فقام عبداللّه بن الصائب فقال: لو کانت فاطمه حیّه فرأت رأس الحسین علیه السلام لبکت علیه فجبهه عمروبن سعید و قال: نحن احقّ بفاطمه منک ابوها عمّنا و زوجها اخونا و ابنها ابننالو کانت فاطمه حیّه لبکت عینها و حرّت کبدها و مالامت من قتله و دفعه عن نفسه.

2- (2)و خرجت امّ لقمان بنت عقیل بن ابی طالب حین سمعت نعی الحسین علیه السلام حاسره و معها اخواتها امّ هانی ء و اسماء و رمله و زینب بنات عقیل بن ابی طالب تبکی قتلاها بالطف و هی تقول: ماذا تقولون ان قال النبیّ لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرّجوا بدم(البحار ج 45/122، المجالس ص 130)

فاطمه علیها السلام زنده بود و سر فرزند خود حسین علیه السلام را می دید براو گریان می شد. پس والی مدینه به صورت او زد و گفت: ما به فاطمه نزدیک تر هستیم، پدر او عموی ما و همسر او برادر ما و فرزند او فرزند ما می باشد و اگر او زنده بود هر آینه بر فرزند خود می سوخت و گریه می کرد لکن قاتل او را ملامت نمی نمود.

از آن سو، ام لقمان، دختر عقیل، چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام را شنید با خواهران دیگر خود ام هانی و اسما و رمله و زینب از خانه خارج شد و صدا به گریه بلند نمود و گفت:

هنگامی که در قیامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: «شما امت آخرالزمان پس از من با عترت و اهل بیت من چه کردید؟ آیا بعضی را کشتید و بعضی را به اسارت گرفتید چه پاسخ خواهید گفت؟»

(1)القصه هنگامی که نامه ابن زیاد (یعنی عبیدالله) در مورد شهادت امام حسین علیه السلام به دست یزید رسید او نیز نامه ای به عبیداللّه نوشت و دستور داد سر امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر و اهل بیت امام علیه السلام را به شام بفرستد.

عبیداللّه سرهای شهدا را همراه اهل بیت امام علیه السلام آماده ساخت و دستور داد بر گردن امام سجاد علیه السلام زنجیر انداختند [و در روایتی در گردن و دست های او زنجیر

1- (1)ارسال السبایا و الرؤوس الی للشام کان ابن زیاد کتب الی یزید کتابا یخبره فیه بقتل الحسین علیه السلام فلمّا وصل الیه الکتاب أجابه یأمره بحمل رأس الحسین علیه السلام و رؤوس من قتل معه و حمل اثقاله و نسائه و عیاله الی الشام فأرسل ابن زیاد الرؤوس مع زحربن قیس ثمّ امربنساء الحسین علیه السلام و صبیانه فجهّزوا و أمر بعلیّ بن الحسین علیهما السلام فغلّ بغلّ الی عنقه. و فی روایه فی یدیه و رقبته ثمّ سرح بهم فی اثر الرؤوس مع محفر بن ثعلبه العائذی و شمر بن ذی الجوشن و حملهم علی الاقتاب و ساروا بهم کما یسار بسبایا الکفّار فانطلقوا بهم حتّی لحقوا بالقوم الذین معهم الرؤوس فلم یکلّم علیّ بن الحسین علیهما السلام احدا منهم فی الطریق بکلمه حتّی بلغوا دمشق.

انداخت] و بازحربن قیس و محفربن ثعلبه عائذی و شمربن ذی الجوشن به سوی شام فرستاد. آنان اهل بیت امام علیه السلام را مانند اسرای کفار بر شتران بدون جهاز سوار کردند در مسیر راه، علی بن الحسین علیه السلام با کسی سخن نمی گفت تا به دمشق رسیدند.

(1)چون اسرا را به قصر یزید رساندند محفر بن ثعلبه فریاد کرد و گفت: این محفربن ثعلبه است که اسرای لئیم و فاجر را نزد امیرالمؤمنین یزید آورده است. علی بن الحسین علیهما السلام در پاسخ او فرمود: «مادر محفربن ثعلبه فرزندی بدتر از محفر نزاییده است.»

چون اسرا نزدیک دمشق شدند، ام کلثوم نزد شمر آمد و فرمود: «من حاجتی دارم»، شمر گفت: حاجتت چیست؟ ام کلثوم فرمود: «چون ما را وارد شهر کردی از راهی خلوت ما را وارد کن و دستور بده سرهای بریده را از میان اسرا بیرون ببرند، زیرا سزاوار نیست مردم با این وضعیت به ما نظر کنند!»

ولکن شمر بر خلاف گفته ام کلثوم دستور داد سرهای بریده را بر بالای نیزه ها بزنند و در میان محمل ها قرار دهند و آنان را از راه های شلوغ و پرجمعیت حرکت دهند. پس آنان را به همان کیفیت آوردند و کنار در مسجد اموی که اسرا را نگه می داشتند نگه داشتند.

(2)دراین حال پیرمردی از مردم شام نزدیک آنان آمد و گفت: ستایش خدای را

1- (1)فلما انتهوا الی باب یزید رفع محفر صوته فقال: هذا محفر بن ثعلبه اتی امیرالمؤمنین باللئام الفجره فأجابه علیّ بن الحسین علیهما السلام ما ولدت امّ محفر أشرّ لنفسه و قد سمع غرابا ینعب لمّا بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون نعب الغراب فقلت صح أولا تصح فلقد قضیت من الغریم دیونی و لمّا قربوا من دمشق دنت امّ کلثوم من شمر فقالت له: لی الیک حاجه فقال: ما حاجتک؟ قالت: اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قلیل النظاره و تقدّم الیهم أن یخرجوا هذه الرؤوس من بین المحامل و ینحّونا عنها فقد خزینا من کثره النظر الینا و نحن فی هذه الحال. فأمر فی جواب سؤالها ان تجعل الرؤوس علی الرماح فی أوساط

المحامل بغيا منه و كفرا و سلک بهم بين النظاره على تلک الصفه حتّى أتى بهم باب دمشق. فوقفوا على درج باب المسجد الجامع حيث يقام السبى و جاء شيخ فدنا من نساء الحسين عليه السلام و عياله وقال: الحمدللّه الذى اهلككم و قتلكم و أراح البلاد من رجالكم و امكن أمير المؤمنين منكم.
2- (2)فقال له علىّ ابن الحسين عليه السلام : يا شيخ هل قرأت القرآن؟ قال: نعم قال: فهل عرفت هذه الآيه: «قل لا أسألكم عليه اجرا الاّ المودّه فى القربى» قال: قد قرأت ذلک فقال له علىّ عليه السلام : فنحن القربى يا شيخ فهل قرأت فى سوره بنى اسرائيل «و آت ذاالقربى الآيه»؟ فقال: قد قرأت ذلک فقال علىّ عليه السلام : فنحن القربى يا شيخ. فهل قرأت هذه الآيه «وَ اعْلَموُا اَنَّما غَنِمْتُم مِّنْ شَى ءٍ فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى القُرْبى» قال: نعم فقال على عليه السلام : فنحن القربى يا شيخ ولكن هل قرأت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ أَهْلَ البَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطهيرا»؟ قال: قد قرأت ذلک فقال علىّ عليه السلام : فنحن اهل البيت الذين اختصّنا اللّه بآيه الطهاره يا شيخ.

که شما را کشت و هلاک نمود و شهرها را از دست مردان شما آسوده کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما مسلط ساخت.

حضرت زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد! قرآن خوانده ای؟» پیرمرد گفت: آری. فرمود: «این آیه را خوانده ای: «قل لا اسألکم علیه اجرا الاّ المودّه فی القربی»؟» پیرمرد گفت: آری. خوانده ام. امام علیه السلام فرمود: «ماییم ذی القربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله .» سپس فرمود: «آیا این آیه را در سوره بنی اسرائیل خوانده ای: «و آتِ ذالقربی حقّه»؟ پیرمرد گفت: آری، خوانده ام. امام علیه السلام فرمود:

«خویشانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به ادای حق آنان شده ماییم.» سپس فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای؟ «وَ اعْلَمُوا اَنَّما غَنِمْتُم مِّنْ شَی ءٍ فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»؟» پیرمرد گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «آن ذی القربی که خداوند به مردم فرموده باید خمس مال خود را به آنان بدهید ما هستیم.» آن گاه فرمود: «ای پیرمرد! آیا این آیه را خوانده ای: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهْلَ البَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرا»؟» پیرمرد گفت: آری، خوانده ام. امام علیه السلام فرمود: «ماییم آن اهل بیت و خانواده ای که خداوند طهارت و پاکی [و عصمت] را مخصوص ما نموده است.»

(1)پس پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید و گفت: شما را به

1- (1)قال فبقی الشیخ ساکتا نادما علی ما تکلّم به و قال: باللّه انّکم؟! فقال علیّ بن الحسین علیهما السلام : تاللّه انّا لنحن هم من غیر شکّ و حقّ جدّنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله انّا لنحن هم فبکی الشیخ و رمی عمامته ثمّ رفع رأسه الی السماء و قال: اللّهمّ انّی ابرأ الیک من عدوّ آل محمد ثمّ قال: هل لی من توبه؟ فقال له: نعم ان تبت تاب اللّه علیک و أنت معنا فقال: انّی تائب فبلغ یزیدبن معاویه حدیث الشیخ فأمر به فقتل. (البحارج 45/124/127، المجالس ص 131)

خدا سوگند، آیا شما همان ها هستید؟ امام علیه السلام فرمود: «به خدا و به حق جدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند، بدون شک همان ها هستیم.» پیرمرد گریان شد و عمامه از سر خود انداخت و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، من به تو پناه می برم از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله . سپس گفت: آیا توبه من پذیرفته می شود؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، اگر توبه کنی خداوند می پذیرد و با ما خواهی بود.» پیرمرد گفت: من از گفته های خود توبه کردم. و چون این خبر به یزید رسید دستور داد او را گردن زدند.

وارد شدن اسرا بر یزید و قصه سهل بن سعد

(1)در بحار و مجالس از سهل بن سعد نقل شده که گوید: در سفری که به بیت المقدس رفتم چون به شام رسیدم شهری را دیدم با نهرهای جاری واشجار فراوان که بر آن پرده های زیبا و حجاب هایی از دیباج آویخته بودند و مردم را دیدم که شادی می کردند و بین آنان زن هایی مشغول به بازی و دف و طبل [و خوانندگی] بودند. پیش خود گفتم:

آیا عیدی در میان است که ما آن را نمی شناسیم؟ پس عده ای را دیدم که با یکدیگر سخن می گفتند، به آنان گفتم: آیا در شهر شام عیدی هست که ما نمی دانیم؟ گفتند: فکر می کنیم که تو در این شهر غریب باشی؟ گفتم: من سهل بن سعد از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. گفتند: ای سهل! ما تعجب داریم که چگونه آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد. گفتم:

(2)برای چه؟ گفتند: شگفتا! سر حسین علیه السلام را برای یزید هدیه داده اند و مردم

1- (1)دخول السبایا علی یزید فی الشام و قصّه سهل بن سعد عن سهل بن سعد انّه قال: خرجت الی بیت المقدس حتّی توسّطت الشام فاذا أنا بمدینه مطرده الأنهار کثیره الأشجار و قد علّقوا الستور و الحجب و الدیباج و هم فرحون مستبشرون و عندهم نساء یلعبن بالدفوف و الطبول فقلت فی نفسی:تری لاهل الشام عید لا نعرفه نحن فرأیت قوما یتحدّثون فقلت: یا قوم لکم بالشام عید لا نعرفه نحن؟ قالوا: یا شیخ نراک غریبا. فقلت: انا سهل بن سعد قد رأیت محمّدا صلی الله علیه و آله قالوا: یا سهل ما اعجبک السماء لا تمطر دما و الارض لاتنخسف بأهلها قلت: و لم ذاک؟ قالوا: هذا رأس الحسین عتره محمّد صلی الله علیه و آله یهدی من ارض العراق فقلت: و اعجبا یُهدی رأس الحسین علیه السلام و الناس یفرحون؟! و قلت: من أیّ باب یدخل فأشاروا الی باب یقال له: باب الساعات.

2- (2)فبینا أنا کذلک حتّی رأیت الرایات یتلوا بعضها بعضا فاذا نحن بفارس بیده لواء منزوع السنان علیه رأس من اشبه الناس وجها برسول اللّه صلی الله علیه و آله فاذا من ورائه نسوه علی جمال بغیر وطاءٍ فدنوت من اُولاهنّ فقلت: یا جاریه من انت؟ فقالت: انا سکینه بنت الحسین فقلت لها:

ألک حاجه الیّ؟ فأنا سهل بن سعد ممّن رأی جدّک و سمعت حدیثه قالت: یا سهل قل لصاحب هذا الرأس ان یقدّم الرأس امامنا حتّی یشتغل الناس بالنظر الیه و لا ینظروا الی حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله.

شادی می کنند؟! گفتم: از کدام دروازه آن را وارد می کنند؟ گفتند از دروازه ساعات. ناگهان دیدم پرچم هایی در حرکت است و به دست سواری نیزه ای است و بر آن سری قرار دارد که از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر است و در پی آن، زن هایی را دیدم که بر شترهای بدون جهاز سوار بودند، به یکی از آنان گفتم:

ای کنیز! تو کیستی؟ گفت: من سکینه دختر حسین علیه السلام هستم. گفتم: آیا حاجتی به من دارید، من سهل بن سعد از اصحاب جدّ شما هستم که او را دیده و سخنان او را شنیده ام؟ فرمود: «آری، به این نیزه دار که سر پدرم بر آن است بگو نیزه خود را جلو ببرد تا مردم مشغول نگاه به او باشند و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه نکنند.»

(1)سهل گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و به او گفتم: آیا حاجت مرا انجام می دهی تا در مقابل چهارصد دینار بگیری؟ او گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: حاجت من این است که نیزه خود را جلوی جمعیت ببری. پس او چنین کرد و من آن دینارها را به او دادم.

روایت شده که بعضی از فضلا از تابعین، مانند خالدبن معدان، چون سر امام

ص: 392

1- (1)قال سهل: فدنوت من صاحب الرأس فقلت له: هل لک ان تقضی حاجتی و تأخذ منّی اربعمأه دینار؟ قال: ما هی؟ قلت تقدّم الرأس امام الحرم ففعل ذلک و دفعت الیه ما وعدته. و روی انّ بعض فضلاء التابعین و هو خالد بن معدان لمّا شاهد رأس الحسین علیه السلام بالشام اخفی نفسه شهرا من جمیع اصحابه فلمّا و جدوه بعد اذ فقدوه و سألوه عن سبب ذلک فقال: ألا ترون ما نزل بنا ثمّ انشأ یقول:1- جاؤا برأسک یا ابن بنت محمّد مترمّلا بدمائه ترمیلا

حسین علیه السلام رادر شام دید یک ماه خود را از همه یاران پنهان نمود و چون او را پیدا کردند و از پنهان شدن او سؤال نمودند او گفت: مگر نمی بینید چه بر سر ما آمده است؟! سپس این اشعار را انشاد نمود: جاؤا برأسک... یعنی:

1- ای فرزند رسول خدا! سر تو را در حالی که آغشته به خون بود به شهر شام آوردند.

2- ای فرزند رسول خدا! گو این که ما می بینیم با کشتن تو آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را گشته اند.

3- آنان تو را لب تشنه گشتند و حرمت قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره تو مراعات نکردند.

4- چون تو کشته شدی آنان از تعجب تکبیر گفتند اما ندانستند که در حقیقت تکبیر و تهلیل را کشته اند.

(1)علامه مجلسی در بحار و سیّد محسن امین در مجالس می گویند: چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را به صورت اسیر با طناب به یکدیگر بستند و بر دست و گردن امام زین العابدین علیه السلام غل جامعه انداختند و وارد بر یزید نمودند، امام سجاد علیه السلام به یزید فرمود: «تو را به خدا سوگند می دهم، چه گمان می بری به رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را براین حال ببیند؟!» پس کسی در آن مجلس نبود جز آن که [از این سخن امام سجاد علیه السلام] گریان شد. یزید نیز دستور داد طناب ها را پاره کردند و غل را

1- (1)دخول السبایا علی یزید لعنه اللّه و بکاء اهل بیته و... لمّا ادخل ثقل الحسین علیه السلام و نساؤه و من تخلّف من اهله علی یزید و هم مقرونون فی الحبال و زین العابدین علیه السلام مغلول و وقفوا بین یدیه و هم علی تلک الحال قال له علی بن الحسین علیهما السلام : انشدک اللّه یا یزید ما ظنّک برسول اللّه صلی الله علیه و آله لو رآنا علی هذه الصفه؟ فلم یبق فی القوم أحد الاّ و بکی فأمر یزید بالحبال فقطّعت و أمر بفکّ الغلّ عن زین العابدین علیه السلام . ثمّ وضع رأس الحسین علیه السلام

بين يديه و اجلس النساء خلفه لئلاّ ينظرن اليه فجعلت فاطمه و سكينه يتطاولان لينظرا الى الرأس و جعل يزيد يتطاول ليستر عنهما الرأس فلمّا رأين الرأس صحن فصاح نساء يزيد و ولولت بنات معاويه فقالت فاطمه بنت الحسين عليه السلام : أبنات رسول اللّه سبايا يا يزيد؟ فبكى الناس و بكى اهل داره حتّى علت الاصوات.

از بدن امام سجاد علیه السلام برداشتند.

یزید آن گاه سر امام حسین علیه السلام را در مقابل خود گذارد و زن ها را در پشت تخت خود قرار داد تا نگاه آنان به سر بریده نیفتد. فاطمه و سکینه، دختران امام حسین علیه السلام ، می کوشیدند که سر مبارک پدر را ببینند و یزید می کوشید که از آنان پنهان کند. و چون چشم آنان به سر پدر افتاد صدای گریه آنان بلند شد و همه زن ها بلکه زن های یزید نیز گریان شدند و دختران معاویه به ضجه و ناله افتادند و فاطمه بنت الحسین علیه السلام به یزید خطاب نمود و گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر گرفته ای؟!» پس همه اهل مجلس گریان شدند و صدای آنان بلند گردید.

(1)زینب علیها السلام چون سر برادر خود را دید گریبان چاک زد و با ناله و صدای دلخراشی فرمود: «یا حسیناه! یا حبیب رسول اللّه!، ای حسین من! ای میوه دل رسول خدا صلی الله علیه و آله ! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا سیّده السناء! و ای فرزند دختر پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله !»

راوی قصه می گوید: به خدا سوگند، زینب علیها السلام با این سخنان تمام اهل مجلس را گریان کرد، در حالی که یزید ساکت مانده بود.

سپس زنی از بنی هاشم که در خانه یزید بود شروع به گریه نمود و صدا زد: «یا حبیباه! یا سیّد اهل بیتاه!؛ یعنی ای حبیب من! ای آقای اهل بیت! ای فرزند رسول

1- (1)و امّا زینب علیها السلام فانّها لمّا رأته أهوت الی جیبها فشقّته ثمّ نادت بصوت حزین یقرح القلوب: یا حسیناه یا حبیب رسول اللّه یا بن مکه و منی یابن فاطمه الزهراء سیّده النساء یا بن بنت المصطفی. قال الراوی: فابکت و اللّه کلّ من کان حاضرا فی المجلس و یزید ساکت ثمّ جعلت امرأه من بنی هاشم کانت فی دار یزید تندب الحسین علیه السلام و تنادی یا حبیباه یا سیّد اهل بیتاه یا بن محمّداه یا ربیع الأرامل و الیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء فأبکت کلّ من سمعها و کان فی السبایا الرباب بنت امری ء القیس زوجه الحسین علیه السلام و هی امّ سکینه بنت الحسین علیه

السلام و امّ عبداللّه الرضیع المقتول بکربلاء و هی التی یقول فیها الحسین علیه السلام. لعمرک انّنی لأ حبّ دارا تحلّ بها سکینه و الرباب احبّهما و ابذل فوق جهدی و لیس لعاذل عندی عتاب و لست لهم و ان عتبوا مطیعا حیاتی او یغیبنی التراب فقیل: انّ الرباب اخذ الرأس و وضعته فی حجرها و قبلّته و قالت: و احسینا فلا نسیت حسینا أقصدته أسنّه الاعداء غادروه بکربلا صریعا لا سقی اللّه جانبی کربلاء(البحار ج 45/131، المجالس ص 134 و معجم البلدان ج 4/445)

خدا صلی الله علیه و آله ! ای پناه یتیمان و بی پناهان! وای شهیدی که به دست ناپاکان کشته شدی!» پس همه گریان شدند.

مرحوم سیّد محسن امین علیه الرحمه می فرماید: بین اسرا رباب دختر امرأالقیس، همسر امام حسین علیه السلام ، نیز بود و او مادر سکینه و عبداللّه رضیع بود و او همان زن با کمالی بود که امام حسین علیه السلام در وصف او و دختر او سکینه اشعار ذیل را سروده بود.

و گفته شده که رباب سر مبارک امام علیه السلام را برداشت و در دامن گذارد و بوسید و گفت: ای وای! من هرگز فراموش نمی کنم که حسین علیه السلام در کربلا هدف تیرها و نیزه ها شد و به او خیانت کردند [و عوض مهمان نوازی و احترام او را با لب تشنه کشتند] و بدن او را روی زمین رها نمودند. خدا رحمت خود را از آنان دور نماید!

(1)در بحار و مجالس نقل شده که چون سرهای شهدای کربلا و سر مبارک امام حسین علیه السلام را مقابل یزید ملعون گذاردند، او به اشعار حصین بن حمام تمثل جست و چوب خیزران خود را گرفت و بر دندان های امام علیه السلام زد و گفت: امروز مقابل روز بدر باشد! ابو برزه اسلمی که نزد او بود گفت: وای بر تو، ای یزید! آیا با چوب خود به دندان های فرزند فاطمه علیها السلام می زنی؟ من گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لب و دندان او و برادرش امام حسن علیهما السلام را می بوسید و می فرمود:

(2)«شما آقای جوانان بهشت هستید، خداوند قاتل شما را بکشد و از رحمت

1- (1)وضع الرؤوس بین یدی یزید علیه العنه لما وضعت الرؤوس بین یدی یزید و فیها رأس الحسین علیه السلام جعل یتمثّل بقول الحصین بن الحمام المری: صبرنا و کان الصبر منّا سجیّه بأسیافنا تفرین هاما و معصما ابی قومنا ان ینصفونا فأنصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما نفلق هاما من رجال اعزّه علینا و هم کانوا اعقّ و اظلما و دعا بقضیب خیزران و جعل ینکت به ثنایا الحسین علیه السلام ثمّ قال: یوم بیوم بدر و کان عنده ابو برزه الأسلمی فقال: ویحک یا یزید اتنکت بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمه اشهد لقد رأیت النبیّ صلی الله علیه و آله یرشف ثنایاه و ثنایا اخیه الحسن و یقول: انتما سیّدا شباب اهل الجنّه فقتل اللّه قاتلکما و لعنه و اعدّله جهنّم و ساءت مصیرا فغضب یزید و امر باخراجه فأخرج سحبا.

2- (2)و فی روایه: انّ یزید دعا اشراف اهل الشام فأجلسهم حوله ثمّ دعا بعلیّ بن الحسین علیه السلام و صبیان الحسین علیه السلام و نسائه فأدخلوا علیه و الناس ینظرون ثمّ قال یزید لعلیّ ابن الحسین علیهما السلام : یا بن الحسین ابوک قطع رحمی و جهل حقّی و نازعنی سلطانی فصنع اللّه به ما قد رأیت فقال علی بن الحسین علیهما السلام : «ما اصابکم من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم إلاّ فی کتاب من قبل ان نبرأها انّ ذلک علی اللّه یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و اللّه لا یحبّ کلّ مختال فخور.»

خود دور نماید و دوزخ را برای او آماده کند و چه بدجایگاهی ست آن! پس یزید خشمگین شد و دستور داد او را کشیدند و از مجلس خارج کردند.

و در روایت دیگری آمده است که یزید اشراف اهل شام را نزد خود جمع کرد و دستور داد حضرت زین العابدین و بچه های دیگر امام حسین و اهل بیت او علیهم السلام را نزد او حاضر کردند و سپس به حضرت زین العابدین علیه السلام گفت: پدرت با من قطع رحم نمود و حق مرا نشناخت و بر سر حکومت با من نزاع نمود و تو دیدی که خداوند با او چه کرد!

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «[خداوند در قرآن فرموده:] هیچ مصیبتی در روی زمین به شما نمی رسد جز آن که از قبل درکتابی ثبت شده و آن بر خداوند آسان است؛ تا بر فقدان و از دست رفتن دنیا تأسف پیدا نکنید و برای آنچه از دنیا به شما داده می شود خشنود نشوید، خداوند افراد متکبر و فخور را دوست نمی دارد.»

(1)سپس فرمود: «ای پسر معاویه و هند و صخر! بدان که در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست پدر من امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، در حالی که در دست پدر و جد تو پرچم های کفار بود!»

آن گاه فرمود: وای بر تو، ای یزید! گر می دانستی چه کرده ای و چه گناهی را

1- (1)و قال علی بن الحسین علیه السلام : یابن معاویه و هند و صخر لقد کان جدّی علیّ بن ابی طالب فی یوم بدر و أحد و الاحزاب فی یده رأیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ابوک و جدّک فی ایدیهما رایات الکفّار ثمّ قال: و یلک یا یزید انّک لو تدری ماذا صنعت و ماالذی ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی اذا لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور ان یکون رأس ابی الحسین بن فاطمه و علیّ منصوبا علی باب مدینتکم و هو ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فیکم!. (البحار ج 45/132، المجالس ص 135)

نسبت به پدر و اهل بیت و برادر و خویشان دیگر من انجام داده ای باید از ترس خطای قریش سر به بیابان ها و کوه ها می گذاشتی و بر روی خاکستر می نشستی و فریاد ویل و وای سر می دادی که سر فرزند فاطمه و علی علیهم السلام را - که امانت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین شما - بود بر دروازه شهر خود نصب نموده ای !!»

ص: 397

(1)چون زینب علیها السلام را با اهل بیت سیدالشهدا، به مجلس یزید بردند، یزید ملعون سربریده امام حسین علیه السلام را مقابل خود گذارد و به اشعار «ابن زبعری» تمثل جست و گفت:

ای کاش، پدران من که در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و ناله [بنی هاشم و] انصار را از چوب خیزران من مشاهده می کردند. اگر آنان در این جلسه حاضر می بودند از خوشحالی فریاد می کردند و می گفتند: ای یزید دستت سلامت باد ! ما از بنی هاشم انتقام گرفتیم و به عوض کشته های بدر بزرگان آنان را کشتیم و حساب خود را با آنان تصفیه نمودیم. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند وگرنه نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. من فرزند جد خود خندف نخواهم بود، اگر انتقام خود را از فرزندان احمد(صلی الله علیه و آله) که پدران من را کشته است نگیرم.

زینب علیها السلام چون این سخنان را از یزید ملعون شنید خطبه خود را آغاز نمود و فرمود:

(2)«الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی رسوله و آله اجمعین.» سپس گفت: «خداوند در سخن خود صادق است که فرموده: «سرانجام کار اهل معصیت و

1- (1)خطبه زینب علیها السلام فی جواب اللعین یزیدبن معاویه علیهما الهاویه لمّا سمعت زینب بنت علی علیهما السلام انّ یزید یتمثّل بأبیات ابن الزبعری و یقول: لیت أشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل لأهلّوا و استهلّوا فرحا ثمّ قالوا یا یزید لاتشل قد قتلنا القوم من سادتهم وعد لناه ببدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لستُ من خندف إن لم أنتقم من بنی أحمد ما کان فعل قالت: الحمدللّه ربّ العالمین، و صلّی اللّه علی رسوله و آله أجمعین، صدق اللّه سبحانه حیث یقول: (ثمّ کان عاقبه الذین أساؤوا السوأی أن کذّبوا بآیات اللّه و کانوا بها یستهزؤون)، (الروم: 10) أظننت یا یزید حیث أخذت علینا أقطار الأرض و آفاق السماء، فأصبحنا نساق کما تساق الأساری، أنّ بنا علی اللّه هوانا وبک علیه کرامه، و إنّ ذلک لعظم خطرک عنده؟

2- (2)فشمخت بأنفک، و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا لک مستوسقه، و الأُمور متّسقه، و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلاً، أنسیت قول اللّه تعالی: (و لا تحسبنّ الذین کفروا إنّما نملی لهم خیرا لأنفسهم إنّما نملی لهم لیزدادوا إثما و لهم عذاب مهین)؟ (آل عمران: 178).

ستمکاران این است که آیات خدا را انکار می کنند و آنها را به مسخره می گیرند.»

ای یزید! تو گمان کردی که چون کار را بر ما سخت نمودی و همه چیز را از ما گرفتی و ما را همانند اسیران به این جا کشاندی ما در پیشگاه خداوند خوار شدیم و تو نزد او عزیز گردیدی و مقامی به دست آوردی؟! و از این رو بادی به غبغب انداختی و از این که دنیا برای تو منظم شد و امور تو مرتب گردید و ولایت و رهبری که حق ما بود برای تو آماده شد و به راحتی به قدرت رسیدی خوشحال و مسرور شدی؟!

(1)آیا سخن خدا را فراموش کردی که فرمود: «گمان مکن [ای رسول من]که ما چون کافران را مهلت دادیم خیر آنها خواهد بود بلکه آنان را بدین جهت مهلت دادیم که گناهان آنهاافزوده گردد. و برای آنان عذابی خوارکننده فراهم شده است.»

سپس فرمود: «ای یزید! ای فرزند کسی که به دست پدران من آزاد شد! آیا این رسم عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده ها پنهان کنی و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند اسیران از شهری به شهری دیگر ببری وحجاب آنان را برگیری و صورت هایشان را ظاهر کنی و مردم از دور و نزدیک و عالی و دانی به آنان بنگرند و پناهگاهی برای آنان نباشد و کسی از آنان حمایت نکند؟!»

(2)سپس فرمود: «البته از [فرزند] کسی که جگر اولیای خدا را به دهن گرفته و گوشت او از خون شهداء روییده! و کسی که به ما نگاهی دشمنانه و کینه هایی دیرینه

ص: 399

1- (1)أمن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و إماءک و سوقک بنات رسول اللّه سبایا؟ قد هتکت ستورهنّ و أبدیت وجوههنّ، تحدو بهنّ الأعداء من بلد إلی بلد و یستشرفهنّ أهل المناهل و المعاقل، و یتصفّح وجوههنّ القریب و البعید، و الدنیّ و الشریف. لیس معهنّ من حماتهنّ حمیّ، ولا من رجالهنّ ولیّ؟! و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه أکباد الأزکیاء، و نبت لحمه من دماء الشهداء؟ و کیف یستبطأ فی بغضنا أهل البیت من نظر الینا بالشنف و الشنآن، و الإحن و الأضغان، ثمّ یقول غیرمتأثّم و لا مستعظم:

2- (2)لأهلّوا و استهلّوا فرحا ثمّ قالوا يا يزيد لاتشل منحنيا على ثنايا أبى عبداللّه سيّد شباب أهل الجنّه تنكتها بمخصرتک؟! و کيف لاتقول ذلک و قد نکأت القرحه، و استأصلت الشأفه، بإراقتک دماء ذريّه محمّد صلى الله عليه و آله ، و نجوم الأرض من آل عبدالمطلب، و تهتف بأشياخک؟ و زعمت أنّک تناديهم، فلتردنّ و شيکا موردهم و لتودّن أنّک شللت و بکمت ولم تکن قلت ما قلت و فعلت مافعلت.

دارد و حیا نمی کند و [به این اعمال زشت افتخار می نماید و [می گوید: اگر پدران من در این جلسه حاضر بودند خشنود می شدند و می گفتند: «ای یزید، دستت سلامت باد! چه انتظاری است؟ و او چگونه می تواند از دشمنی با ما خودداری کند،»

سپس فرمود: «ای یزید! تو که با چوب خود بر دندان های ابی عبداللّه، سید جوانان اهل بهشت می زنی و این سخنان [زشت و کفرآمیز] را بر زبان جاری می کنی! چگونه می توانی جز این باشی، در حالی که راه [ارتباط خود را با ما بستی] و با ریختن خون ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله و آل عبدالمطلب که ستارگان هدایت در روی زمین بودند - زخم های ما را تازه کردی و حیا نمی کنی وهنوز پدران خود را صدا می زنی و می گویی من انتقام شما را از آل احمد صلی الله علیه و آله گرفتم.

زود باشد که تو نیز بر پدران خود وارد شوی و آرزو کنی که ای کاش دست تو از کار افتاده بود و زبان تو گنگ شده بود و چنین کاری را نمی کردی و چنین سخنی را نمی گفتی.»

(1)سپس فرمود: «خدایا، تو حق ما را از اینان بگیر و انتقام و عقوبت و خشم خود رابر کسانی که خون ما را ریختند و بزرگان ما را به شهادت رساندند نازل فرما!

ای یزید! به خدا سوگند، تو با این عمل، خود را هلاک کردی و در حقیقت این شمشیرها را بر بدن خود وارد نمودی و گوشت خود را پاره کردی و زود است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوی و گناه خون شهدا و هتک فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش تو باشد و خداوند امور آنان را اصلاح نموده و غبار غم از چهره های آنان برطرف کرده باشد و انتقام آنان را از تو بگیرد!

«البته گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند! بلکه آنان زنده هستند و در پیشگاه پروردگار خود روزی می خورند.»

(2)[در این ماجرا] برای تو همین بس که خداوند حاکم [میان ما] و رسول او

1- (1)اَللهمّ خذلنا بحقّنا، و انتقم ممّن ظلمنا، و أحلل غضبک بمن سفک دماءنا و قتل حماتنا. فواللّه ما فريت إلاّ جلدک، و لا حززت إلاّ لحمک، و لتردنّ على رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، بما تحمّلت من سفک دماء ذريّته و انتهکت من حرمته فى عترته و لحمته حيث يجمع اللّه شملهم و يلمّ شعثهم و يأخذ بحقّهم (ولا تحسبنّ الذين قتلوا فى سبيل اللّه أمواتا بل أحياء عند ربّهم يرزقون). (آل عمران: 169).

2- (2)و حسبک باللّه حاكما، و بمحمّد صلى الله عليه و آله خصيما، و بجبرئيل ظهيراً، و سيعلم من سوّل لک و مكنّک من رقاب المسلمين، بئس للظالمين بدلاً، و أيّكم شرّ مكانا و أضعف جندا. ولئن جرت علىّ الدواهى مخاطبتک إنّى لأستصغر قدرک و استعظم تقريعک، و أستكثرتوبيخک، و لكن العيون عبرى و الصدور حرّى.

دشمن تو و جبرئیل یاور ما باشد و زود است کسانی که تو را بر این حکومت توان دادند و بر سر مسلمین مسلّط نمودند به جزای خویش برسند و شما بدانید که کدام یک از ما در پیشگاه خداوند ضعیف تر و مستحق عقوبت خواهد بود.

ای یزید! اگر من مصایب خود را برای تو بیش از این بگویم تو را بیش از این ناچیز خواهم کرد و ملامت و سرزنش من به تو بیش از این خواهد شد، جز این که فعلاً چشمان ما گریان و سینه های ما سوخته [و به مصیبت عزیزان خود مشغول هستیم].

(1)سپس فرمود: «چقدر شگفت آور است که حزب شیطان و آزاد شدگان [به دست پدران ما]، حزب خدا و برگزیدگان او را کشتند و دست های خود را به خون ما آغشتند و گوشت ما را به دندان گرفتند.

(2)[ای یزید چگونه!] بدن های پاک و مطهر [عزیران] ما را روی زمین رها کردی[؟]. اگر فکر کردی که با این کار بهره ای بردی اشتباه کردی. زود باشد که در آخرت و قیامت خسارت آن را ببینی و در آن روز به اعمال خود مؤاخذه شوی و البته خداوند به بندگان خود ستم روا نخواهد داشت و ما شکوه خود را پیش خدا می بریم و بر او توکل می نماییم.

1- (1)ألا فالعجب کلّ العجب لقتل حزب اللّه النجباء بحزب الشیطان الطلقاء، فهذه الأیدی تنطف من دمائنا، و الأفواه تتحلّب من لحومنا. و تلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل، و تعفرها اُمّهات الفراعل، و لئن اتّخذتنا مغنما لتجدنا و شیکا مغرما، حین لا تجد إلاّ ما قدمت یداک و ما ربّک بظلاّم للعبید، والی اللّه المشتکی و علیه المعوّل. فکد کیدک، واسع سعیک، و ناصب جهدک، فواللّه لاتمحو ذکرنا، و لا تمیت وحینا، و لا یرحض عنک عارها. و هل رأیک إلاّ فند، وأیّامک إلاّ عدد، و جمعک إلاّ بدد یوم ینادی المنادی ألا لعنه اللّه علی الظالمین، و الحمدللّه ربّ العالمین، الذی ختم لأوّلنا بالسعاده و المغفره، و لآخرنا بالشهاده و الرحمه، و نسأل اللّه أن یکمل لهم الثواب، و یوجب لهم المزید، و یحسن علینا الخلافه إنّه رحیم ودود، و حسبنا اللّه و نعم الوکیل (الاحتجاج 2:34، مقتل الحسین علیه السلام للمقرّم: 64، اللهوف. ص 105 بلاغات النساء ص 21 البحار ج 45/135 المجالس ص 136).

پس تو هر حیله ای داری به کار گیر و هرچه می توانی در آزار و دشمنی خود نسبت به ما بکوش. به خدا سوگند، نمی توانی نام و یاد و وحی ما را محو کنی و ننگ و عار خود را بپوشانی. مگر جز این است که رأی تو از روی کذب و بی خردی و دوران زندگی تو کوتاه و اندوخته ها [و جماعت تو] متفرق و تباه خواهد بود؟! و روز قیامت منادی خدا ندا خواهد نمود که لعنت خدا بر ستمکاران است؟!

ستایش خدای ربّ العاللمین را که بر پیشینیان ما سعادت و مغفرت، و بر ما شهادت و رحمت را نوشت. از خدای خود می خواهم که به گذشتگان ما پاداش کامل و مزید رحمت خود را عطا کند و ما را خلف صالح آنان قرار دهد. او رحیم و مهربان است و برای اصلاح امور ما کافی و وکیلی نیکو است.»

ماجرای مرد شامی و فاطمه بنت الحسین علیه السلام

(1)در بحار و مجالس نقل شده است که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام در شام بر یزید وارد شدند، مرد سرخ رویی از اهل شام به فاطمه بنت الحسین علیه السلام نگاه کرد و به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش. فاطمه بنت الحسین علیه السلام می گوید: «من بر خود لرزیدم و گمان کردم چنین چیزی نزد آنان جایز است. پس لباس عمه ام زینب علیها السلام را گرفتم و گفتم: ای عمه! بعد از یتیمی خدمتکار شدم! در حالی که عمه ام زینب علیها السلام می دانست که چنین چیزی امکان پذیر نیست. پس گفت: به حرف این فاسق توجه مکن! سپس به مرد شامی فرمود: به خدا سوگند، دروغ گفتی و حرف زشتی زدی! هرگز بر تو و یزید چنین چیزی روا نباشد.»

(2)پس یزید خشمناک شد و گفت: دروغ گفتی! برای من روا باشد! و اگر

1- (1)ماجری لفاطمه بنت الحسین و زینب علیهم السلام فی مجلس یزید لمّا دخل عیال الحسین علیه السلام و بناته علی یزید بالشام نظر رجل من اهل الشام احمر الی فاطمه بنت الحسین علیهما السلام فقال: یاامیرالمؤمنین هب لی هذه الجاریه قالت فاطمه: فارتعدت و ظننت أن ذلک جائز عندهم فأخذت بثیاب عمّتی زینب و قلت: یا عمّتاه أوتمت و استخدم و کانت عمّتی تعلم أنّ ذلک لایکون .(1)فقالت عمّتی: لا حبّا و لا کرامه لهذا الفاسق و قالت للشامی: کذبت و اللّه و لؤمت و اللّه ما ذاک لک و لا له فغضب یزید و قال: کذبت انّ ذلک لی و لو شئت أن افعل لفعلت قالت زینب: کلاّ و اللّه ما جعل اللّه لک ذلک الاّ أن تخرج من ملّتنا و تدین بغیرها فاستطار یزید غضبا و قال ایّای تستقبلین بهذا انّما خرج من الدین ابوک و أخوک.

بخواهم چنین خواهم نمود. پس زینب علیها السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، هرگز خدا چنین چیزی برای تو قرار نداده، جز این که از ملت ما و اسلام خارج شوی و به دین دیگری درآیی !» یزید چون این سخن را از زینب علیها السلام شنید سخت خشمناک شد و گفت: با من این چنین سخن می گویی؟ ! همانا پدرت و برادرت از دین خارج شدند.

(1)زینب علیها السلام فرمود: «ای یزید ! تو و پدرت و جدّت - اگر مسلمان باشید- به وسیله ما به دین خدا هدایت یافتید.» یزید گفت: دروغ گفتی، ای دشمن خدا ! زینب علیها السلام فرمود: «تو خود را امیرالمؤمنین می دانی و فحش می دهی و چون قدرت داری بر ما فشار می آوری؟ !»

پس یزید حیا کرد و سکوت نمود و چون مرد شامی حرف خود را تکرار نمود یزید به او گفت: از من دور شو، خدا تو را هلاک سازد !

و در روایتی آمده که مرد شامی گفت: این کنیز کیست؟ یزید گفت: او فاطمه بنت الحسین است و این زینب دختر علی بن ابی طالب است. مرد شامی گفت: حسینِ فاطمه و علی بن ابی طالب را می گویی؟

یزید گفت: آری. پس مرد شامی به یزید گفت: خدا تو را لعنت کند ! عترت پیامبر را می کشی و ذریه او را اسیر می کنی؟ ! به خدا سوگند، من گمان کردم آنان اسیران رومی هستند. یزید گفت: به خدا سوگند، الآن تو را به آنان ملحق خواهم نمود و دستور داد تا گردن آن مرد شامی را زدند.

1- (1)قالت زینب: بدین اللّه ودین ابی و دین أخی اهتدیت أنت و جدّک و أبوک ان کنت مسلما قال: کذبت یا عدوّه اللّه قالت له: أنت امیر تشتم ظالما و تقهر بسلطانک فکأنّه استحیا و سکت فعاد الشامی فقال: هب لی هذه الجاریه فقال له یزید اعزب و هب اللّه لک حتفا قاضیا. و فی روایه: فقال الشامی: من هذه الجاریه فقال هذه فاطمه بنت الحسین و تلک زینب بنت علیّ فقال الشامی: الحسین بن فاطمه و علیّ بن أبی طالب؟ فقال: نعم فقال الشامی: لعنک اللّه یا یزید تقتل عتره نبیّک و تسبی ذریّته و اللّه ما توهّمت الاّ انّهم من سبی الروم فقال یزید: و اللّه لألحقنّک بهم ثمّ امر به فضربت عنقه. (البحار ج 45/136/137، المجالس ص 138)

(1)در کتاب بحار و مجالس و مقتل ابی منحف نقل شده که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزید آنان رابه مسجد اموی برد و دستور داد خطیب بالای منبر رود و امام حسین علیه السلام و پدر او را مذمت کند.

پس خطیب بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی هرچه می توانست از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام مذمت نمود و از یزید و معاویه تمجید و تعریف کرد تا این که حضرت زین العابدین علیه السلام با صدای بلند به او فرمود: «وای بر تو، ای خطیب! خشنودی مخلوق را گرفتی و سخط و خشم خدا را بر خود لازم کردی؟! پس آماده آتش دوزخ باش!»

(2)سپس به یزید فرمود: «آیا اجازه می دهی من بر بالای این چوب ها بروم و سخنانی بگویم که خدا خشنود شود و برای اهل این مجلس نیز بهره و ثوابی باشد؟» و چون یزید امتناع نمود مردم به او گفتند: به او اجازه بده، شاید ما از او چیزی بشنویم. یزید گفت: او اگر بالای این منبر برود جز با رسوایی من و آل ابوسفیان پایین نخواهد آمد.

به او گفته شد: مگر او چقدر می تواند سخن بگوید؟ یزید گفت: او از خانواده ای است که از کودکی علم و دانش به آنان تعلیم شده است. و چون مردم اصرار کردند یزید اجازه داد.

(3)پس حضرت زین العابدین علیه السلام بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی

1- (1)خطبه الإمام زین العابدین علیه السلام فی الشام لمّا جی ء بسبایا اهل البیت علیه السلام الی یزید بالشام امر یزید بمنبر و خطیب و أمر الخطیب ان یصعد المنبر فیذمّ الحسین و أباه صلوات اللّه علیهما فصعد الخطیب المنبر فحمداللّه و اثنی علیه ثمّ بالغ فی ذمّ أمیرالمؤمنین و الحسین الشهید و اطنب فی مدح معاویه و یزید فذکرهما بکلّ جمیل فصاح به علیّ بن الحسین علیهما السلام و قال: ویلک ایّها الخاطب اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق فتبوّأ مقعدک من النار.

2- (2)ثمّ قال علی بن الحسین علیهما السلام : یا یزید أتأذن لی حتّی أصعد هذه الأعواد فأتكلّم بكلمات للّه فیهنّ رضا و لهؤلاء الجلساء فیهنّ اجر و ثواب؟ فأبی یزید علیه ذلک فقال الناس: یاامیرالمؤمنین ائذن له فلیصعد المنبر فلعلّنا نسمع منه شیئا فقال: انّه ان صعد لم ینزل الاّ بفضیحتی و بفضیحه آل ابی سفیان فقیل له: و ما قدر ما یحسن هذا فقال: انّه من أهل بیت زقّوا العلم زقّا فلم یزالوا به حتی أذن له فصعد المنبر فحمداللّه و اثنی علیه ثمّ خطب خطبه أبكی فیها العیون و أوجل منها القلوب.

خطبه ای خواند که همه اهل مجلس گریان شدند و قلب های آنان لرزان شد. سپس فرمود: «ای مردم! خداوند شش خصلت به ما عطا نموده و به هفت چیز ما را بر دیگران فضیلت داده است: خداوند به ما علم و حلم و بزرگواری و فصاحت و شجاعت و محبت در دل های مؤمنین را عطا فرموده است و ما را بردیگران فضیلت داده به این که پیامبر برگزیده خدا صلی الله علیه و آله از ماست و صدیق امت [یعنی] علی علیه السلام از ماست و جعفر طیار از ماست و اسداللّه و اسدرسوله [یعنی] حمزه از ماست و سیّده زنان عالم فاطمه علیها السلام از ماست و دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السلام از ماست.»

(1)آن گاه فرمود: «هر کس که مرا می شناسد و هر کس نمی شناسد من حسب و نسب خود را به او خبر خواهم داد.» پس پیاپی فرمود: «انا ابن مکه و منی و زمزم و صفاو...؛ یعنی من فرزند مکه و منا و فرزند زمزم و صفا هستم.»» تا این که صدای مردم به ضجه و ناله و گریه بلند شد و یزید ترسید که انقلابی ایجاد شود. پس به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید و کلام او را قطع نماید.

و چون مؤذن گفت: «اللّه اکبر» امام سجاد علیه السلام فرمود: «چیزی بزرگ تر از خدا نیست» و چون گفت: «اشهد ان لااله الاّاللّه» امام علیه السلام فرمود: «گوشت و پوست و خون و موی من به یگانگی خداوند گواهی می دهد» و چون گفت: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه» امام علیه السلام از بالای منبر رو به یزید نمود و فرمود:

«ای یزید! آیا این آقایی که شما به پیامبری او شهادت می دهید جدّ من است یا

1- (1)ثمّ قال: ایّها الناس أُعطینا ستّا و فُضّلنا بسبع أُعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبّه فی قلوب المؤمنین و فُضّلنا بأنّ منّا النبیّ المختار محمّدا صلی الله علیه و آله و منّا الصدّیق و منّا الطیّار و منّا اسداللّه و أسد رسوله و منا سیّده نساء العالمین و منّا سبطا هذه الأمّه. من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی فلم یزل یقول: انا انا حتّی ضج الناس بالبکاء و النحیب و خشی یزیدان تکون فتنه فأمر المؤذّن فقطع علیه الکلام فلمّا قال المؤذّن: «اللّه اکبر اللّه اکبر» قال

على بن الحسين عليه السلام : شهد بها شعري و بشرى و لحمى و دمى فلما قال المؤذّن: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه» التفت عليه السلام من فوق المنبر الى يزيد فقال محمّد صلى الله عليه و آله هذا جدّى ام جدّک يا يزيد؟ فان زعمت انّه جدّک فقد كذبت و كفرت و ان زعمت أنّه جدّى فلم قتلت عترته؟(البحار ج 45/137، مقتل ابى محنف ص 227، المجالس ص 139)

جدّ تو؟ اگر گمان کنی که جدّ تو است دروغ گفته ای و کافر شده ای و اگر گمان داری که جدّ من است (که البته چنین می باشد) پس چگونه تو عترت این پیامبر را کشته ای [و اهل بیت او را اسیر کرده ای؟ !]»

مؤلف گوید: آنچه نقل شد از کتاب مجالس بود و تفصیل کامل خطبه زین العابدین علیه السلام در بحار و غیره مذکور است، طالبین مراجعه فرمایند.

سه روایت از حوادث شام

(1)1- در بحار و مجالس نقل شده است که روزی یزید حضرت زین العابدین و عمروبن الحسن علیهما السلام را طلب نمود و به عمرو فرزند امام حسن علیه السلام که یازده سال داشت گفت: آیا با فرزند من خالد کشتی می گیری؟ عمرو گفت: کشتی نمی گیرم لکن شمشیری به من بده و شمشیری به او تا با او بجنگم! یزید گفت: این خوی نژادی شماست [یعنی شجاعت در وجود شما نهفته است] و من هرگز چنین نخواهم کرد!

(2)2- روزی حضرت زین العابدین علیه السلام در بازار شام حرکت می نمود، منهال بن عمرو به او گفت: ای فرزند رسول خدا! حالتان چطور است؟ امام علیه السلام فرمود: «مَثَل ما در این امت مثل بنی اسرائیل در مقابل فرعون شد که فرعون فرزندان پسر را از بنی اسرائیل می کشت و زن ها را باقی می گذارد [بنی امیه نیز با ما چنین کردند].»

(3)سپس فرمود: «ای منهال! عرب همیشه بر عجم افتخار می کرد که پیامبر

ص: 406

1- (1)و ینبغی التعرض لثلاث روایات فی الختام1- البحار 45/175: دعا یزید یوما؛ بعلیّ بن الحسین علیهما السلام و عمروبن الحسن علیه السلام و کان عمرو غلاما صغیرا یقال انّ عمره احدی عشره سنه فقال له أتصارع هذا یعنی ابنه خالدا؟ فقال له عمرو: لا ولکن أعطنی سکینا واعطه سکینا ثمّ أقاتله فقال یزید: «شنشنه اعرفها من احزم هل تلد الحیّه الاّ الحیّه»
2- (2)2- و خرج زین العابدین علیه السلام یوما یمشی فی اسواق دمشق فاستقبله المنهال بن عمرو فقال له کیف امسیت یا ابن رسول اللّه؟ قال علیه السلام : امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبّحون ابناءهم و یستحیون نساءهم.
3- (3)یا منهال امست العرب تفتخر علی العجم بأنّ محمّدا عربیّ و امست قریش تفتخر علی سائر العرب بأنّ محمّدا منها و امسینا معشر اهل بیته و نحن مغصوبون مقتولون مشرّدون انّا للّه و انّا الیه راجعون ممّا امسینا فیه یا منهال. یعظّمون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا بأیّ حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انّکم صحب له تبع

اسلام صلی الله علیه و آله از عرب است، و قریش بر سایرین افتخار می نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین آنان به وجود آمده لکن امروز ما که اهل بیت او هستیم مورد تهاجم واقع شده ایم و عزیزان ما را کشته و ما را آواره نموده اند «اناللّه و انّا الیه راجعون». ای منهال ! مردم به چوب های منبر پیامبر خود احترام می کنند و فرزندان او را زیر پاهای خود گذارده اند و افتخار می کنند که ما یاران و اصحاب و پیروان اوییم، در حالی که از فرزندان او پیروی نمی کنند !»

(1)3- یزید در همان روز نخست در شام به حضرت زین العابدین علیه السلام وعده داده بود که سه حاجت او را برآورده کند و در پایان اقامت آن حضرت در شام به او گفت: حاجات خود را بگو تا انجام دهم. پس امام علیه السلام فرمود: «حاجت اول من این است که سر مبارک پدر و آقای مرا به من نشان دهی تا او را ببینم و از او توشه بگیرم و با او وداع کنم. حاجت دوم من این است که آنچه از ما به غارت برده اند به ما بازگردانند. و حاجت سوم این است که اگر قصد کشتن مرا داری شخص امینی را همراه این زن ها بفرستی تا آنان رابه مدینه بازگرداند.»

(2)پس یزید گفت: سر پدرت را هرگز نخواهی دید. اما در باره کشتن تو، من از آن گذشته و تو را عفو نمودم و امّا این زن ها را جز تو کسی همراهی نخواهد نمود و تو آنان را به مدینه خواهی رساند و اما آنچه از شما گرفته شده من چند برابر آن را به شما می دهم.

1- (1)3- و کان یزید و عد علیّ بن الحسین علیهما السلام یوم دخولهم علیه ان یقضی له ثلاث حاجات فقال له: اذکر حاجاتک الثلاث اللّاتی و عدتک بقضائهنّ فقال علیه السلام له: الاولی: ان ترینی وجه سیّدی و مولای و ابی الحسین علیه السلام فأتزوّد منه و انظر الیه و اودّعه و الثانیه: ان تردّ علینا ما اخذ منّا و الثالثه: ان کنت عزمت علی قتلی ان توجّه مع هؤلاء النساء من یردّهنّ الی حرم جدّهنّ صلی الله علیه و آله. فقال: امّا وجه ابیک فلن تراه ابدا و امّا قتلک فقد عفوت عنک و امّا النساء فما یردّهنّ غیرک الی المدینه و امّا ما أخذ منکم فأنا اعوّضکم عنه اضعاف قیمته.
2- (2)فقال علیه السلام : امّا مالک فلا نریده و هو موفّر علیک و انّما طلبت ما اخذ منّا لانّ فیه مغزل فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مقنعتها و قلادتها و قمیصها. (البحار ج 45/143، المجالس ص 141).

امام علیه السلام فرمود: «ما را به مال تو نیاز نیست و من می خواهم چیزهایی که یادگار مادر ما فاطمه علیها السلام بوده و او با دست مبارک خود بافته و آثار او مانند مقنعه و قلاده و پیراهن او که در بین آن ها بوده به ما بازگردد.»

(1)در بحار و مجالس نقل شده است که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام به مدینه می آمدند از راهنمای خود خواستند که آنان را از راه کربلا عبور دهد و چون به محل شهادت امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر رسیدند جابربن عبداللّه انصاری و عده ای را دیدند که برای زیارت آن قبور مطهر به آن جا آمده بودند، پس همه آنان مشغول به عزاداری و گریه و اقامه ماتم و حزن شدند و اهل آن دیار، مانند بنی اسد و غیره نیز با آنان همناله گردیدند و چند روز مشغول عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام و عزیزان و اصحاب او بودند.

(2)در همان کتاب از اعمش، از عطیه عوفی نقل شده که گوید: من همراه جابربن عبداللّه انصاری به زیارت امام حسین علیه السلام رفتم. چون وارد کربلا شدیم جابر از فرات غسل کرد و دو جامه بر خود پوشاند و با مقداری از سعد [که نوعی عطر

1- (1)زیاره جابر الأنصاری لقبر الحسین و ملاقاته لاهل بیته علیهم السلام لمّا رجع اهل البیت علیهم السلام من الشام الی المدینه قالوا للدلیل: مربنا علی طریق کربلاء فلمّا وصلوا الی موضع الصرع وجدوا جابربن عبداللّه الانصاری و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیاره قبرالحسین علیه السلام فوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و اقاموا المآتم و اجتمع علیهم اهل ذلک السواد و اقاموا علی ذلک ایّاما. و عن الاعمش عن عطیّه العوفی قال خرجت مع جابر بن عبداللّه الانصاری رضی اللّه عنه زائرا قبر الحسین علیه السلام فلمّا وردنا کربلاء دنا جابر من شاطی ء الفرات فاغتسل ثمّ اتّزر بازار وارتدی بآخر ثمّ فتح صرّه فیها سعد فنثرها علی بدنه ثمّ لم یخطّ خطوه الاّ ذکر اللّه تعالی حتّی اذا دنا من القبر قال: ألمسنیه یا عطیّه فألمسته ایّاه فخرّ علی القبر مغشیّا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فلمّا افاق قال: یا حسین ثلاثا ثمّ قال: حبیب لا یجیب حبیبه؟ !.

2- (2) ثمّ قال: و أنیّ لک بالجواب و قد شخبث اوداجک علی اثباجک و فرّق بین بدنک و رأسک اشهد انّک ابن خیر النبیّین و ابن سیّد المؤمنین و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکسا و ابن سیّد النقبا و ابن فاطمه سیّده النساء.

بوده] خود را خوشبو نمود و به ذکر خداوند مشغول بود و چون نزدیک قبر مطهر امام علیه السلام رسید، به من گفت:

دست مرا به قبر آقایم برسان. و چون من دست او را گرفتم و به قبر امام حسین علیه السلام رساندم بیهوش شد و روی زمین افتاد. پس به صورت او آب پاشیدم و چون به خود آمد سه مرتبه صدا زد: یا حسین! یا حسین! یا حسین! [و چون جوابی نشنید] گفت: دوست چگونه جواب دوست را نمی دهد؟ سپس گفت: چگونه می توانی جواب مرا بدهی، در حالی که رگ های گلوی تو بر سینه ات ریخته و بین سر و بدن تو جدایی افتاده است.

من شهادت می دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند آقای مؤمنین و حلیف تقوایی، تو زاییده هدایت و خامس اهل کسا و فرزند سرور خوبان [امیرمؤمنان [هستی. تو فرزند فاطمه آقای زنان عالمی. چگونه چنین نباشی، در حالی که از انگشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خوردی و در دامن پاکان و متقین رشد نمودی و از پستان ایمان شیر خوردی و زبان به اسلام گشودی؟ پس حیات و ممات تو نیکو و ستوده است.

(1)سپس گفت: قلب ها و دل های مؤمنین فراق تو را نمی پسندد و شکی در حیات تو ندارد [چرا که شهدا زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می خورند]. پس سلام و رضوان خداوند بر تو باد! من شهادت می دهم که تو بر سیره برادر خود یحیی بن زکریا زیستی [تا آن که زنازاده ای تو را به شهادت رساند].

(2)سپس به اطراف قبر امام حسین نظر نمود و گفت: السلام علیکم ایّتها

ص: 409

1- (1)و ما لک لاتکون هکذا و قد غذتک کفّ سیّدالمرسلین و رُبّیت فی حجر المتّقین و رضعت من ثدی الإیمان و فطمت بالإسلام فطبت حیّا و طبت میّتا غیر انّ قلوب المؤمنین غیر طیبّه بفراقک و لا شاکّه فی حیاتک فعلیک سلام اللّه و رضوانه و اشهد انّک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحیی بن زکریّا علیه السلام. ثمّ جال ببصره حول القبر و قال: السلام علیکم ایّتها الأرواح الّتی حلّت بفناءالحسین علیه السلام و اناخت برحله اشهد انّکم اقمتم الصلاه و آتیتم الزکاه و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم

الملحدين و عبدتم اللّه حتّى أتاكم اليقين و الذى بعث محمّدا بالحقّ لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه قال عطيّه: فقلت لجابر فكيف ولم نهبط واديا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسيف و القوم قد فرّق بين رؤوسهم و ابدانهم و أوتمت اولادهم و ارملت الأزواج؟!

2- (2)فقال لى: يا عطيّه سمعت حبيبى رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول: من احبّ قوما حشر معهم و من احبّ عمل قوم اشرک فى عملهم و الذى بعث محمّدا صلى الله عليه و آله بالحقّ انّ نيّتى و نيّه اصحابى على ما مضى عليه الحسين عليه السلام و اصحابه.

الأرواح التی حلّت بفناء الحسین...؛ یعنی سلام بر شما، ای کسانی که در جوار امام خود بار انداختید [و جان خود را فدای او نمودید]. من شهادت می دهم که شما [با حمایت از امام خود] نماز را به پا داشتید و زکات را ادا نمودید و نهی از منکر و امر به معروف کردید و با کفّار و ملحدین جنگ نمودید و تا هنگام مرگ از عبادت خدا بازنایستادید.

سپس گفت: سوگند به خدایی که پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله رابه پیامبری مبعوث نمود، ما نیز در پاداش شما شریک خواهیم بود.

عطیه می گوید: من به جابر گفتم: چگونه چنین چیزی روا باشد در حالی که ما جنگی نکردیم و شمشیری نزدیم و اینها رنج ها بردند و سر از بدنشان جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی سرپرست شدند؟!

(1)جابر در پاسخم گفت: ای عطیه! من از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس مردمی را دوست بدارد با آنان محشور می شود و هر کس عمل قومی را دوست بدارد با آنان در پاداش شریک خواهد بود. سوگند به خدایی که پیامبر خود حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود، نیّت من و نیّت اصحاب و یاران من همانند نیّت حسین علیه السلام و یاران او می باشد.

عطیه می گوید: در این بین دیدم عده ای از طرف شام به سوی ما می آیند. پس

1- (1)قال عطیّه: فبینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیه الشام فقلت یا جابر هذا سواد قد طلع من ناحیه الشام فقال جابرلعبده: انطلق الی هذا السواد و ائتنا بخبره فان کانوا من اصحاب عمربن سعد فارجع الینا لعّلنا نلجأ الی ملجأ و ان کان زین العابدین فأنت حرّ لوجه اللّه تعالی. قال: فمضی العبد فما کان بأسرع من ان رجع و هو یقول: یا جابر قم واستقبل حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله هذا زین العابدین علیه السلام قد جاء بعمّاته واخواته فقام جابر یمشی حافی الأقدام مکشوف الرأس الی ان دنا من زین العابدین علیه السلام فقال الامام: انت جابر قال: نعم یا ابن رسول

اللّه فقال: يا جابر ههنا و اللّه قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبيت نساؤنا و حرّقت خيامنا !! (البحار ج 65/130، المجالس ص 142)

من به جابر گفتم: گروهی از ناحیه شام به طرف ما می آیند. جابر به غلام خود گفت تااطلاعی از آنان حاصل کند، سپس گفت: اگر اصحاب عمرسعد بودند به ما خبر ده تا به پناهگاهی برویم و اگر اهل بیت امام حسین و آقا زین العابدین علیهم السلام بودند تو در راه خدا آزاد هستی. پس آن غلام با سرعت رفت و باز گشت و گفت: ای جابر! برخیز و به استقبال حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کن! همانا این آقا حضرت زین العابدین است که با عمه ها و خواهران خود می آیند!

جابر برخاست و با پای برهنه و بدون عمامه به طرف آنان رفت و چون خدمت زین العابدین علیه السلام رسید، امام علیه السلام به او فرمود: «تو جابر هستی؟» جابر گفت: آری، یابن رسول اللّه! من جابر هستم. امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! به خدا سوگند، دراین مکان مردان ما کشته شدند و اطفال ما راسر بریدند و زن های ما را اسیر کردند و خیمه های ما را آتش زدند!»

بازگشت اسرا به مدینه و سخنان زین العابدین علیه السلام

(1)ارباب مقاتل نوشته اند: حضرت زین العابدین علیه السلام با عمه ها و خواهران خود از شام به کربلا آمدند و پس از زیارت قبور شهدا به طرف مدینه باز گشتند.

بشیربن جذلم می گوید: چون نزدیک مدینه شدیم آن حضرت پیاده شد و فرمود تا اهل بیت نیز پیاده شوند، سپس خیمه ای بر پا نمود و به من فرمود: «ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند! او مرد شاعری بود؟ آیا تو نیز بهره ای از آن داری؟» گفتم: آری. فرمود: پس وارد مدینه شو و خبر شهادت پدرم را به اهل مدینه برسان.»

بشیر می گوید: من براسب خود سوار شدم و با شتاب به مدینه آمدم و چون به

1- (1)رجوع اهل البیت علیهم السلام الی المدینه لمّا رجع علی بن الحسین علیهما السلام بعمّاته واخواته من الشام مرّوا علی کربلاء ثمّ انفصلوا عنها طالبین المدینه قال بشیر بن جذلم: فلمّا قربنا منها نزل علیّ ابن الحسین علیهما السلام فحطّ رحله و ضرب فسطاطه و انزل نساءه و قال: یا بشیر رحم اللّه اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شی ء منه؟ قلت: بلی یا بن رسول اللّه انّی لشاعر، قال: فادخل المدینه و انع اباعبداللّه.(علیه السلام) قال بشیر: فرکبت فرسی و رکضت حتّی دخلت المدینه فلمّا بلغت مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رفعت صوتی بالبکاء و أنشأت اقول: یااهل یثرب لا مقام لکم بها قُتل الحسین فأدمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرّج و الرأس منه علی القناه یُدار

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم صدا به گریه بلند کردم و گفتم: ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید؛ چرا که آقایمان امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شد. پس فراوان گریه کنید بر آن شهیدی که بدن او آغشته به خون روی زمین کربلا مانده و سر مبارک او را بر بالای نیزه زدند و در شهرها گرداندند!

(1)سپس گفتم: ای اهل مدینه! این آقا علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه ها و خواهران خود به شما نزدیک شده و مرا امر نموده که خبر ورود او را به شما بدهم.

بشیر می گوید: پس از سخنان من، همه اهل مدینه به طرف دروازه مدینه حرکت کردند، در حالی که زن ها پریشان و گریان شدند و بر سر و صورت زدند و وا ویلا گفتند و من بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی را سخت تر از آن ندیدم و در آن میان کنیزی را دیدم که بر امام حسین علیه السلام گریه می کرد و می گفت:

خبر شهادت مولای من، چشم مرا گریان نمود و مرا بی تاب کرد و چگونه گریه نکنم بر آقایی که عرش خدا بر او می گرید و دین و شرف بر او عزادار است؛ چه او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند وصیّ او امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

(2)سپس به من گفت: ای گوینده! تو با اعلان خبر شهادت امام حسین علیه السلام چنان

1- (1)ثمّ قلت: یا اهل المدینه هذا علیّ بن الحسین مع عمّاته واخواته قد حلّوا بساحتکم و نزلوا بفنائکم و انا رسوله الیکم اعرّفکم مکانه قال: فما بقیت بالمدینه مخدّره و لا محجّبه الاّ برزن من خدورهنّ مکشوفه شعورهنّ مخمشه وجوههنّ ضاربات خدودهنّ یدعین بالویل و الثبور و لم یبق بالمدینه احد الاّ خرج و هم یضجّون بالبکاء فلم اریاکیا اکثر من ذلک الیوم و لا یوما امرّ علی المسلمین منه بعد وفاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سمعت جاریه تنوح علی الحسین علیه السلام و تقول: نعی سیّدی ناعٍ نعاه فأوجعا و امرضنی ناع نعاه فأفجعا فعینی جواد بالدموع و أسکبا و جوداً بدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فأصبح هذا

المجد و الدين اجدعا على ابن نبى اللّه و ابن وصيّه و ان كان عنّا شاحط الدار أشسعا ثم قالت: ايّها الناعى جدّدت حزننا بأبى عبداللّه عليه السلام و خدشت منّا قروحا لما تندمل فمن انت رحمک اللّه؟

2- (2)فقلت: انا بشيربن جذلم وجّهنى مولاى علىّ اين الحسين عليهما السلام و هو نازل بموضع كذاو كذا مع عيال ابى عبداللّه الحسين عليه السلام و نسائه قال: فتركونى مكانى و بادرونى فضربت فرسى حتّى رجعت اليهم فوجدت الناس قد اخذوا الطريق و المواضع فنزلت عن فرسى و تخطّأت رقاب الناس حتّى قربت من باب الفسطاط و كان علىّ بن الحسين عليهما السلام داخلا فخرج و معه خرقه يمسح بها دموعه و خلفه خادم معه كرسى فوضعه له و جلس عليه و هو لايتمالک من العبره و ارتفعت اصوات الناس بالبكاء من كلّ ناحيه يعزّونه فضجّت تلک البقعه ضجّه شديده فأومأ بيده ان اسكتوا فسكنت فورتهم فقال:

حزن و اندوه ما را تازه و قلب های ما را جریحه دار نمودی که هرگز آرام نخواهد گرفت. خدا تو را رحمت کند! تو کیستی و از کجا آمده ای؟ گفتم: من بشیربن جذلم هستم و مولای من علی بن الحسین علیهما السلام - که الآن در فلان نقطه در خارج مدینه نزول نموده - به من دستور داده که اهل مدینه را از ورود آن حضرت مطلع سازم.

بشیر می گوید: اهل مدینه با شنیدن این خبر پیش از من خود را به اهل بیت امام حسین علیه السلام رساندند. من نیز بر اسب خود سوار شدم و از میان مردم - که همه جا را پر کرده بودند - با زحمت خود را به خیمه امام علیه السلام رساندم و دیدم مردم اطراف او را گرفته اند و گریه او را مهلت نمی دهد. پس خادمی که همراه او بود صندلی آورد و آن حضرت بر آن نشست و صدای گریه از اطراف بلند شد و مردم او را تسلیت می داند. سپس با دست مبارک اشاره فرمود که ساکت باشید و چون ساکت شدند شروع به سخن نمود و پس از حمدو ثنای الهی فرمود:

(1)«ای مردم! خداوند ما را به مصایب بزرگی مبتلا نمود و رخنه و شکاف بزرگی در اسلام پیش آمد. ای مردم! پدرم ابوعبداللّه علیه السلام را با عزیزان و عترت او کشتند و زن ها و بچه های او را اسیر گرفتند و سر او را بر بالای نیزه کردند و در شهرها گرداندند و مصیبتی بر ما رخ داد که در عالم رخ نداده و نخواهد داد.»

سپس فرمود: «ای مردم! کدام یک از شما پس از شهادت پدرم می تواند شاد

1- (1)الحمدلله ربّ العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین باری ء الخلائق اجمعین الذی بعد فارتفع فی السماوات العلی و قرب فشهد النجوی نحمده علی عظائم الأمور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضه اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاظعه الکاظّه الفادحه الجائحه. ایّها القوم انّ اللّه وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه قتل ابوعبداللّه و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان و هذه الرزیّه التی لا مثلها رزیّه. ایّها الناس فأیّ رجالات منکم یسرّون بعد قتله؟ ام ایّ فؤاد لایحزن من اجله؟ ام أیّ عین منکم تحبس دمعها و تضنّ عن انهمالهما؟ فلقد بکت السبع الشداد

لقتله و بكت البحار بأمواجها و السماوات بأركانها و الأرض بأرجائها و الاشجار بأغصانها و الحيتان فى لجج البحار و الملائكه المقرّبون و اهل السماوات اجمعون.

باشد؟! و کدام دلی می تواند بر او نسوزد؟! و کدام چشمی می تواند از گریه بر او خودداری کند؟! همانا آسمان ها و دریاها و درخت ها و ماهیان دریا و فرشتگان مقرب خدا و اهل همه آسمان ها بر او گریستند.»

آن گاه فرمود: «ای مردم! کدام قلبی بر پدرم شکافته نمی شود و کدام دلی از یاد او می رود و کدام گوشی طاقت شنیدن مصیبت او را دارد؟!

(1)ای مردم! ما [بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین] آواره و مطرود و مورد نکوهش قرار گرفتیم و بدون هیچ جرمی و خطایی و انحرافی ما را آواره نمودند و در حق ما ستمی روا داشتند که تاکنون سابقه نداشته است!

ای مردم! به خدا سوگند، اگر جدّ ما به جای سفارش به محبت و مودت به ما، سفارش کرده بود که این مردم به جنگ با ما برخیزند و مارا بیازارند بیش از این نمی کردند. چقدر این مصیبت سخت و دلخراش و تلخ و ناگوار بود، «اناللّه و انّا الیه راجعون» ما مصیبت وارده را به خدا وامی گذاریم، او عزیز و مقتدر می باشد و انتقام ما را از آنان خواهد گرفت.»

سپس حضرت زین العابدین علیه السلام در حالی که اهل مدینه گریان و پریشان بودند و خانه های بنی هاشم بی صاحب و عزادار و بر اهل خود گریان بود وارد مدینه شد.

گریه های زین العابدین علیه السلام بر پدر خود

(2)شیخ بزرگوار مرحوم صدوق در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نقل

1- (1)یا ایّها الناس أیّ قلب لا ینصدع لقتله؟ ام ایّ فؤاد لایحنّ الیه؟ امّ أیّ سمع یسمع هذه الثلمه التی ثلمت فی الاسلام و لایصمّ؟ ایّها الناس أصبحنا مطرودین مشرّدین مذودین شاسعین عن الأمصار من غیرجرم اجترمناه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمه فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین ان هذا الاّ اختلاق. و اللّه لو انّ النبی علیهما السلام تقدّم الیهم فی قتالنا کما تقدّم الیهم فی الوصایه بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا فانّا للّه و انّا الیه راجعون من مصیبه ما اعظمها و اوجعها و اکظّها و افظعها و امرّها و افدحها فعنداللّه نحتسب فیما اصابنا و ما بلغ بنا انّه عزیز ذوانتقام. ثمّ دخل زین العابدین علیه السلام المدینه فرآها موحشه باکیّه و وجد دیار اهله خالیه تنعی اهلها و تندب سکّانها. (البحار ج 45/147/148، المجالس ص 143/145)

2- (2)بکاء زین العابدین علی ابیه علیهما السلام قال الصادق علیه السلام : البکاؤون خمسه: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمّد و علیّ بن الحسین علیهم السلام فأمّا آدم علیه السلام : فبکی علی الجنّه. و امّا یعقوب فبکی علی یوسف علیهما السلام حتّی ذهب بصره و حتّی قیل له: تاللّه تفتؤ تذکریوسف حتّی تکون حرضا أو تکون من الهالکین

نموده که فرمود: «گریه کنندگان عالم پنج نفر بوده اند: حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیهم السلام آدم علیه السلام از فراق بهشت (فراوان) گریه کرد، یعقوب علیه السلام آن قدر از فراق یوسف گریه کرد که چشم او نابینا شد و [فرزندان او] به او گفتند: «به خدا سوگند آن قدر به یاد یوسف گریه می کنی که خود (1)را هلاک می نمایی»، یوسف علیه السلام نیز آن قدر از فراق پدر گریه کرد که اهل زندان از گریه های او اذیت شدند و گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام باش و یا شب گریه کن و روز آرام باش پس با آنان توافق نمود که چنین کند.

اما فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر از فراق پدر گریه کرد که اهل مدینه به او گفتند: شما ما را با گریه های خود آزار می دهی. پس فاطمه علیها السلام هر روز به مقابر شهدا می رفت و چون گریه های خود را به پایان می برد به خانه باز می گشت.

(2)و اما علی بن الحسین علیه السلام چهل سال بر پدر خود گریه کرد و هیچ وقت غذا و [یا آب] مقابل او نگذاردند جز آن که گریان شد، تا این که غلام آن حضرت به او گفت: فدای شما شوم! ای فرزند رسول خدا! من بیم آن دارم که خود را هلاک کنید. امام علیه السلام فرمود: من پریشانی و اندوه خود را به خدای خود می گویم و چیزی را از خدای خود می دانم که شما نمی دانید، من هرگز به یاد شهادت فرزندان فاطمه علیها السلام

1- (1)و امّا یوسف: فبکی علی یعقوب علیهما السلام حتّی تأذیّ به اهل السجن فقالوا: امّا ان تبکی بالنهار و تسکت باللیل و امّا أن تبکی باللیل و تسکت بالنهار فصالحهم علی واحد منهما. و امّا فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله : فبکت علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله حتّی تأذیّ بها اهل المدینه و قالوا لها: قد آذیتنا بکثره بکائک فکانت تخرج الی المقابر مقابر الشهداء فتبکی حتّی تقضی حاجتها ثمّ تنصرف. و أما علی بن الحسین علیهما السلام : فبکی علی ابیه الحسین اربعین سنه و ما وضع بین بدیه طعام الاّ بکی حتّی قال له: مولی له جعلت فداک یا ابن رسول اللّه انّی اخاف علیک أن تکون من الهالکین قال: انّما اشکوبثّی و حزنی الی اللّه و اعلم من اللّه ما لاتعلمون انّی لم اذکر مصرع بنی فاطمه الاّ خنقتنی العبره. (الخصال ص 274، البحار ج 12/264)

نمی افتم جز آن که گریه مرا مهلت نمی دهد و بی اختیار گریان می شوم.»

(1)و در کتاب بحار و مجالس از آن حضرت نقل شده که فرمود: «حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال پس از پدر خود روزه دار بود و شب ها را به عبادت می گذارند و چون غلام او در وقت افطار آب و غذا مقابل او می گذارد و می گفت: مولای من، تناول فرمایید امام علیه السلام گریه می کرد و می فرمود: «فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد» و این را تکرار می نمود و آن قدر گریه می کرد تا اشک او با آب و غذای او مخلوط می شد و این چنین بود تا از دنیا رحلت نمود!»

(2)و در روایتی نقل شده که غلام آن حضرت گوید: روزی امام سجاد علیه السلام به صحرا رفت و من همراه او رفتم و دیدم بر روی سنگ خشن و ناهمواری به سجده رفته است من صدای گریه و ناله او را شنیدم که هزار مرتبه فرمود: «لااله الاّ اللّه حقّا حقّا، لااله الاّاللّه تعبّدا ورقّا، لا اله الاّ اللّه ایمانا و صدقا» و چون سر مبارک خود را از سجده برداشت صورت و محاسن او از اشک چشم او خیس شده بود، پس من گفتم:

(3)ای مولای من! آیا اندوه شما تمام نمی شود و گریه شما کم نمی گردد؟ امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! یعقوب پیامبر و پیامبرزاده بود و دوازده فرزند داشت که

1- (1)و عن الصادق علیه السلام انّه بکی علی ابیه الحسین علیه السلام اربعین سنه صائما نهاره قائما لیله فاذا حضره الافطار جاء غلامه بطعامه و شرابه فیضعه بین یدیه فیقول: کل یا مولای فیقول: قتل ابن رسول اللّه جائعا قتل ابن رسول اللّه عطشانا فلا یزال یکرّر ذلک و یبکی حتّی یبلّ طعامه من دموعه ثمّ یمزج شرابه بدموعه فلم یزل کذلک حتّی لحق باللّه عزّوجلّ.

2- (2)و فی روایه: حدّث مولی له انّه برز یوما الی الصحراء قال فتبعته فوجدته قد سجد علی حجاره خشنه فوقفت و أنا اسمع شهیقه و بکاءه و أحصیت علیه الف مرّه و هو یقول: (لا اللّه الاّ اللّه حقّا حقّا لا اله الاّ اللّه تعبّدا و رقا لا آله الا اللّه ایمانا و صدقا» ثمّ رفع رأسه من سجوده و اذا لحیته و وجهه قد غمرا بالماء من دموع عینیه فقلت: یا سیّدی أما آن لحزنک

أن ینقضی و لبکائک أن یقلّ؟ (3)فقال لی: و یحک انّ یعقوب بن اسحق بن ابراهیم کان نبیّا ابن نبیّ له اثنا عشر ابنا فغیّب اللّه واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغمّ و ذهب بصره من البکاء و ابنه حیّ فی دارالدنیا و أنا رأیت ابی و اخی و سبعه عشر من أهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی و یقلّ بکائی؟! (البحار ج 45/149، المجالس ص 147)

یکی از آنان را خداوند از او جدا نموده بود و از فراق او موی او سفید وکمر او خم و چشم او نابینا شد، در حالی که فرزند او زنده بود! و من با چشم خود بدن های پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود [از بنی هاشم] را دیدم که روی زمین مانده بود. تو چگونه می گویی اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد؟ !»

کشته شدن ابن زیاد و آرام گرفتن بنی هاشم

(1)در بحار و مجالس از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «پس از شهادت امام حسین علیه السلام تا پنج سال هیچ زن هاشمیه و سیده ای زینت نکرد و در خانه هیچ سیدی دود غذا بالا نرفت تا این که عبیداللّه زیاد کشته شد.»

و از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل شده که گوید: «هیچ زنی از ما هاشمیات خضاب نکرد و سرمه در چشم ننمود و شانه بر سر نزد تا این که مختار سر عبیداللّه زیاد را به مدینه فرستاد.»

(2)چون ابراهیم بن مالک اشتر به دستور مختار عبیداللّه زیاد را کشت و سر او و سرهای سران لشکر او را که بین آنان حصین بن تمیم نیز بود نزد مختار آورد، مختار مشغول غذاخوردن بود، پس حمد خدا را به خاطر مسلط شدن بر آنان به جای آورد و چون از غذا فارغ شد برخاست و صورت عبیداللّه زیاد را لگدمال کرد و سپس کفش خود را نزد غلام خود انداخت و گفت: چون بر صورت نجس این کافر مالیده شده آن را بشوی. سپس سرهای آنان را در همان محلی که سر مبارک امام حسین علیه السلام

1- (1)قتل ابن زیاد و سکون حزن الهاشمیّات روی عن الصادق علیه السلام انّه قال ما اکتحلت هاشمیّه و لا اختضبت و لا رئی فی دار هاشمّی دخان خمس سنین حتّی قتل عبیداللّه بن زیاد. و عن فاطمه بنت علیّ امیرالمؤمنین علیها و علی ابیهاالسلام أنّها قالت: ما تحنّأت امرأه منّا و لا اجالت فی عینها مرودا و لا امتشطت حتّی بعث المختار برأس عبیداللّه بن زیاد.

2- (2)و لمّا قتل ابراهیم بن مالک الاشتر عبیداللّه بن زیاد بعث برأسه و رؤوس قوّاده و فیها رأس الحصین بن تمیم الی المختار بالکوفه فقدموا علیه و هو یتغدّی فحمداللّه علی الظفر فلمّا فرغ من الغداء قام فوطی ء وجه ابن زیاد بنعله ثمّ رمی بها الی غلامه و قال: اغسلها فانّی وضعتها علی وجه نجس کافر و وضعت الرؤوس فی المکان الذی وضع فیه رأس الحسین علیه السلام و رؤوس اصحابه و نصب المختار رأس ابن زیاد فی المکان الذی نصب فیه رأس الحسین علیه السلام (البحار ج 45/386)

و شهدای دیگر را قرار داده بودند قرار داد و سر عبیداللّه را در همان محلی که در کوفه سر امام حسین علیه السلام را نصب نموده بود نصب کرد!

(1)ابن اثیر در کتاب کامل از ترمذی نقل کرده که گوید: چون سر ابن زیاد را در مقابل مختار گذاردند مار باریکی از لابلای سرها آمد و داخل دهان او شد و از بینی او خارج گردید سپس داخل بینی او شد و از دهان او خارج گردید و چندین مرتبه آن مار چنین کرد تا این که مختار سر عبیداللّه را در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام فرستاد و چون سر نحس او را خدمت آن حضرت بردند امام علیه السلام نیز مشغول غذاخوردن بود پس سجده شکر نمود و فرمود: «ستایش خدای را که انتقام مرا از دشمن گرفت. خداوند به مختار جزای خیر بدهد.» سپس فرمود: «مرا بر عبیداللّه وارد کردند در حالی که سر پدرم مقابل او بود، پس گفتم: خدایا، مرا زنده نگهدار تا سر عبیداللّه را ببینم.»

صاحب کتاب مجالس سپس می گوید: قتل ابن زیاد و هواداران او نیز در همان روزی واقع شد که امام حسین علیه السلام در آن کشته شده بود و پس از جنگ صفین از شامیان آن قدر که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام کشته شد کشته نشده بود، چرا که هفتاد هزار نفر آنان به دست مختار کشته شدند.

خبر منهال و سؤال زین العابدین علیه السلام از حرمله

(2)شیخ طوسی در کتاب امالی از منهال بن عمرو نقل کرده که گوید: در پایان

ص: 418

1- (1)و روی ابن الاثیر فی الکامل عن الترمذی فی جامعه انّه لمّا وضع رأس ابن زیاد امام المختار جاءت حیّه دقیقه فتخلّلت الرؤوس حتّی دخلت فی فم عبیداللّه بن زیاد ثمّ خرجت من منخره و دخلت فی منخره و خرجت من فیه فعلت هذا مرارا ثمّ بعث المختار برأس عبیداللّه بن زیاد الی علیّ بن الحسین علیه السلام و کان یومئذ بمکه فأدخل علیه وهو یتغدّی فسجد شکرا للّه. و قال: الحمدلله الذی ادرک لی ثاری من عدوّی و جزی اللّه المختار خیرا، أدخلت علی ابن زیاد و هو یتغدّی و رأس ابی بین یدیه فقلت اللّهمّ لا تمتنی حتّی ترینی رأس ابن زیاد. و کان قتل ابن زیاد و اشیاعه فی یوم عاشوراء فی الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام و لم یقتل من اهل الشام بعد وقعه صفیّن مثلما قتل فی هذه الوقعه قتل منهم سبعون الفا. (البحار ج 45/336، المجالس ص 151)

2- (2)خبر المنهال مع المختار و قتل حرمله روی الشیخ الطوسی فی الأمالی ص 239 باسناده عن المنهال بن عمرو قال: دخلت علی علیّ بن الحسین علیهما السلام (عند) منصرفی فی مکه فقال: یا منهال ما صنع حرمله بن کاهله؟ فقلت: ترکته حیّا بالکوفه فرفع یدیه جمیعا ثمّ قال: اللّهمّ اذقه حرّ الحدید اللّهمّ اذقه حرّالنار.

اعمال حج در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم و آن حضرت به من فرمود: «ای منهال! حرمله را در چه حالی یافتی؟» گفتم: او را در کوفه زنده دیدم. پس امام علیه السلام دو دست خود را به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، حرارت آهن و آتش را به (1)او بچشان!» و چون به کوفه بازگشتم مختار به قدرت رسیده بود و من بعد از چند روز به جهت رفاقتی که با او داشتم نزد او رفتم و او را در خارج خانه او یافتم، مختار گفت: ای منهال! نزد ما نیامدی که به ما تهنیت گویی و ما را یاری دهی؟ گفتم: من تازه از مکه باز گشته ام.

(2)سپس همراه او رفتم و او به کناسه کوفه [میدان اجتماع مردم] رسید و در آن جا منتظر بود و کسانی را برای دستگیری حرمله فرستاده بود و چیزی نگذشت که عده ای نزد او آمدند و گفتند: البشاره! حرمله دستگیر شد. آن گاه او را نزد مختار آوردند و چون مختار او را دید گفت:

1- (1)فقدمت الکوفه و قد ظهر المختار بن عبیده الثقفی و کان لی صدیقا فکنت فی منزلی ایّاما حتّی انقطع الناس عنّی و رکبت الیه فلقیته خارجا من داره فقال: یا منهال لم تأتنا فی ولایتنا هذه و لم تهنّئناها و لم تشرکنا فیها؟ فاعلمته انّی کنت بمکّه و انّی قد جئت الآن و سایرته و نحن نتحدّث حتّی اتی الکناس (و هی الساحه التی یجتمع فیها الناس بالکوفه) فوقف کأنّه ینتظر شیئا و قد کان أخبر بمکان حرمله بن کاهله فوجّه فی طلبه فلم یلبث أن جاء قوم یرکضون و قوم یشتدّون حتّی قالوا: ایّها الأمیر البشاره قد أخذ حرمله بن کاهله فما لبثنا أن جی ء به فلمّا نظر الیه قال لحرمله: الحمدللّه الذی امکننی منک.

2- (2)ثمّ قال: الجزّار الجزّار! فأتی بجزّار فقال له: اقطع یدیه فقطعتا ثمّ قال: النار النار فأتی بنار و قصب فالقی الیه فاشعل فیه النار فقلت: سبحان اللّه فقال لی: یا منهال انّ التسبیح لحسن ففیم سبّحت؟ فقلت: ایّها الأمیر دخلت فی سفرتی هذه فی منصرفی من مکّه علی علیّ بن الحسین علیهما السلام فقال لی یا منهال: ما فعل حرمله بن کاهله الاسدی؟ فقلت: ترکته حیّا بالکوفه فرفع یدیه جمیعا فقال: اللّهمّ اذقه حرّ الحدید اللّهمّ اذقه حرّالنار فقال لی: أسمعت علیّ ابن الحسین یقول: هذا؟ فقلت: و اللّه لقد سمعته قال فنزل عن دابّته و صلّی رکعتین فأطال السجود.

الحمداللّه که خدا مرا بر تو مسلّط نمود. سپس دستور داد قصاب بیاید و چون قصاب آمد به او گفت: دست های حرمله راقطع کن! سپس گفت: آتش بیاورید و چون آتش آماده کردند حرمله را در آتش انداخت. من گفتم: سبحان اللّه ! مختار گفت: ای منهال! تسبیح خداوند خوب است اما تو برای چه الآن سبحان اللّه گفتی؟

(1)گفتم: ای امیر! من در سفر حج بودم و در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم و آن حضرت از من در باره حرمله سؤال نمود و چون گفتم: او را در کوفه زنده دیدم دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا، حرارت آتش و آهن را به او بچشان.» مختار گفت: آیا تو چنین سخنی را از حضرت زین العابدین علیه السلام شنیدی؟ گفتم: آری، به خدا سوگند شنیدم. پس مختار از اسب خود پایین آمد و دو رکعت نماز خواند و سجده خود را طولانی نمود. سپس برخاست و بر اسب خود سوار شد و من نیز سوار شدم در حالی که حرمله در آتش می سوخت و چون نزدیک خانه من رسید گفتم:

ای امیر! چه خوب است به خانه من بیایید و مرا افتخار دهید و از غذای من استفاده کنید؟ مختار گفت: ای منهال! تو به من خبر دادی که حضرت زین العابدین علیه السلام چهار دعا نمود و به دست من مستجاب شد و باز به من می گویی غذا بخورم، امروز روز روزه و شکر است که خدا چنین توفیقی به من عطا نموده است.

(2)مرحوم سید محسن امین سپس می گوید: حرمله روز عاشورا با سه تیر سه نفر از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شهادت رساند:

1- ابوبکر، فرزند امام حسن علیه السلام که چون به میدان نبرد وارد شد حرمله با یک تیر او را به شهادت رساند.

1- (1)ثمّ قام فرکب و قد احترق حرمله و رکبت معه و سرنا فحاذیت داری فقلت: ایّها الامیران رأیت ان تشرّفنی و تکرمنی و تنزل عندی و تتحرّم بطعامی؟ فقال: یا منهال تعلّمنی انّ علیّ بن الحسین علیه السلام دعا بأربع دعوات فأجابه اللّه علی یدی ثمّ تأمرنی أن آکل؟!هذا یوم صوم شکراللّه عزّوجلّ علی ما فعلته بتوفیقه. (البحار ج 45/332)

2- (2)ثمّ قال: و حرمله هذا رمی یوم الطف ثلاثه سهام قتل بها ثلاثه من آل بیت الرسول صلی الله علیه و آله . احدهم: ابوبکر ابن الحسن فانّه خرج الی الحرب و قاتل حتّی قتل رماه حرمله هذا بسهم فقتله

(1)2- عبداللّه رضیع، شیرخواره امام حسین علیه السلام که چون امام علیه السلام او را گرفت و در دامن خود نشاند و خواست که او را ببوسد تیری به گلوی او زد و گلوی او پاره شد و امام علیه السلام دو دست خود را از خون او پر نمود و به آسمان پاشید و فرمود: «چون در حضور پروردگار است برای من آسان می باشد.»

3- عبداللّه فرزند امام حسن علیه السلام که از بین زن ها بیرون آمد و به طرف عموی خود دوید و چون زینب علیها السلام به امر امام دوید که او را بگیرد او امتناع نمود و کنار عموی خود آمد و گفت: از او جدا نمی شوم. پس بحربن کعب شمشیری بر امام علیه السلام زد، عبداللّه گفت: ای خبیث! می خواهی عموی مرا بکشی؟ و دست خود رامقابل عمو گرفت و چون دست او قطع شد و به پوست آویزان بود به عموی خود یا به مادر خود گفت: به فریادم برس! پس امام علیه السلام اورا در آغوش گرفت و فرمود:

(2)«فرزند برادر! صبر کن تا خدا تو را به رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و پدرت حسن علیهم السلام ملحق نماید.» آن گاه حرمله تیری به او زد و او را در دامن عموی خود شهید نمود. و امام علیه السلام سر به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «خدایا، برکات زمین و آسمان را از آنان قطع کن و اختلاف و تفرقه بین آنان قرار ده و هرگز حکام را

1- (1)و الثانی: عبداللّه الرضیع و ذلک لمّا اخذه ابوه الحسین علیه السلام و اجلسه فی حجره و اومأ الیه لیقبّله فرماه حرمله بن کاهله بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه ثمّ تلقیّ الدم بکفیّه فلمّا امتلأتا رمی بالدم نحو السماء ثمّ قال هون علیّ ما نزل بی انّه بعین اللّه. و الثالث: عبداللّه بن الحسن فانّه خرج من عندالنساء و هو غلام فلحقته زینب بنت علی علیهما السلام لتحبسه فقال لها الحسین علیه السلام : احبسیه یا اختی فابی و امتنع امتناعا شدیدا و جاء یشتدّ الی عمّه الحسین علیه السلام حتّی وقف الی جنبه و قال: لا افارق عمّی فاهوی بحربن کعب الی الحسین علیه السلام بالسیف فقال الغلام: ویلک یا ابن الخبیثه أتقتل عمّی فضربه بحربالسیف فاتّقاها الغلام بیده فاطنها الی الجلد فاذا هی معلّقه فنادی الغلام: یا عمّاه او یا أمّاه فأخذه الحسین علیه السلام فضمّه الی صدره. و قال: یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فانّ اللّه

یلحقک بآبائک الصالحین برسول اللّه و علیّ و حمزه و جعفرو الحسن صلّی اللّه علیهم اجمعین فرماه حرمله بسهم فذبحه و هو فی حجر عمّه فرفع الحسین علیه السلام یدیه و قال: اللّهمّ أمسک عنهم قطر السماء و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاه عنهم ابدا فانّهم دعونا لینصرونا ثمّ عدوا علینا فقتلونا. و امنعهم برکات الارض اللّهمّ فان متعّتهم الی حین ففرّقهم فرقا.

2- (2)هبوا انّکم قاتلتم فقتلتموا فما بال اطفال تقاسی نبالها(المجالس ص 152/153، اللهوف ص 73، ابی مخنف ص 192)

از آنان راضی مگردان، چرا که آنان ما را دعوت نمودند که یاری نمایند ولی به جنگ ما آمدند و [عزیزان] ما را کشتند !»

(1)اقول: هذا آخر ما اسفندناه من کتاب مجالس السنیه للعلامه السیّد محسن الأمین رضوان اللّه تعالی علیه و علی جمیع علماءنا الماضین و وجدنا ما افاده رحمه الله فی عدّه من الکتب مثل البحار للعلامّه المجلسی و مقتل ابی مخنف و الارشاد و اللهوف و نفس المهموم و غیرها من کتب اصحابنا و انتخبناه لأنّه علیه الرحمه اختصر و نقل من المقتل الخلاصه من الکتب المعتبره واحترز عن نقل الضعاف و المختلقات التی اشتهر فی الألسن و نقلها بعض الضعفاء للعوام و احدثوا فی المقاتل اشیاءً کثیره لم یروها احد من المتقدمین فی کتبهم عصمنااللّه من الزلّه فی نیّاتنا و اقوالنا و افعالنا بفضله و کرمه و بحقّ محمّد و آله صلوات اللّه علیهم اجمعین و غفراللّه لنا و للراثین و الباکین لمصائب اولاد سیّد المرسلین علیهم افضل صلوات المصلّین.

ص: 422

1- (1)1- مؤلف گوید: صاحب کتاب «حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام » می گوید: پس از شهادت امام حسین علیه السلام قیام هایی توسط پیروان اهل بیت علیهم السلام علیه حکومت اموی صورت گرفت که نخستین آنها برخورد عبداللّه عفیف، مرد نابینای شجاع در مقابل عبیداللّه زیاد بود عبداللّه در برابر عبیداللّه ایستاد و چنان که گذشت او را در میان مردم رسوا نمود ولی در نهایت او را دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

(1)

(2)2- انقلاب و حرکت دوّم از سوی مردم مدینه صورت گرفت. هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به مردم مدینه رسید. خشم آنها نسبت به یزیدبن معاویه شدت گرفت و چون اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه باز گشتند و مردم سخنان

1- مؤلف گوید: این پایان آنچه بود که از کتاب مجالس السنیه استفاده شد، رحمت و رضوان خداوند را برای مؤلف این کتاب و مؤلفین دیگر از علمای گذشته خواهانیم. این نکته قابل توجه است که مطالب این کتاب در کتب مقاتل دیگر، مانند بحارالانوار و مقتل ابی محنف و ارشاد و لهوف و نفس المهوم و غیر اینها از کتب معتبره نیز موجود بود ولی چون مولف کتاب یاد شده خلاصه ای از مقاتل را از کتب معتبره گرفته و تنظیم نموده و از نقل مقاتل غی رصحیح و ساخته های عده ای که از خود چیزهایی را بافته و به اولیای خدا نسبت می دهند پرهیز نموده بود. از این رو، ما بر آن شدیم که مطالب کتاب فوق را با مختصر تغییر و اضافات جمع آوری و به فارسی ترجمه کنیم تا ان شاءاللّه برادران دینی و گویندگان از اهل علم و مرثیه سراهای امام حسین علیه السلام از آن بهره مند شوند.

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

[حضرت زین العابدین علیه السلام و] زینب کبری را شنیدند عواطف آنان سخت متأثر گردید و بر خود واجب دانستند که علیه یزیدبن معاویه قیام کنند. از این رو رسما بیعت او را انکار نمودند و اعلان جنگ و شورش و دگرگون کردن حکومت سردادند.

(1)پس یزید مسرف بن عقبه را که مردی ناپاک و پلید بود همراه لشکر عظیمی که دوازده هزار نفر بودند از شام به مدینه فرستاد و دستور داد لشکریان او سه روز در مدینه آزادانه هر جنایت مالی و اخلاقی و ... را که می خواهند انجام دهند.

مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و به مدت سه روز لشکر او در مدینه به قتل و غارت و هتک حرمت و انجام محرمات الهی پرداخت و آن گاه از اهل مدینه برای یزید بیعت گرفت که آنهابنده و غلام یزید باشند و هرکس امتناع می کرد او را گردن می زد.

(2)در این حادثه جنایاتی واقع شد که دل ها از وحشت آب شد [و زبان ها قدرت

1- (1)و قد أفعمت القلوب حزنا و ألما حينما رجعت سبايا أهل البيت عليه السلام إلى المدينه و جعلت تقصّ على أهلها ما جرى على ريحانه رسول اللّه صلى الله عليه و آله من عظيم الرزايا و فوادح الخطوب، و ما عاينته عقائل النبوّه و مخدرّات الوحى من الأسر و السبى. لقد كانت شقيقه الحسين و حفيده الرسول صلى الله عليه و آله زينب عليها السلام تلهب العواطف للطلب بثار أخيها. و قد رأى اهل المدينه أنّ الخروج على يزيد واجب شرعىّ فخلعوا بيعته رسميّا و أعلنوا الثوره على حكومته، و قد عهد يزيد الى المجرم الاثيم مسرف بن عقبه المرى باحتلال يثرب و ضمّ اليه جيشا مكثفا قوامه إثنا عشر الفا من اهل الشام، و قد أمره أن يبيحها لجنده ثلاثه أيّام يصنعون بأهلها ما يشاؤن و ينهبون من أموالهم ما يحبّون.
2- (2)و زحف مسرف بجنوده الى المدينه فاحتلّها، و قد أباحها لجنده ثلاثه أيّام فقتلوا و نهبوا و استباحوا كلّ ما حرمّه اللّه ، ثم أخذ البيعه من أهلها على أنّهم خول ليزيد، و من أبى ضربت عنقه، و قد حدثت من الرزايا فى تلك الواقعه ما تذوب منه النفوس، و قد ذكر المؤرّخون صورا مروّعه و محزنه ممّا حلّ بالمدنيّين فكانت هذه الكارثه كفاجعه كربلا و قد دفعت

الشعوب الاسلاميه إلى التكتّل السياسى للعمل ضدّ الحكم الأموىّ و الاطاحه به.

بیان آن را نداشت] جنایت لشکریان مسلم بن عقبه دست کمی از جنایت یزید و عبیداللّه در کربلا نداشت. این حوادث سبب شد که مردم از حکومت اموی سخت متنفر شوند و علیه آن قیام نمایند.

-3

قیام توّابین و پشیمانی آنان از یاری نکردن امام حسین علیه السلام

(1)انقلاب و حرکت سوم حرکت «توّابین» بود. اهل کوفه چون دیدند فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلا در برابر چشمان آنان کشته و اهل بیت آنان اسیر گردیدند و آنان

1- (1) ثوره التوّابین: قال: وندم أهل الکوفه أشدّ الندم علی خذلانهم للإمام و جعلوا یتلاومون علی ما اقترفوه من عظیم الاثم و قد أجمعوا علی اقرارهم بالذنب فی خذلانه و لزوم التکفیر عنه بالمطالبه بثأره و قد خاطب أحدهم ابنته فقال لها: یا بنّیه إنّ أباک یفرّ من ذنبه إلی ربّه(تأریخ الطبری) و قد عقدوا مؤتمرا فی منزل سلیمان بن صرد الخزاعی، و هو شیخ الشیعه و صاحب رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ذوالسابقه و القدم فی الاسلام، فقد تداولوا الحدیث

از خاندان پیامبر خود حمایت نکردند همدیگر را سخت ملامت نموده و به خطای خود پی بردند و کفاره این گناه را به آن دیدند که انتقام خون فرزندان پیامبر خود را از بنی امیه بگیرند.

بدین منظور در منزل سلیمان بن صردخزاعی که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سوابق خوبی در اسلام و تشیع داشت گرد آمدند و پس از سخنانی که بین آنان گذشت به این مسأله اذعان نمودند که گناه و عار آنان جز با انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام شسته نمی شود. در آن اجتماع همگی متحد گردیدند که انتقام خون امام خود را از بنی امیه بگیرند.

(1)اجتماع آنان در همان سال شصت و یک هجری بود که امام علیه السلام به شهادت رسیده بود. فریاد آنان نخستین بار در کوفه بلند شد. آنان همانند صاعقه ای که از آسمان وارد شود بر سر قاتلین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمدند؛ چنان که دل های

1- (1)فیمابینهم و رؤوا أنّه لایغسّل عنهم العار و الاثم الاّ بقتل من قتل الحسین علیه السلام . و قد القیت فی قاعه الحفل عدّه خطب حماسیّه و هی تدعو الی التلاحم و وحده الصفّ للأخذ بثار الإمام العظیم، و کان انعقاد المؤتمر فیما یقوله المورّخون فی سنه (61 ه) و هی السنه التی قتل فیها الحسین علیه السلام (أنساب الأشراف ق 1ج1) الی ان قال:، و لأوّل مرّه دویّ هذا النداء المؤثّر فی سماء الکوفه فکان کالصاعقه علی رؤوس السفکه المجرمین، کما کان قوهً لقلوب المؤمنین و المسلمین، و قد التحق قسم کبیر من الناس بالنخیله فخطب فیهم سلیمان بن صرد خطابا مؤثّرا، و اعرب لهم أنّه لا ینشد مغنما أو مکسبا، و انّما یلتمس وجه اللّه و الدار الآخره، و یرجو أن یکفّر اللّه عنه و عن اخوانه ما اقترفوه من عظیم الذنب فی خذلانهم لریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله .

مؤمنین و شیعیان نیز تقویت گردید و عده زیادی از مردم در «نخیله» گرد سلیمان بن صرد جمع شدند و او برای آنان خطبه ای خواند و گفت:

ما هدفی جز خشنودی خدا نداریم و امیدواریم که با قیام خود علیه حکومت بنی امیه خداوند از ما به خاطر خطایی که مرتکب شده ایم و فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری نکرده ایم بگذرد و این گناه بزرگ را بر ما ببخشد.

اجتماع توّابين در كربلا

(1) صاحب کتاب «حياه الامام الحسين بن على عليهما السلام » سپس به نقل از تاريخ ابن

ص: 473

1- (1)اجتماع التوّابين فی کربلاء قال: و قد صممّ التوّابين على المضیّ الى کربلا لزياره قبر أبی الشهداء عليه السلام ليعلنوا التوبه الى اللّه عند مرقده. و سارت کتائب التوّابين إلی کربلاء فلمّا وصلوا اليها صاحوا صيحه واحده «يا حسين» و اغرقوا بالبکاء و النحيب، و اخذوا يتضرّعون الى اللّه ليتوب عليهم، و يغفرلهم، و قد قالوا عند ضريح الامام: «الّلهمّ ارحم حسينا الشهيد ابن الشهيد، المهدیّ ابن المهدیّ، الصدّيق ابن الصدّيق. الّلهمّ انا نشهدک أنّا على دينهم و سبيلهم، و أعداء قاتليهم، و أولياء محبّيهم. الّلهمّ انّا خذلنا ابن بنت نبيّنا فاغفرلنا ما مضى منّا، و تب علينا فارحم حسينا و أصحابه الشهداء الصدّيقين، و انّا نشهدک انّا على دينهم و على ماقتلوا عليه، و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونّن من الخاسرين»(تاريخ ابن الأثير 3). و ازدحموا على القبر الشريف اکثرمن الازدحام على الحجر الأسود و هم يبکون و يتضرّعون إلی اللّه ليغفر ذنوبهم و يمنحهم التوبه، ثمّ رحلوا إلی الأنبار.

اثیر می گوید: توّابین متفق شدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کربلا بروند و نزد قبر او به درگاه خداوند توبه کنند. هنگامی که جمعیت آنان به طرف کربلا حرکت کرد و به قبر مطهر امام علیه السلام رسیدند. صدای یا حسین و ناله و گریه آنان بلند گردید و به درگاه خداوند تضرع و زاری کردند که خداوند از آنان بگذرد و آنان را ببخشد. آن گاه در کنار آن قبر مطهر گفتند:

خدایا، رحمت خود را بر حسین شهید، فرزند شهید و بر آن هدایت یافته، فرزند هدایت یافته و آن صدّیق، فرزند صدّیق نازل فرما.

سپس گفتند: خدایا، ما فرزند پیامبر تو را تنها گذاردیم و او را یاری نکردیم، تو از ما بگذر و ما را عفو فرما و رحمت خود را بر حسین و یاران شهید و صدیق او نازل فرما. خدایا، ما تو را گواه می گیریم که ما بر دین آنان و راه آنان هستیم. خدایا، اگر از ما نگذری و مارا نبخشی و به ما ترحم نکنی ما زیانکار خواهیم بود.

سپس خود را بر قبر مطهر امام علیه السلام انداختند و مانند حجرالأسود آن را استلام می کردند و به درگاه خداوند گریه و زاری می نمودند که از آنان بگذرد و توبه آنان را قبول نماید. سپس به شهر انبار بازگشتند تا به عین الورده رسیدند.

ماجرای توّابین در عین الورده

(1)همین که جمعیت توابین به عین الورده رسیده و در آن جا اقامت کردند

1- (1)حزب التوّابین مع جنود اهل الشام و سارت کتائب التوّابین حتّی انتهت الی عین الورده فاقامت فیها و زحفت إلیهم جنود أهل الشام و التحمت معهم التحاما رهیبا، و جرت بینهما اعنف المعارک و اشدّها ضراوه، و مُنی الجیشان بخسائر کبیره فی الأرواح، و استشهد قاده التوّابین کسلیمان بن صرد، و المسیّب بن نجبه و عبداللّه بن سعد و غیرهم. و لما رأی التوّابون أنّهم لا قدره لهم علی مقابله أهل الشام، ترکوا ساحه القتال، ورجعوا فی غلس اللیل إلی الکوفه، و لم تتعقّبهم جیوش أهل الشام، و قد مضی کلّ إلی بلده، و انتهت بذلک معرکه التوّابین، و قد ادخلت الفزع علی الأمویّین، و کبدتهم أفدح الخسائر.

لشکر شام بر آنان هجوم بردند و نبردی بسیار سخت بین آنها درگرفت و افراد زیادی از جمله رهبران توابین، مانند سلیمان بن صرد و مسیّب بن نجبه و عبداللّه بن سعد و... کشته شدند. توابین چون دیدند قدرت مقاومت در برابر لشکر شام را ندارند شبانه از معرکه جنگ جدا شدند و به کوفه بازگشتند و هرکس به دیار خود رفت. لشکر شام نیز آنان را تعقیب نکردند. و قیام توابین در همین مرحله پایان یافت و حاصل آن وحشت بزرگی بود که بر امویین و حکام بنی امیه وارد شد.

-4

(1)صاحب کتاب «حیاه الامام الحسین بن علی علیهما السلام » می گوید: مختار از

1- (1) ثوره المختار و المختار من اشهرالشخصیّات العربیّه التی عرفها التاریخ الاسلامی و قد لعب دورا خطیرا فی الأحداث السیاسیه و الاجتماعیّه فی ذلک العصر کما کان من ألمع السیاسیّین فی رسم المخططّات و وضع المناهج، و السیطره علی الموقف، و قد اثبتت کفاءته انّه رجل الفکر و العمل، بقول بعض الکتاب عنه: «انّه کان علی جانب کبیر من الداریه بعلم النفس و الإلمام بوسائل الدعایه و الاعلام، فقد کان یخاطب عواطف الناس کما کان یخاطب عقولهم، و کان لایکتفی بوسائل الدعایه المعروفه حینئذٍ کالخطابه و الشعر بل لجأ إلی وسائل کثیره للدعایه منها التمثیل و المظاهرات و الاشاعات، کما لجأ إلی ما نسمیّه الآن بالانقلاب العسکری حینما انتزع الکوفه من ابن الزبیر»(المختار ص 43) و کان علما من اعلام الشیعه، و سیفا من سیوف آل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و کان یتحرّق کأشدّ ما یکون التحرّق ألما و جزعا علی العتره الطاهره التی أبادتها سیوف الباطل، و قد سعی جاهدا للإستیلاء علی الحکم لا لرغبه فیه، و انّما لیأخذ ثار آل البیت و ینتقم من قتلتهم.

شخصیت های معروف تاریخ اسلام بود که دوران های سخت سیاسی زمان خود را گذارند و با قدرت و تدبیر سیاسی بر اوضاع تسلط یافت. او مرد فکر و عمل بود و در دعوت مردم برای قیام و استفاده از عواطف آنان ممتاز بود و برای دعوت مردم از هر گونه وسیله ای مانند خطابه و شعر و تمثیل استفاده می کرد و همین گونه توانست کوفه را از عبداللّه زبیر بگیرد.

آن گاه می گوید: مختار یکی از اعلام و بزرگان شیعه و شمشیر آل محمّد علیهم السلام بوده است و بیش از همه برای مصایب اهل بیت علیهم السلام می سوخته و برای نابود کردن دشمنان آنها می کوشیده است و اگر برای به دست آوردن قدرت سعی و کوشش داشته نه برای ریاست بوده بلکه برای انتقام خون آل محمّد علیهم السلام بوده است.

ص: 476

(1)برخی مختار را به چیزهایی متهم نموده و از جمله گفته اند که او ادعای پیامبری داشته و یا نسبت های دیگری به او داده اند که ساحت مختار از این اتهامات دور است. این اتهامات برای این بوده که دیده اند او می خواهد انتقام خون امام حسین علیه السلام را از بنی امیه بگیرد و دولت اموی را سرنگون کند و فرقی بین طبقات عرب قایل نشود.

حق این است که مختار در مدت [کوتاه] حکومت خود همانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام سیر نموده و در سیاست های اقتصادی و اجتماعی خود همانند او عمل کرده است. مورخین نوشته اند که او در ایام حکومت کوتاه خود اهل تقوا و پرهیزکاری بوده و به شکرانه این توفیق، یعنی انتقام از خون بنی هاشم و نابود کردن بنی امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام ، زیاد روزه می گرفته و [سجده شکر می کرده] است.

(2)تهمت هایی که به او وارد نموده اند برای شکستن شخصیت او بوده وگرنه با

1- (1)و قد إتهّم هذا العملاق العظيم باتّهامات رخيصه كإتهامه بادعاء النبوّه و غيرها من النسب الباطله التى هى بعيده عنه و هو برى ء منهاء وانّما اتّهموه بذلک لأنّه طلب بثار الإمام العظيم، و زعزع كيان الدوله الاموّيه، و أسقط هيبه حكمها و ساوى بين العرب و الموالى، فلم يميّز أحدا على أحد، و قد رام السير فى أيّام حكمه على ضوء منهاج سياسه الامام أميرالمؤمنين عليه السلام ، و الإقتداء بسلوكه فى سياسته الاقتصاديه والاجتماعيّه. و كان على جانب كبير من التقوى و الحريجه فى الدين، و يقول المؤرّخون: إنّه كان فى أيّام حكومته القصيره الأمد يكثر من الصوم شكرا للّه تعالى على توفيقه للأخذ بثار العتره الطاهره، و ابادته للأرجاس من السفكه المجرمين. لقد ألصقوا بهذا العملاق العظيم التهم الزائفه للحطّ من شأنه و التقليل من أهميّته، و انّا بعد دراستنا لشؤونه رأيناه من أفذاذ التأريخ و من اعلام الأمّه الاسلاميّه بما يملک من طاقات هائله من الفضل و التقوى و اصاله الفكر و عمق الرأى و حسن التدبير، قلّ أن يتّصف بمثلها عظماء الرجال و عباقره الدهر.

2- (2)و كان بودّى أن أطيل الوقوف للتحدّث عن معالم شخصيّته الكريمه، و التحدّث عن ثورته و كيفيّه استيلائه على الحكم إلاّ انّ ذلک يستدعى وضع كتاب خاصّ به، و عسى أن أوفّق إلى ذلک ان شاءاللّه ، و قبل أن اقفل

الحديث عنه اشير على سبيل الايجاز إلى بعض الجهات التى تمّت الى الوضوع.

تحقیقی که ما از شخصیت او داشته ایم دریافته ایم که او از نمونه های تاریخ و شخصیت های بزرگ اسلام در استقامت و تقوا و بینش و حسن تدبیر بوده و کمتر کسی مانند او در طول تاریخ ظهور کرده است. شایسته بود که در باره شخصیت این مرد کتابی مستقل می نگاشتیم لکن به جهت رعایت اختصار برای روشن شدن بحث تنها به گوشه هایی از حرکت او اشاره میکنیم.

وحشت و اضطراب قاتلین امام حسین علیه السلام

(1)هنگامی که مختار قیام نمود وحشت عجیبی بر قاتلین امام علیه السلام مستولی شد و

1- (1)فزع السفکه المجرمین و ساد الرعب و استولی الخوف علی نفوس السفکه المجرمین من قتله ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقد کانوا علی یقین أن ثوره المختار انّما قامت لأنتقام منهم، فهام بعضهم من خوفه فی البیداء و لم یعلم له خبر، و فرّآخرون إلی عبدالملک لیحمیهم من سطوه المختار و غضبه، و قد خاطبه شخص منهم قائلا: اد نو لترحمنی و ترتق خلّتی و أراک تدفعنی فاین المدفع

برای آنان مسلّم گردید که مختار برای انتقام از آنها قیام نموده است. از این رو، بعضی سر به بیابان گذاردند و دیگر دیده نشدند و عده ای فرار کردند و نزد عبدالملک بن مروان رفتند تا او آنها را از خشم و سیطره مختار نجات دهد و به او گفتند: ما را پناهی نیست جز این که تو به ما ترحم نمایی.

(1)عبدالملک بن حجاج تغلبی نزد عبدالملک بن مروان آمد و گفت: من از عراق آمده ام و از ترس مختار به تو پناهنده شده ام. عبدالملک مروان بر او فریاد زد و گفت: دروغ می گویی، تو به ما پناه نیاورده ای بلکه از ترس جان خود که در خون امام حسین شرکت کرده ای این جا آمده ای!

برخی از قاتلین امام حسین علیه السلام به لشکر عبداللّه زبیر ملحق شدند و این از ترس مختار بود نه از ارادت و ایمان نسبت به ابن زبیر پس مختار خانه های آنان را

1- (1)(1و2 عیون الاخبار لابن قتیبه 1/103)و جاء إلیه عبدالملک بن الحجاج التغلبی لاجئا فقال له: «انّی هربت الیک من العراق» فصاح به عبدالملک بن مروان: «کذبت لیس لنا هربت، و لکن هربت من دم الحسین و خفت علی دمک فلجأت إلینا»(عیون الأخبار لابن قتیبه ج 1/103) کما هرب بعضهم إلی ابن الزبیر و انضم إلی جیشه و قاتل معه لا ایمانا بقضیته ولکن خوفا من المختار، و قد عمدالمختار إلی هدم دورهم و الاستیلاء علی جمیع ممتلکاتهم، و قد هدم دار محمّدبن الأشعث و اخذ انقاضها و بنی بها دارالشهید العظیم حجر بن عدیّ و کان قد هدمها زیادابن أبیه (تاریخ ابن الأثیر 3/371)

در کوفه خراب نمود و اموال آنان را تملک کرد از جمله خانه محمّدبن اشعث را خراب نمود و به جای آن خانه حجربن عدی را که ابن زیاد خراب کرده بود دوباره بنا کرد.

(1)عمر سعد خبیث از ترس مختار وحشت زده در خانه خود پنهان شده بود و از بزرگان کوفه درخواست می کرد که برای او نزد مختار وساطت کنند و برایش امان بگیرند. مختار امانی برای او نوشت و در آن شرط کرد که این امان تا وقتی خواهد بود که حدثی از وی سر نزند و مقصود او از حدث رفتن به بیت الخلا بود.

سپس گوید: مختار وحشت سختی در دل های قاتلین امام حسین علیه السلام ایجاد نمود به طوری که زمین زیر قدم های آنان می لرزید و خوف و وحشت آنها را فرا گرفته بود و زندگی بر آنان تلخ شده بود و مرگ را بالای سر خود می دیدند.

(2)مؤلف کتاب حیاه الحسین بن علی، سپس از تاریخ طبری نقل نموده که مختار

1- (1)و أما الخبیث الدنس عمربن سعد فقد قبع فی بیته فزعا مرعوبا، و هو یزجّ بالشخصیّات للتوسّط لدی المختار فی أخذ الامان له و العفو عنه و کتب له المختار الامان بشرط أن لایحدث حدثا ولکنّه واری فی ذلک و أراد أن لایدخل بیت الخلاء. لقد ارعب المختار قلوب المجرمین من قتله الامام حتّی زلزلت الارض تحت أقدامهم و اجتاحتهم موجات عاتیه من الخوف و الارهاب فلم یهنأ أحد منهم بعیش فقد خیّم علیهم شبح الموت. الإباده الشامله:
2- (2)قال: و أسرع المختار إلی تنفیذ حکم الإعدام بکلّ من اشترک فی قتل ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقد جهد علی الإنتقام منهم و تطهیر الأرض من أولئک الأرجاس، و قد قتل منهم فیما یقول الطبری فی یوم واحد، مائتین و ثمانین رجلا، و لم یفلت أحد من قادتهم و زعمائهم،

با شدت و سرعت دستور اعدام کسانی که در قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشته اند را صادر نمود و با کوشش تمام مشغول انتقام از آنها شد و در یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و احدی از فرماندهان کربلا از شمشیر او نجات نیافت.

مختار عبیداللّه زیاد ملعون را کشت و عمر سعد را نیز با فرزندش حفض به قتل رساند و شمربن ذی الجوشن را به درک واصل کرد و جسد او را نزد سگ ها انداخت و قیس بن اشعث و حصین بن نمیر و شبث بن ربعی و امثال آنان را نیز به قتل رساند.

(1)سپس می گوید: خداوند دعا و نفرین حضرت زین العابدین علیه السلام [و امام

ص: 481

1- (1)فقتل المجرم الخبیث عبیداللّه بن زیاد، و عمربن سعد مع ولده حفص، و قتل الابرص شمربن ذی الجوشن، و رمیت بجیفته إلی الکلاب، و قتل قیس بن الأشعث و الحصین بن نمیر، و شبث بن ربعی و غیرهم(تاریخ الطبری، تاریخ ابن الاثیر، الأخبار الطوال) و قد استجاب اللّه دعوه الامام العظیم فی اولئک السفکه المجرمین فقتلهم قتله بقتله، و سقاهم کأسا مصبره، و انتقم منهم کأشدّ ما یکون الانتقام، و صدق اللّه تعالی اذ یقول: «و کذلک أخذ ربّک إذا اخذ القری و هی ظالمه انّ أخذه الیم شدید» و یقول الزهری: لم یبق من قتله الحسین أحد إلاّ عوقب فی الدنیا إمّا بالقتل أو العمی أو سواد الوجه أو زوال الملک فی مدّه یسیره.انتهی کلامه رحمه اللّه. (جواهرالمطالب،ص 92)

حسین علیه السلام [را در حق آنان مستجاب نمود و مختار هر کدام آنان را مقابل جنایت او مجازات کرد و سخت ترین مجازات را به آنان چشاند و سخن خداوند که می فرماید: «این چنین پروردگار تو ستمکاران را می گیرد و مؤاخذه او شدید است» به وقوع پیوست.

زهری می گوید: از قاتلین امام حسین علیه السلام احدی باقی نماند جز آن که یا کشته شد و یا کور شد و یا صورت او سیاه گردید و یا قدرت و سلطنت او در کوتاه مدت نابود شد.

(1)مؤلف گوید: ما مختصری از مجازات های مختار را نسبت به قاتلین امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او ذکر می کنیم و امیدواریم امام زمان علیه السلام در دولت خود از آنان انتقام بگیرند و پس از آن در قیامت کبری خداوند با آتش قهر خود انتقام حقیقی را از آنان بگیرد و به آتش دوزخ معذّب شوند.

قاتلین امام حسین علیه السلام و عقوبت های دنیا و آخرت آنان

اشاره

(2)مؤلف گوید: پس از بیان فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام و کسانی که از اهل

1- (1)اقول: و نحن نذكر شطرا ممّا اوقع المختار على قتله الأمام عليه السلام و الأخذبثاره فى الدنيا قبل اخذ الحجّه عليه السلام منهم فى قيامه الصغرى و اخذ اللّه تبارک و تعالى و هو المنتقم منهم فى القيامه الكبرى «و سيعلم الذين ظلموا أىّ منقلبٍ ينقلبون». جزاء قتله الحسين واهل بيته و اصحابه عليهم السلام

2- (2)اقول: لمّا فرغت من تحرير فضائل الحسين و مصائبه و من قتل بين يديه من اهل بيته و اصحابه عليهم السلام و الثورات التى وقعت بعدها شرعت فى جزاء قاتليهم لعنهم اللّه و عذّبهم عذابا لايعذبّه احدا العالمين و رتبّت اسماءهم على ترتيب الحروف للتسهيل على المراجعين فنذكر اوّلاً العناوين الكليّه التى وردت فى ذيلها فى الروايات و فى التاريخ العقوبات الدنيويّه و الأخرويّه ثمّ نذكر قتله الإمام و اولاده و اصحابه عليهم السلام.

بیت و اصحاب آن حضرت در کربلا شهید شدند لازم دانستم جزای قاتلین آن حضرت و عزیران و اصحاب او را نیز طبق آنچه در تاریخ و روایات ثبت شده بیان کنم. از این رو، یکایک آنان را به ترتیب حروف الفبا ذکر نمودم که برای خوانندگان محترم سهل و آسان باشد و قبل از ذکر قاتلین یاد شده لازم دیدم عناوین کلیّه ای که مورد مذمت ولعن و وعده عذاب و عقوبات دنیا و آخرت واقع شده را نیز ذکر نمایم، اینک عناوین کلیه ای که مورد مذمت و وعده عذاب و عقوبت دنیا و آخرت واقع شده اند را بیان می کنیم.

1- آل ابی سفیان

:

(1)مرحوم صدوق در کتاب عقاب الاعمال از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «آل ابی سفیان حسین بن علی علیهما السلام را کشتند و خداوند سلطنت را از آنان

ص: 483

1- (1)1- آل ابی سفیان علیهم اللعنه: ففی عقاب الامال ص 261 عن الصادق علیه السلام قال: انّ آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی علیهما السلام فنزع اللّه ملکهم. و فی الأختصاص ص 315 کتب عبدالملک بن مروان الی الحجّاج بن یوسف: امّا بعد: فحسبی دماء بنی عبدالمطلب فانّی رأیت آل ابی سفیان لمّا ولغوا فیها لم یلبثوا بعدها الاّ قلیلاً و السلام.

سلب نمود.»

در کتاب اختصاص نقل شده که عبدالملک مروان به والی خود، حجاج بن یوسف ثقفی نوشت: دیگر خون فرزندان عبدالمطلب علیه السلام را نریز؛ چرا که آل ابوسفیان (بنی امیه) دست خود را به خون آنان آغشته کردند و همه آنان از بین رفتند و جز اندکی از آنان باقی نماندند!

2- آل زیاد

(1)در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «روز عاشورا روز حزن و اندوه و مصیبت اهل آسمان ها و زمین و جمیع مؤمنین و روز فرج و شادی و سرور ابن مرجانه و آل زیاد و اهل شام بوده است و خداوند بر قاتلین امام حسین علیه السلام و ذریه آنان خشم نموده است.

از این رو، هرکس آن روز را روزه بدارد یا آن را روز مبارکی داند و در آن روز

1- (1)(1)2- آل زیاد علیهم اللعنه: ففی الکافی ج 4/147 قال الصادق علیه السلام : یوم عاشوراء یوم حزنٍ و مصیبه دخلت علی اهل السماء و اهل الأرض و جمیع المؤمنین، و یوم فرحٍ و سرورٍ لإبن مرجانه و آل زیاد و اهل الشام، غضب اللّه علیهم و علی ذرّیاتهم. الی قوله علیه السلام فمن صامه او تبرّک به حشره اللّه مع آل زیاد ممسوخ القلب. اقول: و ورد اللعن علی اوّل ظالمٍ علی محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و آخر تابع له الی یوم القیامه و خصّ اوّل ظالم باللعن ثمّ الثانی و الثالث و الرابع و جعل یزید خامسا فی اللعن ثمّ لعن عبیداللّه و عمربن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه. (زیاره العاشورا)

شادی کند خداوند قلب او را مسخ خواهد نمود و با آل زیاد محشور خواهد شد.»

مؤلف گوید: در زیارت عاشورا بر ظالمین محمّد و آل او صلی الله علیه و آله و پیروان آنان لعنت شده و از خداوند در خصوص اولی و دومی و سومی و چهارمی، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و سپس برای یزید و عبیداللّه زیاد و عمرسعد و شمر و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان درخواست لعنت گردیده است.

3- اهل کوفه

(1)در کتاب تحف العقول نقل شده که چون امام حسین علیه السلام قبل از رسیدن به کوفه بی وفایی و عهدشکنی اهل کوفه را مشاهده نمود خطبه ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود «فتّبا لکم...»؛ یعنی هلاکت باد شما را...

در لهوف نیز نقل شده که روز عاشورا امام علیه السلام بر مرکب خود سوار شد و خطاب به لشکر کوفه فرمود: «هلاکت و نابودی باد بر شما، ای مردمی که با اصرار از

1- (1)3- أهل الکوفه - الذین نکثوا العهد فی کتاب سیّد الشهداء علیه السلام إلی أهل الکوفه لمّا سار و رأی خذلانهم إیّاه - کما هو مذکور فی تحف العقول ص 240 - قال: أمّا بعد فتبّا لکم... و فی اللهوف: ص 42 هکذا:... رکب الحسین علیه السلام ناقته - یوم عاشوراء - و قیل - فرسه-... ثمّ قال علیه السلام : تبّا لکم أیّتها الجماعه و ترحا حین استصرختمونا و لهین [و الهین] فأصرخناکم موجفین. سللتم علینا سیفا کان فی أیماننا [سیفا لنا فی ایمانکم] الی قوله علیه السلام : فسحقا و بعدا لکم یا عبیدالامه [فسحقا و بعدا لطواغیت الأمّه] و شذاذ الأحزاب و نبذه الکتاب و محرّفی الکلم [الکلام] و مطفی ء السنن.

ما یاری جستید و چون به یاری شما آمدیم شمشیری که سوگند یاد کرده بودید برای حمایت از ما به کار برید علیه ما به کار بردید !»

(1)سپس فرمود: «هلاکت بر شما باد واز رحمت خدا دور باشید که خود را غلام طواغیت نمودید و کتاب خدا را کنار گذاردید و آیات آن را تحریف کردید و سنّت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را محو و نابود گردانیدید.»

آن گاه فرمود: «خدایا، باران رحمت خود را از آنان حبس کن و همانند زمان یوسف علیه السلام بر آنان قحطی نازل فرما و غلام ثقیف (یعنی مختار) را بر آنان مسلط نما تا از کاسه تلخ بلا آنان بنوشاند (و به سخت ترین عقوبت ها آنان را مجازات نماید)؛ چرا که ما را تکذیب نمودند و تنها گذاردند. خدایا، تویی پروردگار ما، بر تو توکل می کنیم و به تو روی می آوریم و بازگشت ما به سوی توست.»

در کتاب لهوف نقل شده که وقتی زینب کبری علیهم السلام همراه سایر اسرا وارد کوفه شد اشاره کرد که مردم کوفه ساکت شوند و چون همه ساکت شدند و نفس ها در سینه ها حبس شد و صداها خاموش گردید فرمود:...

1- (1)الی قوله علیه السلام : اللّهمّ احبس عنهم قطر السماء و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلّط علیهم غلام ثقیف فیسومهم کأسا مصبره فإنّهم کذّبونا و خذلونا و أنت ربّنا علیک توکّلنا و إلیک أنبنا و إلیک المصیر [اللهوف ص 43]. و من کلام السیده زینب علیها السلام بعد وصول أساری آل الرسول صلی الله علیه و آله الکوفه و قد أومأت إلی الناس بأن أنصتوا، فارتدّت الأنفاس و سکنت الأجراس: ویلکم یا أهل الکوفه [أتدرون] أی کبدٍ لرسول اللّه فریتم؟ و أیّ کریمه له أبرزتم؟ و أیّ دم له سفکتم؟ و أیّ حرمه له انتهکتم؟...

(1)«ای اهل کوفه، وای بر شما ! آیا می دانید چگونه جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کردید و ناموس و حرم او را بین مردم آشکار نمودید و خون او را ریختید و حرمت او را شکستید؟ ! آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید؟ بدانید عذاب آخرت سخت تر و خوار کننده تر است. و در آن روز کسی به فریاد شما نخواهد رسید. پس مهلت [کوتاه دنیا] شما را فریب ندهد. همانا خداوند از انتقام شما غافل نیست و شتاب نخواهد نمود و او در کمین ستمکاران می باشد...»

(2)سپس فرمود: «هلاکت باد بر شما، ای اهل کوفه ! شما با دشمنی با پدرم امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او علیهم السلام میراث و امانت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع کردید و خون هایی را به عهده گرفتید.»

در مثیرالأحزان نقل شده که زینب علیها السلام به اهل کوفه فرمود: «بدانید که عذاب و کیفر خداوند بر شما وارد شد و لعنت او بر ستمکاران ثابت گردید.»

ص: 487

1- (1)أفعجبتم أن قطرت السماء دما و لعذاب الآخره أخزی و أنتم لا تنصرون، فلا یستخفنّکم المهل، فإنّه لا یخفزه البدار و لا یخاف فوت الثأر و إنّ ربّکم لبالمرصاد.... الی ان قالت علیهما السلام : تبّالکم یا أهل الکوفه أیّ تراث لرسول اللّه صلی الله علیه و آله قِبَلکم، و ذحول له لدیکم؟ بما عندّتم بأخیه علیّ بن أبی طالب علیه السلام جدّی، و بنیه عتره النبیّ الطاهرین الأخیار...[اللهوف ص 64-66].

2- (2)(و فی مثیرالأحزان)... فکأنّ العذاب قد حلّ بکم و أتت نقمات ألا لعنه اللّه علی الظالمین...[مثیر الأحزان ص 87].

4- عذاب اهل کوفه و شام

:

(1)شیخ مفید در کتاب غیبت خود از جابر جعفی نقل نموده که گوید: از امام باقر علیه السلام در باره معنای آیه شریفه «وَ لَنَبْلُوَنَّکُم بِشَی ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالجُوعِ» سئوال نمودم، امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! ابتلا به گرسنگی مربوط به اهل کوفه است و آن مخصوص دشمنان آل محمّد علیهم السلام می باشد که خداوند با گرسنگی آنان را هلاک خواهد نمود. و ابتلا به خوف و گرسنگی مربوط به اهل شام است و آنان به گونه ای به آن مبتلا خواهند شد که تاکنون به آن مبتلا نشده اند؛ گرسنگی آنان قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام است و خوف و ترس آنان بعد از قیام آن حضرت خواهد بود.»

5- بنی امیّه

:

(2)شیخ صدوق در کتاب امالی خود از مفضّل بن عمر، از امام صادق، از امام

1- (1)4- أهل الکوفه - أهل الشام عن جابرالجعفی قال: سألت أبا جعفر محمّد بن علی علیه السلام عن قوله اللّه تعالی: «وَ لَنَبْلُوَنَّکُم بِشَی ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالجُوعِ» الآیه. فقال: یا جابر ذلک خاصّ و عامّ، فأمّا الخاص من الجوع فبالکوفه، و یخصّ اللّه به أعداء آل محمّد صلی الله علیه و آله فیهلکهم. و أمّا العام فبالشام یصیبهم خوف وجوع ما أصابهم مثله [قطّ]، و أمّا الجوع فقبل قیام القائم علیه السلام ، و أمّا الخوف فبعد قیام القائم علیه السلام [غیبه النعمانی]5- بنی أمیّه: عن المفضّل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه علیه السلام أنّ الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام دخل یوما إلی الحسن علیه السلام فلمّا نظر إلیه بکی، فقال له: ما یبکیک یا أبا عبداللّه ، قال: أبکی لما یصنع بک. فقال له الحسن علیه السلام : إنّ الذی یؤتی إلیّ سمّ یُدسّ إلّی فأقتل به. ولکن لا یوم کیومک یا أباعبداللّه یزدلف إلیک ثلاثون ألف رجل یدّعون أنّهم من أمّه جدّنا

محمّد صلی الله علیه و آله و ینتحلون دین الإسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاب ثقلک.

باقر، از امام سجاد علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «روزی حسین بن علی بر برادر خود امام حسن علیهم السلام وارد گردید و چون برادر خود را دید گریان شد. امام حسن فرمود: برای چه گریان شدی؟ امام حسین فرمود: برای مصیبتی که بر شما وارد می شود. پس امام حسن علیه السلام فرمود:

(1)مصیبت من این است که مرا با سمّ خواهند کشت لکن هیچ روزی سخت تر از روز مصیبت تو نیست، چرا که سی هزار نفر که مدعی اسلام هستند و خود را از

1- (1)فعندها تحلّ ببنی أمیّه اللعنه و تمطر السماء رمادا و دما ویبکی علیک کلّ شی ء حتّی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار [الأمالی للشیخ الصدوق - رضوان اللّه تعالی علیه و المناقب ج 4 و اللهوف ص 11]. و قال سیّد الشهداء علیه السلام :... إنّ بنی أمیّه أخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت، و أیم اللّه لتقتلنی الفئه الباغیه و لیلبسنّهم اللّه ذّلاً شاملاً و سیفا قاطعا. و لیسلّطنّ اللّه علیهم من یذلّهم حتّی یکونوا أذل من قوم سبأ، إذ ملکتهم امرأه فحکمت علیهم فی أموالهم و دمائهم [اللهوف ص 30].

امت جدّ ما می دانند و لباس اسلام دربر کرده اند جمع می شوند و در ریختن خون تو و هتک حریم و اسیر گرفتن اهل بیت تو شرکت می نمایند تا این که لعنت خدا بر بنی امیه واجب می گردد و آسمان برای مصیبت تو خاکستر و خون می بارد و همه چیز حتی حیوانات وحشی و ماهیان دریاها بر تو گریه می کند!»

سیّدبن طاوس در کتاب لهوف از امام حسین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «بنی امیه مال مرا گرفتند ومن صبر کردم و به من دشنام و ناسزا گفتند و من صبر کردم و چون خواستند خون مرا بریزند از آنان فرار نمودم [لکن] گروه ستمگر آنان خون مرا خواهند ریخت و خداوند لباس ذلت را بر آنان خواهد پوشاند و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که همانند قوم سبأ - که زنی بر آنان مسلّط بود و مال آنان را می گرفت و آنان را طعمه شمشیر می کرد - بر جان و مال آنان مسلّط شود.»

(1)شیخ مفید در کتاب غیبت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت

1- (1)قال أمیرالمؤمنین علیه السلام علی منبر الکوفه: إنّ اللّه عزّوجلّ ذکره قدّر فیما قدّر و قضی و حتم بأنّه کائن لابدّ من أنّه یأخذ بنی أمیّه بالسیف جهره، و أنّه یأخذ بنی فلان بغته. [الغیبه للشیخ النعمانی - رضوان اللّه تعالی علیه]. - و قال علیه السلام ... و اللّه لکأنّی أنظر إلیهم و إلی أفعالهم و ما یلقی الفجّار منهم و الأعراب الجفاه یسلّطهم اللّه علیهم بلارحمه. فیقتلونهم هرجا علی مدینتهم بشاطی ء الفرات البرّیه و البحریه جزاءا بما عملوا. و ما ربّک بظلاّم للعبید [الغیبه للشیخ النعمانی - رضوان اللّه تعالی علیه-]. و عن زراره قال: کان أبوجعفر علیه السلام فی المسجد الحرام فذکر بنی أمیّه و دولتهم. (فقال علیه السلام :)... إنّ اللّه تبارک و تعالی لم یخلق منذ خلق السماوات و الأرض سنین و لا أیّاما أقصر من سنینهم و أیّامهم. إنّ اللّه (عزّوجلّ) یأمر الملک الذی فی یده الفلک فیطویه طیّا [الکافی ج 8 ص...]. قال الإمام الصادق علیه السلام قال أبی علیه السلام : لیس یموت من بنی أمیّه میّت إلاّ مسخ وزغا. [الکافی ج 8 ص...]. و عنه علیه السلام قال: خطب سلمان فقال: ألا إنّ بنی أمیّه کالناقه الضروس تعضّ بفیها و تخبط بیدیها و تضرب برجلها و تمنع درها. ألا أنّه حقّ علی اللّه أن یذلّ نادیها [بادیها - خ] و أن یظهر علیها عدوّها مع قذف من

السماء و خسف و مسخ و سوء الخلق [و سؤر الخلق]. حتّى إنّ الرجل ليخرج من جانب حجلته إلى صلاه. فيمسخه اللّه قردا... [اختيارمعرفه الرجال ص 22].

بالای منبر کوفه فرمود: «خداوند عزّوجلّ قضا و تقدیر حتم نموده که بنی امیه را آشکارا با شمشیر هلاک کند و بنی فلان [شاید مراد بنی عباس باشد] را به طور ناگهانی عقوبت نماید.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، من می بینم که فجّار و اعراب سخت دل بر آنان مسلّط شده اند و به آنها رحم نمی کنند و آنها رادر کنار فرات در خانه های خود به طور فجیعی می کشند و این عقوبت برای آنان حق است و خداوند ذره ای به بندگان خود ستم نمی کند.»

مرحوم کلینی در کتاب کافی از زراره نقل کرده که گوید: امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام از بنی امیه و دولت آنان یاد نمود و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آسمان و زمین را آفرید دورانی کوتاه تر از حکومت بنی امیه قرار نداد و به

آن ملکی که گردش دنیا به دست اوست امرنمود که دوران آنهارا سریع طی کند و طومارشان را درهم پیچید.»

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم امام باقر فرمود: هیچ کدام از بنی امیه از دنیا نمی رود جز آن که مسخ می شوند و به صورت وزغ در می آیند.»

شیخ طوسی در کتاب «اختیار معرفه الرجال» از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «سلمان گفت: بنی امیه مانند شتر چموشی هستند که با دست و دندان و پا به صاحب خود حمله می کنند؛ آگاه باشید که خداوند بر خود واجب نموده که آنان را ذلیل و دشمن را بر آنان مسّلط و عذاب آسمان و زمین را بر آنان وارد و آنان را مبتلای به مسخ و زشتی صورت نماید حتی یکی از آنان چون از حجله خود برای نماز خارج می شود خداوند او را مسخ می کند و به صورت بوزینه در می آورد.»

6- مجازات امت به جهت یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله

(1)علامه مجلسی در بحار از بعضی از مؤلفات شیعه نقل کرده که چون

1- (1)6- جزاء الأمه لخذلانهم ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله روی أنّه مُثّل لآدم علیه السلام مقتل الحسین علیه السلام و مصرعه ووثوب أمّه جدّه علیه فنظر إلیهم فرآهم مسودّه وجوههم. فقال آدم علیه السلام : یا ربّ ما لهذه الأمّه الزکیّه و بلاء الدنیا و هم افضل الأمم؟! فقال اللّه تعالی له: یا آدم أنّهم اختلفوا فاختلفت قلوبهم. وسیظهرون الفساد فی الأرض کفساد قابیل حین قتل هابیل. وإنّهم یقتلون فرخ حبیبی محمّد. [بحارالانوار، ج 45 ص 316] فی البحار: إنّ ملکا من الملائکه نزل إلی الأرض فقال لرسول اللّه :...اعلم یا محمّد أنّ رجلاً من أمّتک اسمه یزید زاده اللّه لعنا فی الدنیا و عذابا فی الآخره . یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهره و لم یتمّتع قاتله فی دار الدنیا من بعده إلاّ قلیلاً و یأخذه اللّه تعالی مقاصّا له علی سوء عمله و یکون مخلّدا فی النار. فبکی النبیّ صلی الله علیه و آله بکاءا شدیدا و قال: أیّها الملک هل تفلح أمّه بقتل ولدی و فرخ ابنتی؟. فقال: لا یا محمّد بل یرمیهم اللّه باختلاف قلوبهم و ألسنتهم فی دار الدنیا و لهم فی الآخره عذاب ألیم [بحارالأنوار ج 45 ص314]. قال الصادق علیه السلام : إنّ

الحسین علیه السلام لمّا قتل عجّت السماوات و الأرض و من علیهما و الملائکه، فقالوا: یا ربّنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتّی نجدهم عن جدید الأرض بما استحلّوا حرمتک و قتلوا صفوتک؟! فأوحی اللّه إلیهم: یا ملائکتی و یا سماواتی و یا أرضی اسکنوا. ثمّ کشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد صلی الله علیه و آله و اثنا عشر و صیّا له علیهم السلام و أخذ بید فلان القائم من بینهم.

فرزندان آدم علیه السلام را بر او عرضه کردند و آدم علیه السلام در بین آنان مظلومیت امام حسین علیه السلام و اجتماع امت جدّ او را دید که همه برای کشتن او جمع شده اند و صورت های آنان سیاه است، گفت: «خدایا، این امت ستوده که افضل امت هاست چگونه این چنین است؟ !» خطاب شد: «ای آدم! آنها چون اختلاف پیدا کنند دل هایشان از یکدیگر جدا می شود و همانند قابیل که هابیل را کشت آنان نیز روی زمین فساد خواهند نمود و فرزند حبیب من را خواهند کشت.»

ص: 493

در همان کتاب روایت شده که ملکی از ملائکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و... گفت: «ای محمّد! بدان که مردی از امت تو به نام یزید - که خدا لعنت خود را در دنیا و عذاب خود را در آخرت بر او بیفراید - فرزند تو حسین علیه السلام را خواهد کشت و چون او را می کشد خداوند عمر او را کوتاه و عذاب دایم را برای او لازم می نماید.»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت گریان و پریشان شد و فرمود: «آیا امتی که فرزند مرا بکشد رستگار می شود؟» آن ملک گفت: «آنان رستگار نخواهند شد، بلکه خداوند آنان را به اختلاف مبتلا می کند و زبان ها و دل های آنان مختلف می شوند و در قیامت عذاب دردناکی خواهند داشت.»

(1)در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان ها و زمین و اهل آن و همه ملائکه ضجّه و ناله کردند و گفتند: خدایا، به ما اجازه ده تا کسانی که حرمت تو را حفظ نکردند و بنده خالص تو را کشتند را هلاک نماییم.

پس خداوند به ملائکه و آسمان ها و زمین و اهل آنها خطاب کرد: آرام بگیرید. سپس حجابی از مقابل آنان برداشته شد و رسول خدا و دوازده نفر از

1- (1)فقال یا ملائکتی و یا سماواتی و یا أرضی بهذا انتصر [لهذا]- قالها ثلاث مرّات [الکافی ج 1 ص 534]. قال الإمام الحسین علیه السلام :... اشتدّ غضب اللّه علی هذه العصابه الذین یریدون قتل ابن نبیّهم [ابن بنت نبیّهم] [الأمالی للشیخ الصدوق - رضوان اللّه تعالی علیه - ص 135]. وقال سیّد الشهداء علیه السلام یوم عاشوراء: اشتدّ غضب اللّه علی قوم اتّفقت کلمتهم علی قتل ابن بنت نبیّهم [اللهوف ص 44 و فی مثیرالأحزان ص 58 بدون کلمه: کلمتهم].

فرزندان او را مشاهده کردند و خداوند حضرت بقیه اللّه علیه السلام را از بین آنان به آنها معرفی نمود و سه مرتبه فرمود: به وسیله این آقا از آنان انتقام خواهم گرفت.»

شیخ صدوق در کتاب امالی از امام حسین علیه السلام نقل کرده که (روز عاشورا) فرمود: «غضب خداوند بر امتی که می خواهند فرزند پیامبر خود را بکشند شدید خواهد بود.»

محدّث قمی در بیت الأحزان از آن حضرت نقل نموده که روز عاشورا فرمود: «غضب خداوند بر مردمی که برای کشتن فرزند پیامبر خود متفق شده اند شدید می باشد.»

7- مجازات کسانی که خیمه های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند

(1)محمّدبن شهر آشوب در مناقب، از محمّد بن حکم، از کنیزی که در ماجرای غارت خیمه ها حضور داشته نقل کرده که گوید: لشکر کوفه مقداری از رنگ زینتی از خیمه ها غارت کردند و هر زنی از آن استفاده کرد به پیسی مبتلا شد.

1- (1)7- جزاء من نهب و سرق من خیام الحسین علیه السلام و فی المناقب عن محمّد بن الحکم، عن أمه قالت: انتهب الناس ورسا من عسکر الحسین علیه السلام فما استعملته امراهِ إلاّ برصت [المناقب ج 4 ص 56]. و فی امالی الطوسی عن ناصح عن أبی عبداللّه، عن مریه جاریه لهم قالت: کان عندنا رجل خرج علی الحسین علیه السلام . ثمّ جاء بجمل و زعفران. قالت: فلمّا دقّوا الزعفران صار نارا.

(1)شیخ طوسی در کتاب امالی، از ناصح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مردی از لشگر عمر سعد مقداری زعفران و یک شتر را غارت نمود و چون زعفران را کوبید آتش گردید و هر زنی آن را بر بدن خود مالید به پیسی مبتلا شد و چون شتر را نحر کردند هر چه از بدن آن جدا می کردند به جای آن آتش شعله ور می شد و چون در دیگ انداختند آتش از آن بلند شد و چون در ظرف ریختند آتش گردید.»

راوی به امام صادق علیه السلام می گوید: من در آن وقت کوچک بودم و استخوانی از آن را گرفتم و خاک بر آن ریختم تا آرام گرفت و چون بزرگ شده بودم همراه دیگران آن استخوان را بر داشتیم و با آن بازی می کردیم و چون آن را با کارد شکستیم و آتش از آن بلند شد دانستیم که این همان استخوان است.

(2)اربلی در کشف الغمه نقل کرده که شمربن ذی الجوشن قطعه طلایی از

1- (1)قالت: فجعلت المرأه تأخذ منه الشی ء فتلطخه علی یدها فیصیر منه برص. قالت: و نحروا البعیر. قالت: فکلمّا جزّوا بالسکّین صار مکانها نارا، قالت: فجعلوا یسلخونه فیصیر مکانه نارا. قالت: فقطّعوه فخرج منه النار. قالت: فطبخوه فکلمّا أوقدوا النار فارت القدر نارا. قالت: فجعلوه فی الجفنه فصار نارا. قالت: و کنت صبیّه یومئذ فأخذت عظما منه فطیّنت علیه فسقط و أنا یومئذ امرأه فأخذناه نصنع منه اللعب. قالت: فلمّا جزرناه بالسکین خرج مکانه نار فعرفنا أنّه ذلک العظم فدفنّاه [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 727]. و جد شمربن ذی الجوشن فی رحل [ثقل] الحسین علیه السلام ذهبا. فدفع بعضه إلی ابنته و دفعته إلی صایغ یصوغ لها منه حلیّا. فلمّا أدخله النار صار هباءا [نحاسا] فأخبرت شمرا بذلک فدعا بالصائغ فدفع إلیه باقی الذهب، و قال: أدخله النار بحضرتی. ففعل الصائغ فعاد الذهب هباءا [نحاسا[[کشف الغمه للشیخ الأربلی - علیه الرحمه -: ج 2ص 56]
2- (2)و فی المناقب: قال أبو مخنف: فی روایه لمّا دخل برأس الحسین علیه السلام علی یزید کان للرأس طیب قد فاح علی کلّ طیب. و لمّا نحرالجمل الذی حمل علیه رأس الحسین علیه السلام کان لحمه أمرّ من

الصبر. و لمّا قتل الحسین علیه السلام انکسفت الشمس إلی ثلاثه أسباتٍ و ما فی الأرض حجر إِلاَّ و تحته دم. [المناقب ج 4 ص 61]

خیمه ها برداشت و مقداری از آن را به دختر خود داد و او به زرگر داد تا برای او زینتی بسازد. زرگر چون آتش بر آن افروخت نابود گردید و چون به شمر خبر دادند او بقیه آن را نزد زرگر آورد و گفت: آتش بر آن بیفروز تا من ببینم زرگر آتش بر آن افروخت و نابود گردید.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابومخنف نقل شده که گوید: چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند خوشبو و معطر بود به گونه ای که چیزی از آن معطّرتر نبود. و چون شتری که سر مبارک را بر آن حمل کرده بودند کشته شد گوشت آن بسیار تلخ بود و چون آن حضرت به شهادت رسید تا [سه روز] خورشید منکسف شد و زیر هر سنگ و [کلوخی] خون دیده می شد.

(1)علامه مجلسی در کتاب بحار از زیدبن ابی الزناد نقل کرده که گوید: چون

1- (1)و فی البحار عن زید بن أَبی الزناد قال: قتل الحسین ولی أربعه عشر سنه، و احمرَّت آفاق السماء، و نحروا ناقه فی عسکرهم فکانوا یرون فی لحمها النیران [بحارالانوار، ج 45 ص 310]. و فی الأمالی: أنّ المختار بلغه أنّ شمر بن ذی الجوشن - لعنه اللّه- أصاب مع الحسین علیه السلام إبلاً فأقعدها. فلمّا قدم الکوفه نحرها و قسّم لحومها. فقال المختار: احصوا لی کلّ دار دخل فیها شی ء من ذلک اللحم فأحصوها. فأرسل إلی من کان أخذ منها شیئا فقتلهم، و فهدم [و هدم] دورا بالکوفه. [الامالی للشیخ الطوسی- علیه الرحمه - ص 244، البحار ج 45/340].

امام حسین علیه السلام کشته شد من چهارده سال داشتم و دیدم که آسمان قرمز شد و چون لشگر عمر سعد شتری را که به غارت گرفته بودند نحر کردند از گوشت آن آتش مشتعل شد.

شیخ طوسی در کتاب امالی و علامه مجلسی در کتاب بحار نقل کرده اند که به مختار خبر دادند که شمربن ذی الجوشن ملعون شتری را از لشکر امام حسین علیه السلام به دست آورده و چون به کوفه آمده آن را نحر نموده و گوشت آن را بین مردم کوفه تقسیم کرده است.

مختار دستور داد هر کس از آن گوشت گرفته بود را آوردند و او را به قتل رساند و خانه هایی را در کوفه خراب نمود.

8- جزای کسانی که به قبر امام حسین علیه السلام جسارت نمودند

(1)در کتاب مناقب نقل شده که متوکل عباسی ابراهیم دیزج و هارون مغربی را

1- (1)8- جزاء من تجاسر علی قبر الحسین علیه السلام فی المناقب: أنّ المتوکّل بعث إبراهیم الدیزج و هارون المغربی فی تخریب قبرالحسین علیه السلام و حرث أرضه، فلمّا أخذ الفعله فی ذلک حیل بینهم و بین القبر و رموا بالنشّاب. فقال الدیزج: فارموهم أنتم أیضا، فرموا فعاد کلّ سهم إلی صاحبه فقتله. فأمرهم بالثیران للحرث، فلم تجز فضربت حتّی تکسّرت العصا فی أیدیهم، فسوّد اللّه وجه المغربی. و رأی الدیزج فی منامه یتفل رسول اللّه علیه السلام فی وجهه، فمرض مرض سوء و بقی کالمدهوش فما أمسی حتّی مات [المناقب ج 4 ص 64]. و فیه: أخذ المسترشد من مال الحایر و کربلاء و قال: إنّ القبر لایحتاج إلی الخزانه و أنفق علی العسکر، فلمّا خرج قتل هو و ابنه الراشد [المناقب ج 3 ص 347].

فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنند و جای آن را شخم بزنند و چون به طرف آن قبر رفتند بین آنان و بین آن قبر مانع حاصل شد و تیرهایی به طرف آنان آمد. پس دیزج - مامور متوکل - دستور داد که آنها نیز به طرف قبر تیراندازی کنند لکن هر تیری که به طرف قبر مطهر آن حضرت زدند به طرف صاحبش بازگشت و او را هلاک نمود و چون حیوانات را برای خراب کردن قبر مطهر آن حضرت فرستادند آنها سر بر تافتند و به طرف آن قبر نرفتند تا این که آن قدر با عصا بر آنان زدند که عصا شکست و صورت هارون مغربی سیاه گردید.

ابراهیم دیزج در خواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهن به صورت او می اندازند، پس از آن مریض شد و بی هوش ماند تا از دنیا رفت.

در همان کتاب نقل شده که مسترشد، خلیفه عباسی، اموال حرم امام حسین علیه السلام را بر داشت وگفت: قبر نیازی به خزانه ندارد. سپس آنها را بین لشگریان

ص: 499

خود تقسیم نمود و چون از کربلا خارج گردید او و فرزند او راشد کشته شدند.

(1)شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالرزاق بن سلیمان نقل کرده که می گوید: عبداللّه بن دانیه گفت: در سال دویست و چهل هفت هجری به حج مشرف شدم و چون از حج باز گشتم، به طرف عراق رفتم و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را - با این که از طرف سلطان ممنوع بود - زیارت نمودم. سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به سوی کربلا رفتم و دیدم قبر آن حضرت را خراب کرده و جای آن راشخم زده اند و آب بر آن جاری نموده اند !و من به چشم خود دیدم که چون حیوانات آن زمین را شخم می کردند به قبر مطهر امام علیه السلام که می رسیدند به طرف راست و چپ باز

1- (1)و فی الامالی عن عبدالرزّاق بن سلیمان بن غالب الأزدی قال: حدّثنی عبداللّه بن دانیه الطوری قال: حججت سنه سبع و أربعین و مائتین. فلمّا صدرت من الحجّ صرت إلی العراق فزرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام علی حال خیفه من السلطان وزرته، ثمّ توجّهت إلی زیاره الحسین علیه السلام فإذا هو قد حرث أرضه و مجر [مخر] فیها الماء و أرسلت الثیران و العوامل فی الأرض. فبعینی و بصری کنت أری الثیران تساق فی الأرض فتنساق لهم حتّی إذا حازت مکان القبر حادت عنه یمینا و شمالاً.فتضرب بالعصی الضرب الشدید فلا ینفع ذلک فیها و لا تطأ القبر بوجه و لا سبب فما أمکننی الزیاره. فتوجّهت إلی بغداد و أنا أقول فی ذلک: تاللّه إن کانت أمیّه قد أتت قتل بن بنت نبیّها مظلوما فلقد أتاک بنو أبیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یکونوا شایعوا فی قتله فتتبعوه رمیما فلمّا قدمت بغداد سمعت الهائعه.

می گشتند و از آن محل عبور نمی کردند و چون آنان را سخت با عصا می زدند سودی نداشت و آنهابه طرف قبر آن حضرت نمی رفتند.

سپس می گوید: من نتوانستم قبر مطهر آن حضرت را زیارت کنم و به طرف بغداد بازگشتم و این اشعار را با خود زمزمه می کردم...

و چون به بغداد رسیدم صدای وحشتناکی شنیدم و چون سئوال کردم گفتند: متوکل کشته شد. پس من تعجب کردم و گفتم: خدایا، این به جای آن.

مؤلف گوید: از روایاتی که در باره تخریب قبر مطهر امام حسین علیه السلام به دست متوکل بما رسیده روشن می شود که او چندین بار قصد تخریب آن مرقد مطهر را نموده و زوار آن حضرت را از زیارت قبرش باز داشته است.

(1)در امالی شیخ طوسی نقل شده است : متوکل [چون دید مردم به زیارت آن

1- (1)فقلت: ما الخبر؟ قالوا: سقط الطائر بقتل جعفر المتوکل. فعجبت لذلک وقلت: إلهی لیله بلیله [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 329]. و رواه فی البحار ج 45/398. اقول: و فیه انّه من جمله ما جاء فی خبر حول قصد المتوکل تخریب قبر سیّد الشهداء علیه السلام مرّه بعد مرّه و منع الزوّار من زیاره ذلک المرقد المقدس الطاهر: انّه...أنفذ قائدا فی جمع کثیر من الجند و أمر منادیا ینادی ببراءه الذمّه ممّن زار قبرالحسین علیه السلام و نبش القبر و حرث أرضه، و انقطع الناس عن الزیاره و عمل علی تتبّع آل أبی طالب علیه السلام و الشیعه رضی اللّه عنهم. فقتل و لم یتمّ له ما قدّره [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 329]. و فیه عن محمّد بن إبراهیم بن أبی السلاسل الکاتب قال: حدَّثنی أبو عبداللّه الباقطانی قال: ضمّنی عبیداللّه بن یحیی بن خاقان إلی هارون المعرّی - و کان قائدا من قوّاد السلطان - اکتب له، و کان بدنه کلّه أبیض شدید البیاض حتّی یدیه ورجلیه کانا کذلک.

حضرت علاقه شدیدی دارند] لشکری آماده نمود وامیری بر آن تعیین کرد و دستور داد قبر مطهر آن حضرت را خراب و زمین آن را شخم بزنند و اعلان کنند که هرکس به زیارت آن قبر برود تأمین جانی نخواهد داشت.

پس مردم از زیارت آن حضرت خودداری نمودند تا این که متوکل دستور داد شیعیان و بنی هاشم را دستگیر کنند لکن قبل از آن که این تصمیم عملی شود متوکل کشته شد و به خواسته خود نرسید!

شیخ طوسی در همان کتاب از محمّدبن ابراهیم کاتب، از ابوعبداللّه باقطانی (طبیب وقت) نقل کرده که گوید: عبیداللّه بن یحیی بن خاقان مرا نزد یکی از سران لشکر متوکل، به نام هارون معرّی، برد که او را معالجه کنم. چون نزد او رفتم دیدم بدن او مانند قیر سیاه است و پیاپی قی می کندو ماده بدبویی از دهان او خارج میشود و چون به او گفتم: برای چه صورتت سیاه شده است؟ پاسخ مرا نداد. من در آن بیماری نزد او بودم و چون دیدم نمی خواهد علت بیماری خود را بگوید تعهد نمودم که اگر برایم بگوید به کسی بازگو نکنم، پس وی گفت:

(1)متوکل به من و دیزج دستور داد که قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنیم و آب بر

1- (1)و کان وجهه اسود شدید السواد کأنه القیر، و کان یتقّیأ مع ذلک مادّةً منتنه. قال: فلما آنس بی سألته عن سواد وجهه فأبی أن یخبرنی، ثمّ إنّه مرض مرضه الذی مات فیه فقعدت فسألته فرأیته کأن یحبّ أن یکتم علیه، فضمنت له الکتمان. فحدَّثنی، قال: وجّهنی المتوکّل أنا و الدیزج لنبش قبرالحسین علیه السلام و إجراء الماء علیه، فلمّا عزمت علی الخروج و المسیر إلی الناحیه رأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی المنام. فقال: لا تخرج مع الدیزج و لا تفعل ما أمرتم به فی قبر الحسین علیه السلام . فلمّا أصبحنا جاؤوا یستحثّونی فی المسیر فسرت معهم حتّی وافینا کربلاء و فعلنا ما أمرنا به المتوکّل. فرأیت النبیّ صلی الله علیه و آله فی المنام فقال: ألم آمرک ألاّ تخرج معهم و لا تفعل فعلهم فلم تقبل حتّی فعلت ما فعلوا؟! ثمّ لطمنی و تفل فی وجهی. فصار وجهی مسودّا کماتری وجسمی علی حالته الأولی [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 326].

آن بیندازیم و چون من تصمیم گرفتم که به کربلا بروم و دستور متوکل راانجام دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «همراه دیزج مرو و چنین کاری را مکن» چون صبح شد مأمورین آمدند و به من اصرار کردند که باآنان به کربلا بروم و من با آنان رفتم و دستور متوکل را انجام دادیم.

پس باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، به من فرمود: «مگر تو را امر نکردم که با آنان نروی و چنین کاری را انجام ندهی ولی تو رفتی و دستور متوکل راانجام دادی؟» سپس با دست خود بر صورت من زد و آب دهن به صورت من انداخت و چنان که می بینی صورت من سیاه شد و... !

9- کیفر کسانی که به تربت امام حسین علیه السلام جسارت نمودند

(1)شیخ طوسی در کتاب امالی از حسین بن محمّد ازدی نقل کرده که گوید:

1- (1)9- جزاء من تجاسر علی تربه الحسین علیه السلام فی الأمالی عن الحسین بن محمّد أبو عبداللّه الأزدی قال: حدَّثنا أَبی قال: صلیّت فی جامع المدینه و إلی جانبی رجلان علی أحدهما ثیاب السفر. فقال أحدهما لصاحبه: یا فلان أما علمت أنّ طین قبر الحسین علیه السلام شفاء من کلّ داء. و ذلک أنّه کان بی وجع الجوف فتعالجت بکلّ دواء فلم أجد فیه عافیه و خفت علی نفسی و أیست منها. و کانت عندنا امرأه من أهل الکوفه عجوزه کبیره، فدخلت علیّ و أنا فی أشدّ ما بی من العلّه، فقالت لی: یا سالم ما أری علتّک کلّ یوم إِلاَّ زائده؟ فقلت لها: نعم. قالت: فهل لک أن أعالجک فتبرأ باذن اللّه (عزّوجلّ)؟

پدرم گفت: من در مسجد جامع مدینه (مسجدالنبی صلی الله علیه و آله) نماز خود را خواندم. پس دو نفر را در کنار خود دیدم که یکی از آنان لباس سفر به تن داشت و آن به دیگری می گفت: «آیا می دانی که خاک قبر امام حسین علیه السلام شفای هر دردی است؟» سپس گفت: من مبتلا به یک بیماری داخلی بودم و آنچه معالجه نمودم سودی حاصل نشد و بر جان خود ترسیدم و ناامید شدم. تااین که روزی پیرزنی از کوفه که نزدیک ما بود به خانه ما آمد و چون حال مراسخت دید به من گفت: ای سالم، مثل این که هر روز بیماری توسخت تر می شود؟ گفتم:

(1)آری، این چنین است. پیر زن گفت: می خواهی من تو را به چیزی معالجه کنم

1- (1)فقلت لها: ما أنا إلی شی ء أحوج منّی إلی هذا. فسقتنی ماء فی قدح فسکتت عنّی العلّه و برأت حتّی کأن لم تکن بی علّه قطّ، فلمّا کان بعد أشهر دخلت علی العجوز. فقلت لها: باللّه علیک یاسلمه - و کان اسمها سلمه - بماذا داویتینی؟ فقالت: بواحده ممّا فی هذه السبحه - من سبحه کانت فی یدها، فقلت: و ما هذه السبحه؟ فقالت: إنّها من طین قبرالحسین علیه السلام ، فقلت لها: یا رافضیّه داویتینی بطین قبرالحسین. فخرجت من عندی مغضبه، و رجعت و اللّه علّتی کأشدّ ما کانت و أنا أقاسی منها الجهد و البلاء، و قد و اللّه خشیت علی نفسی، ثمّ أذّن المؤذّن فقاما یصلّیان و غابا عنّی [الامالی للشیخ الطوسی- علیه الرحمه- ص 319].

که به اذن پروردگار بهبودی یابی؟ گفتم: حاجتی جز این ندارم. آن پیرزن آبی آماده کرد و به من داد و چون خوردم درد من ساکت شد و به طور کامل بهبودی یافتم، مثل این که بیماری نداشته ام.

چون چند ماهی گذشت، نزد آن پیرزن رفتم و به او گفتم: ای سلمه - و نام او سلمه بود - با چه دارویی مرا معالجه نمودی؟ گفت: با یکی از دانه های این تبسیح! گفتم: مگر این تسبیح از چه چیز ساخته شده است؟ پیرزن گفت: از خاک قبر امام حسین علیه السلام ساخته شده است. گفتم: ای زن رافضی! با خاک قبر حسین مرا معالجه کردی؟!

پیرزن از سخن من خشمناک گردید و از نزد من رفت و همین که رفت، به خدا سوگند، بیماری من سخت تر از قبل بازگشت و اینک در فشار و درد به سر می برم و برجان خود می ترسم.

سخن که به این جا رسید صدای مؤذن بلند شد و آنان برای نماز برخاستند و من دیگر آنها را ندیدم.

(1)ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: شخصی نزد عیسای هاشمی آمد و

1- (1)و فی المناقب: ذکر عند موسی بن عیسی الهاشمی أنّ الرافضه لتغلوا فی الحسین علیه السلام حتّی أنّهم یتداوون بتربته. فقال هاشمیّ: قد کانت بی علّه غلیظه عجزت الأطباء عنها فأخذت منها فزالت علّتی، قال: فبقی عندک منها شی ء؟ فأعطاه قطعه. فتناول فأدخلها فی أسفله استهزاءا و استحقارا، فصاح فی وقته: النارالنار الطشت الطشت. فجی ء بالطشت فإذا کبده و طحاله وریته و فؤاده خرج منه. فسئل یوحنّا النصرانی عن صحته فقال: ما لأحد فیها صنع إِلاَّ اللّه، ثمّ إنّه مات وقت السحر، فکان یوحنّا یزور قبرالحسین و هو علی دینه. ثمّ أسلم [المناقب ج 4 ص 64].

گفت: رافضی ها در باره حسین بن علی علیهما السلام غلو می کنند تا جایی که با تربت و خاک قبر او بیماری های خود را معالجه می نمایند!

در آن مجلس یکی از هاشیمیان (سادات) به عیسای هاشمی گفت: من خود بیماری سختی داشتم و اطبا از معالجه آن عاجز مانده بودند و با تربت امام حسین علیه السلام شفا یافتم. عیسای هاشمی گفت: آیا چیزی از آن نزد تو مانده است؟ او گفت: آری. و سپس مقداری از تربت امام علیه السلام را به او داد پس او آن راaز وی گرفت و از روی استهزاء و توهین آن را در پایین خود داخل نمود و چون چنین کرد فورا صدای او بلند شد و گفت:

آتش! آتش! طشت حاضر کنید! طشت حاضرکنید! و چون برای او طشت حاضرکردند کبد و طحال و ریه و دل او کلاً در طشت ریخت. پزشک وقت - یوحنای مسیحی - را نزد او آوردند گفت: هیچ کس جز خداوند چاره ساز او نیست و آن گاه در نیمه همان شب هلاک شد! از آن پس یوحنّای مسیحی به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفت و در نهایت مسلمان شد.

ص: 506

10- کیفر شادی کردن و تهیه معاش در روز عاشورا

(1)مرحوم کلینی در کتاب کافی، از ابان، از عبدالملک نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام نسبت به روزه روز تاسوعا و عاشورا سئوال نمودم، امام صادق علیه السلام فرمود «روز تاسوعا روزی است که در آن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا محاصره نمودند و لشکر شام گرد او جمع شدند [در روایت به این اعتبار «لشکر شام» قید شده است که آنان طبق دستور و فرمان یزید در برابر امام حسین ایستاده بودند گرچه همه آنها از کوفه بوده اند.]

در این روز عبیداللّه و عمرسعد از کثرت لشکر خود خشنود شدند و امام حسین علیه السلام و اصحاب او را ضعیف شمردند و یقین کردند که بعد از آن از طرف اهل عراق یاوری پیدا نخواهند نمود.»

(2)سپس فرمود: «و اما روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام و اصحاب او

1- (1)10- جزاء من صام یوم عاشوراء او تبرّک به او ادّخرفیه لمنزله فی الکافی عن أبان، عن عبدالملک قال: سألت أبا عبداللّه علیه السلام عن صوم تاسوعا و عاشورا من شهرالمحرم؟! فقال علیه السلام : تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین علیه السلام و أصحابه - رضی اللّه عنهم - بکربلاء و اجتمع علیه خیل أهل الشام و أناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمربن سعد بتوافر الخیل و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین (صلوات اللّه علیه) و أصحابه - رضی اللّه عنهم - و أیقنوا أن لا یأتی الحسین علیه السلام ناصر و لایمدّه أهل العراق - بأبی المستضعف الغریب-. ثمّ قال علیه السلام : و أمّا یوم عاشوراء فیوم أصیب فیه الحسین علیه السلام صریعا بین أصحابه و أصحابه صرعی حوله [عراه] أفصوم یکون فی ذلک الیوم؟! کلاّ و ربّ البیت الحرام ما هو یوم صوم و ما هو إِلاّ یوم حزن و مصیبه دخلت علی أهل السماء و أهل الأرض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لإبن مرجانه و آل زیاد و أهل الشام - غضب اللّه علیهم و علی ذرّیاتهم -. و ذلک یوم بکت علیه جمیع بقاع الأرض خلا بقعه الشام.

2- (2)فمن صامه أو تبرّک به حشره اللّه مع آل زیاد ممسوخ القلب مسخوط علیه، و من ادّخر إلی منزله ذخیره أعقبه اللّه تعالی نفاقا فی قلبه

إلی یوم یلقاه و انتزع البرکه عنه و عن أهل بیته و ولده و شارکه الشیطان فی جمیع ذلک [الکافی ج 4 ص 147]. و فیه عن محمّدبن عیسی بن عبید قال: حدّثنی جعفر بن عیسی أخوه قال: سألت الرضا علیه السلام عن صوم عاشورا و ما یقول الناس فیه.

شهید شدند و بدن های آنان عریان روی زمین مانده بود. آیا چنین روزی روز شادی و روزه گرفتن است؟! به خدا سوگند، آن روز برای اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین جز روز مصیبت و حزن و اندوه نیست؛ چنانکه برای عبیداللّه و آل زیاد و اهل شام روز شادی و سرور بوده است و خداوند بر آنها و ذریه و نسل آنها خشمگین می باشد.

در آن روز همه نقاط زمین جز شام بر امام حسین علیه السلام گریه می کنند. پس هرکس در آن روز روزه بگیرد یا به آن تبرّک جوید خداوند او را با آل زیاد محشور می کند و مورد خشم خداوند خواهد بود و قلب او مسخ خواهد شد. و هر کس در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره کند، خداوند تا آخر عمر نفاق را در دل او ثبت می کند و برکت را از او و اهل بیت او و فرزندان او سلب خواهد نمود و شیطان در جمیع امور او شریک خواهد شد.»

در همان کتاب از جعفربن عیسی نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام

نسبت به روز عاشورا و سخنان مردم نسبت به آن سئوال نمودم، امام علیه السلام فرمود: «آیا از روزه ابن مرجانه سئوال می کنی؟ آن روز روزی است که زنازادگان از آل زیاد برای کشته شدن امام حسین علیه السلام روزه می گیرند. آن روز بین آل محمّد صلی الله علیه و آله و اهل اسلام روز شومی است و در چنین روزی اهل اسلام روزه نمی گیرند و آن را مبارک نمی دانند...»

سپس فرمود: «هرکس آن روز و روز دوشنبه - که روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روز نحسی است و آل محمّد صلی الله علیه و آله در آن عزادار هستند را - روزه بگیرد و یا در آنها شادی کند خداوند قلب او را مسخ خواهد نمود و با بنی امیه محشور خواهد گردید.»

(1)در کتاب علل الشرایع و مناقب از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

ص: 509

1- (1)فقال: عن صوم ابن مرجانه تسألنی؟ ذلک یوم صامه الأدعیاء من آل زیاد لقتل الحسین علیه السلام و هو یوم یتشأّم به آل محمّد صلی الله علیه و آله و یتشاّم به أهل الإسلام، و الیوم الذی یتشأّم به أهل الإسلام لایصام و لایتبرّک به... فمن صامهما أو تبرّک بهما لقی اللّه تبارک و تعالی ممسوخ القلب، وکان حشره مع الذین سنّوا صومهما و التبرّک بهما [الکافی ج 4 ص 146]. و فی العلل... عن علیّ بن الحسین بن علیّ بن فضّال، عن أبیه، عن أبی الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام قال: من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی اللّه له حوائج الدنیا و الآخره، و من کان یوم عاشوراء یوم مصیبته و حزنه و بکائه جعل اللّه عزّوجلّ) یوم القیامه یوم فرحه و سروره و قرّت بنا فی الجنان عینه. و من سمّی یوم عاشوراء یوم برکه و ادخّر فیه لمنزله شیئا لم یبارک له فیما ادّخر و حشر یوم القیامه مع یزید و عبیداللّه بن زیاد و عمربن سعد - لعنهم اللّه - إلی أسفل درک من النار [علل الشرایع و الامالی للشیخ المناقب ج 4/86].

«هرکس در روز عاشورا از کارکردن و کسب معاش خودداری کند خداوند حوایج دنیا و آخرت او را برآورده می سازد، و هرکس روز عاشورا روز مصیبت و حزن و اندوه و گریه او باشد خداوند عّزوجلّ روز قیامت را روز فرح و شادی او قرار خواهد داد و چشم او در آن عالم با دیدن ما روشن خواهد شد. و هرکس روز عاشورا را روز برکت بداند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خداوند برکت در آن قرار نخواهد داد و در قیامت با یزید و عبیداللّه زیاد و عمرسعد - لعنهم اللّه - در پایین ترین جای جهنم همنشین خواهد شد.»

سرنوشت قاتلین امام حسین علیه السلام در دنیا

(1)مؤلف گوید: قاتلین امام حسین علیه السلام که در کربلا برای کشتن امام خود اجتماع

ص: 510

1- (1)جزاء قتله الحسین و اصحابه و اهل بیته علیهم السلام اقول: قتله الحسین و اهل بیته و اصحابه علیهم السلام الذین اجتمعوا فی کربلاء لقتل امامهم و ضیّقوا علیه و منعوه من ماء الفرات و هو ضیفهم و جاء الی الکوفه لدعوتهم الی اللّه و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و احیاء سنّه جدّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فهم اکثر من ان یحصی عددهم لأنّ منهم من کان فی عسکر ابن سعد لعنه اللّه و منهم من رضی بفعال القوم یعنی بنی امیّه و کل هؤلاء یُعدّون من قتله الحسین و اهل بیته و اصحابه علیهم السلام و نحن نذکرمنهم من کان حاضرا فی یوم عاشورا و قتل واحدا من عسکرالحسین علیه السلام او شرک فی دمه و نذکرهم علی ترتیب الحروف تسهیلاً للقاری.

نمودند و کار را بر آن حضرت سخت کردند و آب فرات را بر او بستند - گرچه او میهمان آنان بود و او را برای هدایت خود دعوت نموده بودند - فراوان می باشند؛ چرا که تنها لشکر عمرسعد قاتل امام حسین علیه السلام نبودند بلکه دیگران از بنی امیه و بنی مروان و آل زیاد و هر کس تا قیامت کار آنان را تأیید نماید در زمره قاتلین امام حسین علیه السلام محسوب می شود.

جز این که ما در این کتاب نام و سرنوشت زندگی کسانی را که در کربلا فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را شهید کردند و یا در کشتن آنان شرکت نموده اند را، به ترتیب حروف الفبا، ذکر می کنیم تا برای همه عبرت باشد و برای دوستان اهل بیت تشفی قلبی حاصل شود خداوند عذاب خود را بر آنان زیاد کند و لعنت و خشم خود را بر آنان بیفراید، و به ما توفیق لعنت و بیزاری از آنان را مرحمت فرماید.

1- ابحربن کعب لعنه اللّه

(1)ابن شهر آشوب در کناب مناقب می گوید: امام حسین علیه السلام روز عاشورا به خواهر خود فرمود: «لباسی برای من بیاور که احدی در آن رغبت نکند و من آن را زیر لباس خود قرار دهم تا بدن مرا برهنه نکنند.» چون آن بزرگوار کشته شد، ابحربن کعب ملعون آن لباس کهنه را نیز از بدن آن حضرت بیرون آورد و او را برهنه رها نمود!

ص: 511

1- (1)1- أبحر بن كعب لعنه اللّه فی المناقب ج 4/57: قال سيّد الشهداء في يوم عاشوراء: ابغوالی (ابعثوا اليّ) ثوبا لايرغب فيه، اجعله تحت ثيابی لئلاّ اجرّدمنه. فلمّا قتل عليه السلام سلبها ابحربن كعب لعنه اللّه و ترک الحسين عليه السلام مجردّا، فروی انّه صار زمنا معقدا من رجليه. (اللهوف ص 56)

روایت شده که وی پس از واقعه کربلا زمین گیر شد و هر دو پای او ناتوان گردید. و روایت شده که دست های او در تابستان مانند دو چوب می خشکید و در زمستان چرک و خون از آن جاری می شد تا این که به هلاکت رسید.

(1)در کتاب شرح الثار نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر به او گفت: وای بر تو، در روز عاشورا چه کردی؟ گفت: من حجاب حضرت زینب علیها السلام را گرفتم و گوشواره های او را کشیدم تا گوش های او پاره شد! پس ابراهیم بن اشتر دست ها و پاهای او را قطع نمود و چشمان او رااز حدقه خارج کرد و او را به انواع عذاب و شکنجه ها مجازات نمود.

2- ابن ابان بن دارم لعنه اللّه

(2)علامه مجلسی در بحار از قاسم بن اصبغ بن نباته نقل کرده که گوید: من

1- (1)و روی انّه صارت یداه تیبسان فی الصیف کأنّهما عودان یابسان و تترّطبان فی الشتاء فتنضخان دما و قیحا الی ان اهلکه اللّه . و فی کتاب شرح الثار ص 46: قال له ابراهیم ابن الأشتر: یا ویلک ما فعلت یوم الطفّ؟ فقال: اخذت قناع زینب من رأسها و قرطیها من أذینها فجذبت حتّی خرمت أذینها، فقطعت یداه ثمّ قطع ابراهیم رجلیه و قلع عینیه و عذبّه بانواع العذاب.
2- (2)2- رجل من بنی ابان بن دارم لعنه اللّه فی البحار ج 45/306 عن القاسم بن اصبغ بن نباته قال: رأیت رجلاً من بنی ابان بن دارم اسود الوجه - و کنت اعرفه جمیلاً شدید البیاض - فقلت له: ما کدتُ اعرفک؟ ! قال: انّی قتلت شابّا امرد مع الحسین - بین عینیه اثرالسجود - فما نمت لیله منذ قتلته الاّ أتانی فیأخذ بتلابیبی حتّی یأتی جهنّم فیدفعنی فیها فأصیح فما یبقی احد فی الحیّ الاّ سمع صیاحی. قال: و المقتول عبّاس بن علیّ علیهما السلام .

مردی از فرزند ابان بن دارم را دیدم که صورت او سیاه بود و چون قبلاً او را سفید چهره دیده بوم به او گفتم: نزدیک بود که تو را نشناسم، برای چه سیاه چهره شده ای؟ او گفت: من در کربلا نوجوانی را کشتم که در پیشانی او اثر سجده ظاهر بود و از آن پس شبی نیست جز آن که او در خواب نزد من می آید و مرا می گیرد و در جهنم می اندازد و چون از خواب بیدار می شوم کسی نیست که فریاد مرا نشنیده باشد. سپس گفت: آن جوان عباس بن علی علیهما السلام بوده است.

3- ابن ابی جویره مزنی و جبیره کلبی لعنهمااللّه

(1)شیخ صدوق در کتاب امالی می گوید: ابن ابی جویره براسب خود سوار شد و به طرف خیمه های امام علیه السلام آمد و چون دید اطراف خیمه ها خندق کنده اند و آتش در آن انداخته اند دست روی دست زد و فریاد کرد: ای حسین! ای یاران حسین! من شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم چنان که الآن نیز برای خود فراهم نموده اید. امام علیه السلام فرمود: «این مرد کیست؟» گفته شد:

1- (1)3- ابن ابی جویره المزنی - جبیره الکلبی فی الأمالی للشیخ الصدوق ص 134: انّه رکب فرسه وجاء الی خیام الحسین علیه السلام فلمّا نظر الی النار تنقد صفق بیده و نادی: یا حسین و اصحاب الحسین ابشروا بالنار فقد تعجّلتموها فی الدنیا. فقال الحسین علیه السلام : من الرجل؟ فقیل: ابن ابی جویریه المزنی. فقال علیه السلام : اللّهمّ أذقه عذاب النار فی الدنیا. فنفربه فرسه فالقاه فی تلک النار فاحترق.

او ابن جویریه مزنی می باشد. پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا، عذاب آتش را در دنیا به او بچشان.» پس اسب او پرید و او را در آتش انداخت و سوخت.

4- ابن جوزه - ابن حوزه - عبداللّه بن خوزه لعنه اللّه

(1)مورّخ معروف ابن جریر می گوید: این شخص نزدیک خیمه ها آمد و چون دید اطراف خیمه ها آتش افروخته اند صدا زد: یا حسین! من آتش دنیا را قبل از آتش قیامت به تو تبریک می گویم!

امام علیه السلام به او فرمود: «وای برتو، مرا می گویی؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست، بلکه مرا خدای رحیم و شفاعت پیامبر مطاع و کریم خواهد بود.» سپس فرمود: «خدایا، اگر او نزد تو کاذب و دروغگو می باشد او را به آتش بیفکن.» ناگهان او افسار اسب خود را کشید و اسب او را در آتش پرتاب نمود و پای او در رکاب ماند و اسب او فرار کرد و سر او را به هر سنگ و درختی کوبید تا هلاک شد.

1- (1)4- ابن جوزه - ابن حوزه - عبداللّه بن خوزه المناقب: قال ابن جریر فی التاریخ: انّه نادی الحسین علیه السلام فقال: یا حسین ابشر فقد تعجّلت النار فی الدنیا قبل الآخره. قال علیه السلام : و یحک انا؟ قال: نعم. قال علیه السلام : ولی ربّ رحیم و شفاعه بنیّ مطاع کریم، اللّهمّ ان کان عندک کاذبا فجرّه الی النار. قال: ما هو الاّ ان ثنیّ عنان فرسه فوثب فرمی به وبقیت رجله فی الرکاب و نفر الفرس فجعل یضرب برأسه کلّ حجرٍ و شجرٍ حتّی مات. (المناقب ج 4/56)

5- ابن حوشب و ابوالأشرس لعنهمااللّه

(1)شیخ طوسی در کتاب امالی می فرماید: این دو از قاتلین امام علیه السلام بودند و ابراهیم فرزند مالک اشتر آنها را در کنار نهر خازر دستگیر نمود و هر دو را کشت و سرهای آنان را به کوفه نزد مختار فرستاد.

6- اخنس بن زیدلعنه اللّه

(2)علامه مجلسی در کتاب بحار می گوید: او کسی است که پس از واقعه کربلا به سدیّ می گفت: من از کسانی بودم که عمرسعد به آنها دستور داد اسب بر بدن امام علیه السلام بتازند. من با اسب خود پهلوهای امام را لگدمال نمودم و پوستی را که زیر بدن حضرت زین العابدین علیه السلام بود کشیدم و او را به صورت روی زمین انداختم و گوش های صفیّه دختر امام حسین علیه السلام را پاره کردم و گوشواره های او را ربودم. سدیّ می گوید:

1- (1)5- ابن حوشب و ابوالأشرس: فی امالی الطوسی ص 341 کانا من جمله قتله الحسین علیه السلام فقتلهما ابراهیم بن الأشتر بشاطی ء نهر الخازر وبعث برأسهما الی الکوفه.

2- (2)6- اخنس بن زید فی البحار ج 45/320 ما خلاصته: انّه قال للسدیّ: انا الذی أمرتُ علی الخیل الذین امرهم عمربن سعد بوطی ء جسم الحسین بسنابک الخیل و هشمت اضلاعه، و جررت نطعا من تحت علیّ بن الحسن و هو علیل حتّی کببته علی وجهه، و خرمت أذنی صفیّه بنت الحسین، لقرطین کانا فی أذینها.

(1)با شنیدن این سخنان اشک من جاری شد و قلبم سوخت و برخاستم که وسیله ای برای نابودی او فراهم کنم، ناگهان نور چراغ ضعیف شد. من برخاستم که چراغ را اصلاح نمایم او گفت: بنشین! و چون انگشت خود را به طرف چراغ آورد تا آن را اصلاح نماید انگشت او آتش گرفت و هر چه آن را در خاک فرو برد خاموش نشد. پس فریاد کرد و به من گفت: به فریاد من برس و من با این که نمی خواستم به او کمک کنم اما ظرف آب را برداشتم و بر او ریختم. و چون آب به بدن او رسید آتش افروخته تر شد.

پس به من گفت: این آتش چیست و چگونه خاموش می شود؟ من گفتم: خود را در این نهر آب بینداز! او خود را در آب انداخت و هرچه بدن خود را زیر آب می برد آتش او را بیشتر احاطه می نمود، مانند چوب خشکی که در میان باد آتش بگیرد. این وضعیت ادامه پیدا کرد و من به او نگاه می کردم و به خدا سوگند، آن آتش خاموش نشد و از بدن او جدا نگردید تا این که باقیمانده بدن او، مانند کف، روی

1- (1)قال السدیّ: فبکی قلبی هجوعا، و عینای دموعا و خرجت اعالج علی اهلاکه. و اذا بالسراج قد ضعفت، فقمت ازهرها فقال: اجلس و مدّ اصبعه لیزهرها فاشتعلت به ففرّکها فی التراب، فلم تنطف فصاح بی: ادرکنی یا اخی فکببت الشربه علیها و انا غیر محبّ لذلک. و لمّا شمّت النار رائحه الماء ازداد قوّهً. و صاح بی: ما هذه النار و ما یطفئها؟! قلت: الق نفسک فی النهر فرمی بنفسه فکلّما رکس جسمه فی الماء اشتعلت فی جمیع بدنه کالخشبه البالیه فی الریح البارح. هذا و انا انظره، فواللّه الذی لا اله الاّ هو لم تطفأ حتّی صار فحما و سار علی وجه الماء.

آب قرار گرفت.

7- اخنس بن مرثد، جابربن یزید الأودی لعنه اللّه

(1)در کتاب لهوف نقل شده که چون لشکر عمرسعد لباس های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند، اخنس بن مرثد حضرمی و یا جابربن یزید أودی عمامه آن حضرت را گرفت و چون بر سر گذارد دیوانه شد.

8- اخنس بن مرثد، اسحاق بن حویه، اسیدبن مالک، حکیم بن طفیل، - رجاء بن منقذ - سالم بن خیثمه - صالح بن وهب - عمربن صبیح - واحظ بن ناعم - هانی بن شبث لعنهم اللّه

(2)علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که روز عاشورا پس از شهادت

1- (1)7- اخنس بن مرثد - جابربن یزید الأودی فی اللهوف ص 56: لمّا اقبل القوم علی سلب الحسین علیه السلام اخذ عمامته اخنس بن مرثد بن علقمه الحضرمی - و قیل جابربن یزید الاودی لعنهما اللّه فاعتمّ بها فصار معتوها.8- اخنس بن مرثد - اسحاق بن حویه - اسیدبن مالک - حیکم بن طفیل - رجاء بن منقذ - سالم بن خیثمه - صالح بن وهب - عمربن صبیح - واحظ بن ناعم - هانی بن شبثت فی البحار ج 45/374: نادی عمربن سعد فی الصحابه (یعنی العسکر): من ینتدب للحسین فیواطی [فیوطی ء] الخیل ظهره و صدره؟ فانتدب منهم عشره و هم هؤلاء لعنهم اللّه تعالی فداسوا الحسین علیه السلام بحوافر خیلهم حتّی رضّوا صدره و ظهره... و هؤلاء اخذهم المختار فشدّ ایدیهم و ارجلهم بسکک الحدید و اوطأ الخیل ظهورهم حتّی هلکوا، و حرقّهم بالنار. قال ابوعمرو الزاهد: سبرنا احوال هؤلاء العشره و وجدناهم اولاد الزنا.

امام حسین علیه السلام عمرسعد ملعون در بین لشکر خود فریاد کرد: چه کسانی مایلند اسب بر سینه و پشت امام علیه السلام بتازند؟ پس ده نفر آنان (که نامشان ذکر شد) آماده شدند و با اسب های خود سینه و پشت بدن امام علیه السلام را لگدمال کردند. و این ده نفر را مختار گرفت و دست و پای آنان رابا زنجیر بست و اسب بر بدن آنان تازاند تا هلاک شدند.

(1)9- اسحاق بن حویه، اسودبن اوسی، اسود بن حنظله، بحیربن عمرو لعنهم اللّه

(2)این چهار نفر به ترتیب اولی پیراهن امام علیه السلام را گرفت و دومی کفش های او را و سومی شمشیر او را و چهارمی سر اویل فوقانی او را گرفتند و مختار آنان را زنده زنده به آتش کشید.

ص: 518

1- (1)9- اسحاق بن حویه - الأسود الأوسی - الأسود بن حنظله - بحیربن عمرو فالاوّل اخذ قمیص الحسین علیه السلام ، و الثانی اخذ نعلیه، و الثالث اخذ سیفه و الرابع اخذ سراویله الفوقانی، فاحرقهم المختار بالنار.
2- (2)10- بجدل بن سلیم الکلبی فی اللهوف ص 56: و هوالذی اخذ خاتم الحسین علیه السلام [فقطع] اصبعه مع الخاتم، و اخذه المختار فقطع یدیه و رجلیه و ترکه یتشحّط فی دمه حتّی هلک.

10- بجدل بن سلیم کلبی لعنه اللّه:

مرحوم سیّدبن طاووس در لهوف می گوید: او انگشتر امام علیه السلام را گرفت و انگشت او را نیز قطع نمود و مختار چون او را گرفت دست ها و پاهای او را قطع نمود و او را رها کرد تا در خون خود غلطید و هلاک شد.

11- تمیم بن حصین فزازی لعنهمااللّه:

(1)مرحوم صدوق در امالی می گوید: او روز عاشورا از لشکر عمرسعد خارج شد و صدا زد: یا حسین و یا اصحاب حسین! آب فرات را می بینید که چگونه مانند شکم ماهی روی هم، می غلطد؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهید چشید تا از تشنگی جان بدهید! امام علیه السلام فرمود: «این کیست؟» گفته شد: او تمیم بن حصین است. امام علیه السلام فرمود: «او و پدرش اهل دوزخ هستند.»

سپس فرمود: «خدایا، او را در این روز با عطش هلاک فرما.» ناگهان عطش او را فرا گرفت و از اسب خود به زیر افتاد و زیر سم اسب ها لگدمال شد و هلاک گردید.

1- (1)11- تمیم بن الحصین الفزازی فی امالی الصدوق ص 124: انّه برز من عسکر عمربن سعد فنادی: یا حسین و یا اصحاب الحسین اما ترون الی ماء الفرات یلوح کأنّه بطون الحیّات [الحیتان] و اللّه لاذقتم منه قطره حتّی تذوقوا الموت جزعا. فقال الحسین علیه السلام من الرجل؟ فقیل: تمیم بن الحصین. فقال الحسین علیه السلام : هذا و ابوه من اهل النار، اللّهمّ اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم. قال: فخنقه العطش حتّی سقط عن فرسه فوطئته الخیل بسنابکها فمات.

12- حارث ملعون قاتل فرزندان مسلم علیه السلام

(1)مرحوم صدوق در کتاب امالی می گوید: حارث فرزندان مسلم علیه السلام را کنار دجله سر برید و در حالی که خون از بدن آنها جاری بود. بدن آنها را در دجله انداخت و سرهای آنان را نزد عبیداللّه آورد و چون عبیداللّه سرهای آن دو کودک را دید سه مرتبه بلند شد و نشست و به حارث گفت: وای بر تو! آنها را کجا پیدا کردی؟

حارث گفت: آنها میهمان پیرزنی از خویشان من شده بودند. عبیداللّه گفت: حق میهمانی آنها را رعایت نکردی؟ حارث گفت: خیر.

(2)عبیداللّه گفت: آنها قبل از کشته شدن به تو چه گفتند؟ حارث گفت: گفتند: ما

1- (1)12- حارث - قاتل طفلی مسلم بن عقیل رحمه اللّه قدمرّ فی الکتاب قصّه قتل الحارث طفلی مسلم بن عقیل علیهما السلام و انّه لمّا قتلهما جزّ رأسهما و رمی ببدنهما فی الماء و هما یقطران دما فوضع الرأسین بین یدی عبیداللّه فلمّا نظر الیهما قام ثمّ قعد ثلاثا ثمّ قال له: الویل لک این ظفرت بهما؟ قال: اضافتهما عجوزلنا. قال: فما عرفت حقّ الضیافه؟ قال: لا. قال: فایّ شی ءٍ قالالک؟ قال: قالا: یا شیخ اذهب بنا الی السوق فبعنا فانتفع بأثماننا فلا ترد ان یکون محمّد صلی الله علیه و آله خصمک فی القیامه. قال: فأیّ شي ءٍ قلت لهما؟ قال: قلت: لا ولکن اقتلکما و انطلق برأسکما الی عبیداللّه بن زیاد و آخذ الفی درهم. قال: فأیّ شی ءٍ قالالک؟ قال: قالا: ائت بنا الی عبیداللّه بن زیاد حتّی یحکم فینا بأمره. قال: فأیّ شی ءٍ قلت؟! قال: قلت: لیس الی ذلک سبیل الاّ التقرّب الیک بدمهما.

2- (2)قال: أفلا جئتنی بهما حیّین؟ فکنت اضاعف لک الجائزه و اجعلها اربعه آلاف درهم؟

را به بازار ببر و بفروش و از پول ما استفاده کن تا در قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن تو نباشد.

عبیداللّه گفت: تو به آنها چه گفتی؟ حارث گفت: گفتم: چنین نخواهم کرد، بلکه شما را می کشم و سرهای شما را نزد عبیداللّه می برم و دوهزار درهم جایزه می گیرم.

عبیداللّه گفت: آنهابه تو چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: ما را زنده نزد عبیداللّه ببر تا او هرچه می خواهد برما حکم کند. عبیداللّه گفت: تو به آنان چه گفتی؟! حارث گفت: من گفتم: چنین نخواهم کرد، بلکه می خواهم با کشتن شما به عبیداللّه تقرّب جویم.

(1)عبیداللّه گفت: برای چه آنان را زنده نزد من نیاوردی تا من جایزه تو را

1- (1)قال: ما رایت الی ذلک سبیلاً الاّ التقرّب الیک بدمهما. قال: فأیّ شی ءٍ قالالک ایضا؟ قال: قالا: یا شیخ احفظ قرابتنا من رسول اللّه صلی الله علیه و آله . قال: فأیّ شی ءٍ قلت لهما؟ قال: قلت: ما لکما من رسول اللّه من قرابه. قال: ویلک فأیّ شی ءٍ قالا لک ایضا؟ قال: قالا: یا شیخ ارحم صغر سنّنا. قال: فما رحمتهما؟ قال: قلت: ما جعل اللّه لکما من الرحمه فی قلبی شیئا قال: ویلک فأیّ شی ءٍ قالا لک ایضا؟ قال: قالا: دعنا نصلّی رکعات فقلت: فصلّیا ما شئتما ان نفعتکما الصلاه فصلّی الغلامان اربع رکعات. قال: فأیّ شی ءٍ قالا فی آخر صلاتهما؟ قال: رفعا طرفیهما الی السماء و قالا: یاحیّ یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحقّ. قال عبیداللّه بن زیاد فانّ احکم الحاکمین قد حکم بینکم و بین الفاسق. قال: فانتذب له رجل من اهل الشام فقال: اناله. قال: فانطلق به الی الموضع الذی قتل فیه الغلامین فاضرب عنقه و لاتترک ان یختلط دمه بدمهما و عجّل برأسه. ففعل الرجل ذلک و جاء برأسه فنصبه علی قناهٍ. فجعل الصبیان یرمونه بالنبل و الحجاره و هم یقولون: هذا قاتل ذریّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله .[الامالی للصدوق ص 76].

چهار هزار درهم قرار دهم؟! حارث گفت: می خواستم با کشتن آنها تو را خشنود نمایم!

عبیداللّه گفت: آنها باز به تو چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: ملاحظه قرابت و خویشی ما را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بکن و ما را به قتل نرسان. عبیداللّه گفت: تو چه گفتی؟ حارث گفت: من گفتم: شما ارتباطی با رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارید!

عبیداللّه گفت: وای بر تو، بگو بدانم باز چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: برخردسالی ما رحم کن و ما را به قتل نرسان! عبیداللّه گفت: چگونه به آنها ترحم نکردی؟ حارث گفت: گفتم: خداوند در قلب من برای شما هیچ ترحمی قرار نداده است.

عبیداللّه گفت: وای بر تو، بگو بدانم آنها باز به تو چه گفتند؟ حارث گفت: به من گفتند: ما را رها کن تا چند رکعت نماز بخوانیم. گفتم: اگر نماز برای شما سودی دارد هر چه می خواهید نماز بخوانید. پس آنها چهار رکعت نماز خواندند.

ص: 522

عبیداللّه گفت: آنها بعد از نماز خود چه گفتند؟ حارث گفت: آنها بعد از نماز خود سر به سوی آسمان بلند کردند و گفتند: ای خدای حیّ و حکیم! ای احکم الحاکمین! بین ما و بین حارث به حق حکم کن!

عبیداللّه گفت: آری، احکم الحاکمین بین شما و این فاسق حکم نمود. سپس یکی از اهل شام گفت: من برای کشتن او آماده هستم. عبیداللّه گفت: او را ببر در جایی که این دو طفل را کشته است و گردن او را بزن و مگذار خون [نحس] او با خون آنان مخلوط شود و فورا سر او را برای من بیاور. چون مرد شامی سر او را آورد، عبیداللّه آن سر را بر نیزه زد و بچه ها با تیر و سنگ بر آن می زدند و می گفتند: این قاتل ذریه رسول اللّه صلی الله علیه و آله است.

13- حرمله بن کاهل یا کاهله لعنه اللّه

(1)ابن شهر آشوب در مناقب از منهال بن عمرو نقل نموده که گوید: من پس از شهادت امام حسین علیه السلام به حج رفتم و چون حضرت زین العابدین علیه السلام را دیدم به من فرمود: «حرمله چه می کند؟» گفتم: او را در کوفه زنده دیدم. پس امام علیه السلام دو

1- (1)13- حرمله بن کاهل [کاهله] فی المناقب ج 4/133 عن المنهال بن عمرو فی خبر قال: حججت فلقیت علیّ بن الحسین علیهما السلام فقال: ما فعل حرمله بن کاهل؟ قلت: ترکته حیّا بالکوفه. فرفع علیه السلام یدیه ثمّ قال: اللّهمّ اذقه حرّ الحدید، اللّهمّ اذقه حرّ النار فتوجّهت نحوالمختار فاذا بقوم یرکضون و یقولون: البشاره! ایّها الأمیر قد أخذ حرمله و قد تواری عنه فامر بقطع یدیه و رجلیه و حرّقه بالنار.

دست خود را بالا نمود و فرمود: «خدایا، حرارت و گرمی آتش و آهن را به او بچشان.» و چون به کوفه بازگشتم و نزد مختار رفتم دیدم عده ای می دوند و نزد مختار می آیند و می گویند: البشاره! ای امیر! حرمله دستگیر شد! پس مختار دستور داد دست ها و پاهای او را قطع کردند و او را آتش زدند.

شیخ طوسی رحمه اللّه در امالی می گوید: حرمله کسی است که سرامام حسین علیه السلام را حمل می کرد.

(1)در کتاب «شرح الثار» نقل شده که چون مختار حرمله را دید گریان شد و گفت: وای بر تو، آیا کارهای دیگر تو را بس نبود تا این که با تیر خود طفل صغیری را بکشی و ذبح نمایی؟! ای دشمن خدا، آیا ندانستی که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟! سپس دستور داد تا او را در محل هدف تیراندازان قرار دادند و آن قدر تیر به او زد تا هلاک شد.

ص: 524

1- (1)و فی أمالی الشیخ الطوسی ص 239: و حرمله هوالذی حمل رأس الحسین علیه السلام . و فی کتاب «شرح الثار» ص 59: امّا حرمله: فلمّا رآه المختار بکی و قال: یا ویلک اما کفاک ما فعلت حتّی قتلت طفلاً صغیرا و ذبحته بسهمک؟! یا عدوّ اللّه اما علمت انّه ولد النبیّ؟ فأمر به فجعلوه فی مرمی فرماه بالنشاب حتّی مات لارحمه اللّه . و فیه: انّه لمّا اُحضر عندالمختار قال: الحمداللّه الذی مکنّنی منک یا عدوّ اللّه . ثمّ قال: این الجزّار؟ فحضر الجزّار فقال المختار: اقطع یدیه و رجلیه فقطعهما و هو یستغیث، ثمّ قال: علیّ بالنار فاحضرت بین یدیه فاخذ قضیبا من حدید و جعله فی النار حتّی احمرّ ثمّ ابیض فوضعه علی رقبته فصارت رقبته تجوش من النار و هو یستغیث حتّی قطعت رقبته لعنه اللّه .

در همان کتاب آمده است که چون حرمله را نزد مختار آوردند، مختار گفت: ای دشمن خدا ! الحمدللّه که خداوند مرا بر تو مسلّط نمود. سپس گفت: جزّار (یعنی قصاب) بیاید و چون جزّار آمد به او گفت: دست و پای او را قطع کن پس جزّار در حالی که او استغاثه می نمود دست و پای حرمله را قطع نمود. سپس مختار گفت:

آتش بیاورید و چون آتش آوردند میلی از آهن را در آن قرار داد تا سرخ شد و سپس سفید شد و چون سفید شد بر گردن حرمله گذارد و گردن او می جوشید و حرمله استغاثه می کرد تا این که گردن او قطع شد و هلاک گردید.

14- حصین فزاری لعنه اللّه

(1)در کتاب شرح الثار نقل شده که چون مختار به کوفه آمد دستور داد قاتلین امام حسین علیه السلام را حاضر کنند و از آنها یکی حصین بود. مختار چون او را دید گفت: حمد خدایی را که مرا بر تو مسلّط نمود. سپس گوشت بدن او را با مقراض برید تا هلاک شد.

1- (1)14- احصین بن نمیر فی کتاب «شرح الثار» لمّا وصل المختار الی الکوفه امر باحضار من کان من قتله سیّد الشهداء علیه السلام و منهم الحصین. فقال المختار: للّه الحمد الذی امکننی منک ثمّ قرض لحمه بالمقراض الی ان مات.

15- حکیم بن طفیل لعنه اللّه

(1)علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که مختار پیاپی در جستجوی قاتلین امام حسین علیه السلام بود تا بسیاری از آنان را کشت و عبداللّه ابن کاهل را برای دستگیری حکیم بن طفیل فرستاد. و حکیم بن طفیل همان کسی بود که تیری به حضرت اباالفضل زده بود و لباس های او را نیز غارت کرده بود. پس او را گرفتند و قبل از رسیدن به مختار او را تیرباران کردند تا هلاک شد.

16- حمل بن مالک، عبداللّه بن اسید، مالک بن هیثم لعنهم اللّه

(2)شیخ طوسی در کتاب امالی نقل کرده که چون این سه نفر را نزد مختار

1- (1)15- حکیم بن طفیل السنبسی فی البحار ج 45/375: لم یزل المختار یتتبّع قتله الحسین علیه السلام حتّی قتل خلقا کثیرا منهم و بعث عبداللّه بن کامل الی حکیم بن طفیل - و کان قد اخذ سلب العباس و رماه بسهم - فاخذوه قبل و صوله الی المختار و نصبوه هدفا و رموه بالسهام.16- حمل بن مالک - عبداللّه بن أسید - مالک بن الهیثم أتی المختار بعبداللّه بن أسید الجهنی و مالک بن الهیثم [الهشیم] البدائی [مالک بن النسیر البدی] من کنده و حمل بن مالک المحاربی. فقال: یا أعداء اللّه ، أین الحسین بن علی؟ قالوا: أکرهنا علی الخروج إلیه. قال: أفلا مننتم علیه و سقیتموه من الماء؟. و قال للبدائی: أنت صاحب برنسه لعنک اللّه [أنت أخذت برنسه]؟1 قال: لا. قال: بلی. ثمّ قال: اقطعوا یدیه و رجلیه و دعوه یضطرب حتّی یموت. فقطعوه. و أمر بالأخرین فضربت أعناقهما [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 244].

آوردند مختار به آنان گفت: ای دشمنان خدا! شما با حسین بن علی علیهما السلام چه کردید؟ گفتند: ما کراهت داشتیم که به جنگ او برویم. مختار گفت: چرا او را تکریم نکردید و به او آب ندادید؟

سپس به مالک بن هیثم بدائی گفت: آیا تو کلاه خود (برنس) او را نگرفتی؟ گفت: خیر.مختار گفت: آری، گرفته ای. سپس دستور داد تا دست و پای او را قطع کنند و او را رها نمایند تا جان بدهد. و آن دو نفر دیگر را گفت تا گردن زدند.

17- خولی بن یزید اصبحی لعنه اللّه

(1)شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: مختار معاذبن هانی و اباعمره کیسانی را به خانه خولی - که حامل سرمبارک امام حسین علیه السلام برای عبداللّه بود - فرستاد و چون وارد خانه او شدند او در مخرج (یعنی توالت) خود را پنهان نموده بود و چون

1- (1)17- خولی بن یزید الأصبحی بعث المختار معاذ بن هانی الکندی و أبا عمره کیسان إلی دار خولی بن یزید الأصبحی - و هو الذی حمل رأس الحسین علیه السلام إلی ابن زیاد - فأتوا داره فاستخفی فی المخرج، فدخلوا علیه فوجدوه قد أکبّ [و قد رکب] علی نفسه قوصره. فأخذوه و خرجوا یریدون المختار. فتلّقاهم فی رکب فردّوه إلی داره و قتله عندها و أحرقه. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 244].

او را گرفتند که نزد مختار ببرند مختار با آنان برخورد نمود و او را برگرداندند مختار او را کنار خانه اش کشت و به آتش کشید.

(1)علامه مجلسی در کتاب بحار می گوید: چون عمرسعد سرمقدس امام حسین علیه السلام را به خولی داد تا به کوفه نزد عبیداللّه ببرد خولی شبانگاه به کوفه آمد و دید دارالأماره بسته است پس سر امام علیه السلام را به خانه برد و او را دو همسر بود یکی از بنی اسد و دیگری حضرمیه. و چون نزد زن حضرمیه رفت، او گفت:

چه خبر؟ خولی گفت: برای تو طلا آورده ام، این سر امام حسین علیه السلام است. آن زن گفت: مردم برای همسران خود طلا و نقره می آوردند و تو برای من سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای؟! به خدا سوگند، دیگر سر من کنار سر تو قرار نخواهد گرفت و سپس از اتاق خود خارج گردید.

خولی سر امام علیه السلام را نزد همسر دیگر خود که از بنی اسد بود برد [او نیز طبق نقل دیگری بسیار ناراحت شد]. خولی سر مبارک امام علیه السلام را در زیر طشتی گذارد.

1- (1)و فی البحار إنّ عمربن سعد لعنه اللّه لمّا دفع الرأس (أی رأس سیّد الشهداء علیه السلام) إلی خولی الأصبحی لعنهما اللّه لیحمله إلی ابن زیاد علیه اللعنه أقبل به خولی لیلاً فوجد باب القصر مغلقا، فأتی به منزله وله امرأتان امرأه من بنی أسد و أخری حضرمیّه یقال لها: النوار. فآوی إلی فراشها، فقالت له: ما الخبر؟ فقال: جئتک بالذهب. هذا رأس الحسین معک فی الدار. فقالت: ویلک جاء الناس بالذهب و الفضّه و جئت برأس ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و اللّه - لایجمع رأسی و رأسک و ساده أبدا، قالت: فقمت من فراشی فخرجت إلی الدار، و دعا بالأسدیه فأدخلها علیه -.

همسر او می گوید: به خدا سوگند، من همواره نگاه می کردم و می دیدم نوری از آن به طرف آسمان ساطع است و پرندگانِ سفیدی را می دیدم که اطراف آن سر می گردند.

در مقتل ابومخنف نقل شده که همسر خولی چون دید خولی سر مبارک امام علیه السلام را به خانه او آورد به او گفت: این سر را از خانه من بیرون ببر. سپس عمودی را گرفت و بر خولی زد و گفت: من دیگر همسر تو نیستم و تو نیز شوهر من نخواهی بود.

(1)پس خولی نزد همسر دیگر خود (تغلبیه) رفت و او نیز چون سر مبارک امام علیه السلام را دید گفت: این سر کیست؟ خولی گفت: این سر یک نفر خارجی می باشد که بر ابن زیاد خروج نموده است. زن تغلبیه گفت: نام او چیست؟ پس خولی از ذکر نام او خودداری نمود و خوابید همسر او می گوید: من تا صبح از آن سر قرائت قرآن

1- (1)قالت: فما زلت و اللّه أنظر إلی نورمثل العمود یسطع من الإجانه التی فیها رأس الحسین علیه السلام إلی السماء و رأیت طیورا بیضاء ترفرف حولها و حول الرأس [بحارالانوار ج 45 ص 125] و فی مقتل ابی مخنف: انّ امراه خولی لمّا رأت انّه جاء برأس الحسین علیه السلام فقالت له: ارجع به، ثمّ أخذت عمودا و أوجعته ضربا و قالت: و اللّه ما أنا لک زوجه و ما أنت لی ببعل. فقالت له: ما هذا الرأس؟ فقال لها: هذا رأس خارجی خرج بأرض العراق فقتله ابن زیاد.فقالت له: ما اسمه؟ فأبی أن یعلمها، ثمّ ترکه عندها وبات لیلته. قالت امرأته: سمعت الرأس یقرأ إلی طلوع الفجر فکان آخر قراءته: و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون. ثمّ سمعت حوله دویّا کدویّ الرعد فعلمت أنّه تسبیح الملائکه [المقتل لأبی مخنف - علیه الرحمه - منشورات الرضی: ص 168].

می شنیدم و آخرین آیه ای که قرائت نمود این آیه بود: «و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلبٍ ینقلبون» سپس می گوید: شنیدم که در اطراف آن سر صدایی همانند صدای رعد بلند بود و دانستم که آن تسبیح ملائکه می باشد.

(1)در همان کتاب نقل شده که پس از هجوم لشکر عمرسعد به خیمه های امام حسین علیه السلام زینب کبری علیها السلام می فرماید: «من داخل خیمه ایستاده بودم که مرد ازرقی وارد خیمه شد و آنچه در خیمه بود برداشت و چون نگاه او به حضرت زین العابدین علیه السلام افتاد که در حال بیماری بر پوستی خوابیده بود آن پوست را کشید و آن حضرت را روی زمین رها کرد. سپس به طرف من آمد و چادر از سر من کشید و چون گوشواره های من را دید، آنها را از گوش من خارج کرد و در همان حال گریه می کرد.

(2)من به او گفتم: لباس و زینت مرا می گیری و گریه می کنی؟ او گفت: من برای

1- (1)قالت زینب علیها السلام بنت أمیرالمؤمنین علیه السلام : کنت واقفه فی الخیمه إذ دخل رجل أرزق العینین فأخذ ما کان فی الخیمه و نظر إلی علی بن الحسین و هو علی نطع من الأدیم و کان مریضا فجذب النطع من تحته و رماه إلی الأرض و التفت إلیّ و أخذ القناع من رأسی و نظر إلی قرطین کانا فی أذنیّ فجعل یعالجهما و هو یبکی حتّی نزعهما. فقلت: تسلبنی و أنت تبکی؟ فقال: أبکی لمصابکم أهل البیت. فقلت له: قطع اللّه یدیک و رجلیک و أحرقک اللّه تعالی بنار الدنیا قبل نار الآخره. قال أبو مخنف (رحمه اللّه): فما مضت الأیام حتّی ظهر المختار بن أبی عبیده الثقفی یطلب بثأر الحسین علیه السلام فی الکوفه فوقع ذلک الملعون بیده - و هو خولی - فلمّا وقف بین یدیه قال له: ما صنعت یوم کربلاء؟.
2- (2)قال: أتیت إلی علی بن الحسین علیه السلام فأخذت نطعا من تحته و أخذت قناع زینب بنت علی و قرطیها. فبکی المختار (رحمه اللّه) و قال: فما قالت لک؟. قال: قالت قطع اللّه یدیک و رجلیک و أحرقک اللّه بنار الدنیا قبل نار الآخره. قال المختار (رحمه اللّه): فواللّه لأجیبنّ دعوه الطاهره المظلومه علیه السلام . ثمّ قدّمه و قطع یدیه و رجلیه و أحرقه بالنار [مقتل ابی مخنف ص 154].

مصیبت شما خانواده گریه می کنم. گفتم: خدا دست و پای تو را قطع کند و قبل از آتش قیامت تو رابه آتش دنیا بسوزاند!

ابومخنف می گوید: چیزی نگذشت که مختار در کوفه قیام نمود و این ملعون، یعنی خولی را دستگیر نمود. چون خولی در برابر مختار قرار گرفت مختار به او گفت: تو در کربلا چه کردی؟ خولی گفت: رفتم داخل خیمه ها و پوستی را از زیر بدن حضرت زین العابدین علیه السلام کشیدم و چادر زینب و گوشواره های او را نیز گرفتم. پس مختار گریه کرد و گفت: زینب علیها السلام در آن حال به تو چه گفت:

خولی گفت: او به من فرمود: «خدا دست و پای تو را قطع کند و قبل از آتش قیامت تو را به آتش دنیا بسوزاند.» مختار گفت: به خدا سوگند، من الآن دعای آن بانوی مظلومه را به اجابت می رسانم. سپس دست و پای او را قطع نمود و او را در آتش انداخت.

18- زرعه بن ابان بن دارم یا ذرعه بن عبدالرحمان لعنه اللّه

(1)صاحب کتاب میثرالأحزان می گوید: هنگامی که تشنگی بر امام حسین علیه السلام

ص: 531

1- (1)18- زرعه بن أبان - زرعه بن عبدالرحمان لمّا اشتدّ بالحسین علیه السلام و أصحابه العطش و بلغ منه اللغوب. فقال زرعه بن أبان بن دارم: حولوا بینه و بین الماء. ورماه بسهم فأثبته فی حنکه فقال علیه السلام : اللّهمّ اقتله عطشا و لا تغفرله أبدا. و کان قد أتی علیه السلام بشربه فحال الدم بینه و بین الشرب فجعل علیه السلام یتلقیّ الدم و یقول: هکذا إلی السماء...

و یاران او سخت شد و ناتوان شدند، زرعه بن ابان به لشکر کوفه گفت: بین حسین و آب فرات مانع شوید و خود تیری بر آن حضرت زد که در گلوی او قرار گرفت. پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، او را از تشنگی هلاک گردان و هرگز او را نبخش.» و چون برای آن حضرت آبی آوردند خون گلوی او مانع از آشامیدن آب شد و آن حضرت خون گلوی خود را با دست مبارک به آسمان می پاشید.

(1)زرعه بن ابان پس از آن از تشنگی شکم و سرمای پشت فریاد می کرد درحالی که مقابل او وسایل خنک کننده و یخ و پشت او بخاری و آتش قرار داده

ص: 532

1- (1)إنّ الإبانیّ کان بعد ذلک یصیح من الحرّ فی بطنه و البرد فی ظهره و بین یدیه المراوح و الثلج و خلفه الکانون - و هو یقول: اسقونی أهلکنی العطش. فیؤتی بالعسّ فیه الماء و اللبن و السویق یکفی جماعه فیشربه ثمّ یقول: اسقونی. فما زال کذلک حتی انقدّ بطنه کانقداد البعیر [مثیرالأحزان ص 71]. و عن أبی السعادات بالإسناد فی خبر: أنّه لمّا رماه الدارمی بسهم فأصاب حنکه. فجعل علیه السلام یتلقیّ الدم ثمّ یقول: هکذا إلی السماء. فکان هذا الدارمی یصیح من الحرّ فی بطنه و البرد فی ظهره بین یدیه فیشرب العسّ ثمّ یقول: اسقونی. أهلکنی العطش. قال: فانقدّ بطنه [المناقب ج 4 ص 56].

بودند و او می گفت: تشنگی مرا هلاک نمود! آب به من بدهید! پس قدحی از آب و شیر و سویق که برای چند نفر کافی بود به او می دادند و می خورد و می گفت: آب به من بدهید! و این چنین بود تاشکم او مانند شکم شتر پاره شد.

در کتاب مناقب نیز نقل شده که چون ذرعه بن ابان به گلوی امام حسین علیه السلام تیری زد، آن حضرت خون گلوی خود را به آسمان پاشید و فرمود: «این چنین...» پس فریاد ذرعه بن ابان از تشنگی شکم و سرمای پشت بلند شد، و در حالی که مقابل او وسایل خنک کننده و یخ و پشت او بخاری و آتش قرار داده بودند فریاد می کرد و می گفت: آب به من بدهید! پس قدحی از آب می خورد و می گفت: تشنگی مرا کشت، آب به من بدهید! تا این که شکم او پاره شد.

19- زید بن رقاد لعنه اللّه

(1)علامه مجلسی در کتاب شریف بحار می گوید: مختار، زیدبن رقاد را که از قاتلین امام حسین علیه السلام بود احضار نمود و با تیر و سنگ او را هلاک نمود و سپس بدن او را سوزاند.

1- (1)19- زیدبن رقاد أحضر المختار زیدبن رقاد - و کان من جمله قتله سیّد الشهداء علیه السلام - فرماه بالنبل و الحجاره و أحرقه. [بحارالانوار: ج 45 ص 340].

20- سنان بن انس أیادی لعنه اللّه

(1)شیخ صدوق در کتاب امالی می گوید: از جمله اخباری که در باره وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام رسیده این است که سنان بن انس ملعون چون سر مبارک امام علیه السلام را در کوفه نزد عبیداللّه زیاد آورد، گفت: باید تا رکاب من را طلا و نقره قرار دهی؛ چرا که من پادشاه با عزّتی را کشته ام که از جهت نسب و شرافت و پدر و مادر بهترین مردم بوده است! پس عبیداللّه به او گفت: وای بر تو، اگر می دانستی که او بهترین مردم است از جهت نسب و شرافت پدر و مادر چگونه او را کشتی؟!

سپس دستور داد گردن او را زدند و او را به جهنم واصل نمود.

21- سنان بن انس نخعی لعنه اللّه

(2)سیّد بن طاوس در کتاب لهوف می گوید: سنان بن انس نخعی وارد گودال

ص: 534

1- (1)20- سنان بن أنس الأیادی الأمالی للصدوق: و أقبل سنان - لعنه اللّه - حتّی أدخل رأس الحسین بن علی علیه السلام علی عبیداللّه بن زیاد - لعنه اللّه - و هو یقول: املأ رکابی فضّهً و ذهبا إنّی قتلت الملک المحجّبا قتلت خیر الناس أمّا و أبا و خیرهم إذ ینسبون نسبا فقال له عبیداللّه بن زیاد: و یحک فإن علمت أنّه خیرالناس أبا و أمّا لم قتلته إذا؟ فأمر به، فضرب عنقه و عجّل اللّه بروحه إلی النار. [الأمالی للشیخ الصدوق - رضوان اللّه تعالی علیه - ص 129].
2- (2)21- سنان بن أنس النخعی نزل سنان بن أنس النخعفی إلی سیّدالشهداء علیه السلام فضرب بالسیف فی حلقه الشریف و هو یقول: و اللّه إنی لأجتزّ رأسک و أعلم أنّک ابن رسول اللّه و خیرالناس أبا و أمّا، ثمّ اجتزّ رأسه المقدّس المعظّم [اللهوف ص 54].

قتلگاه شد و شمشیر خود را بر گلوی امام علیه السلام گذارد و گفت: به خدا سوگند، من سر از بدن تو جدا می کنم و می دانم که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین مردم از جهت شرافت پدر و مادر هستی، و سپس سر مقدس آن حضرت را از بدن جدا نمود.

صاحب کتاب میثرالأحزان می گوید:ت مختار او را گرفت و دست و پای او را قطع نمود و او را زنده در روغن زیتون انداخت.

(1)سیّد در لهوف می گوید: روایت شده که مختار سنان بن انس را گرفت و انگشتان او را یک به یک قطع کرد و سپس دست و پای او را قطع نمود و او را زنده در روغن داغ انداخت.

22- سنان لعنه اللّه

(2)در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر با تمام قدرت

1- (1)و روی أنّ سنانا هذا أخذه المختار فقطع أنامله أنملةً أنملةً ثمّ قطع یدیه و رجلیه و أغلی له قِدرا فیها زیت و رماه فیها و هو یضطرب. [اللهوف ص 54]. و روی أنّ سنانا أخذه المختار فقطع یدیه و رجلیه و أغلی قِدرا ملئت زیتا و طرحه فیه و هو حیّ. [مثیرالأحزان ص 75].
2- (2)22- سنان أنّ إبراهیم بن الأشتر رجّ علی قتله سیّد الشهداء علیه السلام فأسر منهم جماعه و کان فیهم سنان... فأوّل ما بدء بسنان الملعون و قال له: یا ویلک اصدقنی ما فعلت یوم الطفّ؟ قال: ما فعلت شیئا غیر أنی أخذت تکّه الحسین من سرواله.

به جستجوی قاتلین امام حسین علیه السلام رفت و عده ای از آنان را - که یکی سنان بود - دستگیر نمود و قبل از دیگران به مجازات سنان ملعون پرداخت و به او گفت: وای بر تو، بگو بدانم در روز عاشورا چه کردی؟

(1)سنان گفت: من کاری نکردم، جزاین که یک قطعه از لباس های امام حسین علیه السلام را گرفتم. پس ابراهیم گریان شد و با کارد گوشت ران او را پاره نمود و بر آتش گرفت و گفت: باید بخوری و چون امتناع کرد، خنجر به او فرو برد و چون نزدیک به مردن رسید سر او را از بدن جدا نمود و بدن او را آتش زد.

صاحب کتاب «جزاء اعداءاللّه» می گوید: از اخبار استفاده می شود که این نام (انس) بین سه نفر مشترک بوده است. لعنه اللّه علیهم اجمعین

23- شبث بن ربعی لعنه اللّه

(2)در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر قاتلین امام

ص: 536

1- (1)فبکی إبراهیم عند ذلک. فجعل یشرح لحم أفخاذه و یشویها علی نصف نضاجها و یطعمه إیّاه و کلّما امتنع من الأکل ینخره بالخنجر. فلمّا أشرف علی الموت ذبحه و أحرق جثّته لعنه اللّه. [شرح الثأر ص 45].

2- (2)23- شبث بن ربعی إنّ إبراهیم بن الأشتر خرج علی قتله سیّد الشهداء فأسر منهم جماعه کان فیهم شبث بن ربعی فقدّم إلیه شبت بن ربعی فقال له إبراهیم: اصدقنی ما فعلت یوم الطفّ؟ قال: ضربت وجهه الشریف بالسیف.

حسین علیه السلام را دستگیر نمود و شبث بن ربعی نیز در بین آنان بود. چون او را مقابل ابراهیم آوردند، ابراهیم به او گفت: راست بگو، در روز عاشورا چه کردی؟

(1)شبث بن ربعی گفت: من با شمشیر بر صورت شریف امام علیه السلام زدم. ابراهیم گفت: وای بر تو، ای ملعون ! آیا از خدا و از جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله نترسیدی؟ سپس ابراهیم گوشت بدن او را پاره کرد تا هلاک شد و سر او را از بدن جدا نمود و بدن او را آتش زد.

24- شرحبیل لعنه اللّه

(2)در کتاب «شرح الثار» نقل شده که هنگامی که مختار شرحبیل را اسیر کرد و معلوم شد که او روز عاشورا با شمشیر از عقب سر بر صورت و عارض امام حسین علیه السلام زده است به او گفت: الحمدللّه که خدا مرا بر تو مسلّط نمود. سپس دستور داد تا او را آتش زدند.

1- (1)فقال له: یا ویلک یا ملعون ما خفت من اللّه و لا من جدّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟! ثمّ جعل یشرّح أفخاذه حتّی مات و عزل رأسه و أحرق جثتّه - لعنه اللّه -. [شرح الثأر ص 45].
2- (2)24- شَرَحبیل لمّا دخل مختار الکوفه و أسر شرحبیل فإنّه کان قد ضرب الحسین علیه السلام علی عارضه یوم کربلاء من خلفه. فقال له: الحمدلله الذی أمکننی منک فأمر به فأحرق بالنار [شرح الثأر ص 55].

25- شمربن ذی الجوشن لعنه اللّه

(1)در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نقل شده که چون شمر همراه اسرا به شام رفت بر یزید ملعون وارد شد و گفت: باید تا زیر رکاب مرا با طلا و یا نقره پرکنی؛ به سبب این که من بهترین مردم را از جهت شرافت نسب و پدر و مادر کشته ام، من سیّد و آقای حرمین و آقای همه مردم بلکه کسی را کشته ام که برای هدایت مردم برگزیده شده بود. من با شمشیر و نیزه خود - به طور شگفت - او را بر زمین افکندم و به شهادت رساندم!

یزید نگاه تندی به او نمود وگفت: اگر می دانستی که او بهترین مردم است از جهت شرافت پدر و مادر برای چه او را کشتی؟! خدا تا رکاب تو را آتش و هیزم قرار دهد.

(2)و چون شمر گفت: من از تو جایزه می خواهم. یزید با ته شمشیر بر او زد و

ص: 538

1- (1)25- شمر بن ذی الجوشن دخل شَمِر علی یزید و هو یقول: املأ رکابی فضّه أم ذهبا إنّی قتلت السیّد المهذّبا قتلت خیر الناس أمّا و أبا و أکرم الناس جمیعا حسبا سیّد أهل الحرمین و الوری و من علی الخلق معا منتصبا طعنته بالرمح حتّی انقلبا ضربته بالسیف ضربا عجبا فنظر یزید إلیه شزرا و قال له: إذا علمت أنّه خیرالناس أمّا و أبا فلم قتلته؟ املأ اللّٰه رکابک نارا و حطبا؟ قال: اطلب منک الجائزه. فلکزه یزید بذبال سیفه و قال له: لا جائزه لک عندی. فولّی هاربا. فجعل یزید ینکت ثنایا الحسین علیه السلام [المقتل لأبی مخنف: ص 201]. طلب المختار شمر بن ذی الجوشن فهرب إلی البادیه فسعی به إلی أبی حمزه فخرج إلیه مع نفر من أصحابه فقاتلهم قتالاً شدیدا فأثخنته الجراحه.
2- (2)فأخذه أبو عمره أسیرا و بعث به إلی المختار، فضرب عنقه و أغلی له دهنا فی قدر و قذفه فیها فتفسّخ. و وطی ء مولی لآل حارث بن مضرب وجهه و رأسه. [الأمالی للشیخ الطوسی- علیه الرحمه - ص 244].

گفت: تو نزد من جایزه ای نداری! پس شمر از نزد او خارج شد و فرار نمود.

اما یزید در همان حال با چوب خیزران خود بر لب های امام حسین علیه السلام می زد.

شیخ طوسی در امالی می گوید: هنگامی که مختار دستور داد شمر را دستگیر کنند، شمر فرار کرد و در بیابان ها پنهان شد تا این که مختار ابوحمزه را فرستاد و او با عده ای برای دستگیری او حرکت نمودند و شمر با آنان به جنگ برخاست و جنگ سختی رخ داد تا این که در اثر جراحت های زیاد ابوعمره او را اسیر نمود و نزد مختار آورد.

پس مختار گردن او را زد و او را در دیگ روغن داغ انداخت و بدن او متورم شد و شخصی از آل حارث بن مضرب صورت و سر او را لگدمال نمود. سپس مختار سر شمر را به مدینه فرستاد.

26- عبداللّه بن حصین ازدی لعنه اللّه

(1)ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: روز عاشورا مردی در کربلا صدا زد: یا

1- (1)26- عبداللّه بن الحصین الأزدی قال أبوالقاسم الواعظ: نادی رجل: یا حسین إنّک لن تذوق من الفرات قطره حتّی تموت أو تنزل علی حکم الأمیر. فقال الحسین علیه السلام : اللّهمّ اقتله عطشا و لا تغفرله أبدا. فغلب علیه العطش فکان یعبّ المیاه و یقول: و اعطشاه، حتّی تقطع. [المناقب ج 4 ص56]. و فی تاریخ الطبری: أنّه کان هذا المنادی عبداللّه بن الحصین الأزدی. رواه حمید بن مسلم. و فی روایه: کان رجلاً من دارم [المناقب ج 4 ص 56].

حسین! تو از آب فرات قطره ای نخواهی چشید تا این که یا کشته شوی و یا از امیر عبیداللّه اطاعت کنی. پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، او را از عطش هلاک ساز و هرگز او را نبخش.» پس همان ساعت عطش بر او غلبه نمود و فراوان آب می خورد و فریاد تشنگی سر می داد تااین که شکم او پاره شد.

در تاریخ طبری از حمیدبن مسلم نقل شده که این شخص عبداللّه بن حصین ازدی بوده است. و در روایتی آمده که [چنان که گذشت] مردی از قبیله دارم بوده است.

(1)علامه مجلسی در بحار از شیخ مفید در ارشاد نقل نموده که عبداللّه حصین روز عاشورا با صدای بلند فریاد نمود وگفت: ای حسین! آب فرات را نمی بینی که

1- (1)و بروایه أخری نادی عبداللّه بن حصین الأزدی بأعلی صوته: یا حسین. ألا تنظرون إلی الماء کأنّه کبد السماء و اللّه لا تذوقوا منه قطره واحده حتّی تموتوا عطشا. فقال الحسین علیه السلام : اللّهمّ اقتله عطشا و لا تغفرله أبدا. قال حمید بن مسلم: - واللّه - لعدته فی مرضه بعد ذلک فواللّه الذی لا إله غیره لقد رأیته یشرب الماء حتّی یبغر ثمّ یقیئه و یصیح: العطش العطش ثمّ یعود و یشرب حتّی یبغر ثمّ ویتلظّی عطشا فما زال ذلک دأبه حتّی لفظ نفسه. [الإرشاد للشیخ المفید - علیه الرحمه- نقلاً عن بحار الأنوار: ج44/389].

مانند جگر آسمان است؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهی چشید تا از تشنگی هلاک شوی!

پس امام علیه السلام در حق او نفرین نمود وفرمود: «خدایا، او را از عطش هلاک کن و هرگز او را نیامرز.» حمیدبن مسلم می گوید: به خدا سوگند، من پس از آن به عیادت او رفتم و سوگند یاد می کنم به خدایی که جز او پروردگاری نیست که او را دیدم که آن قدر آب می خورد که شکم او مثل شتر متورم می شد و سپس قی می کرد و فریاد العطش سر می داد و این چنین بود تا هلاک شد.

27- عبداللّه بن إیاس سلمی لعنه اللّه

(1)شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب امالی می گوید: او از قاتلین امام حسین علیه السلام بود و ابراهیم فرزند مالک اشتر او را کنار نهر خازر کشت و سر او را برای مختار به کوفه فرستاد.

1- (1)27- عبداللّه بن إیاس السلمی کان عبداللّه بن إیاس السلمی من جمله قتله سیّد الشهداء علیه السلام فقتله إبراهیم بن الأشتر بشاطیء نهر الخازر و بعث برأسه إلی الکوفه [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 241].

28- عبداللّه بن خوزه، حوزه لعنه اللّه

(1)مؤلف گوید: این همان ابن خوزه یا ابن حوزه است که در شماره چهار بیان شد.

29- عبداللّه بن قیس، عبدالرحمان بجلی، عمربن خالد، قرادبن مالک لعنهم اللّه

(2)شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: مختار این چهار نفر را احضار نمود و به آنان گفت: ای قاتلین صالحان و نیکان! آگاه باشید که ما از شما بیزار هستیم و روز نحسی برای شما پیش آمده است. سپس آنان را به بازار آورد و در میان مردم به قتل رساند.

30- عبیداللّه بن زیاد لعنهمااللّه معروف به ابن زیاد و ابن مرجانه:

(3)یزید او را طبق مکتوبی که از پدر خود معاویه یافت برای کشن امام

ص: 542

1- (1)28- عبداللّه بن خوزه - حوزه: اقول: و هوالذی مضی ذکره فی رقم 4 فراجع

2- (2)29- عبداللّه بن قیس - عبدالرحمن البجلی - عمربن خالد - قراد بن مالک أتی المختار بقراد [قرار] بن مالک و عمر [عمرو] بن خالد و عبدالرَّحمن البجلی و عبداللّه بن قیس الخولانی فقال لهم: یا قتله الصالحین. ألا ترون برئنا منکم. لقد جائکم الورس بیوم نحس، فأخرجهم إلی السوق فقتلهم. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 244].

3- (3)30- عبیداللّه بن زیاد عن عبدالملک بن کردوس، عن حاجب عبیدالله بن زیاد- لعنه اللّه - قال: دخلت القصر خلف عبیداللّه بن زیاد- لعنه اللّه - فاضطرم في وجهه نارا. فقال: هکذا بکمّه علی وجهه. فقال: هل رأیت؟ قلت: نعم.فأمرنی أن أکتم ذلک [بحارالأنوار: ج 45 ص 309]. إنّ إبراهیم بن الأشتر خرج علی قتله سیّد الشهداء علیه السلام فأسر منهم جماعه کان فیهم ابن زیاد - لعنه اللّه -.. فأمر إبراهیم بإحضار الأساری فأحضروا بین یدیه فأوّل من قدّم ابن زیاد الملعون و هو مکتوف فشدّوا رجلیه.

حسین علیه السلام ولایت کوفه داد.

علامه مجلسی در کتاب بحار، با سند خود، از عبدالملک بن کردوس، از حاجب عبیداللّه ملعون نقل نموده که گوید: من پشت سر عبیداللّه زیاد وارد قصر شدم، ناگهان دیدم در صورت عبیداللّه آتشی افروخته است و او با آستین خود آن را برطرف می کند و چون مرا دید گفت: آیا تو آتش را دیدی؟ گفتم: آری. پس به من دستورداد که آن را کتمان کنم.

(1)در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم بن اشتر چون عده ای از قاتلین امام حسین علیه السلام را دستگیر نمود عبیداللّه زیاد نیز بین آنان بود پس دستور داد آنان را احضار نمودند و نخستین کسی را که نزد او آوردند عبیداللّه زیاد بود که دست های او را بسته بودند. پس دستور داد پاهای او را نیز بستند و آتشی افروختند و شروع کرد با خنجر خود گوشت بدن او را جدا کرد و روی آتش گرفت و او را اجبار نمود

1- (1)فقال إبراهیم بن مالک الأشتر: أضرموا نارا، فجذب إبراهیم خنجره و جعل یشرح من لحم ابن زیاد الملعون فیشوی منه علی نصف الصاج و یطعمه. و کلّما امتنع ابن زیاد من أکل لحمه ینخسه بالخنجر حتّی أکل لحم أفخاذه. فلمّا علم أنّه یموت وضع الخنجر علی حلقه فذبحه من الأذن إلی الأذن، و إبراهیم - رحمه اللّه - ینادی: یا لثارات الحسین. ثمّ أحرق جثتّه بالنار و بعث برأسه إلی الکوفه [شرح الثأر ص 45].

که بخورد و چون از خوردن امتناع می نمود خنجر خود را به او فرو می برد تا این که گوشت های ران خود را خورد و چون ابراهیم بن مالک احساس نمود که نزدیک به مردن است خنجر خود را بر حلق او گذارد و گوش تا گوش او را برید.

(1)ابراهیم رحمه اللّه در آن حال می گفت: این انتقام خون حسین علیه السلام باشد. سپس بدن او را به آتش کشید.

شیخ طوسی در کتاب امالی از ابراهیم فرزند مالک اشتر نقل نموده که گوید: چون من عبیداللّه زیاد ملعون را در کنار نهرخازر یافتم و با او درگیر شدم دست او را قطع کردم و او در کنار نهر روی زمین افتاد پس دست های او را طرف مشرق و پاهای او را طرف مغرب قرار دادم و او را به قتل رساندم.

(2)علامه مجلسی در بحار از ابوعمر بزاز نقل نموده که گوید: من نزد ابراهیم اشتر بودم که او عبیداللّه ملعون را نزد نهر خازر دستگیر نمود و در آن جا از قاتلین امام حسین به قدری کشت که ما آنان را با چوب نی شماره می کردیم. سپس گوید:

1- (1)(قال إبراهیم بن الأشتر: لمّا وقعت المقاتله بینه و بین عبیداللّه بن زیاد- لعنه اللّه - علی شاطی ء نهر الخازر):... فدنی منّی فضربت یده فأبنتها و سقط علی شاطی ء النهر فشرّقت یداه و غرّبت رجلاه فقتلته. [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص 241].

2- (2)قال أبو عمرالبزّاز: کنت مع ابراهیم بن الأشتر لمّا لقی عبیداللّه بن زیاد - لعنه اللّه - بالخازر. فعددنا القتلی بالقصب لکثرتهم. قال: و صلبه (أی صلب إبراهیم عبیداللّه بن زیاد) منکّسا. فکأنّی أنظر إلی خصییه کأنّهما جُعلاَن، فجاء رجل فأجتز رأسه و استوقدوا عامه اللیل بجسده. [بحارالانوار: ج 45 ص 344 - الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 241].

ابراهیم اشتر بدن عبیداللّه را به طور معکوس به دار آویخت و من از یاد نمی برم که خصیتین او مانند دو سوسک سیاه آویزان بود. و طبق نقل شیخ طوسی در امالی سر از بدن او جدا نمودند و بدن او را از اول شب تا صبح می سوزاندند.

ابراهیم اشتر سپس سر او و سرهای همراهان او را که از معروفین بودند نزد مختار فرستاد.

(1)شیخ طوسی رحمه اللّه از یکی از راویان قصه نقل نموده که گوید: ما دیدیم ماری از بین آن سرها حرکت می نمودو داخل دهان ابن زیاد می شد و از بینی او خارج می گردید.

و چون سر عبیداللّه ملعون را نزد مختار آوردند او نگاهی به آن کرد و آب

1- (1)و بعث ابن الأشتر برأس ابن زیاد و أعیان من کان معه إلی المختار. قال الروای: رأینا حیّه بیضاء تخلّل الرؤوس حتّی دخلت فی أنف ابن زیاد و خرجت من أذنه و دخلت فی أذنه و خرجت من أنفه. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 242]. لمّا صار رأس ابن زیاد الملعون بین یدی المختار نظر إلیه و بصق فی وجهه و قال: أحرقوه. [شرح الثأر ص 46].(و بروایه أخری): لبس المختار نعله و وطأ به وجه ابن زیاد الملعون ثمّ رمی النعل إلی مولی له، فقال له: خذ هذا النعل و اغسله. ثمّ وجّه رأس ابن زیاد و رؤوس خواصّه و رؤوس بنی أمیّه و من شایع و بایع علی قتل سیّد الشهداء علیه السلام إلی المدینه المنوّره. [شرح الثأر ص 57]. و قدمرّ هذا الکلام فی حرف الألف عندکلمه ابن زیاد فلانطیل.

دهن به او انداخت و گفت: او را آتش بزنید.

و در روایت دیگری آمده است که مختار کفش خود را پوشید و با آن صورت عبیداللّه را لگدمال نمود و سپس کفش را به غلام خود داد و گفت: آن را بشوی [زیرا به صورت این کافر اصابت نموده است.] سپس مختار سر عبیداللّه و سرهای اطرافیان او و سرهای بنی امیه و پیروان آنان را به مدینه فرستاد.

مؤلف گوید: چون قبلاً تحت عنوان ابن زیاد مطالبی گفته شد به همین اندازه اکتفا می شود.

31- عمربن سعد لعنهما اللّه

(1)صاحب مناقب می گوید: امام حسین علیه السلام به عمرسعد فرمود: «از چیزهایی که من را خشنود می کند این است که تو بعد از من از گندم عراق، جز اندکی نمی خوری پس عمرسعد از روی استهزا گفت: اگر گندم نبود به جای آن جو می خوریم.

و سخن امام علیه السلام به وقوع پیوست و عمر قبل از رسیدن به ری به دست مختار کشته شد.

در کتاب مثیرالأحزان نقل شده که پس از ماجرای کربلا چون عمرسعد نزد عبیداللّه آمد عبیداللّه به او گفت: نامه ای را که ما برای جنگ با حسین علیه السلام به تو دادیم

1- (1)31- عمربن سعد لعنه اللّه روی أنّ الحسین بن علیّ علیهما السلام قال لعمر بن سعد: إنّ ممّا یقرّ عینی أنّک لا تأکل من برّ العراق بعدی إلاّ قلیلاً، فقال مستهزءا: یا أبا عبداللّه فی الشعیر خلف، فکان کما قال علیه السلام لم یصل إلی الری و قتله المختار. [المناقب ج 4 ص 55].

بیاور. عمرسعد گفت: آن نامه مفقود گردید. عبیداللّه گفت: باید آن را به ما بدهی. تو گمان می کنی با داشتن آن نامه نزد زن های قریش معذور می شوی؟!

(1)عمرسعد گفت: به خدا سوگند، حال هیچ کس از من بدتر نیست؛ چرا که من خدا را معصیت کردم و از عبیداللّه اطاعت نمودم و رشته خویشی خود را قطع کردم.

علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که چون روز عاشورا علی اکبر علیه السلام کشته شد امام حسین علیه السلام فریاد نمود و به عمرسعد فرمود: «چگونه فرزند مرا کشتی؟ خدا رَحِم تو را قطع کند و کار تو را به برکت و خیر نزدیک نگرداند و پس از من کسی را بر تو مسلّط کند که در رختخواب تو را بکشد...»

هنگامی که مختار به خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام نمود، عمرسعد را کشت و سر او را جدا نمود و نزد فرزندش حفص بن عمر گذارد و به او گفت: او را می شناسی؟ حفص گفت: آری، برای من پس از او خیری در زندگی نیست. مختار به او گفت: تو نیز بعد از او زندگی نخواهی کرد. سپس دستور داد او را نیز کشتند و سر از بدنش جدا کردند.

در بعضی از روایات آمده که چون عمرسعد کشته شد او را به صورت بوزینه

1- (1)و روی انّه لمّا اجتمع عبیداللّه بن زیاد و عمربن سعد - علیهمااللعنه- بعد قتل الحسین علیه السلام قال عبیداللّه لعمر ائتنی [آتنی] بالکتاب الذی کتبته إلیک فی معنی قتل الحسین و مناجزته. فقال: ضاع. قال: لتجیئنی به أتراک معتذرا فی عجائز قریش لهم... قال عمر بن سعد: و اللّه ما رجع أحد بشرّ ممّا رجعت. أطعت عبیداللّه و عصیت اللّه و قطعت الرحم. [مثیرالأحزان ص 56].

و میمون دیدند که بر گردن او زنجیری بسته شده بود.

علامه مجلسی در کتاب (بحار، ج 45/377) از عمربن هیثم نقل نموده که گوید:... عبداللّه بن جعده برای عمرسعد از مختار امان گرفت و مختار او را امان داد به شرط آن که حدثی از او سر نزند و مقصود مختار از حدث این بود که به بیت الخلا نرود و چون مختار مطلع شد که او از کوفه خارج گردیده است:

گفت ما به او امان دیدیم و او خیانت کرد. پس پسر عمرسعد نزد مختار آمد و گفت: پدرم می گوید: آیا به امان خود نسبت به ما وفا می کنی؟ مختار به او گفت: بنشین!

سپس کیسان تمار را فرستاد و گفت: برو عمرسعد را بکش و چون نزد او می روی اگر به غلام خود گفت: طیلسان را بیاور بدان مقصود او شمشیر است. پس او را مهلت نده و به قتل برسان. کیسان رفت و عمرسعد را کشت و فورا سر او را برای مختار آورد.

پسر او چون سر پدر را دید گفت: «انّا للّه و انّا الیه راجعون». مختار گفت: او را می شناسی؟

حفص پسرعمر گفت: آری، بعد از او برای من در زندگی دنیا خیری نیست. مختار گفت: تو را نیز پس از او زندگی نخواهد بود. آن گاه دستور داد گردن او را نیز زدند. سپس گفت: عمر به جای امام حسین علیه السلام و حفص به جای علی اکبر. آن گاه گفت: [خیر،] هرگز برابر نخواهد بود. به خدا سوگند، هفتاد هزار نفر آنان را خواهم گشت؛ همان گونه که برای انتقام خون یحیی بن زکریا چنین کردند.

بعضی نقل کرده اند که مختار گفت: اگر من سه چهارم قریش را هم بکشم به اندازه یک انگشت امام حسین علیه السلام نخواهد بود.

سپس می گوید: محمّدبن حنفیه [از زمان قیام مختار] همیشه مختار را سرزنش می نمود که برای چه عمرسعد را نمی کشد و چون مختار سر عمرسعد و فرزند او حفص را در مکه نزد محمّدبن حنفیه فرستا، وی سجده کرد و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، این عمل را از مختار بپذیر و بهترین پاداش را از ناحیه اهل بیت پیامبر خود به او عطا فرما. به خدا سوگند، از این پس بر مختار ملامتی نخواهد بود.

قصه راهب و سر مبارک امام حسین علیه السلام

32(1)- علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار از خرایج نقل نموده که او با سند خود از سلیمان بن مهران اعمش نقل کرده که گوید: من در ایام حج مشغول طواف بودم. ناگهان دیدم مردی دعا می کند و می گوید: خدایا، مرا ببخش، هرچند می دانم که نخواهی بخشید. پس من از سخن او وحشت نمودم و به او گفتم:

تو در حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و این ایام، ایّام حرام و در ماه بزرگ [و با فضیلتی [است، چگونه از رحمت خدا مأیوس هستی؟! او گفت: گناه من

1- (1)32- قصه الراهب النصرانی و رأس الحسین علیه السلام روی فی البحار انّه قال رجل: کنت أحد من کان فی العسکر المیشوم - عسکرعمربن سعد لعنه اللّه - حین قتل الحسین علیه السلام ، و کنت أحد الأربعین الذین حملوا الرأس إلی یزید من الکوفه. فلمّا حملناه علی طریق الشام نزلنا علی دیرالنصاری، و کان الرأس معنا مرکوزا علی رمح، و معه الأحراس، فوضعنا الطعام و جلسنا لنأکل، فإذا بکفّ فی حائط الدیر تکتب:

بزرگ است. گفتم: آیا بزرگ تر از کوه تهامه است؟ گفت: آری. گفتم: آیا از کوه های بزرگ بزرگ تر است؟ گفت: آری.

سپس گفت: اگر می خواهی به تو خبر خواهم داد. گفتم: آری. پس گفت: مرا از حرم خارج کن و چون خارج شدیم، گفت:

(1)من یکی از لشکریان عمرسعد بودم که به جنگ امام حسین علیه السلام رفتیم و او را به شهادت رساندیم و من یکی از آن چهل نفری بودم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را از کوفه به شام بردیم و چون در بین راه به دیر راهبی برخورد نمودیم در آن جا توقف کردیم و سر مبارک آن حضرت بالای نیزه ای بود و نگهبانان اطراف او بودند. پس ما سفره طعام را گستردیم و چون مشغول خوردن غذا شدیم ناگهان دیدیم دستی خارج شد و بر دیوار دیر راهب نوشت:

«آیا امتی که حسین علیه السلام را کشته اند امید دارند که روز قیامت جد او از آنان شفاعت کند؟»

پس همه ما سخت وحشت نمودیم و چون بعضی خواستند آن دست را بگیرند غایب شد و چون باز مشغول غذا شدیم آن دست نمایان شد و بر دیوار دیر

1- (1) أترجو أُمّهً قتلت حسینا شفاعه جدّه یوَمَ الحساب قال: فجزعنا من ذلک جزعا شدیدا، و أهوی بعضنا إلی الکفّ لیأخذها فغابت، ثمّ عاد أصحابی إلی الطعام، فإذا الکفّ قد عادت تکتب: فلا و اللّه لیس لهم شفیع و هم یوم القیامه فی العذاب فقام أصحابنا إلیها فغابت ثمّ عادوا إلی الطعام، فعادت تکتب: و قد قتلوا الحسین بحکم جورٍ و خالف حکمهم حکم الکتاب

نوشت:

(1)«به خدا سوگند، هرگز برای آنان شفیعی نخواهد بود و آنان در قیامت معذّب خواهند بود.» و چون بعضی خواستند آن را بگیرند غایب شد و چون مشغول غذا شدیم باز ظاهر گردید و نوشت: «چگونه حال آنها چنین نباشد، در حالی که فرزند پیامبر خود را به حکم جور کشته اند و حکم آنان باقرآن مخالف می باشد.»

پس من از خوردن غذا خودداری نمودم و آن غذا برای من ناگوار گردید.

سپس راهب از دیر خود خارج شد و به ما گفت: شما از کجا آمده اید؟ گفتیم: ما از عراق می آییم و از جنگ با حسین علیه السلام باز گشته ایم. راهب گفت: آیا با فرزند فاطمه دختر پیامبر و فرزند پسر عم او (علی بن ابی طالب علیه السلام) جنگ کردید؟ گفتیم: آری.

(2)راهب گفت: هلاکت باد بر شما! به خدا سوگند، اگر عیسی بن مریم علیهما السلام را

1- (1)فامتنعتُ من الطعام و ما هنأنی أکله، ثمّ أشرف علینا راهب من الدیر فرأی نورا ساطعا من فوق الرأس، فأشرف فرأی عسکرا فقال الرّاهب للحرّاس: من أین جئتم؟ قالوا: من العراق، حاربنا الحسین علیه السلام . فقال الراهب: ابن فاطمه بنت نبیّکم و ابن ابن عمّ نبیّکم؟ قالوا: نعم. قال: تبّا لکم، و اللّه لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی أحداقنا، و لکن لی إلیکم حاجه، قالوا: و ما هی؟ قال: قولوا لرئیسکم: عندی عشره آلاف دینار ورثتها من آبائی [ل]یأخذها منّی و یعطینی الرأس یکون عندی إلی وقت الرّحیل، فإذا رحل رددته إلیه.
2- (2)فأخبروا عمر بن سعد بذلک. فقال: خذوا منه الدنانیر و أعطوه إلی وقت الرحیل. فجاءوا إلی الراهب، فقالوا: هات المال حتّی نعطیک الرأس، فأدلی إلیهم جرابین، فی کلّ جراب خمسه آلاف دینار. فدعا عمر بالناقد و الوزّان، فانتقدها و وزنها و دفعها إلی خازن له. و أمر أن یعطی الرأس.

فرزندی می بود ما نصاری او را بر چشم خود می گذاردیم. سپس گفت: من از شما درخواستی دارم. گفتیم: چه می خواهی؟ راهب گفت: به رییس خود بگویید: من از پدرانم ده هزار دینار به ارث برده ام. آن ها را از من بگیرد و این سر مبارک را تا وقت حرکت به من بسپارد.

و چون سخن او را به عمرسعد منتقل نمودند او گفت: دینارها را از او بگیرید و سر را به او تحویل دهید. پس مأمورین آمدند و آن دینارها را از راهب گرفتند و چون شماره کردند سر مبارک امام علیه السلام را تحویل او دادند.

پس راهب آن سر را گرفت و شستشو داد و با عطر و کافور خوشبو نمود و روی حریری گذارد و در دامن گرفت و تا وقت رحیل و حرکت ناله و گریه او بلند بود و چون سر را از او مطالبه کردند صدا زد: ای سر! به خدا سوگند، مرا قدرتی نیست [که از تو حمایت کنم] لکن در قیامت نزد جد خود رسول خدا محمّد صلی الله علیه و آله گواه باش که من به یگانگی خداوند و نبوت رسول او محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و ولایت شما را پذیرفتم.

(1)سپس گفت: من می خواهم با رییس شما سخنی بگویم و این سر را تحویل

1- (1)فأخذ الراهب الرأس، فغسّله و نظّفه و حشّاه بمسک و کافور کان عنده، ثمّ جعله فی حریره و وضعه في حجره، و لم یزل ینوح و یبکی حتّی نادوه و طلبوا منه الرأس. فقال: یا رأس - واللّه - لا أملک إلاَّ نفسی، فإذا کان غدا فاشهدلی عند جدّک محمّد أنّی أشهد أن لا إله إلاَّ اللّه و أنّ محمّدا عبده و رسوله، أسلمت علی یدیک و أنا مولاک. و قال لهم: إنّی أحتاج أن أُکلّم رئیسکم بکلمه و أُعطیه الرأس. فدنا عمر بن سعدمنه. فقال له: سألتک باللّه و بحقّ محمّد صلی الله علیه و آله أن لا تعود إلی ما کنت تفعله بهذا الرأس و لا تخرج هذا الرأس من هذا الصندوق، فقال له: أفعل. فأعطاه الرأس و نزل من الدیر یلحق ببعض الجبال یعبد اللّه، و مضی عمر بن سعد ففعل بالرأس مثل ما کان یفعل فی الأوّل.

او بدهم و چون عمرسعد نزد او آمد، راهب گفت: تو را به حق خدا و به حق محمّد صلی الله علیه و آله

که به این سر توهین نکنی و او را از این صندوق خارج ننمایی. عمر سعد گفت: چنین خواهم نمود. پس راهب سر امام علیه السلام را تحویل او داد و برای عبادت به کوه ها روانه شد.

(1)عمرسعد چون سر را گرفت همان گونه که قبلاً بالای نیزه می زد بالای نیزه

1- (1)فلمّا دنا من دمشق قال لأصحابه: انزلوا، و طلب من خازنه الجرابین فأُحضرا بین یدیه. فنظر إلی خاتمه، ثمّ أمر بفتحهما، فإذا الدنانیر قد تحوّلت خزفه. فنظروا فی سکّتها فإذا علی جانبها مکتوب «وَ لاَ تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظّٰالِمُون» علیه السلام و علی الجانب الآخر [مکتوب] «وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوآا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ». فقال: إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون، خسرتُ الدنیا و الآخره. ثمّ قال لغلمانه: اطرحوها فی النهر، فطرحت، ورحل إلی دمشق من الغد [بحارالأنوار: ج 45 ص 184].

زد و چون نزدیک شام رسید دستور توقف داد و به خازن خود گفت: آن دینارها را حاضرکند و چون خازن آنها را حاضر نمود و عمرسعد مهر آن را مشاهده کرد دستور داد آن را باز کنند و چون باز کردند عمرسعد دید آنها مبدل به خزف و سوفال شده است و بر یک طرف آنها نوشته: «ولا تحسبّن اللّه غافلاً...» و در طرف دیگر آنها نوشته «وسیعلم الذین ظلموا...» پس عمرسعد گفت: «انا للّه و انّا الیه راجعون» من بدبخت و زیانکار دنیا و آخرت شدم.

(1)سپس به غلامان خود گفت: آنها را در نهر بریزید. و روز بعد وارد شام شد.

33- عمربن صبیح صیداوی لعنه اللّه

(2)او یکی از ده نفری است که بر بدن امام علیه السلام اسب دواندند. علامه مجلسی در

ص: 554

1- (1)و فی البحار: لمّا استشهد علی الأکبر علیه السلام یوم عاشوراء صاح الحسین علیه السلام بعمر بن سعد: مالک؟ قطع اللّه رحمک و لا بارک اللّه لک فی أمرک و سلّط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک... و لمّا خرج المختار فی طلب ثار قتله سیّد الشهداء علیه السلام قتل عمربن سعد و جزّ رأسه و جاء برأسه إلی ولده حفص بن عمربن سعد، فقال له: أتعرف هذا الرأس؟ قال: نعم، و لاخیر فی العیش بعده.فقال له المختار: إنّک لا تعیش بعده و أمر بقتله و قطع رأسه. و جاء فی خبر أتی بعمر بن سعد بعدما قتل و أنّه لفی صوره قرد فی عنقه سلسله... [بحارالانوار: ج 45 ص 379].
2- (2)33- عمروبن صبیح الصیدوای طلب المختار عمروبن صبیح الصیدوای فأتوه و هو علی سطحه بعدما هدأت العیون و سیفه تحت رأسه فأخذوه و سیفه. فقال: قبّحک اللّه من سیف ما أبعدک علی قربک، فجیی ء به إلی المختار، فلمّا کان من الغداه طعنوه بالرماح حتّی مات [بحارالأنوار: ج 45 ص 332].(و کان هذا الملعون من جمله العشره الذین و طئوا بخیلهم جسدسیّد الشهداء علیه السلام).

کتاب بحار می گوید: مختار مأمورین خود را به جستجوی او فرستاد و او بر بام خانه خود خوابیده بود و شمشیر خود را زیر سر خود گذارده بود و چون او را دستگیر کردند گفت: زشت باد شمشیری که زیر سر من بود و برای من سودی نداشت. همین که او را نزد مختار آوردند دستور داد تا در صبحگاه آن قدر نیزه بر بدن او بزنند که هلاک شود.

34- غالب باهلی لعنه اللّه

(1)شیخ طوسی در امالی گوید: او از قاتلین امام حسین علیه السلام بود و ابراهیم فرزند مالک اشتر در کنار نهر خازر او را به قتل رساند و سر او را به کوفه نزد مختار فرستاد.

35- قیس بن اشعث لعنه اللّه

(2)صاحب مناقب گوید: چون روز عاشورا لشکر عمرسعد لباس های امام

1- (1)(1)34- غالب الباهلی کان غالب الباهلی من جمله قتله سیّدالشهداء علیه السلام فقتله إبراهیم بن الأشتر بشاطی ء نهر الخازر و بعث برأسه إلی الکوفه) [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه- ص 241].[]

2- (2)35- قیس بن الأشعث لما هجم القوم علی سیدالشهداء علیه السلام و سلبوا ما کان علیه أخذ قطیفته قیس بن الأشعث الکندی فأحرقه المختار بالنار. [المناقب ج 4 ص 111].

حسین علیه السلام راغارت نمودند قیس بن اشعث کندی قطیفه او را گرفت پس مختار او را دستگیر نمود و با آتش او را به هلاکت رساند.

36- مالک بن بشیر کندی لعنه اللّه

(1)صاحب کتاب مثیرالأحزان می گوید: هنگامی که لشگر عمرسعد لباس های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند مالک بن بشیر کلاه خود او را گرفت و آن از خزّ بود و چون به خانه برد همسر او گفت: لباس امام علیه السلام را به خانه من می آوری؟ و با او به نزاع پرداخت. و گفته شده که او تا آخر عمر به فقر مبتلا شد.

علامه مجلسی رحمه اللّه می گوید: مختار او را احضار نمود و در بازار به قتل رساند.

1- (1)36- مالک بن بشیر لمّا أقبل القوم علی سلب الحسین علیه السلام أخذ برنسه [درعه] مالک بن بشیر الکندی - و کان من خزّ - و أتی امرأته فقالت له: أسلب الحسین علیه السلام یدخل بیتی؟ و اختصما، قیل: لم یزل فقیرا حتّی هلک [مثیرالأحزان ص 76]. و روی إنّ المختار أمر بإحضار مالک بن بشیر فأحضر فقتله فی السوق. [بحارالأنوار: ج 45 ص222].

37- مالک بن یسر لعنه اللّه

(1)در کتاب مناقب نقل شده که مردی از کنده به نام مالک بن یسر پس از آن که امام علیه السلام از جراحات فراوان ناتوان گردیده بود شمشیری بر سر آن حضرت زد. امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «با این دست، آب و غذا نخوری و خدا تو را با ستمکاران محشور نماید.» وقتی کلاه خود از سر مبارک امام افتاد او آن را برداشت و به خانه برد. همسر او گفت: لباس امام را به خانه من می آوری؟ و او رابه خانه راه نداد و او تا آخر عمر به فقر گرفتار بود.

(2)علامه مجلسی در بحارالأنوار می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام در اثر کثرت جراحات از جنگ باز ایستاد هرکس نزد او می آمد [از ترس آن که قاتل او محسوب شود] باز می گشت پس مالک بن یسر ملعون نزد او آمد و به امام علیه السلام

1- (1)37- مالک بن الیسر أنّ رجلاً من کنده یقال له: مالک بن الیسر أتی الحسین علیه السلام بعد ما ضعف من کثره الجراحات. فضربه علی رأسه بالسیف و علیه برنس من خزّ. فقال علیه السلام : لا أکلت بها ولا شربت وحشرک اللّه مع الظالمین، فألقی ذلک البرنس من رأسه فأخذه الکندی فأتی به أهله. فقالت امرأته: أسلب الحسین تدخله فی بیتی؟ اخرج فواللّه لاتدخل بیتی أبدا، فلم یزل فقیرا حتّی هلک [المناقب ج 4 ص 57].(و فی مصدر آخر: لا یجتمع رأسی و رأسک أبدا)
2- (2)و فی البحار: لمّا ضعف الحسین علیه السلام عن القتال وقف فکلمّا أتاه رجل و انتهی إلیه انصرف عنه حتّی جاءه رجل من کنده یقال له: مالک بن الیسر- لعنه اللّه - فشتم الحسین علیه السلام و ضربه بالسیف علی رأسه و علیه برنس فامتلأ دما.

جسارت نمود و دشنام داد و باشمشیر بر سر او زد تا این که کلاه خود او پر از خون شد پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «بااین دست آب و غذا نخوری و خدا تو را با ستمکاران محشور نماید.» امام علیه السلام آن گاه کلاه خود را رها نمود و کلاه و عمامه ای بر سر کرد و ناتوان گردید.

(1)آن مرد کندی پس از واقعه کربلا کلاه را به خانه برد و چون خواست آن را بشوید همسر او گفت: لباس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله رابه خانه من آورده ای؟ از من دور شو! خدا قبر تو را پر از آتش کند!

مالک بن یسر پس از آن همیشه در فقر به سر می برد و دست های او در تابستان مثل دو چوب خشک می شد و در زمستان از آن ها خون جاری میگردید.

38- محمّدبن اشعث کندی لعنه اللّه

(2)شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: روزعاشورا شخصی به نام محمّدبن

1- (1)فقال له الحسین علیه السلام : لا أکلت بها و لا شربت و حشرک اللّه مع الظالمین، ثمّ ألقی البرنس و لبس قلنسوه و اعتمّ علیها و قد أعیا، و جاء الکندی و أخذ البرنس و کان من خزّ فلمّا قدم - بعد الواقعه - علی امرأته فجعل یغسل الدم عنه فقالت له امرأته: أتدخل بیتی بسلب ابن رسول اللّه ؟ اخرج عنّی حشی اللّه قبرک نارا. فلم یزل بعد ذلک فقیرا بأسوأ حال و ییبست یداه و کانتا فی الشتاء ینضخان دما و فی الصیف تصیران یابستان کأنّهما عودان. [بحارالأنوار: ج 45 ص 53].
2- (2)38- محمّدبن الأشعث فی الأمالی: من جمله ما جاء فی خبر حول ما جری یوم عاشوراء بین الحقّ و الباطل)... ثمّ أقبل آخر من عسکر عمربن سعد یقال له محمّد بن أشعث بن قیس الکندی. فقال: یا حسین بن فاطمه أیّ حرمه لک من رسول اللّه لیست لغیرک؟! قال الحسین علیه السلام هذه الآیه: «إِنَّ اللَّهَ اصطَفَی ءَادَمَ وَ نُوحا وَ ءَالَ إِبرَهِیمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَی العَلَمِینَ ذُرِیَّهَ بَعْضُهَا مِن بَعضٍ».

اشعث کندی از لشکرعمرسعد خارج شد و فریاد کرد: ای فرزند فاطمه! تو چه حرمتی از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله داری که دیگران ندارند؟ امام علیه السلام مطابق آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصطَفَی...» فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذریّه ابراهیم خلیل علیه السلام است و عترت او ذریّه او هستند.»

سپس فرمود: «این مرد کیست؟» گفته شد: او محمّدبن اشعث کندی است. پس امام علیه السلام سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «خدایا، امروز ذلت را به او بچشان و هرگز پس از این او را عزیز مدار.»

پس ابن اشعث برای حاجتی از لشکر خارج گردید و خداوند عقربی را بر او مسلّط نمود که [عورت] او را گزید و او مکشوف العوره هلاک شد.

(1)در کتاب مثیرالأحزان نقل شده که او فریاد کرد: حسین کجاست؟ امام علیه السلام فرمود: «من حسین هستم.» پس صدا زد: من تو را به آتش بشارت می دهم که اینک

1- (1)ثمّ قال علیه السلام : و اللّه إنّ محمّدا لمن آل إبراهیم و إنّ العتره الهادیه لمن آل محمّد. فقال علیه السلام : من الرجل؟ فقیل: محمّد بن أشعث بن قیس الکندی. فرفع الحسین علیه السلام رأسه إلی السماء فقال: اللّهمّ أر محمّد بن الأشعث ذلاً فی هذا الیوم لا تعزّه بعد هذا الیوم أبدا، فعرض له عارض فخرج من العسکر یتبرّز فسلّط اللّه علیه عقربا فلدغه.

بر آن وارد خواهی شد!

امام علیه السلام فرمود: «من خود را به خدای رحیم و شفیع مطاعی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت می دهم، تو کیستی؟» او گفت: من محمّدبن اشعث هستم. پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا اگر او دروغ می گوید او را به آتش ببر و امروز او را مایه عبرت اصحاب خویش گردان.»

(1)چیزی نگذشت که لگام اسب خود را کشید و اسب او فرار کرد و پای او در رکاب ماند و اسب او رابر زمین زد و او را متلاشی نمود و عورت او روی زمین قرار گرفت.

(2)در کتاب مناقب نقل شده که امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، ما

1- (1)فمات بادی العوره. [الامالی للشیخ الطوسی - رضوان اللّه تعالی علیه- ص 134]. و جاء فی روایه أخری) جاء رجل فقال: أین الحسین؟ فقال علیه السلام :ها أنا ذا، قال: أبشر بالنار تردها الساعه، قال علیه السلام : بل أبشر بربّ رحیم و شفیع مطاع، من أنت؟ قال: أنا محمّد بن الأشعث. قال علیه السلام : اللّهمّ إن کان عبدک کاذبا فخده إلی النار. و اجعله الیوم آیه لأصحابه. فما هو إلاَّ ثنیّ عنان فرسه فرمی به وثبتت رجله فی الرکاب فضربه حتّی قطعه و وقعت مذاکیره فی الأرض [مثیرالأحزان ص 64]. و فی المناقب: روی أنّ الحسین علیه السلام دعا فقال: اللّهمّ إنّا أهل بیت نبیّک صلی الله علیه و آله و ذریّته و قرابته فأقصم من ظلمنا و غصبنا حقّنا إنّک سمیع قریب، فقال محمّد بن الأشعث: و أیّ قرابه بینک و بین محمّد صلی الله علیه و آله ؟!

2- (2)فقرأ الحسین علیه السلام هذه الآیه: «إِنَّ اللَّهَ اصطَفَی ءَادَمَ وَ نُوحا وَ ءَالَ إِبرَهِیمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَی العَلَمِینَ ذُرِیَّهَ بَعْضُهَا مِن بَعضٍ». ثمّ قال علیه السلام : اللّهمّ أرنی فیه فی هذا الیوم ذّلاً عاجلاً. فبرز ابن الأشعث للحاجه فلسعته عقرب علی ذکره فسقط و هو یستغیث و یتقلّب علی حدثه. [المناقب ج 4 ص 57].

اهل بیت پیامبر تو و ذریّه و اقربای او هستیم، پس هر کس به ما ظلم می کند و حق ما را غصب می نماید او را در هم شکن و نابود گردان؛ همانا تو شنوای دعای بنده خود هستی.»

محمّدبن اشعث گفت: چه قرابتی بین تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ آن آیه را قرائت نمود و سپس فرمود: «خدایا، ذلت و خواری فوری او را به من نشان بده.» پس ابن اشعث از لشکر خارج گردید و چون مشغول قضای حاجت بود عقرب آلت او را گزید و او بر زمین افتاد و در نجاست خود می غلطید و استغاثه می کرد تا هلاک گردید.

39- مرّه بن منقذ عبدی لعنه اللّه

(1)علامه مجلسی در بحار می گوید: او پیرمردی بود که در کربلا علی اکبر علیه السلام

ص: 561

1- (1)39- مرّه بن منقذ العبدی بعث المختار إلی قاتل علیّ بن الحسین علیه السلام و هو مرّه بن منقذ العبدی - و کان شیخا - فأحاطوا بداره فخرج و بیده الرمح و هو علی فرس جواد فطعن عبیداللّه بن ناحیه الشبامی فصرعه. و لم تضرّه الطعنه و ضربه ابن کامل بالسیف فاتّقاها بیده الیسری فأشرع فیهاالسیف و تمطّرت به الفرس. فأفلت ولحق بمصعب و شلّت یده بعد ذلک. [بحارالأنوار: ج 45 ص 340].

را کشته بود. مختار عده ای رافرستاد تا او را دستگیر کنند پس خانه او را محاصره کردند و او با نیزه در حالی که بر اسب خود سوار بود از خانه خارج شد و نیزه خود را بر عبیداللّه بن ناحیه زد و او به زمین افتاد لکن نیزه در بدن او کارگر نشد. سپس ابن کامل با شمشیر ضربه ای به او زد و او دست چپ خود را سپر قرار داد و شمشیر در آن کارگر شد و از اسب به زمین افتاد. وی سپس به مصعب بن زبیر ملحق شد و پس از آن دست او مشلول گردید.

40- یزیدبن معاویه علیه لعاعن اللّه

(1)درکتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «سلطنت بنی امیه و آل ابوسفیان تا وقتی که یزید حسین بن علی علیهما السلام را به شهادت رساند برقرار بود و پس از آن خداوند سلطنت را از آنان سلب نمود.

علامه مجلسی در کتاب بحار روایت نموده که ملکی از ملائکه نزد رسول

1- (1)40- یزید(قال الإمام الصادق علیه السلام)... إنّ هذا الملک کان فی آل أبی سفیان فلمّا قتل یزید حسینا علیه السلام سلبه اللّه ملکه... [الکافی ج 2 ص 563]. روی أنّ ملکا من الملائکه نزل إلی الأرض فقال لرسول اللّه صلی الله علیه و آله ... اعلم یا محمّد أنّ رجلاً من أمّتک اسمه یزید زاده اللّه لعنا فی الدُّنیا و عذابا فی الآخره یقتل فرخک الطّاهر بن الطاهره، و لم یتمتّع قاتله فی الدُّنیا من بعده إلاّ قلیلاً و یأخذه اللّه مقاصّا له علی سوء عمله، و یکون مخلّدا فی النار.

خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای محمّد! بدان که مردی از امت تو که نام او یزید است [و خدا در دنیا و آخرت بر لعنت او بیفزاید] فرزند تو را خواهد کشت و پس از آن بهره ای از دنیا نخواهد برد و خداوند از او انتقام خواهد گرفت و او را در آتش دوزخ مخلّد خواهد نمود.»

(1)و در مقتل ابومخنف آمده که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای یزید ملعون آوردند همسر او، هند، دختر عبداللّه ، بر او وارد شد و یزید علاقه شدیدی به او داشت و چون نگاه او به سر مبارک امام حسین علیه السلام افتاد ناله و فریاد نمود و گفت: این سر کیست که نزد توست؟ یزید گفت: این سر حسین بن علی علیهما السلام است. پس همسر یزید گریان شد و گفت:

(2)به خدا سوگند، سخت است بر فاطمه علیها السلام که سر فرزند خود را مقابل تو ببیند. سپس گفت: تو مستحق لعنت خدا و رسول او شدی. به خدا سوگند، [از این پس] من همسر تو نیستم و تو نیز شوهر من نخواهی بود.

1- (1)فبکی النبیُّ صلی الله علیه و آله بکاءً شدیدا و قال: أیّها الملک هل تفلح أُمّه بقتل ولدی و فرخ ابنتی؟ فقال: لا یا محمّد بل یرمیهم اللّه باختلاف قلوبهم و ألسنتهم فی دار الدُّنیا، و لهم فی الآخره عذاب ألیم [بحارالأنوار: ج 45 ص 314]. لمّا أتی برأس الحسین علیه السلام إلی یزید لعنه اللّه دخلت علیه زوجته بنت عبداللّه - و کان مشعوفا بها - فنظرت إلی رأس الحسین علیه السلام فصرخت و قالت: ما هذا الذی معک؟.

2- (2)فقال: رأس الحسین بن علی علیه السلام ، قال: فبکت و قالت: یعزّ و اللّه علی فاطمه أن تری رأس ولدها بین یدیک لقد فعلت فعلا استوجبت به اللعن من اللّه و رسوله صلی الله علیه و آله - و اللّه - ما أنا لک بزوجه و لا أنت لی ببعل، فقال لها: ما أنت و فاطمه؟ !.

(1)یزید گفت: تو را به فاطمه چه کار است؟ همسر یزید گفت: پدر و مادر و فرزندانم فدای او باد! او ما راهدایت نمود و این لباس [یعنی لباس اسلام] را به ما پوشاند. وای بر تو، ای یزید! با چه رویی می خواهی در قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی؟ یزید گفت: ای هند! این سخن را واگذار...

آن گاه هند با چشم گریان از نزد او خارج شد.

در کتاب کامل الزیارات نقل شده که عبدالرحمان گفت: به خدا سوگند، یزید ملعون را خدا مهلت نداد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام به آروزی خود نرسید و خداوند از او انتقام گرفت. او با مستی در شب خوابید و چون صبح شد

ص: 564

1- (1)فقالت: بأبیها و بعلها و بنیها هدانا اللّه و ألبسنا هذا القمیص. ای قمیص الإسلام و یلک - یا یزید - بأیّ وجه تلقی اللّه و رسوله؟! فقال لها: یا هند دعی هذا الکلام... فخرجت باکیه [المقتل لأبی مخنف - علیه الرحمه- منشورات الرضی : ص 200]. و فی کامل الزیارات: قال عبدالرحمن: فواللّه لقد عوجل الملعون یزید و لم یتمتّع بعد قتل الحسین علیه السلام بما طلب. و لقد أُخذ مغافصه [مناقصه]. بات سکرانا و أصبح میّتا متغیّرا کأنّه مطلی بقار. [کامل الزیارات: ص 61]. و قال أبو مخنف - رضی اللّه عنه -: و أمّا ما کان من أمر یزید بن معاویه فإنّه رکب فی بعض الأیام فی خاصّته فی عشره آلاف فارس یرید الصید و القنص. فسار حتّی بعد من دمشق مسیر یومین، فلاحت له ظبیه، فقال لأصحابه: لا یتّبعنی منکم أحد.

مرده بود و بدن او مانند قیر سیاه شده بود.

(1)[و در نقل دیگر] ابومخنف می گوید: انتهای کار یزید بن معاویه این شد که او یک روز همراه ده هزار نفر از خواص خود سوار بر اسب شد و برای صیادی و تفریح از دمشق خارج گردید. و وقتی به اندازه مسافت دو روز از دمشق دور شده بودند از دور آهویی در نظر یزید پدیدار شد پس به رفقای خودگفت:

کسی همراه من نیاید آن گاه اسب خود را به طرف آن آهو دواند و اسب او را به محل دوری برد تا این که به جای وحشتناکی رسید پس با سرعت تمام به دنبال آن آهو می رفت ولی ناگهان اثری از او ندید. دراین هنگام تشنگی بر یزید فشار آورد و آبی نیافت. ناگهان مردی را دید که طشت آبی در دست دارد پس به او گفت: ای مرد! کمی آب به من ده. و چون به او آب داد گفت: اگر مرا می شناختی بیش از این به من احترام می کردی. او گفت: تو کیستی؟ یزید گفت: من یزیدبن معاویه خلیفه مسلمین هستم. پس آن مرد گفت: به خدا سوگند، ای دشمن خدا! تو قاتل حسین بن علی علیهما السلام هستی. سپس برخاست که گریبان او را بگیرد ولی اسب یزید فرار کرد و پای او در رکاب ماند و اسب هرچه به عقب سر خود نگاه می کرد فرار می نمود و این چنین او

1- (1)ثمّ أنّه انطلق جواده فی طلبها و جعل یطردها من وادٍ إلی وادٍ حتّی انتهت به إلی واد مهول مخوف. فأسرع فی طلبها فلّما توسط الوادی لم یرلها خبرا و لم یعرف لها أثرا، و کضّه العطش فلم یجد هناکٍ شیئا من الماء، و إذا هو برجل و معه صحن ماء. فقال: یا هذا اسقنی قلیلاً من الماء، فلمّا سقاه، قال: لو عرفت من أنا لأزددت فی کرامتی، فقال له: و من تکون؟ قال: أنا خلیفه المسلمین یزید بن معاویه.

را به زمین زد تا به جهنم فرستاد.

(1)و چون ندمای او - که ده نفر بودند - به جستجوی او رفتند اسب او را یافتند که پای یزید در رکاب آن مانده بود. لشکریان او چون از مرگش آگاه شدند صدای ناله ایشان بلند شد و به دمشق باز گشتند.

مؤلف گوید: هلاکت یزید را به گونه های دیگری نیز نقل کرده اند که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد. [کتاب شرح الثار، ص 22]

(2)مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از حضرت رضا،

1- (1)فقال الرجل: أنت و اللّه قاتل الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام - یا عدّو اللّه -. ثمّ نهض لیلزمه فنفرالفرس من تحته فرمی به عن مستتر، فعلقت رجله بالرکاب فجعل الفرس کلّما رآه خلفه نفر. فلم یزل کذلک إلی أن مزّقه و عجّل اللّه بروحه إلی النار و کان له عشره ندماء لایفارقونه و لا یفارقهم و یأمنهم علی حریمه و أولاده و ماله فاقتحموا الطریق الذی سلک فیه لیعرفوا خبره فوجدوا الفرس و فخذه معلّق بالرکاب. فرفعت الصیحه فی المعسکرین، فرجعوا إلی دمشق... [شرح الثأر ص 22].

2- (2)الی هناتمّ ما اردناه من کتاب جزاء قتله سیّدالشهداء علیه السلام . شدّه عذاب قاتلی الحسین علیه السلام قال فی العیون: بالأسانید الثلاثه، عن الرِّضا، عن آبائه:: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنَّ قاتل الحسین بن علیّ علیهما السلام فی تابوت من نار، علیه نصف عذاب أهل الدُّنیا، و قد شدَّ یداه و رجلاه بسلاسل من نار، منکّس فی النار، حتّی یقع فی قعرجهنم، و له ریح یتعوّذ أهل النار إلی ربّهم من شدَّه نتنه، و هو فیها خالد ذائق العذاب الألیم، مع جمیع من شایع علی قتله، کلّما نضجت جلودهم بدَّل عزّوجلّ علیهم الجلود [غیرها] حتّی یذوقوا العذاب الألیم لایفتر عنهم ساعه. و یسقون من حمیم جهنّم، فالویل لهم من عذاب النار.(العیون، ج 2/47).

از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «قاتل حسین بن علی علیهما السلام در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب او به اندازه نصف عذاب اهل جهنم می باشد و روز قیامت دست ها و پاهای او را با زنجیرهای آتشین می بندند و از سر در آتش می افکنند تا به قعر جهنم فرود آید و اهل دوزخ از بوی او به خدای خود پناه می برند. او و کسانی که بر کشتن امام حسین علیه السلام اجتماع نمودند همیشه در عذاب دردناک جهنم به سر می برند و چون پوست بدن های آنان به آتش می سوزد خداوند عزوجل پوست تازه ای بر بدن های آنان می رویاند تا همواره عذاب دردناک دوزخ را بچشند.»

(1)و فرمود: «موسی بن عمران علیه السلام به خدای خود گفت: پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفت تو او را ببخش. پس به او خطاب شد: ای موسی! اگر نسبت به اولین و آخرین از من سؤال کنی، تو را اجابت خواهم نمود؛ جز قاتل حسین بن علی علیهما السلام که

1- (1)و قال فی العیون: بهذا الاسناد قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله إنَّ موسی بن عمران علیه السلام سأل ربّه عزّوجلّ فقال: یا ربّ إنّ أخی هارون مات فاغفرله، فأوحی اللّه عزّوجلّ إلیه: یا موسی لو سألتنی فی الأوّلین و الآخرین لأجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علیّ فانّی أنتقم له من قاتله. (العیون ج 2/47)

شفاعت کسی را در باره او نمی پذیرم و از او انتقام خواهم گرفت.»

(1)علامه مجلسی رحمه اللّه در کتاب بحار، از کتاب الزام الناصب و غیره نقل نموده که دختر بجدل کلبیه (از قبیّله بنی کلاب)، به نام میسون، غلام پدر خود را به [زنای با] خود دعوت نمود و از آن به یزید ملعون باردار شد و نسأبّه کلبی در شعر خود به این قصه اشاره نموده است و می گوید: اگر روزگار به ما کشتار ترک و مرگ های آن چنانی را نشان داد، یزید و عبیداللّه زنازاده نیز در کربلا فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند!

(2)سپس می گوید: مقصود شاعر از کلمه «دعی» عبیداللّه زیاد ملعون است که

1- (1)نسب قاتلی الحسین علیه السلام قال فی البحار: تذنیب: قال مؤلّف کتاب إلزام النواصب و غیره: إنَّ میسون بنت بجدل الکلبیّه أمکنت عبد أبیها عن نفسها، فحملت یزید لعنه اللّه و إلی هذا أشار النسّابه الکلبی بقوله: فان یکن الزمان أتی علینا بقتل الترک و الموت الوحیِّ فقد قتل الدعیُّ و عبد کلب بأرض الطفِّ أولاد النبیِّ

2- (2)أراد بالدعیّ عبیداللّه بن زیاد لعنه اللّه فانَّ أباه زیاد بن سمیّه کانت اُمّه سمیّه مشهوره بالزنا، و ولد علی فراش أبی عبید عبد بنی علاج من ثقیف فادَّعی معاویه أنّ أباسفیان زنی بأُمّ زیاد فأولدها زیاد، و أنّه أخوه، فصار اسمه الدَّعیُّ و کانت عائشه تسمیّه زیاد بن أبیه لأنه لیس له أب معروف، و مراده بعبد کلب: یزید بن معاویه، لأنه من عبد بجدل الکلبی.

پدر او زیاد فرزند سمیّه بود و او مشهور به زنا بود و زیاد بر فراش ابی عبید، غلام بنی علاج، از قبیله ثقیف به دنیا آمد و معاویه ادعا می نمود که پدرش (ابوسفیان) با مادر زیاد زنا کرده و زیاد به وجود آمده و لذا معاویه، عبیداللّه را برادر خود می دانست و از این رو «دعی» نام گرفت و عایشه همیشه در باره زیاد می گفت:

«این فرزند پدرش می باشد» و این بدین علت بود که زیاد پدر شناخته شده ای نداشت و مراد شاعر از «عبدکلب»، یزیدبن معاویه است که از غلام بجدل کلبی به وجود آمده است.

(1)سپس می گوید: و اما عمرسعد ملعون، پس اهل انساب پدر او سعد را به غیر ابی وقاص نسبت داده اند و گفته اند: سعد فرزند مردی از بنی عذره می باشد که با مادر سعد رابطه زنا داشته است و گواه این مطلب سخن معاویه ملعون است که در پاسخ سعد - که به معاویه می گفت:

من سزاوارتر از تو به خلافت و امارت هستم - گفت: بنی عذره [اشاره به نسب و زنازاده بودن سعد] چنین چیزی را برای تو نمی پسندند. و سپس ضرطه ای

1- (1)و أمّا عمربن سعد لعنه اللّه فقد نسبوا أباه سعدا إلی غیرأبیه و أنّه من رجل من بنی عذره کان خَدَنا لاُمّه، و یشهد بذلک قول معاویه لعنه اللّه حین قال سعد لمعاویه: أنا أحقّ بهذا الامرمنک فقال له: معاویه یأبی علیک ذلک بنوعذره، و ضرط له. روی ذلک النوفلی بن سلیمان من علماء السنّه، و یدلّ علی ذلک قول السیّد الحمیری: قدما تداعوا رنیما ثمّ سادهم لولا خمول بنی سعد لماسادوا(البحار ج 44/309)

برای او رها کرد.

این مطلب را نوفل بن سلیمان، از علمای اهل سنت، نقل نموده؛ چنان که سیّد حمیری نیز در شعر خود به آن اشاره کرده و می گوید:

قدما تداعوا زینما ثمّ سادهم لولا خمول بنی سعدٍ لما سادوا

خدا و پیامبران و ملائکه به زیارت امام حسین علیه السلام می روند

(1)1- صاحب کتاب کامل الزیارات از اسحاق بن عمار نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هیچ پیامبری در آسمان ها و زمین نیست جز آن که از خداوند درخواست زیارت امام حسین علیه السلام را می کند و همیشه عدّه ای از آنان در حال نزول و دخول حرم او هستند و عدّه ای در حال خروج و صعود می باشند.»

(2)2- در همان کتاب از ابن سنان نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

1- (1)زیاره الانبیاء للحسین بن علی علیهما السلام1- فی کامل الزیارات: حدّثنی الحسن بن عبداللّه عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن اسحق بن عمّار قال: سمعت اباعبداللّه علیه السلام یقول: لیس نبّی فی السموات و الارض الاّیسئلون اللّه تعالی ان یأذن لهم فی زیاره الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یصعد.
2- (2)2- حدّثنی محمّدبن عبداللّه الحمیری عن ابیه عن هارون بن مسلم عن عبدالرحمن بن الأشعث عن عبداللّه بن حمّاد الانصاری عن ابن سنان عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: سمعته یقول: قبر الحسین بن علیّ صلوات اللّه علیه عشرون ذراعا مکسّرا روضه من ریاض الجنّه و فیه معراج الملائکه الی السماء و لیس من ملک مقرّب ولا نبّی مرسل الاّ و هو یسئل اللّه ان یزوره ففوج یهبط و فوج یصعد.

می فرمود: «قبر امام حسین علیه السلام ده متر در ده متر مساحت دارد و آن باغستانی از باغستان های بهشت است و ملائکه از همان نقطه صعود [و نزول] می کنند و هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی نیست جز این که از خداوند درخواست زیارت او را می کند و پیاپی وارد حرم آن حضرت می شوند و خارج می گردند.»

(1)3- در همان کتاب از صفوان جمال نقل شده که گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام به «حیره» آمد از من پرسید: قبر جدم حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟» گفتم: فدای شما شوم! آیا شما آن قبر را زیارت می کنید؟ فرمود: «چگونه او را زیارت نمی کنم در حالی که خدا او را در هر شب جمعه زیارت می کند [؛ یعنی رحمت واسعه و فضل عمیم او در هر شب جمعه شامل او و زوّار او می گردد] [و رحمت] او همراه ملائکه و انبیا و اوصیا و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله که افضل انبیاست و ما که افضل اوصیا هستیم در هر شب جمعه بر او وارد می شود.»

صفوان گوید: گفتم: فدای شما شوم! شما او را در هر [شب] جمعه زیارت

1- (1)3- حدّثنی ابی واخی و جماعه مشایخی عن محمّد بن یحیی و احمدبن ادریس عن حمدان بن سلیمان النیسابوری عن عبداللّه بن محمّدالیمانی عن منیع بن حجّاج عن یونس عن صفوان الجمال قال: قال لی ابوعبداللّه علیه السلام لمّا اتی الحیره: هل لک فی قبرالحسین علیه السلام ؟ قلت: و تزوره جعلت فداک قال: و کیف لا ازوره واللّه یزوره فی کلّ لیله جمعه یهبط الملائکه الیه و الانبیاء و الاوصیاء و محمّدافضل الانبیاء و نحن افضل الأوصیاء فقال صفوان جعلت فداک فتزوره فی کلّ جمعه حتّی تدرک زیاره الربّ قال نعم یا صفوان الزم ذلک یکتب لک زیاره قبرالحسین علیه السلام و ذلک تفضیل و ذلک تفضیل. (الکامل، ص 113)

می کنید که به زیارت خداوند نایل شوید؟ فرمود: «آری، ای صفوان! تو نیز آن را ترک مکن تا زیارت امام حسین علیه السلام [همراه برکات و رحمت الهی] برای تو نوشته شود.» سپس دومرتبه فرمود: «این فضیلت بزرگی است! این فضیلت بزرگی است!»

ملائکه آسمان ها و زمین قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند

(1)1- در کتاب کامل الزیارات از داود رقی نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند هیچ مخلوقی را به اندازه ملائکه خلق نفرموده و در هر شب هفتاد هزار آنان فرود می آیند و تاصبح گرد کعبه طواف می کنند و چون صبح شود نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می روند و بر او سلام می کنند. سپس نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند، و بعد از آن نزد قبر امام حسین علیه السلام

1- (1)زیاره الملائکه الحسین بن علیّ علیهما السلام1- و عنه عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن داود الرقی قال سمعت اباعبداللّه علیه السلام یقول: ما خلق اللّه خلقا اکثر من الملائکه و انّه ینزل من السماء کلّ مساءٍ سبعون الف ملک یطوفون بالبیت الحرام لیلتهم حتّی اذاطلع الفجرانصرفوا الی قبرالنبیّ صلّی اللّه علیه و آله فیسلّمون علیه ثمّ یأتون قبر امیرالمؤمنین علیه السلام فیسلّمون علیه ثمّ یاتون قبرالحسین علیه السلام فیسلّمون علیه ثمّ یعرجون الی السماء قبل ان تطلع الشمس. ثمّ تنزل ملائکه النهار سبعون الف ملک فیطوفون بالبیت الحرام نهارهم حتّی اذاغربت الشمس انصرفوا الی قبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله فیسلّمون علیه ثمّ یأتون قبرامیرالمؤمنین علیه السلام فیسلّمون علیه ثمّ یأتون قبرالحسین علیه السلام فیسلّمون علیه ثمّ یعرجون الی السماء قبل ان تغیب الشمس.

می روند و بر او سلام می کنند و قبل از طلوع خورشید به آسمان برمی گردند.

سپس ملائکه مربوط به روز نیز که هفتاد هزار هستند فرود می آیند و تا غروب آفتاب گرد کعبه طواف می کنند و سپس نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می روند و بر او سلام می کنند، و بعد از آن نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند، و در نهایت نزد قبر امام حسین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند و قبل از غروب خورشید به آسمان باز می گردند.»

(1)2- در همان کتاب از اسحاق بن عمار نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من در شب عرفه در حرم امام حسین علیه السلام مشغول نماز بودم و دیدم حدود پنجاه هزار نفر از اشخاص نیکو صورت و با طراوت و معطر در آن جا مشغول نماز هستند و چون طلوع فجر رسید و من به سجده رفتم وسر از سجده برداشتم دیدم هیچ کدام از آنها نیستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پنجاه هزار از ملائکه [برای یاری امام حسین] فرود آمدند و چون دیدند او به شهادت رسیده به آسمان باز گشتند. پس به آنان خطاب

1- (1)2- حدثنی ابی رحمه الله تعالی عن سعدبن عبداللّه عن بعض اصحابه عن احمدبن قتیبه الهمدانی عن اسحق بن عمّار قال: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : انّی کنت بالحائر لیله عرفه و کنت اصلّی و ثم نحوومن خمیس الفا من الناس جمیله وجوههم طیّبه روائحهم و اقبلوا یصلّون اللیله اجمع فلمّا طلع الفجر سجدت ثمّ رفعت رأسی فلم ارمنهم احدا فقال لی ابوعبداللّه علیه السلام : انه مرّبالحسین علیه السلام خمسون الف ملک و هو یقتل فعرجوا الی السماء فاوحی اللّه تعالی الیهم مررتم بابن حبیبی و هو یقتل فلم تنصروه فاهبطوا الی الارض فاسکنوا عندقبره شعثا غبرا الی یوم تقوم الساعه.

شد که به طرف فرزند حبیب من رفتید و او را کشته دیدید و نتوانستید او را یاری کنید؟ پس باز به زمین برگردید و تا قیامت به حالت غبارآلود و پریشان نزد قبر او ساکن شوید [و برای او گریه کنید].»

دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام به زوّار امام حسین علیه السلام

(1) مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از معاویه بن وهب نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام را از ترس دشمن ترک نکن؛ چرا که هر کس زیارت او را ترک کند به حسرت مبتلا می شود؛ به گونه ای که آرزو می کند ای کاش قبر او نزد آن حضرت می بود.»

سپس فرمود: «آیا دوست نمی داری که خدا تو را در میان زوّار آن حضرت ببیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امامان دیگر علیهم السلام در حق تو دعا کنند؟ !»

2- در همان کتاب از معاویه بن وهب نقل شده که گوید: در مدینه اجازه

1- (1)دعاء رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمه و الائمّه لزوار حسین علیهم السلام1- قال فی کامل الزیارات: حدّثنی ابی رحمه الله و محمّدبن عبداللّه و علیّ بن الحسین و محمّدبن الحسن رحمهم اللّه جمیعا عن عبداللّه بن جعفرالحمیری عن موسی بن عمرعن حسّان (کذا فی نسخ الکتاب و فیما نقل عنه لکن الصحیح کمافی الکافی غسّان البصری بقرینه موسی بن عمرومعاویه بن وهب فما فی النسخ تصحیف کمالا یخفی) البصری عن معویه بن وهب عن ابی عبداللّه علیه السلام قال قال لی یا معویه لاتدع زیاره قبرالحسین علیه السلام لخوف فانّ من ترک زیارته رای من الحسره ما یتمنّی انّ قبره کان عنده اما تحبّ ان یری اللّه شخصک و سوادک فیمن یدعوله رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمه و الائمه علیهم السلام؟.

خواستم که وارد منزل امام صادق علیه السلام شوم و چون به من اجازه داده شد و وارد شدم دیدم امام صادق علیه السلام در مصلاّی خود به نماز ایستاده است، منتظر او نشستم تا نماز او تمام شود. در همان حال از او شنیدم که در مناجات خود می فرمود:

«ای خدایی که ما را به کرامت مخصوص نمودی و به ما وعده شفاعت دادی و ما را اوصیای پیامبر خود صلی الله علیه و آله قرار دادی و علوم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و دل های مردم را به سوی ما متوجه ساختی! مغفرت و آمرزش خود را شامل حال من و برادرانم و زوّار قبر حسین علیه السلام گردان؛ چرا که زوّار آن حضرت اموال خود را صرف نمودند و بدن های خویش را به تعب انداختند، و نیت آنان جز احترام و احسان به ما و امید به ثواب تو و خشنود نمودن رسول تو و امتثال امر ما و خشمناک کردن دشمن ما نبود.

(1)خدایا، رضوان خود را شامل آنان بگردان و آنان را در شب و روز از خطرها

1- (1)2- و بهذا الاسناد عن موسی بن عمرعن حسّان البصری عن معویه بن وهب قال استأذنت علی ابی عبداللّه علیه السلام فقیل لی ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاّه فی بیته فجلست حتی قضی صلوته فسمعته یناجی ربّه و هو یقول: اللّهمّ یامن خصّنا بالکرامه و وعدنا بالشفاعه و خصّنا بالوصیّه و اعطانا علم ما مضی و علم مابقی و جعل افئده من الناس تهوی الینا اغفرلی ولأخوانی و زوّار قبرابی الحسین الذّین انفقوا اموالهم و اشخصوا ابدانهم رغبه فی برّنا ورجاء لما عندک فی صلتنا و سرورا دخلوه علی نبیّک و اجابه منهم لأمرنا و غیظا ادخلوه علی عدّونا ارادوا بذلک رضاک فکافهم عنّا بالرضوان و اکلأهم باللیل و النهار و اخلف علی اهالیهم و اولادهم الذین خلّفوا باحسن الخلف و اصحبهم و اکفهم شرّکلّ جبّار عنید و کلّ ضعیف من خلقک و شدید و شرّ شیاطین الانس و الجنّ و اعطهم افضل ما امّلو امنک فی غربتهم عن اوطانهم و ما اثرونابه علی ابنائهم و اهالیهم و قراباتهم اللّهمّ انّ اعدائنا عابواعلیهم بخروجهم فلم ینههم ذلک عن الشخوص الینا خلافا منهم علی من خالفنا. فارحم تلک الوجوه التی غیرّتها الشمس و ارحم تلک الأعین التی جرت دموعها رحمه لنا و ارحم تلک القلوب التی جزعت و احترقت لنا وارحم تلک الصرخه التی کانت لنا

حفظ فرما و اهل و عیال آنان را از شر جبّاران و شیاطین انس و جن محافظت نما و حاجات آنان را فراتر از خواسته و آرزویشان برآورده ساز؛ چه، آن که آن ها از وطن خویش صرف نظر نمودند و ما را بر فرزندان و خویشان واهل خود مقدم داشتند و به زیارت ما آمدند. خدایا، تو آگاهی که دشمنان ما آنان را سرزنش نمودند ولی آنان آن ملامت ها را به دوش گرفتند و از زیارت ما خودداری نکردند.»

خدایا به گونه هایی که در راه زیارت حضرت سیدالشهدا از تابش خورشید دگرگون گشته و به دیدگانی که از ترحم بر ما اشک ریخته و به دل ها و قلب هایی که برای ما سوخته و نالیده و به ناله و شیون هایی که برای مصایب ما انجام شده رحم کن!

خدایا، من آن بدن ها و نفوس را نزد تو امانت می سپارم تا تو آنها را نزد حوض کوثر، هنگام عطش بزرگ پاداش دهی و از کوثر سیرآب نمایی.»

(1)ابن وهب گوید: امام صادق علیه السلام پیوسته این دعاها را در حال سجده می خواند

ص: 576

1- (1)اللّهمّ انّی استودعک تلک الأ بدان و تلک الأنفس حتّی توفیّهم علی الحوض یوم العطش الأکبر فما زال یدعو و هو ساجد بهذا الدعاء فلمّا انصرف قلت: جعلت فداک لوانّ هذا الذی سمعت منک کان لمن لایعرف اللّه عزّوجلّ لظننت انّ النار لا تطعم منه شیئا ابدا و اللّه لقد تمنّیت انّی کنت زرته و لم احجّ فقال لی: ما اقربک منه فما الذی یمنعک من زیارته؟! ثمّ قال: یا معاویه لم تدع ذلک قلت جعلت فداک لم ارانّ الأمر یبلغ هذا کلّه فقال: یا معویه من یدعو لزواره فی السماء اکثرممّن یدعولهم فی الارض.

و چون سر مبارک از سجده برداشت، من به آن حضرت گفتم: فدای شما شوم! به گمان من، اگر این دعاهایی را که از شما شنیدم برای کافر می کردید هرگز آتش نزدیک او نمی شد. به خدا سوگند، آرزو کردم که ای کاش حج نرفته بودم و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شده بودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چقدر قبر او به تو نزدیک است! چه چیز مانع توست که به زیارت او بروی؟!» سپس فرمود: «ای معاویه بن وهب! برای چه به زیارت جدم نمی روی؟» گفتم: فدای شما شوم! نمی دانستم زیارت او این اندازه فضیلت دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای معاویه بن وهب! بدان که اهل آسمان ها بیش از اهل زمین به زوّار حسین علیه السلام دعا می کنند!»

(1)2- در همان کتاب از معاویه بن وهب نیز نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به

1- (1)2- حدّثنی ابی رحمه اللّه عن سعد بن عبداللّه عن موسی بن عمرعن حسّان البصری عن معاویه بن وهب عن ابی عبداللّه علیه السلام قال قال یا معویه لاتدع زیاره الحسین لخوف فانّ من ترکه رأی من الحسره مایتمنّا انّ قبره کان عنده اما تحبّ ان یری اللّه شخصک و سوادک فیمن یدعوله رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمه و الائمّه علیهم السلام ؟ اما تحبّ ان تکون ممّن ینقلب یالمغفره لمامضی و یغفرلک ذنوب سبعین سنه؟ اما تحبّ ان تکون ممّن یخرج من الدنیا و لیس علیه ذنب تتبع به؟ اما تحبّ ان تکون غدا ممّن یصافحه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ (الکامل، ص 118).

من فرمود: «ای معاویه بن وهب! زیارت امام حسین علیه السلام را برای ترس از دشمن ترک مکن؛ چرا که هرکس زیارت او را ترک کند چنان حسرت و ندامتی پیدا خواهد نمود که آرزو می کند ای کاش قبر او نزد امام حسین علیه السلام می بود.»

سپس فرمود: «آیا دوست نمی داری که خدا تو را در میان زایرین آن حضرت مشاهده کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و امامان دیگر علیهم السلام در حق تو دعا کنند و چون از زیارت او باز می گردی از کسانی باشی که گناهان گذشته او آمرزیده شده و خداوند گناه هفتا سال او را بخشیده باشد؟ آیا دوست نمی داری که چون از دنیا می روی گناهی بر تونباشد و روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو مصافحه کند؟»

ارزش زیارت امام حسین علیه السلام و دستور سکوت در هنگام زیارت او

در کتاب کامل الزیارات (ص 86) از محمدحمیری، از پدرش علی بن محمدبن سالم، از عبداللّه بن حماد بصری، از عبداللّه اصمّ، از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام را زیارت می کنید سخنی [بین آن] جز سخن خیر نگویید همانا ملائکه شب و روز - که مراقب اعمال مردم هستند - با ملائکه حرم امام حسین علیه السلام ملاقات می کنند و چون با آنان مصافحه می نمایند آنهااز شدت گریه پاسخ نمی دهند. پس ملائکه شب و روز منتظر می مانند تا وقت ظهر شود و یا صبح روشن گردد و ملائکه حائر حسینی با آنان سخن گویند

و از مسایل آسمان سؤال کنند.

ملائکه حائر در غیر این دو وقت با کسی سخن نمی گویند و از گریه و دعا سست نمی شوند و تنها در این دو وقت با ملائکه آسمان ملاقات می کنند و در همان دو وقت نیز هرگز از سخن شما که زوّار امام حسین علیه السلام هستید غافل نیستند و چون شما سخن بگویید تمام توجه آنان به شما خواهد بود.»

گفتم: فدای شما شوم! ملائکه حائر از ملائکه حفظه سؤال می کنند یا ملائکه حفظه از ملائکه حائر سؤال می نمایند؟

امام علیه السلام فرمود: «ملائکه حائر از ملائکه حفظه سؤال می کنند؛ چرا که ملائکه حائر از حرم مطهر خارج نمی شوند ولی ملائکه حفظه پیاپی در حال نزول و صعود می باشند.»

گفتم: ملائکه حائر از ملائکه حفظه چه چیزی می پرسند؟

امام علیه السلام فرمود: «ملائکه حفظه وقتی عروج می کنند به ملک مأمور هوا به نام اسماعیل برخورد می نمایند و گاهی به رسول خدا در حالی که فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و امامان گذشته نزد آن حضرت جمع شده اند نیز برخورد می کنند، آن بزرگواران ضمن پرسش از برخی مسایل، از احوال زوّار امام حسین علیه السلام نیز سؤال می کنند. پس به ملائکه حفظه می فرمایند: به زایرین امام حسین علیه السلام نسبت به دعای خود در حق آنان بشارت دهید ملائکه حفظه می گویند: ما چگونه آنان که سخن ما را نمی شنوند بشارت دهیم؟ آن بزرگواران می فرمایند: از خداوند برای آنان برکت طلب کنید و سلام و دعای ما را به آنان برسانید که آن بشارت بزرگی است برای ایشان و چون زوّار امام حسین علیه السلام از حرم خارج می گردند با بال های خود آنان را احاطه کنید به گونه ای که احساس کنند شما آنان را احاطه کرده اید. البته ما آنان را

نزد خداوندی که حافظ امانات است به امانت می سپاریم [تا خداوند آنان را محافظت فرماید].»

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زوّار امام حسین علیه السلام و دیگران می دانستند که در پاداش زیارت آن حضرت چه برکت و خیری نهفته است برای سبقت به زیارت آن حضرت به روی یکدیگر شمشیر می کشیدند و اموال خود را برای درک زیارت او می فروختند.

همانا فاطمه علیها السلام چون به زوّار امام حسین علیه السلام نظر می کند - در حالی که در کنار او هزار پیامبر و هزار صدّیق و هزار شهید و از کروبیّن و ملائکه آسمان ها هزار هزار او را در گریه بر امام حسین علیه السلام همراهی می کنند - از او ناله ای بلند خواهد شد که همه ملائکه آسمان ها از ناله او گریان خواهند گشت و به او ترحم خواهند نمود و او آرام نخواهد گردید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید و بفرماید: فرزند عزیزم! تو جمیع ملائکه آسمان ها را گریان نمودی و از تسبیح و تقدیس پروردگار باز داشتی! بس کن ناله خود را تا آنان به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول باشند! همانا خداوند اراده خود را به عمل خواهد رساند.»

امام صادق علیه السلام آن گاه فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام به شما که مشغول زیارت امام حسین علیه السلام هستید نظر می کند و از خداوند برای زوّار فرزند خود هر خیری را طلب می فرماید.»

سپس فرمود: «از زیارت امام حسین علیه السلام خودداری نکنید که برکت و ثواب زیارت آن حضرت قابل شماره نیست.» (بحار ج 45/224)

وجوب زیارت امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام

(1)1- در کتاب کامل الزیارات از محمّدبن مسلم نقل شده که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «به شیعیان ما بگویید که به زیارات امام حسین علیه السلام بروند؛ چرا که زیارت او بر هر مؤمنی که معتقد به امامت اوست و او را امام من عنداللّه می داند واجب و لازم است.»

2- در همان کتاب از وشّا نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای هر امامی عهد و پیمان و حقی بر گردن شیعیان و دوستان اوست که وفای به آن واجب و تمامیت و حسن ادای آن به زیارت قبور آنهاست.»

«سپس فرمود: «کسانی که از روی علاقه و تصدیق به دستورات آنان به زیارت قبورشان بروند روز قیامت مورد شفاعت آنان واقع خواهند شد.»

ص: 581

1- (1)وجوب زیاره الحسین و الأئمّه علیهم السلام علی کلّ مؤمن و مؤمنه1- و فی کامل الزیارات: حدّثنی ابی و محمّدبن الحسن عن الحسن بن متیل و قال محمّدبن الحسن و حدّثنی محمّدبن الحسن الصّفار جمیعا عن احمدبن ابی عبداللّه البرقی قال حدّثنا الحسن بن علیّ بن فضّال قال حدّثنی ابوایوّب ابراهیم بن عثمان الخزاز عن محمّدبن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال مرواشیعتنا بزیاره قبرالحسین علیه السلام فانّ اتیانه مفترض علی کلّ مؤمن یقرّللحسین علیه السلام بالأمامه من اللّه عزّوجلّ.

(1)3- در همان کتاب از امّ سعید اخمسیه نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نموده ای؟ گفتم: آری. فرمود: «او را زیارت کن که زیارت امام حسین علیه السلام بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است.»

(2)4- در همان کتاب از عبدالرحمان بن کثیر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «اگر یکی از شما در تمام عمر خود به حج خانه خدا برود و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف نشود همانا حق واجبی از حقوق خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را ترک نموده است؛ چرا که حق امام حسین علیه السلام فریضه الهی است و بر هر مسلمانی [چه زن و چه مرد] واجب است.»

1- (1)3- حدّثنی محمّدابن جعفر الرزّاز قال حدثنی محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی داود المسترق عن امّ سعیدالأحمسیّه عن ابی عبداللّه علیه السلام قالت: قال لی: یا امّ سعیدتزورین قبرالحسین؟ قالت: قلت: نعم فقال لی: زوریه فانّ زیاره قبرالحسین واجبه علی الرجال و النساء
2- (2)4- حدّثنی ابی و محمّدبن الحسن رحمهم اللّه جمیعا عن الحسن بن متیل عن الحسن بن الکوفی عن علی بن حسان الهاشمی عن عبدالرحمن بن کثیر مولی ابی جعفرعن ابی عبداللّه علیه السلام قال: لوانّ احدکم حجّ دهره ثمّ لم یزرالحسین بن علی علیه السلام لکان تارکا حقّا من حقوق اللّه و حقوق رسول اللّه صلی الله علیه و آله لأنّ حقّ الحسین فریضه من اللّه واجبه علی کلّ مسلم.

(1)در کتاب کامل الزیارات از هشام بن سالم نقل شده که گوید: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! آیا پدرتان (امام حسین علیه السلام) را باید زیارت نمود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «آری. نماز نیز باید نزد قبر او خوانده شود لکن باید مقدم بر قبر او نماز خوانده نشود.»

تا این که پرسید: ثواب زیارت او چیست؟ فرمود: «اگر از او پیروی کند ثواب او بهشت می باشد.»

(2)پرسید: اگر از زیارت او اعراض شود چگونه است؟ فرمود: «در قیامت برای

1- (1)ثواب من زار الحسین علیه السلام بنفسه او جهّزالیه نفسه و مُنع منه1- و باسناده عن الاصمّ قال حدّثنا هشام بن سالم عن ابی عبداللّه علیه السلام فی حدیث طویل قال: اتاه رجل فقال له یابن رسول اللّه هل یزار والدک قال: فقال: نعم و یصلّی عنده و قال: یصلّی خلفه و لایتقدّم علیه قال: فمالمن اتاه؟ قال: الجنّه ان کان یأتمّ به قال: فما لمن ترکه رغبه عنه؟ قال: الحسره یوم الحسره قال: فما لمن اقام عنده: قال کلّ یوم بالف شهر قال: فما للمنفق فی خروجه الیه و المنفق عنده؟ قال: درهم بالف درهم قال: فما لمن مات فی سفره الیه؟ قال: تشیّعه الملائکه و تأتیه بالحنوط و الکسوه من الجنّه و تصلّی علیه اذکفّن و تکفنه فوق اکفانه و تفرش له الریحان تحته و تدفع الارض حتی تصوّر من بین یدیه مسیره أمیال و من خلفه مثل ذلک و عند راسه مثل ذلک و عند رجلیه مثل ذلک و یفتح له باب من الجنّه الی قبره و یدخل علیه روحها و ریحانها حتّی تقوم الساعه قلت: فما لمن صلّی عنده؟ قال: من صلّی عنده رکعتین. لم یسئل اللّه تعالی شیئا الاّ اعطاه ایّاه قلت: فمالمن اغتسل من ماء الفرات ثمّ اتاه؟ قال: اذا اغتسل من ماالفرات و هو یریده تساقطعت عنه خطایاه کیوم و لدته امّه قال: قلت: فمالمن یجهّزالیه و لم یخرج لعلّه تصیبه قال:

او حسرت خواهد بود.»

پرسید: پاداش کسی که برای زیارت نزد او اقامت می کند چیست؟ فرمود: «هر روز آن ثواب هزار ماه عبادت دارد.»

پرسید: پاداش هزینه سفر و اقامت نزد او چیست؟ فرمود: «هر درهم آن ثواب هزار درهم را دارد.»

پرسید: پاداش کسی که در سفر زیارت او بمیرد چیست؟ فرمود: «ملائکه او را تشییع می کنند و حنوط و لباس بهشتی برایش می آورند و بر روی کفن او به او می پوشانند و بر او نماز می خوانند و کف قبر او را از گل و ریحان فرش می کنند و قبر او را از جنوب و شمال و مشرق و مغرب یک فرسخ وسیع می کنند، و دری از بهشت به قبر او گشوده می شود و تا قیامت از نسیم و گل های بهشتی استشمام می کند.»

هشام گوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم: پاداش نماز نزد قبر او چیست؟ فرمود: «کسی که دو رکعت نماز نزد قبر او بخواند هر دعایی بعد از آن بکند مستجاب می شود.»

(1)گفتم: پاداش کسی که از آب فرات غسل کند و به زیارت او برود چیست؟

1- (1)یعطیه اللّه بکلّ درهم انفقه مثل احدمن الحسنات و یخلف علیه اضعاف ماانفقه و یصرف عنه من البلاء ممّا قد نزل لیصیبه و یدفع عنه و یحفظ فی ماله قال: قلت: فمالمن قتل عنده جارعلیه سلطان فقتله؟ قال: اوّل قطره من دمه یغفرله بها کلّ خطیئه و تغسل طینته التی خلق منها الملائکه حتّی تخلص کما خلصت الانبیاء المخلصین و یذهب عنها ما کان خالطها من اجناس طین اهل الکفر و یغسل قلبه و یشرح صدره و یملأ ایمانا فیلقی اللّه و هو مخلص من کلّ ما تخالطه الأبدان و القلوب و یکتب له شفاعه فی اهل بیته و الف من اخوانه الحدیث.

فرمود: «از گناهان خود پاک می شود مانند وقتی که از مادر متولد شده است.»

گفتم: پاداش کسی که خود را آماده زیارت او نموده باشد و مانعی برای او رخ دهد چیست؟ فرمود: «خداوند به هر درهمی که هزینه نموده به اندازه کوه احد به او پاداش می دهد و در دنیا نیز چندین برابر آن را به او می دهد و بلاهایی که باید به او برسد را از او دفع می کند و مال او را حفظ می فرماید.»

گفتم: پاداش کسی که به زیارت او برود و سلطان ستمگری او را بکشد چیست؟ فرمود: «همین که نخسیتن قطره خون او به زمین ریخته شود همه گناهان او آمرزیده می شود و ملائکه طینت او را می شویند به گونه ای که همانند پیامبران خالص می گردد و از آلودگی های طینت اهل کفر پاکیزه می شود و قلب او نیز شسته می شود و سینه او گشوده می گردد و از ایمان پر می شود و چون خدا را ملاقات می کند از آلودگی های جسمی و قلبی پاکیزه خواهد بود.»

سپس فرمود: «و اجازه شفاعت از اهل بیت خود و هزار نفر از برادران او به او داده می شود.»

2(1)- در همان کتاب از عبداللّه بکیر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

1- (1)2- و بهذا الأسناد عن الأصم عن عبداللّه بن بکیر فی حدیث طویل قال: قال ابوعبداللّه علیه السلام : یابن بکیرانّ اللّه اختار من بقاع الارض سته البیت الحرام و الحرم و مقابر الأنبیا و مقابر الأوصیاء و مقاتل الشهداء و المساجد التی یذکرفیها اسم اللّه یابن بکیرهل تدری ما لمن زار قبرابی عبداللّه الحسین علیه السلام ان جهله الجاهل؟ ما من صباح الاّ و علی قبره هاتف من الملائکه ینادی یا طالب الخیر اقبل الی خالصه اللّه ترحل بالکرامه و تأمن الندامه یسمع اهل المشرق و اهل المغرب الاّ الثقلین و لایبقی فی الارض ملک من الحفظه الاّ عطف علیه عند رقاد العبد حتی یسبّح اللّه عنده و یسئل اللّه الرضا عنه و لایبقی ملک فی الهوی یسمع الصوت الاّاجاب یاالتقدیس للّه تعالی فتشتدّا صوات الملائکه فیجیبهم اهل

السماء السابعه فیسمع اللّه اصواتهم النبیّین فیرحمون و یصلّون علی الحسین علیه السلام و یدعون لمن زاره. انتهی ما فی کامل الزیاراه.

«خداوند شش نقطه از زمین را انتخاب نموده و ارزشمند قرار داده است: 1 کعبه؛ 2 حرم؛ 3 قبور پیامبران؛ 4 قبور اوصیاء؛ 5 قبور شهداء؛ 6 مساجدی که نام خدا در آنها برده می شود.»

سپس فرمود: «می دانی پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ اگر نادان ها نمی دانند، تو بدان که در هر صبحگاه ملکی از ملائکه از بالای قبر او ندا می کند: ای کسی که طالب خیر هستی! به زیارت قبر بنده خالص خدا بیا که اگر چنین کنی با کرامت الهی باز گردی واز ندامت و پشیمانی ایمن خواهی بود!

این ندا را تمام اهل عالم، جز جن و انس، می شنوند و همه ملائکه حافظین اعمال مردم نزد قبر او جمع می شوند و تسبیح خدا را می گویند و از خداوند برای زایر او که به خواب رفته درخواست رضا و خشنودی می کنند وهر ملکی بین آسمان و زمین این دعا را می شنود خدا را تقدیس می کند. پس صداهای ملائکه شدید می شود تا این که ملائکه آسمان اول نیز به تقدیس خداوند پاسخ می گویند و همین

ص: 586

طور تا صدای آنان به آسمان هفتم می رسد و پیامبران خدا علیهم السلام نیز می شنوند و از روی ترحم بر امام حسین علیه السلام صلوات می فرستند و در حق زوّار او دعا می کنند.» این بود آنچه از کتاب کامل الزیارات راجع به ارزش زیارت امام حسین علیه السلام نقل گردید.

سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره ایام محرم و روز عاشورا

1- مرحوم صدوق در کتاب امالی از حضرت رضا علیه السلام نقل[1] نموده که فرمود: «محرم ماهی بود که مردم در زمان جاهلیت ظلم و قتال رادر آن حرام می دانستند و [لکن] این امت ریختن خون ما و هتک حرمت ما و اسیر کردن ذریّه و زن های ما و آتش زدن خیمه ها و غارت کردن اموال ما را در این ماه حلال دانستند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره ما رعایت نکردند !»

سپس فرمود: «شهادت امام حسین علیه السلام چشم ما را گریان و اشک ما را جاری ساخت. در روز شهادت آن حضرت، عزیزان ما در کربلا ذلیل شدند و این حادثه تا قیامت برای ما مصیبت و بلا گردید. پس برهمه گریه کنندگان واجب است که بر

1- (1)دخول شهرالمحرم و حدیث الرضا علیه السلام1- قال الرضا علیه السلام انّ المحرّم شهر کان اهل الجاهلیّه فیما مضی یحرّمون فیه الظلم و القتال فاستحلّت فیه دماؤنا و هتکت فیه حرمتنا و سبی ذرارینا و نساؤنا و اضرمت النیران فی مضاربنا و انتهب منها ثقلنا و لم ترع لرسول اللّه صلی الله علیه و آله حرمه فی أمرنا. إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا و أسال دموعنا و أذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاء و أورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فانّ البکاء یحطّ الذنوب العظام.

چنین شهیدی اشک بریزید؛ چرا که گریه نمودن بر او گناهان بزرگ را می شوید.»

(1)آن گاه فرمود: «پدرم موسی بن جعفر عادتشان براین بود که چون ماه محرم فرا می رسید کسی او را خندان نمی دید و حالت غم و اندوه بر او غالب بود و چون روز عاشورا فرا می رسید آن روز برای او روز گریه و اندوه و مصیبت بود و می فرمود: این همان روزی است که جدّ من امام حسین علیهما السلام در آن کشته شده است!»

(2)2- علاّمه مجلسی در کتاب بحار از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هرکس روز عاشورا از کارکردن و اصلاح امر معاش خود صرف نظر کند خداوند حوایج دنیا و آخرت او را برآورده خواهد نمود و هر کس روز عاشورا برای او روز گریه و اندوه و مصیبت باشد خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می دهد و در بهشت چشم او به دیدار ما روشن می شود. و کسی که روز عاشورا را

1- (1)ثمّ قال الرضا علیه السلام : کان أبی اذا دخل شهرالمحرّم لایری ضاحکا و کانت الکآبه تغلب علیه حتّی تمضی منه عشره ایّام فإذا کان الیوم العاشر کان ذلک الیوم یوم مصیبته و حزنه و بکائه و یقول هوالیوم الذی قتل فیه جدّی الحسین علیه السلام . (امالی الصدوق ص 191، البحار ج 44/283)
2- (2)2- و قال الرضا علیه السلام : من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی اللّه له حوائج الدنیا و الآخره و من کان یوم عاشوراء یوم مصیبته و حزنه و بکائه جعل اللّه عزّوجلّ یوم القیامه یوم فرحه و سروره و قرّت بنا فی الجنان عینه، و من سمّی یوم عاشوراء یوم برکه و ادّخر فیه لمنزله شیئا لم یبارک له فیما ادّخر و حشر یوم القیامه مع یزید و عبیداللّه بن زیاد و عمربن سعد لعنهم اللّه الی أسفل درک من النار. (المجالس السنیه، ص 33، البحار ج 44/284)

روز برکت و تلاش بداند و برای معاش خود در آن روز چیزی فراهم کند هرگز برای او مبارک نخواهد بود و روز قیامت با یزید و عبیداللّه زیاد و عمرسعد لعنهم اللّه در پایین ترین جای جهنم محشور خواهد شد.»

مرحوم علاّمه سیّد محسن امین پس از نقل این روایت می گوید: بنی امیّه روز عاشورا را روز شادی و فرح و عید خود می دانسته اند و این سنت بنی امیّه بوده است و دیگران از روی جهالت و نادانی از آنان پیروی می کنند و گرنه هیچ مسلمانی در روز شهادت فرزند دختر پیامبر خود صلی الله علیه و آله که اگر آن حضرت زنده می بود برای فرزندش عزادار و گریان می بود خوشحال و مسرور نخواهد بود؛ در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خود نیز برای مصایب امام حسین علیه السلام گریان بودند!

حضور دعبل خزاعی در ایام عاشورا خدمت حضرت رضا علیه السلام

(1)1- علاّمه مجلسی در کتاب بحار از دعبل خزاعی نقل نموده که گوید:

ص: 589

1- (1)دخول دعبل الخزاعی علی الرضا علیه السلام فی ایّام عاشوراء1- حکی دعبل الخزاعی قال: دخلت علی سیّدی و مولای علیّ بن موسی الرضا علیه السلام فی ایّام عشر المحرّم فرأیته جالسا جلسه الحزین الکئیب و اصحابه من حوله فلمّا رآنی مقبلا قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده و لسانه، ثمّ انّه وسع لی فی مجلسه و أجلسنی الی جانبه. ثمّ قال لی: یا دعبل أحبّ ان تنشدنی شعرا فانّ هذه الأیّام أیّام حزن کانت علینا اهل البیت و أیّام سرور کانت علی أعدائنا خصوصا بنی أمیّه، ثمّ إنّه علیه السلام نهض و ضرب سترا بیننا و بین حرمه و أجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدّهم الحسین علیه السلام ثمّ التفت إلیّ و قال لی: یا دعبل إرث الحسین فأنت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیّا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت،

روزهای اول محرم خدمت مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم. دیدم آن حضرت با حالتی مصیبت زده و پریشان با اصحاب خود نشسته است. چون نگاه او به من افتاد فرمود: «خوش آمدی. ای دعبل! تو با دست و زبان خود ما را یاری می کنی.» سپس برای من جایی باز نمود و من را در کنار خود نشاند و فرمود:

«من دوست می دارم که در این ایام که روزهای حزن و مصیبت ما خانواده است و دشمنان ما به ویژه بنی امیّه در آن شاد بوده اند برای من مرثیه بخوانی.» سپس برخاست و پرده ای بین ما و خانواده خود قرار داد و آنان را پشت پرده نشاند تا برای مصایب جدّ خود امام حسین علیه السلام گریه کنند. سپس به من فرمود: «برخیز، ای دعبل و برای جدّم امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان! ای دعبل، تو تا زنده هستی ناصر و مادح ما خواهی بود پس تا می توانی در یاری و نصرت ما کوتاهی مکن.»

(1)دعبل می گوید: من چون این سخنان را از آن حضرت شنیدم پریشان و

ص: 590

1- (1)قال دعبل: فاستعبرت و سالت عبرتی و أنشأت اقول: أفاطم لو خلت الحسین مجدّلاً و قد مات عطشانا بشطّ فرات إذا للطمت الخدّ فاطم عنده و أجریتِ دمع العین فی الوجنات أفاطم قومی یا ابنه الخیر و اندبی نجوم سماوات بأرض فلاه قبور بکوفانٍ و اخری بطیبه و أُخری بفخٍّ نالها صلواتی قبور بجنب النهر من أرض کربلا معرّسهم فیها بشطّ فرات توفّوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیّت فیهم قبل حین وفاتی إلی اللّه أشکو لوعه عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل و الفظعات سأبکیهم ما حجّ للّه راکب و ما ناح قمریّ علی الشجرات فیا عین بکّیهم وجودی بعبره فقد آن للتسکاب و الهملات سأبکیهم ما ذرّ فی الأفق شارق و نادی منادی الخیر للصلوات و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل أبکیهم و بالغدوات(البحار ج 45/257)

گریان شدم و اشعار ذیل را انشاد نمودم:

ای فاطمه زهرا! چه حالی خواهی داشت اگر ببینی فرزندت حسین را با لب تشنه گشته اند و بدن خون آلود او را در کنار فرات رها کرده اند؟! البته با دیدن او طاقت نخواهی آورد و به صورت خواهی زد و پریشان و گریان خواهی شد. پس ای فاطمه، ای دختر رسول خدا، برخیز و بر فرزندان خود که همانند ستارگان، پراکنده شده اند گریه کن. قبور فرزندان تو برخی در کوفه، برخی در مدینه و برخی در سرزمین فخ قرار گرفته است و برخی [از فرزندانت] در کنار فرات تشنه لب جان داده اند؛ که ای کاش من نیز در میان آنان جان باخته بودم. درود و صلوات من بر آنان باد.

از دل سوخته خویش به خدا شکایت می برم؛ زیرا هرگاه آنان را به یاد می آورم به ناچار باید جام اندوه و پریشانی بنوشم و همیشه همراه هر ناله کننده ای بر آنان گریه کنم!

ای چشم، سخاوت کن و بر آنان اشک بریز که این روزها هنگامه ناله و پریشانی است. من تا آن هنگام که عالم بر پاست و خورشید طلوع و غروب می کند

ص: 591

و منادی ندای نماز می دهد هر صبح و شام بر آنان گریه خواهم کرد.

(1)2- مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند خود از عبدالسلام بن صالح هروی نقل نموده است که دعبل خزاعی در مرو و خراسان به حضرت رضا علیه السلام وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، من در باره شما خانواده قصیده ای سروده ام و سوگند یاد کرده ام که آن را برای احدی نخوانم تا برای شما بخوانم. پس حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «آنرا بخوان!» دعبل اشعار خویش را چنین آغاز نمود:

«مدارس آیات خلّت...» یعنی پس از غصب خلافت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او مکاتب وحی از تلاوت قرآن خالی و منازل وحی و خانه های تعلیم

1- (1)2- و فی عیون أخبار الرضا علیه السلام ج1/ 154 و 294 بسنده عن عبدالسلام بن صالح الهروی قال: دخل دعبل بن علیّ الخزاعی رحمه اللّه علی أبی الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام بمرو فقال له یا ابن رسول اللّه إنّی قد قلت فیکم قصیده و آلیت علی نفسی أن لا أنشدها احدا قبلک فقال علیه السلام هاتها فأنشده: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات فلمّا بلغ الی قوله: أری فیئهم فی غیرهم متقسّما و أیدیهم من فیئهم صفرات بکی ابوالحسن الرضا علیه السلام و قال له: صدقت یا خزاعیّ فلمّا بلغ الی قوله: إذا وُتروا مَدّوا الی واتریهم اکفّا عن الأوتار منقبضات جعل ابوالحسن علیه السلام یقلّب کفیّه و یقول: أجل و اللّه منقبضات، فلمّابلغ الی قوله: لقد خفت فی الدنیا و أیّام سعیها و انّی لأرجو الأمن بعد وفاتی

معارف اسلام تخریب و همانند بیابان گردید!

و چون شعر او به این بیت رسید: «اری فیئهم فی غیرهم متقسّما...»؛ یعنی اینک اموال خاندان وحی بین دیگران تقسیم و دست آنان از اموال خویش خالی گردیده است؛ حضرت رضا علیه السلام گریان شد و فرمود: «راست گفتی، ای دعبل خزائی!»

و چون این بیت را قرائت نمود: «اذا وَتِروا مَدوّا الی واتریهم...» یعنی چون اموال و حقوق آنان غضب شد دست های آنان در برابر غاصبین و دشمنانشان بسته شد؛ حضرت دست های خویش را بالا و پایین نمود و فرمود: «آری، به خدا سوگند، دست های ما بسته شده و کاری از ما ساخته نیست.»

و چون دعبل این بیت را خواند: «لقد خفت فی الدنیا و ایّام سعیها...»؛ یعنی من دوران زندگی خود را در تقیه و ترس از دشمن گذراندم و امید دارم که پس از مرگ ورفتن از دنیا در امن و امان باشم؛».

(1)حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خدا تو را از وحشت بزرگ قیامت ایمن دارد.»

سپس حضرت رضا علیه السلام یکصد دینار از سکه هایی را که به نام آن حضرت زده شده بود را به او دادند. دعبل عرض کرد: به خدا سوگند، من برای پول این جا نیامدم

1- (1)قال الرضا علیه السلام آمنک اللّه یوم الفزع الأکبر. ثمّ اعطاه مائه دینار من الدنانیر المضروب علیها اسم الرضا علیه السلام فقال دعبل: و اللّه ما لهذا جئت و لا قلت هذه القصیده طعما فی شی ء وردّ الصرّه و سأل ثوبا من ثیاب الرضا علیه السلام لیتبرّک به فأنفذ الیه الرضا علیه السلام جبّه خزّ مع الصرّه فأخذهما دعبل و انصرف. (البحار ج 45/257) لا أضحک اللّه سنّ الدهر إن ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشرّدون نُفوا عن عقر دارهم کأنّهم قد جنوا ما لیس یُغتفر

و این قصیده را نیز به طمع مال دنیا نسرودم و سپس دینارها را برگرداند و درخواست کرد که آن حضرت پیراهن خود را به او بدهند که به آن تبرّک جوید. حضرت رضا علیه السلام نیز جبّه ای از خز را همراه آن دینارها به او برگرداندند و دعبل آنها را گرفت و مرخص شد. [سپس مردم هر دینار آن را به ده دینار از او خریدند و به آنها تبرّک جستند].

جلوگیری متوکل عباسی از زیارت قبر امام حسین علیه السلام

(1)شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی نقل کرده است: به متوکل عباسی خبر رسید که اهل روستاها نزد قبر امام حسین علیه السلام جمع می شوند و آن حضرت را زیارت می نمایند. پس متوکل لشکر سنگینی را فرستاد تا قبر امام علیه السلام را خراب کنند و مردم را از زیارت او باز دارند و این در سال دویست و سی و هفت هجری بود و

1- (1)حرث المتوکّل قبرالحسین و منعه من زیاره قبره علیه السلام روی الشیخ الطوسی رحمه الله فی الامالی ص 327 قال: بلغ المتوکّل جعفربن المعتصم ان اهل السواد یجتمعون بارض نینوی لزیاره قبرالحسین علیه السلام فیصیرالی قبره منهم خلق کثیر فأنقذ قائدا من قوّاده و ضمّ الیه جندا کثیفا لیحرث قبرالحسین علیه السلام و یمنع الناس من زیارته و الاجتماع الی قبره فخرج القائد الی الطفّ و عمل بما أمر و ذلک فی سنه سبع و ثلاثین و مائتین فثار اهل السواد به واجتمعوا علیه و قالوا: لو قتلنا عن آخرنا لما امسک من بقی منّا عن زیارته ورأوا من الدلائل ما حملهم علی ما صنعوا فکتب بالامر الی الحضره فورد کتاب المتوکل الی القائد بالکفّ عنهم و المسیر الی الکوفه مظهرا انّ ذلک فی مصالح اهلها.

چوم مردم مطلع گردیدند جمع شدند و گفتند: اگر همه ما کشته شویم از زیارت امام خود دست برنخواهیم داشت و این به جهت آثار و برکاتی بود که از زیارت آن حضرت مشاهده کرده بودند.

(1)پس فرمانده لشکر متوکل وضعیت را به متوکل خبر داد. و متوکل نامه ای برای او فرستاد که راه را برای زوّار باز گذارد و به کوفه باز گردد و آن را مصلحت اندیشی برای مردم وانمود کند. این گونه بود تا سال دویست و چهل و هفت هجری که باز به متوکل خبر دادند که جمعیت فراوانی به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و عاشق زیارت او هستند. متوکل باز لشکری برای تخریب قبر مطهر امام علیه السلام و جلوگیری از زیارت آن حضرت فرستاد و دستور داد اعلان کنند که هر کس به زیارت آن حضرت برود امنیت جانی ندارد!

(2)مرحوم سید محسن امین پس از نقل این قسمت می گوید: به آنچه بنی امیه

1- (1)فمضی الأمر علی ذلک حتّی کانت سنه مائتین و سبع و اربعین فبلغ المتوکّل ایضا مصیرالناس من اهل السواد و الکوفه الی کربلاء لزیاره قبرالحسین علیه السلام و انّه قدکثر جمعهم لذلک و صار لهم شوق کثیر فانفذ قائدا فی جمع کثیر من الجند و أمر منادیا ینادی ان برئت الذمّه ممّن زار قبرالحسین علیه السلام و امر بنبش القبر و حرث ارضه و انقطع الناس عن الزیاره. (البحار ج 45/397) قال صاحب المجالس: ما کفی ما فعلته بنو أمیّه من قتل الحسین علیه السلام و اهل بیته و انصاره و رضّ جسده الشریف و سبی نسائه و ذرایه من بلد الی بلد و حمل رأسه و رؤوس اصحابه فوق الرماح حتّی جاءت بنوالعباس فبنت علی ما اسّسته بنو أمیّه وزادت علیه و رامت ان تدرس قبرالحسین علیه السلام و تعفی اثره و تمنع الناس من زیارته یریدون لیطفئوا نوراللّه بأفواههم و یأبی اللّه الاّ أن یتمّ نوره.
2- (2)و کان بعض المحبیّن قد حضر لزیاره الحسین علیه السلام حین امرالمتوکّل بحرث القبر الشریف فلم تمکنه الزیاره فتوجّه نحو بغداد و هو یقول: تاللّه ان کانت أمیّه قد أتت قتل ابن بنت نبیّها مظلوما فلقد أتاک بنو ابیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما اسفوا علی ان لا یکونوا شایعوا فی قتله فتتبعوه رمیما تتبعوکم و راموا محو فضلکم و خیّب اللّه من فی ذلکم

طمعا انّى وفى الصلوات الخمس ذكركم لدى التشهد للتوحيد قد شفعا(المجالس ص 150)

از کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و عزیزان و اصحاب او و پایمال کردن بدن شریف آن حضرت و اسیر نمودن اهل بیت او و گرداندن سرهای شهدا در شهرها و... انجام دادند اکتفا نشد تا این که بنی عباس آمدند و از زیارت قبر آن حضرت جلوگیری نمودند و قبر شریف او راتخریف کردند البته آنها می خواستند نور خدا را خاموش کنند لکن خداوند اراده نموده که نور خود را کامل نماید ولو مشرکان را خوش نیاید.

(1)1- مرحوم صدوق در کتاب عیون از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود:

ص: 596

1- (1)فضل انشاد الشعر فی الحسین علیه السلام1- مرّ سلیمان بن قتّه العدویّ رحمه الله بکربلاء بعد قتل الحسین علیه السلام بثلاث فنظر إلی مصارع الشهداء و اتّکأ علی فرس له عربیّه و انشأ یقول:

«هرکس در باره ما خانواده یک بیت شعر بگوید، خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد نمود.»

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هیچ گوینده ای در باره ما شعر نمی گوید جز آن که خداوند او را به وسیله روح القدس (جبرئیل علیه السلام) تأیید خواهد نمود.»

(1)در همان کتاب از حسن بن جهم نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «هیچ مؤمنی در ستایش و فضایل [و مصایب] ما شعری نمی گوید جز آن که خداوند متعال در بهشت برای او شهری بنا خواهد نمود که هفت برابر دنیا خواهد بود و هر ملک مقرب و پیامبر مرسلی او را در آن شهر زیات می نماید.»

شعرای عرب و عجم در مصایب اهل بیت علیهم السلام اشعاری سروده اند که از ناحیه امامان علیهم السلام مورد تشویق و تحسین وصله واقع شده و به آنها وعده آمرزش

1- (1)مررت علی أبیات آل محمّد فلم أرها أمثالها یوم حلّت الم تر انّ الشمس اضحت مریضه لفقد حسین و البلاد اقشعرّت و کانوا رجاء ثمّ اضحوا رزّیه لقد عظمت تلک الرزایا و جلّت و تسألنا قیس فنعطی فقیرها و تغتابنا قیس اذا النعل زلّت و عند غنیّ قطره من دمائنا سنطلبهم یوما بها حیث حلّت فلا یبعد اللّه الدیار و أهلها و إن اصبحت منهم برغم تخلّت و انّ قتیل الطف من آل هاشم أذلّ رقاب المسلمین فذلّت و قد اعولت تبکی السماء لفقده و أنجمنا ناحت علیه و صلّت(المجالس ص 38، البحار ج 45/294)

گناهان را داده اند؛ تا جایی که در باره آنان فرموده اند که روح القدس شما را تایید نموده است.

(1)در باره شاعر معروف عرب، سلیمان بن قته و نیز ابن هباریه، نقل شده که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به کربلا رفت و در کنار قبور شهدا نشست و بر امام حسین و عزیران او گریه کرد و بالبداهه اشعار ذیل را انشا نمود. سپس ابن هباریه همان جا به خواب رفت و در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او فرمود: «خداوند از ناحیه من به تو جزای خیر بدهد. بشارت باد تو را که خداوند نام تو را بین شهدای کربلا ثبت نمود.»

2- صاحب کتاب الغدیر، از اغانی، از اسماعیل تمیمی نقل نموده که گوید:

1- (1)و مرّ ابن الهباریه الشاعر بکربلاء فجلس یبکی علی الحسین علیه السلام و أهله و قال بدیها: أحسین و المبعوث جدّک بالهدی قسما یکون الحقّ عنه مسائلی لو کنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربک جهد بذل الباذل و سقیت حدّ السیف من اعدائکم عللاً وحدّ السمهریّ الذابل لکنّنی أخّرت عنک لشقوتی فبلابلی بین الغریّ و بابل هبنی حرمت النصر من اعدائکم فأقلّ من حزن و دمع سائل و یقال انّه نام فی مکانه فرأی النبی صلی الله علیه و آله فقال له: جزاک اللّه عنّی خیرا أبشر فانّ اللّه قد کتبک ممّن جاهد بین یدی الحسین علیه السلام . (ینابیع المودّه ج 3/49، المجالس ص 38)(1)یا آل أحمد لایخیب موحّد متمسّک منکم بحبل ولاء إن فاتنی من نصرکم ما فاتنی و أطال فیکم لوعتی و بکائی فلأرثیّنکم علی طول المدی بقصائد أعیت علی الشعراء

من خدمت امام صادق علیه السلام بودم که اسماعیل بن محمّد، معروف به سیّد حمیری، بر آن حضرت وارد شد و امام صادق علیه السلام به او اجازه ورود داد و چون وارد شد بر آن حضرت سلام نمودو نشست، امام علیه السلام دستور داد پرده ای آویختند و سپس اهل بیت خود را پشت پرده نشاند و از سیّد حمیری خواست که اشعار خود را در مصایب امام حسین علیه السلام بخواند و او چنین خواند:

امرر علی جدث الحسین و قل لأعظمه الزکیّه.»

(1) علی بن اسماعیل گوید: پس من دیدم اشک از چشمان امام صادق علیه السلام جاری

1- (1)2- فی الأغانی ج 7/240 بسنده عن علیّ بن اسماعیل التمیمی عن أبیه قال کنت عند أبی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه السلام اذا استأذن آذنه للسید الحمیری (و هو اسماعیل بن محمّد و السید لقبه) فأمر بایصاله و اقعد حرمه خلف ستر و دخل فسلّم و جلس فاستنشده فأنشده قوله: أمرر علی جدَث الحسین و قل لأعظمه الزکیّه یا أعظما لا زلت من وطفاء ساکبه رویّه و اذا مررت بقبره فأطل به وقف المطّیه و ابک المطهّر للمطهّ ر و المطهّره النقیّه کبکاء معولهٍ أتت یوما لواحدها المنیّه قال فرأیت دموع جعفر بن محمّد تتحدر علی خدّیه و ارتفع الصراخ من داره حتّی امره بالامساک فأمسک.3- و قال الصادق علیه السلام لأبی هرون المکفوف: یا أبا هرون أنشدنی فی الحسین علیه السلام قال فأنشدته فقال لی انشدنی کما تنشدون فأنشدته: أمرر علی جدث الحسی ن و قل لأعظمه الزکیّه ما لذَّ عیش بعد رضّ ک بالجیاد الأعوجیّه

شد و صدای ناله از خانه آن حضرت بلند گردید تا این که امام علیه السلام او را از ادامه اشعار خود نهی نمود و او ساکت شد.

3- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که به ابوهارون مکفوف فرمود: «اشعار خود را در مصایب جدم حسین علیه السلام برای من بخوان!» ابوهارون گوید: من چون شروع به خواندن کردم، امام علیه السلام فرمود: «به همان طریقی که بین خودتان می خوانید بخوان!» پس برای او خواندم...

گریه مخلوقات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

(1)1 مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، با سند خود، از حارث اعور نقل نموده که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم فدای آن حسینی که در

1- (1)بکاء جمیع ما خلق اللّه علی الحسین بن علی علیه السلام1- حدّثنی ابی رحمه الله و علی بن الحسین عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی بن احمدبن ابی داود عن سعیدبن غمرالجلاب (کذا فی بعض نسخ الکتاب الموجوه عندنا و فی بعضها سعدبن عمرالجلاب و فی البحار نقلاً عن الکتاب) عن الحارث الاعور قال: قال علی علیه السلام : بأبی و امّی الحسین المقتول بظهر الکوفه و اللّه کأنّی انظرٍ الی الوحوش مادّه اعناقها علی قبره من انواع الوحش یبکونه و یرثونه لیلاً حتّی الصباح فاذا کان ذلک فایّاکم و الجفاء. (کامل الزیارات ص 75)

نزدیکی کوفه کشته خواهد شد! به خدا سوگند، من می بینم که انواع حیوانات وحشی هر شب تا صبح صورت های خود را روی قبر او می گذارندو گریه و ناله می کنند.» سپس فرمود: «در صورتی که حیوانات این چنین برای فرزندم حسین گریه می کنند شما نباید در حق او جفا کنید.»

(1)2 در همان کتاب از حسین بن ثویر و یونس بن ظبیان و ابی سلمه سرّاج و مفضل بن عمر نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هنگامی که حسین علیه السلام به شهادت رسید آسمان های هفتگانه و نقاط زمین و هرچه در آنها و بین آنها بود و بهشت و دوزخ و آنچه خدا آفریده و آنچه دیده می شود و دیده نمی شود براو گریستند.»

(2)3 در همان کتاب از حسین بن ثویر نقل شده که گوید: من و یونس بن ظبیان

1- (1)2- و حدثنی محمّدبن جعفرالقرشی الرزاز عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن الحسن بن علی بن ابی عثمان عن عبدالجبار النهاوندی عن ابی سعیدعن الحسین بن ثویربن ابی فاحته و یونس بن ظبیان و ابی سلمه السرّاج و المفضّل بن عمرکلّهم قالوا: سمعنا اباعبداللّه علیه السلام یقول انّ اباعبداللّه الحسین بن علی علیهما السلام لمّا مضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السّبع و ما فیهنّ و مابینهنّ و من ینقلب علیهنّ و الجنّه و النار و ما خلق ربّنا و ما یری و مالایری. (المصدر)
2- (2)3- حدثنی ابی رحمه الله عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن القاسم بن یحیی عن الحسن بن راشد عن الحسین بن ثویرقال کنت انا و یونس بن ظبیان و المفضّل بن عمرو ابوسلمه السّراج جلوسا عند ابی عبداللّه علیه السلام فکان المتکلم یونس و کان اکبرنا سنّا و ذکر حدیثا طویلاً یقول: ثمّ قال ابوعبداللّه علیه السلام : انّ اباعبداللّه علیه السلام لمّا مضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما ینقلب فی الجنّه و النّار من خلق ربّنا و ما یری و مالایری و بکی علی ابی عبداللّه الاثلثه اشیاءلم تبک علیه قلت: جعلت فداک ما هذه الثلاثه اشیاء قال لم تبک علیه البصره ولا دمشق و لا آل عثمان بن عفّان و ذکرالحدیث. (المصدر)

و مفضل و ابوسلمه خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. آن حضرت پس از حدیث طویلی فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید آسمان های هفتگانه و آنچه در آن ها و آنچه بین آنها بود و آنچه از مخلوق پروردگار در بهشت و دوزخ بود و آنچه دیده می شد و دیده نمی شد براو گریستند؛ جز سه گروه که بر او نگریستند.»

گفتم: فدای شما شوم! آن سه گروه کدام بودند؟ فرمود: بصره و دمشق و آل عثمان بر او گریه نکردند!...»

سخن امام صادق علیه السلام در باره گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام

(1)1 در همان کتاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ای زراره!

ص: 602

1- (1)ما قاله الصادق علیه السلام فی الباکین علی الحسین علیه السلام1- و حدثنی محمّدبن عبداللّه ابن جعفرالحمیری عن ابیه عن علی بن محمّدبن سالم عن محمّدبن خالد عن عبداللّه بن هماد البصری عن عبداللّه عبدالرحمن الاصمّ عن ابی یعقوب عن ابان بن عثمان عن زراره قال: قال ابوعبداللّه علیه السلام : یا زراره انّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا بالدم و انّ الأرض بکت اربعین صباحا بالسوادوان الشمس بکت اربعین صباحا بالکسوف و الحمره و انّ الجبال تقطّعت و انتشرت و انّ البجار تفجرّت و انّ الملائکه بکت اربعین صباحا علی الحسین علیه السلام. (الی ان قال:)

آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین چهل روز با سواد و سیاهی خود برای او گریه کرد و خورشید چهل روز با خسوف و قرمزی خود بر او گریست و کوه ها در عزای او پاره پاره شد و دریاها منفجر گردید و ملائکه چهل روز بر او گریستند. و هیچ کدام از زن های بنی هاشم خضاب و زینت نکرد تا سر عبیداللّه زیاد را برای ما آوردند و بعد از آن نیز اشک چشمان ما قطع نشد. و جدّم زین العابدین علیه السلام چون به یاد پدر خود می افتاد اشک او بر محاسنش جاری می شد و هر کس او را می دید نیز گریه می کرد. و ملائکه ای که نزد قبر او هستند برای او گریه می کنند و از گریه آنها ملائکه ای که در هوا و آسمان هستند گریان می شوند.»

(1)سپس فرمود: «هنگامی که جان مقدس او از بدن جدا شد جهنم ناله ای زد که نزدیک بود زمین شکافته و متلاشی شود و چون جان عبیداللّه زیاد و یزید ملعون

1- (1)و ما اختضبت منّا امرأه ولا ادهنت و لا اکتحلت و لا رجّلت حتّی أتانارأس عبیداللّه بن زیاد و ما زلنا فی عبره بعده و کان جدّی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحیته و حتّی یبکی لبکائه رحمه له من رآه. و انّ الملائکه الذین عند قبره لیبکون فیبکی لبکائهم کلّ من فی الهواء و السماء من الملائکه و لقد خرجت نفسه علیه السلام فزفرت جهنّم زفره کادت الأرض تنشقّ لزفرتها و لقد خرجت نفس عبیداللّه بن زیاد و یزیدبن معاویه فشهقت جهنّم شهقه لولا انّ اللّه حبسها بخزّ انها لأحرقت من علی ظهرالارض من فورها و لو یؤذن لها ما بقی شی ء الاّابتلعته و لکنّها مأموره مصفوده و لقد عتت علی الخزّان غیر مره حتّی أتاها جبرئیل فضربها بجناحه فسکنت و انّها التبکیه و تندبه و انّها لتتلّظی علی قاتله و لولا من علی الارض من حجج اللّه لنقضت الارض و اکفئت بما علیها.

گرفته شد جهنم نعره ای زد که اگر خداوند به واسطه خُزّان و نگهبانان آن را مهار نکرده بود هرچه روی زمین بود از شدت حرارت آن می سوخت و اگر خداوند به (1)جهنم اجازه می داد چیزی را روی زمین باقی نمی گذارد جز آن که آن را می بلعید لکن جهنم مهار شده و مطیع امر خدا می باشد و البته چندین مرتبه از خشم از خزّان خود تمرّد نموده تا این که جبرئیل علیه السلام آمده و بال خود را بر آن زده تا آرام گرفته است. همانا جهنم برای حسین علیه السلام گریه و ناله می کند و بر قاتل او زبانه می کشد، و اگر حجت های خدا روی زمین نمی بودند زمین دگرگون می شد و آنچه بر او بود نابود می گردید.»

(2)سپس فرمود: «هیچ چشمی نزد خداوند محبوب تر از چشمی که در مصایب

1- (1)و ما تکثرالزلازل الاّ عنداقتراب الساعه وما من عینٍ احبّ الی اللّه و لا عبره من عین بکت و دمعت علیه و ما من باکٍ یبکیه الاّ و قد وصل فاطمه علیها السلام و اسعدها علیه و وصل رسول اللّه و ادّی حقّنا و ما من عبد یحشرالاّ و عیناه باکیه الاّ الباکین علی جدّی الحسین علیه السلام فانّه یحشر و عینه قریره و البشاره تلقاه و السّرور بیّن علی وجهه و الخلق فی الفزع و هم آمنون و الخلق یعرضون و هم حدّاث الحسین علیه السلام تحت العرش و فی ظلل العرش لایخافون سوء یوم الحساب یقال لهم: ادخلوا الجنّه فیأبون.

2- (2)و یختارون حدیثه و مجلسه و ان الحورلترسل الیهم انّا قد اشتقناکم مع الولدان المخلدین فما یرفعون رؤسهم الیهم لما یرون فی مجلسهم فی السرور و الکرامه و انّ اعدائهم من بین مسحوب ناصیته الی النار و من قائل مالنا من شافعین و لا صدیق حمیم و انّهم لیرون منزلهم و ما یقدرون یدنوا الیهم ولایصلون الیهم و انّ الملائکه لتأتیهم بالرساله من ازواجهم و من خدّامهم علی ما اعطوا من الکرامه فیقولون نأتیکم انشاءاللّه فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم فیزدادون الیهم شوقا اذاهم خبرّوهم بما هم فیه من الکرامه و قربهم من الحسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام گریه کند نیست و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین علیه السلام گریه کند جز آن که حق فاطمه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق ما را ادا نموده است و هیچ کسی در قیامت محشور نمی شود که چشم او گریان نباشد جز چشم هایی که بر حسین علیه السلام گریه کرده باشند که شادمان و مسرور خواهند بود.»

آن گاه فرمود: «مردم در قیامت محشور می شوند و در اضطراب و وحشت خواهند بود جز گریه کنندگان و ذاکرین امام حسین علیه السلام که در زیر سایه عرش الهی خدمت امام حسین علیه السلام هستند و با او سخن می گویند و از سختی حساب ایمن می باشند. به آنان اجازه دخول در بهشت داده می شود لکن از آن امتناع می ورزند و نشستن با امام حسین علیه السلام و سخن گفتن با او را انتخاب می کنند. و چون حورالعین نزد آنان پیغام فرستاده و می گویند: ما حوریان با ولدان بهشتی مشتاق شماییم آنان سرهای خود را بالا نمی کنند و به آنان توجه نمی نمایند؛ چرا که سرور و شادی آنان در محضر امام حسین و کرامت الهی برای آنان بهتر از نعمت های بهشتی و حورالعین آن است.»

سپس فرمود: «این در حالی است که بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به صورت به آتش می کشند و عدّه ای از آنان می گویند: «امروز برای ما نه شفاعت کننده ای هست و نه دوست مدافعی»

آن گاه فرمود: «دوستان و عزاداران امام حسین علیه السلام که در خدمت آن حضرت به سر می برند منازل بهشتی خود را می بینند لکن حورالعین و خدّام نمی توانند به

آنان نزدیک شوند. پس ملائکه پیام های همسران و خدّام آنان را ابلاغ می کنند و می گویند کرامت های خدا و نعم بهشتی برای شما آماده است. آنان در پاسخ می گویند: ان شاءاللّه نزد شما خواهیم آمد و چون ملائکه پاسخ آنان را به همسران و خدّامشان می دهند آنها خشنود می شوند که شوهران آنان در خدمت امام حسین علیه السلام و کرامت الهی به سر می برند. تا این که [دوستان امام حسین علیه السلام [می گویند:

(1)ستایش خدای را که ما را از فزع اکبر وخطرهای قیامت و از آنچه می ترسیدیم نجات داد. پس در همین حال که مشغول حمد و ثنای الهی هستند و بر محمّد و آل او صلوات اللّه علیهم اجمعین صلوات می فرستند مرکب های بهشتی آراسته شده آماده می شود و بر آنها سوار می شوند و به منازل خود در بهشت رهسپار می گردند.

(2)2 مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات، با سند خود، از ابوبصیر نقل نموده که گوید: من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم و با او سخن می گفتم، پس فرزند او،

ص: 606

1- (1)فیقولون الحمدلله الذی کفانا الفزع الاکبر و اهوال القیامه و نجّانا ممّا کنّا تخاف و یؤتون بالمراکب و الرّحال علی النجائب فیستوون علیها و هم فی الثناء علی اللّه و الحمدللّه و الصّلوه علی محمّد و اله حتّی ینتهوا الی منازلهم.
2- (2)2- حدثنی محمدبن عبداللّه عن ابیه عن علی بن محمدبن سالم عن محمدبن خالد عن عبداللّه بن حمادالبصری عن عبداللّه بن عبدالرحمن الاصم عن عبداللّه بن مسکان عن ابی بصیر قال کنت عندابی عبداللّه علیه السلام أحدّثه فدخل علیه ابنه فقال له مرحبا و ضمّه و قبّله و قال حقّر اللّه من حقّرکم و انتقم ممّن وترکم و خذل اللّه من خدلکم و لعن اللّه من قتلکم و کان اللّه لکم ولیّا و حافظا و ناصرا

موسی بن جعفر علیهما السلام ، بر پدر خود وارد شد. امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفت و او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود:

«خدا تحقیر نماید هر کس شما را تحقیر می کند و انتقام بگیرد از کسانی که شما را تنها می گذارند و خوار کند هر کس را که شما را خوار می کند و لعنت کند کسانی را که شما را می کشند و خداوند ولی و حافظ و یاور شما باشد.»

سپس فرمود: «گریه زن های عزادار و پیامبران و صدیقین و شهدا و ملائکه آسمان بر شما طولانی گردید.»

آن گاه در حالی که اشک آن حضرت جاری شده بود فرمود: «ای ابوبصیر! هرگاه فرزندان جدم امام حسین علیه السلام را می بینم برای مصایبی که بر آنها و بر پدرشان امام حسین علیه السلام وارد شده چنان پریشان و گریان می شوم که نمی توانم خود را کنترل کنم. سپس فرمود:

(1)ای ابوبصیر! هنگامی که فاطمه علیها السلام برای فرزند خود حسین گریه و ناله

ص: 607

1- (1)فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء و الصدّیقین و الشهداء و ملائکه السماء ثمّ بکی و قال یا ابابصیر اذا نظرت الی ولدلحسین اتانی مالااملکه بما اتی الی ابیهم و الیهم یا ابابصیرانّ فاطمه علیها السلام لتبکیه و تشهق فتزفر جهّنم زفره لولا انّ الحزنه یسمعون بکائها و قد استعدّوا لذلک مخافه ان یخرج منها عنق او یشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیحفظونها مادامت باکیه و یزجرونها و یوثقون من ابوابها مخافه علی اهل الأرض فلا تسکن حتّی یسکن صوت فاطمه الزهراء. و انّ البحار تکادان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض و مامنها قطره الاّبها ملک موکّل فاذا سمع الملک صوتها اطفاء نارها باجنحته و حبس بعضها علی بعض مخافه علی الدنیا و مافیها و من علی الارض فلاتزال الملائکه شفقین یبکونه لبکائها و یدعون اللّه و یتضرّعون الیه و یتضرّع اهل العرش و من حوله و ترتفع اصوات من الملائکه بالتقدیس للّه مخافه علی اهل الارض ولوانّ صوتا من اصواتهم یصل الی الأرض لصعق اهل الارض تقطعت و الجبال و زلزلت الارض باهلها

می کند جهنّم نعره ای می زند که اگر موکّلین و حفظه او را مهار ننمایند از خشم خود اهل زمین را می سوزاند. پس ملائکه تا وقتی فاطمه علیها السلام گریان است جهنم را مهار و درها را بر آن می بندند؛ که اهل زمین را نابود نکند و تا گریه فاطمه علیها السلام تمام نشود جهنم آرام نمی گیرد.

ای ابوبصیر! در وقت گریه فاطمه علیها السلام دریاها نیز طغیان می کنند و شکافته می شوند و درهم می آمیزند و چون [جبرئیل] ملک صدای آنها را می شنود بال خود را بر آنها می زند که از شرر و طغیان خود دنیا و اهل آن را نابود نکنند.(1)

ای ابوبصیر! ملائکه همیشه از گریه مادرِ ما فاطمه علیها السلام بر فرزند خود گریان و پریشان هستند و صدای دعا و تضرّع آنان به درگاه خداوند برای مظلومیت امام حسین علیه السلام بلند است؛ چنانکه حمله عرش از ملائکه با صدای بلند خدا را تقدیس می کنند که عذابی بر اهل زمین نازل نشود و اگر صدایی از صداهای آن عذاب ها به

1- (1)قلت: جعلت فداک انّ هذا الامرعظیم قال غیره اعظم منه مالم تسمعه ثمّ قال لی یاابابصیر اما تحبّ ان تکون فیمن یسعد فاطمه علیها السلام فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق و ما قدر علی جواب کلامی من البکاء ثمّ قام الی المصلی یدعو فجرجت من عنده علی تلک الحال فما انتقعت بطعام و ماجائنی النوم و اصبحت صائما وجلاً حتّی اتیته فلمّا رایته قد سکن سکنت وحمدت اللّه حیث لم تنزل بی عقوبه.

اهل زمین برسد همه آنها نابود می شوند و کوه ها متلاشی و زمین لرزان می گردد.»

(1)ابوبصیر گوید: به امام صادق عرض کردم: این خبر بزرگی است که از شما می شنوم! امام علیه السلام فرمود: «آنچه تاکنون نشنیده ای از اینها بزرگ تر است!»

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابوبصیر! آیا دوست نداری که تو نیز به فاطمه کمک دهی و با او هم ناله باشی؟»

ابوبصیر می گوید: من با شنیدن این سخن گریان شدم و امام صادق علیه السلام نیز گریان شد و دیگر قدرت سخن گفتن پیدا نکردیم و آن حضرت برای دعا به مصلای خود رفت و من گریان از خدمت او مرخص شدم در حالی که از خواب و غذا صرف نظر کردم و آن روز را روزه گرفتم و گریان بودم تا امام صادق علیه السلام را آرام دیدم پس من نیز آرام گرفتم و شکر خدا را به جا آوردم که عذاب بر من نازل نشده است.

1- (1)بکاء الملائکه علی الحسین بن علی علیهما السلام1- حدثنی ابی رحمه الله و علی بن الحسین جمیعا عن سعدبن عبداللّٰه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن علیّ بن الحکم عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیرعن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال: و کل اللّٰه تعالی بالحسین علیه السلام سبعین الف ملک یصلّون علیه کلّ یوم شعثا غبرامنذ یوم قتل الی ماشاءاللّٰه یعنی بذلک قیام القام علیه السلام . (کامل الزیارات ص 86)

گریه ملائکه بر امام حسین علیه السلام

(1)1- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، با سند خود، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «خداوند هفتاد هزار از ملائکه را پریشان و غبارآلود از هنگام شهادت آن حضرت تا قیام حضرت مهدی علیه السلام مأمور نموده که نزد قبر امام حسین علیه السلام بمانند و بر آن حضرت درود بفرستند.»

2- در همان کتاب، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «چهار هزار از ملائکه در حال پریشانی و غبارآلودگی تا قیامت نزد قبر امام حسین علیه السلام هستند که بر او گریه می کنند و زایرین او را استقبال می نمایند و مریض های آنان را عیادت و اموات آنان را تشییع می نمایند.»

3- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خداوند هفتاد هزار ملک را تا قیامت نزد قبر امام حسین علیه السلام قرار داده و آنها پریشان و غبارآلود و گریان هستند و نزد قبر او نماز می خوانند که یک نماز آنان معادل هزار نماز بنی آدم است و پاداش نماز آنها مخصوص زوّار قبر آن حضرت می باشد.»

(2)4- و در همان کتاب از حریز نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای

1- (1)3- و حدّثنی ابی عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن ابیه عن سیف بن عمیره عن بکربن محمّد عن ابی عبداللّه علیه السلام قال و کلّ اللّه بقبر الحسین علیه السلام سبعین الف ملکا شعثا غبرا یبکونه الی یوم القیمه یصلّون عنده الصلوه الواحده من صلواتهم تعدل الف صلوه من صلوه الادمیّین یکون ثواب صلواتهم و اجر ذلک لمن زار قبره. (المصدر)
2- (2)4- و حدثنی محمّدبن عبداللّه بن جعفرالحمیری عن ابیه عن علی بن محمّدبن سالم عن محمّدبن خالد عن عبداللّه بن حماد البصری عن عبداللّه بن عبدالرحمن الاصم قال: حدّثنا ابوعبیده البزاز عن حریز عن ابی عبداللّه علیه السلام قال:

شما شوم ! چقدر عمرهای شما خانواده کوتاه است، در حالی که مردم به شما نیازمند هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کدام ما صحیفه و دستورالعملی داریم که در مدّت معینی باید به آن عمل کنیم و چون وظایفی که در آن ثبت شده انجام شود صاحب آن می داند که اجل او نزدیک شده است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می آید و خبر رحلت او از دنیا و مقام او را نزد خداوند به او می دهد.»

(1)سپس فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام به صحیفه و دستورالعمل خود نظر نمود و دید همه چیز انجام شده جز مسأله شهادت، پس به طرف قتال و جهاد

ص: 611

1- (1)قلت له: جعلت فداک ما اقلّ بقاؤکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجه هذا الخلق الیکم؟! فقال: انّ لکلّ واحدٍ منّا صحیفه فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به مدّته فاذا انقضی ما فیها ممّا امر به عرف انّ اجله قد حضر وأتاه النبی صلی الله علیه و آله ینعی الیه نفسه و اخبره بماله عنداللّه و انّ الحسین علیه السلام قرأ صحیفته الّتی اعطیها و فسرّله ما یأتی و مایبقی و بقی منها اشیاءلم تنقض فخرج الی القتال فکانت تلک الأمور التی بقیت انّ الملائکه سألت اللّه فی نصرته فاذن لهم فمکثت تستعدّ للقتال و تأهبّت لذلک حتّی قتل فترلت الملائکه و قد انقطعت مدّته و قتل علیه السلام فقالت الملائکه یا ربّ اذنت لنا بالأنحدار فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی اللّه تبارک و تعالی الیهم ان الزموا قبّته حتّی ترونه و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی مافاتکم من نصرته و انّکم خصصتم بنصرته و البکاء علیه فبکت الملائکه حزنا و جزعا علی مافاتهم من نصره الحسین علیه السلام فاذا خرج علیه السلام یکونون انصاره. (المصدر ص 87)

حرکت نمود و ملائکه از خداوند درخواست کردند که او را یاری کنند و چون به آنها اجازه داده شد و خواستند که آماده نصرت و یاری او شوند، فهمیدند که مدّت او تمام شده و او به شهادت رسیده است. پس به خدای خود عرضه داشتند:

خدایا، تو به ما اجازه نصرت و فرود آمدن برای یاری حسین علیه السلام را دادی و چون ما فرود آمدیم او را به سوی خود بردی؟! پس از ناحیه پروردگار به آنان وحی شد: شما باید نزد قبر او بمانید تا او [بعد از قیام مهدی علیه السلام در رجعت] خروج کند و سپس او را یاری نمایید. اکنون نیز برای او گریه کنید و از محروم ماندن خود از یاری او نیز گریان باشید، ما شما را برای گریه کردن بر او و یاری او مخصوص نمودیم.

پس آن ملائکه تا زمان رجعت بر او گریان و محزون هستند و چون او در رجعت قیام کند از یاوران او خواهند بود.»

(1)1- مرحوم ابن قولویه قمی در کتاب کامل الزیارات، از محمّدبن مسلم، از

ص: 612

1- (1)ثواب من بکی علی الحسین بن علی علیهما السلام1- حدّثنی الحسن بن عبداللّه بن محمّدبن عیسی عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن العلابن رزین عن محمّدبن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال کان علیّ بن الحسین علیه السلام یقول: ایّمامؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی علیه السلام دمعه حتی تسیل علی خدّه بوّأه اللّه بها فی الجنّه غرفا یسکنها احقابا و ایّمامؤمن دمعت عیناه حتّی تسیل علی خدّه فینا لأذی مسنّا من عدوّنا فی الدنیا بوّأه اللّه بها فی الجنّه مبوّأ صدق و ایّما مؤمن مسّه اذی فینا فدمعت عیناه حتّی تسیل علی خدّه من مضاضه ما اوذی فیناصرف اللّه عن وجهه الأذی و آمنه یوم القیامه من سخطه و النار. (کامل الزیارات ص 100)

امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: هر مؤمنی که برای شهادت امام حسین علیه السلام اشک بریزد و اشک او بر گونه هایش جاری شود خداوند او را در غرفه های بهشتی ساکن فرماید و هر مؤمنی که برای مصایب ما گریه کند و اشک او بر صورتش جاری شود خداوند او را در جایگاه صدق بهشتی ساکن فرماید، و هر مؤمنی که به جهت ما از دشمنان ما آسیبی ببیند و اشک او بر گونه هایش جاری شود خداوند در قیامت بلا را از صورت او برطرف و او را از آتش دوزخ و خشم خود ایمن گرداند.»

2(1)- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «گریه و ناله بر هر مصیبتی مکروه است جز بر حسین بن علی علیهما السلام که صاحب آن بر گریه و ناله خود مأجور خواهد بود.»

3- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت ضمن حدیث طویلی فرمود: «هرکس نام حسین علیه السلام را بشنود و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک جاری شود، پاداش او بر خدا خواهد بود و خداوند برای پاداش او به کمتر از بهشت راضی نمی شود.»

ص: 613

1- (1)2- حدّثنی ابی رحمه الله عن سعدبن عبداللّه عن ابی عبداللّه الجامورانی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن ابیه عن ابیعبداللّه علیه السلام قال سمعته یقول: انّ البکاء و الجزع مکروه للعبد فی کلّ ما جزع ما خلا البکاء و الجزع علی الحسین بن علیّ علیه السلام فانّه فیه مأجورٌ. (المصدر)

(1)4- در همان کتاب از ابن عماره نقل شده که گوید: هیچ روزی نام امام حسین علیه السلام نزد امام صادق علیه السلام برده نمی شد جز آن که کسی آن حضرت را تا شب متبسّم و خندان نمی دید.

(2)5- در همان کتاب از مسمع بن عبدالملک بصری نقل شده که گوید: امام

1- (1)3- حدّثنی محمّدبن جعفر الرزاز عن خاله محمّدبن الحسین الزیات عن محمّدبن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی هارون المکفوف قال: قال ابوعبداللّه علیه السلام فی حدیث طویل له: و من ذکرالحسین علیه السلام عنده فخرج من عینه من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی اللّه عزّوجلّ و لم یرض له بدون الجنه. (المصدر)
2- (2)4- حدّثنی محمّدبن جعفرالقرشی عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن الحسین بن علی عن ابی ابی عمیر عن علی بن المنیره عن ابی عمّاره المنشد قال: ما ذکرالحسین بن علی علیه السلام عند ابی عبداللّه جعفربن محمّد علیه السلام فی یوم قطّ فرأی ابوعبداللّه علیه السلام فی ذلک الیوم متبسّما قطّ الی اللیل.(المصدر ص 101)5- حدثنی محمّدبن عبداللّه بن جعفر الحمیری عن ابیه عن علی بن محمّدبن سالم عن محمّدبن بن خالد عن عبداللّه بن حماد البصری عن عبداللّه بن عبدالرحمن الأصم عن مسمع بن عبدالملک کردین البصری قال: قال لی ابوعبداللّه علیه السلام : یا مسمع انت من اهل العراق أماتأتی قبرالحسین علیه السلام ؟ قلت: لا انارجل مشهور عند اهل البصره و عندنا من یتبع هوی هذا الخلیفه و عدوّنا کثیر من اهل القبائل من النصّاب و غیرهم ولست آمنهم ان یرموا حالی عند ولد سلیمان فیمثّلون بی قال لی: افما تذکر ما صنع به؟ قلت: نعم قال: فتجزع قلت: ای واللّه واستعبر لذلک حتّی یری اهلی اثر ذلک علیّ فامتنع من الطعام حتّی یستبین ذلک فی وجهی قال:

صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مسمع! تو که از اهل عراق هستی آیا به زیارت امام حسین علیه السلام می روی؟» گفتم: خیر من مردی هستم که اهل بصره مرا می شناسند و جاسوسان خلیفه مرا زیر نظر دارند و دشمنان ما بین مردم مانند نصّاب و غیر آنها زیاد هستند و من از سعایت کردن آنان نزد خلیفه و احضارم نزد او ایمن نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود:

«آیا یادی از مصایب امام حسین علیه السلام می کنی؟» گفتم: آری، به خدا سوگند، چون او را یاد می کنم گریان می شوم؛ به طوری که خانواده من آثار آن را مشاهده می کنند و من دیگر غذا نمی خورم تا این که آثار آن در صورت من ظاهر می گردد. امام صادق علیه السلام فرمود:

(1)«خدا به واسطه این اشک به تو ترحم می نماید. پس بدان که تو در زمره کسانی هستی که در حزن و اندوه ما محزون و در شادی ما شاد و مسرور هستند و خوف ما خوف آنها و سرور و شادی ما سرور و شادی آنهاست. آگاه باش که در وقت مردن پدران من را خواهی دید آنان برای تو به ملک الموت سفارش می کنند و بشارت آنها در وقت مرگ نسبت به تو از همه چیز بهتر است و ملک الموت در آن وقت برای تو از هر مادر مهربانی مهربان تر خواهد بود.»

1- (1)رحم اللّه دمعتک اما انّک من الذین یعدّون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا امنّا اماانّک ستری عند موتک حضور آبائی لک و وصیّتهم ملک الموت بک و مایلقونک به من البشاره افضل و لملک الموت ارقّ علیک و اشدّ رحمه لک من الأمّ الشفیقه علی ولدها قال:

(1)مسع بن عبدالملک گوید: پس امام صادق علیه السلام گریان شد و من نیز از گریه او گریان شدم. تا این که فرمود: «حمد و ستایش خدایی را که با رحمت خود ما را بر همه خلق فضیلت داد و مخصوص رحمت خود گردانید.»

(2)سپس فرمود: «ای مسمع! از روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده آسمان و زمین به حال ما خانواده ترحم نموده و گریه می کند، و ملائکه بیش از دیگران برما گریه می کنند، و از وقتی که ما کشته شده ایم تاکنون چشم ملائکه از اشک برای ما باز نایستاده است، و هیچ کس از روی رحمت و سوز دل بر ما نمی گرید جز آن که قبل از خارج شدن اشک او خداوند بر او ترحم می فرماید و چون اشک او بر صورت او جاری شود [چنان نزد خداوند آبرو پیدا می کند که] اگر قطره ای از آن اشک در جهنم بریزد آتش آن را خاموش می نماید،

و قلب هر کس برای مصایب ما به درد آید چون وقت مرگ ما را ببیند شاد

1- (1)ثمّ استعبرو استعبرت معه فقال الحمداللّه الذی فضّلنا علی خلقه بالرحمه و خصّنا اهل البیت بالرحمه یا مسمع انّ الارض و السماء لتبکی منذ قتل امیرالمؤمنین علیه السلام رحمه لنا و ما بکی لنا من الملائکه اکثر و ما رقأت دموع الملائکه منذ قتلنا و ما بکی احد رحمه لنا و لما لقینا الاّرحمه اللّه قبل ان تخرج الدّمعه من عینه فاذا سالت دموعه علی خدّه فلوانّ قطره من دموعه سقطت فی جهنّم لأطفئت حرّها حتّی لایوجد لها حرّ و انّ الموجع لنا قلبه (2)لیفرح یوم یرانا عند موته فرحهً لاتزال تلک الفرحه فی قلبه حتّی یرد علینا الحوض و انّ الکوثر لیفرح بمحبنّا اذاورد علیه حتّی انّه لیذیقه من ضروب الطعام ما لا یشتهی ان یصدر عنه یامسمع من شرب منه شربهً لم یظلمأ بعدها ابدا و لم یستق بعدها ابدا...

خواهد شد و آن شادی از او جدا نمی شود تانزد کوثر ما را ملاقات نماید، و البته کوثر نیز از ملاقات با دوستان ماشاد می شود و چون بر او وارد شوند به گونه ای از خوراکی ها و [نوشیدنی ها] به آنها می خوراند که مایل نیستند از آن جدا شوند.» و هر کس یک شربت از کوثر بنوشد هرگز بعد از آن تشنه نشود.»

(1)سپس فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد کوثر خواهد بود و در دست او عصایی است که با آن بر سر دشمنان ما می کوبد و چون یکی از آنان گوید: من گوینده: «لااله الاُاللّه و محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستم امیرالمؤمنین علیه السلام به او می گوید:نزد امام خود رو و از او بخواه تا برای تو شفاعت کند! آن مرد گوید: امام من از من بیزار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او می گوید:

(2)نزد کسی برگرد که او را دوست می داشتی و ولایت او را پذیرفته بودی و او

1- (1)و انّ علی الکوثر امیرالمؤمنین علیه السلام و فی یده عصا من عوسج یحطم بها اعدائنا فیقول الرجل منهم: انّی اشهد الشهادتین فیقول: انطلق الی امامک فلان فاسئله ان یشفع لک فیقول: تبرّأ منّی امامی الذی تذکره فیقول: ارجع الی ورائک فقل للذی کنت تتولاّه و تقدّمه علی الخلق فاسئله اذا کان خیرالخلق عندک ان یشفع لک فان خیرالخلق من یشفع فیقول: انّی اهلک عطشا فیقول له زادک اللّه ظماءً و زادک اللّه عطشا قلت: جعلت فداک و کیف یقدر علی الدّنو من الحوض و لم یقتدر علیه غیره؟

2- (2)فقال: ورع عن اشیاء قبیحه و کفّ عن شتمنا اهل البیت اذاذکرنا و ترک اشیاء اجتری علیها غیره و لیس ذلک لحبّنا و لا لهوی منه لنا و لکن ذلک لشدّه اجتهاده فی عبادته و تدیّنه و لما قد شغل نفسه به عن ذکرالناس فامّاقلبه فمنافق ودینه النصب و اتباعه اهل النصب و ولایه الماضین و تقدّمه [و تقدیمه] لهما علی کلّ احدٍ. (کامل الزیارات ص 101)

را بهترین خلق خدا می دانستی و از او بخواه تا برای تو شفاعت کند؛ چرا که امروز بهترین خلق خدا حق شفاعت دارد. آن مرد گوید: یا علی! نزدیک است من از عطش هلاک شوم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند عطش تو را بیش از این گرداند.»

مسمع گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! چگونه او می تواند نزدیک کوثر بیاید و دیگران نمی توانند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: او از شدّت کوشش در عبادت و دیانت از مردم جدا شده بوده و از دشنام به ما خودداری می نموده ولی قلب او منافق و عقیده او دشمنی با ما بوده است و از دشمنان ما پیروی می کرده و آنها را بهتر از همه مردم می دانسته است!»

6-(1) در همان کتاب از عبداللّه بکیر نقل شده که گوید: من در حج خدمت امام صادق علیه السلام بودم و بعد از پاره ای از سخنان به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا!

1- (1)6- حدّثنی ابی رحمه الله عن سعدبن عبداللّه عن محمّدبن الحسین عن محمّدابن عبداللّه ابن زراره عن عبداللّه بن عبدالرحمن الأصم عن عبداللّه بن بکیر قال حججت مع ابی عبداللّه علیه السلام فی حدیث طویل فقلت یابن رسول اللّه لونبش قبرالحسین بن علی علیه السلام هل کان یصاب فی قبره شی ء فقال یابن بکیر ما اعظم مسائلک انّ الحسین علیه السلام مع ابیه و امّه و اخیه فی منزل رسول اللّه صلی الله علیه و آله معه یرزقون و یحبرون و انّه لعلی یمین العرش متعلق به یقول: یا ربّ انجزلی ماوعدتنی و انّه لینظر الی زوّاره و انّه اعرف بهم و باسمأئهم و اسماء آبائهم و ما فی رحالهم من احدهم بولده و انّه لینظر الی من یبکیه فیستغفرله و یسئل اباه الأستغفارله و یقول ایّها الباکی لوعلمت ما اعدّاللّه لک لفرحت اکثر ممّا حزنت و انّه لیستغفر له من کلّ ذنبٍ و خطیئه. (المصدر ص 103)

آیا اگر قبر امام حسین علیه السلام را باز کنند چیزی در آن یافت می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بزرگ است سؤال تو! بدان که امام حسین با پدر و مادر و برادر خود در منزل رسول خدا علیه السلام به سر می برد و با آنان روزی می خورد و در نعمت الهی متنعم است.

او در طرف راست عرش قرار دارد و به خدای خود می گوید: خدایا، آنچه به من وعده داده ای برسان. و از همان مکان به زوّار خود نگاه می کند. او به احوال و نام های آنان و نام های پدران آنان و آنچه با خود آورده اند آگاه تر از آنها نسبت به فرزندان خود می باشد. او به کسی که بر او گریه می کند نگاه می کند و برای او استغفار می نماید و از پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می خواهد که برای او استغفار نماید.

او به کسی که برای او گریه می کند می گوید: اگر می دانستی که خداوند برای تو چه پاداشی ذخیره نموده بیش از این که محزون شده ای خشنود می شدی، سپس فرمود: امام حسین علیه السلام برای همه گناهان گریه کنندگان خود استغفار می نماید.»

(1)1- محدّث بزرگوار ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، با سند خود، از

ص: 619

1- (1)من قال فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و ابکی1- حدّثنا ابوالعباس القرشی عن محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّدبن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی هارون المکفوف قال قال ابوعبداللّه علیه السلام یا اباهرون انشدنی فی الحسین علیه السلام قال فانشدته فبکی فقال انشدنی کما تنشدون یعنی بالرّقه قال: فانشدته امررعلی جدث الحسین

ابوهارون مکفوف نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «برای جدم امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان» و چون اشعار خود را خواندم گریه کرد و فرمود: «با همان سوزی که بین خودتان می خوانید بخوان.» پس گفتم:

امرر علی جدث الحسین فقل لأعظمه الزکیّه...

امام صادق علیه السلام باز گریه نمود و فرمود: «باز بخوان.» پس من قصیده دیگری را خواندم و او گریان شد و صدای گریه خانواده او نیز بلند گردید.

(1)چون فارغ شدم فرمود: «ای ابا هارون! کسی که یک بیت شعر در عزای جدم حسین علیه السلام بگوید و خود گریه کند و ده نفر را نیز به گریه بیندازد بهشت برای او لازم شود، و کسی که شعری در عزای جدم حسین علیه السلام بخواند و بگرید و پنج نفر را نیز به گریه اندازد بهشت برای او لازم شود، و کسی که شعری بخواند و گریه کند و یک نفر رانیز بگریاند بهشت برای او و آن گریه کننده واجب شود، و کسی که نام حسین علیه السلام نزد او برده شود و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج شود پاداش او بر خدا واجب خواهد شد و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نخواهد بود.»

(2)2- در همان کتاب از ابی عماره شاعر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به

1- (1)فقل لأعظمه الزکیّه قال فبکی ثمّ قال: زدنی قال: فانشدته القصیده الأخری قال: فبکی وسمعت البکاء من خلف الستر قال: فلمّا فرغت قال لی: یااباهرون من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و ابکی خمسته کتبت له الجنّه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی و ابکی واحدا کتبت لهما الجنّه و من ذکرالحسین علیه السلام عنده فخرج من عینه من الدموع مقدار جناح ذبابٍ کان ثوابه علی اللّه و لم یرض له بدون الجنّه. (کامل الزیارات ص 104)

2- (2)2- حدّثنی ابوالعباس عن محمّدبن الحسین عن الحسن بن علیّ بن ابی عثمان عن حسن بن علی بن ابی المغیره عن ابی عمّاره المنشد عن

ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال لی یا باعماره انشدنی فی الحسین علیه السلام قال فانشدته فبکی ثمّ انشدته فبکی ثمّ انشدته فبکی قال فواللّه مازلت انشده و یبکی حتّی سمعت البکاء من الدار فقال لی: یا اباعمّاره من انشد فی الحسین علیه السلام شعرافابکی خمسین فله الجنّه و من انشد فی الحسین شعرا فابکی اربعین فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فابکی عشرین فله الجنّه و من انشد فی الحسین شعرا فابکی عشره فله الجنّه و من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فابکی واحدا فله الجنّه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی فله الجنّه و من انشد فی الحسین شعرا فتباکی فله الجنّه. (المصدر)

من فرمود: «ای ابا عماره! برای من مرثیه حسین علیه السلام را بخوان.» چون خواندم گریه نمود. و چون دوباره خواندم گریه نمود و چون بار سوم نیز خواندم گریه کرد به خدا سوگند، پیاپی خواندم و او گریه می کرد تا این که صدای گریه از خانه امام صادق علیه السلام بلند شد، سپس حضرت فرمود: «ای ابوعماره! کسی که در مصیبت حسین علیه السلام یک بیت شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر چهل نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر سی نفر رابگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر بیست نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر ده نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر یک بیت شعر بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر شعری بخواند و خود گریه کند بهشت برای او خواهد بود و اگر شعری بخواند و خود را به حال گریه درآورد نیز بهشت برای او خواهد بود.»

(1)3- در همان کتاب از عبداللّه بن غالب نقل شده که گوید: خدمت امام

1- (1)3- حدثنی محمّدبن جعفرعن محمّدبن الحسین عن ابن ابی عمیرعن عبداللّه ابن حسان بن ابی شعبه عن عبداللّه بن غالب قال: دخلت علی ابی عبداللّه علیه السلام فانشدته مرثیه الحسین علیه السلام فلما انتهیت الی هذا الموضع: لبلیّه تسقو حسینا بمسقاه الثری غیر التراب ... فصاحت باکیه من وراء الستر:وا ابتاه.(المصدر ص 105)

صادق علیه السلام رسیدم و مرثیه امام حسین علیه السلام را برای او خواندم و چون به این بیت رسیدم: لبلیّه تسقو حسینا بمسقاه الثری غیر التراب شیون و ناله زنی از پشت پرده بلند شد و صدا زد: «وا ابتاه!»

4-(1) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «برای هر عملی ثواب و پاداش معینی است جز گریه در مصایب ما خانواده که پاداش آن محدود نیست.»

در همان کتاب از صالح بن عقبه نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که یک بیت شعر در مصایب حسین علیه السلام بگوید و بگرید و ده نفر را به گریه اندازد برای او و آنها بهشت لازم خواهد بود و اگر نه نفر را به گریه اندازد برای او و آنها بهشت لازم خواهد بود.» پس امام صادق علیه السلام پیاپی از آن عدد کم نمود تا این که فرمود: «کسی که یک بیت شعر در مصایب حسین علیه السلام بگوید و گریه کند [و یا تباکی کند] بهشت برای او لازم خواهد بود.»

ص: 622

1- (1)4- و عنه عن محمّدبن الحسین عن محمّدبن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال من انشد فی الحسین علیه السلام بیت شعر فبکی و ابکی عشره فله و لهم الجنّه و من انشد فی الحسین بیتا فبکی و ابکی تسعه فله و لهم الجنّه فلم یزل حتّی قال من انشد فی الحسین بیتا فبکی و اظنّه قال او تباکی فله الجنّه. (المصدر)

(1)5- در همان کتاب از ابوهارون مکفوف نقل شده که گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت به من امر نمود که برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخوانم و چون خواندم فرمود: «آن چنان که نزد خودتان می خوانید و نزد قبر او می خوانید بخوان.» پس گفتم: امرر علی جدث الحسین فقل لأعظمه الزکیّه...

(2)پس امام علیه السلام گریان شد و من ساکت شدم و چون ساکت شدم فرمود: «بخوان! بخوان!» گفتم:

یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی ببکاک

پس امام صادق علیه السلام گریان شد و صدای گریه زن ها نیز بلند گردید و چون ساکت شدند فرمود: «ای ابا هارون! کسی که در باره امام حسین علیه السلام شعری بگوید و

1- (1)5- حدثنی محمّدبن الحسن عن محمّدبن الحسن الصفّار عن محمّدبن الحسن عن محمّدبن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی هارون المکفوف قال دخلت علی ابیعبداللّه علیه السلام فقال لی: انشدنی فانشدته فقال: لا کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره قال فانشدته: امرر علی جدث الحسین فقل لأعظمه الزکیّه قال: فلمّا بکی امسکت انا فقال: مرفمررت قال: ثمّ قال: زدنی زدنی قال فانشدثه یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی ببکاک قال فبکی و تهایج النساء قال فلمّا ان سکتن قال لی یا باهارون من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشره فله الجنّه ثمّ جعل ینقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال: من انشد فی الحسین فابکی واحدا فله الجنّه ثمّ قال: من ذکره فبکی فله الجنّه.(المصدر) و روی عن ابی عبداللّه علیه السلام قال لکلّ شی ء ثواب الاّ الدمعه فینا.(المصدر)

ده نفر را گریان کند بهشت برای او خواهد بود» و پیاپی از آن کم کرد تا به یک نفر رسید پس فرمود: «کسی که یک نفر را بگریاند و یا خود به یاد او بگرید بهشت برای او لازم خواهد بود.»

ثواب یاد کردن امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او هنگام نوشیدن آب

(1)1- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از داود رقی نقل نموده که گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که آب طلب نمود و چون آشامید چشمان او گریان شد و فرمود: «ای داود! خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند.»

سپس فرمود: «هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و به یاد حسین آید و بر قاتل او لعنت نماید جز این که خداوند برای او یکصد هزار حسنه بنویسد و یکصد هزار گناه او راببخشد و یکصد هزار درجه به او بدهد و ثواب آزاد نمودن یکصد هزار بنده به او عنایت کند و روز قیامت او را با دلی شاد محشور فرماید.»

1- (1)ثواب من شرب الماء و ذکرالحسین علیه السلام و لعن قاتله1- حدّثنی محمّدبن جعفرالرزاز الکوفی عن محمّدبن الحسین عن الخشاب عن علیّ ابن حسان عن عبدالرحمن بن کثیر عن داود الرقی قال کنت عندابی عبداللّه علیه السلام اذا استسقی الماء فلما شربه رأیته قداستعبر واغرورقت عیناه بدموعه ثمّ قال: لی یا داود لعن اللّه قاتل الحسین علیه السلام فما من عبدشرب الماء فذکرالحسین علیه السلام و لعن قاتله الاّ کتب اللّه له مأه الف حسنه و حطّ عنه مأه الف سیّئه و رفع له ماه الف درجه و کانّما اعتق ماه الف نسمه و حشره اللّه تعالی یوم القیمه ثلج الفؤاد.

گریه زین العابدین علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام

(1)1- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «زین العابدین علیه السلام بر پدر خود امام حسین علیه السلام بیست سال [یا چهل سال] گریه نمود و هیچ غذایی مقابل او نگذاردند جز آن که [به آن غذا و یا آب نگاه کرد و] گریه نمود تا این که غلام او گفت: فدای شما شوم! ای فرزند رسول خدا! من ترس آن دارم که خود را هلاک کنی! پس امام علیه السلام فرمود: «من پریشانی و اندوه خود را به خدا می گویم و چیزی از او می دانم که شما نمی دانید. هنگامی که من به یاد شهادت فرزندان فاطمه می افتم گریه مهلتم نمی دهد.»

(2)2- در همان کتاب نقل شده که غلام حضرت زین العابدین علیه السلام دید که آن

1- (1)بکاء علیّ بن الحسین علی الحسین بن علی علیهم السلام1- حدّثنی ابی رحمه الله عن جماعه مشایخی عن سعدبن عبداللّه عن محمّدبن الحسین ابن ابی الخطاب عن ابی داود المسترق عن بعض اصحابنا عن ابی عبداللّه علیه السلام قال بکی علیّ بن الحسین علی ابیه حسین بن علیّ صلوات اللّه علیهما عشرین سنه او اربعین سنه و ما وضع بین یدیه طعاما الاّ بکی علی الحسین حتّی قال له مولی له جعلت فداک یابن رسول اللّه انّی اخاف علیک ان تکون من الهالکین قال: «انّما اشکوبثّی و حزنی الی اللّه و اعلم من اللّه مالا تعلمون» انّی لم اذکر مصرع بنی فاطمه الاّ خنقتنی العبره لذلک. (الکامل ص 107)

2- (2)2- حدّثنی محمّدبن جعفرالرزّاز عن خاله محمّدبن الحسین بن ابی الخطاب الزیّات عن علی بن اسباط عن اسمعیل بن منصور عن بعض اصحابنا قال: اشرف مولی لعلیّ بن الحسین علیه السلام و هو فی سقیفه له ساجدٌ یبکی فقال له:

حضرت زیر سایه بانی به سجده رفته و گریه می کند. پس گفت: ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که گریه های شما تمام شود؟ امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا نمود و فرمود: «ای غلام، وای بر تو! [مادرت به عزای تو بنشیند!] به خدا سوگند، یعقوب علیه السلام برای کمتر از آنچه من دیدم به درگاه خدا شکوه نمود و گفت: «واأسفی علی یوسف...» و چشمان او از گریه و اندوه نابینا شد، با این که یکی از فرزندان خود را از دست داده بود؛ در حالی که من دیدم پدرم حسین و عدّه ای از اهل بیت و عزیزانمان را سر بریدند!»

(1)راوی حدیث می گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام همیشه به فرزندان عقیل توجه می نمود و چون از علت آن سؤال شد، فرمود: «من به یاد مصایب آنان در کربلا بر آنان رقت می کنم.»

هر مؤمنی به یاد امام حسین علیه السلام گریان می شود

(2)1- در کتاب «کامل الزیارات» از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

1- (1)یا مولای یا علیّ بن الحسین اما آن لحزنک ان ینقضی فرفع رأسه الیه و قال: ویلک او ثکلتک امّک واللّه لقد شکی یعقوب الی ربّه فی اقلّ ممّا رایت حتّی قال: یا اسفی علی یوسف انّه فقد إبنا واحدا وانا رأیت ابی و جماعه اهل بیتی یذبحون حولی قال: و کان علی بن الحسین علیه السلام یمیل الی ولد عقیل فقیل له ما بالک تمیل الی بنی عمّک هؤلاءدون آل جعفر؟ فقال: انّی اذکر یومهم مع ابی عبداللّه الحسین بن علیّ علیه السلام فارقّ لهم. (کامل الزیارات ص 107) فی انّ الحسین علیه السلام قتیل العبرلایذکره مؤمن الاّبکی1- حدّثنی ابی رحمه الله و علی بن الحسین و محمّدبن الحسن رحمهم اللّه جمیعا عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن سعیدبن جناح عن ابی یحیی الحذاء عن بعض اصحابنا عن ابی عبداللّه علیه السلام قال نظر امیرالمؤمنین علیه السلام الی الحسین فقال: یا عبره کلّ مؤمن فقال: أنا یا أبتاه قال: نعم یا بنّی. (الکامل ص 108)

2- (2)2- حدّثنی جماعه مشایخی عن محمّدبن یحیی العطار عن الحسین بن عبداللّه عن الحسن بن علیّ بن ابی عثمان عن الحسن بن علیّ بن

عبداللّه بن المغیره عن ابی عمّاره المنشد قال: ماذکر الحسین علیه السلام عند ابی عبداللّه علیه السلام فی یوم قطّ فرأی ابوعبداللّه علیه السلام متبّسما فی ذلک الیوم الی اللیل و کان یقول: الحسین علیه السلام عبره کلّ مؤمن. (المصدر ص 108)

«امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: تو مایه گریه هر مؤمنی هستی. امام حسین علیه السلام به پدر خود گفت: آیا من مایه گریه هر مؤمنی هستم؟ فرمود: آری.»

2- در همان کتاب از ابوعماره شاعر نقل شده که گوید: هیچ روزی نام حسین علیه السلام نزد امام صادق علیه السلام برده نمی شد جز آن که امام صادق تا شب محزون بود و می فرمود: «حسین علیه السلام مایه گریه هر مؤمنی است.»

(1)مؤلّف گوید: در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است. در بعضی از آنها

1- (1)3- حدّثنی علی بن الحسین السعدبادی قال حدّثنی احمدبن ابی عبداللّه البرقی عن ابیه عن ابن مسکان عن هرون بن خارجه عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال الحسین علیه السلام : انا قتیل العبره قتلت مکروبا و حقیق علیّ ان لایأتینی مکروب قطّ الاّ ردّه اللّه و اقلبه الی اهله مسرورا. (الکامل، ص 109)

آمده که امام حسین علیه السلام فرمود: «من «قتیل العبره» هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند جز آن که چشم او گریان می شود.»

3- هارون بن خارجه گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم و چون نام امام حسین علیه السلام را بردیم و بر قاتل او لعنت نمودیم امام صادق علیه السلام گریان شد و ما نیز گریان شدیم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «جدم حسین علیه السلام می فرمود: من مایه گریه هر مؤمنی هستم و با اندوه کشته شدم و هیچ صاحب اندوه و پریشانی به زیارت من نخواهد آمد جز آن که خداوند او را شادمان و مسرور برخواهد گرداند.»

عجایبی در شهادت امام حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت

مؤلف گوید: در اول همین کتاب به نقل از کتاب کامل الزیارات مقدار لازم در مورد شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و اهمیت عزاداری و گریه بر آن حضرت بیان کردیم. و اینک آنچه را که مرحوم محدّث قمی رضوان اللّه علیه در این باب ذکر نموده بیان می کنیم به امید آن که بهره بیشتری از آن برده شود. ایشان در کتاب منتهی الآمال می گوید:

اخبار زیادی در باره گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیای ایشان سلام اللّه علیهم اجمعین و گریستن آسمان و زمین و جنّ و انس و وحش و طیر در مصیبت سیّد مظلومان حضرت ابوعبداللّه الحسین علیه السلام وارد شده است.

همچنین روایات بسیاری در شهادت آن حضرت و اشعار و مراثی ونوحه گری جنیّان در حق آن حضرت و بیان آن که مصیبت آن حضرت اعظم مصایب بوده و بیان ثواب زیارت آن مظلوم و شرافت زمین کربلا و فواید تربت مقدسه آن

ص: 628

حضرت و بیان جور و ستمی که بر قبر مطهّرش وارد شده و معجزاتی که از آن قبر شریف ظاهر گشته و بیان ثواب لعن بر قاتلان آن حضرت و کفر ایشان و آن که آنها در دنیا بهره ای نبردند و چاشنی عذاب الهی را در دنیا یافتند نقل گردیده است که اگر بنای اختصار نبود به ذکر مختصری از آنها تبرّک می جستم.

باید دانست که این گونه وقایع و آثار و دگرگونی های کلی در اجرام عالم امکان به جهت شهادت سیّد مظلومان در نظر ارباب ادیان و ملل و قایلین به مبدأ و معجزات و کرامات استبعاد و استغرابی ندارد و هرگاه متتبّع خبیر به تواریخ و سیر رجوع نماید تصدیق خواهد کرد که وقایع سال شصت و یکم هجری که سال شهادت آن حضرت بوده از عادت خارج بوده و پاره ای از آن را اهل تاریخ (از اهل تسنن) که متهّم به تشیّع و گزاف نوشتن نبوده اند ضبط کرده اند. (و ما به بخش هایی از آن اشاره می کنیم):

ابن اثیر جزری، صاحب کامل التواریخ، که مورد اعتماد اهل تاریخ و معروف به اتقان است در آن کتاب به طور قطع در وقایع سنه شصت و یک نوشته است: مردم دوماه یا سه ماه بعد از شهادت سیّد الشهدا علیه السلام مشاهده می کردند هنگام طلوع آفتاب تا وقتی که آفتاب بالا می آمد دیوارها را می دیدند که گویا خون به آن مالیده اند. از این قبیل وقایع در کتب معتبره بسیار است.

فاضل ادیب اریب جناب اعتماد السّلطنه در کتاب «حُجه السّعاده فی حجَّه الشّهاده» بیان کرده است که در سال شهادت سیّد مظلوم علیه السلام که سال شصت و یکم هجری باشد تمام روی زمین از حالت وقفه و سکون بیرون و در انقلاب و اضطراب بوده و همه ممالک اروپا و آسیا به دلیل جنگ و خونریزی گلگون بوده و رشته سلم و صلاح مردمان گسیخته و مابین ایشان غبار فتنه و شورش برانگیخته شده بود.

مبنای این سخن کتاب «تواریخ عتیقه دنیا» است که به زبان های گوناگون و لغات شتّی نوشته شده و وی آن را به زبان فارسی درآورده و در آن کتاب جمع نموده است هر کس می خواهد آگاه شود باید به آن کتاب مراجعه نماید.

در این مقام همین بس که آنچه از بقایای آثار تعزیه داری آن مظلوم مشاهده

می شود تا روز قیامت سال به سال تجدید می گردد و آثار آن محو نگردیده و از خاطرها نرفته است. چنان که در اخبار اهل بیت علیهم السلام به این مطلب اشاره شده و زینب کبری علیها السلام در خطبه ای که در مجلس یزید انشا فرموده می فرماید:

«فِکِدْ کَیدَکَ وَاسْعَ سَعْیَکَ وَ ناصِبْ جَهْدَکَ فَوَاللّهِ لاتَمحُو ذِکْرَنا وَلا تُمیتُ وَحْیَنا»؛ یعنی ای یزید هرچند می توانی کید و مکر خود را به کار بند و هر سعی که می خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش خود را فرو مگذار و با این همه، به خدا سوگند، نخواهی توانست ذکر ما را محو نمایی و وحی ما را از میان ببری.

برخی از علما این مطلب را از معجزات آن حضرت شمرده و از زمان سلطنت دیالمه تاکنون هر سال لوای تعزیه داری آن مظلوم در شرق و غرب عالم برپاست و مشاهده می شود که مردم شیعی مذهب در ایّام عاشورا چگونه بیتاب و بیقرار هستند و در همه بلاد مشغول نوحه سرایی و اقامه مجلس تعزیه و بر سر و سینه زدن و لباس های سیاه پوشیدن و سایر لوازم مصیبت هستند.

برخی از مورّخین نقل کرده اند که در سال سیصد و پنجاه و دو، روز عاشورا، معّزالدوله دیلمی اهل بغداد را به نوحه و ماتم بر امام حسین علیه السلام امر کرد و دستور داد زن ها موها را پریشان و صورت ها را سیاه کنند و بازارها را ببندند و بر دکان ها پلاس آویزان نمایند و طبّاخین طبخ نکنند. زن های شیعه نیز بیرون آمدند در حالی که صورت ها را به سیاهی دیگ و غیره سیاه کرده بودند و سینه می زدند و نوحه می کردند. این مراسم سالها برپا بود و اهل سنّت از منع آن عاجز شدند زیرا سلطان با شیعیان بود.

از غرایب آن است که عزاداری برامام حسین علیه السلام در نفوس عامّه مردم تأثیر می کند؛ حتی اشخاصی که اهل این مذهب نیستند یا کسانی که به مراسم شرع عنایتی ندارند، به یاد دارم هنگامی که کتاب «تحفه العالم» تألیف فاضل بارع سیّد عبداللّطیف شوشتری(1) را مطالعه می کردم دیدم شرحی عجیب از حال تعزیه داری

1- (1)1 سیّد عبداللّطیف مذکور از احفاد سیّد نعمه اللّه جزایری است و این کتاب را در تاریخ شوشتر در هند نوشته و ذکر مآثر سلف خود از حال سیّد جزایری و اولاد او تا زمان خودش و بسیاری از حالات سّکنه دیار هند را در آن درج کرده و آن کتاب را برای عمو زاده خود سیّد ابوالقاسم بن سیّد رضی ملقب بمیر عالم بعنوان ارمغان گذرانده است و به این سبب آنرا بتحفه العالم موسوم نموده و اللّه العالم منه ره.

آتش پرستان هند نقل کرده که در روز عاشورا مرسوم می دارند.

شیخ جلیل و محدّث فاضل جناب حاجّ میرزا محمّد قمی رحمه الله در «اربعین» فرموده است: در سنه هزار و سیصد و بیست و دو، در ایّام عاشورا، در راه کربلا بودم. در اول عاشورا در یعقوبیّه که اکثر اهل آن جا سنّی مذهب بلکه متعصّب هستند، هنگام شب نوای نوحه سرایی و اصوات اطفال را شنیدم. از کودکی از اهالی آن جا پرسیدم: چه خبر است؟

با زبان عربی پاسخ داد: «یَنُوحُونَ عَلَی السَّیّدِ المَظْلُوم» گفتم: سیّد مظلوم کیست؟ گفت: سَیّدُنا الحُسَیْنُ علیه السلام .

در بقیه ایّام عاشورا که در کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از مراسم شریعت آگاهی ندارند همه جمع شده اند و فریاد یا حسین آنها به فلک می رود.

چه خوب سروده است:

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

شگفت تر از این، تأثیر مصیبت آن حضرت بر جمادات و نباتات و حیوانات است؛ چنانچه اخبار بسیاری دلالت دارد بر این که تمام موجودات بر مصیبت سیّد مظلومان متألّم شدند و هر یک بر وضع مترقّب از خود گریه کردند و دگرگونی های کلی در اجزای عالم امکان دست داد.

این وقایع به واسطه ارتباط واقعی و مناسبت حقیقی که عبارت از تلقّی فیض الهی است رخ داده و به واسطه ارتباطی که موجودات در کمال طبیعی خود با آن جناب دارند مصیبت آن حضرت بر وجهی نمودار شده که نمی شده پرده بر روی کار کشید و دوست ودشمن و مؤمن و برهمن همه آن را مشاهده کرده اند.

چون ذکر این اخبار مستدعی تألیف کتابی مستقل است به بعضی از آن اشاره می کنیم.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است: «آدمیان و جنیّان و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی علیهما السلام گریستند تا اشگ ایشان فرو ریخت.»

از حضرت صادق علیه السلام منقول است: «چون حضرت ابوعبداللّه علیه السلام شهید شد آسمان های هفتگانه و هرچه در آنها است و آنچه مابین آسمان و زمین است و آنچه حرکت می کند در بهشت و جهنّم و هرچه دیده می شود و هرچه دیده نمی شود بر او گریستند؛ مگر سه چیز.» (و آن ها بصره و شام و بنی امیه بوده اند)

در ذیل خبری آمده است که امام حسن به امام حسین علیهما السلام فرمود: پس از شهادت تو، لعنت خدا بر بنی امیّه فرود می آید و آسمان خون می بارد و همه چیز بر تو می گرید حتی وحوش در صحراها و ماهی ها در دریاها.»

شیخ صدوق از یکی از اهالی بیت المقدس روایت کرده که گفت: سوگند به خدا که ما اهالی بیت المقدّس شب قتل حضرت حسین علیه السلام را شناختیم، و از زمین سنگی یا کلوخی یا صخره ای برنداشتیم مگر این که زیر آن خون دیدیم که در غلیان است و دیوارها مانند حلقه سرخ شد و تا سه روز خون تازه از آسمان می بارید، و شنیدیم که منادی در جوف لَیْل ندا می کرد: اَتَرْجو امَّةً قَتَلتْ حُسَیْنا الخ.»

در خطبه حضرت سیّد سجاد علیه السلام در هنگام ورود به مدینه و در جمله ای از زیارات حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و روایات دیگر به گریه موجودات و دگرگونی مخلوقات اشاره شده و اخبار عامّه و کلمات اهل سنّت که به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین شهادت داده اند نیز بسیار است و از ملاحظه مجموع، قطع به دعوی عموم مصیبت می توان حاصل کرد. از آن جمله در تفسیر آیه کریمه «فَما بَکَت عَلَیهِمُ السَّمآءُ و الاَرْضُ» آمده است: «لمّا قُتِلَ الحُسَیْنُ بِکَتِ السَّماءُ وَبُکائها حُمرتُها.» (یعنی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد آسمان گریه کرد و گریه او سرخی او بود)(1)

ابن عبدربّه اندلسی در ذیل حدیث وفود محمّد بن شهاب زُهَریّ بر

1- (1)1- کتاب آیات الفضائل ص 602

عبدالملک مروان نقل کرده است که عبدالملک از زهری پرسید: روزی که حضرت حسین علیه السلام کشته شد چه واقع شد زُهَری گفت: فلان راوی مرا خبر داد که در صبح گاه شب شهادت حضرت علی بن ابی طالب و جناب امام حسین بن علی علیهما السلام سنگی از بیت المقدس برداشته نشد مگر این که زیر او خون تازه یافتند.

در «کامل الزّیاره» مثل این حدیث را از امام محمّد باقر علیه السلام نقل کرده که برای هشام بن عبدالملک فرموده بود. ابن عبدربّه همچنین روایت کرده که چون لشکرگاه حضرت حسین علیه السلام را غارت کردند طیبی در آن یافت شد که هیچ زنی آن را استعمال نکرد مگر آن که به برص مبتلا شد.

امّ سلمه در شب قتل حضرت امام حسین علیه السلام مرثیه جنّ را که می گفتند: «اَلا یاعَینُ فَاحْتَفِلی بِجَهدٍ» شنید. زهری نیز نوحه گری جنیان را به این ابیات:

نِساء الجِنّ یَبکینَ نِساءَ الْهاشِمِیّاتِ وَیَلطَمْنَ خُدوُدا کَالدَّنانیرِ نَقِیّات

و یَلبَسْنَ ثِیابَ السُّودِ بَعْدَ القَصَبِیاتِ» شنید. و از آنان نیز شنیده شد:

مَسَحَ النَّبِیُّ جَبینَهُ وَ لَهُ بَریقٌ فِی الخُدود اَبَواهُ مِنْ عُلیا قُرَیش جَدُّهٌ خَیرُ الجُدّود»

در تذکره سبط و غیره آمده است که محمّد بن سعد در طبقات گفته که قبل از کشتن حضرت امام حسین علیه السلام سرخی در آسمان دیده نمی شد.

و از ابوالفَرَج، جدّ خود، در کتاب تبصره نقل کرده که حالت غضب آن است که هنگام غضب گونه انسان سرخ می شود و این سرخی دلیل غضب و نشانه است و خدای تعالی چون از جسمانیّت و عوارض اجسام منزّه است اثر غضبِ خود را در کشتن حضرت حسین علیه السلام به سرخی اُفق اظهار کرده است و این دلیل بزرگی آن جنایت است.

در برخی از روایات عامه آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام دو ماه یا سه ماه دیوارها گویی آغشته به خون بودند و از آسمان بارانی آمد که اثر آن مدتی در جامه ها باقی ماند.

ابراهیم بن محمّد بیهقی در کتاب محاسن و مساوی که بیش از هزارسال پیش نوشته شده گفته است که محمّدبن سیرین می گوید: حُمرَت و سرخی در آسمان دیده نشد مگر بعد از قتل امام حسین علیه السلام و هیچ زنی در روم تا چهارماه حیض نشد

ص: 633

مگر آن که پیسی اندام گرفت. پس پادشاه روم به پادشاه عرب نوشت که شما یا پیغمبری را کشته اید یا پسر پیغمبری را.

از ابن سیرین همچنین منقول است که پانصد سال پیش از بعثت نبوی صلی الله علیه و آله سنگی را یافتند که بر آن چیزی به زبان سریانی نوشته شده بود که ترجمه اش به زبان عربی این است:

اَتَرجُوا اُمّةً قَتَلتْ حُسَینا شَفاعَةَ جَدِّهِ یَومَ الحِسابِ

سلیمان بن یسار نیز گفته: که سنگی یافتند که بر آن نوشته شده بود:

لا بّدَ ان تَردَ القِیامَةَ فاطِمَةُ وَ قَمیصُها بِدَمِ الحُسَینِ مُلَطَّخٌ

وَیلٌ لِمَنْ شُفَعاؤُهُ خُصَماؤُهُ وَ الصُّورُ فی یَوم القِیمَهِ یُنْفَخُ

در مجموعه شیخ صدوق و کشکول و زهرالربیع و غیره مذکور است که عقیقی سرخ یافته شد که بر آن نوشته شده بود:

انَا دُرٌ مِنَ السَّمآءِ تَثَرؤُنی یَومَ تَزویجِ والِدِ السِبطَینِ

کُنتُ اَنقی مِنَ اللُّجَینِ بَیاضا صَبَغَتْنی دمِآءُ نَحرِ الحُسَیْنِ علیه السلام

سیّد جزائری در زهرالرّبیع فرموده که در شهر شوشتر سنگ کوچک زردی یافتم که حفّاران از زمین برآورده بودند و بر آن سنگ مکتوب بود:

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ عَلیٌ وَلِیُّ اللّهِ لَمّا قُتِلَ الحُسَینُ بنِ عَلِیِ بنِ اَبی طالبٍ عَلیه السَّلامُ کَتِبَ بِدَمِهِ عَلی اَرضٍ حصباه و سَیَعلَمُ الذَّین ظلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ.

این گونه مطالب عجیب نیست، زیرا نظیر آنها در زمان ما نیز وقوع یافته است؛ چنانچه محدّث جلیل مرحوم ثقه الاسلام نوری طاب ثراه از شیخ خود مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی ره خبر داده است که وقتی به حلّه رفته بود اتّفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طول آن را با اَرَّه به دو نیمه کردند در باطن آن در هر شقّی منقوش بود لااِلهَ اِلاّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ عَلُیٌ وَلِیُّ اللّهِ.

در چند حدیث آمده است که چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید. همچنین وارد شده است که آسمان سیاه شد به حدّی که ستاره ها در روز پدیدار شد و سنگی برداشته نشد مگر این که خون تازه زیر آن دیده شد.

ص: 634

در روایت ابن حجر آمده است که آسمان هفت روز گریست و سرخ شد.

ابن جوزی از ابن سیرین نقل کرده که دنیا تا سه روز تاریک بود و پس از آن سرخی در آسمان پیدا شد.

عزاداری حیوانات و گریه آنان بر امام حسین علیه السلام

مرحوم محدّث نوری طاب ثرا به سند صحیح، از عالم جلیل، صاحب کرامات باهره و مقامات عالیه، آخوند ملازین العابدین سلمانی ره نقل کرده که فرمود: چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما به کوه الوند افتاد که نزدیک به همدان است. پس در آن جا فرود آمدیم. فصل بهار بود همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من در دامنه کوه نظر می کردم ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد چون تأمّل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه سفیدی برسر داشت و بر سکویی نشسته بود که قریب چهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگ های بزرگی چیده بود که جز سر جای دیگری از او پیدا نبود.

نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس به من اُنسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از طریقه متشرّعه بیرون نیست و دارای اهل و اولاد بوده، و پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده و به عبادت مشغول شده است و از رساله های عملیّه از علمای آن عصر خبر داد و گفت: که هیجده سال است در آن جا زندگی می کند.

از جمله عجایبی که دیده بود این بود که گفت: ابتداء آمدن من به این جا ماه رجب بود، چون پنج ماه و اندی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و صداهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت، دیدم از حیوانات پر شده و رو به من می آیند،

حیوانات مختلفه متضادّه چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند و به صداهای گوناگون صیحه می زنند پس اضطراب و خوفم از این اجتماع و این که به صداهای غریبی صیحه می زنند زیاد شد و آن حیوانات دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند کرده و بر روی من، فریاد می کردند.

ص: 635

پس به خود گفتم بعید است سبب اجتماع این وحوش و درندگانی که با هم دشمنند دریدن من باشد زیرا یکدیگر را نمی دریدند و این جز به جهت امر بزرگ و حادثه عظیمی واقع نشده است. چون تأمل کردم به خاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت حضرت ابی عبداللّه علیه السلام است.

و چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را از این مکان انداختم و می گفتم: حسین، حسین، شهید حسین و امثال این کلمات. پس برای من در وسط خود جایی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه گرفتند.

پس بعضی سر بر زمین می زدند و بعضی خود را به خاک می انداختند و به همین نحو بود تا فجر طالع شد، پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و به همین ترتیب می رفتند تا همه متفرّق شدند. و این عادت ایشان است که آن سال تا حال که هیجده سال است. حتّی گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد و از اجتماع آنها در این جا برایم روشن می شد که امروز عاشورا است.

در سیره حلبیّه از بعضی از زهّاد نقل شده که آن شخص هر روز برای مورچه ها نان خُرد می کرد و چون روز عاشورا می شد آن مورها از آن نان ها نمی خوردند. از این قبیل حکایات بسیار است و این مقدار که ذکر شد ما را کافی است و ما برای تصدیق این حکایت که شیخ مرحوم نقل فرموده این حدیث شریف را در این جا ذکر می نماییم:

شیخ اجلّ اقدم ابوالقاسم جعفربن قولویه قمی از حارث اعور روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم فدای حسین شهید در ظهر کوفه! به خدا قسم، گویا می بینم جانوران بیابان را از هر نوعی که گردن ها را کشیده اند بر قبر او و شب تا صبح بر او گریه می کنند.»

سپس گوید: در صورتی که حیوانات این چنین بر امام حسین علیه السلام گریان و محزون می شوند شما باید بیش از آنان عزاداری کنید و در حق آن بزرگوار بی وفا و اهل جفا نباشید.

ص :636

(1)محدّث بزرگوار قمی صاحب کتاب منتهی الآمال رحمه الله می گوید: آنچه در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و ماتم جناب سیّد الشّهداء علیه السلام و اجتماع در مجالس و نشر اعلام و نصب خیام و تعطیل اسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و نوحه گری کردن و مرثیه خواندن و بکاء و ابکاء وغیر اینها که در شرع مطهّر از آن نهی نشده و محذوری ندارد، رایج است از عبادات مشروعه و راجحه است و برای آن ثواب های جلیله و اجرهای جمیله است.

(2)این مطلب از غایت وضوح محتاج به دلیل نیست و بر متتبّع خبیر و ناقد بصیر مکشوف است که اخبار متواتری بر استحباب گریه بر آن حضرت و تذکرّ مصایب او و ابکاء و (گریانیدن) تباکی (گریه بر خود بستن و به صورت و هیئت باکی در آمدن) وارد شده است. نه آن که مراد ریای در گریه باشد چه بکاء بر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام عبادت است و ریا در عبادات، جایز نیست.

(3)همچنین اخبار فراوانی در مورد احیای امر ائمّه و فضل مجالسی که احیای امر ایشان می شود و آن که ائمّه علیهم السلام این نحو مجالس را دوست می دارند و ملائکه در آن مجالس حاضر می شوند وارد شده است.

در اخبار متعدّدی آمده است که جزع در همه چیز مکروه است مگر جزع بر سیّد الشّهداء علیه السلام و در اخبار بسیاری وارد شده که ایّام عاشورا ایّام مصیبت و حزن

1- (1)قال المحدّث القمی رضوان اللّه تعالی علیه: فَیاللّهِ لِقلْبٍ لایَتَصدَّعُ لِتِذکارِ تلْکَ الاُمُورِ وَ یا عَجَبا مِن غَفلَهِ اَهلِ الدُّهُورِ وَ ما عُذْرُ اَهلِ الاِسلامِ و الایمانِ فی اِضاعَهِ اَقسامِ الاَحزانِ، اَلَم یَعلَمُوا اَنَّ مُحَمَّدا صلی الله علیه و آله مَوتُورٌ وَجیعٌ وَحَبیبُهُ مَقهوُرٌ صَریعٌ، وقَد اَصبَحَ لَحْمُهُ علیه السلام مُجَّردا عَلَی الرِّمالِ وَ دَمُهُ الشَّریفُ مَسفُوکا بِسُیُوفِ اَهلِ الضَّلالِ، فَیالَیتَ لِفاطِمَهَ وَ اَبیها عَینا تَنظُرُ اِلی بَناتِها وَ بَنیها وَ هُم مابَینَ مَسلوُبٍ و جَریحٍ وَ مَسجُونٍ وَ ذبیح.

2- (2)ثمّ قال رحمه اللّه: و اَمّا ما جآء فیِ الصَّحیحین مِن اَنَّ المّیِتَ یُعَذَّبُ بِبُکآءِ آهْلِهِ عَلَیه، و فی رِوایَهٍ بِبُکآءِ الحَیّ، و فی رِوایهٍ یُعَذَّبُ فی قبرهِ بما یُنحَ

عَلَیهِ فَاِنَّهُ خَطَاٴ مِنَ الرّاوی بِحُکمِ العَقلِ و النَّقلِ.

3- (3)فَعَن الْفاضِلِ النَّوَوِیّ قال هذِهِ الرّوایاتُ کُلُّها مِن رِوایّهِ عُمَربنِ الخّطّابِ وَ ابنِهِ عَبداللّهِ قالَ: و انکر عایشهٌ علیهما و نَسَبَتْهما الی النسیان و الاشتتباه و احتجّت بقوله تعالی: ولا تزرُ وازره وزرَ اُخری انتهی.(النص و الاجتهاد ص 299)

اهلبیت است.

همچنین روایت شده که [شیعیان ما] در حزن ما محزون و در سرور ما مسرورند. اخبار بی شماری وارد شده که ائمّه علیهم السلام شُعرا را به خواندن مراثی امر می کردند و گوش می کردندو می گریستند و به آنان جایزه می دادند و فضیلت این کار را بیان می فرمودند.

(1)در کافی و تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «پدرم، ابوجعفر علیه السلام ، فرمود: برای زنانی که بر من در مِنی (در ایام حج) ندبه کنند از طرف من کذا و کذا وقف کن.»

در تهذیب آمده است که خالد بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: چگونه است اگر آدمی بر [مرگ] پدر یا مادر یا برادر یا نزدیکان دیگر جامه چاک کند؟ فرمود: باکی نیست در شقّ جیوب، به درستی که موسی بن عمران بر برادرش شقّ ثوب کرد. (جامه چاک نمود) و در ذیل حدیث می فرماید:

وَ لَقَد شَقَقْنَ الجُیُوبَ و لَطَمْنَ الخُدُودَ الفاطِمِیّاتُ عَلَی الحُسَیْنِ بِن عَلیٍ علیهما السلام وَ عَلی مِثلِهِ تُلْطَمُ الخُدوُد و تُشَقَّ الجُیُوبُ.

(2)در چند روایت وارد شده که پس از شهادت امام حسین علیه السلام یک زن از زنان

1- (1)قال صاحب المجالس الفاخره: و انکر هذه الروایات ایضا عبداللّه بن عباس و احتجّ علی خطآءِ راویها و التفصیلُ فی الصحیحین و شروُحهما و ما زالت عایشه و عمر فی هذه المسئله علی طرفی نقیض حتّی اخرج الطبری فی حوادث سنه 13 من تاریخهِ بالاِسناد الی سعید بن المسیب قال: لمّا توفّی ابوبکر اقامت علیه عائشه النوح (ای النائحات) فاَقبل عمربن الخطاب حتّی قام ببابها فنها هنّ عن البکاء علی ابی بکر فابین ان ینتهین فقال عمر: لهشام بن الولید ادخل فاخرج الیّ ابنه ابی قحافه فقالت عائشه لهشام: حین سمعت ذلک من عمر: انّی اُحرّج علیک بیتی فقال عمر لهشام: اُدخل فقد اذنتُ لک فدخل هشام فاخرج ام فروَه اُخت ابی بکر الی عمر فعلاها بالدرّه فضربها ضربات فتفرّق النُّوَّحُ حین سمعوا ذلک قلت:

2- (2)کانّه لم یعلم تقریر النبیّ صلّی اللّه علیه و آله نسآءَ الاَنصارِ علی البکاء علی موتا هنَّ؟ و لم یبلُغهُ قوله (صلی الله علیه و آله): لکن حمزه لابواکی له و قوله: صلی الله علیه و آله علی مثل جعفر فلتبک البواکی و لعلَّهُ نسی نهی النبیّ صلّی اللّه علیه و اله ایّاهُ عن ضرب البواکی فی یوم وفات رُقیّه، و فی مقام اخر نتلو خبرها علیک:

بنی هاشم خضاب نکرد و سرمه نکشید و شانه نزد و در خانه های ایشان دود از مطبخ بلند نشد تا پنج سال که عبیداللّه بن زیاد لعین کشته شد و سر نحس او را مختار برای ایشان روانه کرد.

ابن اثیر و بسیاری از علمای عامّه و اهل سیر نقل کرده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه اُحد به مدینه مراجعت کرد صدای نوحه زنان انصار را بر کشتگانشان شنید، فرمود: «لکِنَّ حَمزه لا بَواکی لّهُ»، یعنی کشتگان انصار گریه کننده دارند لکن حمزه گریه کننده ندارد.

(1)انصار چون این سخن رسول خدا را شنیدند و دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستن بر عموی بزرگوارش را دوست دارد به زنان دستور دادند که پیش از ندبه کردن بر کشتگان خود بر حمزه ندبه کنند.

واقدی گفته است که این عادتی شد بر اهل مدینه که در هر مصیبت ابتدا بر حمزه گریه می کردند، و معلوم است محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله با حمزه بیش از محبّت با سیّد الشهدا علیه السلام نبوده و اگر گریه بر حمزه دستور رسول خدا باشد، به طریق اولی گریه بر حضرت حسین علیه السلام نیز امر اوست و هر گاه سیرت اهل مدینه طیّبه بر آن قرار گرفت که در هر مصیبتی اوّل بر حضرت حمزه ندبه و گریه کنند به جهت مواسات با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ادای حقّ کلمه آن جناب که فرمود:

(2)«لکِنَّ حمزَه لابَواکي لهُ» با آن که سال های زیاد از شهادت حمزه گذشته و احدی هم بر أهل مدینه بر این عادت و سیرت انکار نکرده اولی آن است که مخالفین علاوه بر آن که شیعیان را در عزاداری و سوگواری بر حضرت سیّد الشهداء علیه السلام ملامت نکنند خود نیز اقامه ماتم نموده و در حزن بر اهلبیت علیهم السلام با

1- (1)اخرج الافام احمد من مسنده من جمله حدیث ذکر فیه موت رُقیَّهَ بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و بکاء النسآء علیها قال: فجعل عمرُ یضر بُهُنَّ بسوطه فقال النبیّ صلی اللّه علیه و آله: دعهنَّ یبکین ثمّ قال: مهما یکن من القلب و العین فمن اللّه و الرحمه و قعد صلی الله علیه و آله علی شفیر القبر و فاطمه علیها السلام الی جنبه تبکی قال فجعل النبیّ

صلّی اللّه علیه و آله یمسح عین فاطمه بثوبه رحمه لها.(البحار ج 31/32 النص و الاجتهاد ص 298)

2- (2)و اخرج ایضا حدیثا فیه انّه مرَّ علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله جنازهٌ معها بواکی فنهر هنُ عمر فقال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله: «دعهنّ فانّ النفس مصابهٌ والعین دامعهٌ» الی غیر ذلک. (النص و الاجتهاد ص 298)

شیعیان مُواسات و شرکت کنند.

بالجمله اخبار این باب بسیار است و این مختصر را گنجایش بیش از این نیست پس شایسته است که شیعیان عموما و ذاکرین خصوصا در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و بر واجبات و مستحبّات اقتصار کرده، از استعمال محرّمات - از قبیل غنا که غالبا نوحه های لطمه خالی از آن نیست - و از اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونه الکذب که در جمله ای از کتب غیر معتبره بلکه و از نقل از کتبی که مصنّف آنها از متدینین اهل علم و حدیث نیست احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر اللّه است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می برد بپرهیزند خصوصا ریا و کذب و غنا که در این عمل ساری و جاری شده است و کمتر کسی از آن مصون است.

شایسته است که در این مقام چند خبر در باره بزرگی عقاب هریک از موارد مذکور بیان شود تا اگر کسی خدای نخواسته مبتلا باشد مرتدع شود.

مرحوم محدّث قمی در کتاب منتهی الآمال می گوید: لازم است اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان که دامن همّت برکمر زده و علم تعظیم شعائر اللّه را بر دوش کشیده اند و برای تعظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را مبذول داشته اند بدانند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آن گاه عبادت [محسوب] می شود که جز رضای خداوند و خشنودی رسول خدا و ائمّه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین غرض و مقصدی درنظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ ساری شده بر حذر باشند.

مبادا العیاذ بالله در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام و غنا خواندن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن و بی اذن بلکه با نهی صریح به خانه مردم درآمدن و برمنبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریه نکردن به کلمات بلیغه و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آمدن و مدح کسانی که مستحق

ص: 640

مدح نیستند و اهانت به بزرگان دین و افشای اسرار آل محمّد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت ظلمه و مغرور کردن مجرمین و متجرّی نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی درنظر و خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر به طور تدلیس و تفسیر آیات شریفه به آرای کاسده و نقل اخبار به معانی باطله و فتوا دادن با نداشتن اهلیّت آن، چه به حقّ یا به خلاف،

و تنقیص انبیای عظام و اوصیای کرام علیهم السلام به جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و متوسل شدن - برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی را به عنوان زبان حال و ذکر کردن شبهات در مسایل اصول دین بدون بیان رفع آن یا نداشتن قوّه آن و خراب کردن پایه اصول دین ضعفای مسلمین.

و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهلبیت نبوّت علیهم السلام است و طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد که لاتُعدّ و لاتُحصی است مبتلا شود.

و نیز بر حذر باشد که مبادا العیاذ باللّه در زمره آنان داخل شود که مقدمات وعظ را پیش گرفته و گاهی خطب بلیغه امیرالمؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آن حضرت را ذکر کنند و مردم را از محنت دنیا و آفات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و به حالات پیشوایان دین و خواصّ اصحاب و علمای راشدین استشهاد کنند.

و گاهی از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجا و توکل و رضا و از رذایل خبیثه و صفات قبیحه و غیر آن سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی و غیره در نهایت فصاحت و بلاغت بی توقّف و لکنت بیان کنند و آیات و اخبار مناسب با این مقام را مرتب و منظم پرداخته.

و کلماتی که در آن سجع و قافیه به هم انداخته ذکر نمایند و چنان پندارند که خود به گفتن آنها متصفند و حال آن که در آن صفات از پایه ادنی عامی ترقّی ننموده است، و چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده به خباثت رذایل است که اگر صاحب مجلس

در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و به لوازم تکریم و توقیر او که متوقّع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد درهم و برهم شود و گله و ایراد نماید و فضّاحی کند.

و با این حالت خود را از اهل اللّه و اهل آخرت و داخل در زمره چاکرین حضرت سیّدالشهداء علیه السلام پندارد و گمان کند که به جهت مقداری از محفوظات منبریّه از همه رذایل و خباثات عاری و برئ است و اخلاق رذیله تنها در بین عوام النّاس و مستمعین مجلس وجود دارد.«اعاذنا اللّه من ذلک و عصمنا بفضله و کرمه»

بر دانای بصیر و متجسس عیوب نفس مکشوف است که چنین کسی حالش حال چراغ است که خویشتن را می سوزد و دیگران را می افروزد و داخل در زمره غاوین که در آیه «فَکُبکِبُوا فیها هُم وَ الغاوُون» می باشد و مشمول آیه شریفه «اَن تَقُول نَفسٌ یا حسرتی عَلی ما فَرَّطتُ فی جَنبِ اللّهِ» و آیه مبارکه «اَتَامُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ اَنفُسَکُمْ» و آیه «لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفعَلُونَ» می باشد.

حافظ شیرازی می گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

قال اللّه تعالی: «قُل هل نُنّبئکُمْ بِالاخسَرینَ اعمالاً الَّذینَ ضَلَّ سَعیُهُم فی الحَیوهِ الدُّنیا و هُم یَحسَبُون اَنَّهم یُحسِنُونَ صُنعا»

این نیز باید فراموش نشود که تکلیف مردمی که از یک منبری بهره مند می شوند و به فیوضات بی حدّ و احصا می رسند، چه صاحب مجلس و چه غیر او، از حاضرین و مستمعین، اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است و آنچه از قوّه برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با او کنند هرگز وفا به حقّی که در این عمل برایشان پیدا کرده نخواهد کرد؛

چه آنچه با او می کنند و از متاع دنیا به او می دهند تمام به یک تار جامه بهشتی

که هزارها از آن به توسط آن روضه خوان به آنها رسیده برابر نخواهد بود. پس هرچه دهند کم داده اند و هرچه کنند کم کرده اند؛ چنانچه سیرت مرضیّه ائمّه طاهرین علیهم السلام بااین طایفه و امثال ایشان چنین بوده است.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فرزدق شاعر پس از آن که آن قصیده معروفه را خواند، چگونه عطا فرمود؟ حضرت صادق علیه السلام به اشجع سلمی پس از آن که به عیادت آن حضرت آمد و دو بیت خواند: چگونه عطا فرمود؟ نزد آن حضرت چهار صد درهم بود که همه را به وی عطا فرمود، اشجع شکرکنان گرفت و به رفت. حضرت او را طلبید و انگشتری به او عطا کرد که ده هزار درهم قیمت داشت.

قضیه عطای حضرت امام رضا علیه السلام نسبت به دعبل خزاعی از پول زیاد و جبّه، و به روایتی انگشتر عقیق و پیراهن خز سبزی که هزار شب در هر شبی هزار رکعت نماز در آن خوانده بود و هزار ختم قرآن در آن نموده بود معروف است.

و از غُرر و دُرر نقل شده که دعبل بن علی و ابراهیم بن عباس که با یکدیگر دوست بودند خدمت حضرت ثامن الائمّه علیهم السلام رسیدند بعد از آن که ولیعهد شده بود پس دعبل خواند:

مدارس ایات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

و ابراهیم قصیده ای خواند که اوّل آن این است:

ازالت عزاءَ القلب بعد التجلد مصارعُ اولاد النبیّ محمّد(ص)

پس آن حضرت به آن دو نفر بیست هزار درهم از دراهمی که مأمون اسم مبارکش را بر آنهاسکه زده بود بخشید، پس دعبل نصف هدیه خود را به قم آورد و اهل قم هر درهمی از آنها را به ده درهم خریدند پس حصّه دراهم دعبل صد هزار درهم شد. و اما ابراهیم آنها را نگاه داشت تاوفات یافت.

حضرت سیّدالشهداء علیه السلام به کسی که سوره حمد را به یکی از پسرانش آموخته بود هزار اشرفی و هزار جامه عطا کرد و دهانش را پر از مروارید نمود و فرمود: «کجا وفا کند این عطای من به عطای او.»

آن حضرت همچنین چهار هزار درهم به عربی که برای او شعر:

لن یخب الان من رجاک و من حرّک من دون بابک الحلقه

ص: 643

را خواند عطا فرمود. با این همه از او شرم کرد و عُذر خواست و فرمود: «خُذها فَاِنّی الیک معتذرٌ.»

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در روز عید نوروز به امر منصور در جای او نشست و مردم به دیدن آن جناب آمدند و به اندازه وسع خود هریک هدیّه و تحفه آوردند و آخر همه پیرمردی فقیر آمد و عرض کرد: من هدیّه ای ندارم جز سه شعر که جدّم در مرثیه جدّت حضرت حسین علیه السلام گفته، پس آن سه شعر را خواند، حضرت فرمود: «هدیّه تو را قبول کردم، بنشین!» آن مرد نشست. حضرت نزد منصور فرستاد که این مال هایی را که به عنوان هدیّه و تحفه آوردند چه باید کرد؟

منصور تمام آنها را به آن حضرت بخشید و حضرت هم تمام آنها را به ان پیرمردی بخشید. مولف گوید: آن سه بیت شعر چنین بود:

عجبت لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار

ولأسهمٍ نفذتک دون حرائر یدعون جدّک و الدموع غزار

الاّ تغضغضتِ السهام و عاقها عن جسمک الإجلال و الإکبار؟ !

اخلاص کمیت شاعر و توجه اهل البیت علیهم السلام به او

مسعودی در مروج الذّهب گوید: کمیت به مدینه رفت و شبی خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد و اشعار خود را برای آن جناب خواند و چون قصیده میمیّه را شروع کرد و به این شعر رسید:

وقتیلٌ بالطف غودر منهم بین غوغاء اُمَّهٍ و طغام

آن حضرت گریست و فرمود: «ای کمیت ! اگر نزد من مالی بود تو را صله می دادم، لکن آن عبارتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود که «لازلت مویَّدا بروح القُدُس ما ذببت عنّا اهل البیت» [برای تو می گویم]. پس کمیت از نزد آن حضرت بیرون شد و نزد عبداللّه بن الحسن رفت و اشعار خود را برای او نیز خواند، عبداللّه گفت: همانا من ضیعه ای را که زمین و آب باشد به چهار هزار درهم خریده ام و این نوشته آن است، پس قباله آن ملک را به او داد و آن ملک را به او بخشید.

کمیت گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! اگر من شعر برای غیر بگویم برای دنیا و مال می گویم لکن، به خدا سوگند، برای شما اهلبیت جز خدا نظر ندارم و من در ازای چیزی که برای خدا گفته ام، مال و ثمن نمی گیرم. عبداللّه اصرار بلیغ کرد که قبول کند. لاجرم کمیت قباله آن ملک را گرفت و رفت. و پس از چند روز نزد عبداللّه آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باشد! من به تو حاجتی دارم. فرمود:

هر حاجت که داشته باشی برآورده است، حاجتت را بگو! گفت: می خواهم این قباله را بگیری و ملک خود را پس گیری، سپس آن نوشته را نزد عبداللّه نهاد. عبداللّه نیز قبول کرد. در این وقت عبداللّه بن معاویه بن عبداللّه بن جعفر جامه ای از پوست برداشت و چهار گوشه آن را به دست چهار نفر از کودکان خود داد و در خانه های بنی هاشم گردش می کرد و می گفت:

ای بنی هاشم! این کمیت است که در هنگامی که مردم از ذکر فضایل شما سکوت کرده اند و خون خود را نزد بنی امیه در معرض دیده اند در حقّ شما شعر گفته پس هرچه شما را ممکن شود او را صله دهید، پس هر که هرچه ممکنش می شد از درهم و دینار در آن جامه پوستی می ریخت.

پس به زن های هاشمیّات را نیز اعلام کرد تا آنها هم هرچه بتوانند عطا کنند پس زن ها نیز هرچه ممکن بود او را عطا کردند حتّی آن که زیورهای خود را از بدن بیرون می کردند و به کمیت می دادند تا آن که برای کُمیت مقدار صد هزار درهم جمع شد پس عبداللّه آنها را نزد کمیت آورد و گفت:

یا ابا المستهل! اتیناک بجهد المقلّ! همانا از تو عذر می خواهیم، چه آن که ما درزمان دولت دشمنان خود هستیم و این مقدار را جمع کردیم و زیور زنان نیز چنان که می بینی در آن است، پس به اینها به روزگار خویش استعانت بجو. کمیت گفت: پدر و مادرم فدای شما باد! زیاد عطا فرمودید و من جز خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را غرضی در مدح شما نداشتم و از شما چیزی نمی گیرم اینها را به صاحبانش رد کن. پس عبداللّه هر چه سعی کرد که کمیت قبول کند قبول نکرد.

در روایات اهل سنّت آمده است که صاعد، مولای کمیت، گفت: با کمیت خدمت حضرت باقر علیه السلام رفتیم و کمیت برای آن جناب قصیده ای را که اول آن این

مصرع است: من لقلب مُتَیَّمٍ مُستَهامٌ انشاد کرد حضرت فرمود: «الّلهمّ اغفر للکمیت الّلهمّ اغفر للکمیت.»

روزی کمیت خدمت آن جناب رفت و آن حضرت هزار دینار و کسوه به او بخشید. کمیت پول ها را قبول نکرد و جامه ها را به جهت تبرّک و تیمن قبول نمود.

کمیت گفته که یک بار نیز خدمت حضرت فاطمه بنت الحسین علیه السلام شرفیاب شدم فاطمه فرمود: «این شاعر ما اهلبیت است و سپس قدحی سویق برای او آورد و کمیت از آن تناول نمود. آن گاه امر فرمود تا سی دینار و مرکبی به کمیت دادند. کمیت گریست و گفت: به خدا سوگند، قبول نخواهم کرد. من با شما به جهت دنیا، دوستی نکردم.

از این قبیل قضایا بسیار است و این مقدار تطویل به جهت تنبیه نفوس ناقصه بعضی از صاحبان مجلس تعزیه حضرت سیّدالشهداء علیه السلام است که در ایامی که اقامه مجلس تعزیه می کنند چه اندازه به سلسله جلیله اهل ذکر و مرثیه توهین و تخفیف می کنند و گمان می کنند به جهت آن وجه جزئی که بعد از مدت مدیدی به جان کندن می دهند جان روضه خوان را خریده و طوق عبودیّت بر گردن او افکنده اند و چه بسیار اوامر و نواهی می کنند و توقعات بیجا از او دارند. (منتهی الآمال ج 1/876)

1- حرمت ریا در عزاداری

در کتاب و سنّت آیات و اخبار بسیاری بر مذمّت و وعید بر ریا وارد شده است.

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «اَدنی ریاء شرک است.» از آن حضرت همچنین مروی است: «آتش و اهل آتش از اهل ریا» صیحه و فغان می کنند عرضه داشتند: یا رسول اللّه ! آتش نیز به فغان می آید؟ فرمود: «بلی، از حرارت آتشی که ریا کاران به آن معذّب باشند.»

و نیز فرمود: «ریاکار را روز قیامت به چهار نام ندا می کنند، می گویند: ای کافر، ای فاجر، ای غادر، ای خاسر، کوشش تو گمراه و اجر تو باطل شد و تو را نصیبی نیست. ای خدعه کننده! مزد خود را از کسی بطلب که برای او عمل می کردی.»

و نیز فرمود: «بهشت تکلّم کرد و گفت به درستی که من بر هر که بخیل و

ص: 646

ریاکار است حرامم و فرمود: «به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می ترسم شرک اصغر است.» گفتند: یا رسول اللّه ! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا.»

احادیث این باب بسیار است و در خباثت آن کافی است همین که ریا در هر عملی داخل شود به فتوای فقها آن عمل باطل و از درجه قبول ساقط است.

ریا اقسام خفیّه ای دارد که علما در محلّش ذکر کرده اند و ما در معنی تباکی اشاره کردیم که بعضی از روی بی ادراکی ریا را در عزای سیّدالشهداء علیه السلام جایز و شرط اخلاص را برداشته و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده اند! چون سخن به اینجا کشید لازم دانستم که بانیان مجالس عزا و عزیزان اهل منبر و مداحان اهل بیت علیهم السلام را به خطرات و آفات این عمل مقدس توجه دهم و از آنان پوزش می طلبم و به خود نیز این مسائل را می گویم.

سبحان اللّه! آن حضرت تمام این مصایب را به جهت تحکیم اساس توحید ذات مقدّس باری تعالی و اعلای کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرّق بدعت های ملحدین تحمل نموده است، چگونه ذی شعوری احتمال می دهد که آن حضرت سبب جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که ریاو شرک اصغر است باشد؟! ان هذا الاّ اختلاق.

2- حرمت کذب و دروغ بر خدا و اولیای خدا در قرآن

محدّث نوری رحمه اللّه سپس راجع به دروغ بر خدا و رسول او صلی الله علیه و آله گوید: بزرگی معصیتِ دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به قدری است که خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده که به بعضی از آن ها تیمنا و تبرکا اشاره می شود:

1- در سوره بقره آیه 79 می فرماید: «فویل للّذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثمّ یقولون هذا من عنداللّه لیشتروا به ثمنا قلیلاً فویلٌ لهم ممّا کتبت ایدیهم و ویل لهم ممّا یکسبون».

2- و در سوره آل عمران می فرماید: «فمن افتری علی اللّه الکذب من بعد ذلک

فاولئک هم الظالمون». آل عمران/94

3- و در سوره انعام می فرماید: «و من اظلم ممّن افتری علی اللّه کذبا او کذّب بایاته انّه لایفلح الظالمون». انعام/21

4- و در سوره نحل می فرماید: «انّ الذین یفترون علی اللّه الکذب لا یفلحون»

5- و در سوره هود می فرماید: «و من اظلم ممّن افتری علی اللّه کذبا اولئک یعرضون علی ربّهم و یقول الأشهاد هولاء الّذین کذبوا علی ربّهم ألا لعنه اللّه علی الظالمین». هود/18

6- و در سوره طه می فرماید: «و یلکم لاتفتروا علی اللّه کذبا فیسحتکم بعذاب و قدخات من افتری». آیه 61

7- و در سوره عنکبوت می فرماید: «و من اظلم ممّن افتری علی اللّه کذبا او کذّب بالحقّ لما جاءه ألیس فی جهنّم مثویً للمتکبّرین». آیه 68

8- و در سوره زمر می فرماید: «فمن اظلم ممّن کذب علی اللّه و کذّب بالصّدق إذجاءه الیس فی جهنّم مثوی للکافرین». آیه 32

9- و در همان سوره می فرماید: «و یوم القیمه تری الّذین کَذَبوا عَلَی اللّهِ وُجوهُهُم مسوّدهٌ الیس فی جهنّم مثوی للمتکبّرین». زمر /60

10- و در سوره صف می فرماید: «و من اظلم ممّن افتری علی اللّه الکذب و هو یدعی الی الاسلام». صف /7 سپس گوید: برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر بی باکان از ارتکاب آن و شمرده شدن آن ها در زمره ظالم ترین بنی نوع انسان و سیاه شدن رخسار آنها در روز حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب به همین چند آیه مبارکه قناعت می شود.

3- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات

1 شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «دروغ بستن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است.

و نیز این مضمون را با سند دیگر از آن حضرت روایت کرده با اضافه دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام . و در تفسیر عیاشی نیز به همین قسم روایت شده است.

ص: 648

2 و در كافى از حضرت امام محمّدباقر عليه السلام مروى است كه به ابونعمان فرمود:«اى ابونعمان! دروغ بر ما مبند كه مبادا ملت اسلام از تو برطرف و گرفته شود»؛ يعنى دروغ صاحبش را از حريم اسلام بيرون مى برد.

و اين خبر را شيخ مفيد در كتاب ارشاد با جزئى اختلاف روايت كرده است.

3 و نيز در كافى مروى است كه خدمت حضرت صادق عليه السلام ذكر شد كه «حائک» يعنى جولا ملعون است. حضرت فرمود: «مراد از آن، كسى استكه مى بافد بر خداوند و رسولش صلى اللّه عليه و آله.»

4 و نيز در كافى از آن جناب روايت كرده كه به مردى ازاهل شام فرمود: «اى برادر شامى! بشنو حديث ما را و بر ما دروغ مبند زيرا هر كه بر ما دروغ بندد به تحقيق بر رسول خدا صلى الله عليه و آله دروغ بسته است. و هر كه بر پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله دروغ بندد به تحقيق بر خداى تعالى دروغ بسته است و كسى كه بر خداوند دروغ بندد خداى عزّوجلّ او را عذاب خواهد كرد.»

5 شيخ صدوق در كتاب فقيه روايت كرده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در وصاياى خود به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «يا على! هر كس عمدا بر من دروغ بندد، جايگاه خود را در آتش جهنم قرار داده است.»

6 ابوعلى طوسى در امالى و غير او از ابن ابى الدنيا از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل نموده اند كه فرمود: «شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و آله مى فرمود: هر كس عمدا بر من دروغ بندد تا آخر در آتش جهنم خواهد بود.

7 سليم بن قيس هلالى از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام در كتاب خود از آن جناب روايت كرده كه فرمود: «به تحقيق بر رسول خدا صلى الله عليه و آله در عهد آن حضرت دروغ بسته شد تا آن كه آن حضرت براى خواندن خطبه برپا ايستاد و فرمود: اى مردم! دروغ گويان بر من زياد شدند پس هركه بر من دروغ بندد... تا آخر آنچه گذشت.

و اسانيد اين خبر شريف در كتب احاديث خاصه و عامه بسيار بلكه آن را از اخبار متواتره شمرده اند.

8 و نیز از آن جا روایت کرده که چون عمروبن العاص دروغ هاای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و در منبر آن را ذکر نمود و خبراو به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید آن

ص :649

حضرت فرمود: «عجب است از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول و او را تصدیق می کنند و حال آن که کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و رعش به آن جا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد خداوند او را هفتاد نوبت لعنت می کند.»

9 شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آن که خبر متواتر را بیان کرده در بسیاری از اخبار مانند جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات اللّه علیهم ادعای تواتر نموده است».

و در کتاب نوادر احمدبن محمّد بن عیسی از آن جناب مروی است که فرمود: «هر که بر خداوند و رسولش دروغ بندد و روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده است، اگر در گفتن آن متعمد باشد» و بر این مضمون اخبار عدیده ای رسیده است.

10 و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر نموده به سوء و فحشا به تحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته است» و بعد از کلماتی چند فرمود: «و هر که بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بندد خداوند او را در آتش داخل خواهد نمود.»

11 و نیز در همان کتاب مروی است که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در باره قول خداوند عزّوجلّ: «واذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آباءنا واللّه امرنا بها قل انّ اللّه لایأمر بالفحشاء أتقولون علی اللّه ما لا تعلمون»، یعنی و چون کاری کنند که بغایت زشت است گویند یافتیم بر آن خصلت پدران خود را و خدای ما را به آن امر فرموده. بگو به درستی که خدای امر نکند به خصلت بد آیا بر خدای تعالی چیزی را می گویید که نمی دانید؟!

پس حضرت به آن سائل فرمود: «آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی به زنا کردن و خوردن شراب و چیزی از این محرمات امر کرده باشد؟» گفتم: نه! فرمود: «پس چیست این فاحشه ای که ادعا می کنند خدای تعالی ما را امر نموده به انجام آن؟» گفتم: خداوند و ولیّش به آن داناترند.

فرمود: «این سخن ازپیشوایان جور است که ادعا کردند خدای تعالی خلایق را

ص: 650

امر کرده که از ایشان پیروی و به آن ها اقتدا کنند پس خداوند ما را خبر می دهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند فاحشه نامیده است.

12 شیخ کشی در کتاب رجال خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ما اهل بیتی راستگو هستیم و خالی نیستیم از دروغگویانی که بر ما دروغ می بندند و سخن راست ما را به جهت سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار می کنند.»

آن گاه آن حضرت جماعتی از دروغگویان در هر طبقه را برشمردند، و سپس فرمودند: «خداوند لعنت کند ایشان را. ما خالی نیستیم از کذّابی که بر ما دروغ می بندد و یا آن که در رأی عاجز و بی دست و پاست. خداوند کفایت کند زحمت هر دروغگوی بر ما را و گرمی آهن را به ایشان بچشاند.»

13 و نیز از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هر کس بر ما اهل بیت دروغ بندد خداوند او را در روز قیامت به حالت کور و در زمره یهودان محشور کند و اگر دجال را درک کند در قبر خود به او ایمان آورد.

شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و طبرسی در احتجاج از محمّدبن ابراهیم بن اسحق طالقانی روایت کرده اند که گفت: من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس اللّه روحه که نایب سوّم حضرت حجت علیه السلام است بودیم که مردی برخاست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی دادند. محمّدبن ابراهیم گفت: فردای آن روز خدمت ابی القاسم برگشتم و با خودم می گفتم: آیا می بینی او را که آنچه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود. پس ابتدا بدون آن که چیزی اظهار کند فرمود: «ای محمّد بن ابراهیم! لان اخرّ من السماء فتخطفنی الطیر او تهوی بی الریح فی مکان سحقیق احبّ الیّ ان اقول فی دین اللّه تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی»؛ هر آینه اگر از آسمان بیفتم پس پرنده ای مرا برباید یا باد مرا در جائی دور فرود آرد نزد من محبوب تر است از آن که در دین خدای تعالی برأی خود و از جانب نفس خود چیزی بگویم بلکه آنچه گفتم از اصل بود و از حضرت حجت صلوات اللّه و سلامه علیه شنیده شده بود.

14 و نیز در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بپرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شما را» کسی عرض کرد: این چگونه است یا رسول اللّه؟ فرمود: «یکی از شماها می گوید خداوند فرمود، پس خداوند عزّوجلّ می فرماید: دروغ گفتی، من آن را نگفتم و یکی از شماها می گوید خداوند نفرمود، پس خدای تعالی می فرماید دروغ گفتی، به تحقیق که آن را گفتم.»

15 و شیخ کشی در رجال خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «و اللّه هیچ کس نیست که بر ما دروغ بندد مگر آن که خداوند به او بچشاند گرمی آهن را.»

16 و در کافی مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بگوید خدای می داند چیزی را که خداوند نمی داند، یعنی کاری کرده مثلاً به خلاف واقع آن را نقل می کند و خداوند را گواه می گیرد که حضرت مقدسش می داند و حال آن که چون بی اصل است خدای نمی داند، در این حال عرش خداوند محض تعظیم جلال حق سبحانه به لرزه می آید.»

17 و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که: «چون بنده بگوید خداوند داناست و حال آن که دروغ گفته باشد خداوند عزوجل می فرماید: آیا احدی را غیر از من که بر او دروغ ببندی پیدا نکردی؟»

و این خبر را مرحوم سید نعمه اللّه جزایری در انوار چنین نقل نموده که:«خداوند به ملائکه می فرماید: ای ملائکه من! نظر کنید به سوی بنده من که احدی را عاجزتر از من نیافت که این دروغ خود را بر او حواله کند تا این که آن را بر علم من حواله کرد!، پس من به او چنین خواهم کرد و چنان خواهم کرد.» (کتاب لؤلؤ و مرجان)

آیات و اخبار در مذمّت دروغ و مفاسد آن در دنیا و آخرت از شمار بیرون است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و فرموده:

«اِنَّما یَفتَرِی الکذِبَ الَّذینَ لایُومنِوُنَ»؛ جز آنان که ایمان نیاوردند کسی دروغ نمی بندند. اگر در مذمّت کذب جز همین آیه کریمه نبود وافی بود؛ چه رسد به آیات کثیره دیگر.

در کافی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «نخستین کسی که دروغگو را تکذیب می کند خداوند عزوجل است، پس از آن دو فرشته که با اویند، بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و می داند دروغ گفته است.»

همان کتاب از کتاب عقاب الأعمال از آن جناب مروی است که فرمود: «حق تعالی برای شرّ و بدی ها قفل ها مقرّر کرده و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده و دروغ بدتر از شراب است.»

در کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «واللّه مزه و طعم ایمان را نخواهید چشید تا آن گاه که دروغ را چه از روی جدّ، چه از روی مزاح و خوش طبعی ترک کنید.»

در جامع الأخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ بگوید او را هفتاد هزار ملک لعنت کند و از دل او بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا به عرش رسد پس حمله عرش او را لعنت کنند و حق تعالی به واسطه آن یک دروغ هفتاد زنا بر او بنویسد که آسان تر آنها آنست که با مادر خود زنا کند.»

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است: «که تمام خبائث را در خانه ای گذاشته و دروغ را کلید آن قرار داده اند.»

و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «نظر نکنید به طول رکوع و سجود مرد، زیرا که آن چیزی است که به آن عادت کرده و اگر آن را ترک کند از آن وحشت نماید، لکن به راستی گفتارش و دادن امانتش نظر نمایید.»

و از دعوات راوندی منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دیشب در خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند و مرا به ارض مقدّسه - که ظاهرا مراد از آن شام باشد - بردند و جمله ای از عجایب که در آنجا دیدند که از جمله آنها این بودکه:

مردی را دیدند که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده و در دستش چیزی مانند عصا از آهن بود و سر آن کج بود. پس بر یک طرف روی او می آمد و با آن وسیله ای که در دستش بود از یک طرف دهانش تا

قفایش می زد و آنرا قطعه قطعه و پاره پاره می کرد و همچنین بینی اش و چشمش تا قفای آن. آن گاه به طرف

ص: 653

دیگر می آمد و آنچه را با طرف دیگر کرده بود انجام می داد و از این طرف فارغ نمی شد که طرف دیگر به حال اوّل بر می گشت. پس آنچه را در مرتبه اوّل با او کرده بود، دوباره انجام می داد. سُبحان اللّه ! این چیست؟...»

این حدیث طولانی ا ست و در آخر آن ذکر شده است: «آن دو نفر برای آن حضرت آنچه را که در آن شب از عجایب دیده بودند و اشخاصی که ایشان را عذاب می کردند شرح نمودند تا آن که عرض کردند امّا آن مردی که دهانش تا قفایش و بینی اش را تا قفا و چشمش را تا قفا قطعه قطعه می کردند مردی است که صبح از خانه اش بیرون می رود و دروغی می گوید که به آفاق می رسد. پس با او چنین کنید تا روز قیامت فرا رسد.»

در بعضی از کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «مردی را دیدم که نزد من آمد و گفت:

برخیز! با او برخاستم، پس دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و دیگری نشسته است و در دست آن کس که ایستاده عصایی آهنین بود که آن را در گوشه دهان آن شخصی که نشسته بود فرو می برد تا میان دو شانه می رسید آن گاه آن را بیرون می کشید و به طرف دیگر فرو می برد پس چون بیرون می کشید طرف دیگر به حال اوّل برمی گشت. پس به آن که مرا برخیزانید گفتم: این چیست؟ گفت:

این مرد، دروغگو است که همین گونه تا قیامت در قبر عذابش می کنند.»

محدّث متبحر حاج میرزا حسین نوری طاب ثراه در لؤلؤ و مرجان خلاصه مفاسد و آثار دروغ را که از آیات و اخبار استفاده کرده به صورت مختصری به رشته تحریر در آورده و به جهت سهولت تمام مفاسد و آثار آن را به چهل عدد بدین طریق شماره کرده است:

1 دروغ فسق است: «لا رفت و لافسوق» «و دروغگو فاسق؛ «ان جاء کم فاسق بنبأ».

2 دروغ قول زور است و با بت پرستان در یکجا ذکر شده است: «فاجتنبو الرّجس من الأوثان و اجتنبواقول الزّور». حج/30

3 دروغگو ایمان ندارد؛ «انّما یفتری الکذب الّذین لایؤمنون» نحل 105

4 دروغ را مانند خمر و قمار «اثم» نامیدند.

5 دروغگو مبغوض خداوند است.

6 روی دروغگو سیاه است.

7 دروغ از شراب بدتر است.

8 دروغگو بوی دهنش متعفن و گندیده است.

9 ملک از دروغگو به اندازه یک میل دوری می کند.

10 خدای تعالی دروغگو را لعنت می کند؛ «انّ لعنه اللّه علیه إن کان من الکاذبین». نور/8

11 بوی گند دهان دروغگو به عرش می رسد.

12 حَمَله عرش دروغگو را لعنت می کنند.

13 دروغ مخرّب ایمان است.

14 دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است.(لایجد عبدٌ طعم الایمان حتّی یترک الکذب جدّه و هزله)

15 دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه ها می کارد.

16 دروغگو مروّتش از همه خلق کمتر است.

17 برای یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن می کنند.

18 دروغ علامت نفاق است.

19 دروغ کلید خانه ای است که تمام خبایت در آن است.

20 دروغ فجور و دروغگو فاجر است.

21 دروغگو رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.

22 دروغ زشت ترین مرض های نفسانی است.

23 دروغ انگشت پیچ شیطان است.

24 دروغ بدترین ریاهاست

25 دروغ مورث فقر است.

26 دروغ از خبائث محسوب است.

27 دروغ فراموشی می آورد.

ص: 655

28 دروغ درى از درهاى نفاق است.

29 دروغگو به عذاب خاصى در قبر معذب مى شود.

30 دروغ دروغگو را از نماز شب محروم مى كند و در نتيجه از روزى محروم مى شود.

31 دروغ سبب خذلان الهى است.

32 دروغ سبب مى شود صورت انسانى از دروغگو گرفته شود.

33 دروغ بزرگ ترين خباثت است.

34 دروغ از كباير است.

35 دروغ از ايمان دور و مجانب آن است.

36 دروغگو از بزرگ ترين گناهكاران است.

37 دروغ صاحبش را هلاک مى كند.

38 دروغ حسن و طراوت و بها را از صاحبش مى برد.

39 دروغگو قابل برادرى و مصاحبت نيست و از برادرى و مصاحبت با او نهى شده است.

40 خداى تعالى دروغگو را هدايت نمى كند و راه حق را به او نشان نمى دهد؛«انّ اللّه لايهدى من هو كاذب كفّار».

چون مفاسد دروغ را دانستى پس بدان شمارى از فحول فقها مُطلق كذب را از گناهان كبيره شمرده اند؛ چه مفسده اى بر آن مترتّب شود و چه نشود. و اگر مفسده اى بر آن مترتّب شود خصوصا اگر دينى باشد و سبب ضعف عقيده مسلمانى يا افترا به امام يا توهين به اهلبيت عليهم السلام شود البتّه صد مرتبه بدتر و گناهش بيشتر است و اگر كذب بر خدا و رسول صلى الله عليه و آله و ائمّه عليهم السلام باشد مبطل روزه و موجب كفّاره خواهد بود.

در عقاب الأعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «مَن قالَ عَلَیَّ مالَم اَقُل فَلیَتَبَتَوَّء مَقعَدَهُ مِنَ النّار»

اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فایده نشود و مفسده بر آن مترتّب نگردد باز موجب دخول در آتش خواهد بود.

ص: 656

از این جهت از فقیه زاهد حاجّ ملا محمّد ابراهیم کلباسی طاب ثراه نقل شده - چنانچه در شفاء الصّدور است - که وقتی یکی از فضلای با دیانت و اهل منبر در محضر آن جناب در ذیل قصّه ای گفت که سیّد الشهداء علیه السلام فرمود: یا زینب یا زینب، آن فقیه بی محابا در ملأ عامّ به آواز بلند فرمود:

«خدا دهنت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود.» اینک اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد کذب فی الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هرچه دیده یا شنیده اند بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد اکتفا نمایند.

سیّد بن طاوس در کشف المحجّه از رسائل کلینی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده و از جمله فقرات آن این است: «وَ لا تُحَدِثْ اِلاّ عن ثِقَهِ فَتَکُونَ کذّابا و الکِذْبُ ذُلٌ»؛ یعنی جز از شخص ثقه حدیث [نقل] مکن وگرنه دروغگو خواهی بود و دروغ ذلّت است؛ یعنی سبب ذلّت و خواری است.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن مکتوب خود به حارث همدانی نوشته است:

و لا تُحَّدِثِ النّاسَ بِکُلّ ما سَمِعتَ فَکَفی بِذلِکَ کِذْبا»؛ یعنی برای مردم هرچه را که شنیدی نقل مکن که همین بی مبالاتی در نقل برای دروغگویی کافی است.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که در ذیل خبری فرمود: «آیا نشنیدی که در دروغگویی مرد همین بس که آنچه را که شنیده نقل کند.»

علامه مجلسی ره در بیان این خبر فرموده است که این حدیث دلالت می کند بر این که نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نیست سزاوار نیست.

روایات بسیاری با همین مضمون آمده است. باید دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهی است گوش دادن به اخبار دروغ و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است. حق تعالی در مذمّت یهودیان و بیان صفات خبیثه ایشان می فرماید:

«سَمّاعُونَ لِلكذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوم اخرينَ» و به فاصله یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده است:

«سَمّاعُونَ لِلکذِبِ اَکّالُونَ لِلسُّحتِ»

در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی بر شنیدن مطلق دروغ وجود دارد. و نیز فرموده است: «وَاجتَنِبُوا قَولَ الزُّور»

از «قول زور» اجتناب کنید. قول زور به دروغ نیز تفسیر شده است. اجتناب از قول زور جز به دوری کردن از دروغ از همه جهت، چه به گفتن چه به نوشتن، چه به گوش دادن و مانند متحقق نخواهد شد و بنابر آن که «زور» دروغ باشد به آیه مبارکه «وَ الَّذینَ لا یَشهَدُونَ الزّور» نیز می توان استشهاد کرد.

حق تعالی از جمله نعمت های بهشت را نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ قرار داده است پس به قاعده مقابله معلوم می شود که شنیدن کلام دروغ نوعی از عذاب است و ویژه دوزخیان است.

شیخ صدوق ره در کتاب عقاید روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا گوش دادن قصه خوانان حلال است؟ حضرت فرمود: «حلال نیست» پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید، یعنی سخن راست و حقّ گوید خدا را پرستیده، و اگر از طرف ابلیس سخن گوید، یعنی سخنان دروغ و باطل پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده است.»

در همان کتاب مروی است که از آن حضرت در باره آیه «یَتَّبِعُهُمْ الغاوُنَ» پرسیدند فرمود: «هُمُ القُصّاصُ» ؛ ایشان قصّه خوانانند.

در تفسیر آیه «وَ اِذا رَاَیتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی ایاتِنا فَاَعرِض عَنهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فی حدیثٍ غیرِه» از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «از جمله آنها قصّه خوانان هستند، یعنی آنها نیز از کسانی اند که باید از مجالستش

ان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد.»

4- حرمت غنا در مرثیه خوانی

در حُرمت غنا و مذمّت گوش کردن آن به طور مطلق، چه در مصیبت و مرثیه خوانی حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و چه غیر آن شکی نیست و شایسته است که در این مقام به آنچه صاحب شفاء الصّدور فی شرح زیارت العاشور نقل کرده اکتفا کنیم و وی فرموده است: اجماع علمای امامّیه بر حرمت غنا مسلم است.

ص: 658

اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام

مؤلف گوید: چون ذکر فضایل و مصایب اولیای خدا امری مطلوب و مورد عنایت و سفارش بزرگان دین است و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شعرا و مرثیه سراها و ذاکرین و مادحین خود را به این عمل تشویق می نموده اند،

و از سویی ذکر مصایب و مقاتل در قالب شعر تأثیر خاصی داشته و دارد بنده در تمام کتاب های خود، جز کتاب «آیات الفضائل»، بخش آخر هر کتاب را به اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصایب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده ام و از اشعار قدما و پیشینیان بیشتر استفاده کرده ام. به امید آن که اهل علم و مرثیه سراها و مداحان اهل بیت علیهم السلام ضمن بیان فضایل و مصایب خاندان نبوت علیهم السلام از اشعار زیبای شعرای مخلص اهل بیت علیهم السلام برای نورانیت و توجه بیشتر مردم استفاده کنند.

در این کتاب نیز گزیده ای از اشعار شعرا را که در رثای حسین بن علی علیه السلام سروده شده است تقدیم خوانندگان گرامی می کنم. به امید آن که نام این رو سیاه نیز در دفتر ذاکرین و خدام آنان ثبت شود و اللّٰه الموفق و علیه التوکل انّه خیر موفق و مسدّد و معین و له الحمد اوّلاً آخرا.

ص: 659

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

ص :

میلادیه امام حسین علیه السلام

امشب به بیت فاطمه رضوان گل افشانی کند روح القدس مدحت گری، حورا غزل خوانی کند

گیتی به تن پیراهن از، انوار ربانی کند شادی و غم با دل صفا پیدا و پنهانی کند

ص: 672

در سینه هایِ سوخته آتش گلستانی کند زیبد جهانْ هستیِ خود، یکباره قربانی کند

ریحانه ختم رسل فرزند زهرا آمده آری حسین بن علی علیه السلام امشب به دنیا آمده

* * *

امشب به روی دست خود، قرآن گرفته فاطمه امشب ز باغ آرزو، ریحان گرفته فاطمه

امشب ز دریای ولا، مرجان گرفته فاطمه امشب ز داور گوهر ایمان گرفته فاطمه

امشب برای اهل دل، جانان گرفته فاطمه امشب حسینش را به بر چون جان گرفته فاطمه

* * *

امشب در عاشورائیان برپا شده شوری دگر از خانه زهرا رود بر آسمان نوری دگر

در سیر دریای ولا دل گوهرش را یافته یا جان بظلمات بلا روشنگرش را یافته

* * *

باطل شده سردرگم و، حق محورش را یافته بستانِ سرسبزِ ولا آب آورش را یافته

نخل امید فاطمه برگ و برش را یافته فطرس به پرواز آمده بال و پرش را یافته

* * *

(نخل میثم ص 165)

از آسمان و از زمین آید به گوش این زمزمه ای عاصیان ای عاصیان آمد حسین فاطمه

* * *

شورآفرین عاشقان با شور عاشوراست این مشعل فروز بزم جان روشنگر دلهاست این

ریحانه ختم رسل دردانه زهراست این ماه امیرالمؤمنین مهر جهان آراست این

توحید از سر تا بپا قرآن ز سر تا پاست این وجه خدا خون خدا عبد خدا سیماست این

(نخل میثم ص 166)

مدح حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام

جان به عشق تو مبتلاست حسین دل به یاد تو کربلاست حسین

آفرینش بهای خون تو نیست ذات حق بر تو خون بهاست حسین

دردمندان هر دو عالم را گرد زوار تو دواست حسین

قبر شش گوشه ات ز چار طرف کعبه عشق انبیاست حسین

زیر بار غمت نه پشت زمین کمر آسمان دوتاست حسین

سرخ از خونت ای خدا را خون روی زهرا و مصطفاست حسین

به تن پاره پاره ات سوگند که مزار تو قلب ماست حسین

در صف حشر هر که را نگری پرسد از دیگری کجاست حسین؟

با کدامین دعا گشایم لب ذکر تو خوشترین دعاست حسین

پیرو خط آنکسم که مرا به طریق تو رهنماست حسین

ص: 674

تو خدایی کنی به ملک خدا به خدا تا خداست حسین

به قیام مقدست سوگند از تو اسلام را بقاست حسین

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انّک قد اقمت الصلاه

(نخل میثم ص 195)

گر نباشد غم تو عالم نیست اثری از وجود آدم نیست

شادی از آسمان اگر بارد به خدا بی غم تو جز غم نیست

خاک بی آبروئیش بر سر هر که را این غبار ماتم نیست

گر ز اشک غمت ننوشد آب باغ جنت به جز جهنم نیست

در عزای تو چشم گریانم از یم رحمت خدا کم نیست

میرد از قطره ای ز اشک غمت دوزخی که حریف آن یم نیست

چون مسمی به ماه ماتم توست هیچ مه بهتر از محرم نیست

زخم داغ تو شد دوای دلم روی این زخم جای مرهم نیست

چشمم از اشک شوق لبریز است که دلم خالی از تو یکدم نیست

گریه بر تو حیات دین من است باغ بی آب سبز و خرم نیست

سرو کارم فتاده با تو و بس هیچ کارم دگر به عالم نیست

گرچه هجرت ز پا فکنده مرا گرچه بر غرفه هات، دستم نیست

تا نفس هست در گلو به لبم ذکری از نام تو مقدم نیست

به تن قطعه قطعه ات سوگند این بود غیر از این مسلم نیست

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انّک قد اقمت الصلاه

(نخل میثم ص 196)

ای تو را از خدا سلام حسین وی نبی را بهین کلام حسین

ذات جل جلاله ربّی برده نامت به احترام حسین

ص: 675

نه عجب گر که مادرت زهرا پیش پایت کند قیام حسین

اسم اعظم گذشته از دو لبش هرکه خواند تو را به نام حسین

خوش بود آن زبان مرا در کام که بخوانم تو را مدام حسین

روز اول که آمدم به جهان ریختم تربتت به کام حسین

هرکسی بر کسی بود عاشق عشق ما هم توئی، امام حسین

دوست دارم که لحظه آخر با تو عمرم شود تمام حسین

به خدا عشق هم تو را نشناخت تا چه آید ز عقل خام حسین

ساقیم ریخته به بزم الست می عشق تو را به جام حسین

با سرشک محبت تو مرا داده شیر از نخست مام حسین

چه شود ای به عالمی مولا که بخوانی مرا غلام حسین

بر تو و بر قیام خونینت از همه نسل ها سلام حسین

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انّک قد اقمت الصلاه

(نخل میثم ص 196)

تا به قتلت عدو شتاب گرفت چرخ را سخت اضطراب گرفت

ریخت خون مقدست به زمین آسمان را ز اشک آب گرفت

ابرِ خون ماه عارضت پوشاند همه گفتند آفتاب گرفت

خالق لم یزل بخشم آمد خلق را وحشت عذاب گرفت

ناله مصطفی به گوش رسید موج خون چشم بوتراب گرفت

شد سیه رنگ آسمان از خشم که ز خونت زمین خضاب گرفت

من ندانم که با کدام گناه امت این کار را ثواب گرفت

آن تن پاره پاره را در بَر گه سکینه گهی رباب گرفت

چار ام را به جان شرار افتاد تا که دختت سراغ باب گرفت

ص: 676

شست زینب ز اشک جسمت را بس که از چشم خود گلاب گرفت

بر تن پاره پاره داد سلام ز آن بریده گلو جواب گرفت

هردم از زخم بی حساب تنَت خم شد و بوسه بی حساب گرفت

بیت ترجیع من به مقتل تو نقش از اشک آن جناب گرفت

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انّک قد اقمت الصلاه

(نخل میثم ص 196)

ای ز خون تو جاودان قرآن وی سرت خوانده بر سنان قرآن

ای که از جسم پاره پاره تو بار دیگر گرفت جان قرآن

گرد قبر مطهرت خوانند در زمین اهل آسمان قرآن

تا قیامت رهین منت تو است هر که خواند به هر زمان قرآن

شست خون تو زنگ آینه اش که دهد نور همچنان، قرآن

جان قرآن توئی توئی که دهد آیه آیه به ما نشان، قرآن

ای عجب گاه زیر سم ستور گه به شاخ شجر عیان قرآن

من و ذکر سلام حضرت تو که به معنی بود همان قرآن

در تو دیدند مرد و زن حق را و از تو دارند انس و جان قرآن

تو سرنیزه لب گشا به سخن تو بطشت طلا بخوان قرآن

تو به چشم ملک فروغ ببخش تو به گوش بشر رسان قرآن

ای که بر نی سرت چهل منزل همه جا داشت بر زبان قرآن

تو گرفتی به موج خون، بازش ورنه می رفت از میان قرآن

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انّک قد اقمت الصلاه

(نخل میثم ص 198)

ص :677

ای سرت بر سر نی آیت نور نی به یُمن سر تو نخله طور

همه جا در عزات کرب و بلا همه روز از مصیبتت عاشور

چشم عالم به ماتمت گریان آل سفیان ز کشتنت مسرور

سر نورانیت به نوک سنان تن پاکت به زیر سم ستور

قامتت را کفن غبار زمین صورتت را نقاب خاک تنور

سر پاکت به نوک نی پیدا ماه رویت به ابر خون مستور

هر که روی تو دید از نزدیک گفت چشم بد از جمالت دور

تا نبیند سرت به نی ای کاش بود ز آغاز چشم آدم کور

گشت برپا قیامت، از هرجا نیزه دار تو را فتاد عبور

چون بگویم که سوی بزم شراب اهلبیت تو را بَرَند به زور

کاش می گشت پاره قلب زمین کاش می رفت آسمان در گور

گیرم که برآرند زبان از دهنش، نیست جز منقبت آل علی بر لب «میثم»

(نخل میثم ص 199)

امید بیچارگان

رامپناه

فرزند علی مظهر دادار حسین است سِبطِ شه دین احمد مختار حسین است

دُرّ صدف فاطمه اُم اَبیها فرزند علی مظهر دادار حسین است

فخر پدر و مادر و نور بصرُ جد یعنی که نبی سیّد ابرار حسین است

ص :678

فریاد رس مردم بیچاره و مضطر در صبح و مسادر همه اعصار حسین است

در نزد خداوند احد بهر شفاعت در حشر از این خلق گنهکار حسین است

کانون کرم بحر عطا قلزم بخشش دریای سخن منبع ایثار حسین است

هم مَظهر و هم مُظهر خلاق دو عالم هم ملجاء درمانده افکار حسین است

مرآت احد آینه قادر سرمد کهف الغربا یاور اخیار حسین است

مظلوم همه عالم و آدم ابدالدهر از ظلم و ستمکاری اشرار حسین است

سرسلسله مردم بدکار یزید است سرحلقه مجموعه احرار حسین است

آنکس که شفاعت کند از «طالع» مذنب در حشر بر خالق غفّار حسین است

شام ولادت حسین(ع) امشب روز ولادت عباس(ع) فردا

جهان چه سینه سیناست امشب و فردا زمان چه روح مصفاست امشب و فردا

از این دو نادره مولود شورُ شن برپا به زیر گُنبدِ میناست امشب و فردا

ص: 679

درُون قلب محبان زیمن مولودَین همه چو بیضه بیضاست امشب و فردا

سرُور و شادی و بهجت نشاط بیحد و مر درون خانه دلهاست امشب و فردا

لوای عیش بهر کوی و برزن ایمان بهمت همه برپاست امشب و فردا

چه گر مکان فرح در دل است اما آن زچهره همه پیداست امشب و فردا

همین نه کام من و توست جان من شیرین که ما سوا همه شهد است امشب و فردا

بجز مدیح دو مولود پاک پاکنژاد سخن هر آینه بی جاست امشب و فردا

فقط فضائل اینان بگوی و نیک نگر که خلد عرصه دنیاست امشب و فردا

مباد هم به دراز سخن کشد (طالع)

که جایگاه یک ابما است امشب و فردا

دریای اشک

دیده دریای اشک ماتم اوست دل بهشت مبارک غم اوست

هر مه نو که سرزند ز افق گوئیا اولین محرم، اوست

قرص خورشید بر فراز سپهر نقطه ای از کتاب ماتم اوست

از دو عالم گذشتم و دل من پرزنان گرم سیر عالم اوست

ص :680

هر که بی او بهشت می طلبد هر کجا سایه ای ز پرچم اوست

کشته راه کشته ای گردم که خداوند صاحب دم، اوست

سایه بر آفتاب حشر زند سر هر کس که خاک مقدم اوست

در حریم وصال حق با خویش هر که نامحرم است محرم اوست

دو جهان را به درهمی نخرد عاشق صادقی که دَرهم اوست

همه شب یاد زخم های تنش گریه باید که اشک مرهم اوست

یافتم ره از آن به کعبه دل که دو چشمم همیشه زمزم اوست

دار عشقش ز دار جنت به به خدا این یقین «میثم» اوست

(نخل میثم ص 209)

جیحون یزدی

باز ای مُحّرِم پرشور سر زدی واندر دلم شراره ز عاشور برزدی

تو آن مگر نه ای که به جای کفی ز آب پیکان به حلق اصغر خونین جگر زدی

تو رأس آنکه ملک خادمش بودی بر نوک نی نموده بهر ره گذر زدی

دستی که بارها علی بوسه زد به او در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی

آیا تو از خدای شرم نکردی و آمدی نزد پدر عمود به فرق پسر زدی

ص: 681

تو خود همان مهی که به پیشانی حسین با سنگ جور نقشه ی شق القمر زدی

تو خود همان مهی که برای یزیدکین در خیمه گاه آل پیمبر شرر زدی

شاهی که خاک مقدم او روی چشم ماست بر نیزه سنان سرش از بهر زر زدی

از کام خشک و چشم تر عترت رسول تا حشر شعله در دل هر خشک وتر زدی

از فاطمه نکرده شرم و سکینه را سیلی به رخ ز مردم بیدادگر زدی

زینب که یادگار علی بود در جهان او را بتازیانه ی هر بدسیر زدی

از تو همیشه اشک به چشمان ماروان کز تشنه کربلا سرشاه زمن زدی

(اشک شفق ص 281)

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک از دل کشید ناله به صد درد سوزناک

کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

ص :682

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن

سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

یا دست ما بگیر و ازین دشت پرهراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن

* * *

آتش بر آشیانه مرغی نمی زنند گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود

لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب گیرم حسین سبط رسول خدا نبود

دنیا ندیده کودک مظلوم را کشند ای کاش روی دست پدر این جفا نبود

رأس بریده را که زند چوب خیزران گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود

اظهار محبت و ارادت به اباعبدالله الحسین علیه السلام

مهر تو رابه عالم امکان نمی دهم این گنج پربهاست من ارزان نمی دهم

یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان آن قطره را به گوهر غلطان نمی دهم

گرانتخاب جنّت و کوثر به من دهند کوی تو را به جنّت و رضوان نمی دهم

ص: 683

نام تو را به نزد اجانب نمی برم چون اسم اعظم است به دیوان نمی دهم

ای خاک کربلای تو مُهر نماز من آن مُهر را به مُهر سلیمان نمی دهم

من را غلامی تو بود تاج افتخار این تاج را به افسر شاهان نمی دهم

گر جرعه ای زآب فراتت شود نصیب آن جرعه را به چشمه حیوان نمی دهم

دست طلب زدامنشان من نمی کشم دل را به غیر عترت و قرآن نمی دهم

درّ ولایتی که نهفتم از او به دل تابنده گوهریست من ارزان نمی دهم

در عاریت سرای جهان جان عاریت جز در ثنای حضرت جانان نمی دهم

آل علی علیه السلام است جان جهان و جهان جان بی مهرشان به قابض جان، جان نمی دهم

جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین علیه السلام تا بر سرم قدم ننهی جان نمی دهم

امروز هرکسی به بتی سرسپرده است من سر به غیر قبله ایمان نمی دهم

ص: 684

کربلای مُکرّرْ

(سازگار)

ای خدا خونبهایت حسین جان جان عالم فدایت حسین جان

ای به گوش دل اهل عالم تا قیامت ندایت حسین جان

ای چراغ درخشان گیتی رأس از تن جدایت حسین جان

ای زخون جبین گشته رنگین روی ایزد نمایت حسین جان

ای تسلیّ ده قلب زینب علیها السلام نغمه دلربایت حسین جان

ای همه روزها روز عاشور ای جهان کربلایت حسین جان

با که گویم که در سینه خاک شد کفن بوریایت حسین جان

ای به دریائی از خون شناور سر و قد رسایت حسین جان

ای تمام زمین و سماوات بزم گرم عزایت حسین جان

ای دل جمله بشکسته دل ها محفل بی ریایت حسین جان

کعبه پاسداران اسلام تربت با صفایت حسین جان

خون سرباز جانباز ما ریخت در شهادت به پایت حسین جان

سایه افکنده در خاک ایران بر سر ما لوایت حسین جان

چشم روح خدا خونفشان است یاد کرب و بلایت حسین جان

شراره غم زینب علیها السلام

(کربلائی زاده)

کسی که بار امانت کشید من بودم کسی که شادی دوران ندید من بودم

چهار ساله یتیمی که از غم مادر فراغ و رنج چهل ساله دید من بودم

ص: 685

میان آن در و دیوار و شعله آتش کسی که ناله مادر شنید من بودم

ز سینه پیرهن فاطمه علیها السلام پر از خون شد کسی ندید ولی آن که دید من بودم

کفن نمود علی چونکه جسم فاطمه را کسی که جامه طاقت درید من بودم

به آه و ناله به دنبال نعش مادر خود کسی که سینه زنان می دوید من بودم

به جای مادر پهلو شکسته ام شب و روز کسی که ناز حسین می کشید من بودم

ز بعد مادر خود در عزای مرگ پدر کسی که دل ز حیاتش برید من بودم

ز دیدن جگر پاره پاره حسنش کسی که خون ز دو چشمش چکید من بودم

ز دیدن تن بی رأس سیّدالشهداء کسی که قامت سروش خمید من بودم

به دشت کرب و بلا بعد قتل جانبازان رکابدار حسین شهید من بودم

ز دشت کرب و بلا به شهر کوفه و شام کسی که زخم زبان ها شنید من بودم

کسی که با سخن آتشین و خطبه خود فکند لرزه به کاخ یزید من بودم

ص :686

تو را در عالم زر کربلائیا ز حسین کسی که بهر غلامی خرید من بودم

* * *

دارم هوس که با تو دمی گفتگو کنم تا سرگذشت خود همه راموبه مو کنم

خواهم بر تربت تو برادر علی الدّوام بنشینم و همیشه زخاک تو بوکنم

جگر سُوخته زینب علیها السلام از داغ بردار

(کاه ربائی)

من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم چون مرغ شب از هجر تو نالیدم و رفتم

ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم

در کرب و بلا زینت آغوش نبی را آوردم و غلطیده به خون دیدم و رفتم

ممکن چو نشد سینه پاک تو ببوسم آن حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم

یاد آمدم آن روز که گفتی جگرم سوخت من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم

چون همره ما هست سر غرقه به خونت چشم از تن صد چاک تو پوشیدم و رفتم

افتاد اگر دست علمدار رشیدت پرچم به سر کوی تو کوبیدم و رفتم

ص: 687

مجروح چو دیدم تن عریان تو بر خاک با پنجه رخ خویش خراشیدم و رفتم

نگذاشت عدو بر سر نعش تو بمانم ناچار جدا گشتم و گرییدم و رفتم

افتاد گذارم سوی گلزار تو ناگاه ناچیده گل مهر تو بوئیدم و رفتم

بس کن تو دگر کاه ربائی سخن خود من یک گلی از گلشن دین چیدم و رفتم

****

به قتلگاه درآن دم که من گذر کردم ذخیره مهر تو را توشه سفر کردم

سر شریف تو را تا به نوک نی دیدم خضاب گیسوی خود را زخون سرکردم

در ماتم حسین

فتحعلی شاه قاجار

در حیرتم که چرخ چرا غرق خون نشد در ماتم حسین زمین واژگون نشد

چون آفتاب یثرب و بطحا غروب کرد رخسار آفتاب چرا قیرگون نشد

افتاد آسمان امامت چو بر زمین ساکن چرا سپهر و زمین بی سکون نشد

ص :688

جان جهان ز جسم جهان رفت وین عجب کین جان سخت از تن یاران برون نشد

آن تیره شب دریغ که در دشت کربلا بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد

خاقان به ماتم شه دین گفت با فغان معدوم از برای چه این چرخ دون نشد

عالم بر او گریسته

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته چندین هزار عالم و آدم گریسته

عالم چگونه بر تو نگرید کزین عزا جد تو مهتر همه عالم گریسته

تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر که ارواح انبیاء همه با هم گریسته

در صحن خلد موسی عمران شکسته دل در بام چرخ عیسی مریم گریسته

کی اشک دیده عالم شود تمام کز ماتمت پیامبر خاتم گریسته

از اشک دیده که تواند شود فراق آری دو دیده بر تو دمادم گریسته

صبح از چه آفتاب کند لاله گون طلوع خونابه بر هلال محرم گریسته

ص: 689

بر زخمهای پیکرت این چشم خونفشان گر بر تو خون بگرید او کم گریسته

* * *

(ناشناس)

خرم دلی که منبع انوار کوثر است کوثر کجا ز دیده پراشک بهتر است ؟

نام حسین و کرب و بلا هر دو رباست نام علی اکبر از آن دلرباتر است

رفتم به کربلا بر سر قبر هر شهید دیدم که مرقد شهدا مشک و عنبر است

هریک مزار و مرقدشان چهارگوشه داشت شش گوشه یک مزار در آن هفت کشور است

پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت پائین پای قبر حسین قبر اکبر است

نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است

گفتا خموش باش که عباس نوجوان منظور او ادب به جناب برادر است

رفتم به خیمه گاه شنیدم به گوش دل آن جا فغان زینب مظلوم اطهر است

رفتم ز کربلا بر سر تربت علی(ع) دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است

برگشتم از رواق شدم وارد حرم دیدم که چشم نوح نبی جای حیدر است

ناصر چون بر نجف برسید او به گریه گفت هر صبح و شام چشم امیدم به این در است

(ناصرالدین شاه)

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور(1) خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان(2) همه بر زانوی غم است

1- (1) 1 بادی که اسرافیل در روز رستاخیز در صور یعنی شیپور خود می دمد و مردگان زنده می شوند.2 فرشتگان - ملائکه.

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا، حسین

* * *

کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

گر چشم روزگار برو زار می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی به غیراشک زآن گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیّوق(1) می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلندشد

* * *

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهلبیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

1- (1)1 نام ستاره ای است در کنار کهکشان.

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وارگوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم برآورند ارکان عرش را به تلاطم درآورند

* * *

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید ز آن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

آن در که جبرئیل امین بود خادمش اهل ستم به پهلوی خیر النسا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها افروختند و در حسن مجتبی زدند

وانگه سرادقی که مَلَک محرمش نبود کندند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت کوفیان بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید بر حلق تشنه خَلَفِ مرتضی زدند

اهل حرم دیده گریان گشوده مو فریاد بر درِ حرم کبریا زدند

روح الامین نهاده به زانو سر حجاب تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

* * *

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکستها که به ارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار چون به مزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پرشد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیاء به حضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وَهْمِ غلط کار، کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

* * *

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

ص :694

دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهلبیت دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک آل علی به صفحه محشر علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهلبیت گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر به هم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

* * *

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید هرجا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت چون چشم اهلبیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امان زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین ازو سرزد، چنانکه آتش ازو در جهان فتاد

* * *

پس با زبان پرگله آن بضعه البتول رو در مدینه کرد که یا ایّهاالرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخلِ تر کز آتشِ جان سوز تشنگی دود از زمین رسانده به گردون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست

این خشک لب فتاده دور از لب فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست

ص: 696

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

* * *

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کن مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان واندر جهان مصیبت ما برملا ببین

نی نی ورا چو ابر خروشان به کربلا طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین

تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان به خاک معرکه کربلا ببین

* * *

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد

ص: 697

خاموش محتشم که ازین شعر سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خون چکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود، خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده، جفائی چنین نکرد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای وز کین چه ها درین ستم آباد کرده ای؟

بر طعنت این بس که با عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای

ای زاده زیاد نکرده است هیچگه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای

ص: 698

بهر خسی که بار درخت شقاوتست در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای

حلقی که سوده لعلِ لبِ خود نبی بر آن آزرده اش به خنجر بیداد کرده ای

ترسم ترا دمی که به محشر درآورند از آتش تو دود ز محشر برآورند

بخشی از اشعار علامه نجفی کمپانی

ترسم که بر صحیفه امکان قلم زنند گر ماجرای کرب و بلا را رقم زنند

گوش فلک شود کر و هوش ملک ز سر گر نغمه ای ز حال امام امم زنند

زان نقطه وجود حدیثی اگر کنند خط عدم به ربط حدوث و قدم زنند

آن رهبر عقول که صد همچو عقل پیر در وادی غمش نتوان یک قدم زنند

ماء معین چو زهر شود در مذاق دهر گر از لبان تشنه او لب به هم زنند

وز شعله سرادق گردون قباب او بر قبله سرادق گردون علم زنند

ص: 699

سیل سرشک و اشک دمادم روان کنند گر ز اشک چشم سید سجاد دم زنند

تا حشر دل شود به کمند غمش اسیر گر ز اهل بیت او سخن از بیش و کم زنند

* * *

کاش آن زمان سرای طبیعت نگون شدی وز هم گسسته رابطه کاف و نون شدی

کاش آن زمان که کشتی ایمان به خون نشست فلک و فلک ز موج غمش غرق خون شدی

کاش آن زمان که رایت دین بر زمین فتاد زرین لوای چرخ برین واژگون شدی

کاش آن زمان که عین عیان شد به خون طپان سیلاب خون روان ز عیون عیون شدی

کاش آن زمان که گشت روان کاروان غم ملک وجود را به عدم رهنمون شدی

کاش آن زمان ز سلسله خیل بی کسان یک حلقه بند گردون دون شدی

کاش آن زمان که زد مه یثرب به شام سر چون شام صبح روی جهان تیره گون شدی

کاش از حدیث بزم یزید و شه شهید دل خون شدی ز دیده حسرت برون شدی

* * *

ص :700

خاموش «مفتقر» که دل دهر آب شد وز سیل اشک عالم امکان خراب شد

خاموش مفتقر که از این شعر شعله بار آتش به جان مرد و زن و شیخ و شاب شد

خاموش مفتقر که از این راز دل گداز صاحبدلی نماند مگر دلکباب شد

خاموش مفتقر که ز برق نفیر خلق دود فلک برآمد و غرق حجاب شد

خاموش مفتقر که بسیط زمین ز غم غرق محیط خون شد و در اضطراب شد

خاموش مفتقر که ز بی تابی ملک چشم فلک سرشک فشان چون سحاب شد

خاموش مفتقر که ز دود دل مسیح خورشید را به چرخ چهارم نقاب شد

خاموش مفتقر که در این ماتم عظیم آدم بتاب آمد و خاتم ز تاب شد

کس جز شهید عشق وفائی چنین نکرد وز دل قبول بار وفائی چنین نکرد

* * *

شاها برای قتل تو چشم جهان گریست در ماتم تو دیده افلاکیان گریست

ص: 701

آندم که رفت رأس منیرت به نوک نی کرسی و عرش و فرش و زمان و مکان گریست

نی آن زمان امام زمان بر تو گریه کرد در هر زمان دو چشم امام زمان گریست

از سوز محنت و عطش و ابتلای تو نی دیده بلکه مردمک دیدگان گریست

در خلد انبیا به تمامی گریستند آن دم که چشم خاتم پیغمبران گریست

آنکو به رتبه چشم خدا بود به آب تو در منتهای قرب ندانم چسان گریست

هر شیئی در عزای تو هریک به نحو خاص برخی به آشکاره و جمعی نهان گریست

هرجا بُود بگویم اگر در عزای تو تیغ ستم که بُد به کف ساربان گریست

(طوطی) چو می نگاشت حدیث رثای تو بر روی لوح خامه آتش فشان گریست

(طوطی شاعر)

عمان سامانی

خواهرش بر سینه و بر سر زنان رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه راه را دود آهش کرد حیران شاه را

در قفای شاه رفتی هر زمان بانگ مهلا مهلااش بر آسمان

ص: 702

کای سوار سرگران کم کن شتاب جان من لختی سبکتر زن رکاب

تا ببوسم آن رخ دلجوی تو تا ببویم آن شکنج موی تو

شه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه چشمی به آنسو کرد باز

دید مشکین موئی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال اخت الوقار

زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین

گفت خواهر بس کن از این ماجرا چون که دارم من به سر دست خدا

ذکر عطش

ای حسین، ای که ز داغت در و دیوار گریست هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست

انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو اولیاء را همگی دیده و، دل زار گریست

در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست

گفت چون واقعه کربلا را جبریل فاطمه ناله زد و، احمد مختار گریست

دید در خواب تو را چون به دل لجه خون با دلی غرقه به خون حیدر کرار گریست

بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب ای که ابر، از غم تو بر سر کهسار گریست

ص: 703

پیش دریا چو نظر کرد به حالت عباس خون دل در عوض اشک، علمدار گریست

گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت از غم بی کسیت نرگس بیمار گریست

بر زمین ماند تنت ثابت و سیار سرت هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست

از همه بیش «مؤید» دل زینب می سوخت که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست

شباب شوشتری

تنها نه بر مصیبتش، انسان گریسته هر مُمکنی به موجب امکان گریسته

نوح از تنور سینه بر آن کشتی نجات آتش به جان فکنده و طوفان گریسته

طوفان نهفته، قله سینا به قعر نیل زین غصّه، بسکه موسی عمران گریسته

جان نبی، بر آن تن بی سر گداخته چشم علی، بر آن تن عریان گریسته

میزاب سان ز دیده زمزم به حال او حجر و حطیم و کعبه و ارکان گریسته

زان زخم چون ستاره، بر آن جسم چون سپهر خورشید و ماه و زهره و کیوان گریسته

ص: 704

از شرم لعل خشک و عقیق سرشک او دریا، ز دیده لؤلؤ و مرجان گریسته

رنگین ز خون هنوز بود دجله فرات زهرا، ز بس بر آن لب عطشان گریسته

بر حال اهلبیت خود از درد بی کسی در تن چه سر نداشت ز شریان گریسته

شیخ الرئیس

آنان که، دوستی خدا ادعا کنند باید که کار، در خور این مدعا کنند

اهل ولا، به راه بلا، فاش و برملا باید که اقتدا، به شه کربلا کنند

عریان و چاکچاک، فتاده به روی خاک (آنان که خاک، را به نظر، کیمیا کنند)

فردا که حق، به وعده ی خود می کند وفا (آیا بود، که گوشه ی چشمی، به ما کنند)

سر از تنش، چو شرم نکردند از خدا کردند گر جدا، ز چه زو، از قفا کنند؟

بیمارشان، نداشت، به جز خون دل، غذا قومی، که درد جمله ی عالم، دوا کنند

ص :705

اقیمواالصلوه

عارف بجنوردی

خضری، که چشمه ی لبش، آب حیات داشت کی حاجتی به خوردن آب فرات داشت

در کربلا، سرادق عصمت بپا نمود آن کس که خیمه بر زبر کائنات داشت

مکشوف شد به اهل بصیرت در این زمین دیوان عشق، کان همه ی معضلات داشت

آن استغاثه ها، پی ارشاد خلق بود نه چشم، بر سپاه و نه دل، بر حیات داشت

زان جرعه ای که کرد بروز ازل قبول سکان عرش را حَیَران کرد و مات داشت

با بارش سهام بلا، ز ابر فتنه بار هنگام ظهر، (بانگ اقیمواالصلاه داشت)

مقام حضرت ابوالفضل (ع)

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق در روز حشر رتبه او آرزو کنند

عباس نامدار که شاهان روزگار از خاک کوی او طلب آبرو کنند

سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد می خواست تا که آب کوثرش اندر گلو کنند

ص: 706

دستش فتاد داد خدا دست خود به وی آنان که منکرند بگو روبرو کنند

گر دست او نه دست خدائی است پس چرا از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند

دربار او چه قبله ارباب حاجت است باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

(از نخل میثم ص 177)

جمال حق

جمال حق ز سر تا پاست عباس به یکتائی قسم یکتاست عباس

شب عشاق را تا صبح محشر چراغ روشن دلهاست عباس

اگرچه زاده ام البنین است ولیکن مادرش زهراست عباس

خدا داند که از روز ولادت امام خویش را می خواست عباس

به شوق دست و سر ایثار کردن ز طفلی خویش را آراست عباس

علم در دستُ، مشک آب بر دوش که هم سردار و هم سقاست عباس

بنازم غیرت و عشق و وفا را که عطشان بر لب دریاست عباس

هنوز از تشنه کامان شرمگین است از آن در علقمه تنهاست عباس

نه در دنیا بود باب الحوائج شفیع خلق در عقباست عباس

چه باک از شعله های خشم دوزخ که در محشر پناه ماست عباس

ماه مرتضی

(سازگار)

سدره و طوبی به دامان زمین افتاده بود یا ز پیکر آن دو دست نازنین اُفتاده بود

ص: 707

سرنگون گردیده خورشید از فراز آسمان یا که ماه مرتضی از صدر زین اُفتاده بود

جلوه می کرد از کنار علقمه ختم رسل یا به موج خون امیرالمؤمنین اُفتاده بود

خون دل می ریخت از چشم بنات فاطمه یا گلی از دامن امّ البنین اُفتاده بود

غرقه در خون جعفر طیار دشت کربلا دستهایش در یسار و در یمین اُفتاده بود

با دهان خشک سقا بر لب دریای آب از سرشک تشنه کامان شرمگین اُفتاده بود

قطعه قطعه پیکر نورانیش در آفتاب همچنان اوراق قرآن مبین اُفتاده بود

کوه غم پشت ولی اللّه اعظم را شکست در یم خون جسم پرچمدار دین اُفتاده بود

«میثم» آن روزی که شرح این مصیبت می سرود ناله اش چون شعله در عرش برین اُفتاده بود

در فراق اباالفضل

دسته جمعی خوانده شود

ای که نور دل مائی بابی انت و امی بر همه درد دوائی بابی انت و امی

نوگل باغ رسولی، میوه قلب بتولی ثمر نخل وفائی بابی انت و امی

ص: 708

تو سروپای جلالی پدر فضل و کمالی پسر شیر خدائی بابی انت و امی

ادب از حلقه به گوشانِ سرِ کوی وفایت که همه مهر و وفائی بابی انت و امی

تو چه جسمی تو چه جانی تو چه مهری تو چه ماهی که چنین جلوه نمائی بابی انت و امی

تو علمدار حسینی تو بهین یار حسینی صاحب تیغ و لوائی بابی انت و امی

هر شهیدی ز مقام تو خورد غبطه به محشر که تو شمع شهدائی بابی انت و امی

روز حاجت همه محتاج تو از عارف و عامی چون علی عقده گشائی بابی انت و امی

منصب ساقی کوثر به تو تفویض شد آری ساقی کربلائی بابی انت و امی

خوش بود بر تو دل زینب مظلومه که داند یاور آل هدائی بابی انت و امی

(مؤید)

مرثیه حضرت اباعبدالله برای اباالفضل علیهما السلام

نه آن طاقت که بر گردم تنت بر جای بگذارم نه قوت تا که جسمت را ز روی خاک بردارم

ص: 709

الا ای مونس تنهائیم در بین دشمنها چگونه در میان دشمنان تنهات بگذارم

مخور غم گر قیامت متصل گردید بر سجده که پیش تیر دشمن من رکوعش را به جا آرم

تو بعد از من نماندی تا تنم از خاک برداری مرا مهلت نباشد تا تو را بر خاک بسپارم

اگر تا صبح محشر در کنار کشته ات باشم به هر زخمت هزاران بار جای اشک خون بارم

جراحات تنت آن قدر بسیارند، عباسم که ممکن نیست زخمت را بشویم یا که بشمارم

چنان بی تو به چشمم ملک هستی تیره گردیده که گوئی روز روشن آسمان را دود پندارم

الهی «میثمم» دلخسته ام اشک مرا خون کن که شرح این مصیبت را به خون دیده بنگارم

(نخل میثم ص 216)

مرثیه حضرت علی اکبر علیه السلام از زبان امام حسین علیه السلام

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشم گهی به خاک فتادم گهی ز جای پریدم

ص: 710

دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت خدای داند و دل شاهداست من چه کشیدم

دو چشم خود بگشا و سؤال کن که بگویم ز خیمه تا سر نعش تو من چگونه رسیدم؟

ز اشک دیده لبم تر شد آن زمان که به خیمه زبان خشک تو را در دهان خویش مکیدم

نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

هنوز العطشت میزد آتشم که ز میدان صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

(نخل میثم ص 227)

مرثیه علی اصغر علیه السلام حجت کبری !

جیحون یزدی

گفت که این طفل، کو چو بحر بجوشد نیست چو ما، کز عطش، به صبر بکوشد

اشک ببارد چنان، که خاک بپوشد رخ بخراشد چنان، که جان بخروشد

جز به کف آب، عقده اش نشود حل

هی به فغان، خود ز گاهواره پراند مادر او هم، زبان طفل نداند

نه، بُودش شیر، تا به لب برساند نی بُودش آب، تا به رخ بفشاند

مانده به تسکین قلب اوست، معّطل

گاهی ناخن زند، به سینه مادر گاهی پیچان شود، به دامن خواهر

ص: 711

باری، از ما گذشت چارِیِ اصغر یا، بنشانش شرار آه چو آذر

یا، ببرش همرهت به جانب مقتل

شه ز حرم خانه اش ربود و روان شد پیر خرد، هم عنان بخت جوان شد

زین پدر و زین پسر، به لرزه جهان شد آمد و آورد و هر طرف، نگران شد

تا به که سازد، حقوق خویش مدلل

گفت که ای قوم، روح پیکرم ست این ثانی حیدر، علی اصغرم ست این

آن همه اصغر بُدند، اکبرم ست این حجت کبرای روز محشرم ست این

رحمی، کش حال، بر فناست محول

این که بدین کودکی گناه ندارد یا، که سر رزم این سپاه ندارد

بلکه بس افسرده است، آه ندارد جای دهید آن که را، پناه ندارد

پیش، کز ایزد برید، کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله اش، تیر کینه راند، به حلقوم

حلق ورا خست و، جست بر شه مظلوم وز شه مظلوم، آن سه شعبه ی مسموم

رد شد و، سر زد، ز قلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی، به غم شده مدغم جست، و برآورد دست و، خست، رخ از غم

گردن و سر، گاه، راست کرد و، گهی خم شه، ز گلویش کشید تیر و همان دم

ملک جهان، بر جنان نمود مبدل

پس پدر آن طفل به آغوش گرفت و روان شد اشک ز چشمان او بریخت بس نگران شد

تا به که گوید طفل تشنه لب به جنان شد چشم عوالم بر او گریست چو جوی روان شد

حجت کبرای حق از او گشت مدلل

تسکین مادر

سید عبدالحسین رضائی

بخواب ای غنچه پرپر بخواب ای کودک مادر بخواب ای شیرخوار اصغر لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

عزیزم از چه بی تابی چرا مادر نمی خوابی گمانم تشنه آبی لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

مزن آتش به جان من مبر تاب و توان من ببین اشک روان من لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

عزیز من مکن غوغا بخواب ای کودک زیبا مسوزان قلب مادر را لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

مزن آتش دل من را مسوزان حاصل من را مکان و منزل من را لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

چه شور است این به سرداری مگر میل سفر داری چنین مادر مکن زاری لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

ص :713

نخوابم در کنار تو خزان گردد بهار تو (رضائی) اشکبار تو لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

(شکوفه های ولایت ص 250)

مادر از فراق اصغر

جودی

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو همره باب گرامی به کجا رفتی تو

دل مجروح من از هجر چرا خستی تو از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو

به کجا رفتی و اینک ز کجا آمده ای با فغان رفتی و خاموش چرا آمده ای

مرثیه علی اصغر (ع)

مرگ را پنداشت شیر و تیر را پستان گرفت با تبسم داد جان، و هم پدر را جان گرفت

شوق جانبازی تماشا کن که آن تفتیده کام جای لب با حنجرش آب از سر پیکان گرفت

در حرم آن قدر از شوق وصال حق گریست تا به میدان حاجتش را با لب خندان گرفت

چشم بست و لب گشود و خنده کرد و جان سپرد تیر از حلقش پدر با دیده گریان گرفت

گرچه از پستان مادر گشت با سختی جدا تیر قاتل آمد و او را ز شیر آسان گرفت

هم پسر آرام خفت و هم پدر خاموش گشت آسمان گفتی که با هم عمرشان پایان گرفت

یوسف زهرا پی اثبات مظلومی خویش بر سر دست آن بدن را همچنان قرآن گرفت

تا به دستش خط فرمان شفاعت را دهند کرد با آن خون خضاب و از خدا پیمان گرفت

ص: 714

هرکسی پیش طبیبی بُرد درد خویش را «میثم» از خاک در این خاندان درمان گرفت

(نخل میثم ص 229)

آرزوی مادر

هوسم بود که تا لب به سخن بگشائی هر زمان عقده غم از دل من بگشائی

غنچه لب به تکلم به چمن بگشائی خواب راحت به نمائی و دهن بگشائی

تو گشائی لب و من سیر کنم غبغب تو تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو

آدم و عالم شرمسار احمدند صلی الله علیه و آله

چون تشنگی عنان زکفِ شاه دین گرفت از پشت زین قرار بر روی زمین گرفت

بر تشت مجتبی جگر پاره پاره ریخت پهلوی حمزه چاک ز مضراب کین گرفت

گَشتند انبیا همه گریان و بوالبشر بر چشم تر ز شرم نبیّ آستین گرفت

خورشید چون سری به بالای نی بدید از شرم روی ختم رسل رنگ خون گرفت

(ناشناس)

ص: 715

الأشعار العربيّه فی المدایح و المراثی

-1

شعر الصاحب فی مدیحه اهل البیت و مراثیهم علیهم السلام

قال الامینی رحمه اللّه: و له فی مناقب الخطیب الخوارزمی ص 105، و کفایه الطالب للکنجی الشافعی ص 243، و تذکره خواصّ الأمّه، ص 31، و مناقب ابن شهر آشوب، و غیرها قصیده و لوقوع الاختلاف فیها نجمع بین روایاتها و نشیر الی ماروته رجال العامه ب (ع):

بلغت نفسی مناها بالموالی آل طه

برسول اللّه من حاز المعالی و حواها

و ببنت المصطفی من أشبهت فضلاً أباها

ع من کمولای علی و الوغی تحمی لظاها؟

«من یصید الصید فیها بالظبی حتّی انتظاها؟

یوم أمضاها علیهم ثّم أمضاها علیهم فارتضاها

«من له فی کلّ یوم وقعات لا تضاهی؟

«کم و کم حرب ضروس سدَّ بالمرهف فاها؟

«أُذکروا أفعال بدر لست أبغی ماسواها

«أُذکروا غزوه احد انّه شمس ضحاها

«أُذکروا حرب حنین انّه بدر دجاها

«أُذکروا الاحزاب قدما انّه لیث شراها

«أُذکروا مهجه عمرو کیف أفناها شجاها؟

«أُذکروا أمر براءه و اخبرونی من تلاها؟

«اُذكروا من زوّج ال زهراء قد طاب ثراها(1)

«اُذكروا بكره طير فلقد طار ثناها؟

«اُذكروا لی قلل العلم و من حلّ ذراها

«حاله حاله ها رون لموسی فافهماها

«أعلی حبّ علی لامنی القوم سفاها؟ !

«أهملوا قرباه جهلاً و تخطّوا مقتضاها

«أوّل الناس صلاه جعل التقوی حُلاها

«ردت الشمس علیه بعد ما غاب سناها

«حجّه اللّه علی الخلق شقی من قد قلاها

و بحبّی الحسن ال بالغ فی العلیا مداها

و الحسین المرتضی یوم المساعی اذ حواها

لیس فیهم غیر نجم قد تعالی و تناهی

عتره أصبحت الد نیا جمیعا فی حماها

ما تحدّت عصب ال بغی بأنواع عماها

أردت الاکبر بالسمّ و ما کان کفاها

و انبرت تبغی حسینا وَ عَرَتْه و عراها

منعته شربه و الطیر قد أروت صداها

فأفاقت نفسه یا لیت روحی قد فداها

بنته تدعو أباها اخته تبکی أخاها

لو رأی أحمد ما کان دهاه و دهاها

1- (1)1 فی لفظ اهل السنه: اذکروا من زوج - الزهراء کیما تتباهی

لشکا الحال الی اللّه و قد کان شکاها(1)

الغدیر ج 4/57 البحار ج 45/282

قال الأمینی: و له فی مناقبی ابن شهرآشوب و الخطیب الخوارزمی ص 233 قصیده نجمع بینها لاختلافهما فی عدد الابیات وهی:

ما لعلی العُلی أشباه لا والذی لا اله الاّ هو

مبناه مبنی النّبیّ تعرفه و ابناه عند التفاخر إبناه

انّ علیّا علا الی شرف لو رامه الوهم ذلَّ مرقاه

أیا غداه الکساء لاتهنی عن شرح علیاه اذ تکساه

یا ضحوه الطیر تنبئی شرفا فاز به لا ینال أقصاه

براءه استعملی بلاغک من أقعد عنه و من توّلاه؟!

یا مرحب الکفر قد أذاقک من مِن حدّ ما قد کرهت ملقاه؟!

یا عمرو من ذاالذی أنا لک من حاره الحتف حین تلقاه؟!

لو طلب النجم ذات أخمصه علاه و الفرقدان نعلاه

أما عرفتم سموّ منزله؟! أما عرفتم علوّ مثواه؟!

أما رأیتم محمّدا حدبا علیه قد حاطه و ربّاه؟!

و اختصّه یافعا و آثره و اعتامه مخلصا و آخاه

زوّجه بضعه النبوّه اذ رآه خیر امری ءٍ و أتقاه

یا بأبی السید الحسین و قد جاهد فی الدین یوم بلواه

یا بأبی أهله و قد قتلوا من حوله و العیون ترعاه

یا قبّح اللّه أمّه خذلت سیّدها لاترید مرضاه

يا لعن اللّه جيفةً نجسا يقرع من بغضه ثناياه

(الغدير ج 4/59)

قال الامينى: و ذكر العلامه المجلسى فى «البحار» ج 10 ص 264 نقلاً عن بعض الكتب القديمه من قصيده طويله له:

أجروا دماء أخ النّبى محمّد فلتجر غزر دموعنا و لتهمل

1- (1)1 غير واحد من الابيات لا يوجد فى (أعيان الشيعه)

و لتصدر اللعنات غير مزاله لعداه من ماض و من مستقبل

و تجرّدوا لبنيه ثمّ بناته بعظايم فاسمع حديث المقتل

منعوا الحسين الماء و هو مجاهد فى كربلاء فَنُح كنوح المعول

منعوه أعذب منهل و كذا غدا يردون فى النيران أوخم منهل

أيجزّ رأس ابن النّبىّ و فى الورى حىّ أمام ركابه لم يقتل؟

و بنو السفاح تحكّموا فى أهل حىّ على الفلاح بفرصهٍ و تعجّلِ

نكت الدعىّ بن الدعىّ ضواحكا هى للّنبىّ الخير خير مقبَّل(1)

تمضى بنو هند سيوف الهند فى أوداج أولاد النّبى و تعتلى

ناحت ملائكه السماء لقتلهم و بكوا فقد أسُقوا كؤوس الذبَّل

فأرى البكاء على الزمان محلّلا و الضحک بعد الطفّ غير محلل

كم قلت للاحزان: دومى هكذا و تنزلى فى القلب لا تترحَّلى

(الغدير ج 4/61)

2- المدايح و المراثى للمرحوم المغفور السيّد جعفر الحلّى ره

وجه الصباح علىَّ ليلٌ مُظلمُ و ربيع أيّامى علىَّ محرّم

و الليل يشهد لى بأنّى ساهر ان طاب للناس الرقاد فَهَوَّموا(2)

من قرحه لو انّها بيلملم نسفت(2) جوانبه و ساخ(3) يلملم

ما خلت أنّ الدهر من عاداته تروى الكلاب به و يظمى الضيغم

و يُقدّم الاموىّ و هو مؤخّر و يؤخّر العلوىّ و هو مقدّم

مثل ابن فاطمه يبيت مشرّدا و يزيد (عليه اللعنه) فى لذّاته متنعّم

و یُضیَّق الدنیا علی ابن محمّد حتّی تقاذفه الفضاء(4) الاعظم

خرج الحسین من المدینه خائفا کخروج موسی خائفا یتکتّم(4)

و قد انجلی عن مکّه و هو ابنها و به تشرّفت الحطیم(5) و زمزم

ص: 719

1- (1)1 لم یذکر سیدنا الامین فی أعیار الشیعه من القصیده الا هذا البیت.

2- (2)2 تهویم سر فروافکندن از خواب.

3- (3)3 ساخ یعنی فرو می رفت.

4- (4)4 پنهان همی داشت خود را.

5- (5)5 حطیم از مواضع مسجدالحرام

لم یدر(1) این یربح بدن رکابه فکانما المأوی علیه محرم

فَمَشت تَؤّم به العراق نجائبُ مثْل النَّعام به تَخُبُّ و تَرْسَمُ(2)

حَفَّته خیر عصابه مُضَریَّهٍ کالبدر حین تَحّفُ فیه الأنجمُ

رکبٌ حجازیّون بین رحالهم تسری المنایا انجدوا(3) او أتَهَمُوا

متقلّدیَن صوارما هندیّهً من عزمهم طُبعَتْ فلیس تَکَهَّمُ

بیضُ الصِفاح کَأنهنّ صحائف فیهاالحِمام مُعنْوَلٌ و مُتَرْجَمُ

ان ابرقت رعدت فرائصُ کلّ ذَی بأسٍ و امطرت جَوانِبُها الدَمُ

و یُقَوِّمون عَوالیا خِطّیهً تتقاعدُ الابطال حین تُقَومُ

نزلوا بحومهِ کربلا فَتَطلّبَتْ منهم عَوائدَها النسور(4) الحُوَّم(5)

و تباشر(5) الوحش المثارُ امامهم اَنْ سَوف یکثُر شِرُبُه و المَطْعَمَ

طمعت أمیّه حین قلّ عدیدهم لطلیقهم(6) فی الفتح ان یستسلموا

و رجوا مَذَلّتَهم فقلن رماحهم من دون ذلک ان تَنالَ الأنجمُ

وقع العذاب علی جیوش امیّهٍ من باسل(7) هو فی الوقایع مُعلم(8)

ماراعهم(9) إلاّ تقحّم ضیغمٍ(3) غیر ان یعجم لفظه و یدمدم

عبست وجوه القوم خوف الموت و العباس فیهم ضاحک یتبسم

قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاوساط یحصد(10) للرؤس و یحطم

و ثنّی ابوالفضل الفوارس نُکّصا فَرَاوا أشدّ ثباتهم اَنْ یُهزموا

صبغ الخیولَ برمحه حتی غدا سیّان أشقَرُ لَونِها والأدهَمُ

1- (1)1 یعنی ندانست که کجا منزل دهد شتران را که به آن سفر کرده می شود.
2- (2)2 اسم نوعی از راه رفتن شتر.
3- (3)3 یعنی چه آنها داخل نجد شوند یا داخل تهامه.
4- (4)4 و 5 حومه البحر یعنی سخت ترین جای او. النسور: یعنی کرکسهای تشنه و کرکسهائی که دور می زنند بر جیفه ها.
5- (5)5 و به همدیگر بشارت دادند جانوران دشتی که برانگیخته شده بودند در جلو ایشان آن که به همین زودی بسیار خواهد شد آب و طعام ایشان از خون و گوشت کشته شدگان.
6- (6)6 متعلق است به یستسلموا.
7- (7)7 باسل یعنی شیر شجاع
8- (8)8 یعنی نشان لشگری بر خود بسته بود یعنی حضرت عباس(ع).
9- (9)9 یعنی شگفت درنیاورد ایشان را مگر به نگاه درآمدن شیر غیرتمند که دندان فرو کند در ملفوظ خود و خشم کند.
10- (10)10 درو می کرد.

بَطَلٌ تَوَّرثَ من ابيه شجاعه فيها انوف بنى الضلاله ترغم

حامِى الظعينه اَيْنَ منه ربيعه اَم اين من عُليا أبيه مُكدَّم

فى كفّه اليسرى السقاء(1) يُقّله و بكفه اليمنى الحسام المُخذَم(2)

مِثلُ السَحابهِ للفواطِمِ صَوبُهُ فيصيب حاصِبه العدَّو فيرُجمُ

قسما بصارمه الصقيل و إنّنى فى غير صاعقه السما لا أقسم

لولا القضا لمحى الوجُودَ بسيفِهِ و اللّهُ يقضى ما يشاء و يَحكُمُ

حَسَمت(3) يَدَيه المرهِفاتُ(4) و إنّهُ و حُسامه من حَدّهِنّ لاَحسَمُ

فغدايهّم باَنْ يصول فلم يطق كالليث اذ اظفاره تتقلّم

اَمِن(5) الردىّ من كان يحذرو بطشه امن البغاث اذا اصيب القشعم

و هوى بجنب العلقمىّ(6) فليته لِلشاربين به يُدافُ(7) العَلقم

فَمَشى لمَصرعه الحسين و طرفُهُ بين الخيام و بينه متقسّم

ألفاهُ محجوبَ الجمال كأنّه بدر بمُنحطم الوشيج ملّثم(8)

فَاكَبَّ منحنيا عَليه و دمعه صَبغ(9) البسيط كانّما هو عندم(10)

قَد رام يَلثمُهُ فلم يَر موضعا لم يُدمه عضّ السلاح فيلتم

نادى و قد ملا البوادى صيحةً صُمُّ الصخور لهولها تتالم

ءَأخَىَّ مَن يحمى بَنات مُحمّد(ص) اِنْ صِرن يسترحمن من لايرُحَم

هذا حُسامک(11) من يُذلّ به العدى و لواک(12) هذا من به يتقدّمُ؟

ص: 721

1- (1)1 السقا ککِساء مشک شیر و آب.

2- (2)2 المخذم یعنی تیغ بران
3- (3)3 برید دست او را شمشیرهای تیز.
4- (4)4 مرهف شمشیر نیک یعنی حاشیه آن نازک شده باشد شاید مراد تیز شدن آن باشد.
5- (5)5 یعنی ایمن و آسوده شدند از هلاکت آنان که می ترسیدند از سطوت حضرت ابوالفضل علیه السلام مانند ایمن شدن مرغان بطی ء الطیران در وقتی که هلاک شود کرکس کهن سال و کرکس در میان طیور مثل شیر است در میان سباع.
6- (6)6 یعنی کاشکی آب نهر علقمی را مخلوط می کردند به آن تلخی را برای شاربین
7- (7)7 یداف یعنی حنظل و هرچه تلخ.
8- (8)8 یعنی خون سیاوشان یا چوب بقم.
9- (9)9 رنگ کرده زمین را.
10- (10)10 یعنی آن بزرگوار مانند بلدی بود که کوبیده شده بود به نیزه ها و نیزه شکسته ها او را پوشانیده بود.

هَوَیت یا ابن ابی مَصارِعَ فِتیَتی و الجُرح یُسکِنَهُ الذی هُوَ آلَمُ

-3

اشعار بعض الاجله قدّس اللّه روحه

اِنْ کان عندک عبرهٌ تجریها فانزل بارض الطف کی تسقیها

فعسی تبلّ بها مضاجع صفوه ما بلّت الأکباد من جاریها

و لقد مررت علی منازل عصمهٍ ثقل النبّوه کان اُلقِیَ فیها

فبکیت حتّی خِلتُها سَتُجیبنی ببکائها حزنا علی اهلیها

و ذکرت اذ وَقَفَتْ عقیله حیدر مذهوله تصغی لصوت اخیها

بابی التی ورثت مصائب أمّها فغدت تقابلها بصبر ابیها

لم انس اذ هتکوا حماها فَانْثَنَت تشکوا لَواعِجُها(1) الی حامیها

تدعو فتحترق القلوب کأنّما یرمی حشاها جمره من فیها

هذی نساؤک من یکون اذ أُسِرَت فی الاسر سائقها و من حادیها

أیسوقها زحرٌ (لعنه اللّه) بضرب مُتونها و الشمر (علیه اللعنه) یحدوها بِسَبِّ أبیها

عجبا لها بالامس انت تصونها و الیوم آل امیّهٍ تُبدیها

حسری و عزّ علیک ان لم یترکوا لک من ثیابک ساترا یکفیها

وَ سَروا برأسک فی القنا و قلوبها تسمو الیه و وجدها یُضنیها

ان اُخّروه شجاه رؤیه حالها او قدّموه فحاله یشجیها

4- و من قصیده للشیخ صالح الکواّز قدّس سرّه:

یا راکبا شَدقمیّا(2) فی قوائمه یَطوی أَدیم الفیا فی کلّما ذَرَعا

عُج(3) بالمدینه و اصرخ فی شوارعها بصرخه تملأ الدنیا بها جَزَعا

نادی الذین اذا نادی الصریخ بهم لبوّه قبل صدی من صَوتِهِ رَجَعا

1- (1)1 این شمیر تو است که ذلیل کند دشمن را2 این علم تو است کیست که آن را بردارد و جلو بیفتد.

قل(1) يا بنى شيبه الحمد الذين بهم قامت دعائم دين اللّه وارتفعا

قوموا فقد عَصَفت بالطفّ عاصفهٌ مالت بارجاء طود العِزّ فانصَدَعا

فتملاء الارض نعيا من صوادمكم فإنّ ناعى حسين فى السماء نعا

ولتذهل اليوم فيكم كلّ مرضعه فطفله من دِما اوداجِهِ رَضَعا

نَسيتم اَمْ تناسيتم كرائمكم بعد الكرام عليها الذلّ قد وقعا

أتهَجَعون و هم أسرى وجَدّهم لِعَمِّه لَيْلَ بدرٍ قطّ ما هَجَعا

فليت شعرى من العبّاس(2) أرّقهَ أنَينُهُ كيف لو أصواتَهُم سَمِعا

-5

قصیده السیّد جعفر الحلی قدس سرّه

:

و الهفتاه لزین العابدین لقی من طول علّته و السُقم قد نَهَکا

کانت عیادته منهم سیاطهم و فی کعوب القنا قالوا البقاء لَکا

جرّوه فَانتَهبوا النَطعَ المُعدَّلَه و او طأوا جنبه السعدان و الحَسَکا

-6

و ما قال السید محمّد حسین نجل السید الکاظم القزوینی

:

و مخدرات من عقائل أحْمَدَ هجمت علیها الخیل فی ابیاتها

من ثاکل حری الفؤاد مروعه اضحت تجاذبها العدی حبراتها

و یتیمه فزعت لجسم کفیلها حسری القناع تعج فی اصواتها

اهوت علی جسم الحسین و قلبها المصدوع کاد یذوب من حسراتها

وقعت علیه تَشُمّ موضع نحرها و عیونها تنهل فی عبراتها

ترناع من ضرب السیاط فتنثنی تدعوا سرایا قومِها و حُماتِها

این الحفاظ و فی الطفوف دمائکم سفکت بسیف امیّه و قناتها

این الحفاظ و هذه اشلاؤکم بقیت ثلاثا فی هجیر فلاتها

این الحفاظ و هذه اطفالکم ذبحت عطاشا فی ثری عرصاتها

این الحفاظ و هذه فتیاتکم حُمِلتْ علی الاقتاب بین عداتها

اقول: هذا ما اقتطفناه من کتاب منتهی الامال للمحدث القمّی رحمه اللّه.

ص: 723

1- (1)1 بگو ای پسران حضرت عبدالمطلب.2 بیدار کرد او را ناله عباس.

بابی الإمام المستضامَ بکربلا

(1)

بأبی الإمام المُستضام بِکربلا یَدعو و لیسَ لِما یقولُ مُجیبُ(2)

بأبی الوحید و ما لَهُ مِن راحمٍ یَشکو الظما و الماءُ منه قَریب(3)

بأبی الحبیبَ إلی النبیّ محمّدٍ صلی الله علیه و آله و محمّدُ عِندَ الإله حبیبُ

یا کربلاءُ أفیکِ یُقتلُ جهرةً سبطُ المُطهّرِ إِنَّ ذا لعجیبُ(4)

ما أنتِ إلاّ کربَهٌ و بلیّهٌ کلُّ الأنامِ بهولها مَکرُوبُ(5)

لهفی علیهِ و قد هوی مُتعفّرا و به اؤامُ فادحٌ و لُغوبُ(6)

لهفی علیه بالطُّفوف مُجدَّلاً تُسفی علیهِ شمالٌ و جنوبُ(1)

لهفی علیه و الخیولُ ترُضّهُ فلهُنّ رکضٌ حوله و خبیب(8)

لهفی له ولرأس منه مُمیَّزٌ و الشیبُ من دَمِه الشَّریفِ خَضیبُ(9)

1- * اقتطفناها من أدب الطف ج 4 ص 299. الشاعر: هو من إحدی العشائر القاطنه فی ضواحی الحلّه. استوطن حتی توفی فیها سنه 850 ه ذکره الیعقوبی فی (البابلیات) و جمع له کثیرا من شعره فی أهل البیت علیه السلام و قد استظهر العلامه الأمینی فی الجزء (7) من الغدیر بانه خطیبٌ ادیب و ابنُ خطیب أدیبٍ من قوله فی اِحدی قصائده النبویَه: فتارةً انظم الاشعار ممتدحا و تارةً أنثر الاقوال فی الخطب اعملت فی مدحکم فکری و علمنی نظم المدیح و أوصانی بذاک أبی و قد جمع من شعره الشیخ محمد السماوی مایربوعلی (1350) بیتا و جعله دیوانا باسم الشاعر (أدب الطف ج 4 ص 296).1 بأبی الإمام: أی أفدی الإمام بأبی، و فداهُ بِنَفسِهِ: أی نَفسَهُ فِداءً لَهُ لِنَجاتِهِ و تخلیصِهِ مِن قَتلِ أو أسرٍ أو ما شابَهَ ذلک. المُستضام: المَظلوم.

لهفی علیه و درعُهُ مسلوبهٌ لهفی علیهِ و رحلُهُ منهوب(1)

لهفی علی حرم الحسین حوا سرا شعثا و قدر یعت لهنَّ قُلوبُ(2)

للّهِ کَمْ لُطمت خُدودٌ عِنَدهُ جَزعا و کم شُقّت علیه جُیوبُ(3)

ما أنسَ إن أنسَ الزکیَهَ زینبا تبکی لهُ و قِناعُها مسلوب(4)

تدعو و تندبُ و المصابُ یکُظُّها بین الطفوفِ و دمعُها مسکوبُ(5)

أ أُخیَّ بعدَکِ لاحَییتُ بغبطهٍ و اغتالنی حتفٌ إلیَّ قریبُ(6)

حُزنی تذوب له الجبالُ و عندَهُ یسلو و ینسی یوسفا یعقوبُ؟(7)

-7

و من شعرالجوهری

وجدی بکوفان ما وجدی بکوفان تهمی علیه ضلوعی قبل احفانی

ارض اذا نفخت ریح العراق بها أتت بشاشتها اقصی خراسان

و من قتیل بأعلی کربلاء علی جه د الصدی فتراه غیر صدیان

و ذی صفائح یستسقی البقیع به ری الجوانح من روح و رضوان

هذا قسیم رسول اللّه من ادم قدّ امعا مثل ما قدَّ الشراکان

و ذاک سبطا رسول اللّه جدّ هما وجه الهدی و هما فی الوجه عینان

و اخجلتا من أبیهم یوم یشهدهم مضرَّ جین نشاوی من دم قان

یقول: یا امَّه حف الضلال بها و استبدلت للعمی کفرا بایمان

ص :725

1- (1)1 الدرع: قیمصٌ من حلقات الحدید یُلبس وِقایهً من السِّلاح (یُذَکَّرُ و یُؤنَّث). الرَّحل: ما یُعَدّ للسفر. مَسْلوب و مَنْهوب: مَسروق.
2- (2)2 حَرَمُ الحسین علیه السلام : نِسَاؤه. حواسرا: منزوعات الحِجاب. شُعثا: جمع شعثاء و أشعَث و هو المُتَّسُخ و المُتَلَبِّد شَعرُهُ. رِیعت: أُخیفَت و الفعل (راعُ رَوعا) بمعنی خافَ و أخافَ.
3- (3)3 الجَزَع: عَدَمُ الصّبر. الجُیوب: جمع الجّیب و هو فتحه دخولِ الرأس من المَلْبس: قال تعالی: (ولْیَضرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ جُیوبِهِنَّ). (النور/ 31 و هنا ظاهرا کنایه عن الصدر لاِنَّ فتحه الجِلباب تَقَع علی الصَّدرِ.
4- (4)4 الزکیه: الطاهره.
5- (5)5 تَنْدُبُ: تُعَدِّدُ محاسنَ المِّیت. یَکُظُّها: یُجهِدُها و یُرهِقُها.
6- (6)6 بغِبطَهٍ: بِسعادّه. اغتالنی: قَتَلنی. الحتْف: المَوت، الهَلاک.
7- (7)7 یَسلو: تَطیبُ نَفسُه. و مراده أنَّ نبیَّ یعقوب علیه السلام الذی ابیَضَّت عیناه من الحزن علی فِراق یوسُف سَتَطیبُ نَفْسُهُ وینسی یوسَفَ لو سَمِعَ بحُزنِ السیده زینب علیها السلام و ما أصابها من فواجع کاذت لَها صمُّ الجِبال تَذوبُ. (مقتطفات فی الرثاء ص 424)

ماذا جنيتُ عليكم اذ أتيتكم بخير ما جاء من آی و فرقان

ألم أجركم و أنتم فی ضلالتكم علی شفا حفره من حرِّ نيران

ألم اؤلّفُ قلوبا منكم فرقا مثاره بين أحقاد و أضغان

أما تركت كتاب اللّه بينكم و آيه العزّ فی جمع و فرآن

ألم أكن فيكم غوثا لمضطهد ألم أكن فيكم ماء لظمان

قتلتموا ولدی صبرا علی ظمأ هذا و ترجون عندالحوض احسانی

سبيتم ثكلتكم امّهاتكم بنی البتول و هم لحمی و جثمانی

مزّقتم و نكثتم عهد والدهم وقد قطعتم بذاک النكث أقرانی

يا ربِّ خذِلیَ منهم اذهم ظلموا كرام رهطی وراموا هدم بنيانی

ماذا تجيبون والزهراء خصمكم والحاكم اللّه للمظلوم والجانی

أهل الكساء صلاه اللّه مانزلت عليكم الدهرمن مثنی و وحدان

أنتم نجوم بنی حواء ماطلعت شمس النهار و مالاح السماكان

مازلت منكم علی شوق يهيجنی والدهر يأمرنی فيه و ينهانی

حتی أتيتک والتوحيد راحلتی والعدل زادی و تقوی اللّه امكانی

هذی حقايق لفظ كلما برقت ردت بلألئها أبصار عميان

هی الحلی لبنی طه و عترتهم هی الردی لبنی حرب و مروان

هی الجواهر جاء[الجوهری] بها محبّه لكم من أرض جرجان

(الغدير ج 4/85)

8- وله قصيده يرثی بهاالامام الشهيد قتيل الطف فی يوم عاشوراء ذكرهاله الخوارزمی فی مقتله، وابن شهر اشوب فی مناقبه والعلامه المجلسی فی

المجلدالعاشر من البحار قال رحمه اللّه:

يا أهل عاشور يالهفى على الدين خذوا حداد كم يا آل ياسين

أليوم شقق جيب الدين و انتهبت بنات أحمدنهب الروم والصين

أليوم قام بأعلى الطف نادبهم يقول: من ليتيم أولمسكين

ص :726

أليوم خُضِّب حبيب المصطفى بدم أمسى عبيرنحور الحور والعين

أليوم خر نجوم الفخر من مضر على مناخر تذليل و توهين

أليوم اُطفى نورُاللّه مُتَّقدا و جُرِّ رت لهم التقوى على الطين

أليوم هُتِّک اسباب الهدى مزقا و بُرقعت غرّه الاسلام بالهون

أليوم زعزع قدسٌ من جوانبه وطاح بالخيل ساحات الميادين

أليوم نال بنو حرب طوايلها مما صلوه ببدر ثمّ صفّين

أليوم جدِّل سبط المصطفى شرقا من نفسه بنجيع غير مسنون

زادوا عليه بحبس الماء غلّتَه تبّا لرأى فريقٍ منه مغبون

نالوا أزِمَّةَ دنياهم ببغيهم فليتهم سمحوا منها بماعون

حتّى يصيح بِقُنَّسرين(1) راهبها يا فرقه الغىّ يا حزب الشياطين

أتَهزَؤن برأسٍ بات منتصبا على القناه بدين اللّه يوصينى؟

آمنت و يحكم باللّه مهتديا و بالنبىّ و حبّ المرتضى دينى

فجدلوه صريعا فوق جبهته وقسّموه باطراف السكاكين

واوقرواصهوات الخيل من إحَنٍ على أساراهم فعل الفراعين

مصعَّدين على أقتاب أرحلهم محموله بين مضروب و مطعون

أطفال فاطمه الزهراء قدفطموا من الثدى بأنياب الثعابين

يا أمّه ولى الشيطان رايتها و مكّن الغىّ منها كلّ تمكين

ماالمرتضى و بنوه من معاويه ولاالفواطم من هند و ميسون

آل الرسول عباديد السيوف فم ن هامٍ على وجهه خوفا و مسجون

يا عين لاتدعى شيئا لغاديه تهمى ولاتدعى دمعالمحزون

قومى على جَدَثٍ بالطفّ فانتقضى بكلّ لؤلؤ دمع فيک مكنون

يا آل احمد انّ «الجوهرى» لكم سيف يقطِّع عنكم كلّ موصون

(الغدير ج 4/86)

9- قال الأمينى: ولابن حمّاد فى رثاءالامام السبط الشهيد صلوات اللّه عليه قوله:

ص: 727

1- (1)1 القُنَّسرين: مدينه بينها و بين حلب مرحله.

يذكرفيها حديث الغدير:

حيِ قبرا بكربلا مستنيرا ضَمَّ كنزَالتقی و علما خطيرا

و أقم مأتم الشهيد و أذرف منک دمعا فی الوجنتين غزيرا

والتثم تربه الحسين بشجوٍ وأطل بعد لثمک التعفيرا

ثمّ قل: يا ضريح مولای سُقی ت من الغيث هاميا حمهريرا

ته علی سايرالقبور فقد أص بحت بالتيه والفخار جديرا

فيک ريحانه النبیّ و من حلّ من المصطفی محّلاً أنيرا

فيک يا قبر کُلّ حلم و علم و حقيق بأن تکون فخورا

فيک من هدَّقتله عَمَدَالدين و قد کان بالهدی معمورا

فيک من کان جبرئيل يُناغيه و ميکال بالحباء صغيرا

فيک من لاذ فطرس فترقّی بجناحی رضیً و کان حسيرا

يوم سارت اليه جيش ابن هند لذحول أمست تحلّ الصدورا

آه واحسرتی له و هو بالسيف نحير أفديت ذاک النحيرا

آه اذظلَّ طرفه يرمق الفسطاط خوفا علی النساء غيورا

آه اذأقبل الجواد علی النسوان ينعاه بالصهيل عقيرا

فتبادرن بالعويل و هتکن الاقراط بارزات الشعورا

و تبادرن مسرعات من الخدر و من قبل مسبلات الستورا

ولطمن الخدود من ألم الثکل و غادرن بالنيِّاح الخدورا

و بدا صوتهخنّ بين عداهنّ و عفن الحجاب و التخفيرا

بارزات الوجوه من بعد ماغودرن صون الوجوه والتخفيرا

ثمّ لمّا رأين رأس حسين فوق رمح حكى الهلال المنيرا

صحن بالذُلّ أيّهاالناس لم نسبى ولم نأت فى الانام نكيرا

ما لنالانزى لآل رسول اللّه فيكم يا هؤلاء نصيرا

فعلى ظالميهم سخط اللّه ولعن يبقى و يفنى الدهورا

(الغدير ج 4/165)

ص: 728

10- و من شعر ابن حمّاد ایضا:

یا یوم عاشورا أطلت بکائی و ترکتنی وقفا علی البرحاء

هن بالعید ان اردت سوائی ای عید لمستباح العزاء

انّ فی مأتمی عن العید شغلاً فَاله عَنّی و خَلِّنی بشجائی

فاذا عیّدالوری بسرور کان عیدی بزفره و بکاء

واذا جدّدو اثیابهم جَدّدت ثوبی من لوعتی و ضنائی

واذا أدمنوالشراب فشربی من دموع ممزوجه بدماء

و اذا استشعرواالفناء فنوحی و عویلی علی الحسین غنائی

و قلیل لومتّ همّاووجدا لِمصابِ الغریب فی کربلاء

أیهّمنی بعیده من موالیه أبادتهم ید الاعداء؟ !

آه یا کربلاء کم فیک من کرب لنفس شجیّهٍ و بلاء؟ !

أالذّا الحیاه بعد قتیل الطفّ ظلما؟ ! اذن لَقَلّ حیائی

کیف ألتذّ شرب ماء و قدجرَّ عَ کأس الردیّ بکرب الظماءِ

کیف لا أسلب العزاء اذا مثَّلته عاریا سلیب الرداء؟ !

کیف لاتسکب الدموع عیونی بعد تضریج شیبه بالدماء؟ !

تطأ الخیل جسمه فی ثری الطفّ و جسمی یلتذّ لین الوطاء؟ !

بأبی زینب و قد سبیت بالذ لّ من خدرها کسبی الاماء !

فاذا عاینتْهه ملقیً علی التر ب معرّیً مجدَّلاً بالعراءِ !

اقبلت نحوه فیسمعها الشمر فتدعو فی خیفهٍ و خفاءِ !

أيّها الشمر خَلّنی أتزود نظره منه فهی أقصی منائی

أفما للرسول حقّ فلم تنظر نی جاهرا بسوءالمراء

ثمّ تدعوالحسین: لِمَ یا شقیقی و ابن أمّی خَلّفتنی بشقائی؟

یا اخی یومک العظیم بری عظمی وأضنیّ جسمی و أوهی قوائی

یا اخی کنت أرتجیک لموتی وحیاتی فخاب منیّ رجائی

یا اخی لوفدی من الموت شخص کنت أفدیک بی وقلّ فدائی

یا اخی لاحبیب بعدک بل لا عشت الاّ بمقله عمیاء

ص: 729

آه واحسرتی لفاطمه الصغری وقد أبُرزت بذّل السباءُ

کفّها فوق رأسها من جوی الثکل و کفّ اخری علی الاحشاء

فاذا أبصرت أباها صریعا فاحصا بالیدین فی الرمضاء

لم تطق نهضةً الیه من الضعف فنادته فی خفیّ النداء

یا ابی من تری لیتمی وضعفی أو تراه لمحنتی و ابتلائی

فاذا لم تجد جوابا لها الاّ بکسرالجفون والایماء

أقبلت نحو عمّیتها و قالت ما أری والدی من الاحیاء

فاذا کان لِم جفانی و ماکان له قطّ عاده بالجفاء

یا بنی أحمد السلام علیکم ما أنارت کواکب الجوزاء

أنتم صفوه الآله من الخلق و من بعد خاتم الانبیاء

و نجوم الهدی بنورکم تهدی البرایا فی حندس الظلماء

أنا مولاکم ابن حماد أعدد تکم فی غدٍ لیوم جزائی

و رجائی أن لا أخیب لدیکم واعتقادی بکم بلوغ الرجاء

(الغدیر ج 4/169)

11- ولابن حمّاد فی مصاب کربلا ایضا:

أهجرت یا ذات الجمال دلالا و جعلت جسمی للصدود خبالا

و سقیتنی کأس الفراق مراره و منعت عذب رضابک السلسالا

أسفا کما منع الحسین بکربلا ماءالفرات و أوسعوه خبالا

و سقوه أظراف الاسنّه والقنا و یزیدیشرب فی القصور زلالا

لم أنس مولای الحسین بکربلا ملقیً طریحابالدماء رمالا

واحسرتا کم یستغیث بجدّه والشمر منه یقطع الاوصالا

و یقول یا جدّاه لیتک حاضر فعساک تمنع دوننا الأنذالا

ویقول للشمر اللعین و قد علا صدرا تربیّ فی تقی و دلالا

یا شمر تقتلنی بغیر جنایه حقّا ستجزی فی الجحیم نکالا

و اجتزّ بالعضب المهنّد رأسه ظلما و هزّ برأسه العسالا(1)

ص: 730

و علا به فوق السنان و كبرّوا للّه جلّ جلاله و تعالى

فارتجّب السبع الطباق و أظلمت و تزلزلت لمصابه زلزالا

و بكين أطباق السماء و أمطرت أسفا لمصرعه دما قدسالا

يا ويلكم أتكبّرون لفقدمن قتلوا به التكبير والتهليلا

تركوه شلوا فى الفلاه وصيّروا للخيل فى جسد الحسين مجالا

و لقد عجبت من الإله و حلمه فى الحال جلّ جلاله و تعالى

كفروا فلم يخسف بهم أرضابما فعلوا و أمهلهم به إمهالا

وغدا الحصان من الوقعيه عاريا ينعى الحسين و قد مضى إجفالا

متوجّها نحوالخيام مخضّبا بدم الحسين و سرجه قد مالا

و تقول زينب يا سكينه قداتى فرس الحسين فانظرى ذا الحالا

قامت سكينه عاينته محمحما ملقى العنان فأعولت اعوالا

فبكت وقالت وا شماته حاسدى قتلواالحسين وأيتموا الاطفالا

يا عمّتا جاءالحصان مخضّبا بدم الشهيد و دمعه قد سالا

لمّا سمعن الطاهرات سكينه تنعى الحسين و تظهر الاعوالا

أبرزن من وسط الخدور صوارخا يندبن سبط محمّد المفضالا

فلطمن منهنّ الخدود و كشفت منهاالوجوه و أعلنت إعوالا

و خشمن منهن الوجوه لفقدمن نادى مناد فى السماء و قالا

قتل الامام ابن الامام بكربلا ظلما و قاسى منهم الاهوالا

و تقول يا جدّاه نسل اميّه قتلواالحسين و ذبّحوا الاطفالا

يا جدّنافعلوا علوج اميّه(1) فعلا شنيعا يدهش الافعالا

يا جدّنا هذا الحسين بكربلا قد بضّعوه اسنّه و نصالا

ملقىً على شاطى الفرات مجدّلا فى الغاضرّيه للورى أمثالا

ثمّ استباحوا فى الطفوف حريمه نهبوالسرَّاه وقوّضواالاحمالا

1- (1)1- المسال: الرمح يهتز لينا.

و غدوا بزين العابدين مكتّفا فوق المطيّه يشتكى الاهوالا

يبكى أباه بعبره مسفوحه أسروه مُضنى لايطيق نزالا(1)

و أتوا به نحوالخيام و امّه تبكى و تسحب خلفه الأذيالا

و تقول ليت الموت جاء ولم أرا هذى الفعال و أنظر الأنذالا

لو كان والده علىّ المرتضى حيّا لَجَدَّلَ دو نه الابطالا

ولفرّ جيش المارقين هزيمه من سيفه لايستطيع قتالا

يا ويلكم فستسحبون أذّله وستحملون بفعلكم أثقالا

فعلى ابن سعد والّلعين عبيده(2) لعن تجدّد لا يزول زوالا

و على محمّد ثمّ آل محمّد روح و ريحان يدوم مقالا

و عليهم صلى المهيمن ما حدا فى البيد ركبان تسير عجالا(3)

فمتى تعود لال احمد دوله و نرى لملک الظالمين زوالا

يا آل احمد أنتم سفن النجا و أنا و حقّكم لكم أتوالى

ارجوكم لى فى المعاد ذريعه وبكم أفوز و أبلغ الامالا

فلأنتم حجج الإله على الوارى من لم يقل ما قلت قال محالا

واللّه أنزل هل أتى فى مدحكم والنمل والحجرات والا نفالا

والمرتقى من فوق منكب أحمد منكم و لورام السماء لنالا

و عليكم نزل الكتاب مفصّلا واللّه أنزله لكم انزالا

نَصٌّ بإذن اللّه لامن نفسه ذوالعرش نصّ به لكم إفضالا

فتكلّم المختار لمّا جاءه من ربّه جبريلهم أرسالا

اذقال: هذا وارثی و خلیفتی فی اَمّتی فتسمّعوا ما قالا

أفدیکم آل النبیّ بمهجتی و أبی و أبذل فیکم الاموالا

وأنا ابن حماد ولیّکم الذی لم یرض غیرکم و لم یتوالا

أصبحت معتصما بحبل ولائکم جدّا و ان قصر الزمان وطالا

و أنا الذی أهوا کم یا سادتی أرجو بذاک عنایه و نوالا

1- (1)1- یقال: اُضناه المرض: أثقله مرضا مخامرا کلما ظن برؤه نکس، فهو مضنی.
2- (2)2- یعنی عبیداللّه ابن زیاد.
3- (3)3 البید: جمع بیداء الفلاه.

بعد الصلاه على النبىّ محمّد ماغرّد القمرىّ و أرخى البالا

(البحار ج 45/264)

-12

ما قال الشافعی فی رثاء الحسین علیه السلام

رأس ابن بنت محمّد و وصیّه للناظرین علی قناه یُرفَع

والمسلمون بمنظر و بمسمع لامنکر منهم و لامتفجّع

کحلت بمنظرک العیون عمایه و أصمَّ رزءک کلّ اُذنٍ یسمع

أیقظت أجفانا و کنت لها کری و أنمت عینا لم تکن بک تهجع

ما روضه إلاّ تمنّت أنّها لک منزل ولخطّ قبرک مضجع

(البحار ج 45/119)

و لآخر فى مصابه عليه السلام

:

اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتى لآل رسول اللّه و انهلَّ عبرتى

هواليوم فيه اغبرّتِ الارض كلّها وجوما عليها والسماء اقشعرَّت

أُريقت دماءالفاطميّن بالملا فلو عقلت شمس النهار لخرّت

بنفسى خدود فى التراب تعفّرت بنفسى جسوم بالعراء تعرَّت

بنفسى رؤس معليات على القنا الى الشام تهدى بازفات الأسنّه

بنفسى عيون غائرات سواهر الى الماء منها قطره بعد قطره

بنفسى من آل النبىّ خرائد حواسر لم تعرف عليهم بستره

(البحار ج 45/255)

-13

نبذه من اشعار دعبل فی مصاب الحسین علیه السلام

اقول: و لدعبل الخزاعی رحمه اللّه اشعار کثیره فی المراثی منها:

ءأسبلت دمع العین بالعبرات و بت تقاسی شدّه الزفرات

و تبکی لآثار لآل محمّد فقد ضاق منک الصدر بالحسرات

ألا فابکهم حقّا و بَلِّ علیهم عیونا لریب الدهر منسکبات

و لاتَنْسَ فی یَوم الطفوف مصابهم و داهیه من أعظم النکبات

سقی اللّه أجداثا علی أرض کربلا مرابیع أمطار من المزنات

و صلّی علی روح الحسین حبیبه قتیلاً لدی النهرین بالفلوات

قتیلا بلا جرم فجیعا بفقده فریدا ینادی أین أین حماتی؟

أنا الظامی ءالعطشان فی أرض غربه قتیلا و مطلوبا بغیر ترات

و قد رفعوا رأس الحسین علی القنا و ساقوا نساء وُ لَّها خَفَرات

فقل لابن سعد عذّب اللّه روحه ستلقی عذاب النار باللعنات

سأقنت طول الدهر ما هبّت الصبا و أقنت بالآصال و الغدوات

علی معشر ضلّوا جمیعا و ضیّعوا مقال رسول اللّه بالشبهات

(البحار ج 45/275)

قال: و لدعبل أیضا رحمه اللّه:

یا أمّه قتلت حسینا عنوه لم ترع حقّ اللّه فیه فتهتدی

قتلوه یوم الطفّ طعنا بالقنا و بکلّ أبیض صارم و مهنّد

و لطال ما ناداهم بکلامه جدّی النبیّ خصیمکم فی المشهد

جدّی النبیّ أبی علیّ فاعلموا و الفخر فاطمه الزکیّه محتدی

یا قوم انّ الماء یشر به الوری و لقد ظمئت و قَلّ منه تجلّدی

قد شفّنی عطشی و أقلقنی الذی ألفاه من ثقل الحدید المؤیّد(1)

قالوا له: هذا علیک محرّم هذا حلال من یبایع للبغیّ !(2)

فأتاه سهم من ید مشؤومه من قوس ملعون خبیث المولد

یا عین جودی بالدموع و جودی وابکی الحسین السیّد بن السیّد

(البحار ج 45/276)

قال: و لبعضهم:

إنْ كنت محزونا فمالک ترقد هلاّ بكيت لمن بكاه محمّد

هلاً بكيت على الحسين و نسله انّ البكاء لمثلهم قد يحمد

لتضعضع الاسلام يوم مصابه فالجود يبکی فقده و السؤدد

أنسيت إذ سارت اليه كتائب فيها ابن سعد و الطغاه الجحّد

1- (1)1 المؤيد: الامر العظيم، الداهيه.
2- (2)2 كذا و لعله تصحيف «باليد».

فسقوه من جرع الحتوف بمشهد كثر العداه به و قلّ المُسعد

ثمّ استباحوا الصائنات حواسرا و الشمل من بعد الحسين مبدّد

كيف القرار و فی السبایا زینب تدعوا المسا يا جدّنا يا أحمد

هذا حسين بالحديد مقطّع متخضّب بدمائه مستشهد

عارٍ بلاكفن صريع فی الثّری تحت الحوافر و السنابک مقصد

و الطيّبون بنوک قتلی حوله فوق التراب ذبائح لا تلحد

يا جد قد منعوا الفرات و قتّلوا عطشا فليس لهم هنالک مورد

يا جدّ من ثكلی و طول مصيبتی و لما اعاينه أقوم و أقعد

(البحار ج 45/276)

و له ايضا:

حسب الذی قتل الحسين من الخساره و الندامه

اَنَّ الشفيع لدی الإله خصيمه يوم القيامه

(المصدر ص 277)

و لدعبل أيضا رحمه اللّه

-14

منازل بين أكناف الغرىّ الى وادى المياه الى الطوىّ

لقد شغل الدموع عن الغوانى مصاب الأكرمين بنى علىّ

أتا أسفى على هفوات دهر تضاءل فيه أولاد الزكىّ

ألم تقف البكاء على حسين و ذكرک مصرع الحبر التقىّ

ألم يحزنک اَنَّ بنى الحصان يمرّ فيهم علانيه سيوف بنى البغىّ

(المصدر)

اشعار دعبل الخزاعی عند علیّ بن موسی الرضا علیه السلام

قال فی البحار ج 45/257: رأیت فی بعض مؤلفات المتأخّرین أنّه قال: حکی دعبل الخزاعیّ قال: دخلت علی سیّدی و مولای علیّ بن موسی الرضا(علیه السلام) فی مثل هذه الأیّامِ فرأیته جالسا جلسةَ الحزین الکئیب، و أصحابه من حوله، فلمّا رآنی مقبلاً

ص: 735

قال لى:

مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده و لسانه، ثمّ إنّه وسّع لی فی مجلسه و أجلسنی الی جانبه، ثمّ قال لی: یا دعبل اُحبُ اَنْ تنشدنی شعرا فانَّ هذه الأیام أیّام حزن کانت علینا أهل البیت، و أیام سرور کانت علی أعدائنا خصوصا بنی امیّه، یا دعبل !

من بکی و أبکی علی مصابنا و لو واحدا کان أجره علی اللّه یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا و بکی لما أصابنا من أعدائنا حشره اللّه معنا فی زمرتنا، یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین غفر اللّه له ذنوبه البتّه.

ثمّ إنه (علیه السلام) نهض، و ضرب سترا بیننا و بین حرمه، و أجلس أهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین(علیه السلام) ثمّ التفت الیّ و قال لی: یا دعبل إرثِ الحسین فأنت ناصرنا و مادحنا مادمت حیّا، فلاتقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل: فاستعبرت و سالت عبرتی و أنشأت أقول:

أفاطم لو خِلتِ الحسینَ مجدّلاً و قد مات عطشانا بشطّ فرات

إذا للطمتِ الخدَّ فاطم عنده و أجریتِ دمع العین فی الوجنات

أفاطمُ قومی یا ابنه الخیر و اندبی نجوم سماوات بأرض فلاه

قبور بکوفان و اُخری بطیبه و اُخری بفخٍّ نالها صلواتی

قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرّسهم فیها بشطّ فرات

توفّوا عطاشا بالعراء فلیتنی تُوُفّیت فیهم قبل حین وفاتی

الی اللّه أشکوا لوعهً (1) عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل و الفضعات

إذا فخروا یوما أتوا بمحمّد و جبریل و القرآن و السورات

و عدّوا علیّا ذا المناقب و العلا و فاطمه الزهراء خیر بنات

و حمزه و العباس ذاالدین و التقی و جعفرو الطیّار فی الحجبات

اولئک مشؤمون هندا و حربها سمیه من نوکی و من قذرات

هم منعوا الآباء من أخذ حقّهم و هم ترکوا الابناء رهن شتات

سأبکیهم ما حجّ للّه راکب و ما ناح قمریّ علی الشجرات

ص: 736

1- (1)1 اللوعه: حرقه الحزن و الهوی و الوجد.

فیاعین بکّیهم وجودی بعبره فقد آن للتسکاب و الهملات

بنات زیاد فی القصور مصونه و آل رسول اللّه منهتکات

و آل زیاد فی الحصون منیعه و آل رسول اللّه فی الفلوات

دیار رسول اللّه أصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات

و آل رسول اللّه نحف جسومهم و آل زیاد غلّظ القصرات(1)

و آل رسول اللّه تدمی نحورهم و آل زیاد ربّه الحجلات

و آل رسول اللّه تُسبی حریمهم و آل زیاد آمنوا السربات

إذا و تروا مدّوا الی واتریهم أکفّا من الاوتار منقبضات

سأبکیهم ما ذرّ فی الارض شارق و نادی منادی الخیر للصلوات

و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل أبکیهم و بالغدوات

اشعار الشيخ الخليعى فى مصاب فاطمه عليهما السلام

قال: و رأيت فى بعض مؤلفات بعض ثقات المعاصرين بعض المراثى فأحببت إيرادها: و هى للشيخ الخليعى:

لم أبک ربعا للاحبّه قد خلا و عفا و غيّره الجديد و أمحلا

كلاّ و لا كلّفت صحبى وقفه فى الدار إن لم أشف ضبّا علّلا

و مطارح النادى و غزلان النقا و الجزع لم أحفل بها متغزِّلا

و بواكر الاظعان لم أسكب لها دمعا و لا خَلٌّ ناى و ترحّلا

لكن بكيت لفاطم و لمنعها فدكا و قد أتت الخؤن الأوّلا

إذ طالبته بإرثها فروى لها خبرا ينافى المحكم المتنزِّلا

لهفى لها و جفونها قرحى و قد حملت من الاحزان عبئا مثقلا

(البحار ج 45/258)

قصه دعبل و اشعاره للامام علىّ بن موسى الرضا عليهما السلام و نجاته بها

قال المحدث القمى رحمه اللّه فى نفس المهموم: فى اشعار دعبل أشعار كثيره فى

1- (1)1 جمع قصره: أصل العنق اذا غلظت

رثاء الحسین علیه السلام و هذه الابیات من قصیدته التائیه المشهوره.

قال ابوالفرج فی الاغانی: و کان دعبل من الشیعه المشهور بالمیل الی علیّ علیه السلام و قصیدته «مدارس آیات خلت من تلاوه» من أحسن الشعر و فاخر المدائح المقوله فی اهل البیت علیهم السلام و قصد بها علیّ بن موسی الرضا علیه السلام بخراسان فأعطاه عشره آلاف درهم من الدراهم المضروبه باسمه و خلع علیه خلعه من ثیابه فأعطاه بها اهل قم ثلاثین الف درهم فلم یبعها فقطعوا علیه الطریق فأخذوها، فقال لهم: انّهاانّما تراد اللّه عزّوجلّ و هی محرّمه علیکم. فدفعوا الیه ثلاثین الف درهم فحلف أن لایبیعها أو یعطوه بعضها لیکون فی کفنه. فأعطوه فکان فی اکفانه. و کتب قصیدته «مدارس آیات» فیما یقال علی ثوب و أحرم فیه و أمر بأن یکون فی اکفانه، و لم یزل مرهوب اللسان و خائفا من هجائه للخلفاء فهو دهره کلّه هارب متوار.(1)

و فیه أیضا مسندا عن عبداللّه بن سعید الاشقری قال: حدّثنی دعبل بن علی قال: لمّا هربت من الخلیفه بتّ لیله بنیشابور و حدی و عزمت علی أن أعمل قصیده فی عبداللّه بن طاهر فی تلک اللیله، فانّی لفی ذلک اذ سمعت و الباب مردود علیّ: «السلام علیکم ألج یرحمک اللّه»، فاقشعرّ بدنی من ذلک و نالنی أمر عظیم فقال لی: لاترع عافاک اللّه فانی رجل من اخوانک من الجن من ساکنی الیمن طرأ الینا طاری ء من أهل العراق فأنشدنا قصیدتک:

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

فأحببت ان أسمعها منک. قال: فأنشدته ایّاها فبکی حتّی خرّ، ثمّ قال: رحمک اللّه ألا أحدثک حدیثا یزید فی نیتک و یعینک علی التمسک بمذهبک؟ قلت: بلی.

قال: مکثت حینا أسمع بذکر جعفر بن محمّد علیه السلام ، فصرت الی المدینه فسمعته یقول: حدّثنی ابی عن ابیه عن جدّه انّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: علیّ و شیعته هم الفائزون. ثمّ ودّعنی لینصرف فقلت له: یرحمک اللّه ان رأی أن تخبرنی باسمک فافعل- قال: انا ظبیان بن عامر.(2) أقول: توفّی دعبل سنه 246. (نفس المهموم ص 522)

1- (1)1 الاغانی 18/29.
2- (2)2 الاغانی 18/39.

قال: روی الشیخ الصدوق عن علیّ بن دعبل قال: لمّا حضر أبی الوفاه تغیّر لونه و انعقد لسانه و اسودّ وجهه فکدت الرجوع عن مذهبه، فرأیته بعد ثلاث فیما یری النائم و علیه ثیاب بیض و قلنسوه بیضاء، فقلت له: یا ابه ما فعل اللّه بک؟ فقال: یا بنیّ انّ الذی رأیته من اسوداد وجهی و انعقاد لسانی کان من شربی الخمر فی دار الدنیا،و لم أزل کذلک حتّی لقیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علیه ثیاب بیض و قلنسوه بیضاء، فقال لی: أنت دعبل؟ قلت: نعم یا رسول اللّه. قال: فأنشدنی قولک فی أولادی، فأنشدته قولی:

لا أضحک اللّه سنّ الدهر ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنّهم قد جنوا ما لیس یُغتفر

قال: فقال لی أحسنت، و شفع فیّ و أعطانی ثیابه و هاهی -و أشار الی ثیاب بدنه.

قال الصدوق رحمه اللّه فی ذکر ما وُجِدَ علی قبر دعبل مکتوبا،: سمعت ابا نصر محمّد بن الحسن الکرخی الکاتب یقول: رأیت علی قبر دعبل بن علیّ الخزاعیّ مکتوبا:

أعدّ للّه یوم یلقاه دعبل ان لا اله الاّ هو

یقولها مخلصا عساه بها یرحمه فی القیامه اللّه

اللّه مولاه و الرسول و من بعد هما فالوصی مولاه(1)

أقول: و قد رثی الحسین بن علیّ علیهما السلام جماعه کثیره من الشعراء بحیث لو انتخب و جمع أفاق علی مجلدات کثیره.

و فی مقاتل الطالبیّین: قال ابوالفرج الاصبهانی: و قد رثی الحسین علیه السلام جماعه من متأخّری الشعراء استغنی عن ذکرهم فی هذه المواضع کراهیه الاطاله، و أمّا ما تقدّم (من تقدم خ ل) فما وقع الینا شی ء رثی به و کانت الشعراء لاتقدم علی ذلک مخافه من بنی أمیّه و خشیهً منهم- انتهی.(2)

و لنعم ما قال الصاحب ابن عباد:

انّ خیر المدّاح من مدحته شعراء البلاد فی کلّ ناد

و لنختم هذا الفصل برثاء فاطمه الزهراء صلوات اللّه عليها لولدها الحسين عليه السلام .

1- (1)1 عيون أخبار الرضا 2/267.(1)2 مقاتل الطالبيين: 122.

روی الشیخ ابن شهرآشوب عن أمالی المفید النیسابوری «ره» انّ ذرّ النائحه رأت فاطمه علیها السلام فیما یری النائم أنّها وقعت علی قبر الحسین علیه السلام تبکی و أمرتها أن تنشد:

أیّها العینان فیضا و استهلاّ لاتغیضا

و ابکیا بالطفّ میتا ترک الصدر رضیضا

لم أمرّضه قتیلا لا و لا کان مریضا(1)

شعر فاطمه علیها السلام فی مصاب ولدها الحسین علیه السلام

قال المحدث القمی فی کتاب نفس المهموم فی ذلک: رأیت فی دیوان سیّدنا الاجلّ الشهید السیّد نصر اللّه الحائری قدّس اللّه روحه(2) انه حکی له بعض من یوثق به من أهل البحرین حماها اللّه من طوارق الزمان أن بعض الأخیار رأی فی المنام فاطمه الزهراء علیها السلام مع لمّه(3) من النساء وهنّ ینحن علی الحسین المظلوم علیه السلام ببیت من الشعر و هو هکذا:

و احسیناه ذبیحا من قفا واحسیناه غسیلا بالدما

فذیله صاحب الدیوان(4) بقوله:

واغریبا قطنه شیبته اذعدا کافوره عفر الثری

واسلیبا نسجت اکفانه من ثری الطفّ دبور و صبا

واطعینا ماله نعش سوی الرمح فی کفّ سنان ذی الخنا

واوحیدا لم یغمض طرفه کف ذی رفق به فی کربلا

1- (1)1 المناقب 4/63، البحار 45/228.
2- (2)2 السیّد الاجلّ السیّد نصر اللّه بن الحسن الموسوی الحائری الشهید المدرّس فی الروضه المنوره الحسینّیه سلام اللّه علی ثاویها کان آیه فی الفهم و الذکاء و حسن التقریر و فصاحه التعبیر شاعر أدیب له دیوان و له روضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفاه و سلاسل الذهب و غیر ذلک یروی عن الشیخ أبی الحسن جدّ صاحب الجواهر عن العلامه المجلس قتله أهل السنّه رحمه اللّه.3 لمه بالضمّ یار سفر و مونس و غمخوار واحد و جمع دروی یکسان است.

واصریعا اوطأوا خیلهم ایّ صدر منه للعلم حوی

واذبیجا یتلظّی عطشا وابوه صاحب الحوض غدا

واقتیلا حرّقوا خیمته و هی للدین الحنیفی وعا

آه لا انساه فردا ماله من معین غیر ذی دمع اسی(1)

و یشبه هذا ما حکی عن بعض الدواوین: أنّ رجلا من الصلحاء رأی فی منامه سیّدتنا فاطمه الزهراء سلام اللّه علیها فأمرته أن یأمر أحد الشعراء من موالیها السعداء بنظم قصیده فی رثاء سیّدالشهداء علیه السلام یکون أوّلها (من غیر جرم الحسین یقتل) ! فامتثل أمرها السیّد الحائری المذکور علی منوال ما أمرت و القصیده هذه:

من غیر جرم الحسین یقتل و بالدماء جسمه یغسّل

و ینسج الاکفان من عفر الثری له جنوب و صبا و شمال

و قطنه شیبته و نعشه رمح له الرجس سنان یحمل

و یوطئون صدره بخیلهم و العلم فیها و الکتاب المنزل

القصیده و تمامها فی کتاب دارالسلام فیما یتعلق بالرؤیا و المنام.(2)

و فی کتاب الاغانی فی أوّل الجزء السابع منه فی أخبار السیّد الحمیری: و ذکر التمیمی و هو علی بن اسمعیل عن ابیه قال: کنت عند ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه السلام اذ استأذن آذنه(3) للسید، فأمره بایصاله و أقعد حرمه خلف ستر و دخل فسلّم و جلس، فاستنشده فأنشده قوله:

أمرر علی جَدَثِ(4) الحسین فقل لأعظمه الزکیّه

أاعظما لا زلت من وطفاء(5) ساکبه رویّه

و اذا مررت بقبره فأطل به وقف المطیّه

و ابک المطهّر للمطهّر و المطهّره النقیّه

كبكاء معوله(6) اتت يوما لواحدها المنيّه

1- (1)1 أسا يعنى اندوه «منه»

2- (2)2 دارالسلام 2/288 الطبع الحروفى 297 الطبع الحجرى.

3- (3)3 يعنى دربان «منه».

4- (4)4 يعنى قبر «منه».

5- (5)5 سحابه وطفاء ابر فروهشته دامن باران پاک يا پيوسته ريزان «منه».

6- (6)6 معوله زنى كه بلند كرده باشد آواز را در گريه، يعنى گريه كن براى جناب امام حسين مانند زنى كه صدا به گريه بلند كند براى يک بچه كه داشته و روز مرگ آن يک بچه اش رسيده «منه».

قال: فرأیت دموع جعفر بن محمّد علیه السلام تنحدر علی خدیه، و ارتفع الصراخ و البکاء من داره حتّی أمره بالامساک فأمسک.(1)(مثیرالاخوان ص 64)

اشعار زينب فى مصائب أخيه الحسين عليها السلام

قال فى البحار: و لزينب بنت فاطمه البتول عليهما السلام قصيده انتخبت منها هذه:

تمسّک بالکتاب و من تلاه فأهل البيت هم أهل الکتاب

بهم نزل الکتاب و هم تلوه و هم کانوا الهداه الى الصواب

امامى وَحَّدَ الرحمن طفلا و آمن قبل تشديد الخطاب

علىّ کان صدّيق البرايا علىّ کان فاروق العذاب

شفيعى فى القيامه عند ربّى نبيّى و الوصىّ أبو تراب

و فاطمه البتول، و سيدا من يخلد فى الجنان مع الشباب

على الطفّ السلام و ساکنيه و روح اللّه فى تلک القباب

نفوسا قدّست فى الارض قدما و قد خلصت من النطف العذاب

فضاجع فتيه عبدوا فناموا هجودا فى الفدافد و الشعاب

علتهم فى مضاجعهم کعاب بأوراق منعمه رطاب

و صيّرت القبور لهم قصورا مناخا ذات أفنيه رحاب

لئن وارتهم أطباق أرض کما أغمدت سيفا فى قراب

کأقمار إذا جاسوا رواض و آساد إذا رکبوا غضاب

لقد کانوا البحار لمن أتاهم من العافين و الهلکى السغاب

1- (1)1 الاغانى ج 7 ص 7 و 8. روى الشيخ ابن قولويه القمّى قدسّ اللّه روحه عن أبى هارون المکفوف قال دخلت على أبى عبداللّه (عليه السلام

) فقال لی: انشدنی، فأنشدته فقال: لا کما تنشدون و کما ترثیه (فی الحسین ظ) عند قبره فأنشدته: امرر علی جدث الحسین فقل لا عظمه الزکیّه قال: فلمّا بکی أمسکت أنا فقال: مر فمررت قال: ثمّ قال: زدنی قال: فأنشدته: یا مریم قومی و اندبی مولاک و علی الحسین فأسعدی ببکاک قال: فبکی و تهایج النساء قال: فلمّا ان سکتن قال لی: یا باهارون من أنشد فی الحسین فأبکی عشره فله الجنّه، ثمّ جعل ینتقص واحدا واحدا حتّی بلغ الواحد فقال: من انشد فی الحسین فأبکی واحدا فله الجنّه ثمّ قال: من ذکره فبکی فله الجنّه «منه». راجع کامل الزیارات 104.

فقد نقلوا الى جنّات عدن و قد عيضوا النعيم من العقاب

بنات محمّد أضحت سبايا يسقن مع الاسارى و النهاب

مغبّره الذيول مكشفات كَسَبْيِ الروم داميه الكعاب

لئن اُبرزن كرها من حجاب فهنّ من التعفّف فى حجاب

أيبخل فى الفرات على حسين و قد أضحى مباحا للكلاب؟ !

فلى قلب عليه ذو التهاب و لى جفن عليه ذو انسكاب

(البحار ج 45/285)

قصیده دعبل الخزاعی فی ذمّ بنی امیّه و مدح اهل البیت علیهما السلام

قال فی البحار: و لدعبل الخزاعی من قصیدته الطویله:

جاؤا من الشام المشومه أهلها للشوم یقدم جندهم ابلیس

لعنوا و قد لعنوا بقتل امامهم ترکوه و هو مبضّع مخموس

و سبوا فواحزنی بنات محمّد عبری حواسر ما لهنّ لبوس

تبا لکم یا ویلکم أرضیتم بالنار ذلّ هنالک المحبوس

بعتم بدنیا غیرکم جهلاً بکم عزَّ الحیاه و إنّه لنفیس

أخسر بها من بیعه اموّیه لعنت و حظ البائعین خسیس

بؤسا لمن بایعتم و کأنّنی بامامکم وسط الجحیم حبیس

یا آل أحمد ما لقیتم بعده من عصبه هم فی القیاس مجوس

کم عبره فاضت لکم و تقطّعت یوم الطفوف علی الحسین نفوس

صبرا موالینا فسوف ندیلکم یوما علی آل اللعین عبوس

ما زلت متبّعا لکم و لامرکم و علیه نفسی ما حییت أسوس

(البحار ج 45/286)

قصیده جعفربن عفّان الطائی رحمه اللّه

قال فی البحار: و من قصیده لجعفر بن عفان الطائی رحمه اللّه

لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیّعت أحکامه و استحلّت

غداه حسین للرماح ذریّه و قد نهلت منه السیوف و علّت

و غودر فى الصحراء لحما مبدّدا عليه عناق الطير باتت و ظلّت

فما نصرته أمّه السوء إذ دعا لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت

ألابل محوا أنوارهم بأكفّهم فلا سلمت تلک الأکفّ و شلّت

و ناداهم جهدا بحقّ محمّد فانّ ابنه من نفسه حيث حلّت

فما حفظوا قرب الرسول و لارعوا و زلت بهم أقدامهم و استزلّت

أذاقته حرّ القتل أمّه جدّه هفت نعلها فى کربلاء و زلّت

فلا قدس الرحمن أمه جده و إن هى صامت للإله و صلّت

کما فجعت بنت الرسول بنسلها و کانوا حماه الحرب حين استقلّت

(البحار ج 45/287)

قصيده اخرى له رحمه اللّه

قال فى البحار: و من قصيده طويله انتخبت منها أبياتا:

بكىّ الحسين لركن الدين حين وها و للامور العظيمات الجليلات

هل لامرء عاذر فى حزن دمعته بعد الحسين و مسبى الفاطميّات؟

أم هل لمكتئبٍ حرّان قَقَّده لذاذه العيش تكرار الفجيعات

مثل النجوم الدرارى فى مراتبها إن غاب نجم بدا نجم لميقات

يا امّه السوء هاتوا ما حجاجكم إذا برزتم لجبّار السماوات

و أحمد خصمكم و اللّه منصفه بالحقّ و العدل منه لا المحابات

ألم ابيّن لكم ما فيه رشدكم من الحلال و من ترک الخبيثات

فما صنعتم أضل اللّه سعيكم فيما عهدت اليكم فى وصايات

أمّا بنىّ فمقتول و مكبول و هارب فى رؤس المشمخرّات

و قد أخفتم بناتى بين أظهركم ما ذا أردتم شفيتم من بنيّاتى

ينقلن من عند جبّار يعاهده الى جبابر أمثال السبيّات

أكان هذا جزائى لا أبا لكمُ فى أقربائى و فى أهل الحرمات

ردّوا الجحيم فحلّوها بسعيكم ثمّ اخلدوا فى عقوبات أليمات

(البحار ج 45/287)

مرثیه زینب بنت فاطمه لأخیها الحسین علیهم السلام

و قال فی البحار: و من مرثیه زینب بنت فاطمه اخت الحسین علیه السلام حین ادخلوا دمشق:

أما شجاک یا سکن قتل الحسین و الحسن ظمآن من طول الحزن و کلّ وغدٍناهل

یقول یا قوم أبی علیٌّ البرّ الوصیّ و فاطم امّی التی لها التقی و النائل

منّوا علی ابن المصطفی بشربه یُحیی بها أطفالنا من الظماء حیث الفرات سائل

قالوا له لاماء لا إلاّ السیوف و القنا فانزل بحکم الأدعیا فقال بل أُناضل

حتّی أتاه مشقَص رماه و غد أبرص من سقر لا یخلص رجسٌ دعیٌّ واغل

فهلّلوا بختله واعصوصبوا لقتله و موته فی نضله قد أقحم المناضل

و عفّروا جبینه و خضبوا عثنونه(1) بالدم یا معینه ما أنت عنه غافل

و هتّکوا حریمه و ذبّحوا فطیمه و آثروا کلثومه و سیقت الحلائل

یسقن بالتنائف بضجّه الهواتف و أدمع ذوارف عقولها زوائل

یقلن یا محمّد یا جدّنا یا أحمد قد أسرتنا الاعبد و کلنّا ثواکل

تهدی سبایا کربلا الی الشئام و البلا قد انتعلن بالدماء لیس لهنّ ناعل

ص: 745

1- (1) العثنون: اللحیه أو ما فضل منها بعد العارضین.

الی یزید الطاغیه معدن کلّ داهیه من نحو باب الجابیه بجاحد و خالل

حتی دنا بدر الدُجی رأس الامام المرتجی بین یدی شرّ الوری ذاک اللعین القاتل

یظلّ -فی بنانه قضیب خیزرانه- ینکت فی أسنانه قطّعت الانامل

أنامل بجاحد و حافد مراصد مکابد معاند فی صدره غوائل

طوائل بدریّه غوائل کفرّیه شوهاء جاهلیّه ذلّت لها الافاضل

فیا عیونی اسکبی علی بنی بنت النبیّ بفیض دمع ناضب کذاک یبکی العاقل

قال: و روی أنّ أبا یوسف عبدالسلام بن محمّد القزوینی ثمّ البغدادی قال لابی العلاء المعرّی: هل لک شعر فی أهل بیت رسول اللّه؟ فانّ بعض شعراء قزوین یقول فیهم ما لا یقول شعراء تنوخ فقال له المعرّی: و ماذا تقول شعراؤهم؟ فقال: یقولون:

رأس ابن بنت محمّد و وصیّه للمسلمین علی قناه یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجّع

أیقظت أجفانا و کنت لها کری و أنمت عینا لم تکن بک تهجع

کحلت بمنظرک العیون عمایه و أصمَّ نعیک کلّ اُذن تسمع

ما روضه إلا تمنّت أنّها لک مضجع و لخطّ قبرک موضع

(الغدیر ج 2/383)

فقال المعّری: و أنا أقول:

مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش جدّه خیر الجدود

(البحار ج 45/147)

و لبعض التابعین:

ص: 746

یا حسین بن علیّ یا قتیل بن زیاد یا حسین بن علیّ یا صریعا فی البوادی 0000

لو رأت فاطم بکّت بدموع کالعهاد(1) لو رأت فاطم ناحت نوح ورقاء بوادی

و لقامت و هی ولهاء و تبکی و تنادی ولدی سبط نبیّ قُدّ بالسُمر الشداد

آه من شمر بغیّ کافر و ابن زیاد لعن اللّه یزیدا و ابن حرب لعن عاد

هم أعادی لرسول اللّه أبناء أعادی و لهم عاجل خزی و عذاب فی التناد

و مهاد فی الجحیم انّها شرّ مهاد

قصه مسلم الجصّاص و ورود الأسارى فى الكوفه

قال العلامه المجلسى «ره» فى البحار ج 45/114: أقول: رأيت فى بعض الكتب المعتبره روى مرسلا عن مسلم الجصاص قال: دعانى ابن زياد لاصلاح دار الاماره بالكوفه، فبينا أنا أجصّص الابواب و اذا أنا بالزعقات قد ارتفعت من جنبات الكوفه، فاقبلت على خادم كان معنا فقلت: مالى أرى الكوفه تضجّ؟ قال: الساعه أتوا برأس خارجيٍّ خرج على يزيد. فقلت: من هذا الخارجى؟ فقال: الحسين بن علىّ عليه السلام.

قال: فتركت الخادم حتّى خرج و لطمت وجهى حتّى خشيت على عينىّ أن تذهبا، و غسّلت يدى من الجصّ و خرجت من ظهر القصر و أتيت الى الكناس فبينما أنا واقف والناس يتوقّعون وصول السبايا و الرؤس اذ قد أقبلت نحو أربعين شقّه تحمل على أربعين جملا فيها الحرم و النساء و أولاد فاطمه عليها السلام، و اذا بعلىّ بن الحسين عليهما السلام على بعير بغير وطاء و أوداجه تشخب دما، و هو مع ذلک يبکى و يقول:

يا أمّه السوء لا سقيا لربعكم يا أمّه لم تراعى جدّنا فينا

لو أنّنا و رسول اللّه يجمعنا يوم القيامه ما كنتم تقولونا؟

تسيّرونا على الاقتاب عاريه كأنّنا لم نُشيّد فيكم دينا

بنى أميّه ما هذا الوقوف على تلک المصائب لا تلبّون داعينا

تُصفّقون علينا كفّكم فرحا و أنتم فى فجاج الارض تسبونا

1- (1) العهاد جمع العهد: المطر الذى يكون بعد المطر.

أليس جدّى رسول اللّه ويلكم أهدى البرّيه من سبل المضلّينا

يا وقعه الطفّ قد أورثتنى حزنا و اللّه تهتک أستار المسيئينا

قال: و صار أهل الكوفه يناولون الاطفال الذين على المحامل بعض التمره و الخبز و الجوز، فصاحت بهم أمّ كلثوم: يا أهل الكوفه انّ الصدقه علينا حرام. و صارت تأخذ ذلک من أيدى الاطفال و أفواههم و ترمى به الى الارض.

قال: و قالت كلّ ذلک و الناس يبكون على ما أصابهم، ثمّ انّ أمّ كلثوم اطلعت رأسها من المحمل و قالت لهم: صه يا أهل الكوفه تقتلنا رجالكم و تبكينا نساؤكم فالحاكم بيننا و بينكم اللّه يوم فصل القضاء.

فبينما هى تخاطبهنّ اذا بضجّه قد ارتفع و اذاهم أتوا بالرؤس يقدمهم رأس الحسين عليه السلام و هو رأس زهرىّ قمرىّ أشبه الخلق برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و لحيته كسواد السبج قد اتّصل بها الخضاب و وجهه داره قمر طالع و الريح تلعب بها يمينا و شمالاً، فالتفتت زينب عليها السلام فرأت رأس أخيها فنطحت جبينها بمقدّم المحمل حتّى رأينا الدم يخرج من تحت قناعها، و أومت اليه بحرقه و جَعلت تقول:

يا هلالا لما استتمّ كمالا غاله خسفه فأبدا غروبا

ما توهّمت يا شقيق فؤادى كان هذا مقدّرا مكتوبا

يا أخى فاطم الصغيره كلّمها فقد كاد قلبها أن يذوبا

يا أخى قلبک الشفيق علينا ما له قد قسى و صار صليبا؟

يا أخى لوترى عليّا لدى الا سر مع اليتم لا يطيق جوابا

كلّما أو جعوه بالضرب نادا ک بذلّ يفيض دمعا سكوبا

يا أخى ضَمِّه اليک و قرِّبه وَ سَكِنّ فؤاده المرعوبا

ما أذلّ اليتيم حين ينادى بأبيه و لايراه مجيبا

(البحار ج 45/114، نفس المهموم ص 399-401)

نوح الجن على الحسين عليه السلام

قال فى نفس المهموم: روى الشيخ ابن قولويه رحمه اللّه عن الميثمى قال:

ص: 748

خمسه من اهل الكوفه أرادوا نصر الحسين بن علىّ عليهما السلام فعرشوا بقريه يقال لها شاهى اذ أقبل عليهم رجلان شيخ و شابّ فسلّما عليهم. قال: فقال الشيخ: أنا رجل من الجنّ و هذا ابن أخى أراد نصر هذا الرجل المظلوم.

قال: فقال لهم الشيخ الجنّى: قد رأيت رأيا. قال: فقال الفتيه الانسيّون: و ما هذا الرأى الذى رأيت؟ قال؟ رأيت أن أطير فآتيكم بخبر القوم فتذهبون على بصيره. فقالوا له: نعم ما رأيت. قال: فغاب يومه و ليلته، فلّما كان من الغد اذاهم بصوت يسمعونه و لا يرون الشخص و هو يقول:

و اللّه ما جئتكم حتّى بصرت به بالطفّ منعفر الخدّين منحورا

و حوله فتيه تدمى نحورهم مثل المصابيح يطفون(1) الدجى نورا

و قد حثثت قلوصى كى أصادفهم من قبل أن تتلاقى الخرَّد الحورا

فعاقنى قدر و اللّه بالغه و كان أمرٌ قضاه اللّه مقدورا

كان الحسين سراجا يستضاء به اللّه يعلم أنّى لم أقل زورا

صلّى الأله على جسمٍ تضمّنه قبر الحسين حليف الخير مقبورا

مجاورا لرسول اللّه فى غرف و للوصىّ و للطيّار مسرورا(2)

فأجابه بعض الفتيه من الانسيّين:

اذهب فلا زال قبرا أنت ساكنه الى القيامه يسقى الغيث ممطورا

و قد سلكت سبيلا كنت ساكنه و قد شربت بكأس كان مغزورا

و فتيه فرّغوا للّه أنفسهم و فارقوا المال و الاحباب و الدورا(3)

قال السبط فى التذكره: و ذكر المدائنى عن رجل من أهل المدينه قال: خرجت أريد اللحاق بالحسين عليه السلام لمّا توجه الى العراق، فلمّا وصلت الربذه اذا برجل جالس فقال لى: يا عبداللّه لعّلک تريد أن تمدّ الحسين. قلت: نعم. قال: و أنا كذلک ولكن أقعد فقد بعثت صاحبا لى و الساعه يقدم بالخبر.

قال: فما مضت الاّ ساعه و صاحبه قد أقبل و هو يبكى، فقال له الرجل: ما الخبر؟ فقال: ما جئتكم حتّى بصرت به - الابيات. الخ(4).

1- (1)1 يغشون خ ل.
2- (2)2 البحار ج 45/239.
3- (3)3 كامل الزيارات: 94 مع اختلاف يسير، البحار 45/239-240.

قال ابن شهر آشوب فی المناقب: و ناحت علیه الجنّ کلّ یوم فوق قبرالنبیّ صلّی اللّه علیه و آله الی سنه کامله.

و فیه قال دعبل: حدّثنی أبی عن جدّی عن أمّه سعدی بنت مالک الخزاعیّه أنّها سمعت نوح الجنّ علی الحسین علیه السلام :

یابن الشهید و یا شهیدا عمّه خیر العمومه جعفر الطیّار

عجبا لمصقول علاک حدّه فی الوجه منک و قد علاه غبار(1)

و فی روایه غیرالمناقب قال دعبل: فقلت فی قصیدتی:

زر خیر قبر بالعراق یزار و اعص الحمار فمن نهاک حمار

لم لا أزورک یا حسین لک الفداء قومی و من عطفت علیه نزار

و لک المودّه فی قلوب ذوی النهی و علی عدوّک مقته و ذمار

یابن الشهید و یا شهیدا عمّه خیر العمومه جعفر الطیّار(2)

أقول: الظاهر انّه قد أخذ أیضا من هذین البیتین الشعر الذی أنشد فی محضر مولانا موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه.

قال ابن شهر آشوب: و روی أنّ المنصور تقدّم الی موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه بالجلوس للتهنئه فی یوم النیروز و قبض مایحمل الیه، فقال علیه السلام : انّی قد فتّشت الاخبار عن جدّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فلم أجد لهذا العیدخبرا، و انّه سنه للفرس و محاها الاسلام و معاذ اللّه أن نحیی مامحاها الاسلام. فقال المنصور: انّما نفعل هذا سیاسه للجند فسألتک باللّه العلیّ العظیم الاّجلست.

فجلس و دخلت علیه الملوک و الامراء و الاجناد یهنّؤنه و یحملون الیه الهدایا و التحف و علی رأسه خادم المنصور یحصی مایحمل، فدخل فی آخر الناس رجل شیخ کبیر السن فقال له: یابن رسول اللّه انّنی رجل صعلوک لا مال لی أتّحفک بثلاث أبیات قالها جدّی فی جدّک الحسین علیهما السلام:

عجبت لمصقول علاک فرنده(3) یوم الهیاج و قد علاک غبار

1- (1)1 تذكره الخواص: 153-154.
2- (2)2 المناقب 4/62.
3- (3)3 البحار 45/235 نقلاعن بعض كتب المناقب المعتبره. 4 فرند السيف بكسر الاول و الثانى جوهره و وشيه «منه».

و لأسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدّک و الدموع غزار

الاّ تقضقضت[(1)] السهام و عاقها عن جسمک الاجلال و الاکبار

قال علیه السلام : قبلت هدیّتک اجلس بارک اللّه فیک، و رفع رأسه الی الخادم و قال: امض الی أمیرالمؤمنین و عرّفه بهذا المال و ما یصنع به؟ فمضی الخادم و عاد و هو یقول: کلّها هبه منّی له یفعل به ما أراد. فقال موسی علیه السلام للشیخ: اقبض جمیع هذا المال فهو هبه منّی لک.[(2)]

قال السبط ابن الجوزی فی التذکره: فی ذکر نوح الجنّ علیه: حکی الزهریّ عن أمّ سلمه قالت: ما سمعت نوح الجنّ الاّ فی اللیله التی قتل فیها الحسین علیه السلام، سمعت قائلا یقول:

ألا یا عین فاحتفلی[(3)]بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنایا الی متجبرّ فی ثوب عبد

قالت: فعلمت أنّه قد قتل الحسین علیه السلام.

قال الشعبی: سمع أهل الکوفه قائلا یقول فی اللیل:

أبکی قتیلا بکربلاء مضرّج الجسم بالدماء

أبکی قتیل الطغاه ظلما بغیر جرم سوی الوفاء

أبکی قتیلا بکی علیه من ساکن الارض و السماء

هتک أهلوه و استحلّوا ما حرّم اللّه فی الاماء

یا بأبی جسمه المعرّی الاّ من الدین و الحیاء

کلّ الرزایا لها عزاء و ما لذا الرزء من عزاء

و قال الزهری: و ناحت الجن علیه فقالت:

خیر نساء الجن یبکین شجیّات و یلطمن خدودا کالدنانیر نقیّات

و يلبسن ثياب السود بعد القصيبات

قال: و ممّا حفظ من قول الجنّ:

1- (1)1 تغضغضت خ ل. التغضغض بالغين و الضاد المعجمتين التنقص و التقضقض بالقاف بدل الغين التفرّق «منه».
2- (2)2 المناقب 4/319
3- (3)3 فاختلفى خ ل.

مسح النبیّ جبینه و له بریق فی الخدود

أبواه من علیا قریش جدّه خیر الجدود

قتلوک یابن الرسول فأسکنوا نار الخلود(1)

روی ابن قولویه عن أبی زیاد القندی قال: کان الجصّاصون یسمعون نوح الجنّ حین قتل الحسین بن علیّ علیهما السلام فی السحر بالجبانه و هم یقولون:

مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود

أبواه من أعلی قریش جدّه خیر الجدود(2)

و عن علی بن الحزور قال: سمعت لیلی و هی تقول: سمعت نوح الجنّ علی الحسین بن علیّ علیه السلام و هی تقول:

یا عین جودی بالدموع فانّما یبکی الحزین بحرقه و توجّع(3)

یا عین الهاک الرقاد بطیبه عن ذکر آل محمّد و توجّع(4)

باتت ثلاثا بالصعید جسومهم بین الوحوش و کلهّم فی مصرع(5)

و عن داود الرقّی قال: حدثتنی جدّتی: أنّ الجنّ لمّا قتل الحسین علیه السلام بکت علیه بهذه الابیات:

یا عین جودی بالعبر و أبکی فقد حقّ الخبر

أبکی ابن فاطمه الذی ورد الفرات فما صدر

الجن تبکی شجوها لما أتی منه الخبر

قتل الحسین ورهطه تعسا لذلک من خبر

فلا بکینّک حرقه عند العشاء و بالسحر

و لأبکینّک ما جری عرق(6) و ما حمل الشجر(7)

(البحار ج 45/238)

و فى المناقب و من نوحهم:

1- (1)1 تذكره الخواص: 152، البحار ج 36/385
2- (2)2 كامل الزيارات: 94.
3- (3)3 تفجع خ ل.
4- (4)4 ترجع خ ل.
5- (5)5 كامل الزيارات: 95.
6- (6)6 نهر و ما أخضر الشجر خ ل.
7- (7)7 كامل الزيارات: 98.

احمرّت الارض من قتل الحسين كما اخضرّ عند سقوط الجونه العلق

يا ويل قاتله يا ويل قاتله فإنّه فى شفير النار يُحترق

و من نوحهم:

أبكى ابن فاطمه الذى من قتله شاب الشعر

و لقتله زلزلتم و لقتله خسف القمر(1)

و عن تاريخ الخلفاء للسيوطى: و أخرج ثعلب فى أماليه عن أبى جناب(2) الكلبى قال: أتيت كربلاء فقلت لرجل من أشراف العرب بها: بلغنى أنّكم تسمعون نوح الجنّ؟ فقال: ما تلقى حّرا و لا عبدا الاّ أخبرک أنّه سمع ذلک. قلت: فأخبرنى ما سمعت أنت. قال: سمعتهم يقولون:

مسح الرسول جبينه فله بريق فى الخدود

أبواه من عليا قريش و جدّه خير الجدود(3)

بشاره النبى صلى الله عليه و آله لمن قال فى الحسين عليه السلام شعرا

قال: و ذكر الشعبى و حكاه ابن سعد أيضا قال: مرّ سليمان بن قتّه(4) بكربلاء فنظر الى مصارع القوم فبكى حتى كاد أن يموت ثمّ قال:

و انّ قتيل الطفّ من آل هاشم أذلّ رقابا من قريش فذلّت

مررت على أبيات آل محمّد فلم أرها أمثالها يوم حلّت

فلا يبعد اللّه الديار و أهلها و ان أصبحت منهم برغمى تخلت

ألم تر أنّ الارض أضحت مريضه لفقد حسين و البلاد اقشعرّت

فقال له عبداللّه بن حسن: هلاّ قلت «أذلّ رقاب المسلمين فذلّت؟»(5).

(البحار ج 45/244)

و أنشدنا أبوعبداللّه محمّد بن البنديجى البغدادى قال: أنشدنا بعض مشائخنا

ص: 753

1- (1)1 المناقب 4/63.
2- (2)2 فى المصدر: خباب.
3- (3)3 القمقام: 509 نقلا عن تاريخ الخلفاء ص 208 طبع 1383 مصر.
4- (4)4 قته بفتح القاف و تائين من فوق اسم أم سليمان المذكور «منه».
5- (5)5 تذكره الخواص: 154.

انّ ابن الهباريه(1) الشاعر اجتاز بكربلاء فجلس يبكى على الحسين و أهله عليهم السلام و قال بديها كما فى تذكره الخواص ص 154.

أحسين و المبعوث جدک بالهدى قسما يكون الحق عنه مسائلى

لو كنت شاهد كربلا لبذلت فى تنفيس كربک جهد بذل الباذل

و سقيت حدّ السيف من أعدائكم عللا(2) و حدّ السمهرىّ البازل(3)

لكنّنى أخّرت عنک لشقوتى فبلابلى بين الغرىّ و بابل

هبنى حرمت النصر من اعدائكم فأقلّ من حزن و دمع سائل

ثمّ نام من مكانه فرأى رسول اللّه (ص) فى المنام فقال له: يا فلان جزاک اللّه عنّى خيرا أبشر فإنّ اللّه قد كتبک ممّن جاهد بين يدى الحسين (ع). (نفس المهموم ص 491-499).

اقول: هذا ما اقتطفناه من الاشعار العربيّه فى مديحه و رثاء مولانا سيّدالشهداء عليه و على جدّه و ابيه و امّه و اخيه و على الائمّه من بنيه و على المستشهدين بين يديه افضل الصلوات و التحيات و على ظالميهم و قاتليهم اشدّ اللعنات و النقمات و اكتفينا بها للاختصار، و للّه الحمد اوّلاً و آخرا.

و نختم الأشعار بما قيل فی فضل علی الأکبر و مصابه علیه السلام یوم الطفّ

قال الحجّه آیه الله الشیخ محمد حسین الاصفهانی الغروی رحمه اللّه فی کتابه «الأنوار القدسیّه» فی اوصاف علی الاکبر و شهادته علیه السلام یوم الطفّ:

تمثّل الّنبیّ فی سلیله فی خَلقه و خُلقه و قیله

کما تجلّی اللّه فی نبیّه فقد تجلّی هو فی ولیّه

شمائل الّنبی فی شمائله وصوله الوصیّ من فضائله

هو الوصیّ فی علوّ همّته و فی اباءه و فی فتوّته

ص: 754

1- (1)1 ابن الهباریه هو أبو یعلی محمّد بن محمّد الهاشمی العباسی البغدادی الشاعر المتوفی سنه 509 تسع و خمسمائه صاحب الصادح و الباغم، و هو منظومه علی أسلوب کلیله و دمنه فی ألفی بیت، و هو من غرائب مؤلفاته نظمه للامیر سیف الدوله صاحب حله «منه».

2- (2)2 پی هم

3- (3)3 بزله یعنی شکافت او را «منه» (نفس المهموم ص 491-999.

ذاک علیّ بن الحسین بن علیّ لطیفه اللطف الخفیّ و الجلّی

غرّته غرّه سیّد الرسل نور العقول و النفوس و الُمثُل

و وجهه المضیئی فی الأعیان بدر سماء عالم الإمکان

و نوره المنیر نور النورِ فأین من سناه نورالطور

نور بدی من أفق الرساله من افق العزّه و الجلاله

هو الّنبیّ فی معارج العلی لکن عروجه بطفّ کربلا

نال من العروج منتهی الشرف و من ریاض القدس افضل الغرف

و الحرب قدبانت لها الحقایق مذفی یمینه تجلّی البارق

صال کجدّه الوصیّ المرتضی بصوله تشبه محتوم القضا

و انشقّ رأس المجد و الفخار بل مهجه المختار و الکرّار

لمّا اصیبت هامه الکرامه علی ابیه قامت القیامه

و مذ رأی قرّه عین المصطفی معفّرا قال «علی الدنیا العفا»

و انهملت عیناه بالدموع بل بدمٍ من قبله الجزوع

و کیف لایبکی دما قلب الهدی و مهجه الدّین غدت نهب العدی

ناحت علیه الکعبه المکرّمه مذاصبحت ارکانها منهدمه

ناحت علی کفیلها العقائل و المکرمات العزّ و الفضائل

بکاه ما یُری و مالیس یُری من ذروه العرش الی تحت الثری

و من بکاه سیّد البرایا فرزْؤه من اعظم الرزایا

یا ساعد اللّه أباه مذخبا نیّره الأکبر فی ظلّ الضبا

رأى الخليل فى منى الطفوف ذبيحه ضريبه السيوف

لهفى على عقائل الرساله لمّا رأيْتَهُ بتلک الحاله

علا نحيبهنّ و الصياح فاندهش العقول و الأرواح

لهفى لها اذتندب الرسولا فکادت الجبال ان تزولا

لهفى لها مذفقدت عميدها و هل يوازى احد فقيدها؟

و تمت کلمه ربّک صدقا و عدلاً

ص: 755

آثار مؤلف تاکنون

:

1 - الحجّ و الزیاره، عربی

2 - آداب حج و زیاره حرمین شریفین، فارسی

3 - میزان الحق یا حقیقت مظلوم، فارسی عربی

4 - آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی فارسی

5 - دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل اللّه فرجه الشریف، فارسی عربی

6 - اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی عربی کتاب حاضر

7- امام الشهدا و سالار شهیدان - کتاب حاضر

8 - سخنان حضرت مهدی عجّل اللّه فرجه الشریف

9 - آداب زیارت معصومین علیهم السلام، در دست چاپ

10- علیّ بن موسی الرضا علیه السلام، در دست چاپ

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109